Presented by: https://jafrilibrary.com

صد نامہ مکارم و فضائل و جلال است

[illegible]

دریں زمان سعادت نشان کتاب مستطاب مشتمل حال عظمت اشتمال حضرت رسالت

مدارج النبوۃ

اول

تصنیف افضل الفضلاء اعلم العلماء فرید العصر مولانا شاہ عبدالحق محدث دہلوی قدس سرہ

در مطبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ ... ہزار و ... طبع شد

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہی جسکی فہرست مطول ہر ایک شائقین کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہی جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرماسکتے ہین قیمت بھی ارزان ہی اس کتاب کے ٹائٹل پیج کے تین صفحے جو سادے ہین انمین بعض کتب تصوف فارسی وغیرہ کی درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہی اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانونکو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب تصوف فارسی

نام کتاب	قیمت
دیوان خواجہ شمس الدین حافظ شیرازی رح محررہ اعجاز رقم منشی شمس الدین صاحب وضع قلم کاغذ سفید گنندہ -	[illegible]
دیوان حافظ - جدید الطبع کاغذ سیمی سفید چکنا گنندہ	۱۳ر
ایضاً متوسط قلم محررہ منشی جوالا پرشاد خوشنویس کاغذ سفید	۱۵ر
ایضاً - کاغذ سفید و حنائی -	۱۲ر
انیس الارواح از حضرت شیخ معین الدین چشتی رح -	[illegible]
کلمۃ الحق - از شاہ عبد الرحمن مع شرح نور مطلق از ملا نور اللہ در بیان وحدت وجود مع دلائل و دفع شکوک	۵ر
مکتوبات جوابی شیخ شرف الدین یحیی منیری رح	[illegible]
مکتوبات حضرت شیخ شرف الدین یحیی منیری رح -	۱۰ر
مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی -	[illegible]
مطلع الانوار نظم از طوطی ہند امیر خسرو دہلوی تحشی مولانا ابو الحسن فرید آبادی -	[illegible]
حدیقۂ حکیم سنائی معروف بہ الٰہی نامہ مع شرح جدید موسوم بمرآۃ الحدائق و حل غوامض جسکے شارح مولانا عبد اللطیف رح ہین کاغذ سفید گنندہ	[illegible]
ایضاً - کاغذ حنائی -	[illegible]
نگارستان الاسرار - رموز تصوف از مولوی انور علی -	[illegible]

نام کتاب	قیمت
کیمیائے سعادت - از امام غزالی معروف متداول	[illegible]
ہدایۃ المومنین - رسالہ در بیان بیعت صالحین از ملا معین الدین -	۱ر
مطالب رشیدی از حضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ	۱۰ر
رسالہ معرفت السلوک از حضرت شاہ محمود خوش بیان	۴ر
نفحات الانس مع حواشی مفید از ملا عبد الرحمن جامی	[illegible]
انوار الرحمن در ملفوظات از مولانا شاہ عبد الرحمن جدید الطبع	[illegible]
لمعۃ الانوار معروف بہ ہدایۃ المحامد مولفہ حضرت شاہ محمد مہدی صاحب -	[illegible]
نغمۂ عشاق - قرآن و حدیث سے ثابت کیا گیا ہو از مولوی نور اللہ مرحوم -	۸ر
مصباح الہدایۃ ترجمہ عوارف از حضرت شاہ محمود کاشانی -	[illegible]
پندنامۂ عطار از حضرت شیخ فرید الدین -	۱ر
منطق الطیر از شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ	[illegible]
فوائد الفواد از حضرت محمد نظام الدین اولیاء -	۸ر
بیاباں شنید - رموز شریعت قابل دید از شاہ رفعت علی صاحب -	۶ پائی
مرغوب القلوب از مولانا شمس الدین وضع قلم -	۱ر
ایضاً - خفی قلم -	۳ پائی
مثنوی عطار - از شیخ فرید الدین عطار -	۳ پائی

[illegible]

درین زمان سعادت نشان کتاب مستطاب متضمن حال عظمت اشتمال حضرت رسالت

اعنی

مدارج النبوة

جلد اول

تصنیف افضل الفضلاء اعلم العلماء فرید العصر مولانا شاه عبدالحق محدث دهلوی قدس سره

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم این کلمات اعجاز سمات هم مشتمل بر حمد و ثنای الهی است تعالی و تقدس که در کتاب مجید خطبهٔ کبریای خود بدان خوانده و هم متضمن نعت و وصف حضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه و آله و سلم که وی سبحانه او را بدان تسمیه و توصیف نموده و چند این اسمای حسنی الهی جل شانه است که در وحی متلو و غیر متلو حبیب خود را بدان نامیده و حلیهٔ جمال و حلی کمال وی ساخته اگرچه وی صلی الله علیه و آله و سلم بتمامه اسماء و صفات الهی متخلق و متصف است با وجود آن به بعضی از آن بخصوص نامزد و نامور گشته است مثل نور حق علیم حکیم مومن مهیمن ولی هادی رؤف رحیم و جز آن و این چهار اسم اول و آخر و ظاهر و باطن نیز از آن قبیل است اما اول وی صلی الله علیه و آله و سلم اوست در ایجاد که اول ما خلق الله نوری و اوست در نبوت که کنت نبیا و آدم لمنجدل فی طینته و اول مجیب در عالم ذر روز میثاق الست بربکم قالوا بلی و اول من آمن بالله و بذلک امرت و انا اول المؤمنین و اول من تنشق عنه الارض و اول من یؤذن له بالسجود و اول من یفتح له باب الشفاعة و اول من یدخل الجنة با وجود سبقت و لیکن آخر در بعثت و رسالت که رسول الله و خاتم النبیین و کتاب او آخر کتب و دین او آخر ادیان است چنانکه فرمود نحن الآخرون السابقون و در حقیقت این آخریت و خاتمیت در بعثت موجب اولیت و سابقیت است در فضیلت که ماحی و ناسخ جمیع کتب و ادیان شده و بر همه غالب و عزیز آمد الظاهر الباطن ظاهر است انوار او که تمامهٔ آفاق را در گرفته و عالم را روشن ساخته است و هیچ ظهوری مثل ظهور وی و هیچ نوری مانند نور وی نیست و باطن است اسرار وی که هیچکس به کنه حقیقت حال وی راه نبرد و دور زده همه در نظارهٔ کمال و جمال وی حیران و خیره مانده و هو بکل شیء علیم و وی صلی الله علیه و آله و سلم داناست بر همه چیز از شیونات ذات الهی و احکام صفات حق و اسماء و افعال و آثار و بجمیع علوم ظاهر و باطن اول و آخر احاطه نموده و مصداق و فوق کل ذی علم علیم

گشته

آنکه بجانب زمین بودی اکثر نظر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ملاحظه بودینی نظر کردن بگوشه
چشم که در جانب صدغ است آنرا موق و ماق میگویند و این از غایت حیا و وقار بود و چون التفات
کردی می نگریست بجمیع بدن نه بدیدن نظر و گردانیدن عنق التفاتی نمود که از عادت سبکساران و متکبران است
و در پیش روی بود و در احادیث صحیحه آمده است که بصحابه یاران می گفت سبقت کنید از من در رکوع
و سجود که می بینم شما را پوشیده نیست بر من رکوع و سجود شما و حقیقت این رویت را خدا داند که چگونه بود
و حقیقت احوال صلی الله علیه وسلم این چنین است که بکنه آن نتوان رسید و دعوی درک آن بکنه حکم
تأویل متشابهات دارد و نظر علم میتوان گفت برین تفصیل است که این رویت بصری است یا رویت قلبی
و بر تقدیر مخصوص بحال انکشاف تمام و موجب ازدیاد نور است یا عام است عام احوال و اوقات
را و اگر رویت بصری است که در سر است یا پروردگار تعالی قادر است که قوت بصریه در هر جزء بدن پیدا آورد
یا در ابصار آن مقابله شرط نبود و بعضی گفته اند که در میان کتفین آن حضرت دو چشم بود مانند سوراخ
سوزن که ابصار می کرد بدانها از جاها یا صور این جماعه منطبع می شد در حایط قبله چنانچه در آئینه پس مشاهده
می کرد افعال ایشان غریب است اگر روایت صحیح ثابت است آمنا و صدقنا والا محل توقف است و گفته
اند که مشاهده است و اگر رویت قلبی مراد است پس آن علم است بطریق وحی و اعلام و کشف و الهام گفته اند
که صواب آن است که آن حضرت را صلی الله علیه وسلم احاطه و وسعتی در درک و علم معقولات و نیز خواص
لطیفه از محسوسات بخشیده اند و جهات سته را در حکم جهت گردانیده اند والله اعلم و اینجا اشکال می آرند
که در بعضی گفته که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم که من بنده ام نمیدانم آنچه در پس این دیوار است
جوابش آنکه اصلی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد گفتیم که آن انکشاف مخصوص بحال نماز
است یا با علام الهی و خلق او ست علم را چنانچه در سائر مغیبات است و دلالت می کند بر آن حدیثی که
واقع شد در ناقه آن حضرت صلی الله علیه وسلم گم شد بعضی منافقان گفتند که محمد خبر از آسمان میدهد و
در کجاست چون این سخن منافقان بآن حضرت صلی الله علیه وسلم رسید گفت من نمیدانم و در نمی یابم مگر آنچه
بداند پروردگار من و متصل همین گفت که بتحقیق راه نمود مرا پروردگار تعالی بر آن ناقه که وی در موضع است
چنین است مهار وی در درختی پس رفتند آنجا دریافتند و چنانکه خبر داده بود پس آن حضرت صلی الله علیه
وسلم دریابد به پروردگار تبارک تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال آنجا شریف می صلی الله
علیه آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت که من می بینم چیزی که نمی بینید شما و می شنوم چیزی که نمی شنوید
اطیط آسمان را و اطیط آواز پالان و آواز شکم تهی و آواز شتر که مانند آن گویند و فرمود سزاوار است آسمان را

که اطیط کند نیست جائی یک شبر و در روایتی جای چهار انگشت بر آسمان

روایت دیگر یا جدا است یا قائم و بیان ماهیت اذن شریف و سائر صفات

کبیر آورده که بود آن حضرت تام الاذنین آ جبین مبارک وی صلی الله علیه

و در روایتی صلت الجبین فی الصراح صلت پیشانی کشاده و در حدیث دیگر

وجه شریف از کعب بن مالک گذشت که چون چین در پیشانی می افگند چنان می

و طالع نورانیت در جبین ظاهر می شد و سرنوشت که در شکم مادر می نویسند در مواضع

منظر که عادت بر تطلیه و تمویه وی واقع شده است حاصل می شد که چه آثار نیک

حواجب شریف در حدیث علی رضی الله عنه واضح الجبین مقرون الحاجبین واقع شده

و در حدیث ابن ابی هاله که از وصاف حلیه شریف بود من غیر قرن آمده و در میان این

که صحیح روایت من غیر قرن است و ظاهر اقتران بسیار بود که موها سخت بهم چسپیده

بود و بموی بسیار خفیف که بدان اطلاق اقتران و عدم اقتران هر دو صحیح افتد و در نظر

والله اعلم و گفته اند که در میان ابروان رگی بود که می جنبانید آنرا غضب نیز در حدیث

تفسیر کرده اند ازج را بمقوس طویل وافر الشعر و در روایتی ازج الحواجب سوابغ

و صحاح زجج بمعنی باریکی ابرو یا درازی گفته و بفارسی کمان ابرو و بیهقی از بعضی صحابه آورده

صلی الله علیه وسلم احسن الوجه عظیم الجبهة دقیق الحاجبین و دقت با وفور منافات ندارد و مراد به دقت کم

کم موی پر آگنده شود اما انف شریف اقنی الانف اقنی العرنین واقع شده و عرنین بکسر عین مهمله و سکون را و کسر نون

حاجبین است و تفسیر کرده اند اقنی بسائل الحاجبین مرتفع الوسط و سائل از سیلان است بمعنی هموار با انفی از طول و دقیق

بمعنی سیلان است و اقنی [illegible] عرنین انف آنحضرت را نوری مشتعل بود که گمان می برد کسیکه نیک تامل نکرد

و بلند نبود و آن بلندی نور بود که بالا می دید و آن را نیز نشان نیک بختی و سعادت مندی می

و در صحیح مسلم از حدیث جابر آمده رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم ضلیع الفم یعنی فراخ

کرده است ابن ابی هاله که وصاف نبی بود صلی الله علیه وسلم و حدیثی دارد طویل در بیان حلیه شریف

در شمائل ترمذی وسعت فم ممدوح است نزد عرب و مذموم میدارند صغر فم را در مردان نه در زنان و شاعران

خوبان اعتبار کرده گویا بجهت بودن ایشان ست و حکم نساء و بعضی می گویند کنایه از کم سخنی و خجولی

دیگر بعد از ضلیع الفم این عبارت زیاده کرده اند که بیان مراد از فراخی دهن می کند یفتح الکلام و یختمه با

[illegible]

فصاحت نماید یعنی سخن از دهان شریف تام و کامل و پر برمی آمد و شکسته و ناقص نمی برآمد پس حاصل این بیان در فصاحت و
اثبات آن راجع گردد و تشدق لسانی که آنرا ذم کرده اند در صلاح نیست که بطریق تکلف و تصنع و بناحق باشد و بعضی از ضلیع
الفم قرب شفتین مراد داشته اند مفلج الاسنان کشاده دندانهای پیش فی الصراح فلج کشادگی دندانهای پیش و در حدیث آمده اشنب
مفلج الثنایا شنب رونق دندان و آب و شیرینی و فی القاموس الشنب بالتحریک ماء و رقة و برد و عذوبة فی الاسنان و در حدیث علی رضی الله
عنه مفلج الثنایا بلج بموحده و جیم روشن و تابان دندانهای پیش و در حدیث ابن عباس آمده که گفت بود آنحضرت کشاده لبها چون تکلم
میکرد دیده میشد که گویا می برآید نور از میان کشادگی دندان پیش وی رحمه الله البوصیری حیث قال شعر کانما اللؤلؤ المکنون فی صدف
من معدنی منطق منه و مبتسم و طبرانی در اوسط روایت کرده که بود لبهای مبارک آنحضرت احسن الناس نیکوترین مردمان در رقت عظم الاسنان
نیز نعت کرده اند تمامی و درستی آن خواهد بود اما آب دهن شریف وی صلی الله علیه وسلم شفای امراض خستگان و دل آویزگان بود در حدیث
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در چشمان علی رضی الله عنه روز خیبر و به شدن آنها در ساعت مشهور است و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و
از دلو آب چشید و آب دهن مبارک خود در آن ریخت پس در چاه ریخت پس فایح گشت بوی مشک از آن و در خانه انس رضی الله عنه چاهی بود
انداخت آنحضرت آب دهن خود را در آن پس نبود در مدینه چاهی شیرین تر از آن و یکبار می طفلان شیرخوار را نزد آنحضرت آوردند پس
انداخت آب دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیراب شدند و شیر نخوردند در آن روز و روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه تشنه شده بود
پس آنحضرت زبان شریف خود را در دهان وی نهاد و بمکید آن را تا تمام آن روز سیراب بود و اینها از معجزات است و امثال آن
بسیار است اما ضحک آن حضرت صلی الله علیه وسلم در صحیح البخاری از عائشه رضی الله عنها آورده که گفت ندیدم آنحضرت
را در خنده چنانکه دیده شود لهوات وی و لهوات بفتحات جمع لهاة بفتح لام گوشت پاره که در اعلای حنجره است از اقصای
فم و همیشه بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم منبسط الوجه دائم البشر و آنکه در بعضی احادیث آمده است که خنده کرد آنحضرت
تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی یعنی دندانهای پسین که نهایت دندانها اند و آن را اضراس عقل گویند و بعد از بلوغ و
کمال عقل میروید مراد از آن مبالغه است در بیان ضحک نه حقیقت آن و آن مثل نقش شده است در بیان
شدت ضحک و بعضی گفته اند که مراد از نواجذ این جا انیاب یا اضراس است مطلقا نه آن اضراس مخصوص و اکثر خنده
وی صلی الله علیه وسلم تبسم بود و تبسم از مبادی ضحک است و ضحک انبساط وجه است تا ظاهر شود دندانها
از سرور و اگر با آواز باشد و شنیده شود از دور آن را قهقهه گویند و اگر نه ضحک نامند و اگر اصلا آواز نباشد آن
تبسم است و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و مشهور دندانها سفید کردن و شیخ ابن حجر گفته که آنچه ظاهر میشود
از مجموع احادیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در معظم احوال و اکثر اوقات زیاده نمیکرد بر تبسم و گاهی زیاده
بران کرده بحد ضحک رسانیده باشد اما قهقهه فلا و مکروه است از ضحک اکثار و افراط در آن است که می برد وقار را
و می میراند دل را و بزاره بیهقی از ابو هریره آورده که چون ضحک میکرد آنحضرت روشن میشد دیوارها

وی افتاد نور دندانهای وی بر آن چنانکه از آفتاب افتد و بکاء آن حضرت نیز از جنس ضحک بود و بلند نمی شد آواز وی ولیکن میریخت
اشک از چشم و شنیده می شد از سینهٔ شریف وی آوازی چنانکه دیگ مسی را می جوشد و در بعضی روایات مانند آواز آسیا
و گریهٔ او از تجلی صفت جلال و از شفقت بر امت و رحمت بر میت بود و بیشتر از سماع قرآن و احیانا در نماز شب بود که
و نگاه داشت پروردگار تعالی او را از خمیازه که از کسل و فتور است و از تاریخ بخاری و مصنف ابن ابی شیبه آورده اند
که ما تثاءب النبی قط و در بعضی روایات ما تثاءب نبی قط واقع شده یعنی هیچ پیغمبری خمیازه نکرده و در حدیث آمده که
تثاؤب از شیطان است و اگر غلبه آرد دهن را بدست چپ باید پوشید یا لب زیرین بدندان گرفت و آنکه ها ها آواز کنند
گویند بغایت شنیع است و آمده است که شیطان خنده می کند در روی کسیکه می کند آنرا آواز شریف وی صلی الله
علیه وسلم از احسن اصوات بود و آن حضرت احسن الناس صوتا و اعلاهم بود و هیچکس خوش آوازتر و شیرین کلام تر از وی
واصدق الناس لهجة که در وصف کلام شریف واقع شده است بمعنی آن است که بود زبان شریف وی راست تر و درست
ترین ایشان در تکلم بمخارج حروف چنانکه باید و شاید و قادر نباشد بر آن هیچ یکی و صدق لهجه بمعنی فصاحت آید و روایت کرده
انس رضی الله عنه که نفرستاده است خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر خوش آواز و خوش روی تا آنکه فرستاده پیغمبر شما را صلی الله
علیه وآله وسلم و بود خوشتر آوازتر از همه و از اینجا گفته است بیت در دل هر امتی کز حق مزه است
روی و آواز پیمبر معجزه است و میرسید آواز مبارک وی بی تکلف تا بجائی که نرسید آواز هیچکس خصوصا در خطبها که در وعظ
و تذکیر و انذار میخواند چنانکه می شنیدند مخدرات در پردهای خود و خطبه خواند در ایام حج در منی پس گشاد گوشهای
همه مردم را و شنیدند آنرا در منازل خود و شنیدند هر که در منی بود از دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطبه میخواند در منی علی کرم الله وجهه پیش آن حضرت بود و تعبیر میکرد از آن مراد
بآن تفسیر و توضیح کلام و شرح و بیان و رفع اشتباه از آن است نه شنوانیدن صوت تا فصاحت لسان شریف و جوامع
کلم و بدایع بیان و غرائب حکم وی صلی الله علیه وآله وسلم زیاده بر آن است که بواسطهٔ فکر و اندیشه گرد حصر و احصای
آن توان گشت و ممکن نیست وصف آن به بیان و بیان آن بلسان نیافریده پروردگار تعالی هیچ احدی را افصح و شیرین زبان
از وی صلی الله علیه وآله وسلم یکبار عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بیرون نیامدی
تو از میان ما و نگشتی در میان مردم از کجا آوردی این فصاحت را فرمود لغت اسمعیل محو و مندرس شده بود پس آورد بمن
آنرا جبرئیل پس آنرا یاد گرفتم و نیز فرمود ادبنی ربی فاحسن تادیبی ادب آموخت مرا پروردگار من نیک کرد ادب مرا و علم عربیت را
که تعلق بزبان عرب و فصاحت و بلاغت دارد و او صاحب آن می گویند و نیز فرمود ناشی شده ام من در بنی سعد بن بکر که قوم مرضعه
وی صلی الله علیه وآله وسلم حلیمه سعدیه اند و ایشان افصح عرب بودند و آنچه روایت کرده شده است که انا افصح من نطق
بالضاد من فصیح ترین کسی ام که نطق کرده است بضاد اگر چه بعضی محدثان را در صحت این حدیث باصطلاحی که ایشان راست

بیان صوت شریف

بیان فصاحت شریف

سخن است اما معنی آن صحیح است وحاصل آن راجع است بآنکه فرمود که من افصح عربم زیراکه این حرف مخصوص است
بعرب ودر زبانهای دیگر نیست ودر میان عرب کسیکه حق این حرف تمام ادا کرده باشد نیست مگر آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم ومخرج این حرف از اضراس ایمن وایسر گفته اند من الایسر ایسر وبعضی از صحابه عظام از هردو جانب
اخراج می کردند وتکلم می کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بکلام مبین مفصل که اگر میخواست سامع می شمرد کلمات آن را
جدا جدا وآمده است که عاده می کرد آن حضرت کلمه را سه بار تا فهم کرده شود از وی ظاهر آنست که این در مقام اهتمام
واحتیاط ودر محل ایهام واشتباه خواهد بود نه علی الدوام در هر سخن این چنین می کرد والله اعلم واز خصایص کلام فصیح مجز بیان آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام ومراد بجوامع الکلم کلماتی است که در غایت
اختصار متضمن معانی کثیره اند وعلما بعضی ازان کلمات را بحسب تتبع وطاقت خود فراهم آورده اند وکتب تالیف کرده اند ودر آنها
بدان موشح ومزین ساخته اند ومکاتیب ومناشیر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بملوک وامرا وقبائل وقت اصدار
فرموده ومهر فرمودی مشتمل بر آنها است کلمه ونیز آورده وشرح وتفسیر کرده اند وچون مارا در این باب لفظ فارسی است ومقصود
بیان علو شرافت ایراد آن مکاتیب ومناشیر روی نداد اما بعضی ازان کلمات شریفه آنکه در حکم علیه کمال زینت
جمال است بقصد ومراقبت آمدن آن از دهان وزبان شریف ذکر کرده شد بیت حرف از دهان دوست شنیدن
چه خوش بود * یا از دهان آنکه شنید از دهان دوست * یکی حدیث انما الاعمال بالنیات که اصلی عظیم است از اصول دین
وجامع تر ومفید ترین احادیث وبعضی آنرا ثلث علم دین گفته باعتبار آنکه دین قول وعمل ونیت است وبعضی نصف
علم گفته باعتبار آنکه اعمال دو قسم اند اعمال قلب واعمال جوارح ونیت اجل وافضل اعمال قلب است پس علم متعلق بنیت
نصف علم باشد بلکه اعظم نصفین ونیت اصل جمیع اعمال قلبیه وقالبیه ومدار تمام طاعات وعبادات است باین اعتبار اگر
براه مبالغه روند وتمام علم گویند نیز درست افتد من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه
لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه الدین النصیحة البلاء موکل بالمنطق المجالس بالامانة المستشار مؤتمن ترک الشر صدقة
الحیاء خیر کله فضل العلم خیر من فضل العبادة الصحة والفراغ نعمتان مغبون فیهما اکثر الناس من غشنا فلیس منا الدال علی الخیر
کفاعله حبک الشیء یعمی ویصم المرء مع من احب لا ترفع عصاک عن اهلک خیرکم خیرکم لاهله ان البلاء [illegible] علیه لم [illegible]
جبلت القلوب علی حب من احسن الیها [illegible] العمل کما ایاکم وخضراء الدمن لن یشاد الدین احد الا غلبه الکیس من دان نفسه وعمل لما
بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله لیس الشدید من غلب الناس انما الشدید من غلب نفسه الشتاء ربیع المؤمن
القناعة کنز لا یفنی الاقتصاد فی النفقة نصف المعیشة والتودد الی الناس نصف العقل وحسن السؤال نصف العلم
لا عقل کالتدبیر ولا ورع کالکف ولا حسب کحسن الخلق الرضاع یغیر الطباع الایمان یمان لا ایمان لمن لا امانة له ولا دین
لمن لا عهد له جمال الرجل فصاحة لسانه لا فقر اشد من الجهل ولا مال اعز من العقل ما جمع شیء الی شیء احسن من حلم الی علم

کن فی الدنیا کانک غریب او کعابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور العفو لا یزید العبد الا عزا التواضع لا یزید الا رفعة
ما نقص مال من صدقة کنوز البر کتمان المصائب لا تظهر الشماتة باخیک فیعافیه الله ویبتلیک و هریکی ازین کلمات گنجیست
مشتمل بر عجائب و غرائب آداب دین و دنیا و قاعده ایست متضمن سعادات اولی و اخری و امثال این بسیار و فی اندازه است
انچه بالفعل در نظر وقت در آید نیست و هریکی را شرحی و بیانی ست اگر ذکر کنند بدفاتر در نگنجد و حدیث الدین النصیحة
مشتملست بر تمام علوم اولین و آخرین اگر علماء عالم جمع آیند و بشرح آن زبان کشایند جزوی ازان بسر نیاید و اگر گفته شد
باندازه علم وسعت حوصله دانش خود گفته باشد یا نموذجی ازان در رساله فارسی اشارت کرده شده است و اما راس شریف
در حدیث ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عظیم الهامه بود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بزرگ
سر و بزرگی سر دلیل ست بر وفور عقل و جودت فکر بجهت قوت دماغ و کثرت آن که حامل جوهر عقل است و مراد نفی صغر و
حقارت راس ست و وجود اعتدال مرعیست در همه اعضاء و جوارح شریفه چنانکه اشارت بدان واقع شده و این قاعده
کلیه ست همه جا باید نگاه داشت اما موی مبارک گفت قتاده پرسیدم از انس از شعر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت
بود موی شریف وی رجل بفتح را و کسر جیم و سکون آن و فتح نیز آمده میان سبط و قطط و سبط بفتح سین و سکون با و کسر آن
موی هموار فرو هشته و قطط بفتح قاف و کسر طا و فتح آن سخت در تاب پیچیده مثل موی سیاهان که آن را زنگله گویند و در بعضی
احادیث آمده که موی مبارک آن حضرت جعد بود اما نه جعد قطط جعد بفتح جیم و سکون عین موی که در وی تابی و پیچی باشد
در هم در هم باشد ضد سبط و قطط سخت جعد در بعضی روایات نفی جعد کرده اند و مراد بجعد شدید الجعوده داشته فی الصراح
جعد مرغول و قطط سخت مرغول و سبط موی فرو هشته پس موی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نه سبط بود و نه قطط بلکه بین بین
بود آنرا هم رجل گویند و هم جعد گویند و بود درازی موی شریف وی میان گوش و در روایتی تا لاگوش و در روایتی
تا نرمه گوش و در روایتی تا دوش و در روایتی تا نزدیک دوش و وجه جمع میان روایات آنست که این باعتبار اختلاف
احوال و اوقات است گاهی که تیل می مالیدند و شانه می کردند درازی بود و در غیر این حال کوتاه یا بعد تقصیر موی یا بعد ستردن
که بعد پیچ زیاده شده اند تا بمرات و در مواهب لدنیه گفته و در مجمع البحار نیز موافق آن آورده که چون غفلتی واقع میشد
از تقصیر موی دراز می گشت و چون قصر میکرد کوتاه می شد و ازین عبارت معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
موی قصر میکرد اما حلق خود گفته اند که و غیر حج و عمره نبوده و در روایت حلق در غیر این دو جا یافته نشده است والله اعلم
و در روایت ام هانی آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمکه قدوم آورده بود مر او را چهار گیسوی یافته بود
و گذاشتن موی سر سنت است و همچنین سنت عادت عرب ها در زمان قدیم و لیکن باید که تعهد کنند موبها بتیل مالیدن و
شانه کردن آن حضرت بسیار میکرد و هر کرا شعر بود و جعد موی دیدی که ژولیده داشتی فرمودی گاهی در نظر می آید
یکی از شما گویا شیطان ست و هر کرا دیدی که بسیار تکلف میکند و در کردن موی و آراستن آن را نیز مکروه داشتی

بیان راس شریف

بیان موی مبارک

و توسط بهمه حال محمود است و هر که نتواند تنقیه کرد تراشیدن موی او را بهتر است از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده
که فرمود دشمن داشتم موی سر را از آن باز که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که در زیر هر موی جنابت است
اما آنچه ستردن موی متعارف اهل روزگار شده از خاص و عام خصوصاً مشائخ و زهاد و عباد ظاهر آن بجهت عدم
استطاعت و عدم فرصت تنقیه آنست ولیکن سنت همان است که گفته شد (فائده) در حدیث ابن عباس آمده
که آن حضرت سدل می کرد موی را و مشرکان فرق میکردند سرهای خود را و اهل کتاب سدل می کردند و مراد بسدل
فرو هشتن موی است بر اطراف جبین و فرق جدا کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی آن را
مفرق می گویند یعنی تارک سر و آن حضرت دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی شد در وی
بچیزی بعد از آن فرق میکرد پس گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع کرد از سدل بسوی فرق و ظاهر آنست
که امر کرده شد بوی پس سدل منسوخ باشد و احتمال دارد که اتخاذ فرق باجتهاد باشد که رو بداد آن حضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان بقصد استیلاف قلوب بود و چون بی نیاز گردانید حق تعالی
او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را بالجمله سدل و فرق هر دو جائز است و فرق احب و افضل است کذا قالوا
و مختار آنست که میگذاشت موها را بحال خود و اگر خود متفرق می شدند فرق میکرد و اگر نه میگذاشت والله اعلم و
اختلاف کردند علما که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خضاب کرده یا نه اکثر بر آنند که نکرده و مذهب محدثین نیست
زیرا که نرسیده بود پیری به حد خضاب در تمام سر و لحیه چهارده یا هفده یا هژده موی بود و به بیست نرسیده بود و چون
ادهان می کرد پوشیده می شد پیری و نمایان نمی شد و گفت انس بود در لحیه شریف وی چند موی سفید و اگر می خواستم
می شمردم و چند موی در سر مبارک وی و گفت خضاب نکرد آن حضرت الخ مرویست که بیرون آورد انس رضی الله عنه
موهای شریف را که نزد وی بود مخضوب بودند گفته اند مخضوب نبودند بلکه ممزوج و مخلوط بود بطیب و چنان نمود
که گویا مخضوب است یا خضاب کرده بود انس تا محکم گردد و دیر بماند و همچنین است کلام در حدیث ام سلمه رض
کذا قیل و در مواهب و صحیحین از ابن عمر آورده که دید آن حضرت را که رنگ کرده بود بصفره و گفته اند که مراد زعفران است
و من از حضرت شیخ امام اجل عبد الوهاب متقی شنیدم که می گفت که این خضاب نبود زیرا که موهای شریف سیاه بود
و سیاه رنگ نمی گیرد و تنقیه و تنظیف بود که بدان می شست و پاک می ساخت بار بار مگر آن چند موی شریف که سفید بود
آن رنگ میگرفته باشد اگر این خضاب وقت پیری بوده باشد ازین روی نقل کرده اند که گفت مختار آنست که
رنگ کرده وقتی و ترک کرده اکثر اوقات پس خبر داد هر کس با آنچه دیده و هر یک صادق و گفت این تاویل متعین است
زیرا که حدیث ابن عمر در صحیحین است و ممکن نیست ترک وی نیست او را تاویل و بدانکه بعضی علما در عدم شیب آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم با وجود آنکه سن مبارک وی متحمل آن بود وجهی گفته اند که زنان کرده میداشتند پیری را فالبته هر که کرده

ف اختلاف علماست در خضاب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲

ف ... آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ... ۱۲

پندارد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چه بر ایشان گران شود و در روایت متعدده از انس آمده که شیب را اینجا عیب
داشته و گفته ما شاء الله با شیب نگفته اند عجب است از انس رضی الله عنه که اینچنین گفته و حال آنکه در حدیث آمده است
که شیب وقار است و نور است و شیب ممدوح است بر زبان نبوت و گفته اند که چون انس رضی الله عنه مبالغه آن حضرت
در خضاب و تغییر مشاهده کرد و چنانکه ابو قحافه والد ابوبکر صدیق رضی الله عنه دید که سر و ریش تمام سفید شده مانند ثغامه است
کرده پنداشت که از فرمود تغییر دهید شیب را از قبح پس چون انس این حدیث عیب بودن شیب فهمیده و حدیث دیگر
را نشنید یا خیال کرد که آن حدیث منسوخ است با این حدیث چنین حکم کرد کذا فی المواهب اللدنیه گفت بنده مسکین
ثبته الله فی مقام الیقین شک نیست که شباب از حیثیت قوت و قدرت و مهابت در چشم اعداء دین کمالیست که
در تقویت دین و اظهار شوکت اسلام دخلی تمام دارد خصوصاً در زمان نبوت که جهاد فی سبیل الله و غزا با کفار در ازمان
اغلب واقع می بود حکمت بالغه الهی اقتضای آن کرد که آن حضرت را شیب که در صورت ضعف و عجز می نماید موسوم نگرداند
و ترغیب آن حضرت صحابه را و تحریص در خضاب که تشبیه با اهل شباب دارد هم برای این غرض بود و حدیث شیب و
ظهور آن بجهه شعر است که بجهت خوف و خشیت بود چنانکه فرمود شیبتنی سوره هود والواقعه والمرسلات و عم یتساءلون
و اذا الشمس کورت و آنقدر نبود که در صورت شباب خللی و فتوری راه یابد و این بودن شیب وقار و نور منافات ندارد
چنانچه بر خلیل الرحمن صلوات الله وسلامه علیه برای تمیز میان وی و میان اسحق علیه السلام شیب گماشتند و گفت یا
[illegible] یارب قال وقار گفت رب زدنی وقارا فافهم و بالله التوفیق و لحیه شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث
ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کث اللحیه یعنی انبوه و بسیار بود موی او و کث در لغت
انبوه [illegible] ضد لطیف گفته می شود رجل کث اللحیه و کثیف اللحیه و لحیه کثة و در شفای قاضی عیاض آمده کث اللحیه ملأ
صدره و مقدار لحیه شریف در طول قدرت معین در کتب بنظر نمی آید و در خلاصة الوفا گفته که لحیه آن حضرت یک بار انگشت
بود و طبعاً یعنی همین مقدار بود و از روی خلقت دراز و کم نمی شد [illegible] یا فرو نمی شد و ارسال لحیه محبوب است و جمال
می نماید خصوصاً که کث اللحیه باشد والله اعلم نیز این سخن مناسب چیزیست که از شفا مذکور شد و منافی [illegible] با جسم
و در حدیث ترمذی آمده که آن حضرت می گرفتند از لحیه خود از طول و عرض وی [illegible] یعنی سبلت را وی فرمود
که [illegible] سبلت راوی او [illegible] و در صحیحین آمده که مخالفت کنید در گرفتن سبلت مشرکان را و در روایتی مجوس را و بسیار
کنید و دراز سازید ریشها را و پست کنید در گرفتن سبلتها و مذهب امام در گرفتن سبلت مختلف است و اولی آنست که
اطراف لب ظاهر گردد و حلق کردن آن بدعت است نزد بعضی سنت است نزد [illegible] حنفیه احفاء است که از بیخ بردارند اما
در حدیث آمده است که گرفت آن حضرت سبلت خود را بر مسواک و این ظاهر با احفاء منافات دارد کذا قیل و این
[illegible] وقتی بود الا در اغلب اوقات احفا [illegible] بود و مشهور در مذهب آنست که [illegible] [illegible]

اما در غازی مستحب طول شارب ست تا در چشم دشمنان هیبت نماید آنچنانکه اطراف لب را بپوشاند کذا فی مطالب المؤمنین نقلاً عن الذخیرة و باکی نیست ترک سبالها یعنی طرفین شارب را گفته اند که امیر المؤمنین عمر و غیر وی از صحابه سبالها میگذاشتند زیرا که وی لب را نمی پوشد و طعام در وی نمی ماند و در حلق و ترک موی زیر لب که آنرا عنفقه گویند نیز اختلاف ست و فضل ترک آنست اما در حلق طرفین عنفقه لاباس به ست و در قصر و توفیر لحیه نیز اختلاف ست مشهور در مذهب حنفی چهار انگشت و ظاهر آنست که مراد آن باشد که کم ازین نمی باید ولیکن در روایت آمده ست که واجب ست قطع زیاده بر آن و گفته اند که اگر علما و مشائخ زیاده برین بگذارند نیز درست است و می آرند که ابن عمر رضی الله عنهما میگرفت لحیه خود را بقبضه پس آنچه زیاده می آمد از قبضه می گرفت و این حدیث در آخر کتاب اللباس مذکور ست لیکن باین لفظ ست که کان ابن عمر اذا حج او اعتمر قبض علی لحیته فما فضل اخذه و باز از نافع از ابن عمر حدیث می آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انهکوا الشوارب و اعفوا اللحی یعنی مبالغه کنید در قطع سبلتها و بگذارید ریشها را بحال خود و تعرض مکنید بدان کذا فسره الشارح و ان بانه اشکال کرده اند چون اعفار لحیه مامور به است پس چگونه قصر می کرد ابن عمر با وجود آنکه راوی این حدیث وست و جواب داده اند که قصر از وی مخصوص بحج و عمره بود و معنی قصر همان که مذکور شد چنانکه فعل او حجت ست و عادت سلف درین باب مختلف بود آورده اند که لحیه امیر المؤمنین علی پر می کرد سینه او را و همچنین از عمر و عثمان نوشته اند و کان الشیخ محی الدین رضی الله عنه طویل اللحیة و عریضها اما عانه مبارک در بعضی احادیث آمده که حلق می کرد و در بعضی آمده که نوره میکرد و حدیث هر دو جانب ضعیف ست و حدیث حلق ضعیف تر ست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حمام نه در آمده و نه دیده و آنرا لوظهور حمام بعد از رحلت آن حضرت بعد از فتح بلاد عجم شده ولیکن خبر داده بود با وجود آن نهی کرده زنان را از در آمدن حمام مگر بحکم ضرورت و قصد علاج و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قص می کرد شوارب و اظفار را روز جمعه و در بعضی روایات روز پنجشنبه در کیفیت قلم اظفار چیزی ثابت نشده ولیکن این قدر در آمده که ابتدا می کرد بسبابه یمنی و ختم میکرد بابهام آن و نظمی که منسوب ست به امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده مشتهر قلم الاظفار بالسنة و الادب یمینها خواسب لیسارها اوخسب الخ و مفارقت نمی کرد از آن حضرت مسواک و شانه و چون ادهان می کرد شانه میکرد لحیه شریف را نظر می کرد در آئینه جمال شریف خود را الحق آئینه دیدن او را شاید که جمال جهان آرای او مطلع نور الهی و مظهر اسرار نامتناهی ست

بیت

می نماید آئینه حسن ترا جدائی نیست ٭ غرض تجلی حسن ست خودنمائی نیست

صلی الله علیه وآله قدر حسنه و جماله اما جید یعنی گردن شریف و عنق نیز بمعنی گردن ست در حدیث ابن ابی هاله آمده کان عنقه جید دمیة فی صفاء الفضة و دمیه بضم دال و سکون میم تمثی که تراشیده می شود از عاج کذا فی النهایة و در قاموس گفته از رخام بمعنی سنگ سفید و اگرچه در تشبیه گردن بگردن صنم تماشی دست نماید ولیکن چون آراستگی بنماید در صنعت آن و مبالغه کنند در تحسین آن تشبیه کردند بدان کذا فی النهایة و در حاشیه شمائل نوشته الدمیة الغزال و در حاشیه دیگر دمیه آهو بره

اما در کتب لغت این معنی یافته نشده والله اعلم و فی صفاء الصفة ظاهر عبارت این حدیث آنست که این صفت عنق ست و از حدیث دیگر که در مواهب آورده که قال ابوهریرة کان جید رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابیض کانما صیغ من فضة معلوم میگردد که این صفت علیحده است از صفات وی صلی الله علیه وآله وسلم و اما منکبین پیشتر و منکب بفتح میم و کسر کاف مجمع سر شانه و بازو و فی الصراح منکب بن بازو و شانه و در وصف آن واقع شده بعید ما بین المنکبین و در مسافتی که میان دو منکب ست بصیغه تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تفسیر بعریض الصدر کرده اند و عرض صدر صفتی علیحده است که واقع شده است عریض الصدر بعید ما بین المنکبین و این هر دو صفت لازم یکدیگر اند و چون متعلق بدو عضو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند و در رحب الصدر نیز آمده و این کشادگی سینه محسوس است که دخل دارد در صورت ظاهر است و لیکن صدر معنوی که کریمه الم نشرح لک صدرک اشارت بآنست مقامی عالیست که در تمام و کمال آن مخصوص ذات با برکات حضرت سید السادات است غیر او را از کمل اولیا باندازه اتباع و اقتدا او بوی صلی الله علیه وآله وسلم حاصلست ذکر آن در ابواب اخلاق بیاید ان شاء الله تعالی و در مواهب ذکر قلب شریف نیز کرده فقد بر و بعضی روایات عظیم مشاش المنکبین والکتد نیز آمده و کتد بفتح کاف و کسر تاء فوقانیه و فتح آن مجمع کتفین و مشاش بضم میم رؤس عظام یعنی سرهای استخوان نیز آمده سواء البطن والصدر یعنی برابر شکم و سینه یعنی هموار سینه از شکم بلند تر نه شکم از سینه و در حدیث ابو هریره مفاض البطن واقع شده و تفسیر کرده اند آنرا بواسع البطن که لازم یعنی الصدر ست و بعضی تفسیر کرده بمستوی البطن مع الصدر و وصف کرده است ام هانی بطن شریف را گفته که دیدم شکم رسول خدا را گو یا قرطاسهاست که بهم نهاده شده و ته کرده شده است بالای یکدیگر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده ذو مسربة بفتح میم و سکون سین مهمله و ضم را است و در حدیث ابن ابی هاله دقیق المسربة و تفسیر کرده اند مسربه بمو های که از فوق سینه تا ناف بود و باریک بود و لهذا تعبیر از ان بخطی کرده شده است و تفسیر کرده اند که بمعنی شاخ است و در صراح مسربه بضم را موی باریک میان سینه و ناف ظاهرا اتفاق اند مسربه است بمعنی راه و بر صدر وی شریف غیر ازین موی نبود و لهذا در همین حدیث گفته که عاری الثديين والبطن سوی ذلک یعنی برهنه از موی هر دو پستان جز این موی شکم این مسربه گفته که اشعر الذراعین والمنکبین و اعالی الصدر در اسافل و موی دار هر دو ذراع و هر دو ساعد بود و شهاب الاصابع سینه و ساقها و ذراع از مرفقین تا سر انگشت میانه و آنکه در وصف شریف اجرد واقع شده گفته اند که یعنی بیشتر از موی در مقابل اشعر ست که تمام بدن موی دار باشد و زیر بغل شریف سفید بود برنگ سایر بدن طبری گفته که این از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بغل او تا مردم متغیر اللون میباشد و سیاهی میزند چرا که شعر در آنجا است گفته است و زیاده کرده است که گفته نیز نشست و لیکن سخن کرده اند بعضی مردم درینجا که این ثابت نشده است از بیاض الابطین لازم

می آید که سوی شانه چپ باشد مثل زر و در بعضی احادیث نغض الکتف الیسری آمده یعنی می گوید که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
سوی چپ بل را والله اعلم و در بعضی احادیث غضروف الکتف الیسری واقع شده و غضروف بیاض غیر خالص کاند قال الهروی فی الصحاح
غضروف رنگ است سرخ و سفید که بسرخی بازند و مرویست از بعضی صحابه گفت ضم کردم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
بسوی خود پس رسید بر من از عرق بغلهای آن حضرت مانند بوی مشک و در وصف ظهر شریف واقع شده است
که گویا از نقره گداخته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و هموار صلی الله علیه وآله وسلم بین کتفیه خاتم النبوة
و هو خاتم النبیین در میان دو کتف آن حضرت خاتم النبوة بود و بدانکه چیزی بود برآمده از اجزای بدن شریف
مشابه جسد در لون و صفا و نورانیست که آن را خاتم النبوة می گفتند بکسر تاء فاعل ختم بمعنی اتمام رسیدن باخر یا بفتح
تا بمعنی مهر و انگشتری یعنی چیزیکه دلیلست بر آنکه نیست بعد از وی پیغمبر و سبب تسمیه آن باین اسم آنست که مختص
نعت کرده شده است در کتب متقدمه باین نوعی علامتی است که شناخته می شود بآن که وی صلی الله علیه
وآله وسلم همان پیغمبر است که بشارت داده شده است بوی و صیانت کرده شده از تطرق قدح و طعن مثل چیزیکه مهر
کرده می شود بدان تا راه نیابد بدان خلل و فساد و این خاتم النبوت آیتی بود از آیات الهی سبحانه و سری عظیم مخصوص
بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ناکرده است که از وهب بن منبه آورده که مبعوث نشده هیچ پیغمبری مگر آنکه بود
علامت نبوت در دست راست وی مگر پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم که علامت نبوت در میان کتفین وی بود
و لنعم ما قال الشاعر بیت نبوت را توئی آن نامه در مشت که او از عالم دارد مهر بر پشت و در فتح ابن حجر مکی در شرح
مشکوة گفته که مکتوب بود در وی الله وحده لا شریک له توجه حیث کنت فانک منصور و در روایات آمده که نوری بود
که می درخشید و در بعضی روایات آمده که خاتم النبوت غایب شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه وآله وسلم و بدین
شناخته شد فوت آن حضرت گویا که آن بجهت تعریف نبوت آن حضرت بود و بجهت وقوع اشتباه و اختلاف در آن
انحضرت آنکه دلیل نبوت بود از آن حاجت نماند باثبات آن یا از جهت سری دیگر که خدا داناتر است بآن
بجهت آنکه نبوت باقی نماند بعد از موت زیرا که نبوت و رسالت باقیست بعد از موت و در اکثر روایات
بین الکتفین آمده و در بعضی آمده عند ناغض کتفه الیسری و ناغض بنون و غین و ضاد معجمتین استخوان نرم که آنرا
غضروف گویند و توربشتی گفته که اختلافی نیست در قولین زیرا که بین الکتفین مستلزم آن نیست که میان هر دو کتف
باشد اگر در جانب یسری باشد میان کتفین است بالجمله در روایتی که عند کتفه الیمنی آمده والله اعلم راویان
ذکر کرده اند صورت و شکل آنرا و تشبیه کرده اند باشیاء که می شناسد مردم آنرا پس تشبیه کرده اند آنرا ببیضه کبوتر
و در حدیث دیگر آمده که بود غدة احمر و غده بضم غین معجمه و تشدید دال مهمله گرهی که در جسد می باشد و جنبان
می گردد و بوی چشم گرهی سخت و در صحاح غده گره گوشت و الجمع غدد و مراد آنست که شبیه غده بود و حمرت او

بمعنی مائل بحمرة است پس منافی نبود با آنچه گفته شد که لون خاتم النبوة همچون لون بدن بود و در بعض روایات مهر کسیکه گفته است که رنگ وی سیاه یا سبز بود کذا فی شرح الشیخ ابن حجر علی الشمائل و در حدیث دیگر آمده است مثل زر الحجلة و زر بتقدیم زا مکسوره برای مشدده بمعنی تکمه که بر گریبان پیراهن می باشد و حجله بفتح حا و جیم واحد حجال خانه عروس مانند قبه که او را تکمه های بزرگ می باشد کذا قال الجمهور و بعضی گفته اند حجله طائریست مشهور و زر بمعنی بیضه او این موافق حدیث کبیضة الحمامة است ولیکن گفته اند که زر در لغت بمعنی بیضه نیامده است مگر تشبیه داده باشد بزر حجله کذا فی بعض شروح الشمائل و بعضی گفته اند که رز بتقدیم را بر زای نیز آمده است و بمعنی بیضه است و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که شعرات مجتمعات موها بود جمع شده یعنی گوشت پاره که بروی موها بود و پیدا بود همچنان موها گمان که و در حدیث دیگر آمده که در پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند مشت بود و گرد وی خالها بود مانند ثآلیل و ثآلیل بمد همزه بر وزن مصابیح جمع ثالول بر وزن زنبور آن دانها که در پوست می برآید مثل نخود و بیضه صورت ظاهر شکل وست در رای العین و در تحت آن سری عظیم بود مخصوص بآن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که نبوده هیچ نبی از پیغمبران و الله اعلم اما دستهای مبارک وی صلی الله علیه و آله وسلم در شمائل ترمذی در وصف آن گفته طویل الزندین و دراز زندین بفتح زای و سکون نون بند دست فی القاموس الزند موصل الذراع و الکف همانندان و صورت درازی در بند دست چندان ظاهر و واضح نمی گردد و با وجود آن ممکن است که این بند در دست شریف دراز واقع شده باشد و در روایتی دیگر آمده شبل الذراعین و در روایتی عبل العضدین سطبر بازو و عبل بفتح عین مهمله و سکون موحده ذراع از مرفق تا سر انگشت میانه و ساعد کذا فی القاموس و در صراح گفته ذراع رش دست رحب الراحة فراخ کف دست و در روایتی بسط الکفین بتقدیم الباء علی السین بمعنی فراخی و گستردن یعنی تمام الکفین موافق روایت رحب الراحة و فی الصراح بسط بالکسر دست گشاده فی قراءة عبد الله بل یداه بسطان و در روایت دیگر سبط الکفین بتقدیم سین بر با بمعنی لین الکفین یعنی نرم کف دستها و سابقا در وصف موی مبارک گذشت که سبط موی نرم فرو هشته مقابل جعد گویا سبط الکفین از اینجاست و سبط الجسم بمعنی مرد خوش قد مستوی القامه نیز آمده و در قاموس جل سبط الیدین بمعنی سخی و نیز گفته که سخی فراخ دست می باشد شثن الکفین تفسیر کرده اند شثن بفتح شین معجمه و سکون مثلثه را الغلیظ خشن بمعنی سطبر و درشت و در آنجه خشونت و بعضی شثن سخن کرده اند که در احادیث کف دست شریف را وصف بلین و نرمی کرده اند روایت کرده است طبرانی از مستورد بن شداد از پدرش که گفت آمدم من نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم پس مسح کردم دست شریف او را بود نرم تر از ابریشم و سرد تر از برف و در بخاری از انس بن مالک آورده که گفت نسودم من حریر را نه دیبا را نرم تر از کف دست رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بباید نوعی از جمع بست که شثن از جهت بسیاری با وجود درشتی چنان واقع شود و نرمی

بیان دستهای مبارک

باسطبری جمع می‌شود چنانکه سائر بدن شریف ناعم و ضخم و سطبر و قوی بود و همچنین کفهای دست نیز پر گوشت و بعضی
گفته‌اند که وصف بلین و خشونت کف دست باعتبار اختلاف احوال است پس بود آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم چون عمل می‌کرد و در جهاد و در استعمال باسلحه و جز آن عمل می‌کرد در دست غلاظت و کثافت پیدا شد و از آن درشت می‌گشت
کف دست باین عارضه و چون ترک می‌کرد آنرا بحال خود می‌آمد باصل جبلت که نرم می‌بود که قتیل و آورده اند که
چون اصمعی که امام ائمه لغت است تفسیر کرد شثن را بخشن گفته شد او را که وارد شده است در وصف نبی صلی الله علیه
وسلم که الین الکف بود و پس چون تفسیر کردی بخشونت پس عهد کرد که نکند تفسیر حدیث را اگرچه بعد از ضبط و احتیاط و این
اصمعی بغایت منصف بود و التمام رعایت ادب با جناب رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بجا می‌آورد از حدیث
انه لیغان علی قلبی پرسیدند که کیفیت این غین و حقیقت آن چیست جواب داد که اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم و غین او می‌پرسیدید میگفتم آنچه میپرسیدید اما اینجا نتوانم زد که حقیقت آنرا جز علام الغیوب کسی نداند صلی الله
علیه وآله والصلاة و قاضی عیاض گفته که ابو عبیده تفسیر کرده است شثن را بالغلظ و قصر یعنی سطبری و کوتاهی
و گفته که این محمود است در رجال نه در زنان و گرده شده این قول باآنکه وارد شده است سائل الاطراف سیلان کنند
کرانهای اعضا که عبارت از انگشتان است یعنی دراز و روان و در شفا گفته طویل الاصابع و در روایتی شائل الاطراف
شثین بمیم این نیز نزدیک بمعنی سائل است از شول یعنی کشیدن شاکس و باز از زمین و برداشتن تا قدم خود و در سه
شائن بتبدیل لام بنون چنانکه جبریل و جبرین قاله ابن الانباری و این صفت منافی قصر است و صواب آنست که معنی
شثن غلیظ است بی قصر و خشونت اگرچه از صحاح و قاموس معنی خشونت معلوم میشود فتدبر و بدانکه صفات و آثار وجود
معجز است بدن شریف زیاده بر آنست که توان نوشت روایت کرده است مسلم که مسح کرد آنحضرت رخسار جابر بن سمره
را گفت جابر پس یافتم مر دست شریف او را سردی و بوی گویا که بیرون آورده است از طبله عطار آنرا و نزد طبرانی
و بیهقی آمده است که گفت وائل بن حجر مصافحه میکنم من آن حضرت را یا می‌ساید دست من بدن آنحضرت بعد از آن
بوی میکنم دست خود را پس می‌یابم خوشتر از بوی مشک و نزد یزید بن الاسود گفت داد مرا آن حضرت دست خود را پس
ناگاه می‌یابم دست وی را سردتر از برف و خوشبوتر از مشک گفت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که آمد آن حضرت
بیکبار بعیادت من پس نهاد دست مبارک خود را بر پیشانی من پس مسح کرد روی مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیال
من افتد که می‌یابم سردی دست شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم بر جگر خود تا این ساعت پوشیده نماند که طیب
آن حضرت شامل بود تمام بدن شریف او را حتی عرق و بول او را صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در بیان طیب آنحضرت
بیاید اما برودت دست شریف چه معنی دارد و نشان صحت بدن انسان آنست که گرم و معتدل باشد پس این سردی آن سری
است که بواسطه سردی آن دیده نشد طبیعت خنک عرق آلوده می‌باشد و لمس آنرا طبیعت ناخوش دارد بلکه ناخوشی

از اعتدال مزاج و عدم غلبه مرارت که یبس آن را مقتضی و دقتی دست و پا چنانکه از حدیث سعد بن ابی وقاص و احادیث
دیگر معلوم میگردد فافهم و بالله التوفیق و اما قدم مبارک وی صلی الله علیه و آله وسلم در وصف وی نیز واقع شده شثن القدمین
چنانکه ششن الکفین آمده و لیکن تفسیر کرده است آنرا در مواهب لدنیه باصابع القدمین و در مشارق هر دو را
بمعنی ضخیم گفته خمصان الاخمصین خمص موضعی از باطن قدم که نمی چسپد بزمین نزد پا نهادن و فی الصراح بارکی اشکم
و خمصان بضم خای مردی که اخمص دارد و اضافه باخمصین از برای مبالغه است شدید الاخمص آنکه پای او بسیار
بلند می ماند از زمین کذا نقل عن ابن الاثیر مسیح القدمین هموار دو پای یعنی املس که چرک و پارگی و شکست در آنها نبود و
ینبو عنهما الماء سیلان میکند و تیز میگذرد آب از آنها از جهت ملاست و در حدیث ابن ابی هاله چنین آمده و از ابی هریره
آمده که چون آن حضرت پای مبارک بر زمین را راه میرفت بتمام قدم و نمی بود اخمص مراد داود البیهقی و از ابی امامه آمده
که گفت بود آن حضرت که نبود مر او را اخمص پای مبارک بر زمین را بتمام قدم رواه ابن عساکر و ایشان مسیح القدمین
را هم بهمین معنی دارند و گویند که عیسی علیه السلام را که مسیح گویند بهمین جهت گویند که اخمص نداشت والله اعلم
و ینبو عنهما الماء نزد ایشان وصف علیحده است نه تفسیر مسیح القدمین و در این حدیث منافات ظاهر است غایت
آنچه گفته شود در توفیق آنست که بقدری اخمص بود و برابر نبود و آن قدم بسیار بلند هم نبود و لیکن چون پای مبارک بر زمین
را بتمام قدم میگرد و می نشست بر زمین قدم و نمی بود اخمص کذا نقل عن ابن الاعرابی و لیکن باین تقدیر اعتبار مبالغه
در اخمص که بعضی شارحان کرده اند خوب نیست فتدبر و از عبدالله بن بریده آمده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم احسن البشر قدما رواه ابن سعد منهوس العقب بود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کم گوشت پاشنه و منهوس
ضبط کرده اند اکثر بسین مهمله و صاحب المجمع و ابن الاثیر گفته اند روایت کرده شده است بالشین معجمه و در مشارق
نیز بمهمله و معجمه هر دو گفته و بعضی گفته اند مهموس آمده پاشنه بارگ دار و فی الصراح منهوش کم گوشت گفت کاتب الحروف
عفی الله عنه پاشنه های پای سیدی الشیخ موسی الجیلانی در صفا و لطافت بحدی لطیف بود که رخسار هیچ خوش شکلی
آنچنان نمی باشد و بود وی قدس سره وافر الحظ از حلیه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رحمة الله علیه در مواهب لدنیه
گفته که از میمونه بنت کردم آمده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را پس فراموش نکردم درازی انگشت سبابه
از قدم آن حضرت از سائر اصابع رواه احمد والطبرانی و از جابر بن سمره آمده که گفت بود خنصر آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم از پای وی دراز تر و مطهری گفته که مشهور شده است که سبابه دست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
دراز تر از وسطی بود و حافظ ابن حجر گفته که این غلط است از کسی که گفته است آنرا و آن نیست مگر در اصابع رجلین و در حدیث
منه گفته است که این خطائی است که ناشی شده است از اعتبار بر روایت مطلقه که میمونه بنت کردم کرده است و بعضی هم
اصابع رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این چنین و لیکن حدیث در مسند امام احمد مقید است برجل چنانکه گذشته

همچنین است نزد بیهقی انتهی کلام المواهب گفت بنده عبدالحق بن سیف الدین در حدیث آورده است که فرمود آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده شده ام من و قیامت مانند این دو انگشت و ضم کرد سبابه و وسطی را و اشارت کرد
بتقدیم بعثت آن حضرت بر قیامت باین قدر تفاوت و تقدم که میان این دو انگشت است و بعضی گفته اند که اشارت کرد
بمعیت بعثت و قیامت بمبالغه والا حاجت بضم اصبعین نبود و جواب آنست که بضم اصبعین ظاهر میگردد تفاوت تقدم
و تاخر و بعضی گفته اند که سبابه و وسطی آن حضرت برابر بودند و جمعی می گویند که در آن وقت برابر شدند بطریق معجزه برای
اظهار معیت و مبالغه والله اعلم و کان فی ساقیه حموشة و بود بر هر دو ساق آن حضرت باریکی یعنی ضخم و پر گوشت نبودند
و باریک و لطیف بودند و فی الحدیث کأنی انظر الی ساقیه کأنهما جمارة جمار بضم جیم و تشدید میم پیه درخت خرما و آنرا شحم النخل
خوانند که سپید و صاف و لطیف آبدار می باشد ضخم الکرادیس سطبر بند های استخوان کرادیس بضم دو استخوان که پیوسته باشند
در مفصل و گفته اند که مراد بآن سطبری قوت اعضا است فی الصراح کردوس استخوان های مفاصل کردوگاه باشد
چون دو کتف و زانو ها و جز آن و اما قامت زیبای نبی صلی الله علیه وآله وسلم مائل بود از بالا قد سروی از بوستان
انس صلی الله علیه وآله وسلم نه کوتاه بود و نه دراز و با وجود آن مائل به درازی بود و لهذا در حدیث آمده که کان ربعة
من القوم و ربعه بفتح را و سکون با و مربوع متوسط القامة و در حدیث دیگر اطول من المربوع و اقصر من المشذب
دراز تر از مربوع جهت میل بجانب طول و کوتاه تر از مشذب بضم میم و فتح شین و ذال معجمتین با تشدید ثانی یعنی
بسیار دراز با نحافت و اضطراب قامت و در حدیث ابن ابی هاله آمده که لم یکن بالطویل الممغط بضم میم اولی و فتح میم
ثانی مشدد و کسر غین معجمه و بمهمله نیز آمده و بغین مشدده و معجمه یا مهمله بر وزن اسم مفعول از باب تفعیل نیز خوانده اند
دراز بنهایت و در ادی ولا بالقصیر المتردد و نه کوتاه متردد و متردد آنکه در آمده باشد بعضی اجزای وی در بعضی این عبارت
اثبات قصر نیز میکند اما بسیاری چنانکه لازم توسط است و در حدیث دیگر لم یکن بالطویل البائن یعنی مفرط در طول که از حد
جدا و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده لیس بالذاهب طولا و فوق الربعة اذا جاء مع القوم غمرهم یعنی
نبود که بسیار دراز رفته باشد اما فوق ربعه بود و باعتبار میل بطول چون می آمد با قوم میپوشید ایشان را و پست و کوتاه
می نمودند ایشان نزد وی و در حدیث عائشه آمده که چون تنها بودی ربعه بودی و چون در میان قوم بودی از همه
بلند و سرفراز نمودی و منسوب بطول گشتی و اگر دو مرد در دو طرف وی بودی از هر دو بلند نمودی و چون از هم جدا
میکردند منسوب بربعه شدی و در مجلس نیز کتفین مبارک وی بلند تر از همه بودی صلی الله علیه وآله وسلم و نبود
مر آنحضرت را سایه نه در آفتاب و نه در قمر رواه الحکیم الترمذی عن ذکوان فی نوادر الاصول و عجب است
ازین بزرگان که ذکر نکردند چراغ را و نور یکی از اسمای آنحضرت است و نور را سایه نمی باشد اما الوان آن حضرت
روشن و تابان بود و اتفاق دارند جمهور اصحاب بر بیاض لون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و وصف کردند

او را ابیض و بعضی گفتند کان ابیض ملیحا و در روایتی ابیض ملیح الوجه و این احتمال دارد که مراد وصف لون بیاض بود
و ملاحت صفت زائده برای بیان حسن و جمال و لذت بخشی و دلربایی دیدار جان افزای وی صلی الله علیه و آله و سلم
باشد یا احتراز است از ابیض خالص بی نمک که آنرا امهق گویند و تفسیر کردند آنرا بابیض که مخالط نیست او را حمرة
و نه صفرة و نه سمرة بی اشراق و روشنائی مثل بیاض روی مریض و همچو رنگ جص و مانند آن و در روایتی آمده و
سخت سفید روی و سخت سیاه موی و در شعر ابوطالب آمده که در مدح آن حضرت گفته فرود و ابیض یستسقی الغمام بوجهه
ثمال الیتامی عصمة للارامل ٭ و در حدیث علی رضی الله عنه آمده و ابیض مشرب کانه شراب مخلوط بلون یعنی که سفید مشرب
گویا شربت است مخلوط لونی بلونی دیگر پس گویا یک لون نوشانیده شده بلون دیگر را و مراد اینجا مشرب بحمرت است و در روایت
دیگر صحیح نیز آمده ابیض مشرب بحمرة یعنی سرخ سفید و بعضی ازهر اللون را که در حدیث انس آمده است باین تفسیر کنند
و ظاهر آنست که مراد بآن نیر و مشرق است و در حدیث نسائی از ابوهریره آمده که روزی آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم در میان اصحاب خود نشسته بود اعرابی بوفادت درآمد و از روی سادگی و محبت و تعجب گفت این
ابن عبد المطلب کجاست و کدام یکی از شماست پسر عبد المطلب یعنی آنکه مشهور شده است در عالم بجمال و کمال
و در گرفته است عالم را آوازه جاه و جلال او و پر ساخته است صیت کمال وی گوش خلائق را گفتند صحابه هذا الامغر
المرتفق این مرد سرخ و سفید روی که بر مرفق خود بر بالش تا تکیه زده نشسته است اللهم صل علی محمد و آله قدر حسنه
و جماله و فی القاموس امغر بفتح میم کسیکه در روی وی سرخی در سفیدی باشد یعنی ابیض مشرب و مرتفق آنکه به مرفق
خود تکیه زده باشد و در حدیث صحیح البخاری از حدیث انس آمده لیس بابیض امهق و معنی امهق معلوم شد و فی القاموس
الامهق الابیض الذی لا یخالطه حمرة و لیس بنیر اللون و در وصف لون شریف اسمر نیز واقع شده سمرة بضم مرتبه
ایست میان سفیدی و سیاهی و اسمر گندم گون را گویند کذا فی القاموس و در صراح گفته سمرة گندم گونی و
گفته اند که این با ابیض مشرب جمع می شود و عرب اطلاق می کند اسمر را بر آن و در حدیث دیگر آمده که ابیض بود که
بیاض وی مائل بسمرة بود و گفته اند که مشرب چون تشبع باشد مشابه اسمر است و لیکن ادمة بمعنی است که سیاهی در روی سخت است
چنانکه در حدیث ترمذی آمده لیس بالابیض الامهق و لا بالآدم و از قاموس و صراح معلوم میشود که ادمة بمعنی سمرة و آدم بمعنی
اسمر است و برین تقدیر معنی لا بالآدم آدم شدید الادمة مراد باشد و آنچه گفته شده بیضا گذشت که مراد بسمرة آنست که مخالط بیاض
بود و مراد به بیاض که اثبات کرده اند بیاض مخالط باین حمرت است و بیاضی که نفی کرده اند بیاض خالص که آنرا امهق
خوانند باین تقدیر ساقط شد آنچه ابن جوزی گفته که حدیث کان اسمر صحیح نیست زیرا که مخالف احادیث است
که در وی ابیض مشرب واقع شده و لا بالآدم واقع شده و آدم اسمر است و وجه دیگر در وجه جمع میان بیاض و سمره
گفته که آنچه از جسد اطهر وی بیرون آفتاب و باد میرسید چنانکه روی و گردن و دست اسمر بود و آنچه در زیر ثیاب

پوشیده بودی بعض در این سخن توقف کرده‌اند که آفتاب را تأثیر نبود در بدن شریف وی و تغیر لون آن چنانکه الورث
المتجرده راکه در حدیث ابن ابی هاله واقع شده اشارت باین داشته‌اند یعنی آنچه برهنه و بیرون می‌بود از ثیاب
نیز روشن و تابان و سفید بودند چنانکه از سائر مردم می‌باشد یا آنکه انس خادم دیگاه گاه و بیگاه است پس
چون وصف کند او را بغیر صفت وی صلی الله علیه وآله وسلم پس تأویل و مراد همان است که گفته شد و بعضی گفته‌اند
در آخر عمر شریف که رنگ مبارک پخته شده بود حمرة بسمرة آمیز شده بود آمیختن و رفتار دلربای آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در حدیث علی رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا مشی تکفأ تکفؤا کانما
ینحط من صبب و تکفؤ را تفسیر کرده‌اند بمیل کردن بجانب پیش چنانکه شاخ گل میل می‌کند و بپای برداشتن بقوت و
سرعت بی استرخا و کسل نزد بعضی و از حدیث ابی هریره آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم می‌سپری کرد
زمین را تمام قدم می‌کرد و در حدیث دیگر آمده است که مشی می‌کرد مجتمعا یعنی بقوت بی استرخا
و سستی اعضا و در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه تقلع می‌کرد یعنی بر می‌داشت پای از زمین بتمام و کشاده می‌زد گام
و آسان و سبک می‌رفت بی تحرک و اضطراب و قول او کانما ینحط من صبب گویا فرود می‌آمد از زمین منحدر یعنی بجانب
نشیب و صبب بفتحتین و صبوب زمین منحدر را گویند از بالا به نشیب فرود آمدن و مانا که این کنایت است برای قوت برداشتن
پای بتمام نه برای سستی تحرک و اضطراب فافهم و در حدیث ابوهریره آمده گفت ندیدم من هیچ کسی را شتابنده‌تر در راه
رفتن از رسول الله گویا نوردیده می‌شد زمین برای وی و بودیم ما که در مشقت می‌انداختیم نفسهای خود را و میدویدیم
تا همراهی توانیم کرد با وی و وی باک نمیداشت یعنی بی تکلف بطور خود میرفت و اضطراب نمی‌کرد و اصلا این مشی
اولو العزم و اهل همت و شجاعت است و اعدل و اقوم اقسام مشی ست و اروح است مر اعضا را و گاهی بتعجیل رفتی
و گاهی بی تعجیل و پیاده میرفت و گاهی سوار میشد خصوصا در غزوات بیت پیاده خوش بود اندر چمن بنازه
آنکس و من پیاده خوش ست و سوار خوش و چون با اصحاب میرفت پیش پیش می‌برد ایشان را و خود عقب میرفت
و میفرمود بگذارید و خالی دارید پشت مرا برای فرشتگان و در حدیث آمده است کان یسوق اصحابه بود آنحضرت
که میراند اصحاب را پیش خود سوق براندن و ابراز پس و قود کشیدن از پیش و در سفر بعد از مجموع صحابه رفتی و
ضعفا را تقویت دادی و ماندگان را سوار کردی و گاه ردیف خود ساختی صلی الله علیه وآله وسلم فائده انواع
مشی ده است یکی تماوت که مرده گانه و فسرده گانه چون چوب خشک روند و آنزعاج که بطیش و خفت و سبک سری و قلق و اضطراب
روند و این هر دو نوع مذموم و مستقبح اند و دلیل اند بر خمول و مردگی دل و دیگر هون که با حرکت تمام و سرعت اند که
بروند و این نوع مشی آن حضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم بسکون و وقار بی کبر و تماوت چهارم سعی که مشی با سرعت
است پنجم رمل نوع سیوم مشی بسرعت برداشتن پاها و جنبانیدن کتفین چنانکه پهلوانان کنند ششم نسلان که عدو ا

تکبت و بیدن و تسکب فتح و از سعی سریع تر است و بضم خوزی بفتح خاء معجمه و سکون واو و زای آخر الف مقصوره و آن مشی است
بتامل و بضم قهقری که پس پای رفتن است و بضم جمزی بفتح جیم و آن بر جستن است در راه و ناقه را جمازه گویند با این معنی است
و بضم تبختر بمعنی خرامیدن و گردن افراختن که روش متکبران است و ازین همه اکمل و افضل هون است که مشی آن حضرت بود صلی الله
علیه و آله و سلم و در قرآن مجید این قسم مشی را مدح کرده فرموده عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا اما طیب عرق و فضلات
صلی الله علیه و آله و سلم یکی از صفات عجیبه آنحضرت طیب ریح است که ذاتی وی صلی الله علیه و آله و سلم بود بی آنکه استعمال طیب از خارج کند
و بهیچ طیب بدان نمیرسید انس رضی الله عنه روایت میکند که نبوئیدم من هیچ بوی خوش را مشک و نه عنبر را خوشبوتر از بوی پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و از ام عاصم امرأة عتبة بن فرقد سلمی آمده است که گفت با چهار زن بودیم نزد عتبه و هر یک از ما کوشش میکرد در طیب که
خوشبوتر باشد از دیگری نزد وی و استعمال میکردیم طیب بسیار و نمیرسید هیچ یکی از ما بطیب عتبه و استعمال نکرد عتبه از طیب مگر آنکه دهن را
میکرد و بدست دهن را مسح میکرد این طیب خود را و بود خوشبوتر از همه ما و چون بیرون می آمد مردم میگفتند بوی نکردیم هیچ طیبی را خوشبوتر
از طیب عتبه می گوید این زن که گفتم روزی بعتبه که ما کوشش میکنیم در استعمال خوشبوی و تو خوشبوتری از ما سبب این چیست
گفت گرفته بود مرا شری در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شری آبله ایست که بر اندام بر آید پس آمدم من نزد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و شکایت کردم ازین بیماری تا علاج کند گفت جامه از تن برکن پس برهنه شدم و نشستم پیش وی
صلی الله علیه و آله و سلم پس دمید آنحضرت در دست خود و گذرانید دست مبارک را بر پشت و شکم من پیدا شد برای من
این طیب از آن روز رواه الطبرانی فی معجم الصغیر و آمده است که مردی آمد گفت که دختری دارم و بخانه شوهر فرستم طیب ندارم
پیش آنحضرت آمد تا چیزی طلبد آنحضرت فرمود بیار شیشه فراخ دهن پس آورد و آنحضرت پر کرد از عرق شریف خود چیزی
از عرق و فرمود بگو او را که آنرا طیب کند و بود آن زن چون طیب میکرد اهل
مدینه بوی میشنیدند آنرا و نام کردند خانه ایشان را بیت المطیبین و از انس آمده است که آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در
خانه او و قیلوله کرد پس عرق کرد و بود آنحضرت که عرق بسیار میکرد در خواب پس آمد ام سلیم با قاروره و بگرفت عرق
از بدن شریف میگرفت و در وی می انداخت پس بیدار شد آن حضرت و فرمود چه کار میکنی یا ام سلیم گفت این عرق شماست
یا رسول الله که می گردانیم در طیب خود و هو اطیب الطیب رواه مسلم و هم از انس آمده که چون یکی از اصحاب بقصد ملازمت
آن حضرت می آمد و در خانه نمی یافت به نشان بوی خوش در راهی که آنحضرت از آن راه گذشته بود میرفت و هر که در کوچه از کوچهای
مدینه طیبه میگذشت بوی خوش می یافت میدانست که آنحضرت ازین راه گذشته است با آنکه بشنو از در و دیوار مدینه طیبه
ارواح فائحست که عاشقان بشام محبت آنرا میرسانند و شاید که مشام شما ازین بشام ذوق بعضی از جوهای اشتیاق نرسیده
باشد ابو عبدالله عطار در مدح مدینه طیبه گفته است شعر بطیب رسول الله طاب نسیمها فما المسک و الکافور والمندل
الرطب و اشبیلی که یکی از علماء اصحاب حدیث است میگوید که تربت مدینه را بوی خاص است که در هیچ مشک و عنبر نیست و گفته

بیان طیب ریح و عرق و فضلات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

که این معنی از عجیب عجائب است و در حقیقت هیچ عجب نیست بلبیت دران زمین که شمی وارد نظره ده دست ٭ هیچ جای هم زدن
نافهای تاتاریست ٭ و عائشه گفته است رضی الله عنها می بود عرق در روی شریف آنحضرت مانند لولو و اطیب از مشک اذفر
رواه ابو نعیم و در وصف ید شریف از جابر بن سمره گذشت که گفت سود آنحضرت رخساره مرا بدست مبارک خود پس یافتم
دست او را برودی و ریحی گویا بیرون آورده است آنرا از طبلهٔ عطار و هر که مصافحه میکرد آنحضرت را می یافت تمام روز بوی
خوش از دست خود و هر طفلیکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را بر سر وی می نهاد ممتاز و معروف می شد
میان صبیان ببوی خوش ٭ فائده ٭ بدانکه در بعضی احادیث آمده که گل سرخ پیدا شده است از عرق آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم و در جای دیگر آمده است گل سفید از عرق من پیدا شده است در شب معراج و گل سرخ از عرق جبرئیل و گل زرد از عرق
براق است و نیز آمده است که فرمود بعد از رجوع از معراج قطره از عرق من بر زمین افتاد و روید از آن گل سرخ هر که خواهد ببوید بوی
مرا باید که ببوید گل سرخ را و در روایتی آمده است که چون افتاد قطره از عرق من بخندید زمین و روید گل سرخ [illegible]
این احادیث باصطلاحی که دارند سخن است صاحب مواهب لدنیه از ابو الفرج نهروانی آورده که گفت آنچه درین احادیث آمده
قطره ایست از دریای فضل نبی مختار اندکیست از بسیار آنچه مکرم گردانیده است پروردگار حبیب خود را و رفیع گردانیده است
بدان مرتبت و منزلت و در او سخنان محدثان بر حکم صناعتی است که در تحقیق و تصحیح اسناد دارند بجهت استبعاد و استحالت آن حاشا
هم درین احادیث که مذکور شد اضطرابی و اختلافی هم هست و الله اعلم و چون آن حضرت میخواست تغوط کند یعنی قضای حاجت
نماید شکافته می شد زمین و فرو می برد بول و غائط او را و فایح میشد از آن بوی خوش و مطلع نمی شد بر آنچه بیرون می آمد از وی کسی
هیچ بشری و از عائشه آمده است که گفت مر آنحضرت را که تو می آئی مستراح را و نمی بینیم از تو چیزی از پلیدی فرمود که آیا ندانستی
تو ای عائشه که زمین فرو می برد آنچه بیرون می آید از انبیاء پس دیده نمی شود از آن چیزی و مرویست از بعضی صحابه که گفت
صحبت داشتم من آن حضرت را در سفری پس چون خواست قضای حاجت را درآمد در مکانی پس قضا کرد حاجت را پس درآمدم من
آن مکان را که برآمد آنحضرت از آن پس ندیدم هیچ اثری از غائط و نه بول و دیدم در آنجا کلوخ پس گرفتم آنها را و یافتم آنها را که بوی طیبه
و قاضی عیاض رحمة الله علیه در شفا گفته که بتحقیق رفته اند قومی از اهل علم بطهارت حدثین از آن حضرت و اینست قول
بعضی اصحاب شافعی و آمده بول را اشامیده کرده اند بسیاری و نوشیده است ام ایمن که خدمت میکرد آنحضرت را آورده اند که شبها
در تحت سریر آنحضرت قدحی می نهادند که در آن بول میکرد شبی در آن قدح بول کرده بود چون صبح شد فرمود یا ام ایمن بریز آنچه
در آن سفال است پس نیافتند در آن چیزی گفت ام ایمن والله تشنه شدم و خوردم آنرا پس خنده کرد آنحضرت و امر نکرد بغسل فم
و نهی نکرد از عود و گفت درد نکند شکم تو هرگز و بار دیگر زنی بود که نام وی برکه بود او نیز خدمت میکرد آنحضرت را پس بخورد بول او فرمود
آنحضرت صحت یا ام یوسف و بیمار نشوی هرگز پس بیمار نشد آن زن هرگز مگر بهمان بیماری که در آن رحلت کرد از عالم و در بعضی روایات
آمده است که مردی بول آنحضرت را خورده بود پس بوی خوش مید مید از وی و از اولاد وی تا چند پشت و در مواهب و شفا

این دو روایت مذکور نیست و روایت است که مردم تبرک می کردند به بول و دم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اما بول مذکور شد هنا و
آن در آشامیدن خون نیز مکرر واقع شده است از صحابه خوردن آن یکی آنکه حجامی حجامت کرد آنحضرت را پس بیرون برد خون او فرو برد
او را در شکم خود پس دید آنحضرت چه کار کردی خون را گفت بیرون بردم تا پنهان کنم آن را نخواستم که خون ترا بر زمین ریزم پس پنهان
بردم آن را در شکم خود فرمود تحقیق عذر کردی نگاه داشتی نفس خود را انتهی از امراض و بلاها آمده است که چون مجروح شد آنحضرت
روز احد بکلید جراحت او را مالک بن سنان پدر ابوسعید خدری رضی الله عنه تا آنکه سفید ساخت آن را گفتند بینداز خون را از دهن
گفت لا والله هرگز نریزم خون آنحضرت را بر خاک پس فرو برد آن را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر که خواهد
که بنگرد بمردی از اهل بهشت بنگرد بسوی این مرد و از عبدالله بن الزبیر آمده رضی الله عنهما که حجامت کرد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم روزی پس داد مرا خون را و گفت غائب کن این را و جائیکه کس نبیند و دور رفتم پس نوشیدم آن را که پوشیده تر از آن
مکانی نیافتم پس گفت آنحضرت وای ترا از مردم و وای مردم را از تو کنایت کرد از قوت و مردانگی و شجاعت و شهامت
که او را از آن حاصل شد باعث حرب و قتال با مردم شد وی رضی الله عنه هیبت نگردید و اقامت کرد بمکه شریف و منضم بودند
بروی حجاز و یمن و عراق و خراسان و یونان کشته شد از حجاج بن یوسف در امارت عبدالملک بن مروان و بدار کشید و له قصة طویلة
و در روایتی آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر عبدالله بن الزبیر را وقتی که فرو برد خون را لا تمسک النار الا قسم الیمین
مساس نکند ترا آتش دوزخ مگر برای سوگند که حق جل و علا خورده و آن ان منکم الا واردها الایة و درین احادیث دلالت بر طهارت
بول و دم آنحضرت و برین قیاس سائر فضلات و عینی شارح صحیح قاری که حنفی مذهب است گفته که بهمین قائلست امام ابوحنیفه و
شیخ ابن حجر گفته که دلائل متکاثره و متظاهر اند بر طهارت فضلات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و شمار کرده اند آن را ائمه از
خصائص وی صلی الله علیه وآله وسلم و اما مباشرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با نساء اگرچه ذکر این وصف بظاهر بعید از ذکر
ظهر و صدر و باطن مناسب نیست چنانکه در کتب قوم واقع شده لیکن درین کتاب بجهت اتیان بالخبر و کلام در اشتیاق و انتظام آن
بحث در بعض مقامات که در آن کتاب درین مقام مذکور نیست در آخر افتاده و لا باس باین با مناسبتی یافتم چنانکه بر اهل فهم و
ارباب طبع روشن خواهد بود اول آنکه فوائد نکاح بعد از حفظ نسل و دوام نوع انسانی تحصیل لذت و تمتع نعمت و دفع فضول است چه در
احتقان منی مورث و مولد امراض شدیده است بسبب ضعف قوی و اعضا و الندر و جالینوس تفاخر مباهات بقوت باه و شهوت
جماع و تمادح بدان و تعییب و تقصیر بضد آن امری مقرر و معروف عادت مستمره است میان مردان و محبت نساء و نکاح سنت و
از کمال است و یکی از آن مواضع که عقل کوته اندیشان از حقیقت کما ینبغی آن محجوب است مباشرت و جماع با نساء است که آن را در صورت
نقصان تصور میکنند و از باب لهو و لعب شمارند و این از نقصان فهم و اعوجاج طبیعت و بهیمیت است و نظر بحقیقت جامعیت
فعل و انفعال و تاثیر و تاثر که علت غائیه ظهور عالم است چنانکه درین کارست در کاری دیگر نیست و فعل سید انبیا و رسل صلی الله علیه
وآله وسلم سند و حجت آن بس است و تتمه این کلام در ذکر ازواج مطهره در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث النبی آمده است

که آنحضرت گشته بر تمام نساء خود در یکشب و آن یازده تن بودند گفت راوی گفتم بانس آیا طاقت داشت این را گفت انس میدیدیم ما که میگفتیم
میان خود که داده شده است آنحضرت را قوت سی مرد رواه البخاری و در بعضی روایات قوت اربعین مرد از مردان بهشت آمده است که
هر مردی از مردان بهشت قوت صد کس باشد و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آورد جبرئیل دیگی از طعام
پس خوردم از ان و داده شدم من قوت چهل مرد در جماع و قاضی عیاض در شفا از عائشه آورده رضی الله عنها که گفت ندیدم
من فرج رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز و در روایتی دیگر آمده که گفت آنحضرت ای عائشه ... الله ازوی و آنحضرت وصیت کرد
بعلی رضی الله عنه که نشوید مرا جز تو و باید که نظر نیفتد کسی بر فرج من که نه بیند هیچ کس عورت مرا مگر آنکه نابینا گردد هر دو چشم وی
این کمال قوت جسمانی اوست و قوت روحانی آن حضرت خود آن چنان بود که آسمان را از حرکت باز میداشت بلکه برخلاف
حرکتش میبرد چنانکه از رد شمس بعد از غروب که در احادیث آمده است ظاهر میگردد و درین محل عبرت و اعتبار است که عیش و تنعم
آنحضرت در ماکل و مطاعم آن بود که هرگز سیر نخورده و دو نان جو قناعت فرموده و قوت و توانائی بدن درین مرتبه یکی از معجزات
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بر ارباب فهم و ذکا عیان است آنست که بود حسن و جمال و صفا و نورانیت لون و خوبی روی وی درین مرتبه
مذکور شده و معلوم است پس که بسبب عادت حسن و صفای ایشان در ان می افزاید آنچنان بود پس معلوم شد که این نحو دیگر از عالم دیگر بیرون دائره
عادت و اسباب صلی الله علیه وآله وسلم و آنحضرت از احتلام محفوظ بود و در حدیث ابن عباس که گفت محتلم نشد هیچ پیغمبری هرگز و احتلام
از شیطان است رواه الطبرانی اما در حدیث متفق علیه آمده است که در می یافت آنحضرت را فجر در رمضان و حال آنکه آنحضرت جنب بود از غیر
احتلام پس غسل میکرد و روزه میداشت و ظاهر این عبارت بقید بغیر احتلام مفهوم میگردد که احتلام بروی صلی الله علیه وآله وسلم جائز باشد
والا استثنا کردن آنرا فائده نبود و جوابش آنست که بنا این استثنا بر عدم جواز نیست این قید اتفاقی است و بیان واقع است یعنی غسل آن حضرت
از جماع بود نه از احتلام زیرا که احتلام بروی جائز نیست و اگر نه این معنی باشد لازم آید که در جنابت با احتلام غسل میکرد و این فاسد است
و قرطبی گفته که صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت جائز نیست چه احتلام از شیطان است و آنحضرت از ان معصوم بود و مراد احتلام در حدیث
صیام روایت انزال است بی دیدن چیزی در خواب و این از شیطان نیست آنچه شیطانی است دیدن خوابست و قاضی عیاض گفته که
آن از جهت بعد عهد از جماع و کثرت اجتماع ماء بود و تکلم در حدیث طویل از طریق ائمه اهل بیت نبوت که منتهی میشود باین که امام حسن
و امام شهید حسین سلام الله علیهم و مشتمل است بر بیان حلیه شریف و دور بعضی سیر و عادات کریم آمده است که گفت امام حسن سؤال کردم
خال خود را که هند بن ابی هاله است از حلیه آنحضرت و بود وی وصاف حلیه شریف و من امید داشتم که وصف کند وی از ان چیزی را که متعلق
شوم من بدان و تمسک کنم بآن یعنی بدانم که چیزی از حلیه شریف دین باشد و خود وی سلام الله علیه متصف بود بحلیه شریف تا آنکه
اگر کسی در خواب بدیدی حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مشرف میشدی و میپرسیدند که چه صورت دیده است اگر بصورت
امام حسن میگفت درست دیده و بحقیقت دیده است پس گفت هند بن ابی هاله که کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فخما مفخما
یتلألأ وجهه تلألؤ القمر لیلة البدر الی آخر الحدیث گفت امام حسن پس گفتم من هند ابن ابی هاله را وصف کن مرا منطق آن حضرت را

و سکوت و تکلم او صلی الله علیه و آله و سلم گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همیشه اندوهناک دائم الفکر و نبود او را راحتی و آسایشی
و تکلم نمیکرد بی حاجت و دراز بود خاموشی وی و افتتاح میکرد سخن را و ختم میکرد آنرا باشداق خود یعنی بتمامی کنج دهن یعنی
سخن را تمام و کامل و درست از دهان می برآورد نه شکسته و ناقص و تکلم میکرد بجوامع الکلم یعنی بلفظ مختصر که معانی بسیار داشت چنانکه
در حدیث آمده اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام اختصارا و تکلم میکرد ببیان فاصل و مفصول که نبود در وی فضول و نه تقصیر و نبود آنحضرت
نرم طبیعت خوش خلق نه درشت سخن تند خوی و تعظیم میکرد نعمت را اگر چه کم بودی نکوهش نمیکرد چیزی را از آنجمله طعام را چنانکه مدح
و ستایش نیز نمیکرد چنانچه اهل ترفه و تنعم کنند و کسی ایستاده و تاب نمی آورد کسی خشم او را وقتیکه تجاوز کرده میشد از حق تا آنکه انتقام می کشید
از آن و خشم نمیکرد و انتقام نمی کشید برای نفس خود که متعلق به دنیا بودی و اگر اشارت میکرد بچیزی بتمام کف دست میکرد یعنی به انگشت
تنها و چون تعجب میکرد برمیگردانید کف دست را از وضعی که خواهد داشت کف دست بران یا از وضعی که کف دست بود بران در وقت
تعجب و چون سخن میگفت میزد انگشت ابهام دست راست را بکف دست چپ و عادات آنحضرت هم بر اسلوب الهی است همچنین افتاده بود عادات
شریفه وی لاجرم در این اشارت نکته خواهد بود که عقل از دریافت کنه آن قاصر است والله اعلم و چون غضب میکرد میگردانید روی و جهره
شریف را و چون خوشحال میشد فرو میخوابانید چشم را یعنی می پوشید چشم را و بودی اکثر ضحک وی تبسم صلی الله علیه و آله و سلم و پیدا میشد در تبسم
دندان شریف مانند ژاله در صفا و لطافت در آب و تاب گفت امام حسن رضی الله عنه که شنیدم که این حدیث را از ابن ابی هاله پس پوشیدم
از امام حسین ثانی و تحدیث نکردم باوی بالفعل و چون تحدیث کردم باوی یافتم او را که سبقت کرده بود مرا در سماع این حدیث پرسیده بود
پدر خود را یعنی علی مرتضی را رضی الله عنه زیاده بر بیان احوال و مخرج و مجلس و شمائل آنحضرت نگذاشته بود از آن چیزی را پس گفت امام حسین
رضی الله عنه پرسیدم پدر خود را از دخول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی چون بمنزل می آمد چه کار میکرد گفت چون می درآمد در منزل جدا
میکرد وقت خود را سه جزو میکرد آنرا جزئی برای خدا یعنی عبادت میکرد در آن و اگر چه وی صلی الله علیه و آله و سلم در همه وقت و در هر حال در عبادت
بود اما مراد این جا خالصا لله است که بی اختلاط حال به حقوق دیگری بود و جزئی دیگر برای اهل و عیال و ادای حقوق ایشان از ملاطفت
و مباسطت و مباشرت با ایشان و جزئی دیگر برای نفس خود و ادای حق وی از استراحت و نوم و امثال آن پس از آن جزو میکرد جزو خود را
میان خود و میان مردم و شریک میگردانید ایشان را در آن پس خبر میداد و میرسانید خواص اصحاب بحاجات عامه و میرسانید اند فوائد
مجلس شریف را به سوی ایشان یعنی اول بواسطه فوائد بخواص میرسید و ثانیا بواسطه ایشان بعامه میرسید و ذخیره نمیکرد آنحضرت
و نگاه نمیداشت از مردم چیزی را از فوائد و نصائح یعنی آنچه مناسب حال و استعداد ایشان بود و بود از سیرت شریفه و عادت کریمه وی
صلی الله علیه و آله و سلم ایثار و اختیار اهل الفضل در علم و صلاح و شرف باذن یعنی اذن میکرد ایشان را به درون در آمدن و حضور در مجلس شریف
مخصوص گردانیدن و قسمت کردن به قدر فضل و مرتبه ایشان در دین یعنی هر که در این مخصوص تر و ممتاز تر می بود نصیبه وی از عنایت
و رعایت افزونتر و بیشتر می بود و تشاغل مینمود بقضاء حاجات مردم و تحصیل مقاصد اصحاب و مشغول میداشت ایشان را به کاری که
اصلاح حال ایشان و امت در آن بودی و امر میکرد ایشان را به سوال کردن از وی و حضرت وی و خبر دادن بچیزی که باید و سزد و بیفتد منبر بود باید که بحاضران

انچه می شنود آنکه حاضر است از شما آنکس که غائب است و میفرمود برسانید بمن حاجت کسی را که نمیتواند رسانید وی حاجت خود را
فائده هر که برساند بسلطان حاجت کسی را که نمی تواند خود رسانید ثابت دارد خدای تعالی قدم او را روز قیامت و ذکر کرده نمیشد
نزد آنحضرت مگر آنچه احتیاج است بآن در دنیا و دین و آنچه اصلاح کرده شود بدان حاجات و مذکور نمیشد در بزم شریف وی آنچه
لا یعنی است و فائده نیست در آن و در می آمدند طالبان علم و خیر و برکت می یافتند نصیب و در از آن بیرون می آمدند از مجلس شریف
راه نماینده بخیر و بصیرت علمی و ادبی که حاصل میشد ایشان را از حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سؤال کردم
پدر خود را از مخرج آنحضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با اصحاب می نشست چکار میکرد گفت کان رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم یخزن لسانه الا فیما یعنیه بود پیغمبر خدا بسته میداشت و نگاه میداشت زبان خود را مگر در چیزی و در سخنی که فائده میداشت
وسود میکرد و در لفظ یخزن که از خزانت یعنی گنجینه نهادن مال را اشارت است که زبان شریف وی در رنگ کلید بود در خزینه
دل وی که حقائق و معارف مال بود در آنچه سود مند میکرد و منفعت آنرا میگشاد و اگر نه در بسته میداشت و تالیف میکرد آنحضرت قلوب
ایشان را و نگاه میداشت از رمیدن و این در حقیقت بفعل الهی تعالی جل شانه است چنانکه فرمود هو الذی الف بین قلوبهم الآیه
و احسان و عطا بسیار مینمود ضعیفان ایمان را که ایشان را مؤلفة القلوب می نامند و گرامی میداشت بزرگان هر قوم را و والی میکرد
بر ایشان و حذر میکرد از مردم و پاس میداشت خود را از ایشان و میزد بنفس شریف خود را از اعدا تا زبان نرسانند و این پیش
از نزول کریمه والله یعصمک من الناس بود یا قطع نظر از آن و رعایت عالم حکمت و تعلیم و ارشاد امت است و در حقیقت این
التماسیست از نگاه داشت عدم انبساط بخلق تا جرأت نکنند و بیباک نشوند با وجود حذر و احتراس نمی پیچید از هیچ یکی طلاقت وجه
و گشاده روئی و خوشخوئی را و تفقد مینمود و باز پرس میکرد اصحاب را و می پرسید مردم را از احوال یکدیگر تا هر که نیک باشد بوی نیکی کند
و تحسین نماید و تقویت و تائید کند و اگر نباشد اصلاح کند و تقبیح نماید و نهی کند از آن و عادت شریف چنان بود که تحسین میکرد
حسن را و تقبیح میکرد قبیح را و خوار مینمود آنرا از هر که واقع شود و مبالات نمیکرد بفاعل آن و باک نمیداشت از وی اگرچه عظیم القدر
بودی بظاهر این پرسیدن احوال مردم از یکدیگر از قبیل تجسس بود و تجسس آن بود که عیبهای نهانی مردم را بپرسند بقصد اشاعت و
تقبیح و این احوال ظاهر مردم بود که از یکدیگر می پرسید بقصد تربیت و اصلاح و بود آنحضرت معتدل الامر یعنی همه چیز یعنی افعال
و اوضاع شریف وی معتدل و هموار بود و ثابت در یک قرار بود در کارهای وی پست و بالا نبود و اختلاف افراط و تفریط نداشت
و غافل نمی بود از تعلیم و تادیب و تهذیب امت همیشه در سیاست و تدبیر کار ایشان بود از جهت ترس آنکه ایشان غافل نشوند
و از کار باز نمانند و التزام نمیکرد عبادت شاقه را از جهت ترس آنکه فرض گردانیده نشود بر امت و مر هر حالی هر کار را نزد وی
صلی الله علیه و آله وسلم ساختگی و آمادگی بود و مانند سلاحهای جنگ و آلات حرب بهر چه واقع میشد از امور و مصالح آن مهیا میداشت
و تقصیر نمیکرد در حق و تجاوز نمیکرد از آن همیشه در اقامت حق و اثبات آن بود و مقربان او همه اخیار و ابرار بودند و فاضلتر و
مقرب‌تر نزد وی از مردم کسی بود که ناصح تر و خیر خواه تر بخلق بود گفت امام حسین رضی الله عنه پس پرسیدم پدر خود را رضی الله عنه از

مجلس آنحضرت و آداب و اوضاع وی در همنشینی کردن با مردم گفت نمی نشست و بر نمیخاست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مگر بر ذکر خدا
یعنی در نشست و برخاست همیشه در ذکر خدا می بود و چون در مجلس می در آمد می نشست هر جا که میرسید و قصد بالانشینی نمیکرد و جای معین
برای نشستن خود نمیگرفت و امر میکرد امت را باین و نهی میکرد از قصد بالانشستن و میداد آنحضرت همه اهل مجلس خود را نصیب
از عنایت و توجه و التفات گمان نمی برد همنشین وی که هیچ کس گرامی تر باشد از وی نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم و با هر کس باندازه
حال و قدر و قابلیت وی عنایت میکرد که وی راضی میشد و خوشحال میگشت و هر که همنشینی میکرد با آنحضرت یا حاجتی می آورد نزد وی
صبر میکرد بران تا آنکس خود بر نمیگشت و بر نمی خاست آنحضرت تا وقتی که او بر نمیگشت و بر نمی خاست و هر که سوال میکرد از آنحضرت
و در میخواست حاجتی رد نمیکرد او را اگر بحاجت وی و اگر فرضاً چیزی حاضر نمیبود بسخن خوش خوئی و دلجوئی باز میگردانید و شرح این سخن
در باب اخلاق شریف در جود و سخای آنحضرت خواهد آمد بر گزیده بود مر مردم را خوش خلقی وی همه کس را بجای پدر گشته بود و گشته
بودند همه نزد وی در حق برابر که در حق هیچکس فرو گذاشت نمیکرد و بود مجلس وی مجلس علم و حلم و حیا و صبر و امانت بلند کرده نمیشد در وی
آوازها و ذکر کرده نمیشد در وی حرام و سخن ناشایسته و ظاهر و شایع گردانیده نمی شد زلات مجلس یعنی اگر فرضاً از کسی لغزشی و ناشایسته
و لغزشی واقع میشد میپوشیدند و منتشر نمیگردانیدند و همه اهل مجلس معتدل و متساوی و متوافق بودند و تفاضل ایشان در تقوی بود
هر که متقی تر فاضلتر و متواضع بودند با یکدیگر و توقیر میکردند کبیر را و رحم میکردند صغیر را و ایثار میکردند محتاج را و رعایت میکردند غریبان را
صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله تعالی عنهم

باب دوم در بیان اخلاق عظیمه و صفات کریمه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

بدانکه خلق بضم خاصیت باطن را گویند و خلق بفتح خاصیت ظاهر را خوانند و فی القاموس الخلق بالضم و بضمتین
و بالسکون السجیة و الطبع و فی الصراح خلق خوی و حسن خلق گاهی بمعنی سماحت و تازه روئی و حسن اختلاط با خلق آید و لیکن معنی آن
عامتر است از آن و خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقصور بران نبود بلکه رحیم و رفیق بود بمسلمانان و شدید و غلیظ بود بر کفار و حسن
خلق نزد عقلا ملکه ایست که صادر میگردد بآن افعال بسهولت و آسانی و این را بیانی است که در کتب معقولات ذکر کرده شده و در آن
اختلاف است در آنکه خلق غریزیست که پیدا کرده است خالق تعالی هر کس را بران یا کسبیست که بنده آنرا بکسب و ریاضت
حاصل تواند کرد و بعضی بر آنند که غریزیست از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قسمت
کرده است خدای تعالی میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده است رزاق شما را رواه البخاری و فرمود اگر خبر داده شوید که کوهی
جنبید از جای خود تصدیق کنید آنرا و اگر خبر داده شوید که مردی برآمد از خوی خود قبول نکنید و این مشعر است از آنکه [illegible] الا
هر دو را امکان و قدرت الهی کائن است و تحقیق آنست که مردم متفاوت اند دران و بعضی مردم بعضی اخلاق چنان غالب و شدید
نشسته است که متعسر بلکه متعذر است زوال آن و غیر آن امور است که بمجاهدت و ریاضت زوال تا محمود گردد و بعضی اخلاق ضعیف است و بریاضت
قوی میگردد و بعضی از قوت بضعف می آید و در شرع امر بتحسین اخلاق واقع شده و انبیا را صلوات الله و سلامه علیهم برای تربیت
و تهذیب اخلاق و هدایت خلق فرستاده اند و اگر تغییر و تبدیل اخلاق ممکن نبودی امر بدان و فرستادن پیغمبران بهر آن چه بودی [illegible]

ماثوره واقع شده اللهم کما حسنت خلقی فحسن خلقی و فرمود اللهم اهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت و اصرف عنی سیئها
ولا یصرف سیئها الا انت و این همه برای تعلیم دیگران است و در حدیث اشج عبد القیس واقع شده ان فیک خصلتین یحبهما الله الحلم
والاناة گفت یا رسول الله قدیما کانا فی او حدیثا فرمود قدیما گفت حمد خدای را که مجبول گردانید مرا بر دو خلق که دوست میدارد
آنها را پس تردید در سوال مشعر است که بعضی اخلاق جبلی است و بعضی مکتسب و اینجا وجه تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق بسبب صحبت
و اعتیاد حاصل و حادث شده تغییر و تبدیل آن آسان است اما آنچه جبلی و قدیم است تغیر و تبدیل آن متعسر است با وجود آن از حیطه
امکان بیرون نیست و الله اعلم و اعتقاد باید کرد که مکارم اخلاق و محامد صفات از صورت و سیرت و جمیع کمالات و فضائل و محاسن
حاصل است مر تمامه انبیا و رسل را و ایشان مرجح و فائق اند از تمامه افراد بشری و رتبه ایشان اشرف رتب و درجات ایشان ارفع
درجات است و چه عالی و رفیع باشد مقام کسانی که اجتبا کرد و برگزید حق سبحانه ایشان را بفضل خود و مدح کرد ایشان را در کتاب
خود صلوات الله و سلامه علیهم و در عقاید ثابت شده است که هیچ ولی بدرجه نبی نرسد شیخ امام حافظ الدین نسفی رحمة الله علیه
در تفسیر مدارک میفرماید که بتحقیق کفر بوده است قول بعضی اقوام در تفضیل ولی بر نبی و این کفر نیست جلی و لیکن حق جل و علی
تفضیل داده است بعضی انبیا و رسل را بر بعضی قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و در شفای قاضی عیاض مالکی
مذکور است که اخلاق انبیا صلوة الله و سلامه علیهم همه مفطور و مجبول است نه مکتسب و موهوبی و حاصلست در اول خلقت و
اصل فطرت بی علاجیت اکتساب و ریاضت و همه باجتبا و جود الهی و فیض فضل نامتناهی است جل جلاله شعر تبارک الله ما وحی
بمکتسب + ولا نبی علی غیب بمتهم + مراد بوحی اینجا نبوت و رسالت است که مبدا وحی و انکار حکمت است الا اکتساب نفس
وحی حاجت به بیان ندارد و بعضی از ایشان را ظهور آن نیز در حالت صبا است چنانکه در شان یحیی فرمود علیه السلام و آتیناه
الحکم صبیا و آمده است که وی علیه السلام دو ساله یا سه ساله بود که صبیان بوی گفتند چرا بازی نمی کنی با ما گفت برای بازی پیدا
کرده نشده ام و در تفسیر مصدقا بکلمة من الله گفته اند تصدیق کرد یحیی بعیسی علیه السلام و حال آنکه وی سه ساله بود و گواهی داد
که وی کلمة الله و روح اوست و گفت عیسی علیه السلام در مهد انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و سلیمان علیه السلام در وقت فتوا
خود نیز صبی بود در میان صبیان و طبری آورده که وی علیه السلام در وقت اعطای ملکت دوازده ساله بود و در تفسیر و لقد آتینا ابراهیم
رشده من قبل گفته اند ای هدیناه صغیرا و بعضی گفته اند در وقت ولادت پیش از ابداع خلق فرشته را بر وی فرستاد تا گفت امر کند
ترا خدای تعالی که بشناسی مرا بدل و ذکر کنی بزبان پس گفت قد فعلت و بود وی علیه السلام در وقت القای او شانزده ساله و قصه موسی
علیه السلام با فرعون و اخذ لحیه وی هم از این باب است و وحی فرستاد حق تعالی بیوسف در وقتیکه افگندند او را برادران در چاه و برداشتن
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست و برداشتن سر مبارک خود را بسوی آسمان در وقت ولادت مشهور است و فرمود هرگز قصد نکردم
بچیزی از امر جاهلیت مگر دو بار و نگاه داشت مرا پروردگار تعالی و تقدس از آن و مبغوض گردانیده شد نزد من از اول فطرت اوثان و شعر
بعد از آن متمکن گردانیده شد امر انبیا و مترادف گشت بر ایشان نفحات ربانی و مشرق گشت انوار معارف سبحانی در دلهای ایشان تا رسید

در مرتبه قصوی و نهایت درجات این کمالات بی ممارست و ریاضت نیست مراد بقول وی سبحانه ولما بلغ اشده واستوی
انتهاء حکما و علما و بعضی اولیا را نیز بعضی ازین صفات ناشی میگردد و نیز نه در کل و همه ست خاصه انبیاست صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین و اعلی و اشرف و اتم و اکمل و احسن و اجمل و ابهر و اقوی و اجمع مراتب اخلاق و خصال و صفات جمال و جلال خارج از حد و عد و بیرون
از حیطه ضبط و حصر ذات بابرکات عالی صفات منبع البرکات حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم که هرچه در خزانه قدرت و مرتبه
امکان از کمالات متصور است همه در وی حاصل است و تمامه انبیا و رسل اقمار آفتاب کمال و مظاهر انوار جمال وی اند و لله در البوصیری
فیما قال شعر وکل آی اتی الرسل الکرام بها ٭ فانما اتصلت من نوره بهم ٭ فانه شمس فضل هم کواکبها ٭ یظهرن انوارها للناس
فی الظلم ٭ وکلهم من رسول الله ملتمس ٭ غرفا من البحر او رشفا من الدیم ٭ و صلی الله علیه و علی آله قدر حسنه و جماله و کماله از جهت اجتماع
مکارم اخلاق و محامد صفات و کثرت و قوت و عظمت آن در ذات شریف وی ثنا کرده وی را پروردگار تعالی در کتاب کریم و فرموده انک
لعلی خلق عظیم و فرموده وکان فضل الله علیک عظیما و فرموده وی صلی الله علیه و آله وسلم بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و در روایتی اکمل
محاسن الافعال پس معلوم شد که تمامه مکارم اخلاق و محاسن ذات شریف وی جمع بود و چون نباشد که معلم وی رب علیم و محمد سبب
او قرآن عظیم است ٭ فصل ٭ در حدیث آمده است که پرسیده شد عائشه را رضی الله عنها از خلق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
گفت کان خلقه القرآن ظاهر معنی وی آنست که هرچه در قرآن عظیم از مکارم اخلاق و محامد صفات مذکور است متصف بود آنحضرت
بدان و در شفای قاضی عیاض این عبارت بیان آورده که یرضی برضاه و یسخط بسخطه یعنی آنحضرت خشنود میشد بقرآن و خشم
میگرفت بخشم گرفتن قرآن یعنی رضای او بامر الهی و امتثال آن و سخط او بنواهی و ارتکاب آن بود و این ظاهر همین معنی است
که گفته و در عوارف المعارف گفته که مراد عائشه آنست که قرآن مهذب اخلاق وی صلی الله علیه و آله وسلم بود و بیان کرده این را
حضرت شیخ ببیانی طویل که حاصلش آنست که بعد از اخراج حصه شیطان از آنحضرت و غسل و تطهیر قلب شریف از آن گذشته نفس
زکیه وی برحد نفوس بشری باقی داشته شد صفات اخلاق بشری آن تا ظهور آن باعث تنزیل آیات قرآنی برای تهذیب الصفات
و تادیب بتهذیب نفس نبوی گشته موجب جهت خلق و تهذیب اخلاق است که امهات آن صفات در نفوس ایشان بجز ظلمت
و کثافت ثابت و راسخ است گرد چنانچه فرموده لنثبت به فؤادک تا بعد از اضطراب میباشد از جهت حرکت نفس بظهور صفات
و ارتباطی که میان قلب و نفس است چنانچه جنبید نفس شریف نبوی وقتیکه شکسته شد دندان شریف و سیلان کرد خون بر روی
مبارک وی و فرمود کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم وهو یدعوهم الی ربهم پس فرستاد خدای تعالی لیس لک من الامر شیء الآیه پس پوشید
قلب نبوی لباس اصطبار و آمد بعد از اضطراب بسوی قرار پس متنوع شد نزول آیات و ظهور این صفات حد آثار در اوقات
و صفا و مهذب گشت اخلاق نبویه بقرآن اینست معنی قول عائشه کان خلقه القرآن انتهی اینست کلام شیخ صاحب عوارف و
شاید که جمعی دیگر موافق باین نیز گفته باشند درین مقام براندازه علم و دانش و فهم و قیاس و حقیقت آنست که هیچ فهم و هیچ قیاس بحقیقت
مقام آنحضرت و کنه حال وی صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه هست نرسد و هیچکس او را چنانکه او هست جز خدا نشناسد چنانکه خدا را چنان

بیان خلق قرآنی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از حدیث عائشه رضی الله عنها

وی هیچکس نشناخت و هر که در درک حقیقت آن تکلم کرد گویا دعوی علم متشابهات کرد و ما یعلم تاویله الا الله بیت جز خدا نشناخت کس قدر تو زانکه ٭ کس خدا را هیچ تو نشناخته ٭ و چون مقام وی از همه بالاتر است دریافت آن فوق افهام باشد بیت ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند ٭ بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک ٭ در تحقیق معنی عظیم گفته اند که عظیم آنست که از حیطه ادراک بیرون بود اگر محسوس است از حیطه ادراک باصره بیرون بود چنانکه جبل بزرگ که احساس باصره آنرا احاطه نتواند کرد و اگر معقول است ادراک عقل بدان محیط نتواند شد چنانکه ذات و صفات الهی تعالی و تقدس پس حق سبحانه تعالی خلق آنحضرت را عظیم خوانده و فضلی که او را داد عظیم نهفته هاست عقل از ادراک کنه آن قاصر باشد و سابقا مقرر شد که اتفاق است بر آنکه انبیا صلوات الله و سلامه علیهم با اخلاق حمیده و صفات حسنه مجبول و مفطور اند و کسب و ریاضت را در حصول اخلاق مر ایشان را سببی نیست و خلی خصوصا سید انبیا که بجمیع اخلاق عظیمه و صفات حمیده آراسته و پیراسته آمده است بریاضت و تعلیم وی را در اینجا حاجت ٭ که او خود در ابتدا آمده و سببی و تغیر و تبدیل را در سرای دولت او گنجایش نیست و بعضی احکام و آثار جبلت بشری ظهور می شود دیگر احیانا گاه گاه در مواضع مخصوص بود که قیاس کور را و اثر و سایر ایشان نتوان ساخت و رب العزت داند جل جلاله که در آن معنی نیز در که ام مشهد و تجلی بود [illegible] او بر تر از انست که آید بخیال و در همین قصه غزوه احد آمده است که چون شکسته شد دندان مبارک و مجروح شد سر شریف و روان شد خون بر روی کریم حضرت دشوار آمد بر اصحاب و گفتند کاش تو ما دعا بر کردی بر ایشان تا مستاصل گردند ٭ فرمود فرستاده نشده ام من لعان لیکن فرستاده شده ام خلق را بخدا خوانند و رحمت کنند و ایشان را دعا فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون آن در اینجا خود کمال صبر و حلم است در اینجا جزع و اضطراب کدام است پس قول شیخ رحمة الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت کرد و اضطراب نمود و بی صبری کرد پس نزول این آیت لباس اصطبار پوشید و از اضطراب بقرار آرید بیان حال و قال این مسکین اد اطلاق این لفظ متحاشی است اگرچه بقاعده علم و اساس قیاس است درست تا پدید گفته و ما سنتی ای فت رحمة الله علیه و در نسبت که قول عائشه کان خلقه القرآن در ان رمزی غامض و ایمائی خفی بسوی اخلاق ربانیه باشد لیکن احتشام کرد یعنی شرم داشت عائشه رضی الله عنها که گوید که خلق آنحضرت خلق الهی بود و لیکن احتشام کرد عائشه حضرت الهیه را که گوید متخلق باخلاق الله پس تعبیر کرد از معنی بقول خود کان خلقه القرآن از جهت استحیا از سبحات جلال و ستر حال بلطف مقال و این از وفور عقل و کمال ادب اوست رضی الله عنها و این معنی اول است به بیان عظمت اخلاق و عدم تناهی آن و بعضی گفته اند که چنانچه معنی قرآن غیر متناهی است همچنین آثار انوار و صفات جمیله و اخلاق آنحضرت غیر متناهی اند و هر حال از احوال متجدد می شود از مکارم اخلاق و محاسن شیم و آنچه افاضه میکند الله تعالی بر وی از معارف و علوم که نهایت ندارد آنرا جز وی تعالی الیس التعرض بحصر جزئیات و صفات حمیده وی تعرض است بچیزی که نه مقدور انسان است و نه از ممکنات عادیه است و ممکن آنچه گفته شود مقصود تشبیه خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقرآن در آنکه مشتمل بر آیات متشابهات که ممکن نیست که تاویل آن همچنین ممکن نیست درک حقیقت احوال شریفه آنحضرت و بیان یا فتح الله [illegible] بعضی عارفان را در حدیث ما [illegible] علی خلق سیده

که حقیقت این غین را سنا این شین بحضرت می چسبد پس گفت آن عارف لو سألتنی عن غیر قلب رسول الله و غینه لقلت
یا عرفت گفت ای سائل اگر از قلب دیگر غین می غیر قلب رسول الله می پرسیدی می گفتم آنچه میدانستم اما اینجا که غین بعین است از
غین ام فتوا لم زد و شرح این حدیث در رساله مرج البحرین کشان و بینا کرده شده است آنجا باید نگریست نعم بر آنحضرت بنا بر اطلاع
بحار قدرت تقلبات و تجلیات دارد میگشت که از حالی بحالی میگردانید و ناسخیت و منسوخیت احکام نیز فرع آنست و هر حال
همیشه در ترقی و کمال بود نه نقصان و تنزل بحال عظیم دیگر راه دارد و لیکن بعضی احوال فاضلتر و عالی تر چنانچه انبیا همه کامل و معصوم
و با وجود آن فضلنا بعضهم علی بعض و اعمال و طاعات و عبادات آنحضرت همه برای مجرد تعلیم و محض تشریع بود ولی آنکه در نفس شریف و
صلی الله علیه و آله و سلم از آن انوار و آثار پیدا گردد نعم نبوت و مقامات آن همه بمحض اصطفا و اجتبا بود و کسب و ریاضت را
دران مدخلی نه و لیکن بروز اسرار و ظهور انوار در لیل و نهار مترتب بر اوراد و اذکار متواتر و متوالیست و کفیل حصول همه کمالات و متضمن
بروز همه انوار نزول قرآن و تعلیم و تادیب حق و اوامر و نواهی الهی بود اما اثبات خاصیت نفس و بشریت و طبع که ناظر باثبات انحطاط
و نقصانست محض نیست اگر مراد تهذیب نوعی از آگاهانیدن و خبردار ساختن است بجهت عروض فوقی بجهت استغراق در مقام عالی
از ان چنانچه در استغفار آنحضرت و طریان نسیان بر وی گفته اند مراد دارند شاید صورتی داشته باشد اما اطلاق تهذیب و اصلاح که منبئ
از سابقه آلایش نقصان و فساد دارد مناسب نیست فی القاموس هذبه و نقاه و اخلصه و اصلحه و فی الصراح تهذیب پاکیزه کردن رجل
مهذب ای مطهر الاخلاق و بالجمله حمل بر اعلی و اکمل مرتبه کمال و اعتراف بعجز ادراک حقیقت حال اقرب با دب و اجلال است و الله الموفق فصل
و چون بود خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعظم الاخلاق بعث کرد خدا تعالی او را بسوی کافه ناس و مقصور نگردانید رسالت او را بر
ناس بلکه عام گردانید جن و انس را بلکه جن و انس نیز مقصور نگردانید تا آنکه عام شد تمامه عالمین را پس هر که الله تعالی پروردگار او است
محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول او ست چنانکه ربوبیت حق شامل تمامه اهل عالم است خلق محمدی نیز شامل آنست همچنین نقل کرده است
صاحب مواهب لدنیه از بعضی علما اعلام گفت که این مصیر است از بعض بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرسلست بسوی ملائکه نیز
چنانکه جماعه بآن رفته اند و دلیل ایشان از کتاب قول حق تعالی است لیکون للعالمین نذیرا و عالمین شامل تمامه عقلاست و از سنت
حدیث مسلم است از ابی هریرة که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ارسلت الی الخلق کافة و بعضی گویند مرسل است بسوی بعض ملائکه و گویا
مراد ازین بعض ملائکه ارضی باشد و وجه تخصیص ظاهر نیست چه دلیل عام است و قول وی تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس دلالت بر تخصیص
ندارد و چنانکه مذهب مختار در مفهوم لقب آنست الا لازم آید که بسوی جن نیز نباشد و این خلاف اجماع است بلکه ذکر ناس بجهت آنست
که مقصود از آیه نفی قول تخصیص رسالت به بعض ناس چنانچه زعم یهود است تخصیص رسالت آنحضرت بعرب و همچنین کریمه یا ایها الناس
انی رسول الله الیکم جمیعا و الله اعلم میگوید بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که بعضی محققین از اهل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث است بتمامه اجزاء عالم است شامل حیوانات و نباتات و جمادات لیکن ارسال باهل عقل از برای تعلیم و تکلیف
و تبشیر و انذار است و بغیر ایشان بنابر افاضه اتصال بنابر کمال که لایق حال ایشان باشد و صیغه جمع عقلا در قول وی تعالی و ما ارسلناک الا رحمة

فرق

للعالمین بطریق تغلیب شامل آنست و سلام جمادات بر آنحضرت بقول ایشان السّلام علیک یا رسول الله اقرار است برسالت وی صلی الله علیه و آله و سلم **ابیات** شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار * که اگر خار و گر گل همه پرورده تست * این همه غنچه و گل هاست که در پرده تست * آخر ای باد صبا این همه آورده تست * و اگر گویند که لازم رسالت دعوت امر و نهی و تبشیر و انذار است و وقوع آن ملائکه کجا در مواهب گفته شاید که در شب اسری باشد پوشیده نماند که تخصیص لشب اسری وجهی ندارد بلکه احتمال تمامه اوقات دارد از جهت نزول ملائکه بر آنحضرت در اوقات دیگر نیز چنانکه جن را دعوت کرد و وجه تخصیص جن بذکر در قرآن از جهت عتو و تمرد ایشان باشد والله اعلم و در ملائکه نهی لازم نخواهد بود زیرا که از ایشان معصیت نمی آید چنانکه فرمود لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون و لهذا عالم ملکوت را عالم امر گویند که آنجا نهی گنجایش ندارد و نزول ملائکه جز جبرئیل بر آنحضرت مذکور است در احادیث در باب وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم آمده که جبرئیل آمد با وی فرشته بود اسمعیل نام که موکلست بر صد هزار فرشته هر فرشته از ان بر صد هزار و در باب فضائل قرآن در فضل فاتحة الکتاب و خواتیم سوره بقره آمده ملکی فرود آمد که جبرئیل گفت که این ملکی است که هرگز بر زمین نیامده مگر امروز سبحان الله و در اخبار آمده که صبح و شام بر قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد هزار فرشته فرود می آیند پس در زمان حیات نزد حضور شریف چرا نمی آمده باشند **فصل** در بیان عقل کامل و علم شامل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتحقیق دانسته شد از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم و اتم و اکمل اخلاق است و اصل و منبع و منشاء آن عقل است که منبعث میگردد از وی علم و معرفت و متفرع میشود و قوت رای و جودت فطنت و اصابت فکر و نظر در عواقب و مصالح نفس و مجاهده شهوت و حسن سیاست و تدبیر و اقتناء فضائل و تجنب رذائل و اختلاف کرده اند مردم در حقیقت عقل و کلام در ان بسیار است در قاموس گفته عقل علم بصفات اشیا از حسن و قبح و کمال و نقصان آن و این علم از ثمرات و نتائج عقل است و عقل قوتیست که مبدا و منشاء این علم است و گفت که گفته میشود عقل صفتی است محمود انسانی را در حرکات و سکنات و این نیز از آثار و خواص عقلست و حق آنست که گفته اند آن نوری در حاسه است که بوی دریافت میشود علوم ضروریه و نظریه و ابتداء وجود وی نزد اجتنان است تا رفته رفته زیاده میشود و نمو می پذیرد تا کامل میشود نزد بلوغ و بود آنحضرت در کمال عقل و علم در مرتبه که نرسید آنرا هیچ بشری جزوی بصیرانند عقول و انظار در بعض آنچه افاضه کرد بر وی پروردگار وی که تتبع کرد مجاری احوال و حمایه صفات و محاسن افعال او را و مطالعه کند جوامع کلم و حسن شمائل و بدایع سیر و سیاست انام و تقریر شرایع و تفاصیل آداب جلیله و تقریر شیم حمیده و علم وی بکتب سماویه و صحف منزله و مراجع حالیه و احوال ایام ماضیه و ضرب امثال و بیان احوال او را و تدبیر وی مر عرب را که مثل وحش شارد و صاحب طباع متنافر و متباعد درجه مرتبه از جهل و جفا و نادانی و شقاوت بودند و چه مقدار تحمل کرد و بر جفا صبر کرد و بر ایذای ایشان تا بجایی بغایت رسید تا در علم و عمل و حسن اخلاق و اعمال و احراز سعادت مبدا و مآل چگونه اختیار کردند و در ابرهها خود و گذشتند و طلب جانها و اموال و اوطان و دستان خود نمایند که چه مرتبه بود عقل کامل و علم شامل وی صلی الله علیه و آله و سلم و در من جمله این تعلیم مدارست و ملازمت کتاب و مطالعه کتب متقدمین و جلوس با علماء اهل کتاب و صحبت حکما من که کتب نه خط نوشت و بغیره مسئله آموز حمد مدرسه ندید و هر که مطالعه کند احوال آنحضرت را از ابتدا تا انتها و ببیند که چه تعلیم کرده است او را پروردگار و افاضه کرده است بر وی علوم و اسرار ما کان و ما یکون بضرورت حاصل شود او را علم بنبوت او بی تلوث و شکوک و ظنون قوله تعالی و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما صلی الله علیه و آله

و سلم حسب فضله و کماله وهب بن منبه که تابعی ثقه اخباری علامه صدوق صاحب کتب اخبار بوده گفته هفتاد و یک کتاب از کتب
قدیمه خوانده ام و یافتم در جمیع آن کتب که حق سبحانه نداده تمامه ناس را از آغاز دنیا تا انجام آن از عقل در جنب عقل محمد صلی الله علیه و آله
و سلم مگر مانند ذره از ریگستان دنیا و محمد راجح ترین مردم است در عقل و افضل ترین ایشان در رای رواه ابو نعیم فی الحلیة و ابن عساکر فی تاریخه
و در عوارف نقل کرده و از بعضی علما که عقل همه صد جزو است نود و نه ازان در محمد است و یک جزو ازان در تمامه مومنان گفته بنده مسکین ثبته الله
بالقول الثابت الیقین اگر کسی گوید که عقل هزار جزو است نهصد و نود و نه ازان در محمد و یکی ازان در تمامه مردم گنجایش دارد چه هرگاه بی نهایتی
کمال او ثابت شد هر چه گویند رواست بیت اگر سپهر حامل این نور و دل اهل یقین بشکنند چه توان کرد انا اعطیناک الکوثر ان شانئک
هو الابتر ابیات شاه رسل شفیع امم خواجه دو کون ✦ نور هدی حبیب خدا سید انام ✦ مقصود ذات او ست دگر جمله طفیل ✦ منظور ذات او ست
دگر کل طفیل ✦ هر رتبه که بود در امکان بر او ست ختم ✦ هر نعمتی که داشت خدا شد بر او تمام ✦ بر او ختم شد ملیحت امکان قدم که زد اسری
بعبده است من المسجد الحرام ✦ تا مرحبا بحبیب که اقصای عالم است ✦ کانجا نه جا است نه جهت نه نشان نه نام ✦ سیدت بس شاگرف است اینجا
که هیچ آن را آشنای عالم جان پس از این مقام و علیه افضل الصلوة و اتم التحیة والسلام اکنون بعضی از اخلاق شریفه را ادا نموده
در نظر آید در این کتاب نویسیم و اکثر آن از کتاب شفاء و مواهب لدنیه و روضة الاحباب و مدارج النبوة است والتوفیق من الله المنعام وصل
در صبر و حلم و عفو آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این صفات از اعظم صفات نبوت است با خصوص صبر چه بدون این صفات نتوان برداشت
قوله تعالی ولقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا و اوذوا و قوله سبحانه تعالی فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و قوله فاعف عنهم
واصفح و صبر مصدر جمیع طاعات و عبادات و منبع تمامه خیرات و صبر است که در هر امر خیر تا صبر بر ضد آن نکنند بوجود نیاید با نوعی صبر تمام
ایمان باشد و آنجا که صبر را نصف ایمان گفته اند مراد صبر از معاصی داشته اند که اجتناب از آن نصف مقتضای ایمان است و اتیان طاعات
نصف دیگر و مراد اینجا صبر بر ایذای خلق و برداشتن بار جفای ایشان و صبر سید انبیا صلوات الله و سلامه علیهم بر بلا و ایذا از همه بیشتر و سخت تر
بود چنانچه فرموده ما اوذی نبی مثل ما اوذیت و کما قال برای آنکه حرص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر اسلام امت بیشتر بود پس تاذی او از کفر
ایشان زیاده تر بود و نیز لطافت مزاج و نزاکت خاطر شریف وی بیحدی بود که آنچه کسی از آن هم بسیار می نمود قطعه نازک بدنی که شد زگل
آزار بود و از سایه سنبل رخش افکار بوده سنگ جفا چه رسد به دلش از غم که زهیش ... از دست ستمگران بر او خار بوده روایت کرده شده است
که چون کریمه خذ العفو و امر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین نزول یافت آنحضرت سوال کرد جبرئیل را از تاویل آن گفت جبرئیل تا بپرسم
عالم الغیب رب العزت را جل جلاله پس رفت جبرئیل و آمد گفت یا محمد خدا تعالی امر کند که پیوند کنی با هر که ببرد از تو و بدهی کسی را که محروم
گرداند ترا و عفو کنی از کسی که ستم کند ترا و در حدیث آمده است که انتقام نکشید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از هیچ کس از جهت نفس خود
یعنی در قضیه مال و منال و مانند آن مگر آنکه حلال بدارند چیزی را که حرام گردانیده است خدا تعالی آن را پس انتقام می کشید از وی برای حق الله
صبر انشاء آن صبر آنحضرت است در غزوه احد که کافران محاربه و مقاتله میکردند با وی آن چنان آزار رسانیدند صبر کرد و عفو کرد از ایشان
و اکتفا نکرد به صبر و عفو بلکه شفقت و رحم کرد بر ایشان و معذور داشت ایشان را در جهل و ظلم و گفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و در روایتی

اللهم اغفر لهم و چون شاق آمد بر صحابه گفتند کاشکی دعا میکردی یا رسول الله بر ایشان که هلاک شوند فرمود من مبعوث نشده ام لعان
بلکه مبعوث شده ام داعی بحق و رحمة للعالمین و درینجا کمال صبر و حلم و عفو است قائل متعجب است از کسیکه گفت انفس نبوی درینجا
حرکت کرد و بجهت بصیری ننمود و گفت و کیف یفلح قوم ادموا وجه نبیهم پس این آیت نازل شد که لیس لک من الامر شیء الآیة و نیست در قول آنحضرت
کیف یفلح و در قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء چیزیکه دلالت کند بخلاف آن بلکه اول تعجب است از آنچه واقع است و ثانی تسلیه و
تقریر آنحضرت بر آنچه ورزید از صبر و حلم فافهم و این در حق خاصه نفس شریف وی بود که صبر و عفو کرد اما چون در روز احزاب کفار از نماز باز داشتند
و سبب تاخیر آن شد بد دعا کرد و ایشان را بعذاب دنیا و آخرت و گفت ملا الله بیوتهم و قبورهم نارا و همچنین بد دعا کرد بر احیاء از عرب که تعذیب
مستضعفین میکردند و در حدیث متفق علیه آمده است که قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء الآیة درینجا نازل شده است و همچنین بر آن گروه
که قراء رضی الله عنهم را کشته بودند و این از جهت فوات حق دین اسلام و حقوق مسلمانان بود و درین انتقال امر الهی بود که فرموده است یا ایها
النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و همچنین دعا کرد آن حضرت بر آن جماعه اشقیا که انداختند شکمبه شتر بر پشت شریف وی یکی از احبار
یهود که اسلام آورده بود زید بن سعنه بود بفتح سین و سکون عین مهملتین و بنون از وی می آرند که گفت باقی نمانده از علامات نبوت چیزی مگر آنکه شناختم
آنرا در وجه محمد صلی الله علیه و آله وسلم وقتی که نظر کردم بسوی وی مگر دو چیز که امتحان نکردم از وی یکی آنکه نوشته اند در توریت سبقت میکند حلم
او جهل ورا و زیاده نمیکند او را شدت جهل بر وی مگر حلم را پس بودم من که تلطف میکردم مر او را تا مخالطت کنم او را پس بشناسم حلم و علم او را
پس خریدم از وی خرما تا اجل معلوم پس دادم او را ثمن پیش از تسلیم تمر پس آمدم پیش از حلول اجل بدو سه روز و گرفتم مجامع قمیص و ردای او را
نظر کردم بسوی او بوجه غلیظ و گفتم آیا ادا نمی کنی ای محمد حق مرا بخدا سوگند که شما ای پسران عبد المطلب جماعه گرویده تاخیر ادای حق پس
گفت عمر رضی آیا میگوئی ای دشمن خدا از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چیزیکه می شنوم من پس بخدا سوگند اگر نمی بود ترس بی فرمانی او میزدم بشمشیر خود
سر ترا و رسول الله نگاه میکرد بسوی عمر رضی بآرام و آهستگی و تبسم میکرد فرمود من و ایشان محتاج تریم بغیر این سخن از تو ای عمر که امر میکردی بحسن ادای حق
مرا و امر میکردی بحسن تقاضای او را ای عمر برو و ادا کن حق او را و زیاده ده بر حق بسبب صاع بجای آنچه ترسانیدی او را و تهدید کردی پس کرد
عمر رضی آنچه فرمود آنحضرت پس گفت این یهودی ای عمر همه علامات نبوت شناختم آنرا در روی محمد مگر این دو خصلت که الآن امتحان کردم
آنرا پس گواه میگیرم ترا من که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و از ابی هریره آمده که حدیث کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود
پس برخاست آنحضرت با نیز برخاستیم پس دیدیم اعرابی را که رسید با آنحضرت و کشید ردای وی را و خراشیده گردن مبارک آنحضرت را و بود ردا درشت
پس نگریست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسوی اعرابی که چه میگوید گفت بار کن این دو شتر مرا که عیالدارم و تو بار نمیکنی از مال خود و مال
پدر خود پس گفت آنحضرت نه نمی بندم ترا یا نه بار نمیکنی مرا از این کشیدن که کشیده مرا گفت اعرابی بخدا سوگند نه نمیکنم ترا تا بار نکنی این هر دو
مرا پس خواند آنحضرت مردی را فرمود بار کن بر این یک شتر وی جو و بر شتر دیگر خرما رواه ابو داود و روایت کرده است بخاری این حدیث را از انس
با این لفظ که گفت میرفتم من همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و بود بر آنحضرت برد نجرانی غلیظ الحاشیه پس رسید اعرابی و کشید آنحضرت را بردای وی
کشیدنی سخت گفت انس پس نگاه کردم من طرف گردن مبارک وی را که اثر کرده است در وی حاشیه برد بسبب سختی کشیدن وی پس گفت اعرابی یا محمد مر

مرا از مال خدا که نزد تست پس بنگریست آنحضرت بسوی وی و خنده کرد پس امر کرد مرا و را بعطا از این بیان حلم آنحضرت است و صبر بر ایذای در نفس و مال و درگذشتن از جفا کسیکه میخواست تالیف وی را بر اسلام و در صفت آنحضرت آمده است که نبود فاحش و نه متفحش و لیکن عفو میکرد و در میگذشت و در حدیث دیگر آمده که نبود سباب و نه فحاش و نه لعان و فحش از حد در گذشتن از بدی سخن و ناسزا زمقدار شرعی در آمدن است در قول و فعل و صفت لیکن استعمال آن در قول بیشتر است قول او نبود فاحش و نه متفحش یعنی نبود فحش خلقت وی و نه مکتسب بالتفحش آنکه تعمد کند و اکثار کند در آن و فاحش عام تر از آن دیگر گویند بتحقیق بصحت رسیده است که آنحضرت امر کرد بقتل عقبة بن ابی معیط و عبد الله بن خطل و غیر ایشان از آنها که ایذا کردند او را پس با این انتقام عدم تقم لنفسه چون صحیح باشد جواب آنست که این جماعه انتهاک حرمات الله نیز کرده اند و بعضی گفته اند که مراد عدم انتقام در ایذاء است در غیر سببی که بجای کفر نکشد چنانچه در مذهب واو و ماننده آن حمل کرده است و ادوی عدم انتقام را بر چیزی که مختص بمال یا عرض باشد آن و از جمله عفو و صفح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در گذشتن است از لبید بن الاعصم یهودی که سحر کرده بود او را و از یهودیه خیبریه که زهر داده بود او را و درگذشت دیگبار آنحضرت در قیلوله بود پس بیدار شد و دید که اعرابی تیغ کشیده بر سر وی ایستاده است میگوید که منع میکند ترا از من فرمود که الله پس افتاد تیغ از دست وی گرفت آنحضرت و فرمود کیست که منع کند ترا از من پس ترسید و لرزید آن شخص پس گذشت آنحضرت از او و عفو کرد پس آمد آن شخص نزد قوم خود گفت آمدم من بر شما از نزد بهترین مردم و آورده اند یکی را نزد آنحضرت و گفتند یا رسول الله این شخص میخواهد که بکشد ترا فرمود مترسید اگر بخواهی که بکشی تو مرا بر گماشته نمی شوی بر من و از جمله اتساع خلق و حلم او صلی الله علیه و آله وسلم آنچه معامله میکرد با منافقان که ایذا میکردند او را چون غائب بودند و تحمل میکردند چون حاضر می شدند و این از آنجمله است که شنیده میکشاد از نفوس بشریه تا نهایت باشد هر چند اذن کرده می شد آنحضرت در تشدید و تغلیظ ایشان بحکم یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم میکشاد در عفو و رحمت و استغفار را بر روی ایشان و دعا میکرد مر ایشان را تا آنکه نازل شد استغفر لهم او لا تستغفر لهم الآیة پس گفت آنحضرت مخیر گردانیده است مرا پروردگار تعالی و تقدس پس اختیار کردم من استغفار را و چون گفت حق تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زیاده میکنم بر سبعین و این نهایت عفو و اغماض آن حضرت است از جرم و تهذیب ایشان و قطع نظر کرد از آنکه مقصود این عبارت تکثیر و مبالغه است نه تحدید و تعیین عدد و لیکن آن حضرت حمل بر ظاهر کرد از جهت قصد غایت عفو و صفح و امر کرد وی صلی الله علیه و آله وسلم پسر عبد الله بن ابی را که رئیس منافقان بود به نیکی کردن با وی و چون مرد آن منافق برکشید آنحضرت جامه از بر خود و کفن ساخت و نماز گذارد و بر وی پس کشید عمر بن الخطاب آنحضرت را جامه وی و گفت یا رسول الله نماز می کنی بر منافقی که رأس و رئیس منافقان بود پس کشید جامه خود را از دست عمر و گفت دور شو از من ای عمر که مرا مخیر کرده اند پس نازل شد که و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره پس باز آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و این غایت صبر و حلم و شفقت و رحمت بود از آنحضرت بر امت تا چون ممنوع شدند در نگاه چه کار کنند و بعضی گفته اند که این جهت تطییب قلب پسر او بود که صحابی صالح مخلص درگاه بود و در خواست کرده بود پس اجابت کرد آنحضرت او را و بعضی گویند که البانس قمیص عبد الله منافق را بجهت آن بود که وی عباس عم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را چون در روز بدر اسیر آورده بودند و برهنه بود و جامه هیچکس بجهت طول قامت او بر وی راست نمی آمد پوشانیده بود قمیص خود را بالجمله درینجا بیان عظیم مکارم اخلاق آنحضرت است که با منافقان که همیشه از ایشان ایذا میرسید بود

وآزار میکشید مقابله آن نیکی میکرد با مومنان چه حال خواهد بود از اینجا فرمود حق جل و علی و انک لعلی خلق عظیم و فرمود وی سبحانه ذلک بانهم کفروا
بالله و رسوله و از جمله رحمت او صلی الله علیه و آله وسلم بر امت اشفاق اوست بر اهل کبائر امت و امر کرد بستر ذنوب و دلالت ایشان فرمود هر که
برسد باینها فاذورات یعنی مباشرت کند محرمات را باید که بپوشد آنرا و امر کرده است که استغفار کنند مر حدود را و امر داد ترحم کنند بر ایشان و نهی کرد از
سب و لعن فرمود لا تلعنوه فانه یحب الله و رسوله و اشارت کرد که نظر الهی تعالی بر باطن قلوب است اگرچه بظاهر خطائی و زلتی بوقوع شود اللهم طهر بواطننا
واصلح ظواهرنا بحرمة سید الکائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و در حدیث بخاری از عائشه آمده است که گفت آمد مردی و دستوری خواست
تا در آید بر آن حضرت پس اذن کرد که در آید چون دید آنحضرت او را گفت بد مردی است در قبیله خود چون نشست گشاده روئی کرد آنحضرت
در روی وی و انبساط نمود و چون برفت عائشه گفت یا رسول الله وقتیکه دیدی این مرد را گفتی چنین و چنان و چون نشست تازه روئی کردی در روی او
و انبساط کردی با وی آنچه بود فرمود ای عائشه کی یافتی تو مرا فحاش و درشت خوی بدرستی که بدترین مردم نزد خدا در منزلت کسی است
که ترک کنند او را مردم جهت ترشروئی و پرهیز کردن از شر وی این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه نسبت بذات شریف خود فرموده و در
اعتذار از تلطف و انبساط نمودن با آن مرد و منع کرد از درشت خوئی نمودن و فحش گفتن تا نه در آیند مردم بروی و گرد وی نگردند دوم آنکه نسبت
بحال آن مرد فرمود و بیان کرد که بد مردی است آنکه مردم از شر وی بترسند و بدی او را بروی وی نتوانند آورد و از ترس شر وی مدارات نمایند
و گفته اند که تلطف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با آن مرد بقصد تالیف بود تا اسلام آرد که قوم و قبیله او که وی رئیس ایشان بود و بد گفتن آنحضرت
مراد را از باب غیبت نیست چه شارع را میرسد که قبائح و معائب کرده ها به بیند و بیان اظهار کند و مردم را بران اطلاع بخشد و این
از باب نصیحت و شفقت است بر امت بخلاف است که غیبت یکدیگر کنند و این نیز از سخن مجاهر بفسق و فحش جایز است با وجود آن چون مجبول
گردانیده است پروردگار تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و آله وسلم بر کرم و حسن خلق اظهار کرد با وی تلطف و بشاشت را و نیز درین تنبیه
مرامت را با تقاء شر کسی که اینحال دارد و بمدارات با وی تا سلامت مانند از شر و غایله وی با دوام که بمداهنت نکشد و فرق میان مدارات
و مداهنت آنست که مدارات برای اتقاء شر و حفظ اوقات بود از تفرقه و مداهنت آنکه طلب نفع دنیاوی بود و راجع باین معنی است آنچه بعضی گفته اند
که مدارات بذل دنیاست برای اصلاح دنیا یا دین یا هر دو و این مباحست بلکه مستحسن و مصحح گردد و مداهنت بذل دین است برای اصلاح
دنیا و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بذل کرد برای آن مرد از دنیای خود حسن عشرت را و رفق کرد در مکالمه با وی با وجود آن مدح وی نکرد و بقول
وی تا مناقض گردد پس قول وی حق بود و فعل وی حسن عشرت بود با وی و قاضی عیاض گفته معلوم نیست که وی در آنوقت مسلمان بود یا نبود
اگر نبود بد گفتن وی غیبت نباشد و اگر بود اسلام وی خالص و ناصح نبود پس خواست آنحضرت که بیان کند حال او را تا فریب نخورد از وی
کسیکه نشناسد بحال وی و واقع شده است از وی در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از وی اموری که دلالت میکند بر ضعف
ایمان وی پس این قول از آنحضرت اخبار بغیب و از علامات نبوت باشد اما ترک کردن و انبساط نمودن آن حضرت با وی بر سبیل استئلاف
بود اینمرد که باین قباحت مذکور شد نام او عیینه بضم عین و فتح یا اول بن حصن بکسر حا و سکون صاد بن حذیفه بن بدر بن فزاری بود و او را
احمق المطاع میگفتند احمق بجهت حماقت و کبر وی مطاع بجهت آنکه رئیس قبیله خود بود و در صحیح البخاری از ابن عباس می آرد که گفت چون

عیینه بن حصن بن حذیفه نزول کرد بر برادرزاده خود حر بن قیس بن حصن و بود حر بن قیس از جماعه که نزدیک میگردانید ایشان را امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و بود
اصحاب مجالس عمر و اهل مشاورت وی رضی الله عنه مراد علما اند پیران باشند یا جوانان پس گفت عیینه مر برادرزاده خود را ای برادرزاده من ترا آبروی و جاهی است
نزد این امیر یعنی امیر المؤمنین عمر بن الخطاب طلب اذن کن مرا از وی و درخواست کن که درآیم بر وی گفت بگیرم گفت ابن عباس پس درخواست کرد حر از عمر برای عیینه پس اذن داد مر
او را عمر چون درآمد عیینه بر عمر گفت عیینه بده ای پسر خطاب یا چیزی پس بخدا سوگند نمیدهی تو ما را بسیار و حکم نمی کنی میان ما بعدل پس در خشم آمد عمر رضی الله
عنه تا آنکه قصد کرد که بیندازد او را و بزند وی را و تعزیر کند پس گفت حر بن قیس یا امیر المؤمنین خدای تعالی گفته است مر پیغمبر خود را خذ العفو
و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و گفت این مرد از جاهلان است گفت ابن عباس والله تجاوز نکرد آیت را عمر وقتی که خوانده شد آن را بر عمر و بود
عمر ایستاده گی کننده نزد کتاب خدا انتهی و در فتح الباری گفته که عیینه مرتد گشت در زمن صدیق رضی الله عنه و محاربه کرد با مسلمانان
پس رجوع کرد از ارتداد و مسلمان شد و حاضر شد بعضی فتوحات را در عهد عمر رضی الله عنه و سیر کلام است که بیاید در باب غزوات از وی اخبار
و احوال که دلالت دارد بر شدت جفا و بدخوئی وی ان شاء الله تعالی

وصل در بیان تواضع و ادب حسن و معاشرت او صلی الله علیه و آله
و سلم با اهل و خدم و اصحاب فی الصراح تواضع فروتنی نمودن و نرم گردن کردن و فی القاموس تواضع تذلل و ایضاع پست کردن
سر شتر تا پای برگردن وی نهند و اشتقاق وی از وضع است یعنی فرو نهادن و متواضع فرود می آید خود را از محل قدر و مرتبه خود و اگر
در مرتبه خود نهد نیز منافی تواضع نیست و ضد وی کبر است که خود را بالاتر از مرتبه خود بسیار بداند [illegible] گفته اند که اسراف گویند
و تواضع وسط است میان کبر و ضعت و لیکن چون در لفظ آن میان کبر جائی دارد [illegible] تواضع میانه نسبت [illegible]
[illegible] رحمة الله علیه [illegible] تواضع [illegible] خفض الجناح و لین الجانب [illegible] و قبول الحق [illegible] قاله
[illegible] گفته [illegible] فلیس له فی التواضع نصیب [illegible] گفته اند [illegible] تواضع [illegible] ایمان نور [illegible]
در دل [illegible] که نفس بآن [illegible] و نرم میگردد و بزرگ از [illegible] نفس [illegible] نرم میگردد [illegible] میگردد
در وی حق [illegible] آثار [illegible] شیمه [illegible] سوزش [illegible] رتبه اعلی [illegible] صلی الله علیه و آله
و سلم که در مرتبه اعلی از کمال بود با وجود آن تواضع [illegible] از تواضع او [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
آنکه نبی ملک باشد یا نبی عبد پس اختیار کرد که نبی عبد باشد پس [illegible] [illegible]
و عالی گردانید قدر او را [illegible] سید ولد آدم گردانید گفت آنحضرت [illegible] چنانکه [illegible] نصاری [illegible]
مریم را گفتند خداست یا پسر خداست من بنده [illegible] بگوئید عبد الله و رسوله [illegible] که گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا
تکیه کننده بر عصا پس ایستادیم با برای وی فرمود تا ایستید چنانکه می ایستند [illegible] تعظیم می کنند بعضی از ایشان بعضی را [illegible]
من بنده ام میخورم چنانکه میخورد بنده و می نشینم چنانکه می نشیند بنده [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
خادم را وی گفته چرا چنین کردی چرا چنین نکردی [illegible] گفت عائشه رضی الله عنها [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی را هرگز بدست خود مگر در جهاد فی سبیل الله و انتقام [illegible] نفس خود [illegible]

وصل در بیان تواضع و ادب حسن معاشرت او

و پرسیدند از عائشه رضی الله عنها چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون خلوت میکرد در خانه گفت بود نرم‌ترین مردم و بود بسّام و
ضحّاک و دیده نشد آنحضرت هرگز پای دراز کننده میان اصحاب خود نمی‌خواندند او را هیچ یکی از اصحاب وی و اهل وی مگر آنکه می‌گفت
لبیک و از حسن عشرت وی بود صلی الله علیه و آله و سلم که تالیف میکرد ایشان را و تنفیر نمیکرد و اکرام میکرد کریم هر قوم را و والی میگردانید ورا
بر ایشان و تفقد میکرد اصحاب خود را و میداد همه همنشینان خود را نصیب ایشان را از التفات و عنایت و گمان نمی‌برد همنشین وی که هیچ
یکی بزرگتر است نزد آنحضرت از وی و هر که همنشینی میکرد با وی می‌آمد نزد وی مصابرت میکرد با وی و بر نمیگشت از وی تا وی بر نمیگشت
و اگر گوش میکرد یکی با وی نمی‌گردانید سر مبارک خود را از وی مگر آنکه خود وی میگردانید و هر که میگرفت دست آنحضرت را نمی‌انداخت
دست خود را بلکه می‌کشید تا آنکه وی نمیکشید دست را و حذر میکرد و احتراس مینمود از مردم بی آنکه بپیچاند از هیچ یکی تازه‌روئی و خوشخوئی
خود را بر کرده بود مردم را بسط وی خلق وی شده بود همه را بجای پدر و گشته بودند همه نزد وی در حق برابر و بود همیشه تازه‌روی خوش
خلق نرم جانب نبود درشت خوی سخت گو بلند آواز فحاش و عیب گوی گفت عائشه رضی الله عنها نبود هیچ یکی خوش خلق‌تر از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم گفت انس خدمت کردم رسول خدا را ده سال و نگفت اف بمن هرگز و نگفت چرا چنین کردی چرا چنین نکردی گفت
جریر بن عبدالله ندیدم مر آنحضرت را هرگز مگر آنکه بروی من تبسم کرد و دیده نشد آنحضرت دراز کننده زانوهای خود را پیش همنشین و اکرام
میکرد هر که در می‌آمد در وی و بسا که فراخ میگردانید جامه خود را برای وی و ایثار میکرد بر وی بالین را که زیر خود مینهاد و قطع نمیکرد
بر هیچ یکی حدیث او را تا آنکه از حد در گذرانید پس قطع میکرد بقیام و مانند آن و گاهی برای خاطر آینده تخفیف میکرد نماز را و می‌پرسید
او را از حاجت وی چون فارغ می‌شد از حاجتش باز میرفت بر سر نماز صلی الله علیه و آله و سلم عیادت میکرد مساکین را و مجالست میکرد
فقرا را و اجابت میکرد دعوت عبید را و دعوت کرده می‌شد بنان جو و پیه گنده پس اجابت میکرد آنرا و می‌نشست میان اصحاب
خود مختلط با ایشان می‌نشست هر جا که منتهی میشد مجلس و سواری شد گاهی حمار را و ردیف می‌ساخت و سوار میکرد خلف خود کسی را و سوار بود
روز بنی قریظه بر حماری که مهار او از رسن بود و پالان او از پوست خرما و حج کرد بر شتری که پالان کهنه داشت و بر وی قطیفه‌ای بود مساوی
چهار درهم و این در آخر عهد بود که مفتوح شده بود بروی ولایات بلاد و هدی کرده بود در حج صد شتر روزی که فتح کرده شد مکه و در آمد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با لشکرهای مسلمانان پست کرده بود سر مبارک خود را تا نزدیک قادمه رحل تواضعا لله بر خلاف ملوک جبابره که
در وقت فتح کردن سرکش و سرفراز باشند روایتی است از قیس بن سعد انصاری که وی پسر از اکابر انصار بود که روزی آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بمنزل ما تشریف آورده بود وقت برگشتن سعد بر وی حماری پیش آورد آنحضرت بر آن سوار شد و گفت سعد ای قیس همراه
رو با آنحضرت پس گفت آنحضرت بمن که ای قیس سوار شو پس ابا آوردم من از جهت ادب فرمود یا سوار شو یا بر میگردی در روایتی آمده که فرمود
سوار شو پیش من که صاحب دابه اولیست بتقدم وی و همچنین در وقت دیگر صحابی بود که سوار میرفت چون آن حضرت را دید فرود آمد آنحضرت سوار شد
صلی الله علیه و آله و سلم و او را پیش خود سوار کرد و غریب‌تر از این آنست که محب طبری در مختصر السیر نقل کرده است و زنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر حماری بی پالان سوار بسوی قبا میرفت و ابوهریره پیاده در رکاب وی فرمود یا اباهریره سوار کنم ترا گفت هر چه رضای حضرت باشد فرمود سوار شو

بچسپید ابوهریره نتوانست سوار شد پس چسپید بحضرت و هر دو بر زمین افتادند باز سوار شد آنحضرت فرمود سوار کنم ترا ای ابوهریره گفت
هر چه حضرت خواهند فرمود سوار شو پس قدرت نیافت ابوهریره پس چسپید بحضرت باز هر دو بر زمین افتادند باز گفت سوار کنم ترا گفتم
سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق نمی خواهم که بیندازم ترا بار سوم و هم طبری ذکر کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر بود
امر کرد اصحاب را باصلاح گوسفندی پس برخاست مردی از اصحاب و گفت بر منست ذبح آن و دیگری گفت بر منست سلخ و دیگری برخاست که
بر منست طبخ پس آنحضرت گفت بر منست هیمه گرد آوردن گفتند یا رسول الله کفایت می کنیم ما ترا ازین کار فرمود میدانم که شما کفایت میکنید اما
مکروه میدارم من که ممتاز و جدا و متمیز نشینم میان شما و خدای تعالی ناخوش میدارد که ببیند بنده را ممتاز میان یاران خود و یکبار نعال
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شکسته شده بود یکی از صحابه گفت بده یا رسول الله این را تا اصلاح کنم گفت من نمی خواهم که ممتاز باشم و
یکبار خدمت فرمایم و یکبار ایلچیان نجاشی ملک حبشه آمده بودند آنحضرت بایستاد تا خدمت کند ایشان را اصحاب گفتند بگذار ما را یا رسول الله
تا ما خدمت ایشان کنیم فرمود ایشان خدمت و تکریم اصحاب ما بسیار کرده اند و من دوست میدارم که مکافات کنم ایشان را و آنحضرت میکرد
خدمت اهل خانه خود را و پاره میدوخت جامه خود را و پاره میزد نعل خود را و میدوشید گوسفند خود را و میشست جامه خود را و همچنین واقع
شده است در حدیث که یفلی ثوبه فلی بمعنی جستن شپش جامه است و لیکن گفته اند در بدن شریف وی شپش نبود که پس بر وی نمی نشست و گویا
و تفلی در حدیث صورت فلی ست که نگاه کردن است در جامه تا اگر در وی غباری و خسی و خاری در وی نباشد والله اعلم و میخرید خود را اسباب و حاجت
سبد را در محاوره با خادم و خمیر میکرد با وی و یاری میداد در خدمات و قوت خود اسباب گفته اند که متعین است حمل این امور با وفات یعنی میکرد اینها را گاه
گاهی برای که به ثبوت پیوسته است که آنحضرت را خادمان بودند و غلامان داشت پس گاهی بنفس نفیس خود میکرد و گاهی بغیر خود میفرمود و گاهی
مشارکت می نمود و میداشت متاع خود را از بازار و نمیگذاشت تا دیگری بردارد و ابوهریره میگوید که در آمدم بازار را با آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم پس بخرید سراویل را بچهار درهم و گفت مر وزان را که وزن میکرد اثمان را بکش و جحب بکش پس جحبید آن مرد وزان گفت من
هرگز از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن این حرف بگوید پس ابوهریره گفت و لیس بر تو که نمی شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بینداخت
و برخاست تا ببوسد دست مبارک آنحضرت را پس آنحضرت دست بکشید فرمود این کار اعاجم است که با ملوک در رسانند و من
ملک نیستم مردی ام یکی از شما پس برداشت سراویل را و پیش آمدم من تا بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوار ترست به برداشتن متاع خود
مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند برداشت پس یاری دهد او را برادر مسلمان وی تنبیه مراد بسراویل تنبان است که پوشش اعاجم است ازین حدیث خرید
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معلوم شد و ازو در پوشیدن آنحضرت سراویل را اختلاف است و ابن قیم جوزی در کتاب هدی گفته که
ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بوده و روایت هم کرده است که آنحضرت سراویل پوشیده است و صحابه در زمان شریف باذن وی می پوشیدند
اما این سخن ابن قیم را تضعیف کرده اند والله اعلم و در بعضی طرق با سناد ضعیف آمده که ابوهریره پرسید از آنحضرت که یا رسول الله تو می پوشی سراویل را
فرمود نعم میپوشم در سفر و در حضر و در شب و در روز زیرا که من مامورم بستر و نمی یابم ساتر تر ازین جامه چیزی و ابن حبان و طبرانی و عقیلی نیز آنچه بیشتر بیاد
که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ازار پای می پوشید اگر مراد بازار پای همین ازار است که بازار رند گو میکردند و ظاهر است که آن چندان احتیاج به بیان

نذاره و اگر مراد مر سراویل است در پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنرا اختلاف است بعضی جزم کرده اند که نپوشیده و شمنی در شرح شفا گفته که پوشیده
ولیکن خریدن آن سراویل را معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی و ابی داؤد آورده و این شراء سراویل از آنکه
بود و ابو یعلی موصلی در مسند خود به سند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت در آمدم روزی با بازار با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس خرید سراویل را
بچهار درهم و اهل سوق را وزانی بود که میکشید اثمان را، پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم وی را فرمود که بکش و راجح بکش پس آن مرد وزان گفت این
هرگز از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن این کلمه بگوید پس ابوهریره گفت ای برتو نمی شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بینداخت
و برخاست تا دست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ببوسد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک خود را از وی برکشید و گفت این عادت
اعاجم است که بملوک خود کنند من ملک نیستم مردی ام از جنس شما پس آنحضرت سراویل بگرفت و در آن شد ابوهریره میگوید که خواستم که بر دارم سراویل را
از دست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بگیرم من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع را سزاوار تر است بر داشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد
و نتواند بر داشت پس یاری دهد او را برادر مسلمان گفتم یا رسول الله تو می پوشی سراویل را فرمود نعم میپوشم در سفر و حضر و در شب و در روز زیرا که من مامورم
بستر نیافتم ساتر تر ازین جامه چیزی ابن حبان و طبرانی و دارقطنی و عقیلی نیز این حدیث را آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه و مدار این حدیث
بر یوسف بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است و بالجمله خریدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صحیح و ثابت است ابن قیم در کتاب هدی النبی
صلی الله علیه و آله وسلم گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سراویل
پوشیده و صحابه نیز در زمان شریف باذن وی می پوشیدند و بخاری در صحیح خود در ترجمه آورده و گفت باب السراویل ولیکن حدیثی در باب
لبس وی نیاورده زیرا که صحیح نشد بطریقی و شرطی که نزد وی معتبر بود و آورده اند که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه در روزی که او را شهید ساختند
سراویل پوشیده بود و روایت کرده شده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بگیرید پوشیدن سراویلات را زیرا که وی ساتر ترین
ثیاب شماست و مصون و محفوظ گردانید بآن زنان خود را چون بیرون آیند یعنی بایشان مناسب تر و لائق تر است خصوصا در حالت بیرون آمدن
از خانه کذا اورده بعض المصنفین رحمهم الله و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المومنین علی آورده رضی الله عنه باین لفظ که گفت
بودم من نشسته نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در بقیع در روز باران پس بگذشت زنی بر سر حماری و بود با وی مکاری پس بلغزید حمار
و نشیب بود بیفتاد آن زن بر زمین پس روی گردانید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از وی گفتند یا رسول الله سراویل پوش است
فرمود اللهم اغفر للمتسرولات من امتی یا ایها الناس اتخذوا السراویلات فانها من استر ثیابکم وحصنوا بها نساءکم رواه الترمذی والعقیلی
فی الضعفاء وابن عدی فی الاوسط والدیلمی فی مسند الفردوس و گفته که ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده ولیکن صواب نکرده
و حدیث نزد من ثابت است بطرق متعدده انتهی والله اعلم شرح سفر السعادت آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه و مدار این حدیث بر یوسف
بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است جدا و گفته اند که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه در آن روز که او را شهید ساختند سراویل
پوشیده بود و کلام در شرح سفر السعادت درین باب زیاده برین کرده شده است فلینظر ثمه و در آمد بر آنحضرت مردی پس لرزیدن گرفت
از هیبت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود آسان کن بر خود کار را که من پادشاه نیستم من پسر زنی ام از قریش که میخورد قدید را یعنی گوشت

فاق را که طعام فقرا و مساکین ست و آمده آنحضرت زنی که در عقل وی فتوری و نقصانی بود و گفت مرا بسوی تو حاجت است فرمود بنشین
در هر کوچه مدینه که خواهی بنشینم من با تو وقضا کنم حاجت ترا پس نشست آنحضرت با وی تا فارغ شد آن زن از حاجتی که داشت و در روایتی
از بخاری آمده است که اماء مدینه می آمدند و دست آنحضرت را میگرفتند پس وان میشد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر جا که می بردند و درینجا
انواع مبالغه هست در تواضع که زن نه مرد و امت نه حره و هر که باشد و هر جا که میخواست می برد اگرچه بیرون مدینه باشد و زیاده برین
تواضع و تبری از کبر متصور نیست و ننگ نداشت آنحضرت که میرفت با بیوه و مسکین و قضا میکرد حاجت ایشان را عبد الله بن ابی الحمساء
گفت خریدم از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از بعثت چیزی و باقی ماند مرا و را چیزی از ثمن بیع و وعده کردم آنحضرت را که همین
جا می آرم و فراموش کردم و بعد از سه روز یاد آمد ناگاه می بینم که آنحضرت همانجا نشسته است فرمود در مشقت انداختی تو مرا من همینجا
ام درین مدت سه روز انتظار میبرم ترا رواه ابو داؤد و درین نهایت تواضع و صبر و صدق وعده است و از اسمعیل پیغمبر علیه السلام
نیز مثل این آمده است که فرمود حقتعالی انه کان صادق الوعد و مثل این از بعضی تبعان شریعت او نیز بوجود آمده چنانکه آمده
است که غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه یکسال تمام بوعده مردی منتظر نشسته ماند و آنحضرت علیه السلام بود عادت
بود که اهل مدینه آبها می آوردند و ظروف و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را در آب آورده می انداخت برای
شفای بیماران و گاهی در بامداد و آب سرد می آوردند و برای خاطر ایشان دست می انداخت و حسن معاشرت با ازواج مطهره بسیار رعایت
میکرد و همراه ایشان می دوید میگذشت دختران انصار که بازی میکنند با عائشه چون عائشه از آب نخوردی می نهاد دهن مبارک را جای دهن عائشه
و میگرفت استخوان را از دست عائشه و میخورد از همانجا که عائشه میخورد و حال آنکه عائشه در عذر حیض بود و میدید آنحضرت مر آنکه عائشه را می بینند و
میکشید آنحضرت میگرفت آن را از دهن وی می نهاد در دهن خویش درین غایت تواضع و نهایت محبت است بعائشه و درین دلیل است بر آنکه از بزرگان قلندران یکه در کنار عائشه
و بوس میکرد او را و حال آنکه صایم بود و میخورد او را لقب حمیرا و می نهاد عائشه رخسار را بر دوش های نبی صلی الله علیه وآله وسلم و وی رضی الله
عنها دران ایام صغیره بود و یکباره آنحضرت با عائشه مسابقت کرد یعنی ملاعبت کردند و با یکدیگر دویدند پس درگذشت عائشه
از آنحضرت پیش وقتی دیگر باز دویدند پس درگذشت آنحضرت از عائشه این وقتی بود که گوشت گرفته بود عائشه و تن دار شده بود
و گفت آنحضرت این پیشی من از تو در بدل آن پیشی تو بود از من و یکباری آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه عائشه بود ام سلمه
طعام فرستاد عائشه دست یکاسه طعام زد و کاسه بشکست و طعام بر زمین ریخت آنحضرت پارهای کاسه بر چید و طعام بر داشت و
دران نهاد و قصه اعتذار را بحاضران بگفت غیرت کرد مادر شما ببخشائی نمود پس کاسه درست از خانه عائشه گرفت و برد و ایتی
طعامی نیز از خانه وی برداشت و در کاسه نهاد و بخادم سپرد و گفت کاسه تاوان کاسه طعام تاوان طعام و درین حدیث دلیل است بر
عدم مواخذه زنان در غیرت زیرا که دران حالت که عقل محجوب است از جهت شدت غضب که اشارت کرده است آنرا بغیرت و در حدیث
آمده است که زن در حالت غیرت نمی شناسد اسفل وادی را از اعلاش یکباری سوده رضی الله عنها شوربا نزد آنحضرت فرستاد
عائشه سوده بخور از ین طعام وی نخورد باز گفت بخور و گرنه می آلایم روی ترا باز وی نخورد پس پیاله و عائشه زد بسوده را بیالاد اخم

خنده کرد و بسوده گفت تو هم بیالای روی او را پس بیالود سوده روی عایشه را و خندید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و چنین
بود احوال آنحضرت با ازواج مطهره که مزاح و خنده میکرد با ایشان از بشریت مزاح و خنده و رسید نسبت چون امت میکرد و بر ایشان
میزان عدل و دستور شریعت به رفق و نرمی میکرد و کسیکه تأمل کند سیرت آنحضرت را با اهل و عیال و اصحاب و فقرا و مساکین و
ایتام و ارامل و ضعفا و مزدوران بداند که رسیده بود آنحضرت در رقت قلب یعنی بمرتبه عالی که متصور نیست آن هیچ مخلوقی را
و با وجود آن شدید بود در حدود خدا و حقوق دین بحدیکه ممکن نیست بیان آن با اخلاق و اعمال آنحضرت همه معجزات و دلائل
بود بر نبوت وی که مثل آن از هیچ کس بوجود نیامد صلی الله علیه و آله و سلم و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم که بسیار ملاطفت و ملا
میکرد و مخالطت و معاشرت می نمود با اصحاب و مزاح میکرد با ایشان و مقصود از آن خوشدلی ایشان بود و اگر مزاح هم میکرد مضمون کلام
حق بود و ملاعبت میکرد با صبیان و می نشاند اطفال را در کنار و اجابت میکرد دعوت حر و عبد و امه و مسکین را و عیادت میکرد
بیماران را در اقصی مدینه و نهی از ملاعبت و مزاح که در بعضی احادیث واقع شده محمول بر کثرت و افراط در آنست که شاغل از ذکر خدا
و تفکر در معارف دین گردد و آنچه سالم باشد از آن مباح است اگر مقصود از آن تطییب قلب مؤمن و تألیف قلب باشد چنانکه فعل آنحضرت بود
مستحب خواهد بود بحقیقت اگر نمی بود تواضع و مؤانست آنحضرت با خلق و ملاطفت با ایشان گران بود بر ایشان که هیبت و جلالت تکلم
کردن با وی یا ایستادن در حضور وی از جهت غایت جلالت و مهابت و سطوت و عظمت وی صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که حکمت
در آنکه آنحضرت بعد از ادای سنت فجر حدیث میکرد با عایشه اگر بیدار می بود و الا اضطجاع میکرد بر زمین پس بیرون میرفت بعد از آن
بسوی نماز صبح آن بود که اگر بیرون آمدی بر آن حالت که از ابتدای قیام شب بتلاوت قرآن و ذکر رحمن تا آن وقت حاصل شده حضرت
و از انوار و اسرار در قرب خداوندی و در مناجات و سماع کلام حضرت جبار و غیر آن از اوصاف و احوال که کلی است و بیان قال از صفت
هر حال شمه از آن استطاعت نمی داشت طاقت کسی از بنی آدم و هیچ بشری که ملاقات و مباشرت نماید او را پس حدیث میکرد آنحضرت با عایشه
رضی الله عنها و اضطجاع میکرد بر زمین تا حاصل شود او را مؤانست با عایشه و مباشرت با اهل خلقت که از جنس وست و متصل وست که
فرود آمد او از علو آن مقام که در وی بود و بعد از آن بیرون می آمد بسوی ایشان و نبود این مگر از جهت رفق و مهربانی با ایشان وکان
بالمؤمنین رحیما این نکته ایست که نقل کرده است در مواهب لدنیه از ابن الحاج در مدخل گفته بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق
و الیقین که این حال تخصیص باین مقام ندارد بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در اعلی علیین مقام قرب و تمکین بود و بباطن
با هیچ یکی از خلایق تعلق و اتصال نداشت بحکم الهی تعالی که بدعوت و ابلاغ احکام مأمور و بحکم رحمت و شفقت که بر خلق خدا داشت
از اوج مقام احدیت بحضیض بشریت نزول فرموده و با ایشان مباشرت فرمود بمصداق الم نشرح لک صدرک یعنی گشادیم
در سینه مبارک تو را سعادت فرموده بود که حضور حق را با دعوت خلق بر وجه کامل با هم جمع می نمود و در وقت سحر و قیام لیالی فی الجمله مخصوص
استغراق و اوقات مشاهده و مراقبه بود و این مقام بر وجه کمال و تمام در حضرت سید الانام علیه افضل الصلاة و السلام است بغیر او در انبیا
و اولیای کرام بر تفاوت مرتبه است آنحضرت تعلیم آن ملاطفت بود و مزاح و ملاعبت آنحضرت را برکات و آثار خارج از حد عد و احصاء از آن

بجد و اختیار کی رسید یکبار ی زینب بنت ام سلمه که ربیبهٔ آنحضرت بود نزد آنحضرت درآمده آنحضرت در غسل خود بود پس پاشید آب را در روی زینب بطریق مزاح و پیدا شد از برکت آن حسن و جمال در روی او که هرگز متغیر نشد و ثابت بود آب روی شباب در روی آن تا آنکه عجوز کبیره بود و محمود بن الربیع که از صغار صحابه است در وقتی که خپباله بود آنحضرت در خانهٔ ایشان آمد و در خانهٔ ایشان چاهی بود آنحضرت از دلوی که آب داشت بخورد و بطریق مزاح آب دهن را بر روی محمود زد پس از برکت آن او را افضله حاصل شد که آن قصه را یاد داشت و بهمین وجه او را از صحابه شمرده و حدیث او مذکور است و در ینجا ر می یکی از حکایات مزاح و مباسطت وی صلی الله علیه و آله وسلم آنست که مردی بود از اهل بادیه زاهر نام که گاهی هدیه می آورد نزد پیغمبر از تره بادیه که خوش می آمد آنحضرت را و آنحضرت در وقت وداع او را از اشیاء شهر از جامه و مانند آن میداد و دوست میداشت او را و میفرمود زاهر بادیهٔ ماست و ما شهر اوئیم پس رفت آنحضرت روزی جانب بازار پس یافت زاهر را و بباز ار ایستاده پس آنحضرت از جانب پشت وی آمد و دو دست مبارک بر چشمانش نهاده او را بخود کشید و در کنار گرفت پس چسپانید سینهٔ مبارک خود را به پشت او و او نمی دید آنحضرت را گفت بگذار کیست این چون شناخت که آنحضرت است چسپانیدن گرفت پشت خود را بسینهٔ آنحضرت و می خواست که جدا شود پس گفت آنحضرت کیست که این غلام را بخرد زاهر گفت یا رسول الله اکنون می یابی تو مرا کاسد و کم بها فرمود و لیکن تو نزد خدا کاسد نیستی و گران بهائی و از جمله تواضع آنحضرت است که هرگز طعامی را عیب نمی کرد اگر خواهش می آمد میخورد و الا میگذاشت و نمی گفت که این طعام بد است شور است ترش است کم نمک است غلیظ است رقیق است **فائده** در دنیا معلوم میشود که عیب کردن طعام خلاف اتباع است و بعضی گفته اند که اگر این را از روی صنعت کنند و گویند که بد پخته است نان ضائع کرده است رد سنت است و درین نیز شکست خاطر صانع است اگر نکند بهتر و از غایت تواضع و حسن خلق آنحضرت آن بود که دنیا که شائع است اهانت و تحقیر و ذم آن بر زبانها آنحضرت میفرمود که دشنام نکنید دنیا را که خوش مرکبی است مومن را میرساند بخیر و نجات میدهد از شر **فائده** و همچنین نهی میکرد از سب دهر و در حدیث قدسی آمده که لا تسبوا الدهر فانا الدهر و آنحضرت را صلی الله و آله وسلم در دو زبان نبود چنانکه بادک دنیا و ارباب دنیا باشند نعم در آمدن به آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم موقوف بر اذن بود تا کسی در خلوت با اهل و عیال می نشد آید و مانند آن شاید و از تواضع آنحضرت بود که فرمود لا تفضلونی علی یونس بن متی و لا تخیرونی علی موسی امثال آن و قول وی انا سید ولد آدم و مانند آن بران بیان واقع و تحدیث بنعمت و امتثال امر پروردگار است عز و جل و بعضی گفته اند که ورود این احادیث پیش از ثبوت فضل او ست بر سائر انبیا و رسل و نزول وحی بدان و تحقیق این بحث در مجلس بیاید ان شاء الله تعالی و از تواضع آنحضرت آن بود که مبادرت به سلام میکرد و ابتدا میکرد هر که می درآمد بر وی و بوی سلام میگفت بر وی و در ینجا بشارتیست مر زائران قبر شریف او را که چون آنحضرت به حیات حقیقی درین نشاء متصف است مخصوص است بآنکه هر که می درآمد بر وی به سلام مشرف می سازد و بعد از سلام وی بر آنحضرت بجواب سلام از آن جانب نیز مشرف میگردد و بعضی از مقربان درگاه باشند که به سماع سلام بجواب سماع بطریق کرامت نیز مشرف شده باشند آن حضرت رحمت است بر امت در حیات و بعد از وفات **وصل** در جود و سخاوت صلی الله علیه و آله وسلم جود و سخا در لغت هر دو بیک معنی آمده است

فائده

فائده

وصل در جود و سخاوت

قال فی القاموس الجواد السخاء والسخی الجواد و در صراح جود و سخا هر دو بمعنی جوانمردی گفته و گفته اند که سخا صفت غریزیه است در مقابله
وی شح است و شح از لوازم نفس است که ارضی است و بالطبع ممسک است و شح از آدمی عجب نبود زیرا که جبلی است و اطلاق سخی بر
پروردگار تعالی جائز نبود چه آنجا غریزه نبود و مقابل جود بخل آید و جود و بخل راهی یابد بآن اکتساب بطریق عادت پس هر سخی
جواد است و هر جواد سخی نه و حقیقت جواد آنست که بغیر غرض و بی عوض باشد و آن صفت حق سبحانه تعالی است که بی وجود غرض و عوض
تمامه نعم ظاهره و باطنه و کمالات حسی و عقلی را بر خلائق افاضه نموده است و بعد از وی تعالی اجود الاجودین رسول اوست صلی الله علیه
و آله و سلم و بعد از وی علماء امت وی که نشر علم دین کنند چنانچه در حدیث آمده است که الله اجود جودا و انا اجود بنی آدم و اجودهم
من بعدی رجل تعلم علما فنشره الحدیث و قاضی عیاض مالکی رحمة الله علیه درین عنوان کرم و سماحت را یاد کرده و گفته که جود و کرم
سخا و سماحت معانی آنها متقارب اند و فرق کرده اند و گردانیده اند کرم بمعنی انفاق بطیب نفس در چیزی که عظیم است قدر وی و
شرف وی و نام نهاده اند آنرا حریت نیز یعنی آزادمردی و این ضد نذالت است بنون و ذال معجمه فی الصراح نذالت فرومایه شدن
نذل و نذیل لئیم فیه و فی القاموس النذل و النذیل الخسیس من الناس المحتقر فی جمیع احواله و گفته که سماحت تجافی از چیزیست که مستحق آنست
اعطای آن بر طیب نفس و این ضد شکاس است بشین معجمه و سین مهمله بمعنی ستوار خوی رجل شکس بکسر شین و سکون کاف صعب
الخلق و قوم شکس بضم و سکون جمع مثل رجل صدق و قوم صدق کذا قال الشمنی و گفته سخا سهولت انفاق و تجنب از اکتساب چیزی
که محمود نیست و آن جود است و ضد آن تقتیر یعنی تنگ گرفتن در نفقه فی الصراح تقتیر نفقه بر عیال تنگ گرفتن و گفت قاضی عیاض رحمة الله
علیه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که برابری کرده نمی شد با وی درین اخلاق و باین صفات وصف کرده است
او را هر که شناخته است او را صلی الله علیه و آله و سلم انتهی و در حدیث بخاری و مسلم از انس آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم احسن الناس و اشجع الناس و اجود الناس و سبب وی این آنست که نفس وی اشرف نفوس و مزاج او اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد
فعل وی احسن افعال باشد و شکل وی املح اشکال و خلق او احسن اخلاق و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامع جمیع کمالات حسی و
و حاوی خوبی صورت و سیرت بود اکرم و اسخی و اجود الناس گفته اند که چرا چنین نبود که وی مستغنی است از فانیات بباقیات صالحات
و مجرد است از ماسوی الله و مکتفی است بوی تعالی صلی الله علیه و آله و سلم و در احادیث صحیحه آمده است که سؤال کرده نشد و خواسته نشد
از رسول خدا چیزی هرگز که گفته باشد در برابر آن لا یعنی هر کس هر چه از وی خواستی اجابت کردی و بدادی قال الفرزدق فی نعته
صلی الله علیه و آله و سلم شعر ما قال لا قط الا فی تشهده * لولا التشهد کانت لاءه نعم * ترجمه این بیت آنست که شاعری کرده
حیف که آنرا در مدح ظالمی گفته که مستحق این صفت است عفا الله عنه ع نرفت لا بزبان مبارکش هرگز * مگر باشهد ان لا اله الا الله
و اگر فرضاً چیزی حاضر نبودی سکوت کردی بقول معروف جواب سائل کردی اعتذار نمودی اما بصریح لا نگفتی تمیمه هم و نیز گفته اند که تکلم
بلا از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت منع از عطا نبودی لازم نمی آید که بقصد اعتذار نیز نگفتی و لهذا در تفسیر آن جا که حکایت
آمده و طلب سواری نمودند تا بادی لشکر روند فرموده لا اجد ما احملکم علیه با وجود آن گفته اند که فرق ظاهر است میان لا اجد ما احملکم و لا

[illegible]

احملکم و اگرچه در باب اشعریین که سوال حمل آن کرده اند لا احملکم نیز فرمود بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرده فرمود والله لا احملکم خصوصیت آن مقام
اقتضای آن کرده باشد که نبود و سائلان نیز میدانستند که نیست با وجود آن ابرام نمودند و گستاخی کردند پس تاکید کرد برای قطع طمع
ایشان پس این صورت مستثنی و مخصوص باشد از عموم حدیث که اقال فی المواهب اللدنیه گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق
والیقین صواب آنست که گفته شود مراد بعدم جریان کلمه لا بر زبان شریف نفی بخل و خست ساحت عزت جلال وی صلی الله علیه
و آله و سلم چنانکه بخلا نسبت داده اند و این عبارت کنایت است ازین معنی نه جریان این کلمه بر لسان شریف بغرضی دیگر و نیز آمده
که هر کسی هر چیزی که می طلبید می داد مراد اثبات جود است که حقیقت معنی آن اعطا ما ینبغی لمن ینبغی است پس بسا بودی که آن حضرت
مصلحت وقت یا مصلحت سائل را در نا دادن دیدی چنانکه عمل و حکومت طلب مینمودند نمی داد تا در انتظام مهام مسلمانان و صلاح حال
آن شخص خلل راه نیابد و گاهی منع کردی تا آن شخص در حد طمع و سوال و در مظنه حرص نیفتد و بدین رذائل گرفتار نگردد چنانکه حکیم بن حزام
که مقبول درگاه و برادر زاده خدیجه کبری بود چیزی طلبید بداد و باز طلبید بداد و فرمود من خود میدهم اما الله در دلی و کراهتی با آن همراه خواهد بود
نصیحت کرد او را که تا توانی سوال مکن از هیچکس گویند که بعد از آن حال حکیم بجائی رسید که اگر تازیانه از دست وی بر زمین افتادی نگفتی
که بر دار و بده همچنین ابوذر رضی الله عنه طلب شغلی کرد فرمود یا اباذر تو ضعیفی هوس عمل مکن و سوال مکن از هیچکس چیزی را و تازیانه خود را
اگر افتد بر زمین و ابوذر از زهاد صحابه و کبرای ایشان بود و بمذهب وی ادخار حرام است اگرچه بعد از ادای زکوة باشد و چنانکه در حدیث
دیگر آمده است که آنحضرت چیزی برای جماعه عطا میفرمود و عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای شخصی که بحال استحقاق وی مطلع بود چیزی
التماس کرد و گفت هو مومن فیما اعلم یا رسول الله سه بار التماس کرد و پس آنحضرت فرمود بسا کس که من دوست میدارم او را و از بیم
صلاح حال وی روان می کنم و باز دارم او را در برابر قول عمر رضی الله عنه که گفت هو مومن فرمود او مسلم سه بار چون ابرام زیاده کرد گفتار
این را فرمود و در بیان تخلق باخلاق الهی است تعالی و تقدس که بنده را دوست میدارد و از حطام دنیا نصیبه نمیدهد و دیگری را میدهد
و دوست نمیدارد و نعم احتمال دارد که درین مواد لفظ لا بر زبان حضرتش نیز رفته باشد و بوجه دیگر در بیان رانیده ما اخذ با لفظ به معنی را به
بر گماشته اعتبار لفظ سهل است والله اعلم و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سائل را رد نکردی و اگر چیزی نبودی فرمودی قرض کن
بر ما چون بیاید ما را چیزی ادا خواهم کرد و یکبار سائلی آمده بود فرمود نیست نزد من چیزی بر ما قرض کن پس عمر بن الخطاب گفت
رضی الله عنه یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدای تعالی چیزی را که در قدرت تو نیست پس ناخوش آمد آنحضرت را این سخن از عمر پس گفت
مردی از انصار یا رسول الله بده و مترس از خداوند عرش تنگی را پس تبسم کرد آنحضرت و یافته شد در روی مبارک وی تازگی و خوشحالی و فرمود
بهمین امر کرده شده ام من ترمذی روایت کرده است که آورده شد نزد آنحضرت نود هزار درهم پس نهاده شد بر حصیری پس قسمت کرد همه را
و رد نکرد هیچ سائلی را تا فارغ شد از آن و در صحیح بخاری از حدیث انس آمده که آورده شد نزد آنحضرت مالی از بحرین فرمود بریزید آن را در مسجد
پس بیرون آمد بسوی مسجد و نگاه کرد جانب آن و چون برگشت از نماز آمد و نشست بر آن مال و نداد هیچکس را مگر آنکه داد وی را از آن مال و آمد عباس
بن عبد المطلب رضی الله عنه و گفت بده مرا یا رسول الله ازین مال که من فدیه داده ام نفس خود را و عقیل را پس بگیر در جامه او چندان

که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله بفرما کسی را که بردارد و آنرا برای من فرمود لا یا عم هرچه خود توانی برداشت بردار و این برای
قطع ماده طمع عباس و تهذیب و تادیب او بود پس بر پشت عباس بر دوش خود و روان شد و آنحضرت می نگریست بسوی وی و تعجب میکرد از حرص
وی پس برخاست آنحضرت و باقی نماند یک درم و در روایت ابن ابی شیبه آمده است که مال صد هزار درهم بود فرستاده بود آنرا علاء
بن الحضرمی از خراج بحرین و آن اول مالی بود که آورده شده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و ظهور اثر جود در فتح باب کرم
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در روز حنین زیاده از حصر و قیاس بود و بهر یکی از اعراب صد صد شتر و هزار هزار گوسفند داد
و بیشتر عطا او در این روز برای مؤلفة القلوب بود که ضعیف الایمان بودند خواست که بهره دهد دین ایشان را ثابت دارد و صفوان بن
امیه هم ازین قبیل مردی بود او را صد گوسفند داد باز دیگر صد داد باز صد دیگر داد از مشاهده این اقتدی نقل کرده اند که صفوان گفت
وادی و اد پر از شتر و گوسفند پس گفت صفوان گواهی میدهم که جوانمردی نمیکند باین عطا مگر نفس نبی پس ایمان آورد باین عطا و کفر
که در وی بود و ابوسفیان بن حرب و پسران او نیز از جمله مؤلفة القلوب بودند پس آمد ابوسفیان و گفت یا رسول الله امروز مالدار
ترین قریش توئی ازین مال با هم عطا کن آنحضرت تبسم کرد پس بلال را فرمود تا چهل اوقیه نقره و صد شتر بداد ابوسفیان گفت نصیب
پسر من یزید هم بده و یزید نام پسر ابی سفیان است برادر معاویه و یزید بن معاویه با آن نام کرده بودند تا صد شتر و چهل اوقیه دیگر داد
گفت بخش پسر دیگر که معاویه است هم بده صد شتر و چهل اوقیه دیگر فرمود ابوسفیان گفت پدر و مادرم فدای تو باد بخدا سوگند که تو کریمی
هم در زمان جنگ و هم در زمان آشتی خدا تعالی ترا جزای خیر دهاد و این اخبار در فتح هوازن و حنین که بعد از فتح مکه شد نیز بیاید اگر چه مکرر
نیست بود لیکن [illegible] کرد آنحضرت بر هوازن بندیان ایشان را که شش هزار کس بودند و مجموع غنائم [illegible] میان
شش هزار کس بودند و از شتران بیست و چهار هزار و از غنم زیاده از چهل هزار و از نقره چهار هزار اوقیه و وزن چهل درهم است صاحب [illegible] گفته
که حساب کرده شد آنچه داد آنحضرت در ایام حنین پس رسید به پانصد هزار پس گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین جود آنحضرت
بیرون از حصر و اندازه بود و نه حصر نسبت در این آنچه موجود بود داد این بود و اگر صد هزار و دو صد هزار باشد این بودی نیز همین حکم داشت
شعر فان من جودک الدنیا و ضرتها ٭ و من علومک علم اللوح والقلم ٭ و در تحقیق صفت سخا و کرم جود عطاء بالفعل شرط نیست آن صفت
ذاتی نفسی است ظهور آثار آن دیگر است با الجمله هرچه بدست آمدی بدادی چنان بدادی که از فقر و تهی نترسیدی و نه اندیشیدی و بلیت
هرچه آمدی بدست بدادی تو بیش ازین ٭ این جود آنکس است کش از فقر عار نیست ٭ و چون محتاجی بدیدی طعام و شراب خود با وجود احتیاج
بوی ایثار کردی و در عطا و تصدق تنوع نمودی گاهی هبه فرمودی از متاع و دینی که بر کسی است ابرا و ذمه کردی و گاهی صدقه دادی
و گاهی هدیه کردی و گاهی کالا بخریدی و ثمن را دادی باز کالا را بصاحب کالا بخشیدی و گاهی قرض گرفتی و زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی
کالائی بخریدی و زیاده از ثمن بدادی و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام فرمودی [illegible] که بردی چنانهای [illegible]
که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دوست میداشت آنرا و در وی حلی طلائی از بحرین آمده بود پس پر کرده [illegible]
از انواع و اقسام خیرات و عطیات کردی و نفس خود زندگانی فقیرانه کردی یکماه و دو ماه گذشتی که آتش از خانه شریف بلند نشدی و بساکه [illegible]

مبارک سنگ بستی اگر سنگی در شکم آنحضرت نه بجهت تنگی و اضطرار و فقیری بود بلکه بسبب نه وجود و سخاوت بود و گاهی بود که ایشان نقد یکساله
مهیا ساختی اما برای خود چیزی فرو نگذاشتی و بود آنحضرت اجود بنی آدم علی الاطلاق چنانکه بود افضل و اعلم و اشجع و اکمل ایشان در جمیع
اوصاف و اخلاق و بود جود او جمیع انواع از بذل علم و مال و نفس در اظهار دین و هدایت عباد صلی الله علیه وآله وسلم و جزاه عنا
افضل ما جزی نبیا عن امته **وصل** در شجاعت و قوت شدت و زور بازوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قد مر فی الصراح شجاعت
بیدلی و دلیری نمودن در مخاوف و فی الشفا شجاعت فضیلت قوت غضب و انقیاد او امر عقل را و فی القاموس الشجاع بفتح شین و ضمها
الشدید القلب عند الباس و جمال این صفت در آنحضرت همچو کمال صفت سخاوت بود و در وی بسا که در مواقف صعبه مواضع شدیده
دلاوران و دلیران همه بگریختند و آنحضرت ثابت قائم می بود و از جا نمی رفت بلکه پیش می رفت و پس نمی آمد و در روز حنین چنانکه بغایت
تیر باران کفار یک سنج جولانی و فراری و تزلزلی و ترددی راه یافته بود آنحضرت که از جای نجنبید و بر بغله سوار بود و ابو سفیان بن الحارث
بن عبد المطلب لگام استر او را گرفته ایستاده بود و آنحضرت همچو است که بتازد پس فرود آمد از استر و نصرت خواست از خدا و مشتی از خاک
بر گرفت و بطرف دشمنان انداخت و هیچکس نماند از کفار که چشم او از آن خاک پر نشد و گفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب یعنی الله در ان روز
هیچکس شدید تر از آنحضرت و آمده است که چون در افتادند مسلمانان و کافران بیکدیگر مسلمانان پشت دادند آنحضرت می تاخت و
ابوسفیان بن الحارث گرفته بود رکاب مبارک او پس نداد در آن روز در انصار و دیگر آمدند مسلمانان و نصرت یافتند و تمام قصه
در محلش مذکور گردد ان شاء الله تعالی و گفته است ابن عمر رضی الله عنهما ندیدم هیچکس را مردانه تر و دلیر تر و سخی تر و در اجنبی تر از رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه بودیم ما چون گرم میشد آتش جنگ و تیز میشد دیدها الکوا سه است سخن از شدت جنگ
و شدت باس پناه می جستیم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نمی بود هیچ یکی نزدیکتر بدشمنان از آنحضرت و می بود آنحضرت سخت ترین
مردم در جنگ و گفته اند که شجاع کسی را می شمردند که نزدیک با آنحضرت می بود از جهت قرب عدو و گفت عمران بن حصین پیش نیامد آنحضرت
هیچ لشکری بجنگ را مگر آنکه بود وی صلی الله علیه وآله وسلم اول کسی که زد بران لشکر **حکایت** یک شبی در مدینه فریادی و غوغا
و غوغای شد و ترسی راه یافت گروهی یا دشمنی در آمده بود و شتافت آنحضرت بیشتر از همه بجانب صدا و شمشیر در گردن حمائل کرده بر پشت
ابو طلحه که اسب برهنه بی لگام بود سوار شد و بر سمت آوازی که آمده بود رفت و وقت برگشتن مردم را دریافت که برآمده اند میرفتند
فرمود که مترسید هیچ قضیه نیست و آن اسب ابو طلحه بغایت کند گام بود در زیر آنحضرت چنان تیز گام شد که هیچ اسپی او نمیرسید و برابری
نمی توانست کرد و این از معجزات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و در حقیقت هر که او را صلی الله علیه وآله وسلم قوت بخشید هر چند فرا ..
هر چه سست ضعیف نامراد و ناتوان بود آنچنان قوی و توانا و کامگار گردد که هیچکس بوی نرسد و برابری نتواند کرد **بیت** تو مرا دل ده
و دلیری بین رو به خویش خوان و شیری بین **شعر** و من یکن برسول الله نصرته ان یلقه الاسد فی آجامها تجم و بود آنحضرت در قوت
و زور بازو در بغتی چنان بود که کشتی گیران عالم با وی نمی آمدند و محمد بن اسحاق در کتاب خود آورده که در مکه مردی بود رکانه نام
شدید القوة و صفت کشتی گیری همتا و یگانه بود مردم از بلاد بعید برای مصارعت وی می آمدند و همه را بر زمین می افگند تا که روزی در شعبی از ...

از حق تعالی که بگرداند سپاه لعین را به جهت قربت و طهارت گاهی می‌شنید آنحضرت گریه کودکی را در نماز با جماعت می‌بود مادر وی در نماز
پس سبک میگذارد نماز را تا در فتنه نیفتد مادر او و می‌فرمود باید که نرساند مرا هیچ یکی از شما از هیچ یکی چیزی که مکروه باشد به آنکس که دوست
میدارم که بیرون می‌آیم بسوی شما صاف و پاک سینه و چون تکذیب کردند حضرت را قریش و از حد درگذرانیدند ایذا و بلای وی را آمد
جبرئیل گفت خدا تعالی امر کرده است فرشته را که موکل است بر جبال که همه در دست تصرف سلطان او است که هر چه محمد فرماید
آن کند پس گفت ملک جبال بفرما مرا یا محمد هر چه بخواهی اگر خواهی بر هم زنم اخشبین را بر ایشان و اخشبین نام دو کوه است که مکه در میان آن
آبادان است گفت آنحضرت نمیخواهم که هلاک شوند امید میدارم که بیرون آرد حق تعالی از اصلاب ایشان کسی را که عبادت کند خدا را
و شریک نگرداند بوی چیزی را و این قصه افسانه دراز است که مذکور است در رسائل و هم از این قصه است در بیان که جبرئیل علیه السلام
گفت مر پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم که خدای تعالی امر کرده است آسمانها و زمین و کوهها را که اطاعت کنند ترا هر چه فرمایی آن کنند
هلاک کنند دشمنان ترا فرمود دوست میدارم که بگذارم با خبر امت خود و مدارا کنم شاید که ببخشد حق تعالی ایشان را و رجوع و رحمت کند بر ایشان
و گفت عائشه رضی الله عنها مخیر گردانیده نشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آسان تر را از آن دو امر
این قول را معانی و تاویلات بسیار است و اظهر و اقرب آنست که مراد آسان تر برای امت است و گفت ابن مسعود رضی الله عنه که آنحضرت
تعهد میکرد و تیمار میداشت ما را برای تذکیر و موعظه یعنی گاه گاه میکرد نه دائم از جهت خوف ملالت و بسته آمدن از آن و حصل در خلق
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در وفا و حسن عهد و صله رحم و تعهد و تیمار داشتن و تازه کردن عهد مروی است از انس که بود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم چون آورده می‌شد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم هدیه می‌فرمود این را ببرید بفلان کدوی دوست خدیجه بود رضی الله
عنها و مروی است از عائشه که گفت غیرت نبردم بر هیچ زنی چنانکه غیرت بردم بر خدیجه از جهت بسیار یاد کردن مر او را و اکرام تا که کرده
میشد بسفر ستادی سوی زنانی که دوست خدیجه بودند و آمد به آنحضرت زنی پیرزالی و سبک ساخت وی را آنحضرت پرسید از احوال وی و خوب
کرد احوال پرسی چون رفت آن زن فرمود این زن بود که می‌آمد با ما در زمان خدیجه فرمود حسن العهد من الایمان و صله میکرد آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم ذوی الارحام را بی آنکه ایثار و اختیار کند و ترجیح کند ایشان را بر کسیکه فاضلتر باشد از ایشان فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم که آل ابوفلان نیستند مرا دوستان و بعضی طرق آمده است که نیست دوستان من جز خدا و صالحان از مومنان مگر آنکه مر ایشان را رحم
است که تری کنم آنرا برای آن یعنی تقدیر احسان می‌کنم با ایشان چنانکه آب می‌باشد بر وی کسی گفته اند مراد به آل ابوفلان بنی ابی العاص
است و حال این جماعت معلوم است و میگرفت آنحضرت امامه بنت زینب را دختر زینب بود بر دوش مبارک خود و در نماز چون سجده میکرد می‌نهاد
بر زمین و چون باز می‌ایستاد بر میداشت از جهت فرط شفقت و مهربانی بر اولاد و این برداشتن امامه و نهادن وی بر زمین فعل آنحضرت
نبود بلکه خود می‌آمد چسپید و چون بسجده میرفت می‌افتاد بر زمین تا مگویند که این فعل کثیر بود در نماز و ظاهر آنست که این در نماز نفل بود
والله اعلم و در روایت است از قتاده که چون آمد وفد نجاشی ایستاد آنحضرت و خدمت کرد مر ایشانرا پس گفتند صحابه یا رسول الله ما بسنده
کنیم از خدمت ایشان فرمود ایشان اکرام میکردند اصحاب ما را من دوست میدارم که مکافات کنم مر ایشان را و این حکایت باب

تو قوم نیز گذشته است وقتی دیگر حضرت آنحضرت را دریافت که نام وی شیما بود و تربیت وی میکرد آنحضرت را با مادرش حلیمه اسلام آورد
ذکر کرده است او را ابن اثیر در صحابیات آنحضرت و آنحضرت در بیان هوازن و شناسانید خود را با آنحضرت پس گسترانید آنحضرت
برای او ردای مبارک خود را و فرمود اگر دوست داری باش نزد من مکرم و محبوب و اگر دوست داری بهره مند گردانم ترا و باز گردی
بسوی قوم خویش پس اختیار کرد وی قوم خود را پس متمتع گردانید او را و از ابو الطفیل آمده است که دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و من
کودک بودم ناگاه پیش آمد زنی و نزدیک شد با آنحضرت پس گسترانید آنحضرت ردای خود را برای وی و نشست بر آن پس گفتم
من کیست این زن گفتند که مادر اوست که شیر داده او را و اکثر بر آنست که حلیمه باشد و بعضی گفته اند که حلیمه بود و گفته اند
که آنحضرت را هشت زن شیر داده اند تا این که نام یکی از ایشان بوده والله اعلم و از عمر بن السائب آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
نشسته بود روزی پس پیش آمد پدر آنحضرت از رضاع پس فکند برای وی جامه خود را پس نشست بر وی پس پیش آمد مادر وی پس
نهاد برای وی گوشه جامه از جانب دیگر پس نشست آن زن بر آن پس پیش آمد برادر وی از رضاع پس برخاست آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم پس نشاند او را پیش خود میفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسوی قصه ولادت اول وحی که مرضعه صبی بود و صله ارحام
و کسوت و چون مرد شنیده پرسید که هیچکس از قرابتیان وی باقیست گفتند هیچکس نیست و قصه بعثت و خدیجه رضی الله عنها آمده که گفت
مر آنحضرت را ابشر فوالله لا یخزیک الله ابدا انک لتصل الرحم و تحمل الکل و تکسب المعدوم و تقری الضیف و تعین علی نوائب الحق

وصل در بیان عدل و امانت و عفت و صدق لهجه آنحضرت است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امین ترین مردم
و اعدل و اعف و اصدق ناس که اعتراف میکردند بدان دشمنان وی یکایک ویش پیش از نبوت و در جاهلیت امین نام میکردند ابن اسحق
گفته این جهت آن نام مبارک شد که جمع کرده شد در وی اخلاق صالحه و در قول حق سبحانه مطاع ثم امین اکثر مفسرین برآنند که مراد
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده اند فی الاسفار و چون اختلاف کردند قریش که چهار قبیله بودند نزد بنای کعبه در نهادن حجر بجای او که
کدام قبیله نهد اتفاق کردند که هر کس نخست در آید همه وی حکم کند پس در آمد هاشمی ناگاه آنحضرت در آمد صلی الله علیه و آله و سلم گفتند
این محمد است امین است هر چه حکم کند راضی باشیم آنحضرت ردای خود را طلبید و حجر را در میان آن نهاد و هر چهار گوشه ردا بدست این چهار
کس داد و خود حجر را بدست مبارک گرفته بجای آن نهاد و این پیش از نبوت بود در سال قول فاطمه زهرا رضی الله عنها و پیش از زمان اسلام
حکم میکردند قریش آنحضرت را و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم والله انی لامین فی السماء امین فی الارض روایت است
از علی رضی الله عنه که گفت ابو جهل لعنة الله علیه با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما تکذیب نمیکنیم ترا و در وغگوی نمی دانیم ترا لیکن تو در ما کذب
و لیکن تکذیب میکنیم چیزی را که آورده تو انرا از دین ترسیدن پاره و نام تقلیب است ناقص است از آن ملعون چه هر گاه صادق است
او را در هر چه گوید پس تصدیق کنید دیگر این عناد و ستم است پس فرستاد حق تعالی این آیه فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله
یجحدون و هر آیه را تفسیری دیگر نیز هست که یعنی کاهتمام تالی پیغمبر یا پیغامبر از کافران تکذیب نمیکنند ترا لیکن این ظالمان آیات خدا را
انکار میکنند یعنی تو فارغ باش و غم مخور که ایشان را امر تو واقع است و امر ایشان با من است چنانکه خلاف نمود اهل الایمان بعد

شعاب مکه با آنحضرت پیش آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وی گفت ای رکانه از خدای نمی‌ترسی چرا دعوت مرا قبول نمی‌کنی رکانه
گفت ای محمد چه ... که گواهی دهد بر صدق تو آنحضرت فرمود اگر کشتی گیرم و ترا بیندازم ایمان می‌آری گفت نعم فرمود آماده شو برای کشتی
پس آماده گشت رکانه برای کشتی و آنحضرت در جامهای خود بود ... پس برخاست ... بنزدیک رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم آنحضرت با وی ... گرفت و بر زمین زد پس حیران و متعجب شد رکانه و درخواست از آنحضرت که باز کند او را با کشتی گیرد بار دوم
و سوم نیز ... پس متعجب شد رکانه و گفت که شان تو عجیب است ... آورده‌اند در حدیث بیان نکرده‌اند که اسلام
آورد یا نه والله اعلم و کشتی گرفته است آنحضرت با دیگری ... که بر همه غالب آمده بود الا ... مردی دیگر ابو ...
بر پوستی گاوی ایستاده و کسی از اطراف پوست می‌کشید تا ... پاره می‌شد و وی ...
روزی آنحضرت را خواند که با وی کشتی گیرد و گفت اگر ... مرا بر زمین اندازی ایمان می‌آرم پس بینداخت آنحضرت او را بر زمین و ایمان نیاورد ...
... که در ... خود ذکر کرده است **وصل** در حیای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حیا بمعنی شرم ... و حیات ...
و از اینجا است که حیا ... حیات است لیکن ... شرم نیز از حیات قلب است ... و اول
زنده ... و حیا ... در لغت تغیر و انکسار است که عارض شود آدمی را از خوف ... چیزی که ...
... اطلاق کرده می‌شود ... از اسباب ... از لوازم حیا ... در شرع خلقی است که ...
... و حیا را از ایمان داشته‌اند که الحیاء من الایمان اگرچه ... است ...
... و بر قانون شرع محتاج است ... ایمان ...
بیان کرده است ... لیکن ... را ...
... این کلام ... و آن ...
... و ... بیان حیا ظاهر است ... آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ...
... حیات قلب ... ذکر ... شرع ...
... رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اشد حیاء من العذراء فی خدرها ... آنحضرت ... حیا
... دختر ... پرده ... و سکون ... فی خدرها ... پرده ...
... اتفاقی است ... حیا ...
... پرده ... بیرون پرده ... خلوت ... ظاهر ...
که چون کسی ... الا در خلوت ... حیا ... ذکر کرده‌اند ...
... این مقام خالی از ... ذکر این تشبیه ... رضی الله عنه ... اعلم ...
... بیان ... مشائخ طریقت ... حیا ... کلمات ...

نفس منزه گفت حیا وجود هیبت است در دل با دهشت از آنچه پیش رفته است از وی بسوی پروردگار فرمود الحب ینطق والحیاء یسکت والخوف
یقلق محبت گویا میگرداند محب را بثنا و مدح محبوب و حیا ساکت میسازد بشهود تقصیر در ادای حقوق و خوف بی آرام میدارد یحیی بن معاذ
رازی گوید هر که شرم دارد از خدا در طاعت شرم دارد خدا از وی در معصیت حیا گاهی از کرم و جود میخیزد مانند حیای آنحضرت از آن
قوم که در ولیمه زینب رضی الله عنها حاضر بودند و دراز کردند نزد وی مجلس را و آنحضرت شرم داشت که بخیزاند ایشان را حق تعالی
فرمود فاذا طعمتم فانتشروا و فرمود ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق و گاهی در عبودیت می آید که لایق کمال الوهیت
معبود نمی آید و قسم دیگر حیا امر داست از خود و آن حیا نفوس شریفه است در راضی شدن بنقص در راضی شدن بمرتبه دون پس می باید
نفس خود را مثل آنکه حیا دارد از نفس خود گویا که او را دو نفس است حیا دارد یکی از دیگری و این از اکمل اقسام حیا است زیرا که مرد چون استحیا
کند از نفس خود استحیا از غیر خود بطریق اولی خواهد کرد کذا ذکر فی المواهب فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الحیاء لا یاتی الا بخیر و
در روایتی الحیاء خیر کله و در حدیث آمده است که مردی برادر خود را نصیحت میکرد در باب استحیا گویا برادر وی شاید ضایع میکرد حقوق خود را از مردم
بجهت استحیا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگذار او را که حیا از ایمان است و از آثار حیا تغافل و چشم خوابانیدن است از عیوب مردم
و آنچه کرده میدارد انسان بطبیعت خود و آنحضرت اشد الناس و اکثر ایشان بود درین صفت روایت کرده است انس رضی الله عنه که درآمد
بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مردی که بر وی اثر صفرت بود گویا که رنگ زعفرانی بود یعنی رسیده از زنی و غیر آن پس نگفت آنحضرت مر
او را چیزی و بود آنحضرت که برابر کسی نمی گفت آنچه ناخوش آید او را و اگر لابدی بایست گفت و مضطر میشد بگفتن بطریق کنایه می گفت پس
بیرون رفت آن مرد فرمود اگر بگوئید آن مرد که بشوید این را و در روایتی آمده که باشد اینجا سیاه و بیند از وی پوشیده نماند که این در عرف
و حرام خواهد بود و در اباحت صفرت نیز روایات آمده است مروی است که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حیا چنانکه ثابت نمی ماند
بصر وی در روی کسی و اگر میرسید بوی از کسی آنچه کرده آید او را نمیگفت چیست حال کسی که میگوید چنین یا میکند چنین بلکه می گفت چیست
حال اقوامی که میکنند چنین یا می گویند چنین و نمی گیرد نام او را و نمی بود قائل آنرا درین عبارت کنایه این حکم و قاعده نیز معلوم
می شد و در صحیح از عائشه رضی الله عنها آمده است که نبود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاحش و متفحش و نه آواز بلند کننده در بازارها
و جزا نمیداد بدی را به بدی لیکن عفو میکرد و در میگذرانید و حکایت کرده شده است مثل این کلام از تورات عبدالله بن سلام و عبدالرحمن
بن عمرو بن العاص **وصل** در بیان شفقت و رافت و رحمت نبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت پروردگار تعالی و تقدس و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین و گفت لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم شفقت مهربانی و شفیق و مشفق
اشتقاق ترسیدن و شفقت نیز بهمین معنی است که شفیق بر کسی می ترسد که ضرری یابد آنکس و بعضی تعریف کرده اند باعتناء بحرص ناصح
بر صلاح منصوح و رافت شدت رحمت است و فرق آن فی الصلاح رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رافت سخت بخشودن و مهربان شدن از جمله
شفقت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر امت تخفیف و تسهیل اوست بر ایشان در شرایع و احکام و ترک بعضی افعال را از جهت
ترس آنکه مبادا فرض گردد بر امت چنانکه ترک مبادرت و ترک تاخیر عشا و نهی از صوم وصال و مانند آن و در خواستن

وصل در بیان شفقت و رافت

آزار میکنند پس خواجه با غلام میگوید که ایشان ترا آزار نمیدهند و ایذا نمی کنند بلکه بمن میکنند من دانم و ایشان و آورده اند که اخنس
بن شریق ملاقات کرد ابوجهل را روز بدر گفت یا ابا الحکم نیست اینجا جز من و تو که بشنود سخن ما را خبر ده مرا از محمد اللهم صل علی محمد و علی آله
که وی صادق است یا کاذب پس گفت آن ملعون والله لبستی راستی که محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته است و سوال کرد هرقل از ابوسفیان
و در آن حدیث که سوال کرد بسیار از احوال و اوصاف آنحضرت استدلال کرده بدان بر نبوت وی صلی الله علیه وآله وسلم آیا بودید شما که متهم میداشتید بکذب
او را پیش از آنکه بگوید این سخن را یعنی دعوی نبوت کند گفت ابوسفیان نه هرگز دروغ نگفته است گفت هرقل پس چون باشد
که بگذارد دروغ بر مردم و دروغ بندد بر خدا پس شناخت هرقل بدرستی که این چیز نیست در معرفت امارات نبوت و در اول صحیح البخاری مذکور است و در شرح
مشکات ترجمه بیان آن کرده است در کتاب الجهاد در باب الکتاب الی الکفار و در این کتاب نیز در باب ارسال رسل ذکر کرده و انشاء الله
تعالی و گفت نضر بن الحارث مر قریش را تحقیق بود محمد در میان شما جوان خرد سال مرضی ترین شما در افعال صادق ترین شما در اقوال و اعظم ترین
شما در امانت تا آن زمان که دید پیشها در بناگوش او سپیدی ها و آورد وی شما را آنچه آورد یعنی از دین و ملت گفتید شما که ساحر است
لا والله نیست ساحر نیست این نضر بن الحارث کافر بود و پرده بر دل او نشسته اما عاقل بود و انصاف داشت و دیگران پرده غلیظ بود و
آن بدرستی افتاده باز [illegible] ولید بن المغیره که از روسای کفار قریش است با قرآن شنیده میگریستی و گفتی یقین دانم
که این کلام ساخته آدمیان نیست این کلام شیرین و دلنشین است که هیچ کلام دیگر نیست ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة [illegible]
ولی حارث بن عامر از مشرکان بود که تکذیب میکرد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم پیش مردم و چون خلوت میکرد با اهل بیت خود میگفت
والله محمد از اهل کذب نیست آمد ابوجهل روزی نزد آنحضرت و مصافحه کرد گفتند آیا مصافحه می کنی تو با محمد گفت والله بتحقیق میدانم که
محمد پیغمبر است ولیکن کی بودیم ما متابعت کننده مر بنی عبد مناف را و مشرکان چون میدیدند آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
میگفتند والله وی پیغمبر است حال مشرکان این بود و اهل کتاب از یهود و نصاری خود داناتر بودند برسالت وی بیقین میدانستند
آنحضرت را یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و پشت به پشت منتظر پیغمبر آخر زمان نشسته بودند در تورات و وصیت نامه نوشتند بپسران
که چون دریابید پیغمبر آخر الزمان را اسلام ما برسانید بگوئید که ما مشتاق تو جان داده ایم سلام ما بپیغمبر ما از فلان [illegible]
آورده اند که چون تبع بفتح تا [illegible] مدینه [illegible] که او ملوک یمن بود و قوم وی کافر و آنحضرت [illegible]
بود با وی جماعه که همراه وی بودند بیافتن نشان پیغمبر آخر الزمان در این بلده مکرمه اقامت کردند و از ایشان در خواستند تا که
ایشان را از صحبت خود سعادت داشته باشند و بعضی انصار از اولاد ایشانند چون این ظهور یافت همه بطالعت آن بکفر رفتند نعوذ بالله
من الخذلان اما عفت که بمعنی پارسائی از حرام و فی القاموس عفت کف عما لا یحل لا یحل جوده و کمال آن در آن حضرت بچه بیان
توان کرد در جائی که عصمت بهم آید و در حدیث آمده است ملمس نکرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست هیچ زنی که مالک
نبوده او را و این یک عبارتیست که در بیان عفت پارسائی اهل عرب عادت میگویند و الا حقیقت عفت آنحضرت و تمام اخلاق و
بالاتر است از آن که بیان توان کرد و صفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصدق لهجه بکرر گذشته است اما عدل خواه بمعنی عدالت داد گستر

گیرنده و خواهش یعنی اعتدال و توسط صفات و اخلاق وارد مساوی انچه در ذات شریف آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بود متصور نیست یکبار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مالی قسمت می کرد ذو الخویصره که یکی
از بنی تمیم بود گفت عدل کن و در روایتی آمده که گفت انچه تو میکنی عدل نیست حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم وای بر تو اگر من
عدل نکنم دیگر کی عدل خواهد کرد و این قصه طویل است ابو العباس مبرد که از ائمه علم نحو است گفت قسمت کرد کسری ایام خود را گفت
شاه فارس ۱۲
روز باد و صالح است برای خواب و روز ابر برای شکار کردن و روز باران برای شراب خوردن و روز آفتاب برای حوائج خلق برآوردن
و گفته اند نبود کسری را نا بسیار است دنیا ایشان و دین خود کجا بود و لیکن پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم تجزیه کرد روز خود را سه جزو جزوی
برای عبادت خدا و جزوی برای اهل و عیال و جزوی برای خاصه خود باز این جزو را قسمت کرد میان خود و میان مردم و حوائج ایشان
و بیان این در آخر باب حلیه شریف گذشت و ذکر کرده است ابو جعفر طبری از علی رضی الله عنه گفت گفت آنحضرت که قصد نکردم من بچیزی
از انچه اهل جاهلیت عمل میکنند مگر دو بار و هر بار حائل شد خدای تعالی میان من و میان انچه خواستم من بعد از آن قصد نکردم به بدی
تا آنکه اکرام کرد مرا خدای تعالی به رسالت خود یکبار آن بود که گفتم من شبی بغلامی که همراه من گوسفند چرا نگاه میداشت این غنم را
تا من در آیم بمکه و سمر گویم و بشنوم چنانکه جوانان می گویند پس رفتم تا رسیدم بدان [illegible] آمدم و در آمدم شنیدم آواز دف و شنیدم هر که
نشان این میکنند و قوت مزامیر گفتند جشن عروسی که در خانه ایشان بود پس نشستم من تا بشنوم آن را پس خواب انداخت مرا خدای تعالی و بیدار
نگردانید مرا مگر گرمی آفتاب پس باز گشتم و نکردم چیزی از آن پس باز [illegible] شد بار دیگر مانند این حال بعد از آن قصد نکردم به بدی
هرگز صلی الله علیه و آله و سلم و فصل در بیان وقار و تؤدت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سمت مروت و هدی حسن و آهسته قاف بفتح و او و زا
و آهستگی و تؤدت بضم تا و فتح همزه و دال مهمله نیز همین معنی است و سمت بفتح صاد و خاموش شدن و مروت بضم میم مردمی و انسانیت و هدی
بفتح و سکون یعنی سیرت و راه و روش و حلم و وقار و رزانت و بردباری و آهستگی در حرکات و سکنات انچه در ذات شریف وی بود صلی الله علیه و آله
و سلم در کسی دیگر نبوده و در حدیث آمده است که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وقارترین مردم در مجلس نبود که بیرون آرد چیزی
از اطراف و اعضا را چنانکه دست جنبانیدن و پای دراز کردن مثلا و اکثر نشستن آنحضرت بود بوضع احتبا بجای حمله بر سرین نشستن و زانوها بر داشتن و میان
آن و ساقین بهم کردن و این گاهی بساعدین و گاهی بپارچه و گاهی بحسب وقت مقرر نیز نشسته و نماز بامداد باین وضع نشسته و میخوانده و گاهی بوضع قرفصا بضم قاف و سکون را
و ضم فا و صاد مهمله مقصور نیز نشسته و تفسیر کرده اند آن را بآنکه بنشیند بر سرین یعنی باقون را نهاد و چسپاند رانها را بشکم و حلقه کند بر دو دست خود بر ساقها یا
زانوها و بعضی گفته اند که احتبا کند بر کفین و الصاق کند بطن را بفخذین و در آورد کفها را در بغلها و این نوع خاص از احتبا است
گفته اند که این جلسه اعراب و غربا است و در حدیث قیله بفتح قاف و سکون تحتانیه بنت مخرمه بفتح میم و سکون خا معجمه آمده که گفت دیدم رسول خدا
را صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود بوضع قرفصا متخشع در جلسه پس لرزانیده شدم از خوف یعنی فرو رفته اند بدان آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم این راه یافته که بر خود لرزیدم و هیبت سبب شد و متخشع فروتنی کردن و چشم پایان دیدن و خضوع نیز قریب باین معنی
است و بعضی گفته اند خشوع در بیست و خضوع در صورت و بصر و در بعضی احادیث خشوع در باطن و خضوع را در ظاهر عمل کرده اند

هر دو شریک‌اند در معنی سکون و تذلیل بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کثیر السکوت و تکلم نمی‌کرد بی‌حاجت و در بیشتر می‌کرد ابتدا از کسی که تکلم
می‌کرد و غیر محمل بود کلام وی فصل و تفصیل که در [illegible] مفصل بود و نه تقصیر و تفصیل شده مروارید آگویند که میان هر دو لولو کشیده باشند گفت
عائشه رضی الله عنها که حدیث می‌کرد آنحضرت چنانکه اگر کسی می‌خواست که شمار کند کلمات وی را شمردی و در حدیث جابر رضی الله عنه آمده که بود
در کلام آنحضرت ترتیل و ترسیل فی الصحاح ترتیل هموار و آرمیده و پیدا خواندن قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا و رتل الکلام [illegible] هموار و [illegible]
نیز نزدیک باین معنی است و در رساله تجوید تحقیق این معانی کرده شده است و در حدیث ابن ابی هاله آمده که بود سکوت آنحضرت بر چهار چیز حلم و حذر و تقدیر
و تفکر و ضحک وی صلی الله علیه وآله وسلم تبسم بود و ضحک اصحاب نیز در حضرت وی تبسم بود از جهت توقیر و تعظیم و اقتدا و اتباع [illegible]
و [illegible] مجلس حلم و حیا و خیر و امانت بلند کرده نمیشد در وی آوازها و [illegible] کرده نمیشد [illegible] چون تکلم می‌کرد سر فرو می‌افکندند اهل مجلس
گویا که بر سرهای ایشان پرندگانند نشسته که اگر بجنبد [illegible] صاحب شفا این حال [illegible] بیان حال [illegible] آنحضرت
ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال صحابه در مجلس شریف این بود و در حدیث دیگر آمده که ابوبکر رضی الله عنه در پیش آنحضرت [illegible]
گرفته می‌نشست تا [illegible] کرده [illegible] جمال آنحضرت [illegible] کیفیت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم و بیان حلیه شریفه [illegible] و دلالت بود و [illegible] آنحضرت [illegible] در طعام [illegible] اکل را [illegible]
اکل [illegible] پاک کردن و پاکیزه داشتن [illegible] اعضای [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] آنحضرت [illegible] در حدیث [illegible] کلام الله [illegible]
[illegible] آنحضرت و [illegible] بود [illegible] دیگر از آن [illegible] حبب الی من دنیاکم النساء
والطیب وجعلت قرة عینی فی الصلوة و [illegible] گردانیده شده است [illegible] ثنای حق تعالی [illegible]
باختیار و کسب [illegible] قرار و آرام [illegible] روشنی چشم [illegible]
روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز یافتی [illegible] عبادت [illegible]
و قرة العین کنایت از فرح و سرور [illegible] قرار و ثبات [illegible] محبوب [illegible]
و [illegible] و آرام گیرد [illegible] خوشحالی [illegible]
چون خوف گردان [illegible] کالذی یغشی علیه من الموت [illegible] مردی [illegible]
[illegible] مشاهده محبوب بود و گرمی [illegible] قرة العین [illegible] گفت فی الصلوة و [illegible] الصلوة [illegible]
[illegible] مشاهده حق است که [illegible] در نماز [illegible] مشاهده و آرام [illegible]
[illegible] قل بفضل الله وبرحمته فبذلک
فلیفرحوا [illegible] مقام مشاهده [illegible] مقام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعلی و ارفع است [illegible] فلیفرحوا
[illegible] فلتفرح [illegible] خطاب آنحضرت [illegible] حبب الی الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلوة

صاحب مشکوة گوید که این حدیث را احمد و نسائی از انس روایت کرده اند و سخاوی در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط و صغیر مرفوعا آورده و
همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی در کامل و در مستدرک نیز آورده و لا بدون لفظ جعلت گفته که صحیح است بر شرط مسلم و نزد نسائی از انس
بطریق دیگر بزیادت لفظ من الدنیا آمده و بسیاری از محدثین با این جمله روایت کرده اند ابن قیم گفته که روایت کرد او را احمد در کتاب زهد بزیادتی
لطیف و آن این است که اصبر عن الطعام والشراب ولا اصبر عنهن گفت سخاوی اما آنچه مشهور شده است در این حدیث از زیادت لفظ ثلث پس
نیافتم برای آن که ورود و مصنف از احیاء و تفسیر آل عمران اکتفا شده بر آنکه روایت از هیچ طریق از طرق این حدیث با وجود مزید تفتیش و تتبع
که ... [illegible] ... است و در این حدیث لفظ ثلث نیامده و شان این خلاصه ... [illegible] ... است اگرچه ... [illegible]
... [illegible] ... گفته که مشهور شده بر زبانها بزیادة لفظ ثلث و نیافتم این لفظ را در هیچ طریقی ... [illegible]
... [illegible] ... در هیچ کتابی از کتب حدیث ... [illegible] ... کلام سخاوی ... [illegible] ... حدیث که اتفاق ... [illegible]
این لفظ است حبب الی الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلوة و اشکال ... [illegible] ... امر ... [illegible]
... [illegible] ... اگر ... [illegible] ... اشکال ... [illegible] ... ازالة اشکال ... [illegible]
... [illegible] ... دنیا ... [illegible] ... عالم ... [illegible] ... عالم ... [illegible]
... [illegible] ... دنیا ... [illegible] ... مذکور گردد ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... حدیث ... [illegible] ... صلی الله علیه و آله وسلم ... [illegible] ... النساء
... [illegible] ... طعام ... [illegible] ... حدیث ... [illegible] ... صلی الله علیه و آله وسلم ... [illegible]
... [illegible] ... طیب ... [illegible] ... طعام ... [illegible] ... اعلم ... [illegible]
در بیان ... آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ... [illegible] ... کمال ... [illegible]
... [illegible] ... دنیا ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... صلی الله علیه و آله وسلم ... [illegible] ... صلی الله علیه و آله وسلم ... [illegible] ... آل محمد ... [illegible]
... [illegible] ... جنگ ... [illegible] ... وفات ... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ... [illegible] ... از زنان ... [illegible] ... از زنان ... [illegible]
... [illegible] ... صلی الله علیه و آله وسلم ... [illegible]
... [illegible] ... گفت ... [illegible] ... حدیث ... [illegible]
... [illegible] ... گفت ... [illegible] ... آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ... [illegible]
... [illegible] ... گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ... [illegible]

آنکه گردانیده شود برای من بطحای مکه طلا پس گفتم نه ای پروردگار ولیکن یکروز گرسنه میشوم و روزی سیر میشوم و دیگر پس روزیکه گرسنه می باشم
تضرع میکنم بسوی تو و یاد میکنم ترا و روزی که سیر میشوم حمد میکنم و ثنا میگویم ترا و در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل فرود آمد بر وی صلی الله علیه و آله
و سلم و گفت مر او را که پروردگار تعالی میخواند سلام ترا و میگوید آیا دوست میداری که گردانم برای تو این کوهها را طلا و باشند با تو
هر جا که باشی تو پس سر فرو داشت آنحضرت ساعتی پس گفت یا جبرئیل دنیا خانه کسی است که نیست مر او را خانه و مال کسی است که نیست مر او را
مال و جمع میکند آنرا کسی که نیست مر او را عقل پس گفت مر آنحضرت را جبرئیل ثابت دارد ترا یا محمد خدای تعالی بقول ثابت و از عائشه آمده که گفت
بتحقیق بودیم ما آل محمد که میگذشت بر ما یکماه که نمی افروختیم آتش را و نبود غذای ما مگر خرما و آب و از عبدالرحمن بن عوف آمده صحابه کبیر
از عشره مبشره آمده که گفت گذشت از دنیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سیر نشد او و اهل بیت او از نان جو و گفت ابن
عباس رضی الله عنهما بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که شب میگذرانید او و اهل او شبها پیاپی گرسنه و نمی یافتند طعام شام
و اهل آنحضرت و گفت انس نخورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خوان هرگز و پخته نشد برای وی نان تنک و نه دید گوسفند بریان را
هرگز و گفت عائشه رضی الله عنها سیر نخورد آنحضرت سه روز پیاپی تا آنکه گذشت از دنیا و اگر میخواستیم سیر میخوردیم ولیکن ایثار می نمود
آنحضرت بر نفس خود و گرسنه می بود و میگفت پیغمبر را نشاید که سنگ بندد و گفت مر او را عائشه که جمع میکرد و در آنروز آنچه دوست
میداشت پروردگار ... و تا میگفت ای بنده من ایثار کن و فراخی میکرد و ندیدم که انداخت بر زمین و گریستم من رحمت بر وی و گفتم
از آنچه می بینم بر وی از حالت گرسنگی و فرمودم که ای پیغمبر خدا جان من فدای تو چه شود اگر بخوری از دنیا آنقدر که قوت دهد ترا پس گفت
تو از دنیا چه چیز میکنی قوت من شود آنرا فرشته ای تحمل نکند پس گفت آنحضرت ای عائشه چکار است مرا با دنیا چه میکنم من و برادران من که
اولوالعزم از رسلند صبر کردند بر آنچه سخت تر از این است پس گذشتند بحال خود و قدم آوردند بر پروردگار خود پس بزرگ داشت
خدا بازگشت ایشان را و بسیار کرد ثواب ایشانرا پس می یابم من خود را که شرم میدارم که تن آسانی کنم در زندگانی خود پس جدا ساخته
شوم من فردا از ایشان و نیست هیچ چیز محبوب تر پیش من از پیوستن به برادران من و دوستان من گفت عائشه رضی الله عنها پس
اقامت نکرد نا بسیار بعد از این حکایت مگر یکماه تا آنکه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از عائشه آمده که بود در بالش
آنحضرت که خواب میکرد بر آن چیزی از پوست پر کرده شده از پوست درخت خرما بود و در روایت حفصه گفت بود فراش رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم در خانه من پلاسی که دوته می کردیم پس خواب میکرد وی بر آن و گفتم که اگر چهار ته کنیم آنرا شاید که نرم تر شود پس چون صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود چه چیز گسترانیده بودید شما برای من امشب گفتم همان فراش هر شب بود که دوته کرده بودیم او را چهارته فرمود بگذارید بحال
نخست آنرا که منع میکند مرا از نماز شب بود که خواب میکرد آنحضرت گاهی بر حصیری بافته شده بریسمان از برگ خرما تا آنکه اثر آن
نقش می بست در پهلوی شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم فصل در بیان خوف و خشیت و سعی طاعت و شدت عبادت آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم خوف و خشیت و طاعت و عبادت آنحضرت بقدر علم و معرفت وی بود بپروردگار تعالی و تقدس او و بتحقیق هر که دانا تر
شناسا تر بود بخدای عزوجل است خائف تر و ترسنده تر از وی جهت فرموده سبحانه و تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء و در حدیث آمده

که گفت ابوهریره میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر بدانید شما آنچه میدانم من هر آینه بخندید اندک و بگریید بسیار و در روایتی این
زیادت آمده که فرمود می بینم آنچه نمی بینید شما و می شنوم آنچه نمی شنوید شما و فرمود اطت السماء و حق لها ان تئط فرمود آواز میکند آسمان
و سزاوار است مر او را که آواز کند و اطیط آواز پالان شتر و نالیدن شتر گرسنه و آواز کردن آسمان بجهت کثرت ملائکه در وی و ملائکه گرانی آنها در وی
کنایه است و مثل است در بیان کثرت اگرچه نباشد آنجا اطیط و فرمود نیست جای چهار انگشت در آسمان مگر که نهاده است فرشته جبهه خود را ساجد
گشته مر خدای را و در روایت دیگر آمده است که فرمود و بخدا سوگند اگر بدانید چیزی که من میدانم هر آینه بخندید اندک و بگریید بسیار و لذت نگیرید بزنان
بر فراشها و برآیید بسوی صحراها و بلندیها و دشتها و فریاد کنید و نالید بسوی خدای تعالی و پناه گیرید و زاری کنید و ابوذر گفت یا لیتنی کنت شجرة تعضد
بر میداریم بار را و اگر شما دانستید بزحمت تا میپوشید گفت ابوذر رضی الله عنه که راوی این حدیث است که کاشکی من درختی می بودم
که بریده می شد و در روایتی آمده است که گفتند اصحاب چه چیز است یا رسول الله فرمود دیدم بهشت و دوزخ را و این اشارت است که حق تعالی او را
عیان علم الیقین و عین الیقین بآخرت قائم گشته و استحضار عظمت آن بوجهی که بهیچ کس نبوده و دیگر آمده است که ایستاد آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در نماز چندان که بیاماسید پایهای مبارک او پس گفتند صحابه چرا چنین میکنی یا رسول الله و حال آنکه آمرزیده
است خدای تعالی آنچه پیش گذشته است از گناهان تو و آنچه پس آمده فرمود آیا پس نباشم بنده شاکر گذار شکر آن نعمت که آمرزیده شده ام و گفت
عائشه رضی الله عنها بود عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همیشه و پیوسته و کدام یکی از شما طاقت دارد آنچه داشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و عوف بن مالک گفت رضی الله عنه بودم من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شبی پس بیدار شد آنحضرت و مسواک کرد و وضو ساخت و ایستاد
بنماز پس ایستادم من نیز با وی پس افتتاح کرد سوره بقره پس نمیگذشت بآیه رحمت مگر آنکه توقف میکرد و سوال میکرد و در میخواست از خدا رحمت را
و نمیگذشت بآیه عذاب مگر آنکه توقف میکرد و پناه میجست بخدا از عذاب پس از آن رکوع کرد باندازه قیام و میگفت سبحان ذی الجبروت
والملکوت والعظمة والکبریاء پس بداشت سر از رکوع و ایستاد مثل آن و گفت همچنین پس از آن سجده کرد و گفت مثل این سخن میان سجدتین
مانند آن گفت باشد آن خواند بقره و آل عمران و نساء و مائده را و گاهی قیام میکرد تمام شب بیک آیه و در روایت صحیح آمده است که این آیه بود ان
تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم مقصود بیان حال رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم و آمده که آنحضرت نماز میکرد و شنیده میشد آواز جوش
آواز جوشیدن دیگ میبود ...
میگفت که بهاد بجوید مر اوست آسمان و گفت که من استغفار میکنم خدا را در روزی هفتاد بار و در روایتی صد بار و ... اندوه و استغفار
بجهت است ... گذشته است که در رساله ... ذکر کرده شده است از علی رضی الله عنه مروی است که گفت پرسیدم رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم از طریقه و صالح او فرمود المعرفة راس مالی و العقل اصل دینی و الحب اساسی و الشوق مرکبی و ذکر الله انیسی و الثقة کنزی و الحزن رفیقی
و العلم سلاحی و الصبر ردائی و الرضا غنیمتی و الفقر فخری و الزهد حرفتی و الیقین قوتی و الصدق شفیعی و الطاعة حسبی و الجهاد خلقی و قرة عینی
فی الصلوة و ثمرة فؤادی فی ذکره و غمی لاجل امتی و شوقی الی ربی و در صحیح البخاری از عطا حدیثی آورده جامع مر اکثر اخلاق آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را گفت وصف کرده شده است آنحضرت در توریت ببعضی صفات که در قرآن مذکور است که یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا

و نذیراً و حرزاً للامیین آگاه باش ای پیغمبر بدرستیکه ما فرستادیم ترا گواه بدان کتابی که فرستاده ایم ترا بر ایشان بشهادت و تکذیب ایشان و نجات و ضلال ایشان و بشارت دهنده مر مطیعان را و ترساننده عاصیان را و پناه مر امیان را که مراد بدان عرب اند آنحضرت از قوم ایشان بود و فی الصراح حرز جای پناه است و انت عبدی و رسولی تو بنده خاص منی که حقیقت انعام و کمال این مرتبه جز ترا نسزد و فرستاده منی سمیتک المتوکل نام کردم ترا متوکل که تمام کارها و بار خود را بمن سپرده و مطلق از حول و قوت خود بر آمده و در همه کارها من متولی امر تو شده ام لیس بفظ و لا غلیظ نیست درشت خو و سخت دل و لا صخاب فی الاسواق و نه آواز بلند کننده در بازارها قید بازار اتفاقی است که بیشتر در آنجا آوازها بلند میشود و ممکن که مراد اجتناب از در آمدن بازار است که جایگاه دنیا و کار و بار اهل دنیاست و پیغمبر را شأن رفیع بلند تر از آن حال است و لا یدفع بالسیئة السیئة و دفع نمیکند بدی را ببدی یعنی جزای بدی را بدی نمیدهد اگرچه درست است در شرع اگر انتقام بگیرد بقدر آن و لکن یعفو و یغفر و لیکن در میگذرد و پوشیده میدارد بلکه احسان میکند چنانکه جای دیگر امر کرده است بقول خود ادفع بالتی هی احسن السیئة و لن یقبضه الله حتی یقیم به الملة العوجاء و نمی میراند او را خدای تعالی تا آنکه راست میکند بسبب وی ملت کج را بان یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله بدرستی که شان بگفتن این کلمه است و یفتح به اعینا عمیا و میگشاید بوی چشمهای کور را و آذانا صما و قلوبا غلفا و گوشهای کر را و دلهای پوشیده و در پرده جهل را و در بعضی طرق این حدیث زیاده آمده که گفت تعالی اسدده لکل جمیل درست کردانم او را یعنی پیغمبر را بهر خوبی و اصلاح ساز او را درست گردانم و اهب له کل خلق کریم و می بخشم او را هر خوی نیک و اجعل السکینة لباسه و البر شعاره و میگردانم آرام و آهستگی را پوشش وی و نیکوئی را شعار وی شعار علامت ماننده جامه که باو می چسبد و التقوی ضمیره و میگردانم پرهیزگاری را اندرون دل وی چون اصل تقوی در دل میباشد و لهذا فرمود التقوی ههنا اشارت بسینه کرد تعبیر کرد از وی بضمیر و ضمیر در دل پنهان است یعنی و الحکمة معقوله و میگردانم حکمت معقول آن و حکمت دانستن احوال اشیاء چنانکه در نفس الامر است بقدر طاقت بشری است گفتاری نیز آید و الصدق و الوفاء طبیعته و میگردانم راستی و وفا را طبیعت وی و العفو و المعروف خلقه و میگردانم عفو و نیکوئی را خوی وی و العدل سیرته و الحق شریعته و الهدی امامه و الاسلام ملته و میگردانم عدل را سیرت وی و حق را شریعت وی و هدایت را پیشوای وی و اسلام را دین وی و احمد اسمه و احمد نام اوست آنحضرت در امم سابقه محمد و احمد هر دو نام وارد است اهدی به بعد الضلالة و راه راست می نمایم بعد از گمراهی و اعلم به بعد الجهالة و دانا میگردانم بوی بعد از نادانی و ارفع به بعد الخمالة و بلند میگردانم بوی خلق را بعد از فرو افتادن ایشان و اسمی به بعد النکرة و بالا می برم و شناسا میگردانم بوی جماعه را بعد از جهل و ناشناسائی و اکثر به بعد القلة و بسیار میگردانم ایشان را بعد از کمی و اغنی به بعد العیلة و غنی و بی نیاز میگردانم بوی مردم را بعد فقر و احتیاج و الف به بین قلوب مختلفة و اهواء متشتتة و امم متفرقة و تالیف میکنم بوی میان دلهای مختلف و آرزوهای پراگنده و امتهای متفرقه و اجعل امته خیر امة اخرجت للناس و میگردانم امت او را بهترین امتی که بیرون آورده شده است برای مردم صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه اجمعین

باب سیوم در بیان فضل و شرف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بآیات قرآنی ثابت شده و باخبار صحیحه بثبوت پیوسته

آنچه در قرآن از تعظیم امر و اعلاء شأن متنوعه فقده مدح و ثنای آن نبی کریم بتصریح و اشارت واقع شده اول دلیل و ثنا بر صدق است به رفعت

مخلوق علو مرتبت و عظیم شان وی نزد او سبحانه صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد چه آنکه بیچ مخلوقی را بخطابی چنین تقدیس و مساوات قریب نکرده و هیچ کس را چنین عظیم نبوده و قدر
کسیکه پروردگار عالم در حق وی چنین تعظیم کند و ثنای وی گوید تحقیق تفاصیل صفات و مراتب جاهت وی صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب مجید گویند از حد و
حصر بیرون است اول آیات که خبر میدهد به بشارت بعثت او بوصف رسالت و نعمت رحمت و بهر است این کریمه است لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص
علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم تحقیق آمده است شما را پیغمبری از ذاتهای شما و از جنس شما که می شناسید مکان و محل صدق و امانت او را که هرگز
متهم نشده بکذب و در میان شما می شناسید پدران و مادران او را که همه اشرف و افضل و ارفع عرب بودند و ظاهر بودند که در ایشان سفاح و ابتذال
یا جاهلیت نبود چنانکه فرمود اخرجت من الاصلاب الطاهرة الی الارحام الطاهرة و شما مییابید شرافت و نجابت و صفات و مکارم اخلاق
و محاسن افعال او را بعد از آن بعض صفات او را بیان میکند و میگوید سخت و دشوار است بر وی آنچه در مشقت اندازد شما را در آن که در دنیا
و آخرت شما و او غایت حرص و نهایت همت دارد به هدایت شما و کمال رأفت و شفقت و مهربانی دارد به مومنان و جای دیگر فرمود
لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم و فرمود هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم و فرمود کما ارسلنا فیکم
رسولا منکم الآیات و فرستادن رسول از جنس ایشان دلیل است بر شرافت و تفضیل ایشان و ایمان آوردن مومنان گفته اند قاضی عیاض
سلام الله علیه و علی آبائه الکرام و انست بخدا ایشان را با خلق او و او مر طاعت و سنت... پس پیدا کرد میان
ایشان مخلوقی را از جنس ایشان تا پیشوای ایشان باشد و در ایشان رحمت و رأفت او ساخته در آن بر جانب رسول و
طاعت و را طاعت خود و موافقت او را موافقت خود فرمود و من یطع الرسول فقد اطاع الله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین انتهی
کلام الامام پس گشت وجود ذات و شمائل و صفات او رحمت بر خلق پس هر که رسید او را از آن رحمت و سبب نجات یافت در دنیا و آخرت
از هر مکروه و وصل گشت و فائز شد بر محبوب کذا فی الشفاء و از این تقریر مفهوم میگردد که مراد بودن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحمت
بر مومنان آنست که آنحضرت مظهر و مصدر رحمت است اگر کسی بواسطه انکار و عناد و استکبار آن نیابد شقاوت و ضلال از حرمان
و خذلان مانده ظلم بر خود کرده باشد در ارسال او برای رحمت باک ندارد چنانکه آفتاب با تابش برای روشنائی عالم پیدا کرده اند
و اگر کسی پرده ظلمت برای خود کشد و بدان نور مستنیر نگردد و در پیدا کردن آفتاب برای این زوال و قصور نشود و این تقریر بطریق توجیهی است
که در قول وی سبحانه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون گفته اند که پیدا کرد ایشان را بر صورتی که متوجه است بسوی عبادت و صالح
و مستعد است مر آنرا بجهت ترکیب عقول که مانع است از غلبه شهوات و عدم ایجاد اسباب آن و احکام اعمام شده و سائر اسباب باطنه
پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحمت است مر مومنان را بالفعل و سائر ناس را بالقوه و بعضی علما برآنند که بالفعل رحمت شامل همه است چنانکه
گویند مومن را رحمت است بهدایت و منافق را رحمت است بامان از قتل و کافر را رحمت است بتاخیر از عذاب و تعجیل آن در دنیا و قبل بعثت
آنحضرت انبیا را با اهلاک مفسدان نیز رحمت است که سبب نظام عالم و تربیت مسلمانانست چنانکه پیران شاخهای فاسد که سبب صلاح
شاخهای بارداراست ابن عباس گفته رضی الله عنهما رحمت است مومنان را و کافران را نیز زیرا که سلامت شدند از آنچه رسید بغیر ایشان از امم
مکذبه و در اخبار آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود جبرئیل را علیه السلام آیا رسید ترا از رحمت چیزی گفت نعم بودم من که

می ترسیدم عاقبت که ابلیس امین شدم از جهت ثنای حق عزوجل بر من بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین انتهی و این قول
جبرئیل خوف درگاه لاابالیست که هرگز از مقربان درگاه نشود بعضی عرفا گفته اند که از آن روز که ابلیس که معلم ملکوت بود و در مرتبه
سیر کمالات نقص مرتبه بود رانده شد امین از اهل عالم ملکوت خصوصا نسبت [illegible] صادق و [illegible] آنکه از حال جبرئیل
از صحابه معلوم میشود که یکی گفته است که کاشکی درختی بودی که می بریدندی و دیگری گفته کاشکی گوسفندی بودی که بخوردندی و قول بعضی انبیا
صلوات الله علیهم [illegible] ایشان [illegible]
که از کلام بعضی محققین در رسالة نهایة المسائل نقل کرده شده است ضعیف است که صاحب کشاف باین آیه تفضیل جبرئیل بر
حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نموده است که این صفات در باب تفضیل جمع در آنحضرت حاصل شده و دانستی که آنحضرت را چندان
کمال است که این صفت در جنب آن محل ستر است و زیاده بر آنست که احصا کرده شود و نیز اقرار اکثر مفسرین باوصاف و دلالت
نکتن بر انتفاء آن از دیگری نمایست آنکه باقتضاء مقام که بیان فضل قرآن مجید است یکی نسبت داده شده چون ثابت شد از نص قرآن
که آنحضرت رحمة للعالمین است و ملائکه از جمله عالمین اند ثابت شد که رحمت بر ایشان [illegible] علیهم
و ابر آنحضرت حمل کرده اند مراد برسول کریم او را داشته اند صلی الله علیه و آله و سلم بعضی علما در حصول رحمت او در حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم در اجزای عالم گفته [illegible] طوفان [illegible] از طرق شیاطین [illegible]
[illegible] از احراق [illegible] شیاطین [illegible] استراق سمع محفوظ گشت
[illegible] ابلیس [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
[illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible]
و کلام الله که [illegible] تغییر و نسخ گردد [illegible] چنانکه [illegible] قرآن [illegible]
او را نور نام و سراج منیر [illegible] روشن [illegible] کمال [illegible] ابصار و بصائر
فرموده قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و فرموده یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا و گفته اند
که تشبیه بسراج با وجود آنکه [illegible] تشبیه بشمس و قمر [illegible] وجود عنصری [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] چنانکه از یک [illegible] سراج [illegible] افروخت بخلاف شمس و قمر [illegible]
هر مکانی [illegible] بلکه اگر گویند که مراد تشبیه بشمس است [illegible] حق سبحانه آفتاب را سراج خوانده است و جعل فیها
سراجا و قمرا منیرا [illegible] چنانکه شمس در عالم اجسام افاده نور میکند [illegible] نفوس قدسیه آنحضرت
افاده انوار عقلیه میکند بر سایر نفوس بشریه و او استفاده میکند [illegible] از ذات مقدس الهی جل و علا باین اعتبار [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نور [illegible] بقول حق جل و علا الله نور السموات و الارض [illegible] آسمان و زمین
مگر نور الهی [illegible] اکوان [illegible] جمال و کمال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مظهر اتم آن نور [illegible] ظهور او است

در تفسیر مثل نوره الآیه گفته اند مثل ایمان در قلب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم مانند مشکاة است که در وی مصباح است مشکوة مثال صدر شریف اوست و زجاجه مثل قلب وی و مصباح نور معرفت ایمان که در قلب شریف اوست و فرمود الم نشرح لک صدرک از برای امتنان نعمت شرح صدر که نعمتی عظیم است مراد بدان توسیع و تفسیح صدر شریف است صلی الله علیه و آله و سلم برای جمع میان مناجات حق و دعوت خلق یا پر از انوار معارف و علوم و توحید و معرفت و ابلاغ اسرار و انوار الغیوب چنانکه شرف اعراض از حق و تعلق دل بغیر و تیسیر تلقی وحی و تحمل اعباء رسالت و ابلاغ چنانکه فرمود و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و اعظم اسباب انشراح صدر نوریست که در دل بنده می تابانند چنانکه فرمود اذا دخل النور القلب انفتح و انشرح و علامه آن پاک بودن دل است از صفات ذمیمه و اکمل و اتم و اعلی درین صفت حضرت سید السادات است صلی الله علیه و آله و سلم و متابعان و برابر قدر متابعت بحبت تیر از ان نصیبی هست این سخن را بیانی شگرف است در کتاب ... و در بعضی رسائل فارسیه شرح و بیان کرده شده است قال الله تعالی و رفعنا لک ذکرک و بلند گردانیدیم یاد و نام ترا و ذکر ترا در دنیا و آخرت بنبوت و شفاعت مقرون گردانیدیم ترا با نام خود در کلمه اسلام و در اذان و در نماز و در تشهد ... که می گویند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که آمد جبرئیل و گفت می گوید پروردگار تعالی می دانی که چه چیز بلند کردم ذکر ترا گفتم خدا و رسول او داناتر است گفت با آنکه اذا ذکرت ذکرت معی گردانیدم تمام ایمان بذکر تو با ذکر من لا اله الا الله محمد رسول الله و گفته اند گردانید ذکر ترا ذکر خود و طاعت ترا طاعت خود هر که ذکر کرد ترا ذکر کرد مرا و هر که طاعت کرد ترا طاعت کرد مرا و من یطع الرسول فقد اطاع الله و گردانیدیم متابعت ترا مستلزم محبت خود فاتبعونی یحببکم الله و از جمله اعزاز و تکریم الهی جل و علا مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم آنست که در وقت ندا ذکر میکند او را بوصف نبوت و رسالت چنانکه یا ایها النبی یا ایها الرسول و انبیاء دیگر را ذکر میکند بنام چنانکه یا آدم یا نوح یا موسی یا عیسی و در ندا یا ایها المزمل یا ایها المدثر آثار ... ملاطفت و مهربانی پیداست که بر ارباب ذوق و اهل محبت ظاهر است صلی الله علیه و آله و سلم ابو نعیم در حلیه از ابو هریره آورده که گفت چون فرود آمد آدم علیه السلام بارض هند مستوحش شد پس فرود آمد جبرئیل پس ندا کرد باذان گفت الله اکبر دو بار و اشهد ان لا اله الا الله دو بار و اشهد ان محمدا رسول الله دو بار و در حدیث نوشته شده است ... که در شب معراج بر هر آسمان و بر هر بهشتها و بر گردن اشجار ... نوشته شده است بر ... لا اله الا الله محمد رسول الله و روایت از ابن عمر آورده که گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که گفت چون برده شدم بآسمان نگذشتم بر هیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را نوشته در وی محمد رسول الله و مشتق کرد حق تعالی اسم کریم او را از نام خود چنانکه حسان بن ثابت گفته است و شق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد ... اسماء حسنی خود ... چنانکه در باب ... انشاء الله تعالی ... صلی الله علیه و آله و سلم سوگند خوردن پروردگار تعالی است ... و گفته لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون جمهور اهل تفسیر برآنند که این قسم ... پروردگار عالم عز و جل بحیات محمد ... صلی الله علیه و آله و سلم و این غایت تعظیم ... چنانکه محب بجان محبوب سوگند میخورد و میگوید بسر تو و حیات تو گفت ابن عباس رضی الله عنهما پیدا نکرد پروردگار تعالی هیچ ذاتی را گرامی تر از محمد رسول الله که سوگند خورد

بحیات توی نه غیر تو و گفته ابوالجوزاء که از اجلهٔ تابعین است سوگند نخورد خدای تعالی بحیات هیچ یکی غیر محمد صلی الله علیه وآله وسلم واقع
نشده است زیرا که وی گرامی ترین و بزرگترین خلق است نزد وی جل وعلا و قرطبی گفته قسم یاد کردن حق تعالی بحیات توی صلی الله علیه
وآله وسلم افادت صریح محبت مارا که جابر آن است علامت میخوریم بحیات توی صلی الله علیه وآله وسلم فافهم و امام احمد رحمه الله علیه گفته
کسیکه قسم خورد بحیات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم منعقد میشود و بحنث وی یمین کفارت لازم میشود از جهت آنکه بود آنحضرت یکی از دو رکن
شهادت و گفته اند بعضی از علما که سوره یس با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده است ای یا محمد و اهل مدینه آن را گفته است که سوگند
ایشان با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحق آنکسی که پوشیده است وی را این قبر و بحق ساکن هذا القبر یعنی النبی باین عبارت
صلی الله علیه وآله وسلم وانا قسم حق جل وعلا بصفت او پس بسیار است و عجیب تر آنکه گفت … ذاکر … لذیذ است
و در حکم قسم یاد است صلی الله علیه وآله وسلم در یس والقرآن الحکیم مفسران را اختلاف است اکثر برآنند که یس نام آنحضرت است چنانکه
از امام جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه و اولاده الکرام نقل است که مراد به یس نام سید است خطاب است با آنحضرت و بعضی
گفته اند معنی او یا رجل و یا انسان است و بهر تقدیر مراد ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه وآله وسلم و قسم است بقرآن یا بذات
مراد او و این نیز متضمن تعظیم است و تنویه است بشأن او و قسم است بقرآن عظیم برای تحقیق رسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم و شهادت
است بهدایت وی و بودن وی بر صراط مستقیم که نیست در وی اعوجاج و عدول از حق و در وی گفته اند که سوگند نخورده است سبحانه برسالت یکی
از انبیا برسالت در کتاب خود مگر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و در سورهٔ لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد زیادت تشریف
و تکریم است مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که مقصد گردانیده است قسم را ببلد که بلد حرام و بلد امین نام او است معزز و مکرم است
نزد حق تعالی بوقت حلول و نزول وی در آن … از اینجا گفته اند … انسان با مکین تعریض است بجهل و ناحق شناسی مشرکان که میخواستند
اخراج کنند ذات شریف او را از آن و در قول او ووالد و ما ولد اگر مراد بوالد آدم است ما ولد ذریت است آنحضرت افضل است از عموم
ذریت و اگر ابراهیم است علیه الصلوة والسلام مراد بذریت آنحضرت خواهد بود صلی الله علیه وآله وسلم پس بدین وجه قسم است پروردگار
عز وجل بحبیب خود صلی الله علیه وآله وسلم در مواهب لدنیه میگوید که روایت کرده شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت
مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بابی انت و امی یا رسول الله بتحقیق رسیده است فضیلت تو نزد خدا تا بحدیکه سوگند خورد خدای تعالی
بحیات تو نه بحیات سایر انبیا علیهم السلام و رسیده است فضیلت تو نزد خدای تعالی بحدیکه سوگند خورد بخاک پای تو و گفت لا اقسم بهذا البلد
یعنی سوگند خوردن ببلد که عبارت است از زمین که پی سپر کند آنرا پای آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوگند بخاک پای حضرت رسالت است
و نظر بحقیقت معنی صاف و پاک است که غباری از آن نمی نشیند و تحقیق این سخن آنست که سوگند خوردن حضرت رب العزت جل جلاله بچیزی که
غیر ذات و صفات او بود بجهت اظهار شرف و فضیلت آن چیز است نزد مردم و نسبت بایشان تا بدانند که آن امری عظیم و شریف است
نه آنکه عظمت نسبت بوی تعالی و تفصیل کلام آنست که حضرت رب العزت جل و علا قسم خورده است بذات خود در چند جای قسم یاد کرده
است بذات و صفات و گاه ببعضی مخلوقات که از جمله آیات و دلائل عظمت ذات و صفات او هست چنانکه

سما و ارض و لیل و نهار که از آیات عظمت و دلائل قدرت باهره او یند و از اسمه و نجوم و کواکب و شمس و قمر که مطالع انوار و مظاهر اسرار
و سبب انارت عالم و ضبط مصالح بنی آدم و باعث اهتداء طرق و رجم شیاطین است و جز آن چیزها که در ان اسرار قدرت الهی و آثار
رحمت غیر متناهی او تعالی و تقدس و برکات و خیرات و فضائل و کرامات ظاهر است چنانکه طور سینین و بلد امین و غیر ذلک و در بعضی
اشیا که نظر کوتاه بینان از درک اسرار آن قاصر است موجب تعجب و تحیر میگردد و پروردگار عالم جل جلاله بدان قسم یاد کند مثل تین و زیتون
و امثال آن دانسته اند که وی جل شانه چه حکمتها در ان ودیعت نموده و چه اسرار خلق فرموده است و نیز برای اظهار فضیلت و تمیز آن اشیا
است نسبت باشیاء دیگر که نسبت بظلام پنهان ذات و صفات خود داشته است چنانکه قسم آدمیان که بذات و صفات حق مجوز شده
فافهم و بالله التوفیق و قال الله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر اختلاف کرده اند در تفسیر عصر چند قول بعضی گفته اند مراد به عصر نماز عصر است
فی الصلوة الوسطی صلوة العصر و بعضی گفته اند عصر شب و روز و دهر نیز بامعنی است و مشتملست بر اعاجیب حوادث و وقائع که زبان بیان از حصر و عد آن
قاصر است و شرف و تشریف لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله واقع میشود و در وی سراء و ضراء و صحت و سقم و آفات و مخافات حاصل میگردد و برکات
و کمالات در ان و تضییع عمر و کاهلی و کسب کمال و اصلاح حال بتصدیق و ایمان بر رسول که مستلزم سبب خسران و خذلان است لهذا
فرموده ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات پس قسم یاد کرد حق تعالی در جا ها بزبان رسول چنانکه قسم خورد بمکان وی صلی الله
علیه و آله و سلم در لا اقسم بهذا البلد و بعمر وی در قول لعمرک و در الم [illegible] مراد بالف اشارت بالله است و لام بجبرئیل و میم بمحمد و بقول اتفاق
ق والقرآن المجید مراد دلیل وی قلب مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است که محل وی مشاهده و مکالمه بود و در والنجم اذا هوی گفته اند مراد بالنجم
قلب است اذا هوی اذا انشرح بالانوار و انقطع عن غیر الله و هوی بمعنی سقوط است و در سوره والنجم گفته اند که نجم محمد است صلی الله علیه و آله
و سلم که بیرون آمده است از وی نور و در قول حق سبحانه و ما ادریک ما الطارق النجم الثاقب نیز ذات شریف او را مراد داشته اند و در هم
جا ها قسم است بوی صلی الله علیه و آله و سلم و در سوره نون والقلم و ما یسطرون قسم خورده است حق سبحانه تعالی بر نفی جنون از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و ثبوت اجر غیر ممنون یعنی غیر مقطوع مر او را و اثبات و تقریر وی صلی الله علیه و آله و سلم بر خلق عظیم و نون از اسماء
حروف است چنانکه الم و امثال آن که اسماء سور یا اسماء الله چنانکه در تاویل مقطعات گفته اند و بعضی گفته اند نون اسم حوت است مراد جنس
حوت یا آن حوت که زمین بر بالای اوست که آنرا بهموت نام است و از ابن عباس مرویست که مراد بنون دوات است پس قسم خورد بدوات و قلم
و آنچه نوشته میشاید که منفعت آن عظیم است و تفاهم کاتبین بکتابت است و کالبیان نطق و بعضی گفته اند که نون لوحی از نور که مینویسند بدان قلم
و وحی ما انکه ایچه امر میکنند ایشانرا پروردگار تعالی و تقدس و در حدیث آمده است که قسم خورده است تعالی بکتاب الالف آن و قلم یکی از آیات
الهی است و اول مخلوقات حق تعالی که نوشته بوی تقدیر هر چیزی قال ثم این قلم که در عالم است نمودار آن قلم اعلی است و نیز آیتی است از آیات
الهی و منفعت وی بسی عظیم است که نوشته میشود بوی شرع الهی و وحی الهی و در قید آورده میشود بوی دین و ملت
و ضبط کرده میشود بوی علوم و اقامت کرده میشود مصالح عباد و تدوین کرده میشود بوی علوم و تقیید کرده میشود بوی حکم و ضبط کرده میشود بوی
اخبار اولین و مقالات ایشان نوشته میشود بوی کتب منزله و صحف سماویه اگر نبودی قلم استقامت نمی پذیرفتی امور دنیا و دین و معاش و معاد

وصاحب کشاف در تفسیر سورهٔ اقرأ در بیان علّم بالقلم گفته که اگر نبودی قلم حکمت الله و لطف تدبیر وی تعالی که بقلم و خط کفایت شده بود
وخاصهٔ کلامی که همه حمد خدای و نعت مصطفی نویسند و تفسیر کتاب الله و شرح احادیث رسول کنند و مقالات اولیا و مواعظ و نصائح
این بزرگواران که موجب مزید یقین و باعث تقویت و تکمیل ایمان و ترویج و تجدید امر دین گردد و از فضول کلام و عبارات نفس و خیالات
و اوهام که موجب بدایت انام و شقاوت ایشان و کلام سعدا باشد اجتناب نمایند اگرچه بزعم خود حقائق و معارف تکلم میکنند و قیل للذین یکتبون
الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون و یقولون هو من عند الله
وما هو من عند الله و یقولون علی الله الکذب وهم یعلمون اعاذنا الله من ذلک باجملهم قسم خورد حق تعالی بقلم بر تنزیه پیغمبر از جنون که
میکردند او را کفار از غایت جهل و سفاهت و عناد و دشمنکاره چگونه نسبت کرده شود بجنون ذاتی که عاجز آمدند عقلا و حکما و فصحا
و بلغا و فهمی از جناب او چنین چیزی که دلهای با عقل تمام عالم از آن و کتابی آورده که از معارضه مثل وی فصحا و بلغا عاجز آمده همگی
تسلیم و انقیاد نموده و خبر داده از کمال جلال وی در دنیا و آخرت که فرموده ان لک لاجرا غیر ممنون یعنی اجرا عطیا غیر منقطع الی الابد با
بعد از آن بشارت کرده بود وی بعطائی که اعظم است از جمیع عطایا و فرموده وانک لعلی خلق عظیم و این از اعظم آیات نبوت و رسالت است عائشه
رضی الله عنها در تفسیر خلق عظیم گفت کان خلقه القرآن و چه عظیم تر از قرآن چیست و گفته اند که خلق عظیم آنکه همت او جز خدا نبود و مطلوب
غیر وی نباشد و کلام در آن در اول باب ثانی گذشت فتذکر و حاصل از عطا آنچه متضمن تکریم و تنزیه و تعظیم آلهی است در حق و اظهار آلاء
و نعم با عطاء نعم غیر متناهی او ست تعالی سوره والضحی است که قسم خورده بضحی تا بلیل بنهار که محل مظهر آیات آلاء حضرت پروردگار
اند بر آنچه خبر داده از احوال شریف حبیب خود در دنیا و آخرت فرموده ما ودعک ربک و ما قلی ترک نداده است و دشمن نداشته است ترا
پروردگار تو بعد از آنکه برگزیده است ترا و تفسیر کرده اند ضحی بروی عالم آرای وی و لیل بموی مشکسای وی صلی الله علیه وآله وسلم
چنانکه نقل کرده است امام فخر الدین رازی و سبب نزول این سوره چنانکه در تفسیر بیان کرده اند فترت وحی است بسببی از اسباب یا بجهتی
از مصالح که خدا داناتر است بآن پس تکلم کردند مشرکان و گفتند که ترک کرد محمد را پروردگار او و دشمن و شماتت او و للآخرة خیر لک
من الاولی و هر آئینه مرتبها و درجات و نعمتهای که نهاده است ترا خدای تعالی در آخرت از شفاعت و مقام محمود و حوض و غیر آن بهتر است از آنچه
داده است در دنیا که دنیا از جهت تنگی جای وی گنجایش آن ندارد و از ابتدا تم بدایت ... هر آینه نهایت امر او بهتر است از
بدایت او بجهت بودن تو بر ساعت و ترقی و انتقال در مراتب کمال و فیضان عطا و ورود نوال و جامع وجوه کرامات انواع سعادت
در دنیا و آخرت این آیه است که فرموده و لسوف یعطیک ربک فترضی وعده است از پروردگار جل وعلا بحبیب خود که چندان عطا کنم ترا
که راضی شوی و بیان این از حد حصر و احصاء خارج است و در شفا گفته که روایت کرده شده است از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم
اجمعین که فرموده نیست در قرآن آیتی امیدوار تر از این آیه زیرا که آنحضرت راضی نشود با آنکه در آید هیچ یکی از امت او در آتش و گفته
بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین که آیه لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا نیز موجب رجا و موثق امید است
لیکن متضمن است به مغفرت ذنوب و در این آیه امید داری رفع درجات و حصول مراتب بسیار است که آنحضرت راضی نخواهد بود که یکی

از فقرا است یعنی با اختلاط و یستی مقام شکسته خاطر گردد و بشری لنا معشر الاسلام ان لنا من العنایة رکنا غیر منهدم و عجب
از صاحب مواهب لدنیه که گفته اما آنچه افترا میکنند جهال که آنحضرت هرگز راضی نشود که در آید یکی از امتش در آتش را از فریب دادن
شیطان است ایشان را و لعب کردن وی با ایشان زیرا که وی صلوات الله وسلامه علیه راضی است بر چیزی که راضی است بدان خدای عز و جل
و وی سبحانه می آرد عاصیان را در آتش و رسول خدا عرف است بخدا از حق وی [illegible] تا آنکه گوید بنجد [illegible] راضی نیم که یکی از امت
من در آتش در آید یا میگذارد وی آن را که پروردگار تعالی اذن میکند او را الشفاعة پس شفاعت میکند هر کسی که میخواهد اذن
میکند و راضی میشود و شفاعت نمیکند جز کسی که اذن نهد و راضی گردد انتهی کلامه پوشیده نماند که در حدیث شفاعت آمده است
که آنحضرت شفاعت میکند طوائف عصاة را بترتیب چنانکه [illegible] باقی میمانند آن کسانیکه نیست
در ذات ایشان بجز ذره ایمان یا مثقال آن پس میگوید پروردگار تعالی ایشان را از آن من است بذات بزرگ خود شفاعت میکنم
ایشان را بخود پس امر میشود بر آورده میشوند از آتش و ترجیح شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فائده و معلوم است
که شفاعت بی اذن حق تعالی و بی رضای او نمی باشد و لیکن حق تعالی اذن میکند و رضا میدهد بشفاعت بمقتضای وعده که کرده است
بارضای وی پس مراد آن قائل در آمدن در آتش بطریق تأبید است و مقرر است که عاصیان امت در دوزخ باشند و در آن وارد [illegible]
آمده یکی آنکه آنحضرت راضی نمیشود که در آید هیچ یکی از امت در آتش دیگر آنکه راضی نمیشود که باید هیچ یکی از امت او در آتش
و از عبارت اولی نیز همین مراد است فافهم وبالله التوفیق بعد از آن بیان کرد در بقیه سوره نعمتهائی که در مبادی حال انعام کرده تا
معلوم گردد که در عاقبت نیز همچنین تعالی بلیغ خواهد بود کما قیل لقد احسن الله فیما مضی کذالک یحسن فیما بقی از تربیت کردن و در جمع
تربیت و عنایت ابتداء یتیمی و بیکسی با وی اول فرمود الم یجدک یتیما فاوی یعنی یافت ذات نفیس ترا بی نظیر و از [illegible]
و در طلب ضلالت که اهل جاهلیت بران بودند بر آورده و بر شماره علم و مقام هدایت در آوردن ترا با [illegible] اموال و غنای [illegible] قناعت و
غنا و قلب و غنی نفس و چون در حالت صغر [illegible] فرو گذاشته است [illegible] و اصطفا به نبوت و رسالت چون
خواهد گفته شد اما بنعمة ربک فحدث زیرا که اظهار نعمت تحدیث بآن موجب شکر گذاری و قبول [illegible] ابلاغ شرائع و احکام و تعلیم
امت هم نیز از جمله تحدیث نعمت است الا سورة والنجم پس تحقیق متضمن است آیات آن [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
چیزیکه ممکن نیست عدد احصای آن متعذر است و وصول بکنه حقیقت آن اول قسم [illegible] والنجم که مراد بدان جنس نجوم است یا ثریا که
این اسم غالب آمده است یا نباتات یا قرآن که نجما نجما نازل شده یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج یا قلب
مشرق است بانوار و منقطع از اغیار و فرود آمده است از آسمان قدس بر زمین انس بر ثبات آنحضرت طریقه هدایت تنزیه وی از
غوایت هوا و صدق در آنچه متلو است بر وی اراده قلب که محل صدق و هدایت است بغایت مناسب است قسم علیه کما لا یخفی و
مراد بقول وی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی قرآن است و اگر همه کلام و حدیث آنحضرت را مراد دارند که وحی خفی است نیز درست
موضع کلام را [illegible] دارند که مقصد [illegible] قصه [illegible] وصول [illegible] از اجلاء است و بران تنبیهم

واقع شده است نیز درست است که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی میگوید نیست نطق او صادر از هوا او نیست نطق او مگر وحیی که
فرستاده میشود بروی و ابن عطاء یعنی میگوید که این بهتر است از اعاده ضمیر بقرآن زیرا که نطق بقرآن بسنت دو چیز است قال الله تعالی
وانزل علیک الکتاب والحکمة کتاب قرآن و حکمت سنت و آن اعنی از حسان بن عطیه آورده که گفت نزول میکرد جبرئیل علیه السلام بسنت
صلی الله علیه و آله و سلم بسنت چنانکه نزول میکرد بروی بقرآن که تعلیم میکرد او را و ازینجا معلوم شد که نطق مخصوص بقرآن نیست بلکه
اجتهاد آن حضرت نیز وحی حق گفته اند بعد از ان خبر داد از فضیلت کامله اسری و انتهای بسدرة المنتهی که نهایت وصول علوم خلق تا آنجا
و تصدیق بصر شریف و عدم زیغ و طغیان در آنچه دیده و آنچه کشف کرده شد بروی صلی الله علیه و آله و سلم از عجیب لاهوت شاهده
کرد از عجائب ملکوت که تحمل آن نتواند شد بیان عبارت طاقت ندارد سماع آن از فهم و عقول لهذا اشارت کرد برمز و ایماء و کنایت
دال بر تعظیم بقول خود فاوحی الی عبده ما اوحی و گویند که تکلم حضرت با عزت با حبیب خود بر سه نوع است یکی بعبارت لغت عرب که
ظاهر آن مفهوم خلق است دیگر باشارات مطلعات قرآنی که تحقیق آن کسی را نیست سوم بمجرد الهام که کسی تصور تحمل آن نتواند کرد
چنانکه فاوحی الی عبده ما اوحی در رویتی که درین سوره اثبات آن کرده شده است مفسران خلاف دارند که رویت جبریل است
یا رویتی الفواد یا بصر و تحقیق قول اخیر است کعب احبار گفت قسمت کرد حق تعالی رویت و کلام را میان محمد و موسی پس کلام کرد موسی را
دو بار و دید او را محمد دو بار و قول ابن عباس رض و اکثر صحابه نیز همین است لیکن عائشه رض درین مسئله مخالف افتاده والله اعلم فائده و بر تقدیر
درینجا دلالت است بر غایت فضل و کمال وی صلی الله علیه و آله و سلم که جز وی کسی بدان واصل نشده در سوره اذا الشمس کورت انه لقول
رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین نزد بعضی محمول بر ذات شریف مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است که جامع
این صفات است بل تمامه فضائل و کرامات چنانکه در سوره الحاقه مراد بقول رسول کریم ذات شریف وی است صلی الله علیه و آله و سلم
و فصل گفته حق سبحانه طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و در مفتتح این سوره و در یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین و طه را نیز از
اسماء شریفه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دارند و باللسان یا رجل نیز مراد دارند چنانکه یس را یا سید گفته اند و معنی یا طاهر یا هادی
دارند و گفته اند طا در حساب ابجد نه است و ها پنج و مجموع چارده معنی آن یا ایها البدر چنانکه گفته است بیت ... خوانده ما را
زامروز نگاه چو ماه چارده بل چارده ماه و لیکن مفسران که مثال این را از بدع تفاسیر شمرده اند طه را اسم الهی نیز میدارند تا هر دو
سوره مفید مدح و ثنای حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازینجا گفته است بیت ترا عز لولاک تمکین بس است ثنای تو طه و
یس بس است و درین قسم و شهادت است بر بودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر صراط مستقیم و دین قویم و در طه اعزاز و اکرام
او است بر وجه محبت و شفقت چون آنحضرت در طاعت و عبادت تعب بسیار میکشید خصوصا در تهجد و قیام لیل چندان می ایستاد که پایها
مبارک وی می آماسید گاهی بر یک پای می ایستاد پس فرود آمد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی بطریق ندا اگر اسم او است صلی الله علیه و آله و سلم
و بر وجه قسم اگر چه از اسماء الهی جل و علا باشد و اگر اسم آنحضرت بود بر قسم حمل کنند نیز جائز است و در التفاتی که در انجا از غیبت بخطاب
حاصل میشود لطفی و نکته ای مفهوم میشود که بر ارباب محبت لذیذ است فرماید نفرستادیم ما قرآن را بر تو برای آنکه در مشقت افتی

ازینی لقب کشتی الا تذکرة لمن یخشی نیست قرآن مگر پند یاد دادن حق مر کسی را که می ترسد از خدا که مراد ذات شریف اوست
و در روایتی آمده است که چون آنحضرت قیام لیل میکرد می بست سینه خود را بریسمانی تا خواب نیاید و بیدار می بود تمام شب صاحب
مواهب لدنیه این را استبعاد نموده والله اعلم و بعضی گویند که مراد بآیت کریمه آنست که در مشقت مینداز نفس خود را و در عذاب مکن
و جدا باش [illegible] بر کفر ایشان که ما فرستاده ایم قرآن را بر تو مگر برای آنکه تذکیر کنی و ابلاغ نمائی هر کرا ایمان می آرد و صلاح می ورزد و برای
هر که کفر میورزد و فساد میکند [illegible] نیست بر تو مگر رسانیدن امر و بس چنانکه جای دیگر فرمود [illegible] شفقت و مهربانی اما کسی
باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا یعنی شاید که تو هلاک کنی خود را در پی ایشان اگر ایمان نیاورند باین سخن
که قرآن است و فرمود و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون هر آینه بتحقیق میدانیم ما که تنگ میگردد سینه تو بسبب آنچه میگویند
یعنی دروغ میگویند بر خدا و بر تو که ترا ساحر و مجنون میگویند و شعر [illegible] میکنند و طعن میکنند در قرآن اینها غایت اظهار محبت و دوستی
است صبر کن [illegible] بوده است شاد باش که عاقبت نصرت تراست فرستاده ام قرآن را بر تو برای آنکه
بمشقت بیفتی و اندوهگین باشی چنانکه [illegible] شاید که [illegible] باشرح صدر که الم نشرح لک صدرک
[illegible] چون [illegible] این حال [illegible] باقیست در اقتضای اینحال
و [illegible] این کلام [illegible] آنحضرت در عبادت [illegible] یافت و بود [illegible]
محبت عنایت [illegible] ناتوان [illegible] ضعیف ناتوان [illegible]
تکلیف [illegible] که [illegible] آن [illegible] قرآن [illegible]
و جمل و یکی از [illegible] تعظیم و تکریم آلهی [illegible] و اظهار فضل و کرامت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
این آیه است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی بدرستی که خدا و تمامه فرشتگان او
درود می فرستند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ای آنکسان که ایمان آورده اید درود فرستید و سلام گوئید [illegible] اطاعت کنید پروردگار
خود را و موافقت کنید فرشتگان او را در فرستادن درود بر پیغمبر و درود فرشتگان [illegible] درخواهید از پروردگار
که درود فرستد و رحمت کند بروی [illegible] درود فرستادن توانید [illegible]
تا بمراد [illegible] بروی درود فرستید چنانکه پروردگار تعالی [illegible] اللهم صل علی محمد کما [illegible] صل علیه
کما ینبغی ان یصلی علیه اللهم صل علی محمد صلوة انت لها اهل و هو لها اهل [illegible] و سلم [illegible] حق تعالی عالم علوی و سفلی همه را بر ثنا
و دعای وی صلی الله علیه و آله و سلم و اعلان کرد [illegible] اولین و آخرین و نشر کرد مناقب او در آفاق شرقا و غربا و بر [illegible]
و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ذکر وی [illegible] ایشان [illegible] پروردگار تعالی [illegible]
باتباع او [illegible] کنند [illegible] پروردگار تعالی

سبحه است پس ایشان تسبیح کرده اند در رفته به امر حق و رسنت بامر تو در حقیقت هر دو بامر حق و امر تست و گروانیدم طاعت ترا طاعت

خود و بیعت ترا بیعت خود و دیگر بار رسیدن پیغام از افق تو و مقربان تفسیر میکنند معانی فرقان ترا و دو عظمان میرسانند ... او که

و سلاطین فرمان ترا پیشا و ناظر میشوند ... و سلام بر فرستند از بیرون در بر تو و تسبیح میکنند ... خود ...

شفاعت ترا و شرف ترا باقی است تا ابد الابدین و الحمد لله رب العالمین و بعضی از علماء تاویل کرده قول آنحضرت صلی الله علیه و آله را

وجعلت قرة عینی فی الصلاة بر حسنا یعنی به صلاة فرستادن خدا و فرشتگان بر وی و امر کردن حق تعالی مومنان را به آن ...

که مراد بآن نماز است چنانکه در بیان حسن ... سیرت آنحضرت گذشت صلی الله علیه و آله و سلم و حاصل ... آنحضرت ...

جلال و کرامات و برکات که در گرگان ... و بآنحضرت چیزی است که متضمن ... آمر ...

و تقدیس ... مطلق ... و ثنای ... فی ... خوانده است ... انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر ... علیک

و یهدیک صراطا مستقیما ... و ینصرک الله نصرا عزیزا ... و ... در ... و ... کرامات و برکات ... که ...

و کبریائی آنحضرت ... فتح بلاد و تسخیر بلاد و حصول غنائم و تقویت دین و تکثیر امت و تشییع احکام اسلام

است و اعظم فتوحات فتح مکه است که بعد حصول آن تمام قبائل عرب ... الناس فوج فوج در دین خدا و آمدند و رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم متوجه عالم قدس شد و در این سوره وعده است بحصول آن فتح که از جهت تحقق وقوع آن تعبیر بماضی کرده شده فتح مبین یعنی

پیدا و هویدا که ظاهر باهر است عزت و شوکت او در دین و حصول مرتبین و بعضی پیدا و هویدا گفته ... ظاهر گشته

عزت و شوکت و غلبه دین اسلام و لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و اقوال در جواب بسیار است یعنی گفته اند ...

در جاهلیت پیش از نبوت ... امام سبکی گفته این قول مردود است زیرا که نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جاهلیت ... صلی الله علیه

و آله و سلم معصوم است پیش از نبوت و بعد از وی مجاهد گفته ما تقدم در قضیه ماریه و ما تأخر از امراة زید گفته سبکی این قول باطل است

زیرا که نبود قضیه ماریه و امراة زید ذنب ... هر که اعتقاد کرد آن را خطا کرده و زمخشری در کشاف گفته ... جمیع ... که

مراد جمیع آنچه گذشته از فرطات ... امام سبکی رحمة الله علیه گفته که این قول ... عصمت انبیا

صلوات الله و سلامه علیهم ... و تحقیق اجماع کرده اند ... در عصمت ایشان در آنچه متعلق است ... تبلیغ ... و کبائر ...

... ایشان ... اختلاف کرده اند در صغائر ...

... بسیاری ... از تفسیر ... است زیرا که ما ... با ایشان در هر چه ... ایشان از قول و فعل ...

چگونه واقع شود از ایشان چیزی که ناشایسته و ناسزا باشد و ما ... که ... باقتدا در آن ...

... ایشان ... اگر ... قول با ایشان صحیح است ... آنچه ذکر کردیم از اجماع ...

... بلکه از همین آیت و امثال آن ... تحقیق ظاهر شد جواب ... آن ... کرده اند ...

... گفته ... اختلاف کرده اند ... آنحضرت ... واقع نشده ... آنست که ...

هیچ فایده شبهه ندارم من و آن که واقع نشده و چگونه تخیل کرده شود خلاف این در قول و حال آنکه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
صفت اوست و با فعل اجماع صحابه است که معلوم است از ایشان قطعاً اتباع وی صلی الله علیه و آله وسلم و اقتدا بوی در هر چه بکند از قلیل و کثیر یا صغیر
یا کبیر و بعضی صحابه رضوان الله علیهم توقف بحث تا آنکه حرص داشتند بر علم بآنچه میکرد آنحضرت در سر و خلوت تا بر اتباع آن و اند یا نه اند و
کسیکه تامل کند احوال صحابه را رضی الله عنهم با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و آنچه می شناختند و مشاهده میکردند از وی در جمیع احوال وی
از اول تا آخر شرم دارد از خدای عز و جل که تکلم کند بمثل این کلام یا خطور کند مثل این اوهام در دل وی گفت سبکی رحمة الله علیه آنکه گفته بود
که گفته شده است این قول صادر شده است از بعضی مردم حکایت میکردیم آنرا و تعرض نمی کردیم بدان ما بیزاریم و داد خواهیم بسوی خدا
از زمخشری که گفته است این قول را در تفسیر آیه آنکه گفتیم این قول را حاشا لله این نیست مگر در بکنید چیز احیانا در امر چیز لیس ... نسبت
ذکر آن در آیه که مشیر است بتعظیم و امتنان گردانیدن آن از غایت فتح مبین معترض بتعظیم و جمل ... مخالف است بلاغت این کلام را این کلام
سبکی است در رد مقاله زمخشری که ذکر کرده است علامه سیوطی در رسائل خود و ذکر کرده است اقوال دیگر نیز تا رسیده است بیازده
و زیاده بران گفته است سبکی در تفسیر خود بتحقیق تامل کردم در این کلام یعنی آیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و ما قبل و ما بعد وی پس نافهم
او را که احتمال ندارد مگر یک وجه و آن تشریف و تکریم پیغمبر است صلی الله علیه و آله وسلم بی آنکه در اینجا گناهی باشد و گفت سبکی و اراده آنکه
در افتادم من بمعنی یا فهم ابن عطیه نیز که افتاده است برین گفته است که معنی آیت تشریف است با آنحکم و نیست در اینجا گناهی تحقیق
توفیق یافته است ابن عطیه در آنچه گفت انتهی و این کلام مثلیست بیان آنست که خواجگان گاهی تشریف میدهند بعضی خواص از
بندگان خود را و میخوانند ایشان را و میگویند که بخشیدیم ترا و درگذشتیم از هر گناهی که پیش ازین کرده و مواخذه نیست بر تو و حال آنکه آن
بنده هیچ گناهی ندارد و خواجه هم میداند که هیچ گناهی از وی صادر نشده نه پیش و نه پس لیکن این کلام مفید تشریف و تکریم است
مر بندگان را فافهم و بالله التوفیق و بعضی محققین گفته اند که مغفرت اینجا کنایه است از عصمت پس معنی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
و ما تاخر لیعصمک الله فیما تقدم من عمرک و فیما تاخر منه و این قول در غایت حسن و قبول است و تحقیق عد کرده اند بلغا از اسالیب بلاغت
در قرآن که کنایه کرده شده است از مقتضیات بلفظ مغفرت و عفو ذنوب چنانکه در نسخ قیام لیل فرموده علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرؤا
ما تیسر من القرآن نیز فرمود در نسخ تقدیم صدقه در نجوی رسول فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم و فرمود در نسخ تحریم جماع لیلة الصیام فتاب
علیکم و عفا عنکم فالآن باشروهن و نیز گفته اند هر جا که پروردگار تعالی در قرآن ذکر ذنب و غفران انبیاء فرموده ذکر ... و خطایی که
از ایشان صادر شده نیز نموده چنانکه در قصه آدم گفته و عصی آدم ربه و در شان نوح انی اعوذ بک ان اکون من الجاهلین و در قصه یونس
گفته فظن ان لن نقدر علیه با داود گفته فلا تتبع الهوی و در قصه موسی گفته فوکزه موسی و در شان سید المرسلین صلی الله علیه و آله
وسلم هیچ ذکر خطا ... بابتدا اوان ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرده و ذنب را مستور و مبهم داشت و شیخ عز الدین بن عبد السلام
در کتابی که مسمی است بنهایة السول فی تفضیل الرسول گفته که تفضیل داده است خدای عز و جل پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله وسلم
بر سایر انبیاء علیهم السلام بوجوه کثیره و ذکر کرده است آنرا تا آنکه گفت یکی از آن وجوه آنست که خبر داده است که آمرزیده او را صلی الله علیه

واله وسلم ما تقدم من ذنبه وما تأخر نقل کرده نشده است که حق تعالی خبر داده هیچ یکی از انبیاء علیهم السلام مثل آن بلکه ظاهر آنست
که خبر نداده و لهذا است که طلب کرده میشود از ایشان شفاعت ذکر میکنند خطاهای خود را و از هیبت آن مقام اقدام نمی نمایند
بر شفاعت چون طلب کنند بخلاف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین مقام میفرماید این کار من است بیانش
آنست که حق سبحانه اثبات کرد برای او نخست فتح مبین بعد از آن ذکر کرده مغفرت ذنوب او ذکر کرده بعد از وی اتمام نعمت و اثبات
هدایت صراط مستقیم و نصر عزیز را پس یقین شد که مقصود اثبات ذنوب نیست بلکه نفی آنست فافهم وبالله التوفیق و کرمه هذا
[illegible] نعمت عبارت از تمام و کامل گردانیده نعمتهای خود را بر تو پوشیده نماند که تمامه فضائل و کمالات و کرامات و برکات داخل است درین کلمه [illegible]
[illegible] تعمیم و عمومات آن از آنچه مناسب اندیشه و خیال از عده احصاء آن عاجز و قاصر زبان قال و حال از ذکر و بیان آن لال باشند
در حیطه [illegible] تفصیل [illegible] امکان بیرون است شعر فان فضل رسول الله لیس له حد فیعرب عنه ناطق بفم قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر
قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله
مراد باین کلمات نزد اهل تحقیق فضائل و کمالات و حقائق و معارف است که حضرت ذو الجلال والاکرام بر خاصگان درگاه خود از
اصفیا خصوص تمام سید انبیاء و سند اصفیا افاضه نموده والا آنچه صفت حق و شئون ذات مطلق است منزه و مقدس است که باین
تمثیل متمثل نماید و بعد از تعمیم نعمت و شمول آن تمامه نعمتهای دنیوی و اخروی را تنصیص کرده بذکر دو نعمت یکی هدایت صراط مستقیم
جهت که اصل الاصول نعم و ثمره فوز و فلاح و هدایت انام که غایت بعثت و ارسال است و هم دنیوی که مقصود و [illegible] نیز دینی است چنانکه او [illegible]
نیز سبب صلاح عالم و انتظام کارخانه موجود است فرموده ویهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا گفت ابن عطاء رحمة الله علیه
جمع کرده شد آنحضرت را درین سوره نعمتهای متعدده عظیم از فتح مبین که از نشانهای اجابت است و مغفرت که از نشانهای محبت است
و اتمام نعمت که از نشانهای اختصاص است و هدایت که از نشانهای ولایت است پس مغفرت تبریه و تنزیه است از جمیع نقائص
و اتمام نعمت بلوغ او ست بدرجه کامله و هدایت دعوت بمشاهده و اعلا کرده شأن او بچیزی که فوق آن نیست در قرب [illegible]
و فرمود ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم چنانکه فرمود من یطع الرسول فقد اطاع الله اگرچه این باصطلاح
اهل عربیت از قبیل مجاز است اما اهل حقیقت میدانند که آنچه مراد است الله اعلم بعد از آن منت نهاده بانزال سکینه و طمانینت و آرام و
یقین که خلاصه نعمتهاست بر مومنان که تصدیق کرده اند او را و مدح کرده در آخر سوره بمدح و ثنای اصحاب کامل النصاب وی [illegible]
بعثت وی صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] اختلاف [illegible] انتظام کار [illegible]
دین و ملت بوی است گفته شده این صفت مدح ایشان [illegible] چنانکه فرموده در سوره مائده اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین [illegible]
کرده ایشان را بمغفرت و اجر عظیم در دنیا و آخرت و این همه موجب شان و فضل و شرف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است و [illegible]
تمامه فضائل و کمالات و برکات که فائض شده بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از درگاه عزت درین کلمه از جوامع الکلم است [illegible]
انا اعطیناک الکوثر که مراد بدان خیر کثیر است در دنیا و آخرت و این کلمه با این اختصار و ایجاز متضمن اظهار و ابراز این قدر است اگر تمامه [illegible]

شرح این کلمه سبقا می توان نمود کرده والله اعلم پارسی افضل آنچه در نظر است بنویسیم گفت انا اعطیناك الکوثر یعنی دادیم ترا مناقب بسیار که شهرهای آن اعظم است و تمامه ملک بنیاد چون دادیم ترا این نعمتها مشغول شو به طاعت ما و باکی مدار بقول بد گویان و عبادت می بیاش و بمالی اشارت کرد باول بقول خود فصل لربک ثبانی بقوله وانحر و ذکر انا اعطیناک بلفظ ماضی نه بلفظ استقبل که گوید نعطیک بهم دلالت کند بر آنکه این عطا حاصل شده است پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه گفته کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد گویا گفت با تو مهیا ساختیم اسباب سعادت ترا برای تو پیش از دخول تو در دار وجود پس چگونه مهمل میگذاریم ترا بعد از وجود تو در حال اشتغال تو بعبادت و ندادیم ترا این فضل عظیم از جهت طاعت و عبادت بلکه بمجرد فضل و احسان ما نیز موجب می گردد حصول معنی اعتبار است اگر گویند که جمیع انبیا را بلکه همه مردم را هر چه داده اند پیش از وجود عنصری ایشان داده اند و نصیب کرده اند پس فضل بآن حضرت چیست که ایشان را بیشتر داده اند از دیگران نیز پیغمبری آنکه میگوییم که نبوت آنحضرت کمالا بشری صلی الله علیه وآله وسلم در عالم ارواح ظاهر کرده بود و ارواح انبیا از ان استفاده نموده چنانکه فرمود کنت نبیا الی ... نبوت انبیای دیگر در عالم الهی بود نه در خارج و آمده است که مراد بکوثر نهریست در جنت چنانکه حضرت ان کوثر که در احادیث آمده است از جهت کثرت وارد آن است روایت کرده است انس رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج که سیر میکردم در بهشت ناگاه نهری دیدم که بر هر طرف وی گنبدها ساخته از مروارید میان تهی و مشک اذفر است گفتم چیست این یا جبرئیل گفت این کوثر است که داده است ترا پروردگار تو تعالی رواه البخاری و در تفسیر در میان سلف این تفسیر ... و در حدیث نیز تفسیر بآن واقع شده و بعضی گفته که مراد بکوثر اولاد طیبه است زیرا که این سوره نازل شده است در جواب کسیکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را طعن کرده بعدم اولاد پس گفت دادیم ترا اولاد که باقی میماند تا روز قیامت و قاله ... و بعضی گفته اند که مراد بکوثر خیر کثیر است و کوثر در لغت بمعنی کثیر است و از انجمله است نام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ... و ابتر خوانده ... در بعضی لغات میگویند کوثر فوعل است از کثرت چنانکه نوفل از نفل و جوهر از جهر و در مقابل او خبر آمده انا شانئک هو الابتر یعنی آنکه ترا عیب کند او بی نسل است گویا آخر ابتر همو است نه تو ابتر آنکه او در نسل نباشد و در کشاف میگوید که کوثر فوعلست از کثرت و معنی او مبالغه است و آن بمعنی بسیار بسیار است اعرابی را پرسیدند از سفر باز آمده بود آن ... پسرش بچه حال باز آمد پسر تو گفت جاء بالکوثر یعنی باز آمد بچیز بسیار و از ابن عباس آمده است که وی کوثر را تفسیر بخیر کثیر کرد پس گفتند او را سعید بن جبیر مردم چنین گویند که کوثر نهریست در بهشت جواب ابن عباس گفت و من جمله خیر کثیر است معنی آنست که دادیم ترا این چندانکه بهر دو سرای آنچه او را از انبیا نداشتی هرچه وداده شده است هیچ یکی از خیر تو دو شد ... آن سیم که پروردگار جهانیان پس مرتبه است شریعت و دین و اقرب عطا ها از کرم تو بدین بهشت بزرگان عظیم ترین انعام کنندگان فصل لربک پس پرستش کن پروردگار خود را که عزیز گردانید ترا باعطای خیر و بخشید ترا کمالات ... او تشریف تو بر ... ظلم قوم تو نکند چند بعبادت کنند وانحر و چون نحر کن شتران را که ... بنام وی کن بر خلاف آن قوم که نحر بنام بتان کنند ان شانئک هو الابتر بدرستی و راستی هر که ترا دشمن دارد و خلاف ورزد با تو آنه قوم تو هو الابتر یعنی او ابتر و بی نسل ... پس هرکه ... تا روز قیامت از مومنان ... اولاد معنوی اند ... و ذکر تو بلند است ... بر منابر

بر دیان عالم ذکر تو آنقدر و مرتبه که بنام خدا کنند مقرون بنام تو سازند و ترا در آخرت چیزی دهیم که از حیطه وصف و بیان بیرون است
همچو توئی را ابتر نتوان خواند ابتر شانی تو است که در دنیا و آخرت کسی نام وی نبرد و اگر بر ولایت ابو بکر بن عیاش گفته
مراد بکوثر کثرت اصحاب است و حسن بصری گفت قرآن و عکرمه گفت نبوت و مغیره گفت اسلام و حسین بن الفضل تیسیر قرآن و تخفیف
شرایع مراد داشته و بعضی شفاعت در آخرت داشته و بعضی معجزات نبوت را دانسته و بعضی نور قرآن و کثرت علما و امت را
بعضی گفته علما است فالعلماء ورثة الانبیاء رواه احمد و ابو داود و الترمذی و بعضی گفته اند مراد بکوثر علم است [illegible] فضل
و رفعت بر آنچه مقدم است بر عبادت نتیجه علم است [illegible] چیزی در کثرت [illegible] بعضی گفته اند کوثر خلق حسن [illegible]
رفعت که کوثر مخصوص بچیزی ندارند بلکه شامل تمامه صفات و کمالات است [illegible] شامل همه معانی است [illegible] فصل [illegible] ذکر
این معانی مذکوره این قوم نیز اقوال نقل کرده و گفته [illegible] دادیم ترا [illegible] خود [illegible]
و مشیت خود و سهل تستری گفته انا اعطیناک الکوثر یعنی دادیم ترا معرفت کثرت با وحدت [illegible] تفصیل [illegible] خود و وحدت
در عین کثرت تجلی آنکه [illegible] این تجلی [illegible] هر که [illegible]
مشاهده واحد کردی در عین کثرت پس بگذار باستقامت نماز تمام [illegible]
بقا و [illegible] کامل الی [illegible] تفصیل [illegible]
انانیت در شهود تو [illegible] مقام تمکین [illegible] باقی ببقا [illegible]
خود و اتصال است تو با او که ذریت تو [illegible] دشمن [illegible]
حقائق الحقایق مولانا تاج الملة والدین احمد البخاری آورده که انا اعطیناک الکوثر [illegible] انواع فضائل [illegible]
بیرون از حد [illegible] تاویل و تاویل ائمه رضی الله علیهم [illegible] باطن [illegible]
و جمیع تاویل و تفاصیل [illegible]
میکند بر غایت فضل و کرامت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر بودن وی نبی الانبیاء [illegible]
این آیه کریمه است و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال
ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون
میفرماید ذکر کن ای محمد وقتی که گرفت پروردگار عالم تعالی و تقدس عهد و پیمان پیغمبران که هر آینه چیزی که دادم شما را از کتاب
و حکمت پس چون بیاید شما را رسولی که تصدیق کننده است مر چیزی را که با شما است و این صفت تمامه انبیاست که تصدیق
یکدیگر میکنند و متوافق اند در اصول دین هر آینه ایمان می آرید شما بآن رسول و نصرت میدهید او را [illegible]
که عهد گرفته است از هر پیغمبری که فرستاده است از آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
مراد بآن رسول محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و نفرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبری را مگر آنکه ذکر کرده بوی محمد را [illegible] گرفت

باوی و صاف او را گرفت بروی میثاق که اگر دریابد او را ایمان آرد بوی و لابد چون از انبیا میثاق گرفته از امتیان ایشان که تابعان ایشان‌اند نیز گرفته باشد و چون انبیا اصل و تبع اند اکتفا کرده و در آیت بذکر ایشان گفت علی بن ابی طالب و ابن عباس رضی الله عنهما نفرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبری را مگر آنکه گرفت بروی میثاق که اگر باشد و دریابد محمد را صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آرد بوی و نصرت کند او را و بعضی گفته‌اند که مراد آنست که گرفت خدای تعالی میثاق را که انبیا از امم خود گرفته‌اند که چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث گردد ایمان آرید بوی و اگر گرد سبب بیان کنید این را بکسانی که از شما بیایند و این تاویل اهل کتاب که معاصر آنحضرت بودند چون آن حضرت با ایشان در علم آوردند و تکذیب کردند او را و یاد داد آنحضرت این میثاق را با ایشان نازل شد این آیه و احتجاج کرده است این بعض بانکه تمسک نمیکرد آنکه گفته خدای تعالی میثاق ازو نه ایشان باید کرد و واجب باشد بر ایشان ایمان بآنحضرت و مبعوث شد انبیا در وقت مبعوث شدن آنحضرت اموات بودند و مبعوث در حیات ایشان نبود که میثاق ما خوذ از امم باشد و موید است این قول با آنکه حق تعالی فرمود فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون و این صفت لایق نیست با انبیا بلکه لایق امم باشد جواب داده شده است که مراد از آیه بطریق فرض و تقدیر است که انبیا اگر زنده باشند واجب است بر ایشان ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم نه آنکه اخبار است بوقوع آن در وجود و دریافت کلام که فرض و تقدیر بیحیا باشد این چنانکه ولو تقول علینا بعض الاقاویل و من یقل منهم انی اله الایات این مقدار کافیست در اظهار فضل و شرف و کرامت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و چون مدار کلام بر فرض و تقدیر است قول تعالی فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نیز درست باشد نیز چون انبیا حکم کرده میثاق گرفته بر تقدیر حیات واجب است بر ایشان ایمان بر امتیان نیز واجب خواهد بود بطریق اولی فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نسبت بامم است پس اخذ میثاق بر انبیا بتاکید و تقریر است و بر ایشان اقوی و ادخل باشد در مقصود و فافهم گفت امام سبکی رحمة الله علیه و درین آیت اشارتست بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر تقدیر حیات انبیا در زمان وی مرسل شد بسوی ایشان پس باشد نبوت و رسالت وی عام و شامل بر جمیع خلق از زمان آدم تا روز قیامت و انبیا و امم ایشان همه امت وی باشند و قول وی صلی الله علیه و آله و سلم که فرستاده شده‌ام من بکافه ناس و قول حق تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس مخصوص نیست بمردمی که از زمان وی تا روز قیامت‌اند بلکه متناول است آن کسان را نیز که پیش از وی بوده‌اند و اخذ میثاق بر ایمان بوی بر انبیا برای آن گرفت که تا معلوم گردد که وی صلی الله علیه و آله و سلم مقدم و معظم است بر ایشان و وی نبی و رسول ایشان است پس نظر کن ای طالب صادق بانصاف باین تعظیم مر این نبی کریم را از پروردگار وی چون شناختی این را دانستی که نبی محمد است و وی نبی انبیاست صلی الله علیه و آله و سلم و از اینجا ظاهر شود که در آخرت آدم و من دونه تحت لوای او باشند چنانکه فرمود آدم و من دونه تحت لوائی و اگر فرضا انبیا علیهم السلام در زمان وی بودندی مرسل بودی صلی الله علیه و آله و سلم در زمان ایشان بسوی همه ایشان می آوردند بوی و نصرت میکردند او را و بودند امم ایشان هم از امت وی و از کمالات وی است که متابعت نبوت و میثاق بروی لهذا عیسی علیه السلام در آخر زمان بشریعت وی خواهد بود با آنکه وی نبی کریم و باعظمت منزلت خود نقصان نشده است و ندیده‌اند که حضور انبیا بر وی جهت ایشان در زمان ایشان متوقف است بر جهت بعثت و نبوت و رسالت

برایمان خود و آنحضرت نبی است بر ایشان و رسول است بسوی ایشان پس بعثت وی اعم و اشمل و اعظم است تامل کن [illegible]

در بیان النبوة و رسالت است از انبیا چنین گفته است صاحب المواهب اللدنیه و تحقیق و تفصیل کرده است این را زیاده از آنچه

[illegible] گفته بنده مسکین [illegible] الایمان و الیقین پوشیده نماند که ظاهر آیه اخذ میثاق است از انبیا بقرینه ظاهر قول وی لما آتیتکم من کتاب

و حکمة [illegible] آنست که از انبیا در وقت اخذ میثاق ایمان با آنحضرت و نصرت او [illegible]

نصرت باشد [illegible] و اما کسی که آنحضرت پیش از وجود عنصری صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده [illegible]

خبر نبوت و [illegible] و آله و سلم [illegible] مشرف شده بودند [illegible] کافیست در بودن انبیا و امم ایشان در حکم امت

[illegible] نسبت با ایشان انبیا علیهم السلام خود در شب اسری [illegible] که امامت کرد [illegible]

[illegible] ایمان آوردند و خود اتفاق است بر حیات انبیا [illegible] ایشان بحیات حقیقی دنیاوی اگرچه در میثاق

گرفتن از انبیا [illegible] ایمان [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم و فضل و شرف آنحضرت است که دیگر [illegible] و لیکن میثاق گرفتن

[illegible] اعظم است فافهم و بالله التوفیق و فصل قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و قال و لقد فضلنا

بعض النبیین علی بعض [illegible] آیه دلالت میکند بر آنکه مراتب انبیا و رسل متفاوت است بعضی را فضل داده [illegible]

[illegible]

[illegible] فضل [illegible] نبوت است [illegible] کمالات [illegible]

[illegible] تفضیل بعضی بر بعضی [illegible] منهم من کلم الله [illegible]

مفسران که مراد باین موسی است علیه السلام که کلام کرد [illegible] و این آیه نص نیست در تخصیص موسی علیه السلام بکلام

و حال آنکه ثابت شده است کلام حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج بی واسطه مگر آنکه کلام موسی علیه السلام [illegible]

[illegible] وجه تخصیص وی باین لقب علیه السلام کلیم بودن وی [illegible] کلام نفسی شنید [illegible]

فوق العرش [illegible] سید که منتهای علوم خلائق است [illegible] حاصل شده باشد از کلام [illegible]

کمالات اعلی و اتم و اکمل خواهد بود [illegible] حاصل شده و ایما کرده باین معنی قول وی جل و علا و رفع بعضهم درجات که باتفاق

مفسران مراد باین بعض محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که درین ابهام تعظیم و فضل اعلای وی [illegible]

[illegible] کلام و شهادت است بآنکه وی متمیز و متعین است [illegible] گفته اند که تفضیل مراد [illegible]

صلوات الله و سلامه علیهم [illegible] آنکه آیات معجزات [illegible] اظهر و اشهر و اقوی [illegible]

[illegible] افضل و اکمل [illegible] فضل ذات راجع است [illegible] مخصوص [illegible]

[illegible] معجزات [illegible]

[illegible]

آن شامل جمیع فضائل و کمالات است ذات او اکمل و اطهر و خصوصیات و کمالات و کرامات او اعظم و اشهر و اظهر و درجه او ارفع از درجات
جمیع مرسلین و ازکی و اطهر و افضل از سائر مخلوقین صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابه و اتباعه اجمعین و در حدیث شفاعت باید نگریست
که در محشر تمامه خلائق بطلب تشفیع بر آیند و نزد آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام اجمعین بیایند و التماس شفاعت
نمایند و همه بعجز و ناتوانی خود اذعان نمایند در آن مقام اعتراف نمایند و گویند که این کار ما نیست پس نزد سید المرسلین آیند و گویند که
این کار من است پس به بارگاه عزت رود و الحدیث و فرمود انا سید ولد آدم و انا اکرم ولد آدم و من بهترین اولاد آدم و من بزرگترین
اولاد آدم نزد پروردگار خود آمده ام و لیکن این احادیث دلالت کند بر افضلیت او از اولاد آدم و بعضی گویند که ولد آدم مراد از آن
در عرف نوع انسانست که آدم نیز در آنجا داخل است لهذا در روایتی انا سید الناس یوم القیمة آمده و اولی استدلال به بینه و انا دمحض
بهم نه محض ولی است بعضی استدلال کرده اند بآیه کنتم خیر امة اخرجت للناس چه شک نیست که خیریت امت بحسب کمال
ایشان است در دین و این تابع کمال پیغمبر ایشانست که تابع او شده اند و امام فخر رازی رحمة الله علیه استدلال کرده بآن که حق تعالی
وصف کرده انبیا را باوصاف حمیده پس از آن گفت مر محمد را صلی الله علیه و آله و سلم اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده پس
امر کرد آنحضرت را باقتدا بتمامه ایشان و لابد امتثال مر بجای آوردن آن واجب باشد و چون بجای آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم جمیع آنچه داده شده اند انبیا از خصال کمال پس تحقیق جمع شده در وی هر چه متفرق بوده در ایشان پس افضل شد از ایشان و این
استدلال لطیف است اگر چه در هادی النفوس هم چنان در آیه که آنحضرت را امر کرده شده باقتدا و اتباع انبیا پس مفضول باشد
لیکن مراد باقتدا اینجا موافقت است و چون انبیا سبق از آنحضرت بوده اند ادراک کرده شد لفظ اقتدا و همچنین است سخن در امر کردن
آنحضرت باتباع ملت ابراهیم و دعوت آنحضرت سید و است باکثر بلاد عالم و بیشتر از آنچه از سائر انبیا رسیده پس انتفاع اهل دنیا بدعوت
وی صلی الله علیه و آله و سلم اکثر و اکمل باشد از انتفاع سائر امم بدعوت سائر انبیا پس آنحضرت افضل باشد از سائر انبیا و خیر الناس
من جمیع الناس روایت کرده شده در فضائل صحابه که سید است علی ابن ابی طالب و در پس گفتند آنحضرت نه سید العرب
گفتند آیا نیستی تو سید العرب یا رسول الله فرمود انا سید العالمین و علی سید العرب فائده حاکم گفته که این حدیث صحیح است و بعضی
گفته اند ضعیف است و ذهبی حکم بوضع آن کرده و الله اعلم اما آنکه در قرآن مجید واقع شده و لا نفرق بین احد منهم و در حدیث صحیحین
آمده از ابی هریره لا تفضلونی علی الانبیاء و در روایتی لا تفضلوا بین الانبیاء و از ابی سعید خدری لا تخیروا بین الانبیاء و در حدیث
ابن عباس نزد مسلم آمده نمیرسد مر بنده را که بگوید من بهترم از یونس بن متی و در حدیث ابی هریره نزد شیخین آمده هر که بگوید من بهترم
از یونس بن متی پس تحقیق دروغ گفته جواب آن داده اند علما از آن که مراد بقول عزوجل لا نفرق بین احد منهم تفریق در ایمان است که بعضی
انبیا ایمان آرند و بعضی نیارند چنانچه فرموده ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض
و نکفر ببعض الآیة و حقیقت تکذیب یک رسول تکذیب تمامی رسل است زیرا که توارد کلمه اسلام بر این حمل کرده اند بعضی علما قول حق تعالی
را وان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک و لیکن در میان ایشان در ایمان منافات ندارد با آنکه بعضی افضل باشند و جواب داده اند از قول

بوجوه متعدده. بعضی گفته اند که نهی از تفضیل و تخییر پیش از ان بود که وحی آید بآنحضرت که وی سید انبیا و افضل بشر و سید ولد آدم است
ولیکن اجست بر این قائل که اثبات کند تقدیم را بتاخیر اگرچه جواب بطریق منع تمام است والله اعلم و بعضی گفته اند که تفضیلی
نکنید بر وجهی که منتقص و اهانت مفضول لازم آید و تعصب شود و بعضی گفته اند که تفضیل در اصل نبوت و رسالت است که انبیا
در اصل نبوت برابر اند و تفاضل نیست میان ایشان و تفاضل باموری است برتر چنانکه بعضی رسل اند و بعضی نبی و اولوالعزم و این سخن
خالی از خطائی نیست و تفصیلش این است و بعضی گفته اند تفضیل میکنم کسی را که بماند گردانیده است رب العزت جل جلاله درجه او را و بعضی را
قریب و اعرض کنم در تفضیل بعضی در سیاست امت و انذار ایشان و صبر بر دین و قیام باداء رسالت و حرص بر هدایت گمراهان
زیرا که هر یکی بذل کرده همه وسع خود در آنچه تکلیف کرده است خدای تعالی باکثر از آن فافهم و بعضی گفته اند که ما اعتقاد کنیم که خدای تعالی
تفضیل داده است بعضی انبیا را بر بعضی علی الاجمال و باز داریم خود را از تفضیل تفصیل آن را خود و این سخن ضعیف است زیرا که ما تفصیل
تفضیل آن را از خود نمیکنیم بلکه بحکم کتاب الله و احادیث رسول الله میکنیم چنانکه مذکور شده اند و لاکل فقیه را اینها آنجا [illegible]
میکنم که او اعلم علمای مالکیه است در حدیث یونس گفته است که مراد آنحضرت نفی جهت و تحدید مکان است و تخصیص او چنانکه امام فخر رازی
گفته است یعنی امام فخر رازی پیغمبر را بیم مرا فضیلت نیست بر یونس از جهت آنکه مرا بر آسمان بردند و یونس را در قعر دریا فرو بردند
با جهت من قریب بخدا باشم و وی دور تر بلکه از اثبات فضیلت من برای وی لازم می آید تخصیص بر جهت مکان اثبات میکنند پس
اگرچه مرا بر هفت طباق بر بردند بمحض خرق کرد یونس را در قعر بحر زوال نمود نسبت هر دو بسوی حق یکسان است و مرا فضائل و کمالات دیگر ثابت است فضل
بر همه انبیا یونس که فضل من بجهت لازم نمی آید این سخن از امام دارالهجرة یعنی امام مالک نیز مرویست از امام الحرمین نیز حکایت است و بعضی فضلا در این سخن مناقشه کرده است
سعی با تفضیل بجهت اثبات مکان بجای جهت بحق نمی کنم که جهات نسبت بوی برابر اند بلکه بجهت فضل ملا اعلی بجهت شرف و شرف آن عالم نسبت
با عالم میکنم پس تفضیل آنحضرت بر یونس بمکانت میکنم نه بمکان پس نهی از تفضیل مقید بمکان است که مفهوم میگردد از وی قرب
مکانی فلیتامل و در فضل مسئله فضل بشر بر ملک جمهور اهل سنت و جماعت بر آنند مشهور است باین تفصیل که خواص بشر که انبیا اند
صلوات الله و سلامه علیهم افضل اند از خواص ملائکه که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش و مقربان و کروبیان و
روحانیان اند همچنین تفسیر کرده است در مواهب لدنیه و عبارت عقائد نسفی است رسل البشر افضل من رسل الملائكة ظاهر عبارت که
ذکر شده رسل ملائکه اند که سرکرده ها بطوائف ملائکه تبلیغ احکام الهی میکنند و تعلیم می نمایند و عوام بشر که مراد بدان اولیا و صلحای
اتقیا اند. **فائده** فقه و مصطلحات او اینجا دخل نیست تخصیص کرده است بر این در شعب الایمان عبارت و چنانکه نقل کرده اند این
سخن کرده اند و قید و سید در ملائکه و بشر لیس فقه انبیاء و بندگان بسوی این که رسل بشر افضل اند از رسل ملائکه و اولیای بشر افضل
اند از اولیای ملائکه انتهی و جمهور اهل سنت و جماعت برای آن گفته اند که بعضی از اشاعره بتفضیل ملائکه رفته اند و هم قاضی ابو بکر
باقلانی که مقدم اهل این مذهب است شاگرد شیخ ابوالحسن اشعری است و نیست و عبدالله حلیمی نیز باینجا است از کلام امام غزالی در بعضی
مواضع نیز مفهوم میگردد و بعضی بر آنند که از حیثیت تجرد و قرب ملائکه افضل اند و از جهت کثرت ثواب بشر افضل و امام اهل سنت

کثرت ثواب است چنانکه در صحابهٔ رسول صلی الله علیه وآله وسلم و رضی الله عنهم گفته اند و از شیخ تاج الدین سبکی که از اعاظم علمای شافعیه است
و پایهٔ بلند دارد در علم گفته است که اگر کسی را در مدت عمر مسئلهٔ تفضیل خطور نکرده و لا انبیاء و لا اشباهاً امید میدارم که مسئول
نگردد روز قیامت ظاهر این سخن در مسئلهٔ تفضیل ملک و بشر کرده و دلائل طرفین در کتب کلامیه مذکور است الملائکة نیز بعضی
از ایشان افضل اند از بعضی افضل ایشان جبرئیل است که او را روح الامین خوانند و مظهر علم و حامل وحی است سه فرشته دیگر افضل
اند از سائر الملائکه و در سائر ملائکه نیز فاضل و مفضول خواهد بود و رسل افضل اند از سائر انبیاء و در رسل نیز افضل اند بعضی از بعضی
و محمد صلی الله علیه وآله وسلم افضل همه است از جمیع انبیاء و رسل فهو سید المرسلین و خاتم النبیین و افضل الخلائق اجمعین صلی الله علیه وآله وسلم
افضل ما صلی علی احد من الانبیاء و المرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین الی قیام الحق و یوم الدین در عدد انبیاء نیز اختلاف است
و مشهور در این باب حدیث ابی ذر است نزد ابن مردویه در تفسیرش که گفت گفتم یا رسول الله چند اند انبیاء فرمود صد و بیست
و چهار هزار گفتم یا رسول الله چند اند رسل فرمود سه صد و سیزده انبیائی که مذکور اند در قرآن آدم و ادریس و نوح و هود و
صالح و ابراهیم و لوط و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و ایوب و شعیب و موسی و هارون و یونس و داود و سلیمان و الیاس و الیسع
و زکریا و یحیی و عیسی و همچنین ذو الکفل نزد اکثر مفسرین و در قرآن مجید نیز آمده بعضی انبیا را بر تو قصه خواندیم و بعضی را نخواندیم
از اینجا معلوم میشود که قصه همه انبیاء را بر آنحضرت صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نخوانده اند و دل [illegible] تسکین [illegible] می [illegible]
کرده [illegible] قصه [illegible] که این آیت نازل شد و در اوقات دیگر قصه آنها را که نخوانده اند نیز خوانده باشند و بس [illegible] درست که
احوال محبان و محبوبان [illegible] خود نگوید احوال ایشان از وی پوشیده نماند [illegible] والله اعلم و فضل اعظم و اعلی آنچه اظهار
کرده است حق سبحانه از کمالات و مکانت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در کتاب مجید قصهٔ اسرا [illegible] دنی فتدلی در سوره
سبحان الذی و والنجم [illegible] که مشتمل است بر عظم قدر و منزلت او و در جهت قرب و مشاهدهٔ آیات و عجائب قدرت [illegible]
جلال [illegible] و از آنجمله حفظ و عصمت او ست [illegible] از اعدا [illegible] مشرکان که در حدیث [illegible] فرموده والله یعصمک من الناس و آنحضرت
صلوات الله علیه [illegible] حراست میشود [illegible] صحابه رضی الله عنهم [illegible] از [illegible] حکم الهی
و مقتضای حکمت [illegible] چون این آیت نازل شد [illegible] ترک فرمود [illegible] و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک
او یخرجوک الآیة و این در ابتدای ایام هجرت [illegible] قصه آن مشهور است قول تعالی الا تنصروه فقد
نصره الله [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم و درین قصه ایذای مشرکان را بعد از [illegible] ایشان [illegible] اتفاق
آرا [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] ایشان [illegible] از طلب [illegible] با وجود
[illegible] ایشان [illegible] آیات [illegible] سکینه [illegible] و این از اعاظم معجزات
[illegible] حفظ و عصمت الهی تعالی شانه مر حبیب خود را قوله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا و مثل این در موسی نیز ظاهر شده بود وقتی که بنی اسرائیل بر آمد فرعون و خیال می کرد [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

ایشان از فرعون گفت موسی علیه السلام ستر سیدان معی ربی ولیکن گفته اند که فرق است میان شهود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
وشهود موسی علیه السلام آن حضرت را اول نظر بر وجود حق افتاد وبعد از وی بر نفس خود که فرمود ان الله معنا وموسی را
اول نظر بنفس خود افتاد بعد از ان بر وجود حق واین هر دو از اقسام شهود وقرب است اول اتم واقرب است ومصداق
ما رایت شیئا الا ورایت الله قبله وثانی ما رایت شیئا الا ورایت الله بعده اول طریق جذب است وثانی طریق سلوک
وقال الله تعالی ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم مراد بسبع مثانی هفت سوره دراز که مقدم اند بر سور
قرآنی که اول آن سورهٔ البقره است وآخر انفال یا توبه که در حکم یک سوره اند ولهذا فصل کرده نشده میان ایشان به بسمله
فائده ومراد بقرآن عظیم ام القرآن یا سبع المثانی ام القرآن که هفت آیت است وقرآن عظیم باقی قرآن وتسمیه
ام القرآن بمثانی بجهت تکرار وی در هر رکعت یا بجهت تکرار نزول وی وبعضی گفته اند بجهت آنکه استثنا کرده است
او را خدا تعالی برای محمد صلی الله علیه وآله وسلم وذخیره کرده آنرا از برای وی نداد هیچ یکی را جز وی از انبیا علیهم السلام
وتسمیه قرآن بمثانی بجهت آنکه ثنی مکرر ساخته شده است قصص در وی یا بجهت آنکه ثنا کننده است بر حق سبحانه
یا ثنا کرده شده است بروی ببلاغت واعجاز ووجه تسمیه سبع بمثانی نیز بهمین اعتبار خواهد بود وقال الله تعالی
وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا ونذیرا وقال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا واین از خصائص آنحضرت است
صلی الله علیه وآله وسلم وقال الله تعالی وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم یعنی بتحقیق تخصیص کرد رسل را بقوم
ایشان وفرستاد محمد را بکافهٔ خلق چنانکه فرمود بعثت الی الاسود والاحمر مراد باسود عرب اند که در رنگ ایشان
سبزی هست وباحمر عجم که سرخ سفید می باشد وقال الله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم
پیغمبر نزدیک تر است بمؤمنان از ذات ایشان یعنی امر او نافذ وواضح است چنانکه نافذ می شود حکم خواجه بر بنده
وبعضی گفته اند اتباع امر او اولی ست از اتباع رای نفس واین معنی در باب وجوب اتباع ومحبت آنحضرت بتفصیل
واقع گردد وازواج آنحضرت مادران مؤمنان اند در حرمت نکاح بعد از وی از جهت کرامت وخصوصیت آنحضرت
واز جهت آنکه ایشان ازواج اویند در آخرت ودر قراءة شاذه آمده است که هو اب لهم وقال الله تعالی وانزل الله
علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما فضل عظیم را در آن کسی بکنه آن نرسد وگفته اند
که این اشارت است باحتمال وطاقت رویت که موسی تاب وطاقت آن نیاورد وآیات قرآنی که متضمن فضل و
کرامت آن حضرت است بسیار است ودر حقیقت قرآن همه بعد از حمد وثنای الهی بیین اوصاف وکمالات اوست
صلی الله علیه وآله وسلم ویکی از خصوصیات فضیلت آنحضرت آنست که هر جا که مشرکان واعدا او دین نسبت بآن حضرت
طعن وتنقیص کرده اند حق سبحانه خود بذات کریم خود متکفل بر دفع آن شده وهمچنین است عادت حبیب که چون بشنود
که کسی سب وطعن حبیب او می کند خود متصدی جواب وی بتولی رد وی میگردد ونصرت میکند ودر حقیقت رد وی ابلغ رد ونصرت است

اقوی و ارفع خواهد بود و چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون فرمود حق تعالی و تقدس ما انت بنعمة ربک بمجنون و ان لک لاجرا غیر ممنون و انک لعلی خلق عظیم و کسیکه باین صفات باشد مجنون نمی باشد و چون دید عاص بن وائل سهمی آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که می بر آید از مسجد و وی می در آمد ملاقات کردند نزد باب بنی سهم و محادثه کردند و اشقیاء قریش نشسته بودند در مسجد چون عاص در مسجد در آمد گفتند با که سخن می کردی گفت بهمین ابتر یعنی آنحضرت که پسری که او را از خدیجه شده بود مرده بود پس جواب داد حق تعالی او را ان شانئک هو الابتر بدرستیکه دشمن عیب گیرنده بر تو همون ابتر است ابتر فلیل حقیر بی برکت را گویند چون گفتند لست مرسلا جواب داد خدا تعالی یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین و چون گفتند ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون گفت حق تعالی بل جاء بالحق و صدق المرسلین و فرمود و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له و چون گفتند لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین فرمود قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و چون گفتند ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق فرمود و ما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق و چون تعجب کردند کافران که مبعوث شود رسول از جنس بشر فرمود لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا یعنی مجانست موجب انس است و تخالف موجب تباین باید که مبعوث بملائکه ملک باشد و باهل ارض بشر و سائر انبیا رد انبیا میکردند از نفوس خود بنفس خود چنانکه قول نوح علیه السلام لیس بی ضلالة و قول هود لیس بی سفاهة و مثال این در قرآن مجید کثیر است والله اعلم. وصل ورا از انه شبهات از قبیل آیات مبهمات و موهمات قرآنی که در باره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ... ناد است نفی نقص و انحطاط در جه آن حبیب باری ازینجا صلی الله علیه و آله و سلم و در حقیقت از قبیل متشابهات اند علما آنرا معانی لائقه و تاویلات رائقه کرده راه بحق ساخته اند و از انجمله قول سبحانه و تعالی و وجدک ضالا فهدی که نسبت کرده است ضلالت بسوی صلی الله علیه و آله و سلم و رفع آن باید کرد و اتفاق علما است که آنحضرت هرگز هیچ پیش از نبوت و نه بعد از وی متصف و موسوم بضلالت نشده و ذات او بتوحید و ایمان معصوم است و همچنین تمامه انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین بلکه ناشی شده و نقل نکرده است هیچ یکی از اهل اخبار که یکی از آنها که مبعوث شده باشد بر سالت بخلفا ور جسبار با فتند معروف بوده پیش از آن بکفر یا اشراک و فسق و ضلالت و سخن در این باب عصمت بیم نفار اختلاف در آنست که آیا جائز است عقلا یا نه معتزله بر آنند که جائز نیست عقلا زیرا که آن موجب تعبید و تنفیر است و نزد اصحاب ما که گروه اهل سنت و جماعت اند این هم جائز است که حق تعالی کسی را از چاه ضلالت بر آورده و بعد هدایت رسانیده بر تبه نبوت رساند لیکن نقل و دلیل سمعی بر آنست که این جائز بوقوع نیامده و انبیا معصوم اند پیش از نبوت از جهل بخدا و صفات او و تشکک در وی از همه و مشاهده از کفر و معاصی و از آنچه موجب نقص و عدالت گردد ایشان پیش از نبوت و بعد از آن از کبائر مطلقا و از صغائر عمدا و جمهور سهو و نسیان و استمرار غلط و غفلت در حالت رضا و غضب و جد و هزل و در آنچه تعلق بتشریع دارد و تبلیغ است دارد و منفعت ...

سید انبیا و افضل رسل صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم که عصمت او اتم و اکمل و رتبهٔ او اعلی و ارفع است و هر که بجناب وی چیزی
نسبت کند و بپسندد از ضلالات و جهل زنده ساقط است بهاویهٔ درک اسفل ضلالت آنجا که خبر ندارد که وی از اول پاک و آراسته
و پیراسته آمده است که دست هیچ عیب و نقص را بدامان عزت و جلال او مجال وصول نیست چه نسبت بتعلیم و آداب او را
چه حاجت بود که او خود از آغاز آمد مؤدب بود و لیکن تربیت و تعلیم و تایید قرآن بتدریج از قوت بفعل می آید تا آنکه مواعید
که از جناب عزت او را شده و در اوقات مخصوص بظهور آمده موجب کمال یقین و انکشاف بیشتر چنانکه گاهی در وقت ظهور
معجزه و شهود قدرت الهی عز و جل میفرمود اشهد انی رسول الله اگر گویند حال تمام اهل کمال همین است و در ابتدا و ظرف
استعداد ایشان ایداع یافته است بتدریج و تربیت ظهور کرده یابد از قوة بفعل میرسد جوابش آنست که آنجا استعداد است
بحسب تفاوت قرب و بعد که بکسب و ریاضت بوجود می آید و اینجا همه بالفعل موجود و ثابت است و لیکن ظهور آن موقوف
بوقت است و در پرده و مستور بود تا بسبب نزول قرآن نه بسبب کسب و ریاضت ظاهر شد یا بمعنی تادیب و تهذیب قرآن
مراد او صلی الله علیه و آله وسلم این است نه که از نقص بکمال و از عدم بوجود می آرد و بعضی از این قوم تقاضا و صفات بشریت
و احکام طبیعت و جزئیات احکام نفس در جوهر قدس وی اثبات کنند و آنرا اسباب و منشاء صدور بعضی افعال از وی صبر
و تنزل گردانند و حکمت تشریع و دریافت شرف اتباع را باعث آن دانند و نزول قرآن را تهذیب از آن گویند
ایشان چه دانند که بمقتضای علم و فهم خود سخنی میگویند و دعوی درک حقیقت حال سید کونین صلی الله علیه و آله وسلم میکنند
بر وفق اعتقاد این مسکین این سخنان ذوقی نمی کند و قیاس حال وی با احوال دیگران روشن نمی گوید مصرع ادب
ترا ز الست که آید بخیال و پابندی این کلام در باب اخلاق شریف گذشته است حاجت بتکرار ندارد مقصود اینجا بیان سخن
دیگر است که اهل بدع و ضلالات را در شک و شبهه انداخته و زبان وقت این مسکین از ذکر آن اگرچه بطریق دفع
و ازالهٔ آن شبهه باشد متحاشی است لیکن چون علماء متعرض بآن شده اند و مصلحت در آن دیده اند ناچار بتبعیت
ایشان کرده هم امید که بعافیت بخیر باشد و متضمن صلاح دین و ایمان گردد تا آنکه اینجا ادبی و قاعده ایست که بعضی
از اصفیا و از اهل تحقیق ذکر کرده اند و شناختن آن و رعایت آن موجب حل اشکال و سبب سلامت حال است و
آن اینست که اگر از جناب ربوبیت جل و تعالی خطابی و عتابی و سلوکی و سلطنتی و استغنائی و استعلائی واقع شود
مثل انک لا تهدی من احببت و لیس لک من الامر شیء و تریدون زینة الحیوة الدنیا و امثال آن یا از جانب
نبوت عبودیتی و انکساری و افتقاری و عجزی و مسکنتی بوجود آید مثل انما انا بشر مثلکم و اغضب کما یغضب البشر و اللهم
او را هرچه الله ادری ما یفعل بی ولا بکم و امثال آن بوجود آید ما را نشاید که در آن دخل کنیم و اشتراک جوئیم و انبساط
نمائیم بلکه برحد ادب و سکوت و تحاشی توقف نمائیم خواجه را میرسد که با بندهٔ خود هرچه خواهد بگوید و بکند و استعلاء
و استعلا نماید و بنده نیز با خواجه بندگی و فروتنی کند دیگری را چه مجال که پا در این مقام درآید و دخل کند و از حد

بیرون رود و این مقام پای تفرد بسیاری از ضعفا و جهلا و قصور ایشان ست و من الله العصمة و العون و اکنون بدانکه خلاف
کرده اند در تفسیر و تاویل این آیت یعنی قول وی تعالی و وجدک ضالا فهدی بر وجوه کثیره اول آنکه یافت ضال و نادان
از معالم نبوت و احکام شریعت و این مرویست از ابن عباس و حسن و ضحاک و شهر بن حوشب و این است قول وی
حق سبحانه ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان یعنی نمیدانستی و نمی یافتی پیش از وحی قرآن که چگونه دعوت کنی خلق
را بایمان و بعضی گفته اند که مراد بایمان فرائض و احکام است و الا آنحضرت مومن بود پیش از وحی بتوحید حق پس از آن
نازل شد فرائض که در نمی یافت آنرا یا مراد ایمان تفصیلی است بشرایع یا مراد بایمان صلوة است چنانکه در قول وی تعالی
ما کان الله لیضیع ایمانکم مراد بایمان صلوة بسوی بیت المقدس داشته اند و در حدیث آمده است که آنحضرت توحید میکرد
خدا را و دشمن میداشت اوثان را و حج و عمره میکرد در زمان جاهلیت و در حدیث آمده است که آنحضرت گفت تعظیم
نکردم هرگز هرگز اورا و پرستش نکردم اوثان را و همیشه میدانستم که آنچه قریش بر آنند کفر است و نمیدانستم کتاب را و نه تفصیل
ایمان را و آمده است که قریش نیز بر بقایای دین اسمعیل بودند مثل حج و ختان و غسل جنابت و امثال آن ثانی آنکه روایت
کرده شده است مرفوعاً که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گم شدم من از جد خود عبد المطلب در حالت صغر و نزدیک
بود که بکشد مرا جوع پس راه نمود مرا پروردگار ذکره الامام فخر الدین کذا فی المواهب و مشهور آنست که حلیمه مرضعه آنحضرت
را از جای خود بمکه می آورد تا بسپارد امانت خود در راه گم شد و ظاهر امر و امام نیز همین ست ثالث آنکه ضلال از قبیل
از ضل الماء فی اللبن است وقتیکه مغمور و مغلوب میگردد آب در شیر یعنی بودی تو مغمور و مغلوب در کفار مکه پس قوت داد
ترا خدای تعالی تا ظاهر و غالب کردی دین او را رابع آنکه عرب درختی را که تنها در بیابان باشد ضاله مینامند گویا میگوید
وی سبحانه که تو ای محمد یگانه و فی تنها بودی در آن بلاد مثل آن درختی که فرید و وحید است در بیابان و بار بر داری میوه ایمان
و توحید پس هدایت کرد و راه نمود حق تعالی بسوی تو خلق را و بهره ور گشتند بتو خامس آنکه گاهی مخاطب ساخته میشود سید
قوم و سرگروه ایشان و مراد بدان قوم وی است یعنی یافت قوم ترا گمراه پس هدایت کرد ایشانرا بتو و بشرع تو سادس آنکه مراد
بضلال محبت است یعنی یافت ترا محب و طالب معرفت من و تسمیه محب بضال بسیار آمده است که گم می کرد از خود و نیابد
و قرار خود بر نهج معقول نمیتواند رفت چنانکه انا لنراک فی ضلال مبین و انک لفی ضلالک القدیم و این وجه مرویست
از عطا که از تابعین است سابع آنکه یافت ترا ناسی پس تذکیر کرد ترا و این را بر حالت لیلة المعراج حمل می کنند که از
دهشت و هیبت آن مقام فراموش کرد که چگوید و چه خواهد و بچه کیفیت ثنا و حمد باری سبحانه بگزارد پس هدایت کرد او را
وی تعالی بکیفیت ثنا را گفت لا احصی ثناء علیک کذا قالوا و شاید که در بعضی اوقات دیگر نیز سهو و نسیان چنانکه در خطاء
اجتهاد آنحضرت بعضی گفته اند که جائز است جریان بر آن حضرت طاری می شده باشد و پروردگار تعالی و تقدس آگاهانیده
باشد او را بر آن و تقریر کرده بر صواب و این کریمه با متنان این نعمت نازل شده و الله اعلم ثامن آنکه مراد آنست که یافت

ترا میان اهل ضلال پس معصوم گردانید از ان و هدایت کرد برای ایمان و ارشاد ایشان و نزدیک باین توجیه است
که گفته شود که چون آن حضرت در قومی افتاد از اهل ضلال که صحبت ایشان مظنه وقوع در ضلال و افتادن در ورطه
جهل و ضلال بود اگر نمی بود حفظ و عصمت الهی عز شانه چنانکه اشارت میکند بآن قول وی سبحانه وان کادوا لیفتنونک الآیة
و قول وی لقد کدت ترکن الیهم و امثال آن منقسم ساخت وی تعالی او را ازان جهت مبالغه در شان هدایت و عصمت
پس مراد ضلال اوست نه ضلال قوم وی فافهم یا معنی تم آنکه یافت ترا متحیر در بیان چیزیکه فرستاد بسوی تو از کتاب پس
هدایت کرد ترا در بیان آن چنانکه فرمود ثم ان علینا بیانه فرمود انا انزلنا الیک الذکر و این وجه مرویست از جنید
رضی الله عنه عاشر آنکه مرویست از امیر المومنین علی که گفت فرمود قصد نکردم من در هیچ وقت و حال بچیزی از آنچه
که اهل جاهلیت بان عمل میکردند بآن چیز مگر دو باره هر بار بگردانید و باز داشت پروردگار من بفضل خود مرا ازان و
حائل شد عصمت او میان من و آن چیز که قصد کردم آنرا پس ازان قصد نکردم هیچ چیز از جنس آن تا آنکه کرم گردانید
مرا خدای تعالی برسالت خود گفتم یک شبی مر غلامی را از قریش که گوسفندان میچرانید با من در اعلای مکه اتفاق افتاد
پس گفتم اگر نگاه داری تو گوسفندان مرا تا در آیم من مکه را و افسانه در خوانم و بشنوم در ان چنانکه جوانان در مکه میکنند
پس بیرون آمدم از مرعی و در آمدم بمکه و در آمدم خانه را از خانهای آن و شنیدم که سرود می کنند در انوقت و مزامیر میزنند
و لهو و لعب میکنند پیش نشستم و نظر کردم در ان پس برگماشت خدای تعالی بمن خواب را و بیدار نگردانید مرا اگر برسانیدن آفتاب پس من و
یک شب دیگر نیز همچنین گذشت بعد ازان قصد نکردم هیچ بدی را تا آنکه اکرام کرد بمن پروردگار من تعالی برسالت پس مراد
از قول وی تعالی و وجدک ضالا فهدی اینست والله اعلم و فصل و ازانجمله قول حق تعالی است و وضعنا عنک وزرک الذی
انقض ظهرک بظاهر موهم است باثبات بار گناه سخت که سبب شکست پشت طاقت اوست صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه
احتجاج کردند جماعه از فقها و محدثین و متکلمین که تجویز میکنند صغائر را بر انبیا صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین باین و ظواهر دیگر
از قرآن و حدیث که اگر التزام کنند و بگیرند آنرا لازم آید تجویز کبائر نیز و خرق اجماع و قول بچیزیکه قائل نشود آن هیچ مسلمانی
و جواب آنست که هرچه احتجاج کردند قوم بدان اختلاف کرده اند مفسران در معنی آن و متقابل و متناقض اند احتمالات
در مقتضای آن و آمده است در ان اقاویل سلف بر خلاف آنچه التزام کردند این جماعه آنرا و چون اجماع بر خلاف مذهب ایشان
باشد و آنچه احتجاج کردند ایشان بآن محتمل و مأول بود و دلائل بر خلاف قول ایشان قائم باشد باتفاق سلف ظواهر آن
متروک بود لازم بود ترک قول بظاهر و رجوع باقوال سلف و تحقیق اختلاف کرده شده است در تفسیر این آیت پس بعضی گفته
اند که این تمثیل است مر ثقل اقتدار را که می گذشت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تخفیف آن باعطاء صبر و رضا و بیان مشقه
نفس که مراد تخفیف اعباء نبوت است که می شکست پشت طاقت او را از قیام بامر آن و حفظ موجبات آن و محافظت بر ادای حقوق
آن پس سهل و آسان گردانید بنصرت و تائید الهی آنرا بروی و فرو نهاد از وی ثقل آنرا باعطای شرح صدر بجمع کردن حضور حق

بادعوت خلق وانشراح صدر مقامیست عالی که بتمامه وکمال جز در ذات با برکات حضرت سید السادات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات وجود وثبوت ندارد وکمل اولیا را نیز از ان باب تمکین بقدر ادراک شرف متابعت وی نصیبه از ان حاصل است وازینجا گفته اند الصوفی کائن بائن نه از فرق وجمع ایشان خالی چنانکه محجوب باز مانده باشد ونه جمع را بر فرق غلبه چنانکه مجذوب باز مانده بود وبعضی گفته اند مراد بوزر حیرتیست که گروهی پیش از بعثت آن حضرت وگران بود بر ذات شریف وی از تغییر دادن قریش سنت خلیل علیه السلام وقادر نبود بر منع ایشان از ان تا قوی گردانید او را حق جل وعلی به بعثت ورسالت وبامر وتوفیق امتثال آن وفرمود واتبع ملة ابراهیم حنیفا کذا قالوا وفیه وتثبیت واجرای شریعت واوامر واحکام الهی است بتوفیق وتائید ونصرت وتقویت وی عز وجل وتخصیص بذکر سنت خلیل بجهت بیان واقع است وبعضی گفته اند مراد حفظ وعصمت اوست از وزر وذنب که شان او نقض ظهر است بر تقدیر وجود آن پس عصمت را وضع وزر نام نهاد مجازا وظاهر آنکه وضع وجود آنرا می طلبید وعصمت بمعنی عدم آنست چنانکه در معنی مغفرت ذنوب که در آیت دیگر واقع است گفته اند چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت در ولیمه حاضر بود که در وی مغنی می کردند ودف میزدند پس حق تعالی خواب را بروی گماشت واز شنیدن آن باز داشت چنانکه آن حکایت گذشت وبعضی گفته اند که مراد ثقل تفکر آن حضرت وحیرت است در طلب شریعت تا آنکه تشریع نمود وبیان کرد حق جل وعلا شریعت را ونهاد این بار را از پشت جلال وی وبعضی گفته اند که مراد تیسیر وتسهیل حفظ احکام شریعت که طلب کرده شد از آن حضرت وحفظ باری وثقیل است که صعب است بر داشتن آن بر طبیعت ونزدیک است که بشکند پشت طاقت را وبعضی گفته اند که آن حضرت غم میخورد از امور یکه ارتکاب کرده بود آنرا پیش از نبوت وحرام گردانیده شده بود بعد از نبوت پس عد کرد آنرا اوزار وبار قلب وی وگردانیدن از آنها را وضع آن وظاهر مراد آن قوم که تجویز کرده اند صغائر را این باشد تا آنجا که از نبوت کلا وجماعه بر آن رفته اند وخوش رفته اند که مراد ذنوب امت است که از آن باری بود بر دل شریف رسول رؤف رحیم صلی الله علیه وآله وسلم پس ایمن گردانید حق تعالی او را از عذاب ایشان درین دنیا بقول خود وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وبوعده قبول شفاعت در آن جهان بقول خود ولسوف یعطیک ربک فترضی والله اعلم واما قول حق سبحانه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر این آیت عمده متمسکات است درین مطلب ولیکن دیگر تاویلات است که ذکر کرده اند آنرا علما وابن عباس رضی الله عنهما گفته اند که مراد غفران ذنوب است بر تقدیر وقوع وفرض آن با امکان عقلی نه وجود فعلی وبعضی گفته اند مراد وقوع آن بسهو وغفلت است واین تاویلی است که طبری آنرا حکایت کرده وقشیری اختیار کرده وبعضی گفته اند مراد از ما تقدم خطیئه آدم علیه السلام وما تأخر ذنوب امت است حکاه السمرقندی وبعضی گفته اند که مراد ذنب ترک اولی است وترک اولی در حقیقت ذنب نیست زیرا که اولی ومقابل او هر دو مشروع اند در اباحت وصواب آنست که این کلمه تشریف وتکریم است بی آنکه در آنجا ذنبی باشد ومراد تمامی کلام درین آیه در بیان عموم در ذکر فضل آن حضرت بآیات قرآنی گذشته است تذکره واما قول وی حق سبحانه یا ایها النبی اتق الله ولا تطع الکافرین

والمنافقین که موهم است بامکان عدم تقوی و وجود اطاعت بمقتضای صیغه امر و نهی ظاهر آنست که مراد استدامت بر تقوی و عدم اطاعت است چنانکه جالس را گویند بنشین تا بیایم من ترا و ساکت را گویند سکوت کن تسلیم کرده میشود ترا میخواهی نشسته باش و خاموش باش مقصود تقریر و تاکید است نه طلب آن و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم زیاده میشد هر ساعت علم و مرتبه وی تا آنکه میشد حال او در ماضی نسبت بحالی که در وجود است در حکم ترک اولی و افضل پس میبود او را در هر ساعت علم و مرتبه ترقی و تقوی متجدد و بعضی گفته اند که خطاب بظاهر بانبی است و مراد خطاب امت است و لهذا گفته ان الله بما تعملون خبیرا و نگفت بما تعمل و مثل اینست در قول وی سبحانه و لا تطع المکذبین و در حقیقت مقصود تقویت قلب آن حضرت و تشدید او با قوم است و قرار ثبات بر مخالفت ایشان و هو الظاهر و عجب از نادانان که این آیه را بظاهر حمل کرده توهم نسبت نقص و صدور ذنوب بعلو جناب وی نمایند و اما قول حق سبحانه فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسأل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین و لا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین مفسران اختلاف کرده اند که مخاطب این کلام کیست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم است یا غیر وی که اکثر علما میگویند که مخاطب آن حضرت است صلی الله علیه و آله وسلم اختلاف کرده اند بر سه وجه اول آنکه خطاب اگرچه بحضرت است ولیکن مراد تعریض بغیر او است چنانکه در قول لئن اشرکت لیحبطن عملک و چنانکه قول وی تعالی مر عیسی بن مریم علیهما السلام را ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله این روش در کلام بسیار افتد چنانکه سلطان امیری را بر قومی گماشت و میخواهد سلطان که امر کند رعیت را بحکم توجه خطاب با آن قوم نمیکند بلکه با امیر میکند و میگوید که چنین کن و چنان کن و اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم و چنان کنم و در ظاهر خطاب با امیر میکند ولیکن مراد قوم را میدارد و در حقیقت خطاب با ایشان میکند و قرار گفته است که خدا میداند که رسول وی شاک نیست و چه صورت دارد که رسول در شک باشد با وجود نور انبیت وحی و تنزیل ولیکن این چنانست که مرد به پسر خود میگوید که اگر تو پسر منی نیکی کن بمن و مولا بغلام خود میفرماید اگر تو بنده منی فرمانبرداری کن مرا کذا قیل یعنی یقین میداند که وی پسر اوست و بنده اوست ولیکن بصیغه شک میگوید که اگر پسر منی و بنده منی برای توبیخ و تشدید و اینجا حق تعالی میداند که آنحضرت در شک نیست ولیکن اظهار شک میکند در ان برای قصد تعریض و این غیر وجه اول است که مخاطب آن حضرت و مراد غیر او است و اما وجه ثالث آنکه مراد بشک اینجا ضیق صدر و تنگی دلی است و مراد آنست که اگر شک می آید ترا از آنچه میرسد بتو از کافران از ایذا و دشمنی صبر کن و بپرس آنانرا که میخوانند کتاب را و احوال انبیاء را که چگونه صبر کردند بر ایذاء قوم خود و چگونه شد عاقبت کار ایشان از نصرت و عون الهی بر ایشان یا این بر سبیل فرض و تقدیر است گویا که گفته اگر واقع شود ترا شک و در خیالی اندازد ترا شیطان آنرا فرضا و تقدیرا در آنچه فرستاده ایم بسوی تو از قصص سوال کن آنان را که میخوانند کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص محقق اند نزد ایشان و ثابت اند در کتب ایشان موافق آنچه القاء

کرده ایم بسوی تو و مراد تحقیق حال و استشهاد است بآنچه در کتب متقدمه است و بیان آنکه قرآن مصدق است هر چیزی را که
در آن کتب است یا مراد تهییج رسول و زیادت تثبیت اوست نه امکان وقوع شک لهذا در وقتی که نزول کرد این آیت
گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لا اشک ولا اسأل گفت ابن عباس بخدا سوگند که شک نکرد آن حضرت یک چشم زدن
و سوال نکرد هیچ یکی از ایشان را گفت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین نصره الله بمزید الصدق والیقین وعصمه
عن الشک والتخمین که مراد اینجا از شک نه آن معنی ظاهر است که منافی تصدیق و یقین است بلکه آنچه لایق است
که بیش معاینه و مشاهده که موجب اطمینان قلب بیشتر و وجدانی شود و لهذا در حدیث سوال خلیل جلیل را که ارنی کیف
تحیی الموتی است شک نام کرده است اینجا که بطریق تواضع و رفع درجه خلیل فرمود نحن احق بالشک منه یعنی اگر تو زیادت
یقین و اطمینان میطلبی بپرس از اهل کتاب که با حوال و اخبار نبوت تو علم یقینی دارند که حکم عیان و مشاهده دارد
و تقاضه او لهذا خاصیتی است در حصول الیقین و لهذا آنحضرت دوست میداشت سوره سبح اسم ربک الاعلی الذی بجهت
که بیان ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم وموسی و قصه اخبار تمیم داری بوجود دجال موافق آنچه آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم خبر داده بود و طلبیدن آن حضرت صحابه را و اعلام نمودن این قصه با ایشان میباید ازین معنی است و گفتن آن حضرت
بعد از ظهور معجزه اشهد انی رسول الله نیز ازین باب است فافهم وبالله التوفیق وهو اعلم و اما آنها که میگویند که خطاب
در و لئن اشرکت مر غیر راست از متابعان تو اند که اینجا نیز گویند که خطاب در فان کنت فی شک نیز چنین است و تقریر
آنست که مردم در زمان شریف وی سه فرقه بوده اند مصدقان و مکذبان و منافقان که شک داشتند در کار وی پس خطاب
کرد حق تعالی ایشان را بطریق خطاب عام که اکثر بصیغه واحد میباشد و گفت اگر هستی تو ای متوقف در شک از آنچه
فرستادیم با پیغمبر خود که محمد است صلی الله علیه وآله وسلم سوال کن اهل کتاب را تا دلالت کنند ترا بصحت نبوت وی و نسبت
انزال ثابت است مر امت را چنانکه فرمود انا انزلنا الیکم نورا مبینا و چون ذکر کرد حق تعالی برای ایشان چیزی که ازاله
میکند آن شک را از ایشان و تحذیر کرد ایشان را از آنکه لاحق بقسم ثانی شوند که مکذبان اند و گفت لا تکونن من الذین
کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین و قول وی سبحانه والذین آتیناهم الکتاب یعلمون انه منزل من ربک بالحق
فلا تکونن من الممترین فی انهم یعلمون ذلک یا باشد مراد قل یا محمد لمن امتری لا تکونن من الممترین آنحضرت را خطاب
میکند غیر خود را و موید حمل خطاب بر غیر آنحضرت است قول وی تعالی که بعد ازین فرموده است قل یا ایها الناس ان کنتم
فی شک من دینی الآیة فتدبر و اما قوله تعالی ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین و اگر میخواست
خدا تعالی جمع میکرد همه آدمیان را بر هدایت پس مباش تو از جاهلان گفت قاضی عیاض مراد نه آنست که مباش جاهل
بآنکه اگر خواهد خدا تعالی جمع کند ایشان را بر هدایت زیرا که در وی اثبات جهل است بصفتی از صفات خدای عزوجل وجهل
بصفات خدا جائز نیست بر انبیا مقصود وعظ اوست صلی الله علیه وآله وسلم بآنکه تشبیه نکند در امور خود بسمات جاهلان

و نیز در آیت دلیل نیست بر بودن او صلی الله علیه وسلم که نهی کرده است او را از بودن بر آن صفت بلکه امر کرده است با التزام صبر بر اعراض
قوم و مخالفت ایشان و با آنکه بیرون نباید از صبر و ثبات تا نزدیک شود و حال او بحال جاهلان را بشدت تحسر و حزن
حکاه ابوبکر بن فورک و بعضی گفته اند که این در معنی خطاب به امت است یعنی نباشید شما از جاهلان چنانکه در مواضع دیگر گفته
و مثل این بسیار است در قرآن و همچنین در قول وی تعالی و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله مراد غیر او است
چنانکه گفته است و ان تطع الذین کفروا الآیه و همچنین ان یشاء الله یختم علی قلبک و لئن اشرکت لیحبطن عملک و مثال
آن مراد همه جا غیر اوست صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه گذشت و الله تعالی امر و نهی میکند او را بهر چه خواهد و حال آنکه
از وی وقوع ندارد چنانکه گفت و لا تطرد الذین یدعون ربهم الآیه و حال آنکه آنحضرت هرگز طرد نکرد ایشان را و نبود از
پیش خود و نبود از ظالمان و قول وی سبحانه و ان کنت من قبله لمن الغافلین مراد نه غفلت از آیات حق است بلکه
مراد غفلت از قصه یوسف است علیه السلام زیرا که خطور نکرد هرگز در دل او و نبود بگوش وی صلی الله علیه وآله وسلم
و ندانست مگر بوحی الهی تعالی و اما قول وی سبحانه و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله ظاهر این میرساند
نزغ و سوسه شیطان در آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شده و لیکن مراد قصد شیطان است برای وسوسه و حضرت الهی
تعالی از وی آنرا و معنی آنست که اگر سبک سازد ترا غضب مثلا که باعث گردد بر ترک اعراض از ایشان و بر اقبال
ایشان پناه جوی تا محفوظ دارد ترا از ان و نزغ ادنی حرکت است چنانکه گفته است نزغ پس امر کرد خدای تعالی حبیب خود را
که چون فرود آید بروی غضبی بر دشمن مثلا یا قصد کند شیطان باغوای وی و انداختن خواطر و وساوس استعاذه کند
بحق تعالی تا کفایت کند امر او را و باشد آن سبب تمام عصمت وی که مسلط نگردانید او را بر وی صلی الله علیه وآله وسلم
و قدرت نداد بروی که مفاد ان عبادی لیس لک علیهم سلطان است و قول وی تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان
تذکروا فاذا هم مبصرون نیز همین معنی خواهد بود یا مخصوص بغیر آن حضرت خواهد بود و قول وی تعالی و اما ینسینک الشیطان
نسیان غیر نزغ است و صحیح نیست که متشکل و متصور گردد شیطان بر آن حضرت در صورت ملک و تلبیس کند بر وی
نه در اول رسالت و نه بعد از ان چه سنت الهی که بر اظهار صدق رسول رفته است اقتضای این میکند بلکه معلوم میگردد
نبی را علیه السلام که آنکه می آید او را ملک است و رسول خدا است یا بعلم ضروری که پیدا میکند او را حق تعالی در وی یا ببرهانی
که ظاهر میگرداند نزد وی و تحقیق این بیان در بحث وحی بیاید و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و مثل هذا ما
قول وی سبحانه و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته بهترین آنچه گفته شده است
در وی و مشهور ترست قول جمهور مفسرین که مراد تمنی اینجا تلاوت است و القای شیطان در وی مشغول گردانیدن بخواطر
و اذکار از امور دنیا مر تالی را تا در می آرد بر وی وهم و نسیان را در تلاوت وی یا می در آرد بر افهام سامعان از تحریف
تاویل فاسد چیزی را که زائل می کند و نسخ میگرداند آنرا الله تعالی و کشف میگرداند التباس و اشتباه را و محکم و ثابت میگرداند

آیات اورا کذا فی المواهب اللدنیه و کلام قوم درین مقام بسیار است و در شفا چیزی ازان آورده و اما قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وقتیکه نوم کرده در وادی لیلة التعریس که این وادی است که دران وادی شیطان است پس معلوم نمیگردد ازان تسلط شیطان و وسوسه وی بر آن حضرت و اگر باشد بر بلال باشد رضی الله عنه که گماشته بود او را آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمحافظت فجر تا فوت نکرد و نماز پس آمد شیطان بلال را و خوابانید او را چنانکه تفصیل آن در حدیث لیلة التعریس مذکور است و این نیز بر تقدیر یکه قول آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تنبیه باشد بر سبب نوم از صلوة و اما اگر تنبیه باشد بر سبب رحلت تعجیل از وادی و بیان علت ترک صلوة در وی پس نیست اعتراض و اشکال و حاجت به دفع آن و الله اعلم بحقیقة الحال و اما قول وی تعالی عبس و تولی ان جاءه الاعمی الآیة میگویند که ظاهرش موهم است با ثبات ذنب مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که ترش روئی نمود و اعراض کرد از ابن ام مکتوم که آمده بود و طالب آمده محل تذکر و خشیت بود و کفار که مستغنی از حق بود و پیش آمد توجه نمود و التفات کرد پس حق تعالی عتاب کرده عتاب نمود بر آن وجهی که در شان نزول این سوره در کتب تفاسیر مذکور است اما اثبات ذنب درینجا توهم محض است نهم صورت عتاب بترک اولی و الیق ظاهر میشود با آنکه اگر حقیقت حال این دو مرد معلوم و مکشوف آن حضرت میشد اختیار میکرد اقبال بر اعمی را ولیکن آنچه آن حضرت کرد از قصد وی در تلقی کفار بر طاعت و تبلیغ احکام شرع و تالیف قلب و اظهار حرص بر ایمان وی بود که مبعوث و مرسل برای آن است نه معصیت و مخالفت امر دین و آنچه اقتضا فرموده و ظهر داده حق سبحانه و عتاب کرده بر حبیب خود اظهار فرموده و مقصود ازان تذکره و نصیحت است و اشارت است بآنکه اشتغال بدعوت و حرص بر اسلام با ثقه او بدین مرتبه هم نرسد که بسبب آن اعراض از مسلم لازم آید بلاغ و اسلام مبرا است و ما علی الرسول الا البلاغ و بحقیقت این ام مکتوم مستحق تادیب و زجر بود زیرا که وی اگرچه نابینا بود ولیکن مخاطبه آنحضرت بکفار می شنید و شدت اهتمام حضرت بخوت ایشان دعوت می شناخت پس اقدام وی بر قطع کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اراده و عام وی مجلس سبب ایذاء آنحضرت بود و این معصیت عظیم است پس معلوم شد که فعل ابن ام مکتوم ذنب و معصیت بود و آنچه آنحضرت کرد صلی الله علیه و آله وسلم طاعت و اداء واجب بجای آن بود که زجر و تادیب ابن ام مکتوم نازل می شد قرآن چنانکه در حق اهل تقدم سول و نداء او از وراء حجرات نازل شد لیکن بسبب عمی صدمت نیست و سعه در پیش داشتند و رفق نمودند و الله اعلم و اما قول وی سبحانه عفا الله عنک لم اذنت لهم نیز بظاهر موهم است بوقوع ذنب از رسول علیه الصلوة و السلام زیرا که عفو مستدعی سبق تقصیر است و نیز در لم اذنت لهم استفهام برای انکار است پس این اذن منافقین منکر و غیر مرضی باشد اگرچه برای اظهار و غایت تسلیه و لیکن عفو تقدیم نمود بر انکار اذن و تقدیم عفو بعضی از عتاب بسی عزیز و نادر و شعر بغایت محبت و اکرام است و میگویند آنجا هر که کرد رسول خدا را و چیزی که بهره دو نفر با هوا اخذ فدا از اسرا بدر او فدا و نی وی مرشد و امر و نهی پس عتاب کرد او را خدای تعالی بآن وجه ایش آنست که تقاضا

اینجا نه آنست که از وقوع ذنبی میباشد این عبارتست دال بر مبالغه در توقیر و تعظیم چنانکه مردی بیار خود بگوید وقتی که عظیم می باشد نزد وی
عفو کناد ترا خدا تعالی چکار کردی تو در حق من راضی باد حق تعالی از تو چه جواب می گوئی از کلام من عافیت و باد ترا خدا تعالی
بشناس حق مرا و نیست غرض ازین کلام مگر زیادت تبجیل و توقیر و اثبات ذنب و تقصیر و عفا اینجا بمعنی عفو نیست و تقدیم
آن برای اظهار عتاب مشعر باین معنی و دال برین مراد است بلکه چنانست که در حدیث واقع شده است عفا الله لکم عن صدقة
الخیل والرقیق عفو کرد حق تعالی مر شما را از زکوة اسپ و برده و حال آنکه زکوة در وی هرگز نبوده است و واجب نشده پس مراد آن
است که لازم نیست بر شما و امام قشیری گفته که هر که می گوید که عفو نمی باشد مگر از ذنب نمی شناسد زبان و کلام عرب را
و گفته که معنی عفا الله عنک ای لا یلزمک ذنب کذا فی المواهب اللدنیه و اما جواب از ثانی که استفهام برای انکار است آن
گفته اند که انکار و عتاب بر ترک اولی و افضل است و بعضی گفته اند که حق تعالی رخصت کرده است او را در اذن اگر بخواهد و
فرموده است فاذا استأذنوک لبعض شأنهم فأذن لمن شئت منهم پس تفویض کرده است امر او بوی صلی الله علیه و آله
وسلم و مخیر گردانیده است او را بطریق عموم و در مواهب از نفطویه نقل می کند که گفته است زنهار نباید گمان برد که آن حضرت
معاتب است باین آیت حاشا و کلا بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مخیر بود و چون اذن کرد مر ایشان را اعلام کرد و
سبحانه که اگر اذن نمیکرد مر ایشان را قعود مینمودند از جهت نفاق ایشان و حرجی نیست بر وی در اذن کردن مر ایشان را انتهی
و اما قول وی سبحانه ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات الآیة پس
مفهوم است لوقوع میل و رکون رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بجانب کفار و وقوع عذاب بر وی اضعاف عذاب ایشان لیکن
چون حق تعالی نگاه میداشت او را از آن و این مجوز وقوع ذنب است از حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم و این توهم
ساقط است زیرا که معنی آنست که اگر مشیت الهی و عصمت وی نمی بود نزدیک بودی که میل میکردی بحکم طبیعت باتباع
مراد ایشان ولیکن دریافت ترا عصمت الهی و منع کرد که نزدیک آئی برکون خصوصا که بوقوع آید از تو و این صریح است
در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قصد نکرد باجابت ایشان و میل نکرد بدان با قوت داعی اجابت و خود گذشت
سخن در وقوع معصیت است شرعا از حضرات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و در جواز آن عقلا و آن بعصمت الهی
حفظ او بیست و عصمت باطل نمیگرداند اختیار او و ممتنع نمی سازد ذنب را عقلا بلکه مانع می آید از صدور آن بحفظ الهی پس ثابت
شد که ایشان معصوم اند از ذنوب و معلوم شد که آنحضرت ثابت ماند و رکون نکرد و در آیت مبالغه است در کمال تطهیر
و تعظیم و تقدیر آنحضرت و حفظ عصمت و محبت الهی مر او را نه تهدید و تشدید و عتاب و تحذیر هذا ظاهر اما قول وی تعالی
ما کان للنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة الی قوله عظیم این را نیز
بعضی بر عتاب حمل کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در اسیران بدر فدا اختیار فرموده بود باشارت ابوبکر رضی الله عنه نه قتل
چنانکه عمر رضی الله عنه بدان اشارت کرده و این باجتهاد بوده بی آنکه امری از جانب حق سبحانه بدان باشد و خطا در اجتهاد تقصیر نیست

جایز می دارند لیکن تقریر وی بران جایز نیست و در آخر آنچه صواب است اظهار می کند چنانکه در اصول فقه ذکر کرده اند و
تفصیل کلام آنست که مسلم در حدیث عمر بن الخطاب آورده که گفت چون هزیمت داد خدای تعالی مشرکان را و زده و کشته شدند
از ایشان هفتاد کس و اسیر ساخته شدند هفتاد کس مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در باب ایشان با ابوبکر
و عمر و علی رضی الله عنهم پس گفت ابوبکر ایشان ابناء اعمام و برادران و خویش و قبیله اند رای من آنست که بگیری از ایشان
فدیه تا باشد ما را آنچه بگیریم از ایشان از اموال ماده قوت و قدرت بر کفار و امید است که هدایت کند ایشان را خدای تعالی
و باشند ایشان بازوی دولت و نصرت ما پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمن که تو چه رای میزنی ای
پسر خطاب گفتم نه بخدا سوگند رای من از رای ابوبکر جدا شده است رای من آنست که بکشی ایشان را اگر با مرا تا بکشم فلان را
اشارت کردم بخویشی که مرا بود و بفرما علی را که بزند گردن عقیل را که برادر او بود و بفرما حمزه را که بکشد فلان را تا بدانند
خدای تعالی که نیست در دلهای ما دوستی مر مشرکان را پس دوست داشت و اختیار کرد آنحضرت رای ابوبکر را و خوش نیامد
او را رای من و گرفت از ایشان فدیه را چون فردا شد رفتم دیدم که نشسته است و ابوبکر نزد اوست و هر دو
نشسته گریه میکنند گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیز بگریه آورده است ترا و یار ترا تا من هم اگر بیابم در خود گریه را
بگریم و اگر نیابم تکلیف کنم و بزور در خود را بگریه در آرم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گریه میکنم بجهت آنکه
عرض کرده شد بر یاران اتخاذ فدا و بتحقیق عرض کرده شد بر من عذاب ایشان نزدیکتر از این درخت اشارت کرد بدرختی که
نزدیک بود پس فرستاد خدای تعالی ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض و اثخان اکثار و مبالغه در چیزی
کردن و مراد اثخان در قتل است یعنی پیغمبر را باید که چون اسیران بدست وی بیفتند بکشد ایشان را و مبالغه کند در آن تا زایل
گردد کفر و کم شوند گروه آن و غالب شود اسلام و عزیز شوند اهل آن تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة میخواهید
شما دنیا را که غنیمت و اموال آنست و میخواهد خدا آخرت را که قوت دین اسلام و اعلای وی و آخرت بران مترتب خواهد شد
لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم و اگر نبودی حکم الهی که در ازل رفته است که مجتهد را بر خطا نگیرد هر آینه میرسید
شما را در آنچه اخذ کردید و اختیار نمودید عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آنحضرت که اگر نازل می شد
بر ما عذاب نجات نمی یافت از آن مگر عمر پس میگویند آنجا که در اینجا عتابیست بر آنحضرت و تهدید است بعذاب و آن
نمی باشد مگر در ذنب و صاحب مواهب لدنیه میگوید که نیست در اینجا الزام ذنب بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بلکه در بیان
حکم ایست که مخصوص گردانیده شده است بدان بر سائر انبیا علیهم الصلوة والسلام که نیست این حکم پیغمبر را غیر تو چنانکه فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم احلت لی الغنائم انتهی و می خواهد که بگوید که این حکم در غیر آنحضرت است از انبیا علیهم الصلوة
والسلام و اما آنحضرت را درست است که نکشد و فدا بگیرد و آن از جمله غنائم است و میگوید اما قول وی تعالی عرض الدنیا یعنی
گفته اند که مراد با نیت اسباب کسی است که اراده می کند دنیا را مجرد و محض است غرض او برای عرض دنیا تنها و بشکند

سے کند از ان و نیست مراد باین آیت آن حضرت غالب اصحاب وی بلکه روایت کرده شده است از ضحاک که این آیت
نازل شده است هنگامیکه منهزم شدند مشرکان روز بدر و مشغول گشتند مردم بسبب اخذ غنائم و باز آمدند از قتال
تا گفت عمر رضی الله عنه که بهم کردند مرایشان چنانکه در روز احد واقع شد نازل شد برایشان منکم من یرید الدنیا و منکم
من یرید الآخرة و اما قول وی تعالی لولا کتاب من الله سبق در اختلاف کرده اند مفسران در معنی این آیه بعضی گفته اند
معنی او آنست که اگر سبقت نمیکرد از من که عذاب نمیکنم هیچ یکی را مگر بعد از نهی هر آئینه عذاب میکردم شما را و این دلالت
میکند که فدیهٔ اسرا معصیت نبوده است و بعضی گفته اند که اگر نمی بود ایمان شما بقرآن که مراد بکتاب سابق اوست
که مستوجب شده اید شما بوی عفو و صفح را عتاب کرده میشد بر غنائم یا مراد آنست که اگر نمیگذشت در لوح محفوظ
که غنائم حلال است و این همه نفی ذنب و معصیت میکند زیرا که فعل چیزی که حلال است معصیت نمی باشد و لهذا گفت
حق سبحانه در آیه اخیر فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا و بعضی گفته اند بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب رضی الله عنهم
مخیر گردانیده شده بودند در قتل و فدا و بتحقیق روایت کرده شده است از علی رضی الله عنه که گفت آمد جبرئیل نزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم روز بدر و گفت مخیر گردان اصحاب خود را در اساری اگر خواهند قتل کنند و اگر خواهند فدا گیرند
بدین شرط که کشته شوند از ایشان در سال آینده هفتاد کس چنانکه یاد کنند گفتند صحابه اختیار کردیم فدا را و کشته شوند از ما بتحقیق
واقع شد قتل هفتاد کس از صحابه روز احد و این دلیل است بر آنکه ایشان نکردند مگر آنچه امر کرده شده بودند بدان
پس معصیت نباشد و بعضی گفته اند که اگرچه مخیر گردانیده شده اند در فدا و قتل ولیکن قتل و اثخان اصلح بود پس عتاب
کرده شده بر آن و بیان کرده شد ضعف اختیار فدا و تصویب اختیار اثخان ولیکن خالی از ذنب نیست هیچ یکی و الله اعلم
و اما قول وی تعالی و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین میفرماید اگر افترا میکرد بر ما بعضی
اقوال از پیش خود هر آئینه میگرفتیم او را بدست راست و هر آینه می بریدیم رگ گردن او را و هلاک می گردانیدیم او را کنایه است
از عذاب او چنانکه می کنند پادشاهان بلکه [illegible] می آمد این مبالغه است در صدق وی و نگاه داشتن حق تعالی او را که نبست
افترا لیکن در این عبارت اظهار سطوت و غلبهٔ ربوبیت است با وجود تشریف و تکریم لیغفر لک الله و این قاعده است
از کمال محبت و اهتمام بجمال وی و در حقیقت تعریض است بمفتریان دیگر تا هوشیار شوند و اصل قاعده همان است
که سابقا گفته شد که ما را آن نگاه باید داشت و رانچه در عالم محبوبی و محبی از ناز و نیاز بگذرد و اما قول وی تعالی ما کنت تدری
ما الکتاب و لا الایمان بعضی گفته اند مراد علم بتفاصیل احکام ایمان و صفات اوست چنانکه در قرآن مذکور است چه وجود
این بعد از ارسال و وضع دین و شریعت است و بتحقیق بشهرت رسیده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از بعثت
توحید می کرد و دشمن میداشت اوثان و عبادات آن را و حج و عمره می کرد و هرگز شراب نخورده بود و باوجود آن نمیدانست
شرائع را که تشریع نموده است حق تعالی بر بندگان خود و نیست مراد بقول وی تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان ایمان

یعنی تصدیق و اقرار و بعضی گفته اند مراد دعوت با ایمان و احکام است و بعضی گفته اند که این از باب حذف مضاف است
یعنی با کثرت تدری اهل الایمان یعنی نمیدانستی که ایمان که را خواهد آورد و از اعلام و اقدار و این معنی بعید است از سیاق و
سیاق حدیث والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب باب چهارم در ذکر آن حضرت صلی الله علیه

و آله و سلم در کتب سابقه و تعظیم و تبجیل وی و اخبار برسالت وی و کرامت وی در توریت و انجیل و اعتراف علماء

اهل کتاب بدان باجمال و تفصیل قال الله تعالی الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم
فی التوریة والانجیل یامرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر الآیة ذکر شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب
سابقه بسیار است و خاصه انبیا و رسل علیهم الصلوة و اهل مجالس ایشان معروف بوده بذکر حضرت خاتم الانبیا و چون
حسب یاد ذکر ایشان آنحضرت وی کرده لاجرم ذکر شریف او با ایشان بطریق اولی کرده باشد من احب شیئا اکثر
ذکره و این آیت کریمه اول دلیل است بر صدق آن حضرت که خبر داده از کتابهای احوال و صفات وی صلی الله علیه و آله
و سلم در کتاب یهود و نصاری و الزام ایشان بر آنکه اگر مطابق واقع نبوده موجب نفرت و تکذیب ایشان می شد
آنحضرت را بحقیقت دانا و شناسا تر با احوال آنحضرت و صدق نبوت وی از یهود و نصاری کس نبود که در توریت
و انجیل وصف او را خوانده بودند و دیده بودند و در یافته سعادت ملازمت وی و دیدن نشانهای علامات ظهور وی
صلی الله علیه و آله و سلم در بلاد نشسته بودند و همیشه منتظر طلوع کوکب دولت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم
بودند و بر انصار که معادات و مخالفت داشتند بعثت وی صلی الله علیه و آله و سلم را فتح و استنصار مینمودند میگفتند
که نزدیک رسیده است که در سایه دولت پیغمبر آخر الزمان در آمده بر کافران ظفر یابیم و پدران ایشان در وقت رفتن
از عالم وصیت نامها نوشته و به پسران می سپردند و میگفتند که سلام ما با آنحضرت رسانید و بگوئید که
ما مشتاق تو بودیم و بایمان تو از عالم رفتیم قوله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم می شناسند این کافران
آن حضرت را چنانچه می شناسند پسران خود را که بوجود آنها علم یقینی مشهود دارند بخلاف پدران که علم بآنها بسماع و اخبار
است و لیکن چون آن نور ظهور کرد و سابقه شقاوت ازلی از ایشان در کار شد بحسد و عناد تکذیب نمودند و کفر
ورزیدند و دیده و دانسته بر کتمان حق رفتند و تحریف و تغییر کتاب نمودند و از برای محبت دنیا و حب ریاست بر کسب
خسارت و شقاوت و ذلت فرو رفتند و با وجود تحریف دلائل نبوت و بعضی از علامات شریفه وی صلی الله علیه و آله و سلم
در کتاب ایشان لایح و واضح است و گفته اند که نام حضرت بزبان سریانی مشفح و منحمنا [illegible] بزبان ایشان بمعنی
محمد است و چون میگویند [illegible] الحمد لله و چون شفح بمعنی حمد بود مشفح بمعنی محمد باشد و احوال و صفات
و علامات و امارات نبوت وی مشرح در زمان بعثت و خروج وی در میان ایشان بود و چون آنحضرت بمدینه منوره قدوم
آورده عبد الله بن سلام که از احبار و اشراف یهود و اولاد یوسف علیه السلام بود آمد و ایمان آورد و از ایشان روزی که

باب چهارم در ذکر حضرت در کتب سابقه و تعظیم و تبجیل وی و اخبار برسالت وی در توریت و انجیل و اعتراف علماء اهل کتاب

خروج آن حضرت بمکه شنیده بود منتظر حصول سعادت لقای شریف وی بود مدتی بود که مشتاق لقایت بودم
لاجرم روی ترا دیدم وا شناختم و چون بلقاء شریف مشرف شد گفت آن حضرت توئی ابن سلام عالم اهل یثرب گفت
نعم فرمود سوگند میدهم ترا بخدائی که فرستاده است توریت را می یابی تو صفت مرا در کتاب خدا گفت نعم گواهی میدهم
که تو رسول خدائی و خدا ظاهر و غالب کننده تست و غالب کننده دین تست بر همه ادیان بدرستی و راستی که
من می یابم صفت ترا در کتاب خدا که با تو خطاب کرده و گفته است یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا
براستی ما فرستادیم ترا شاهد بر امت بتصدیق و تکذیب و نجات و هلاک ایشان و بشارت دهنده مطیعان را بثواب
و ترساننده عاصیان را بعقاب وحرزا للامیین و پناه مر امیان را که مراد بدان عرب اند که اکثر خط و کتابت ندانند
تعلیم و تعلم نرانند و وی صلی الله علیه وآله وسلم پشت و پناه تمامه عالم است تخصیص بعرب بجهت بعثت وی
در ایشان قرب ایشان از وی باشد و یا بجهت غلو و انهماک این قوم در جهل و ضلالت و بعد از مقام علم و حکمت
و حرز و تحصین را گویند که نگاه دارد از آفات و مراد از آن حفظ و تحصین ایشان است از آفات نفس و غوائل
شیطان چنانکه فرموده هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة وان
کانوا من قبل لفی ضلال مبین و تواند که مراد حفظ و نگاهداشت ایشان باشد از عذاب و هلاک و استیصال مادام
که در ایشان بود و قوله تعالی وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم تتمه کلام عبدالله بن سلام وانت عبدی ورسولی
تو بنده خاص منی یعنی هیچکس درین صفت با تو برابر نیست و فرستاده منی بسوی کافه خلق سمیتک المتوکل نام کردم
ترا متوکل که تمام کارهای خود را بمن گذاشته و از حول و قوت خود برآمده که حقیقت معنی بندگی است لیس
بفظ ولا غلیظ نیستی تو درشت خوی و سخت دل چنانکه در قرآن مجید میفرماید ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا
من حولک و آنکه جای دیگر فرموده واغلظ علیهم جوابش آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم مجبول است بطبع کریم خود
و امر بغلظت مخصوص است بمصالح خلق و او جواب آنست که گفته شود که نفی نسبت بمومنان است و امر نسبت بکافران و
منافقان است و هر دو صفت در ذات وی موجود است الحب لله والبغض لله و فرمود انا الضحوک القتال و
در باب اخلاق اشارتی بآن گذشت ولا صخاب فی الاسواق و نه فریاد برآرنده در بازارها که عادت نادانان
و غافلان است یعنی نرم خوست و بلند نمیکند آواز را مع خلقی که دیده بر وی هم نه در خانه نه در بازار ولا یجزی بالسیئة
السیئة ولکن یعفو و یغفر و پاداش نمیدهد بدی را ببدی بلکه عفو می کند و در می گذرد و لن یقبضه الله حتی یقیم به الملة
العوجاء بان یقولوا لا اله الا الله و نخواهد میراند او را خدا تعالی تا زمانی که راست بگرداند با وی دین و کیش کج را
بگفتن لا اله الا الله و اثبات توحید و ازاله شرک فیفتح به اعینا عمیا و آذانا صما و قلوبا غلفا پس می گشاید بوی چشمها
را که نمی بینند راه را و راست را و گوشهای کر را که نمی شنوند حق را و دلهای پوشیده و در پرده را که نمی فهمند و در نمی یابند

حقیقت حال را و دیده و دانسته این زیاده آمد که فریاد نمیکند در بازارها و نه تزئین میکند لفحش و گوینده نیست دروغ را
راست و درست می گردانم او را برای هر صفت جمال و جمیل و می بخشم او را هر خلق کریم و می گردانم سکینه و آهستگی
و آرامش را لباس وی و تقوی و پرهیزگاری را ضمیر وی و حکمت معقول وی و تحمل و وقار طبیعت وی و عفو و
معروف خلق وی و عدل سیرت وی و حق شریعت وی و هدایت امام وی و اسلام ملت وی و احمد نام وی راه راست
نمایم مردم را بوی بعد از گمراهی و دانا گردانم بوسیله وی بعد از نادانی و بلند آوازه گردانم بوی بعد از گمنامی و بسیار
گردانم بعد از قلت و جمع سازم بعد از فرقت و غنی گردانم بعد از درویشی و الفت دهم بوی در دلهای شتافته و دیده های
پراگنده و امتهای متفرقه را و بگردانم امت او را بهترین امتها از کعب احبار نیز همین آمده و در روایت دیگر
آمده که ابن عباس از کعب پرسید که چگونه می یابی نعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را در توریت گفت
همچنین که نوشته است محمد بن عبد الله عبدی المختار مولده بمکه و مهاجره بالمدینه و ملکه بالشام لا فظ ولا غلیظ
ولا صخاب بالاسواق ولا یجزی بالسیئة السیئة ولکن یعفو و یغفر و در این روایت صحیح است در صفت امت وی صلی الله علیه
و آله وسلم نیز آمده است که فرموده است وی شکر گذاران باشند در غم و شادی و خوشی و ناخوشی تکبیر گوینده در هر بلندی
و حمد گوینده در هر پستی رعایت کنند آفتابها را برای نماز چون در رسد وقت نماز کنند اگرچه در خاک روبه
باشند ازار بندند بر نصف ساقهای خود و وضو کنند آن با اطراف اعضای خود ندا کنندگان ایشان ندا کنند
در هوا سان یعنی بر جای بلند صفهای ایشان در قتال و در نماز یکسان باشند ایشان را در شب زمزمه باشد چون
زمزمه زنبوران مراد از زمزمه او در شب آهسته و در روایت ابی هریره آمده که شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
که گفت چون نزول کرد بر موسی توریت و خواند آنرا یافت در وی ذکر این امت پس گفت خداوندا من می یابم
در الواح امتی را که ایشان آخرانند و سابق یعنی آخر در وجود و سابق در فضل شفاعت کرده می شود برای ایشان
و می بارد برد عای ایشان انجیلهای ایشان در سینهای ایشانست می خوانند آنرا از بر می خورند غنائم را و میگردانند
صدقات را در شکمهای خود این از خواص این امت است که آسان کرده شد کار برایشان و حلال شد برایشان
غنائم و صدقات به خلاف امم سابق چون قصد می کند یکی از ایشان بدی را و نمی کند آنرا نوشته نمی شود و اگر
چون میکند بدی نوشته می شود یک بدی و چون می کند نیکی را نوشته می شود ده نیکی و داده می شود ایشان را
علم اول و آخر میکشند آخر ایشان مسیح دجال را و در بعض روایات آمده که موسی علیه السلام از الواح توریت قریب هفتاد
صفت ازین امت که در آخر زمان بیاید ذکر کرده و گفت خداوندا بگردان آن را امت من فرمان آمد که یا موسی آن امت
امت نو که بگردانم آن امت احمد خواهند بود گفت موسی یا رب پس بگردان مرا امت محمد پس داده شد موسی با وجود این کلام
این دو خصلت که یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین پس گفت موسی علیه السلام

خدا او مدارا ضی شدیم بدان و ابونعیم از سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که مردی نزد کعب احبار گفت
که دیدم در منام گویا مردم جمع کرده شده اند برای حساب پس خوانده شدند انبیا و آمد با هر نبی امت وی و دیده شد
مر هر نبی را دو نور و هر یکی از متابعان را یک نور که میرود با وی پس خوانده شد محمد صلی الله علیه وآله وسلم و بود مر هر موی
او را که در بدن وی بود نوری و هر یکی از متابعان او را دو نور پس گفت کعب و وی در نیافت که آن مرد خبر از منام خود می
داد که حدیث دفتر کرده است اگر در این حدیث گفت سوگند بخدا که نیست خدا جز وی من این را در منام خود دیده ام
پس سوگند خورد کعب که سوگند بخدای که نیست خدای جز وی که بدرستی که این صفت محمد و امت او و صفت انبیا
و امتهای ایشان است در کتاب خدا گویا که در توریت خوانده تو آنرا و مثل این اخبار در بیان علم یهود و تصدیق نبوت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم و عناد و انکار این اشرار بعد از ظهور این انوار بسیار است که توفیق قبول
قرین حال ایشان نشد بسیار است همیشه ذکر آنحضرت را در توریت درس می گفتند و تکرار می کردند و اولاد خود را تعلیم
می نمودند و حلیه شریف او را بیان می کردند و خروج او را و بعثت او تعیین می ساختند و می گفتند که خروج او از مکه
و هجرت بمدینه خواهد بود و چون مبعوث شد براه حسد و عناد رفته گفتند که این نه آن کس است که خبر میدادیم از وی
و در صفات شریف وی تحریف می نمودند با وجود تحریف و تغییر دلائل و شواهد آن در توریت لائح و واضح بود و ابوعامر
راهب شخصی بود از اوس هیچکس از اوس و خزرج در مخالفت تر از وی مر آنحضرت را نبود و الفت و مصاحبت می نمود
با یهود مدینه و می پرسید ایشان را از وصف خبر میدادند ایشان او را از صفات رسول رب العالمین صلی الله علیه وآله
وسلم و می گفتند که این دار هجرت اوست پس از آن نزد یهود تیما رفت ایشان نیز خبر دادند بمثل آن پس از آن بشام رفت
و سوال کرد نصاری را ایشان نیز خبر دادند بصفت آن حضرت پس بیرون آمد ابوعامر و ترهب نمود و پلاس پوشید
و گفت من بر ملت حنیفه دین ابراهیم دارم و منتظر خروج پیغمبر آخر زمانم و این ابوعامر مخذول از صفات نیز
صفات و مشخصات آن حضرت را شنیده بود و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ظهور کرد بر حال خود ماند و بغی
و حسد نمود و نفاق ورزید و گفت یا محمد بچه چیز مبعوث شده تو فرمود مبعوث شده ام بملت حنیف گفت تو بلکه
خلط کرده آنرا بغیر آن فرمود آن حضرت بلکه آورده ام آنرا سفید و نقی و صاف و پاک چه شد ای ابوعامر آن اخبار
که خبر دادند ترا احبار یهود و از صفات من گفت نیستی تو آنکس که وصف میکردند او را یهود فرمود آن حضرت دروغ
میگوئی تو ای ابوعامر گفت من دروغ نمی گویم تو دروغ می گوئی فرمود آن حضرت بمیراند خدای تعالی دروغ گو را
وحید طرید غریب پس از آن رجوع کرد ابوعامر بمکه و متابعت کرد دین قریش را و ترک کرد دین ترهب را که پیش از این
داشت بعد از آن ملحق شد بشام و مرد طرید غریب وحید بدعای آنحضرت که کرده بود و از اینجا معلوم می شود که علم و دانش
بکار نمی آید تا توفیق و هدایت نباشد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و ابن ابی عامر نام او حنظله است که او را غسیل الملائکه گویند بجلالت

آنحضرت آمده ایمان آورده و از سادات صحابه شد و قصه تسمیه او بغسیل مشهور است ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک بر شرط شیخین آورده اند که وی نو کتخدا بود بلکه هنوز تزویج کرده با زن خود صحبت داشته بود ناگاه آوازه شد که حرب کفار در روز احد شنید بیطاقت شد و فرصت غسل جنابت نیافته بیرون برفت و شهید شد پس بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مکشوف شد که ملائکه او را غسل می‌دهند فرمود حقیقت حال حنظله چیست و بچه سبب او را از میان شهدا بغسل مخصوص ساخته اند و در بعضی روایات آمده که فرمود که جنب بود پرسیدند از زن او پرسیدند او را از آن حقیقت حال را عرض کرده از اینجاست که امام ابوحنیفه شهید جنب را غسل میفرماید و امام شافعی و صاحبین با وی خلاف دارند و می‌گویند غسلی که بجنابت موجب آن بود بجهت خروج از دائره تکلیف ساقط شد و غسلی که بسبب شهادت مستقل است دیگر غسلی واجب نشود و امام این قصه حنظله را دلیل می‌آرد و قول آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که در بعضی روایات آمده که جنب بود اول دلیل است بر آن اکنون اخباری که از توریت و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم و غیره در صفت آن حضرت آمده است نقل کنیم اصل پوشیده نماند که بعد از اخبار قرآن مجید که ناطق است بوجود صفات و احوال شریفه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آن کتب در اثبات این مدعا حاجت بدلیل نخواهد بود ولیکن ایراد آن برای الزام و افحام این کافران معاند در کار است و مومنان را نیز موجب زیادت اطمینان و مزید نورانیت و یقین میگردد اما در توریت بعد از حذف و تحریف و تغییر و تبدیل و خیانتها که این اشقیا در وی اینها کرده اند آمده است که تجلی کرد حق سبحانه از سینا و تابانید از ساعیر و آشکار شد از فاران سینا نام کوهی است که او را طور سینا و طور سینین گویند که تجلی کرد حق سبحانه و وحی و کلام کرد بموسی علیه السلام و تابانید از ساعیر که کوه بیت المقدس نزد بیت اللحم است مولد عیسی علیه السلام ظاهر شد در وی نبوت او و نازل شد به وی انجیل و فاران اسم عبرانی است نام جبال بنی هاشم است در مکه که در یکی از آنها آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تعبد میکرد و بدو وحی در وی شد آن سه کوه است یکی ابوقبیس است که مکه در زیر آن آبادان است در مقابل آن قعیقعان است یا لعلع وادی و در شرقی آن که متصل قعیقعان است شعب بنی هاشم بود در وی مولد آن حضرت بقول مشهور و ابن قتیبه که از علما است و کتب سابقه را خوانده و ترجمه کرده در اعلام النبوة میگوید که در اینجا هیچ غموضی و خفائی نیست بر کسی که تدبر و تامل کند در آن زیرا که چنانکه ثابت شده است که تجلی خدا از سینا انزال توریت است بموسی علیه السلام بطور سینا و اشراق او تعالی از ساعیر انزال انجیل بر عیسی علیه السلام که سکونت میکرد در ساعیر بارض خلیل بقریه که او را ناصره گویند و بآن نسبت تسمیه کرده شد تابعان او را بنصاری و چنانکه ثابت است که مراد باشراق حق سبحانه از ساعیر انزال انجیل باشد نیز همچنین ثابت است که استعلان او در جبال فاران انزال قرآن است بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و آن جبال مکه است و نیست خلافی میان مسلمین و اهل کتاب در آنکه فاران مکه است و اگر دعوی کنند که فاران غیر مکه است دور نیست آن از ابار

وصف آنحضرت در توریت و انجیل و غیره

و افزار ایشان گوئیم آیا نیست در توریت که ابراهیم ساکن گردانید هاجر و اسمعیل را در فاران و گوئیم راه نمائید دیگر
ما را بر موضعی دیگر که آشکار شد خدای تعالی از وی و نام وی فاران است و هر پیغمبر که فرستاد او را خدای تعالی کتابی را
بعد از مسیح و بنمائید ما را دینی که ظاهر و منکشف شد و آشکارا گشت مثل ظهور و انکشاف دین اسلام آیا می دانید
که آشکارا و فاش شد دینی در مشارق و مغارب مثل آشکارا و فاش گشتن دین اسلام و نیز آمده است که خطاب
کرد پروردگار تعالی در توریت موسی علیه السلام در سفر خامس که پروردگار تو پیدا میکند از برای بنی اسرائیل
پیغمبری از برادران تو و در روایتی از برادران ایشان می گردانم کلام خود را در دهان وی پس می گوید مر ایشان را
هر چیز که امر کنم او را و هر که اطاعت نکند چیزی را که متکلم می کند وی انتقام می کشم از وی و درین کلام دلالت واضح است
بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که موسی و قوم موسی که بنی اسرائیل اند ابنا اسحق اند و برادران ایشان ابنا
اسمعیل و اگر این نبی موعود از ابنا اسحق و بنی اسرائیل باشد از ایشان می شود نه از برادران ایشان و اگر گویند
بنو اسرائیل برادران بنو اسرائیل اند پس اطلاق اخوت درست باشد گوئیم که برین تقدیر وجهی می گردانید شما و دیگر
زیرا که مذکور است در توریت که قائم نشد در بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی و در ترجمه دیگر توریت آمده که مثل
موسی قائم نمی شود در بنی اسرائیل هرگز پس باطل شد قول بعضی یهود که مراد با این نبی موعود یوشع بن نون است زیرا که
یوشع نبود کفو موسی مثل وی بلکه خادم او بود در حیات او و نه کرد سعی به دعوت او بعد از وفات او پس متعین شد که
مراد با این نبی موعود محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که کفو و مثل موسی بود و مماثل بود در نصب دعوت و تحدی بمعجزه
و تشریع احکام و اجرای نسخ بر شرایع سابقه و غیره چندین دلائل باهر است که نبی موعود که پیغمبر آخر الزمان است محمد است
صلی الله علیه و آله و سلم که در آن شک و شبهه و احتمال نیست و گفته اند که قول او که فرمود می نهم کلام خود را در دهان وی
واضح است که مقصود با آن محمد است صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که معنی این آنست که وحی میکنم بسوی او بکلام خود
و نطق میکند به آن چنانکه شنیده گویا فرمود نمیفرستم بسوی او صحف و الواح زیرا که امی است نمیخواند مکتوب را
و اصل اما در انجیل از آنچه ذکر کرده است ابن بطریق که گفته است یوحنا که یکی از حواریین است در انجیل خود از مسیح
که آورده که گفت من طلب میکنم از پدر خود که بدهد شما را فارقلیط دیگر زیرا که ثابت ماند با شما ابدا و وی روح حق است
و تعلیم می کند شما را هر چیز و گفت این پیر رونده است کنایت کرد از ذات خود و می آید بعد از وی فارقلیط و زنده
می گرداند برای شما اسرار را و تفسیر می کند هر چیز را و گواهی میدهد برای من چنانکه گواهی میدهم من برای او من می آیم
برای شما امثال را و وی می آرد تاویل آنرا مراد بتاویل قرآن است که مشتمل تاویلات و معانی بسیار است بخلاف کتب
دیگر و فارقلیط که طاقت ندارند اهل عالم که بکشند او را اگر اجابت می کنید و دوست میدارید مرا نگاه دارید وصیت مرا و من
طلب میکنم پدر خود را که بدهد شما را فارقلیط دیگر که باشد با شما تا نهایت دهر و آن لفظیست یا آنکه خدای تعالی میفرستد بسوی

ایشان کسی را که قائم میشود و تبلیغ رسالت پروردگار وی و سیاست خلق بنام وی و باشد شریعت وی باقی در خلفا
آیا هست این چنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و اختلاف کرده اند نصاری در تفسیر فارقلیطا بعضی گفته اند
بمعنی حامد است و بعضی گفته اند بمعنی مخلص اگر موافقت کنیم ایشان را و بمعنی مخلص پس رسولی است که می آید برای
خلاص عالم و این موافق غرض ماست زیرا که چون بمعنی خلاص گفته شده است از گذشتها است مراد این معنی را قول
مسیح در انجیل که من آمده ام برای آنکه خلاص کنم عالم را و چون ثابت شد که مسیح وصف کرده است خود را که مخلص عالم است
و وی سؤال کرده است پدر را که بفرستد برای ایشان فارقلیطا دیگر پس مقتضی لفظ آنست که دلالت کند بر این که اول فارقلیطا گذشته
تا فارقلیطا دیگری آید و اگر تنزل کنیم که فارقلیطا بمعنی حامد باشد پس کدام لفظ قریبتر است باحمد از این گفت این لفظ
در انجیل از آنچه ترجمه کرده اند آنرا چیزی نیست که دلالت می کند بر آنکه فارقلیطا رسول است زیرا که گفته است که این کلامی
که می شنوید شما از من از آن من نیست بلکه از آن پدری است که فرستاده است مرا این کلام برای شما اما فارقلیطا که
روح القدس میفرستد او را پدر من بنام من او تعلیم میکند شما را هر چیزی و وی ذکر میکند و پند می دهد شما را چنانکه گفته ام
من آنرا برای شما پس آیا هست بیانی واضح تر از این که فارقلیطا رسول است که میفرستد او را خدا تعالی نه خدا است
و وی تعلیم می کند خلق را هر چیز و تذکیر می کند ایشان را و آنکه اطلاق پدر این لفظیست معروف الاصل ما نیست
استعمال آن نزد اهل کتابین و اشاره شده به پروردگار سبحانه و تعالی زیرا که این لفظ تعظیم است که خطاب میکنند بوسیله
متعلم معلم را که استفاده میکنند از وی علم را و مشهور است خطاب نصاری علمای دین خود را بابا روحانی و شبیه است بدو همچنین
استعمال یهودیان که میگفتند نحن ابناء الله از جهت سوء فهم ایشان نه خدا را اما قول وی میفرستد او را پدر من بنام من
اشاره است بشهادت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مر او را بصدق و رسالت و با آنچه متضمن است قرآن از مدح
وی و تنزیه وی از آنچه افترا کرده شده است در امر وی و در ترجمه دیگر از انجیل آمده است که گفت مسیح که آید فارقلیطا
با شما مؤمن و فیکم ... فارقلیطا توبیخ زشت بدی می کند عالم را بر ... و نمی گوید چیزی از پیش نفس خود چیزی که شنیده میشود
از وی کلام میکند ایشان را بدان و سیاست میکند ایشان را بحق و خبر میدهد ایشان را بحوادث و در روایت دیگر آمده نمیگوید وی از پیش نفس خود بلکه
تکلم میکند بهر چه می شنود یعنی از خدا که فرستاده است او را چنانکه فرموده است در حق وی صلی الله علیه وآله وسلم و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
و گفته است که وی تمجید میکند مرا و مراد بزرگ داشتن ... ایشان مراد وی واقع تمجید کرده است مسیح را چنانکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم کرده زیرا که
وصف کرده است او را برسالت و پاک گردانیده او را از آنچه نسبت کرده اند با ایشان امت او و اینهمه صفات محمد است
صلی الله علیه وآله وسلم که مسیح خبر داده است علیه السلام و کیست که تغییر کرده است علمای بنی اسرائیل که کتمان حق
نزایند کلم از مواضعش و بیع دین بثمن قلیل و کیست که خبر داده بجواب غیر پیغمبر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در انجیل
حق تعالی وحی کرد بعیسی تصدیق کن بمحمد و ایمان آر بوی و بفرما امت خود را که هر کس از ایشان چون ادراک نماید

کنند ایمان آرد بتو ای پسر مریم بتول چه اگر نه محمد بودی آدم را و بهشت را و دوزخ را نیافریدمی و چون عرش را ایجاد کردم مضطرب بود قرار نداشت پس بر عرش نوشتم لا اله الا الله محمد رسول الله ساکن شد و در مواهب لدنیه از بیهقی از ابن عباس آورده که چون جارود که نصرانی بملازمت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده اسلام آورد گفت سوگند بخدایی که فرستاده است ترا بحق تحقیق یافتم وصف ترا در انجیل و بتحقیق بشارت داده است بتو ابن بتول و بیهقی در دلائل النبوة از ابو امامه باهلی از هشام بن العاص اموی آورده که گفت فرستاده شدم من و مردمی دیگر بسوی هرقل قیصر روم تا دعوت کنیم او را باسلام و ذکر کرد تمام حدیث را و گفت طلبید ما را هرقل شبی نزد خود پس در آمدیم بر وی پس طلب کرد صندوقی عظیم را و در و درهای خانهای صغیر بود و بخانه بابی صغیر پس بگشاد آن صندوق را و بر آورد حریر پاره سیاه را و بگستر دو روی پیکر مردی تصویر کرده بنظر چشم بزرگ سرین و دراز گردن مرد گیسو یافته بهترین خلق خدا گفت می شناسید شما این صورت را گفتیم نمی شناسیم گفت این صورت آدم علیه السلام است پس از ان کشاد دری دیگر را و بیرون آورد حریر پاره سیاه و در وی پیکر سفید سرخ چشم سطبر سر حسن اللحیه گفت می شناسید این را گفتیم لا گفت این نوح پیغمبر است علیه السلام و بگشاد دری دیگر و بیرون آورد حریر پاره و در وی پیکری سفید روی بخدا سوگند گویا عین رسول الله است گفت می شناسید این را گفتیم نعم این محمد الرسول است صلی الله علیه وآله وسلم پس گریه کردیم و برخاست هرقل و نشست و گفت آیا این اوست گفتیم نعم اوست این را که تو دیدی گویا او را دیدی پس نگریست ساعتی دران صورت پس گفت والله این آخر نبوت است ولیکن من شتابی کردم تا دریابم آنچه نزد شماست از علم و درین صندوق صورتها پیغمبران است ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و غیرهم گفتیم از کجا حاصل شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام در خواست از خدا که بنماید او را انبیا را از اولاد وی پس فرستاد پروردگار تعالی صورتهای ایشان بر وی و بودند اینها در خزینه آدم در مغرب شمس پس بیرون آورد آنرا ذو القرنین از مغرب شمس و سپرد بدانیال و اما در زبور جبل و چهارم آمده که حق تعالی خطاب آنحضرت ایشان کرده میفرماید فاضت النعمة من شفتیک فائض شد نعمت دنیا و آخرت از دو لب تو من اجل هذا بارک الله لک الی الابد برای این برکت داد خدا تعالی مر ترا تا الابد فی الصحاح فیض فائض شدن خبر و بسیار شدن آب و لبالب رفتن رود و ریختن آب و حدیث مستفیض ای منتشر و فیاض جوانمرد بسیار بخشش تقلد ایها الجبار السیف در گردن حمائل کن شمشیر خود را ای بزرگ شکسته بند کارها و سازنده همه کارها جبار درخت بلند که دست بوی نرسد نخلة جبارة ای عظیمة فان شرائعک و سننک مقرونة بهیبة یمینک پس بدرستی شریعتها و حکمهای تو پیوسته است بزرگی و زور دست راست تو و سهامک مسنونة و تیرهای تو تیز کرده است و جمیع الامم یخرون تحتک و جمیع امتها تمام بر روی می افتند زیر تو مراد باین زبور محمد است

زبور الانبیا

صلی الله علیه وآله وسلم و نعتی که فائض از دو لب شیرین وی کلامی است که می گوید وی و کتابیست که نزد فرستاده
شده است بر وی نه سخنی که خود ساخته است وی و در کلام قول وی تقلد سیفک دلالت است که وی نبی عربی
است زیرا که تقلد سیف نیست در هیچ لغتی جز عرب که حامل میکند سیف را در گردنهای خود و در قول وی فان
شرائعک و سننک نص صریحیست که وی صاحب شریعت و سنت است و وی بر پا می شود بسیف خود و جبر میکند
خلق را بسیف بر حق و بر میگردانند ایشان از کفر بسیف صلی الله علیه وآله وسلم و نیز در زبور آمده است
که داؤد علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدس یارب بفرست پیدا کننده سنت را تا بدانند مردم که
مسیح بشر است و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه وآله وسلم پیش از وجود ایشان است و مراد آنست
که خداوندا احمد را بفرست تا مردم را بداناند و بخواند بآنکه مسیح بشر است نه اله و آنست داؤد علیه السلام که مردم
در مسیح دعوی الوهیت خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر داؤد و مراد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که خدا تعالی
برگزیده است مراو را براستی و درستی در کردار و گفتار و برگزیده است مراو را امت او را و داده است او را
نصرت و داده ایشان را کرامت تسبیح می کنند او را در خوابگاه خود و تکبیر می گویند بآوازهای بلند و در دست ایشان
شمشیرهاست نیز تا انتقام کشند خدا را از آنها که عبادت نمی کنند او را و بند می کنند ملوک آن امتها را بقیدها و اشراف
ایشان را بغلها و در زبور دیگر آمده است که خدا تعالی ظاهر گردانید و رسید از صهیون که مراد پاکان که است تاج محمود
محمود مراد بتاج ریاست و امت داشته و محمود محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در زبور دیگر آمده است که وی مالک
می شود و جود می کند از دریا تا دریا و از انهار تا انقطاع ارض و می نشینند اهل جزائر پیش او بر زانوها
می کنند دشمنان او خاک را بزبان و می آیند او را ملوک با جلسار و خراج خود و سجده می کنند و سر بر زمین
نهند و فروتنی می کنند او را امت بفرمانبرداری و گردن نهادن خلاص میگرداند و مسکین مستعدی را از کسیکه
قوی تر است از وی و میرهاند ضعیف را که یاری دهی نیست او را مهربانی میکند بضعفا و مساکین و درود فرستاده میشود
بر وی و دعا کرده می شود در هر وقت و همیشه مبارک کرده شده

وصل همچنانکه در کتب سابقه تورات و انجیل
و زبور وصف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مذکور بوده است و در صحف انبیاء دیگر نیز مسطور است و مذکور است
که در صحیفه آدم ابو الانبیاء سلام الله علیهم نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس وحی فرستاد بوی که منم خداوند
مکه و اهل آن همسایهای من اند زایران خانه کعبه و رسیدگان بان مهمان من اند و در کنف عنایت و حمایت و سایه
منظور رعایت من اند معمور سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین تا بیایند آنجا گروه گروه ژولیده موی غبار آلوده
آوازها برکشیده بتکبیر و لبیک گویان و اشکها از چشم ریزان و هر کس بزیارت آنخانه بیاید مقصود جز زیارت خانه کعبه
و رضای من که صاحب خانه ام نباشد چنان باشد که گویا مرا زیارت کرده و مهمان من گشت سزاوار و لایق کرم من است

وصل بیان آنکه در کتب سابقه

که او را اکرام کنم و محروم نگذارم و کان آن خانه را پیغمبری بیارم از فرزندان تو که او را ابراهیم گویند تا بنا آن خانه
را بلند گردانم و بدست او عمارت کنم و چشمهٔ زمزم را برای او بیرون آرم و حل و حرمت آن را بمیراث بدو دهم و مشاعر
آن را بدست او آشکارا سازم و بعد از وی هر قرن از مردم آن را آباد دارند و قصد آنجا نکنند تا نوبت به پیغمبری رسد از فرزندان
تو که او را احمد گویند صلی الله علیه و آله وسلم و او خاتم پیغمبران باشد و در ایشان ساکنان و والیان و حاجیان و ساقیان
این بیت گرامی گردانم هرکه مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بیاید نزد من با آنجا بعد کالیده موی غبار آلوده و فاگنده
بی تیزی روی آرنده به پروردگار هم در صحف ابراهیم آمده که ای ابراهیم دعای تو در اسمعیل فرزند تو مستجاب کردم برده
و نسل وی برکات فاکنی گردانیدم و از وی پیغمبری بوجود می آرم معظم و مکرم که نام وی محمد باشد و برگزیده
و برگزیدهٔ من باشد و امت او بهترین امم باشند و از کتاب حبقوق که پیغمبری بود معاصر دانیال پیغمبر علیهما السلام
منقول است که گفت جاء الله من التسبیح والتقدیس من جبال فاران و امتلأت الارض من تحمید احمد و تقدیسه
و ملک الارض و رقاب الامم و نیز آمده که لقد انکشفت السماء من بهاء احمد و امتلأت الارض من حمده و آمده تضیء
بنوره الارض و تحمل خیله فی البحر و نیز در کلام حبقوق آمده که سترع فی قسیک اغراقا و ترتوی السهام بامرک یا احمد ارتواء
و این عبارت کنایت است از مبالغه در امر و نهایت رسیدن کار و اشارت است بالکمال و اتمام کار دین و ملت
در عهد نبوت وی چنانکه فرمود اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی منقول است از وهب بن منبه که گفت خواندم در کتب
قدیمه که گفت خداوند تبارک و تعالی سوگند میخورم بعزت و جلال خود که فرو فرستادم بر جبال عرب نوری که
پر کند ما بین مشرق و مغرب و پیدا آرم از اولاد اسمعیل پیغمبری عربی امی را که بوی ایمان آرند بشمار ستارهای آسمان
و رستنیهای زمین همه ایمان آرند بربوبیت من و برسالت وی بر آیند از ملتهای پدران خود و بگریزند از آن گفت موسی
علیه السلام پاکی تو خدایا و پاکست اسمای تو تحقیق گرامی داشتی تو این پیغمبر را و تشریف داشتی گفت پروردگار تعالی
من انتقام میکشم از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاهر و غالب می گردانم دعوت او را بر هر دعوت و خوار میگردانم کسی را
که مخالفت کند شریعت او را بعدل تربیت کرده ام او را و برای عدل و داد بیرون آورده ام او را بعزت من که
برهانم بوی امتها را از آتش آغاز کرده ام دنیا را با براهیم ختم کرده ام بهمین کسیکه دریابد او را و ایمان نیارد بوی
و در نیاید در شریعت وی پس از وی خدا بیزار است و در صحف شعیا پیغمبر علیه السلام ذکر آن حضرت آنکه است
که حق تعالی میگوید بنده و دوست داشته شده نزد من که شاد است بوی نفس من بود مختار من و مخر سند نفس من
افاضه میکنم بروی روح خود را او فرموده میفرستم بروی وحی خود را پس ظاهری شود به امتها عدل آوخنده نمی کند و شنیده
نمیشود آواز او در بازارها می گشاید چشمهای کور را و می شنواند گوشهای کر را و زنده می گرداند دلهای مرده را بدهم او را
آنچه هیچ کس را نداده ام احمد که حمد میگوید بنام را اعتمادی تازه و نور تضییف گردانیده میشود و بعظمت ساخته می شود و می

و عمل نمی کند بهوای نفس خوار نمیدارد صالحان را که مانند کلک ضعیفند قوی میگرداند صدیقان را و دوری کن ستوده صفاتش
است و وی نور خداست که هرگز فرو ننشیند ثابت میشود بوی حجت من و منقطع میگردد بوی عذر بتوریت وی منقاد
میشود جن و انس و مراد بتوریت اینجا کتابی است که قائم مقام توریت موسی است دوم در ذکر شعیا پیغمبر آمده که گفت
خداتعالی یا محمد من خدا ام که عظیم گردانیده ام و قوی گردانیده ام ترا بحق و گردانیده ام ترا نور امتها تا بگشائی چشم
کوران از او بربائی اسیران نفس و هوا را از ظلمات بسوی نور و نیز در کتاب شعیا آمده که گفت مرا پروردگار تعالی
برخیز و جمع کن و خبر ده بانچه می بینی پس برخاستم و دیدم دو سواران را که پیش می آیند یکی بر حمار و دیگری
بر جمل می گوید یکی مر دیگری را افتاد بابل و بتان وی که تراشیده شده اند ابن قتیبه که از علمای اهل سنت است و متتبع و
متفحص بتصحیح کتب سماویه است می گوید مراد بصاحب حمار مسیح بن مریم است باتفاق میان نصاری پس چرا
مراد بصاحب جمل محمد نباشد صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که سقوط بابل و اصنام آن بدست او شد صلی الله علیه و آله
و سلم نه بدست مسیح و همیشه در اقلیم بابل ملوک بوده اند که عبادت میکردند بتان را از زمان ابراهیم علیه السلام و
آن حضرت براکب جمل مشهورتر است از مسیح براکب حمار و در کتاب شعیا آمده است که بپوشند بادیه ها و شهرها را از
قصور آل قیدار و تسبیح می کنند و از بالای کوه ها ندا میکنند و ایشانند که می گردانند برای حق سبحانه کرامت و
پراگنده می کنند تسبیح او را در بحر و بر و صغیر میشوند از اقاصی ارض و شتابان می آیند و می گوید بپاهای خود چنانکه
میگوید گلها رنگ را بپا بپا مراد آمدن ایشان بمبعث و شناختن ایشان برای آن و بانگ برآوردن بتلبیه و سعی
کردن در طواف و گفت ابن قتیبه بنو قیدار عرب اند زیرا که قیدار پسر اسمعیل است علیه السلام باجماع مردم و گفت
ابن قتیبه که در کتاب شعیا ذکر مکه و بیت و حجر الاسود است که سلام میکنند او را و گفت شعیا گفت پروردگار جل جلاله
آگاه باشید من پناه کننده ام بعیون آن نام مکه است بیت خود را دور قاوید وی حجر است که کرامت کرده میشود
و بوسه داده می شود او را و گفت پروردگار تعالی مکه را شاد شو ای عاقر و تلبیه کن که اهل تو بیشتر باشند از
اهل من و مراد باهل خود اهل بیت مقدس را داشته باشد از بنی اسرائیل و حاج عجایب که بیشتر باشند از ایشان و تشبیه کرده
مکه را بزن نازائیده که نبوده در وی پیغمبری مگر اسمعیل علیه السلام و نازل نشد بر وی کتابی بخلاف بیت المقدس که از
انبیا در آن بسیار بودند و مهبط وحی بود و نیز در کتاب شعیا آمده که حق تعالی گفت سوگند خوردم بذات خود چنانکه
سوگند خورده بودم در ایام نوح که غرق نکنم اهل زمین را بطوفان همچنین سوگند خوردم برای تو که ناراض نشوم
از تو هرگز و ترک نمیکنم ترا هرگز تا جبال همه از جاهای خود زایل شوند و تلها پست شوند رحمت من از تو زایل نگردد ای مسکینه
آگاه باش بنا میکنم بتحسین سنگهای ترا و می آرایم بجواهر و مکلل میکنم بلالی سقفهای ترا بزبرجد و درهای ترا از در و میباشی
از ظلم و مترس از ضعف بسلامی که صعوبت کند صانعی عمل نمی کند در تو برخیز و روشن شو که نزدیک رسیده است نور تو و وقار

خدا بر تو بشارت است بظهور نور خاتم انبیا صلی الله علیه وآله وسلم اجمعین ذکر کرده حرم را که گرگ درو یکجا بچرند وصف
کرده راه های او و آلهای او را زیاده بر آنچه در تحریر گنجد و تقریر توان کرد و با جمله صفات آن حضرت و احوال شریف وی
صلی الله علیه وآله وسلم در کتب متقدمه زیاده بر آن است که بدان خفائی و اشتباهی باشد مگر آنکه اعدای این نام
شریف او را تغییر و تحریف کردند و باوجود آن دلائل و شواهد آن ظاهر و باهر است یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم
والله متم نوره ولو کره الکافرون وصلی الله علیه سید الاولین والآخرین وخاتم الانبیاء والمرسلین وعلی آله واصحابه
واتباعه اجمعین وصل مجملاً معلوم شد که ذکر شریف حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم در کتب سابقه سماویه مذکور
و مسطور است و اهل کتاب را بدان علم قطعی یقینی حاصل بود و بحسد و عناد و غلبه شقاوت و خسارت براه انکار
و استیعاد رفتند و در فتنه تحریف و تغییر و تبدیل کردند و اگر اینجا بعضی حکایات و روایات که متضمن بتبیین و تفصیل
آن است آورده شود مناسب است اگرچه ذکر آن نزد اهل دعوت و کسالت موجب تطویل است اما چون ذکر آن
موجب مزید علم و یقین اهل دین و ذوق و نشاط محبان سید المرسلین بود صلی الله علیه وعلی آله واصحابه اجمعین
از سر آن نتوانست گذشت که هرچند سیر و سخن دوست خوشتر است * ابو سعید خدری از پدر خود مالک بن سنان
که از شهدای احد است آورده که گفت آمدم بنی عبد الاشهل را روزی تا بنشینم با ایشان و حدیث کنم و بودیم ما در آن
ایام صلح کننده با یهود پس شنیدم یوشع یهودی را که می گوید نزدیک رسیده است خروج پیغمبری که نام او احمد است
بیرون می آید از حرم و این بلده یعنی مدینه هجرتگاه اوست پس آمدم بسوی قوم خود در حالتی که تعجب میکردیم
از آنچه گفت یوشع پس شنیدم مردی را از قوم خود که می گوید نه تنها یوشع می گوید این سخن را تمام یهود یثرب میگویند
این سخن پس بیرون آمدم تا رفتم بر بنی قریظه پس همه ایشان تذکره کردند آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم گفت
زبیر بن باطا که از روسای یهود بود تحقیق طلوع کرده است ستاره سرخ که طلوع نمی کند مگر بخروج پیغمبر و ظهور وی و
باقی نمانده است از پیغمبران مگر احمد و این بلده مهاجر اوست ابوسعید خدری می گوید که چون قدوم آورد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم مدینه را خبر دادم آنحضرت را این حکایت فرمود اگر اسلام می آورد زبیر پیش از او از رؤسا
یهود اسلام می آوردند یهود همه که تابعان او بودند و از فایده آمد که بودند یهود که استفتاح میکردند بر کفار عرب
و می گفتند خداوندا برانگیز نبی امی را که می یابیم ذکر او در توریت تا عذاب کند ایشان را و قتل کند و آرزوی ایشان
آن بود که نبی از جنس ایشان باشد از بنی اسرائیل چون مبعوث شد از جنس غیر ایشان حسد کردند و کافر شدند از مغیره بن شعبه آمده که وی درآمد
بر مقوقس می گفت مرا و را که محمد نبی مرسل است و اگر می یافت قبط و روم را متابعت می کردند او را گفت مغیره پس از آن اقامت
کردم با سکندریه و نگذاشتم هیچ کنیسه را مگر آنکه درآمدم آنرا و پرسیدم اساقفه آنرا از قبط و روم از آنچه می یابند
ایشان از وصف محمد صلی الله علیه وآله وسلم و بود در آنجا اسقفی بزرگترین ایشان بود می آمدند نزد وی بیماران خود را

پس دعائی کرد ایشان را و گفتم مرا او را خبر ده مرا آیا باقی مانده است هیچ یکی از انبیا که بیرون نیامده است گفت نعم هست
آخر انبیاست نیست میان او و میان عیسی بن مریم هیچ یکی و وی نبی است که عیسی امر کرده است ما را به
اتباع وی و وی نبی عربی امی است نام او احمد نه دراز است و نه کوتاه و در دو چشم او سرخی است نیست سفید و نه آدم گونه
است موی او می پوشد جامه‌های درشت و او کفایت میکند بهر چه می یابد از طعام شمشیر او بر شانه او است باک ندارد
از هر که پیش آید او را مباشرت میکند قتال را بذات خود و با وی اصحاب او [illegible] خود را [illegible] دوست
میدارند او را سخت تر از پدران و پسران خود بیرون می آید از [illegible] است و از حرم
بیرون می آید و بحرم دیگر هجرت می نماید و هجرت میکند بزمین شوره زار و می پوشد ازار بر وسط ساق خود و میشوید
اطراف اعضا را و مخصوص میباشد بعطائی که نبود انبیا را مبعوث شده بسوی همه خلق [illegible] بسوی عالم
و گردانیده میشود او را تمام زمین مسجد و طهور هر جا که وقت نماز در آید تیمم میکند و نماز میگزارد [illegible]
از این سفر و سلام آورده خبر داد آن حضرت را و اصحاب او را با چیزی [illegible]
و زید بن عمرو بن نفیل در طلب دین پس آمد نزد راهبی که در موصل بود گفت [illegible] گفت از بیت
ابراهیم گفت چه می طلبی گفت دین می طلبم گفت برگرد [illegible] که ظاهر گردد [illegible] در زمین تو
ابن زید بن عمرو بن نفیل را [illegible] جاهلیت گویند و از ذبایح مشرکان [illegible] خوانده و در صحیح
بخاری ذکر او هست و از ابن مسعود آمده که خدای تعالی برانگیخت پیغمبر خود را [illegible] بهشت
[illegible] آنست که آنحضرت در آمد روزی در کنیسه دید یهودی را که می خواند توریت را بر قوم خود چون رسیدند
بصفت نبی آخر الزمان خاموش شدند و باز ماندند از خواندن و در گوشه بیماری افتاده بود پس گفت چرا باز ماندید
از خواندن گفت آن بیمار که رسیدند ایشان بذکر نبی آخر الزمان پس باز ماندند [illegible] آن بیمار
کودک که می آید گرفت توریت را و بخواند صفت آنحضرت را و گفت این صفت تست اشهد ان لا اله الا الله
و انک رسول الله [illegible] پس گفت آن حضرت اصحاب خود را [illegible] و از ابن عباس
آمده که گفت چون قدوم آورد [illegible] مدینه [illegible] اهل مدینه [illegible] بودند
[illegible] پس گفت [illegible] یهودی [illegible] این بلده است که
میباشد [illegible] هجرت پیغمبری از بنی اسمعیل [illegible]
[illegible] محمد بن اسحاق [illegible] نبی آخر الزمان
[illegible] علمای توریت [illegible]
نبی آخر الزمان [illegible]

شهادت بر اسلام خود نوشت و از انجمله این ابیات است شعر شهدت علی احمد انه رسول من الله باری النسم فلو
مد عمری الی عمره لکنت وزیرا له وابن عم و این کتاب را مختوم ساخته بکلان ترین این جماعت تفویض نموده
وصیت کرد که اگر وی نبی آخر الزمان را دریابد این کتاب بخدمت وی برساند والا باولاد و همچنین اولاد اولاد
خود را بسپارد و سرائی برای خاتم الانبیا بنا نمود تا وقت قدوم نزول فرمایند و گویند که خانه ابو ایوب انصاری که آنسرور
در وقت قدوم مدینه مطهره نزول فرموده بود و آن سرای بود و آورده اند که زبیر بن باطیا اعلم یهود بود و گفت
من کتابی دارم که پدرم بر من مهر کرده است از او در وی ذکر احمد نبی است که بیرون آید بارض قرظ و صفت
او چنین است پس تحدیث کرد زبیر آنرا بعد از پدرش و هنوز مبعوث نشده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و چون شنید
که برآمده است آنحضرت بمکه بگرفت آن کتاب را و بپوشید شان نبی را صفت او را صلی الله علیه وآله وسلم و بودند یهود
قریظه و نضیر و فدک و خیبر که دریافتند صفت آنحضرت را نزد خود پیش از آنکه مبعوث شود و میگفتند دار هجرت
او مدینه است و چون متولد شد آنحضرت گفتند که زائیده شد احمد و شب بطلوع کرد کوکب ولادت او و چون
مبعوث شد گفتند که فرستاده شد و منع کرد ایشان را از ایمان بگرویدن حسد و عناد و از هشام بن عروه از پدرش از عائشه
روایت است که گفت ساکن شده بود یهودی بمکه که میفروخت تجارت خود را پس چون شب ولادت آنحضرت بود
گذشته بود آن یهودی در مجلسی از مجالس قریش گفت آیا در شما امشب مولودی بوجود آمده گفتند نمیدانیم
گفت نظر کنید ای معشر قریش و تحقیق نمائید آنچه من میگویم زائیده شده است امشب پیغمبر این امت احمد که
میان دو شانه او علامتی است که در وی موی است پس متفرق شدند قوم از مجالس خود و حال آنکه تعجب میکردند
از حدیث یهودی و چون آمدند بمنازل خود پرسیدند از اهالی خود و شنیدند که زائیده شده است مر عبدالله
بن عبدالمطلب را امشب پسری که نام کرده شده است محمد پس آمدند نزد یهودی و گفتند زائیده شده در میان
ما مولودی گفت یهودی آیا بعد از خبر دادن من یا پیش از آن گفتند پیش از آن گفت ببرید مرا بسوی او پس بردند او را نزد
آمنه و بیرون آورد آنحضرت را پس دید یهودی علامت را در پشت مبارک او و بیهوش افتاد پس بافاقت آمد
گفتند چه شد ترا ای یهودی گفت رفت نبوت از بنی اسرائیل و بیرون آمد کتاب از دست ایشان و این مولودی است
که نوشته ایشان هلاک میکند احبار ایشان را [illegible] باشید ای معشر قریش و آگاه باشید بخدا سوگند
که غلبه و سطوت شود مر شما را که خبر آن از مشرق برود تا مغرب و این حکایت را آنکه است کسیا در ذکر ولادت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از ابی هریره روایت است که گفت آنحضرت بیت المدارس را فرمود بیرون آرید
[illegible] اعلم ایشان را پس آوردند عبدالله بن صوریا را پس خلوت کرد با وی رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود که سوگند میدهم ترا بدین تو و بنعمتی که داده است بنی اسرائیل را و خورانیده است ایشان را

صوریا

من رسولی هستم ... که من رسول خدا ام گفت اللهم نعم من و قوم من همه شناسند آنچه من می شناسم وصف
ترا و نعت تو بعینه و مطابق هست در تورات ولیکن این قوم حسد میکنند ترا فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
پس چه چیز باز میدارد ترا که ایمان نمی آری و مسلمان نمی شوی گفت ناخوش میدارم خلاف قوم خود را امید دارم
که متابعت کنند ترا و اسلام آرند و بعد از آن مسلمان شوم و از طلحة بن عبید الله رضی الله عنه روایت است که گفت
حاضر شدم سوق بصری را که از بلاد شام است ناگاه دیدم راهبی را که در صومعه خود میگوید بپرسید اهل موسم را
آیا هست در میان شما احدی از اهل حرم گفت طلحه من از ایشانم گفت آیا ظاهر شده است احمد گفتم کیست
احمد گفت ابن عبد المطلب این ایام است که بیرون می آید وی و این ماه آخر انبیاست و مخرج او از حرم است
و مهاجر وی بسوی خرمازار و سنگستان و شوره زمین یثرب گفت طلحه پس او فتاد در دل من قول راهب پس آمدم و قدوم
آوردم بمکه و پرسیدم آیا هیچ حادثه واقع شده گفتند نعم محمد بن عبد الله امین دعوی نبوت کرده است و متابعت
کرده او را ابن ابی قحافه پس آمدم به ابوبکر و خبر دادم او را بقول راهب و گفتم آیا متابعت کرده تو او را گفت
نعم پس برد ابوبکر طلحه را نزد آن حضرت و متابعت کرد و از جبیر بن مطعم آمده که گفت هنگامیکه فرستاد حقتعالی پیغمبر خود را
و هویدا شد امر او بمکه بیرون آمدم بجانب شام و چون به بصری رسیدم جماعتی از نصاری آمدند و گفتند مرا از حرمی
تو گفتم نعم گفتند پس می شناسی صورت این شخص را که دعوی پیغمبری کرده است در میان شما گفتم می شناسم پس ما را
گرفتند دست مرا پس در آوردند مرا در دیری که ایشان را بود و در وی صور و تماثیل گفتند نظر کن آیا می بینی
درین صورتها صورت این پیغمبر را که پیدا شده است در میان شما پس نگاه کردم و ندیدم صورت او را درین
صورتها پس در آوردند مرا در دیری بزرگتر از آن بود و در وی نیز صور و تماثیل بیشتر از دیر نخست پس گفتند
نگاه کن آیا می بینی صورت مبارک او در میان پس نگاه کردم ناگاه دیدم صورت و صفت آنحضرت را صلی الله علیه و آله
و سلم و صورت و صفت ابوبکر رضی الله عنه و وی گرفته است دامن آن حضرت را گفتند شناختی صفت
او را گفتم نعم پس گفتم خبر نمیدهم ایشان را تا بدانم که چه میگویند پس بیان کردند ایشان صفت آن حضرت را پس گفتم
گواهی میدهیم که او است گفتند میشناسی آنکس را که دامن مبارک او گرفته است گفتم نعم گفتم گواهی میدهیم
که این یار اوست و خلیفه اوست بعد از وی گفتم میترسم که بکشند او را قریش گفتند والله نمی توانند کشت او را
والله وی پیغمبر آخر الزمان است غالب میگرداند او را خدا تعالی بر همه صلی الله علیه و آله و سلم و از صفیه بنت حیی
بن اخطب یهودی که از امهات المؤمنین است آمده که گفت چون قدوم آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و نزول کرد بقبا رفت پدرم حیی بن اخطب و عمم ابو یاسر بن اخطب نزد آن حضرت بگاه در تاریکی شب باز نیامدند
تا وقت غروب شام شب چون بمنزل آمدند دیدم ایشان را که کسل و ثقیل و غمناک و مانده که بالا تر از آن متصور نباشد

در آمده و در خانه افتادند من عجیب‌تر بین اولاد بودم نزد ایشان پس بعادت مالوف پیش ایشان رفتم چندان
وزیر بار غم و اندوه شکسته شده و محزون بودند که ایشان را فرصت و طاقت آن نشد که التفات بجانب من توانند کرد
و در اثنای این حال عم من ابویاسر با پدر من میگفت آیا همانست پیغمبر آخرالزمان است که گفته‌اند و در توریت خوانده‌ایم
پس پدرم با عمم میگوید بلی والله همو است آری او است گفت بیقین میدانی که او است گفت آری والله شناختم پس گفتم
که او است گفت در نفس خود نسبت با وی چه می‌یابی گفت عداوت او گفت عداوت والله تا زنده‌ام در عداوت
او میکوشم پس پدر من شقی ازلی بعداوت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گرفتار و بحال و نکال ابدی گرفتار شد
نعوذ بالله من ذلک و بعضی از این اشقیا حسد و نفاق را وسیله حطام دنیا و ریاست ساختند و بیافت حیات فانی
ساختند بیکبار اشغل فرو رفتند و بعضی دیگر از علما و احبار یهود که لیاقت رحمت ازلی بر ناصیه اقبال ایشان
حرف سعادت نگاشته بودند بدین اسلام سرافراز شدند و امراء و دولت و سعادت شدند چنانکه عبدالله بن سلام
و امثال وی رضی الله عنهم و مخیریق که حبر عالم کثیر المال و نخل بسیار داشت و صفت آن حضرت را می‌شناخت
غالب بود بر ایشان و چون روز احد شد گفت ای معشر یهود بخدا شما میدانید که نصرت محمد بر شما حق است
و یا یهود این سعادت را گفتند امروز روز سبت است گفت هیچ سبت نیست پس گرفت سلاح خود را و آمد تا آن
آورد و شهید شد و وصیت کرد که اگر کشته شوم امروز همه اموال من برای محمد است که هرچه خواهد بدهد هر کجا
خواهد پس کشته شد رضی الله عنه قبض کرد آن حضرت اموال او را و بود عامه صدقات آنحضرت از آن
اموال صلی الله علیه وآله وسلم و قصه سلمان فارسی رضی الله عنه در طلب آنحضرت و شنیدن اخبار بعثت از علمای
نصاری و راهبان ایشان تا سی و اند سال بروایتی بیشتر از آن و دیدن روی مقصود مشهور است و اخبار دیگر
بسیار است و بهذا المقدار یکفی والله المستعان باب پنجم در ذکر فضائل وی صلی الله علیه وآله وسلم
که مشترک است میان وی و انبیاء صلوات الله وسلامه ابراهیم علیه السلام بنای کعبه داده شد همچنین آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نیز کعبه بنا فرموده و حجر اسود بر جای خود نهاد و تا امت او که خیرالامم است طواف کعبه
پس عمل آنحضرت در بنای بیت الله اقوی‌تر و کامل‌تر از فعل ابراهیم باشد و آنچه داده شده است موسی علیه السلام
از گردانیدن عصا را اژدها داده شده است سید ما مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم اشبه آن از فریاد کردن
و نالیدن چوبی که در مسجد بود از فراق آنحضرت چنانکه قصه آن در باب معجزات بیاید و امام فخر رازی در تفسیر خود
آورده است که روزی ابوجهل لعین خواست که سنگی بر آنحضرت بیندازد و دست گرداند پس دید بر هر دو بازوی
آنحضرت دو اژدها دیگر بیت ... داده شده است موسی علیه السلام ید بیضا و روشنائی آن که می‌پوشید
بصر را و آنحضرت تمام از فرق تا قدم همه نور بود که دیده حیرت در جمال باکمال وی خیره می‌شد مثل ماه و آفتاب

تابان و روشن بود و اگر نه نقاب بشریت پوشیده بودی هیچکس را مجال نظر و ادراک حسن او ممکن نبودی همیشه چهره
نوری بود که انتقال کرد از اصلاب آبا و ارحام امهات از زمن آدم تا انتقال بصلب عبدالله و رحم آمنه سلام الله
علیهم اجمعین فائده و قتاده بن النعمان که از صحابه کرام است شبی نماز عشا همراه آن حضرت گزارد و شب ابر
و باران بود و تاریک بود پس آن حضرت شاخ خرمایی به وی داد و فرمود که این را روشن گردانید پیش
تو ده گز و چون در آیی در خانه می بینی در گوشه خانه سیاهی را بزن آن را و بیرون کن او را اخرجه ابو نعیم و در صحیح بخاری و
کتب دیگر مذکور است که عباد بن بشر و اسید بن حضیر که در شب تاریک از نزد آن حضرت بیرون آمدند و در دست هر یک
عصایی بود پس روشن گشت عصای یکی از ایشان و می رفتند در روشنایی آن تا رفتند چون جدا
شدند از یکدیگر عصای دیگر نیز روشن گشت و نور آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] بود
و نور از اسرار شریف او است و بخاری در تاریخ و بیهقی و ابو نعیم از حمزه اسلمی آورده اند که گفت بودیم با آن حضرت
در سفری پس متفرق شدیم در شب تاریک پس روشن گشت انگشتان من تا جمع شدند [illegible] روشنایی [illegible]
نشد هیچ یکی و انگشتان من روشن بود و نیز در حدیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یکی از صحابه
بدعوت کردن قوم ایشان فرستاد و وی درخواست کرد که آیتی باشد او را پس انگشت شریف میان دو چشم وی
زد [illegible] نوری پیدا شد [illegible] آن صحابی و گفت [illegible] الحمد [illegible]
موسی علیه السلام نیز آمده [illegible] پس نقل کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] آن حضرت و سرایت نورانیت وی بجا و مال [illegible] باشد [illegible]
ایشان چه جای ذات و اعضای ایشان نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و آنچه گفته شد [illegible]
موسی علیه السلام [illegible] آن حضرت قرب عظیم [illegible] عالم ارض و این [illegible]
در عالم سما و الارض [illegible] که میان زمین و آسمان دریایی است که آن را [illegible]
خوانند و دریای زمین نسبت [illegible] یک قطره [illegible] آن دریا منفلق شد [illegible]
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] ازان در شب معراج و این عظیم است از انفلاق بحر برای
موسی علیه السلام و اما اجابت دعای موسی در هلاک فرعون اجابت دعوت آنحضرت [illegible]
و آنچه داده شده است موسی علیه السلام از تفجیر انهار از حجر [illegible] از سنگ داده شده است آنحضرت را
انفجار آب از انگشتان وی و این ابلغ و اکمل است ازان [illegible] بیرون می آید ازان [illegible]
بخلاف بر آمدن چشمها از گوشت و [illegible] آنچه داده شده است سلیمان را
مثل آن [illegible] براق [illegible]

است که نهایت علوم خلق تا آنجا ست و مقام مناجات موسی را طور سینا ست و مقام مناجات محمد سموات
علا و آنچه داده شده است هارون علیه السلام از فصاحت لسان چنانکه آمده است و اخی هارون هو افصح
منی لسانا داده شده است سید ما از فصاحت و بلاغت تا بجائی که نسبت منصور نباشد و بیان نکیا نشد آن و وجه
فصاحت هارون ثابت او در عبرانی و زبان عربی افصح است از عبرانی و نیز موسی افصح منی گفته مطلق و بود
در زبان موسی علیه السلام لکنتی چنانکه قصه آن مشهور است و اما آنچه داده شده است یوسف علیه السلام را
از شطر حسن داده شده است سید ما تمام حسن و کل آن و کسیکه تامل کند در چیزیکه منقول است در حلیه شریفه
صلی الله علیه وآله وسلم و بیاید تفاصیل حسن و جمال که در صورت با کمال وی منقش است و هیچ انسانی نبوده و کمال
یوسف علیه السلام را یک حسن و جمالی و صباحت و ملاحتی وجه بر دکه دیگر ترا نبود اما این ملاحت و جمال که در
شکل شریف وی بود هیچ جائی نبود و صلی الله علیه وآله وسلم قدر حسنه و جماله و آنچه داده شد یوسف علیه السلام
از تعبیر رؤیا و تاویل منام پس جمیع الخبر منقول و معلوم است از ان سید مرسلین که در رؤیت کواکب و شمس و
قمر سجده کننده مر او را و تمام در رؤیای صاحب السجن [illegible] اما آنحضرت سید ما صلی الله علیه وآله
وسلم چندان است که احصا و حصر نتوان نمود و کسی که تتبع کند اخبار را و تتبع نماید آثار را بیابد از ان عجب عجائب
و سر انجام است که متحیر شود [illegible] از ان در تعلق دارد اما آنچه داده شده است داود علیه السلام از تلیین حدید
که چون دست میگرد آهن نرم میشد و چون خمیر [illegible] شد در دست وی و بر گیاه داود [illegible] می شد و مسح کرد آن حضرت
شاة ام معبد را که کرمی و لاغر و نزار و خشک شده مانده بود پس نرم گشت پستانهای وی و در وی شیر بند شد
زیاده از آنچه عادت در مثل وی بود و نرم ساختن چیزی سخت است و اگر نرم کرده شد حدید برای
داود علیه السلام نرم کرده شد سنگ سخت برای آنحضرت و افتاد الینم روایت کرده است که چون در کام آنحضرت
غار را مائل گردانید سر مبارک خود را بر سنگ تا پنهان کند شخص خود را پس نرم کرد خدا تعالی سنگ را تا در آورد
سر خود را در سنگ و استرواح کرد و سنگ سخت پس نرم شد برای وی و اثر کرد بازوی شریف وی در ان و گشته
صخره بیت المقدس مثل خمیر پس بر بست براق را و بر خود او تسبیح کرد جبال با داود و تسبیح کرد سنگ در دست
شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و اما آنچه داده شده سلیمان علیه السلام از کلام طیر و تسخیر شیاطین و ملکی که داده
نشد بعد وی به هیچ احدی را داده شده سید ما سلطان ما صلی الله علیه وآله وسلم مفاتیح خزائن دنیا و سپس اما کلام طیر که
فرمود او علمنا منطق الطیر پس کرده با آنحضرت سنگ و تسبیح کرد در دست وی حصی که جماد است و این اعلی و اغرب است
از کلام طیر و کلام کرد با وی ذراع شاة مسمومه و کلام کرد آهو و شکایت کرد با وی بعیر چنانکه در باب معجزات بیاید
و روایت کرده شده است که طائری آمده و گرد بچهای وی گردید و سخنی گفت فرمود که دردناک ساخته است کسی او را

این طائر را عجب بجاست و باید [illegible] بجای آورد و قصهٔ کلام ذئب با آنحضرت مشهور است اما
ریح واقع شده است [illegible] مشهور [illegible] بود تخت سلیمان را هر جا که میخواست از اطراف ارض و آن حضرت براق
داده شد که سریع‌تر بود از ریح او بلکه تیزتر از برق خاطف برد او را از فرش بسوی عرش در یک ساعت و مسخر
گردانیده شد برای سلیمان علیه السلام زمین تا برد او را و از برای او اطراف ارض پیچیده شده و گرد آورده شده
برای او زمین تا دید مشارق ارض و مغارب آنرا و فرق است میان کسیکه سعی کند بسوی ارض و کسیکه سعی کند
بسوی وی ارض اما تسخیر شیاطین در حدیث صحیح آمده که چون آمد شیطان آن حضرت را در نماز پس قدرت
داد حق تعالی او را بر وی و خواست که ببندد او را بستونی از ستونهای مسجد تا بازی کنند بوی اطفال
[illegible] تسخیر جن مسخر گردانیده شده برای سلیمان و ایمان آوردند با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس سلیمان
استخدام کرد جن را و آنحضرت استسلام کرد ایشان را و اظهار کردن جن و انس [illegible] سلیمان چنانکه
فرمود و حشر سلیمان جنوده من الجن [illegible] آن حضرت را ملائکه با جبرئیل و میکائیل جنود شده در بودن طیر از جنود
سلیمان عجیب‌تر [illegible] قصه [illegible] در ساعت آمد آشیا [illegible] ساخته [illegible] و گاهی نشست او را از اقصی
زمین [illegible] ملک را که نسزد
بعد از من کسی را [illegible] گردانید [illegible] پادشاه بود [illegible] ملکی عظیم است
که زوال نیست مر او را [illegible] کسی را [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم و اما آنچه داده شد عیسی
علیه السلام از ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی داده شده [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] چشم
ابوقتاده را که بیرون افتاده بود پس گشته بهتر از آنکه پیشتر بود [illegible]
[illegible] پس [illegible] حق تعالی [illegible]
نقل کرده [illegible] امام فخر رازی و بیهقی در دلائل النبوة [illegible] رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم ایمان می‌آرم [illegible] اگر زنده گردانی برای من دختر مرا که مرده است [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] لبیک و سعدیک یا رسول الله [illegible] و احیای موتی از آن حضرت
متعدد واقع شده چنانکه در باب معجزات [illegible] تسبیح حجر و [illegible] و سلام کردن [illegible]
جمیع [illegible] پس تکلم [illegible] و اما دانستن عیسی علیه السلام آنچه میخوردند قوم وی و ذخیره میکردند
در بیوت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده از حصر و حساب است و اما رفتن عیسی به آسمان آنحضرت
در شب معراج بالاتر از آن [illegible]
در [illegible] اشارات و کرامات [illegible] علیهم اجمعین از فضائل

و کمالات و معجزات بود همه در ذات شریف وی موجود بود، شعر: خوبی و شکل و شمائل و حرکات و سکنات، آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری؛ صلی الله علیه وآله وسلم و علی آله واصحابه بقدر حسنه وجماله وحسب فضله وکماله وجوده ونواله.

وصل: این فضائل و معجزات که ذکر کرده شد مشترک است میان انبیا و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم، و اما فضائل و معجزات دیگر که مخصوص است بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که آنرا خصائص وی صلی الله علیه وآله وسلم خوانند بسیار است و خارج از حد و عد و حصر، ولیکن آنچه ظاهر بوده و در قید و ضبط علما درآمده است ذکر کرده می شود. و خصائص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو قسم است یکی از قبیل احکام شرع و دیگر قسم صفات و احوال و معجزات. و بعضی گفته اند که تکلم در قسم احکام و بحث کردن از آن بی فائده است و متعلق نیست بدان عملی الآن، و آن امری است که گذشته و صواب آنست که فائده بران مترتب است اول علم بجلال شریعت و تحقیق آن سعادتی است که نوعی از کمالات است علیم و تعلیم، ثانیاً تحقیق اتباع و اقتدا موقوف است بر آن تا ظاهر شود و عمل کرده شود بدان. باز این قسم را چهار قسم کرده اند اول آنچه مخصوص است بوی صلی الله علیه وآله وسلم از واجبات و حکمت در آن زیادة قرب و درجات است زیرا که تقرب بفرض اکمل است از تقرب بنوافل چنانکه منطوق حدیث است و اقوی است و برداشتن بار تکلیف و تعظیم اجر آن و ما از هر قسم مثالی چند آورده ایم و استیفای آن از کتب قوم حواله کرده ایم ذکرها فی المواهب، چنانکه وجوب نماز ضحی اقول و صواب خلاف آنست اگرچه در حدیث آمده است امرت برکعتی الضحی ولیکن تحقیق آنست که سنت موکده است و امر ایجابی نیست و مراد بآن نمازی است که بعد از برآمدن صبح و برآمدن آفتاب گذارند که آن را مردم نماز اشراق گویند و صلاة الضحی نماز چاشت را گویند، و قول عائشه ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سبحة الضحی محمول برین نماز است، و چنانکه نماز وتر و رکعتی الفجر چنانکه حاکم در مستدرک آورده و در حدیث احمد و طبرانی نیز آمده است که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم سه چیز بر من فریضه است و بر شما تطوع وتر و رکعتین فجر و رکعتین ضحی. و قول باختصاص وتر بقول امام شافعی است و نزد امام ابوحنیفه بر همه واجب است، چنانکه نماز تهجد بر آن حضرت فرض بود و بعضی گفته اند که بر امت نیز فرض بود و پس برداشته شد از ایشان و بعضی از علمای شافعی گفته اند که از آنحضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم نیز برداشته شد، چنانکه مسواک و در حدیث آمده است که آنحضرت مامور بود بوضو نزد هر نماز و چون شاق آمد امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و اما در حدیث دیگر نیز در شان مسواک آمده که دلالت آنها بر وجوب نیست. قسم ثانی خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حرمت یعنی احکامی که بر وی صلی الله علیه وآله وسلم حرام است نه بر غیر وی چنانکه تحریم زکوة بر وی صلی الله علیه وآله وسلم و همچنین تحریم صدقه بر قول صحیح مشهور منصوص بقوله صلی الله علیه وآله وسلم انا لا ناکل الصدقة

رواه مسلم و ظاهر آنست که امتناع از اکل از جهت حرمت باشد و بعضے گویند که از امتناع اکل تحریم لازم نمی آید
پس تواند که امتناع اکل از جهت تنزیه باشد نه از جهت حرمت بهر حال امتناع از اکل صدقه از خصائص ست
تحریماً او تنزیهاً چنانکه تحریم زکوٰة بر آل و موالی آنحضرت چنانکه در فقه مقرر شده است فائده و از امام ابو حنیفه
اباحت آن مرویست در موالی وی و چنانکه اکل چیزیکه رایحهٔ کریهه داده شد چون سیر و پیاز چنانکه در احادیث
آمده است و چنانکه تحریم کتابت و شعر و قول بتحریم بر تقدیریست متجه است که میدانست کتابت و شعر را و تحقیق آنست
که دو چیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی آید بحکم طبع و جبلت و تحقیق این در قضیه صلح حدیبیه بیاید انشاء الله
تعالی و چنانکه بر کشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال و چنانکه تحریم نکاح کتابیه بر آنکه ازواج وی امهات
المومنین اند و زوجات او بیند در بهشت و وی صلی الله علیه و آله و سلم اعز و اشرف است از آنکه برگزیند نطفه پاک
خود را در رحم کافره و چنانکه تحریم نکاح امه مسلمه و اما تسری با امه جائز است باتفاق قسم ثالث آنچه مخصوص ست
بوی صلی الله علیه و آله و سلم از مباحات چنانکه عدم انتقاض وضوء بنوم و بعضے گفته اند که این حکم عام است انبیاء
علیهم السلام و هنا که اختصاص نسبت بامت مراد است و چنانکه اباحت صلوٰة بعد العصر چنانکه جائز بود او را
با وجود وجوب و چنانکه صلوٰة جنازه بر غائب نزد ابو حنیفه و نزد شافعی عام است مرحمه است و چنانکه صوم
الوصال و تحقیق آن در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی و چنانکه اباحت نظر باجنبیات و جواز خلوت با اجنبیه
و در اینجا کلام است که بیاید در محلش و چنانکه نکاح بیشتر از چهار زن و نکاح بغیر ولی و گواه و در روایت بغیر مهر را علما جائز داشته اند و چنانکه
جواز نکاح بلفظ هبه از جانب امراه که ببخشد نفس خود را و طلب نکند مهر را و ولی و شهود و اما از جانب آنحضرت لابد است از لفظ نکاح و تزویج و
آنحضرت را جائز بود که تزویج کند زنی را بغیر ولی و بی اذن او و اذن اولیای او و چنانکه نکاح بی رضای زن و اگر رغبت می کرد
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نکاح زنی که شوهر ندارد لازم میشد بر وی اجابت وی و حرام میشد بر دیگران
خواستگاری آن زن و اگر شوهر میداشت واجب می شد بر شوهر طلاق وی و در اینجا امتحان ایمان وی بود
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و اهله و ولده و الناس
اجمعین لهذا واجب بود بر مردی که طعام و شراب دارد و محتاج است بدان صرف آن بر آنحضرت نزد احتیاج
وی و فدا کردن نفس خود را بوی صلی الله علیه و آله و سلم قال النبی اولی بالمومنین من انفسهم و مصداق این است
قصه زید و زینب و حاصل این قصه آنست که حق تعالی تزویج کرد زینب را پیش خود با آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم پس انداخت حق تعالی کراهت زینب را در دل زید و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم متحیر بود از اظهار
آن باستحیاء و الایمان تا در وی طلاق نفت پس وحی آمد که تو از خدا بترس و خلایق را و لکن از مردم حیا می ترسی پس
تزویج کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را و آورد در خانه و بعضے مفسران و راویان سیر را درین مقام کلامے

است که لائق نیست بمنصب نبوت واهل تحقیق آنرا از زلات مفسران شمرده اند همچنین در قصهٔ یوسف علیه السلام
با امراة عزیز و در قصهٔ داود علیه السلام و مقام انبیا علیهم السلام اعلی است از آن و گردانیدن عشق را
بجای مهر چنانکه صفیه را کرد رضی الله عنها و در وجوب نفقه زوجات بر آنحضرت اختلاف است نووی گفت
اصح وجوب است و واجب نبود بروی رعایت قسم میان زنان خود و اکثر علما از حنفیه نیز برین اند و آنچه میکرد
بطریق تفضل بود نه وجوب و در حل جمع میان مرأة و عمه و خاله دو وجه است اصح منع است والله اعلم و بعضی دیگر گفته اند که
رجعت این خصائص همه آنست که نکاح در حق النبی صلی الله علیه وسلم حکم تسری داشت و زنان و مردان همه
در حکم داده و غلامان وی بودند و مباح بود مر آنحضرت را که بگیرد از مال غنیمت پیش از قسمت هرچه خواهد از جاریه و شمشیر
و مانند آن و مباح شد مراورا قتال بمکه و دخول بمکه بی احرام و تحقیق و تفصیل آن در باب فتح بیاید ان شاء الله تعالی
و از خصائص آنحضرت بود که حکم کند بعلم خود و برای خود و ولد خود و گواهی دهد برای نفس خود و ولد خود و بود خمس و بعضی
او قربت و رحمت و مباح بود مر اورا که قسمت کند اراضی را پیش از فتح زیرا که مالک گردانیده بود او را مالک الملک
تمامه اراضی و ممالک را گفت غزالی رحمة الله علیه که وی صلی الله علیه و آله وسلم که قسمت میکند ارض جنت را
و ارض دنیا بطریق اولی صلی الله علیه و آله وسلم فصل اما خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که از قبیل
صفات و احوال است لا تعد و لا تحصی است خصوصاً صفات و احوال باطن که علم بتفاصیل آن نرسد و مذکور از آن
بعض صفات ظاهر است که علما در عدد احصای آن نموده ذکر کرده اند و معجزات همه از این قبیل است که از هیچ یکی از انبیا
ظاهر نشده و لیکن آنرا بابی جدا نهاده شد از جهت عظمت و کثرت آنها و فضیلت اعلی و اکمل وی صلی الله علیه
و آله وسلم آنست که پروردگار تعالی روح او را پیشتر از ارواح خلائق پیدا کرده و ارواح سائر کائنات را از روح وی منشعب
گردانیده همه را از نور وی آفریده و وی صلی الله علیه و آله وسلم نبی بوده و آدم هنوز میان روح و جسد بود کما رواه الترمذی
عن ابی هریرة رضی الله عنه و در عالم ارواح نیز فیض بارواح انبیا از روح او رسیده شعر و کل آی اتی الرسل
الکرام بها + فانما اتصلت من نوره بهم + فانه شمس فضل هم کواکبها + یظهرن انوارها للناس فی الظلم + و تا آنکه آفتاب
روح او در پردهٔ غیب بود کواکب ثواقب حضرات انبیا که مظهر انوار او بودند ظهور نمودند و چون آفتاب نبوت و
ظهور کرد محو و مختفی شدند بعینه در رنگ ظهور کواکب در شب و اختفای ایشان نزد طلوع آفتاب چنانکه ابو هریره
روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم من اول انبیا ام در خلق و آخر ایشانم در بعث و از جمله فضائل
عظیمه وی آنست که داده شده است مراورا جوامع الکلم که مراد بدان کلمات است مختصر شامل معانی کثیره و این خود
کلام قدسی پیدا و ظاهر است چنانکه در باب علم شریف اشارتی بآن گذشت و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه و آله
وسلم اول کسی که گرفته شد از وی میثاق در روز الست و اول کسی است که گفت بلی هر آن روز کما جاء فی الحدیث

و از انجمله آنست که آدم و عالم همه از برای او پیدا کرده شده اند و مقصود اصلی از ایجاد عالم وجود او ست و نوشته شده
اسم شریف وی بر عرش و ابواب جنت و اوراقها و از انجمله آنست که حق تعالی گرفت عهد از انبیاء و وی که چون
مبعوث گردد ایمان بیارند بوی و نصرت دهند او را و ذلک قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین چنانکه سابقا
گذشت و از ان جمله آن است که واقع شده است اخبار به وجود شریف وی در کتب سابقه چنانکه گذشت
و از انجمله آنست که واقع نشده است در نسبت وی تا آدم علیه السلام سفاح یعنی زنا چنانکه در عهد جاهلیت عادت
بود و ذکر آن در باب ولادت شریف بیاید انشاء الله تعالی و از انجمله آنست که برانگیخته شد از بهترین قرون بنی آدم
قرنا فقرنا و بیرون آورد او را از بهترین بهتران قبائل چنانکه در حدیث آمده است که حق تعالی برگزید کنانه را
از اولاد اسمعیل علیه السلام و برگزید قریش را از کنانه و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید مرا از بنی هاشم پس وی
برگزیده ترین برگزیدگان و بهترین بهتران و مهترین مهتران باشد صلی الله علیه و آله و سلم و در وقت ولادت
شریف بتان همه سرنگون افتادند و جن اشعار خواندند و برآمد از شکم مادر مختون و قطع کرده ناف بریده و
در وقت ولادت ساجد و در آمد نظر بجانب آسمان داشته و انگشت شهادت برداشته و دیده اند که نوری از وی
برآمد که روشن شد بان کوشکهای شام [illegible] نوشته اند
و از انجمله سخن کردن وی با بوی در مهد و میل کردن ماه بجانب که اشارت میکرد و از انجمله سایه کردن ابر است مر آنحضرت را
در گرمی آفتاب و این همیشه بود تا که در اوقات متعدده واقع شده نخست در زمان سفر که همراه عم خود ابوطالب
بسفر برآمده و بحیرا راهب [illegible] سایه داشتن در خصائص جدا ذکر کرده اند و از انجمله شق صدر
شریف است چنانکه در صحاح آمده و وقوع آن چهار بار است اول در وقتی که صغیر بود در بنی سعد دوم در ده
سالگی سوم نزد بعثت چهارم در شب معراج و از انجمله فشاردن جبرئیل است او را در ابتدای وحی و تصرف کردن
در وجود شریف وی و این نیز از خصائص شمرده اند و گفته اند که هیچ یکی از انبیا را نبود و تفاصیل این معانی
در مواضعش بیاید و از انجمله آنست که حق تعالی ذکر کرده است هر عضوی از آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
در قرآن قلب او را در قول خود نزل به الروح الامین علی قلبک و لسان او را در قول خود فانما یسرناه بلسانک
و دهن را ما ینطق عن الهوی و بصر او را در ما زاغ البصر و ما طغی و وجه او را در قد نری تقلب وجهک فی السماء و عنق
او را در و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و صدر و ظهر او را در الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی
انقض ظهرک و این دلالت دارد بر کمال محبت و عنایت حق جل و علی او را و این مسکین نکته در وقت خواندن
اللهم صل علی روح محمد فی الارواح و علی جسد محمد فی الاجساد و هر یک عضو شریف را جدا جدا ذکر میکند و درود
میفرستد الحمد لله که این عمل موافق آیات قرآنی افتاده و از انجمله آنست که حق تعالی بشکافت از اسم خود کلمه محمد را

احمد و محمد و تسمیه کرده نشد پیش از وی باین اسم هیچ احدی و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم گفته شعر و شق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد + و بعضی گفته اند که این شعر ابوطالب است
کذا ذکر البخاری فی التاریخ الصغیر و از اعجاز آنست که پروردگار تعالی محفوظ داشته بود اسامی او را از طامع شرکت
چنانکه در ذکر صوم وصال بیاید انشاء الله تعالی و میدید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از پس چنانکه میدید
از پیش و میدید در شب و تاریکی آن چنانکه میدید در روشنائی روز چنانکه در حلیه شریف وی صلی الله علیه و آله
و سلم گذشته و از اعجاز آنست که چون رفتی بر سنگ فرو میرفت هر دو پای وی در آن چنانکه در مقام ابراهیم
متواتر است و اثر قدمین آنحضرت در سنگ مشهور است و از مواضع شریفه در مسجد نبی ماند و سینه
و قصه دلو و آب دهن آنحضرت که شیرین میگردانید آب شور را و کفایت میکرد طفل شیرخواره را چنانکه
در باب حلیه گذشت و بغلهای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سفید بود و موی نداشت و تغیر اللون نمی
چنانکه از دوم میباشد و بعضی این را از خصائص شمرده اند و در حدیث استسقا آمده است که بر داشت
وی صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست خود را در دعا تا دیده شد بیاض ابطین و بعضی گفته اند بیاض
ابطین لازم نمی آید که موی نباشد زیرا که بعد از برکندن موی مکان آن سفید میباشد اگرچه آثار موی
باقی بماند و تحقیق آمده است که آنحضرت نتف میکرد شعر ابطین را و در بعضی احادیث آمده است که عبدالله
بن اقرم خزاعی گفت گذاردم نماز را با آنحضرت و نظر میکردم سوی عفرة ابطین وی صلی الله علیه و آله و سلم
وقتیکه سجده میکرد و گفته اند که عفره بیاضی که خالص نباشد مثل رنگ خاک و این دلالت دارد بر آنکه آثار
شعر گرداگرد بود مکان را اعفر و الا اگر خالی میبود مطلق از آثار شعر اعفر نمی بود و چنین گفته در مواهب و گفته
که نیم اینجا اعتقاد باید کرد در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بود مر ابطین شریف او را رائحه کریمه بلکه بود نظیف
طیبه الرائحه چنانکه ثابت شده است در صحیح و میرسید آواز آنحضرت و سمع وی تا آنجا که نمیرسید آواز و سمع
غیر وی و خواب میکرد چشم آنحضرت و خواب نمی کرد دل وی صلی الله علیه و آله و سلم رواه البخاری و هر چه
نزد وی سخن میکردند می شنید و این وجه است بنا عدم نقض وضوی آنحضرت بخواب و بعضی گفته اند که این
حکم عدم وضوی خواب شامل است تمام انبیاء را علیهم السلام و اینجا اشکال کرده اند که پس چرا آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در لیلة التعریس طلوع آفتاب را در نیافت تا آنکه قضا شد نماز و جوابش آنست که ادراک
طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب بود در نیافته شد و وی نشد بجهت حکمت در شریعت قضا
یا بجهت دیگر که خدا داناتر است بدان والله اعلم و خمیازه نگرفت آنحضرت را هرگز روایت کرد این را
ابن ابی شیبه و بخاری در تاریخ خود و در روایتی آمده ما تثاوب نبی قط و هیچ پیغمبری خمیازه نکرد و برین روایت

این از خصائص نباشد و تائید میکند این را روایت بخاری در صحیح که تثاوب از شیطان است و مگس بر بدن مبارک وی نمی نشست و شپش در جامه وی نمی افتاد و احتلام نکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز و همچنین انبیاء دیگر رواه الطبرانی و آمده است که آن نیز از شیطان است و بعضی از علما انزال را تجویز کرده اند که شاید بجهت غلبه باه می شده باشد نه خواب شیطانی و در موضع دیگر تحقیق این کرده شده است و بود عرق وی خوشبوتر از مشک و در باب حلیه احادیث درین باب نقل کرده شده است و نمی افتاد آن حضرت را سایه بر زمین که محل کثافت و نجاست است و دیده نشد او را سایه آفتاب و همچنین است عبارت علما و عجب ازین بزرگان که ذکر چراغ نکرده اند و در حدیث طویل دعائیکه خواندن آن بعد از نماز شب آمده است و بعضی مشائخ میان سنت و فرض فجر خوانند و در آمده است آنحضرت از خدا که در جمیع اعضا و جهات نور بخشد و در آخر آن گفته و اجعلنی نورا و چون آنحضرت عین نور باشد نور را سایه نمی باشد و چون مشی میکرد پا در از دامان و در از زمین بود از ایشان و نمی نشست مگس بر جامه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ذکره الفخر الرازی پس بر اندام بطریق اولی نمی نشسته باشد و نمی گزید و نمی مکید خون او را پشه و ایذا نکرد پیش همچنین است عبارت قوم و مراد بهم وجود ظلمت و آنکه در بعضی احادیث واقع شده است که کان یفلی ثوبه مراد بدان حقیقت نیست کما قالوا و از جمله خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انقطاع کاهنان است نزد بعثت وی و حراست آسمان از استراق سمع و رمی شهب گفت ابن عباس رضی الله عنهما محجوب ساخته شدند شیاطین از آسمانها و تخصیص ازین بود که وی می آمدند در آسمانها و می آوردند چیزها می آنجا را و القا میکردند بر کاهنان که قومی بودند از ارواح ایشان با ارواح خبیثه ازجنس مناسبت و علاقه روحانی بود و باین علاقه کسب می کردند علوم را از ایشان و می افزودند در دعوها بران از پیش خود چنانکه حضرات انبیاء را صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین مناسبت با ارواح طیبه از ملائکه بود و بآن مناسبت مورد وحی و اخبار صادقه می گشتند و چون متولد شد آنحضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ممنوع شدند و باز داشته شدند از عروج و ولوج سموات و گفته اند که بتولد عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه آسمان و بتولد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از تمامه آسمانها و هرکه قصد کند که به آسمان بر آید و استراق سمع کند رجم کرده شود و شهاب که شعله از نار است و هرگز خطا نمیکند بعضی را میکشد و بعضی را روی میسوزد و بعضی را فاسد و تباه میگرداند اعضا را و فاسد میگرداند عقل را فائده پس میگردد غول که گمراه میکنند مردم را در بیابان و این ظاهر شود. چیزی از زمان بعثت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ذکر نکرده است هیچ کس پیش از زمان وی ظاهر شد مگر در ابتدای امر وی صلی الله علیه وآله وسلم و این اساس نبوت و بنیاد کار وی بود معمر گفت به سید بن زهری که چه را آیا انداخته شد

نجوم در جاهلیت گفت نعم ولیکن غلیظ و تشدید کرده شد امر آن در وقت بعثت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و این
قتیبه گفته که رجم بود پیش از بعثت آنحضرت ولیکن بعد از بعثت وی شدت کرده شد در حراست و بعضی گفته اند
که ستاره می افتاد و رمی کرده میشدند بآن شیاطین لیکن باز عود کرده میشد بجای خود ذکره البغوی و از انجمله انشقاق
که آورده شد او را براق در شب اسری با زین و لجام و گفته اند انبیا سوار شدند او را برهنه پشت و از اینجا معلوم
می شود که انبیا را نیز براق بود و روایات همچنین است ولیکن همین براق بود که نزد سرور انبیا صلی الله علیه وآله
وسلم آورده شد یا هر یکی را براقی بود برابر اندازهٔ شان و قدر مرتبه او و ظاهر حدیث که در معراج آمده که چون براق
تندی و سرکشی کرد گفت جبرئیل به براق آهسته باش که هیچکس سوار نشده بر تو مانند محمد مصطفی صلی الله علیه وآله
وسلم ناظر بر قول اول است والله اعلم و شبانه شب برده شد آنحضرت را از مسجد حرام بمسجد اقصی و بر آورده شد بمحل
اعلی و نموده شد بوی آیات کبری و نگاه داشته شد از نظر بما سوی حتی ما زاغ البصر و ما طغی و حاضر گردانیده شد
برای وی انبیا و امامت کرد ایشان را و ملائکه را و مطلع گردانید او را بر بهشت و دوزخ و رسید بجائی که علم هیچکس بآن
نرسیده و دید پروردگار تعالی و تقدس را چنانکه در ذکر معراج بیاید انشاء الله تعالی و جمع کرد حق سبحانه او میان
کلام و رویت و مشرف گردانید او را بدیدار بر رویت جمال خویش و هیچ ملک و نبی و ولی را این فضیلت میسر
نشده و از انجمله آنست که ملائکه سیر میکردند بآن حضرت آنجا که سیر کردی و میرفتند پس پشت مبارک او
چنانکه صحابه با پیغمبر بودند که پیش روید پس مرا برای ملائکه بگذارید و قتال کردند همراه وی چنانکه در غزوه بدر و حنین و
قرآن عظیم بدان ناطق است و از انجمله آنست که داده شد او را کتاب عزیز و حال آنکه امی بود هیچ چیز نخوانده و
نوشته مشغول نشده بکار سطر و بدر آمده بمکتب و از اینجا معلوم میشود که امیت مخصوص بذات وی صلی الله علیه وآله
وسلم که مظهر خاص حضرت الوهیت است و بهیچ سببی و آلتی محتاج نه و از انجمله آنست که نگاهداشته شد کتاب وی از تبدیل
و تحریف و هر چند سعی کردند بسیاری از ملاحده و معطله و قرامطه در تغییر و تبدیل وی راه نیافتند بآن و قادر نشدند
بر اطفاء نور وی و تغییر کلمه از کلمات وی و تشکیک در حرفی از حروف وی با وجود توفر دواعی ملاحده و یهود و نصاری
بر تغییر و تبدیل و ابطال و افساد وی قال الله تعالی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید
این کتاب عزیز مشتمل است بر آن چه کتب و جامع است اخبار قرون سابقه و احوال امم ماضیه و شرائع و احکام گذشتگان
آنها پیدا است و نمی اندازد نگر یکی و وی از اخبار اهل کتاب که قطع کند عمر خود را در تعلیم و تعلم آن با نهایت ایجاز و
اختصار و تمام کلام در صفات این کتاب عزیز در معجزات بیاید انشاء الله تعالی و آسان گردانید حفظ او برای هر که
خواهد و امتهای دیگر یاد نمیداشت یکی از ایشان کتاب خود را چه جای همه تغییر با وجود مرور قرون و سنین بر ایشان
و قرآن میسر و آسان است مر اطفال و غلمان را در مدت قلیل و منزل گردانیده شد بر سبعة احرف بجهت تسهیل و تیسیر

و تشرف و ترحم و تفضیل و تحقیق سید اشرف در شرح مشکوٰة کرده شده است و قرآن معجزه و آیتی است باقی که معدوم
نگردد تا روز قیامت بلکه تا ابد بهشتیان آنرا در بهشت بخوانند و بدان ترقی در درجات کنند کما جاء فی الحدیث رتل
وارق و معجزات انبیا منقرض شدند و باقی نماندند از آنها جز خبر و پروردگار تعالی خود متکفل شده است حفظ و حراست
او را و همین است سبب در سلامت وی از تحریف و تبدیل و زیادة و نقصان چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر و انا له
لحافظون و حفظ توریت و انجیل را به انبیا و احبار گذاشت لاجرم راه یافت بآن تحریف و تبدیل و توفیق دادن
صحابه را بجمع کردن در مصحف از اسباب آن بود یعنی چون حق تعالی خواست که محفوظ دارد بر گماشت صحابه را پس گفته
شود که چون خدا حافظ قرآن بود احتیاج بجمع آن در مصاحف چه داشت و بعضی از شافعیه گفته اند که در اینجا دلیل
قویست بر بودن بسمله جزو هر سورة از جهت اثبات آن در قرآن والا لازم آید زیادة و اگر گمان نقصان نیز شود و
جوابش آنست که نوشتن بسمله بر سر هر سورة باجماع صحابه است و بسمله نیز [illegible] برای فصل میان سور چنانکه بعضی
متاخرین کتابت اسامی سور و عدد آیات را نیز تجویز کردند و این داخل تغییر نیست که موجب شبهه گردد و دگر دانیدن
قرآن معجز بیان است این کلام ناس نیز از برای حفظ او است و اگر چیزی زیادة و نقصان کنند متغیر گردد نظم او و همه
دانند که این کلام و این کلمات از قرآن نیست و بر گماشتن مردم برای ذکر و فکر آن دلیل است [illegible] تا حفظ نمایند را
بیان و شبه که یاد بگیرند و بخوانند و این نیز از اسباب حفظ است تا اگر شخصی [illegible] تغییر کند یا یک نقطه
تغییر دهد الفاظ و معانی آنها همه تخطیه و تغلیط او کنند این همه از اسباب حفظ الهی است مر قرآن را و حق تعالی مخصوص
گردانید آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بفاتحه و آیة الکرسی و آمن الرسول الی آخرها که تحت عرش است نداده است
یکی از پیغمبران را مثل آن و از آنجمله آنست که داده شده آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم مفاتیح خزائن و سپرده شده
بوی و ظاهر تر آنست که خزائن ملوک فارس و روم همه بدست صحابه افتاد و باطنش آنکه مراد خزائن اجناس
عالم است که رزق همه در کف اقتدار وی سپرده و قوت تربیت ظاهر و باطن همه بوی داد چنانکه مفاتیح غیب
در دست علم الهی است همچنین [illegible] مفاتیح خزائن رزق و قسمت آن در دست این سید کریم نهاده شد
قوله صلی الله علیه و آله و سلم انما انا قاسم و المعطی هو الله و از آنجمله آنست که آنحضرت مبعوث است بکافه ناس و دعوت
و در روایتی و الله المعطی [illegible]
رسول ثقلین است و مبعوث است بجن و انس و در اینجا هیچ خلافی نیست و بعضی بملائکه نیز گفته اند و بعضی بتمام اجزای
عالم گفته و [illegible] شهادت [illegible] سلام [illegible] علیه و آله و سلم [illegible] اشجار و احجار
لاکه مراد اینجا ایصال فیض وجود است و اتمام و اکمال آن تواند بود و در تمام الکلام فیه سابقا و در اختصاص بعثت
بکافه ناس بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اشکال آورده اند بنوح علیه السلام که بعد از طوفان باقی نماند مگر جماعه که
ایمان آورده بودند بوی و جز ایشان کسی بر روی زمین نبود پس بعثت بایشان عام باشد جواب گفته است شیخ ابن حجر

ازین اشکال که این عموم رسالت نوح علیه السلام در حقیقت نبود بلکه اتفاق افتاده بجا و شد که واقع شد هلاک جمیع
خلق و درین جا عده اما پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم عموم رسالت وی در اصل بعثت و ابتدای آن بود گفت بنده مسکین
ثبته الله علی طریق الحق والیقین که مقصود از عموم بعثت آنحضرت بکافه ناس شمول دعوت مر اهل عالم را از مشرق و مغرب
و عرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر پیغمبر مبعوث می شد
بسوی قوم خود خاصه و مبعوث شده ام بسوی احمر و اسود مراد با احمر عجم اند و اسود عرب که غالب در رنگ ایشان سیاهی
و سمری است در قرآن مجید هم ارسلنا نوحا الی قومه واقع شده و اما جماعه قلیل را کافه ناس نتوان گفت اگرچه
ایشان بعد حادثه جز ایشان باقی نمانده باشد گویا مرجع و مآل کلام شیخ همین است و اگر گفته شود که نوح علیه السلام
دعا کرد بر تمام اهل زمین و هلاک شدند همه جز اهل سفینه بدعای وی و اگر مبعوث نمی بود وی علیه السلام بسوی ایشان
چون هلاک کرده میشدند قال الله تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و تحقیق آمده است در حدیث شفاعت که
وی اول رسل است جواب گفته اند ازین اشکال بعضی آنکه جایز بود که دعوت نوح بتوحید رسیده باشد تمام مردم را
از جهت طول مدت بقای وی در عالم و تمادی کردند بر شرک و مستحق عذاب شدند شیخ ابن دقیق العید گفته که جائز است
که توحید عام باشد در بعضی انبیا و التزام فروع شریعت عام نباشد زیرا که بعضی قتال کردند غیر قوم خود را بر شرک
چنانکه سلیمان علیه السلام و بعضی گفته اند که شاید در اثنای مدت نوح پیغمبری دیگر نیز مبعوث شده باشد و نوح دانسته که
ایشان ایمان نیاورده بودند پس دعا کرد بر هر که ایمان نیاورده چه از قوم وی و چه از غیر قوم وی و این جواب حسن است
اگر ثابت شود ارسال پیغمبری دیگر در زمان نوح و منقول نشده و مجرد احتمال کافی نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت
حضرت ما را بقای شریعت اوست تا روز قیامت یعنی مبعوث است بکافه ناس و تا روز قیامت همچنین خواهد بود و نوح
و غیر وی در صدد آنند که مبعوث شده شود پیغمبری در زمان ایشان یا بعد از ایشان و منسوخ شود بعضی شریعت وی
کما قیل اما پوشیده نماند که این راجع بعدم نسخ شریعت مطهره اوست و این خصوصیت دیگر است که نبی خاتم انبیاست
صلی الله علیه وآله وسلم و مقصود درینجا عموم رسالت است و شمول آن کافه ناس را فتدبر و قول بعضی بود که مبعوث
است بعرب خاصه فاسد است و متناقض است چه هرگاه قبول کردند رسالت او را و صادق دانستند او را چه رسول کاذب
نمی باشد داد خود و دعوا کرد که مبعوث است بکافه ناس پس باید که صادق باشد و مرجع اشکال آنست که خبر واحد بمقابله
نص مقبول نیست فافهم و از آنجمله آنست که نصرت داده شد آنحضرت برعب و ترس در مسافت یکماه و وجه تخصیص یکماه
آنست که بود بلد وی صلی الله علیه وآله وسلم و بلاد اعادی وی مسافت بیشتر از یکماه نبود و این خصوصیت حاصلست
او را علی الاطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیز این رعب حاصل است و اما این خصوصیت اختصاص بانبیاست
علیهم السلام و اگر بعضی از ملوک و سلاطین را باشد آن دیگر است و حقیقت معنی آنست که فتح و نصرت بالفعل او را برعب

حاصل می باشد چنانکه بعد از حرب و قتال پیدا شود و اما آنکه در دلها رعب و ترس و ملاحظه و اندیشه باشد عام است
در انبیا و در ملوک و سلاطین نیز هم شاید باشد فافهم و بالله التوفیق و از انجمله آنست که او را تائید و تقویت کردند در حروب
بجنود ملائکه و این مرتبه هیچکس از پیغمبران نبود و این معنی بتفصیل در میان غزوات خصوصا در غزوه بدر معلوم گردد
و از انجمله آنست که حلال گردانیده شد غنائم برای وی و امت وی صلی الله علیه وآله وسلم و حلال گردانیده نشد
برای هیچ یکی پیش از وی بعضی را خود اذن در جهاد نبود تا غنائم حلال شدی و بعضی را که اذن در جهاد بود حلال
نبود اکل آن جمع میکردند آنرا و آتشی از آسمان پیدا میشد و میسوخت آنرا و این علامت قبول بود و حلال گردانیده
شد برای این امت مرحومه را و این فضیلت و توسعه و کرامت مخصوص است مر ایشان را و گفته اند که داده شد آنحضرت را
آنچه موافق شهوت و طبیعت امت است چه نفوس بالطبع مائل و متلذذ اند بآن و گرفتن آن قهر و غلبه و تعب
و مشقت و مقاسات است پس نخواهند که فوت شود ایشان را تنعم و تمتع بدان و از انجمله آنست که گردانیده شد
برای او و امت او تمام روی زمین مسجد که جائز است نماز در ان مخصوص نیست بجای و موضعی از آن و از انجمله آنست
که گردانیده شد زمین طهور که مراد بدان تیمم است و در شرع نیست دیگر طهارت جز باب درست نبود و همچنین جائز
نبود امتان دیگر را نماز جز در آنکه مخصوص بود برای آن کنشت و کلیسای ایشان باشد فائده اینجا جای سوال پیدا شد پس
در سفرها که ایشان در صحراها و بیابانها می گشتند و از کنشت و کلیسای خود دور بودند اما و نیز کار میکردند نماز
می کردند یا چیزی دیگر بنا می کردند و میساختند مثل آن از جامه و چوب مثلا گویم تتبع از علما درین باب نمی یا بیم جز آنکه
در مواهب لدنیه گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت میکرد در زمین و میگذارد نماز هر جا که وقت آن می در آمد
و نقل کرد آنرا از داودی و ابن التین و در فتح الباری از ابن عباس مانند حدیث جابر آورده که نماز نمی گذارد
هیچ یکی از انبیا تا میرسید محراب خود را و درین دو نقل ذکر امت نیست و باینجمله کلام درینجا خالی از تکلف و اختلال
نیست والله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص مجموع جعل ارض مسجد و طهور او است و دیگران این هر دو نبود نه مسجد
بود و نه طهور و این سخن خلاف مشهور میان علماست و همچنین آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جائز نبود ایشان را نماز
بجز در جائی که یقین میداشتند طهارت آنرا و این امت را جائز است در انجا که یقین ندارند بنجاست آنرا نظر بظاهر حال
والله اعلم و از انجمله آنست که معجزات آنحضرت اکثر و او فر است از معجزات سائر انبیا علیهم السلام تا آنکه قرآن عظیم
که مجموع آن معجزه است و اقل آنچه واقع شود بدان اعجاز کوته ترین صورتیست از وی که انا اعطیناک الکوثر یا آیتی
که مقدار آن باشد پس باید نگریست که چه عدد کثرت میرسد و این را بیانی شافی است که در آخر باب معجزات
ذکر کرده شود و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم خاتم الانبیا والمرسلین است و بعد از وی هیچ پیغمبری
نخواهد بود و قرآن مجید بدان ناطق است و در حدیث آمده است که قصه و داستان من و داستان انبیا پیش از من داستان مردیست

که بناکرد خانه را و تمام کرد آن خانه را مگر یکجای خشت در کنجی از کنجهای آن خالی ماند پس طواف میکردند مردم آن خانه را و تعجب
میکردند و میگفتند که چرا نهاده نشده است این خشت پس من آن خشتم و من خاتم انبیاام و چون عمارت تمام شد
احتیاج نماند و بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و محاسن الافعال اشارت بختمیت انبیاست و شرع او موبد است تا
روز قیامت و ناسخ است شرایع انبیاء و مرسلین را و امت او خیر امم است و بیشتر است از امم تمامه انبیا و اگر موسی
او را دریابد اتباع میکردند تحقیق این در باب فضائل گذشت در تفسیر قول وی عز و جل واذ اخذنا من النبیین
میثاقهم و از انجمله آنست که شریعت وی ناسخ است جمیع شرایع را خاتمیت وی صلی الله علیه و آله و سلم مستلزم
ناسخیت نیست بلکه این خصیصه جدا است و از انجمله آنست که فرستاد خدا تعالی وی را صلی الله علیه و آله و سلم
رحمة للعالمین و مراد برحمت اگر هدایت دارند مقصود از این ارسال بکافه انام است اگرچه همه کس اهتدا نیافته
باشند و در ظلمت شک و ارتیاب مانده و اگر عام تر دارند مراد شمول فیض وجود است مر تمامه کائنات را بواسطه
وجود شریف وی و بیان این در اول باب سوم گذشت و از انجمله آنست که حق تعالی ندا کرد تمامه انبیا را باسماء
ایشان چنانکه گفت یا آدم یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا داود یا زکریا یا عیسی یا یحیی و خطاب نکرد آنحضرت را مگر به
یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر و در ندا کردن بدین دو اسم ترحم و تحنن است که مخفی نیست
بر اهل زبان و محبت این شناسند و از انجمله آنست که حرام گردانیده شد بر امت ندا کردن آنحضرت باسم
چنانکه فریاد کنند یا محمد چنانکه در امثال خود می کنند قال الله تعالی لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا
بلکه واجب است خواندن رسول خدا را مانند خواندن بعض از شما بعضی را یعنی بنام خواندن و آواز بلند کردن و بگوئید
یا رسول الله یا نبی الله با توقیر و تواضع و خفض صوت و در تفسیر آمده است که ثابت بن قیس در گوش وی گرانی بود
و جهیر الصوت بود و چون نازل شد این آیت در خانه نشست و در مجلس شریف نمی آمد روزی آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم پرسید که چه شد ثابت را که نمی آمد مثل پیاده نمی شاید پس بخانه او در آمد و تفقد نمود و از سبب نا آمدن پرسید
گفت یا رسول الله نازل شده بر تو این آیه و من جهیر الصوتم می ترسم که از اهل نار باشم و حبط کرده شود عمل من فرمود
آنحضرت علیه السلام تو از ایشان نیستی در اخبار شده آنحضرت او را می فرمودند که تو زندگانی میکنی بخیر و میمیری بخیر بشارت داد
او را بجنت و کشته شد وی در روز یمامه رضی الله عنه و ذکر این قصه در آخر کتاب در ذکر خطبا بیاید انشاء الله
تعالی و همچنین حرام بود آواز کردن آنحضرت علیه السلام را از بیرون حجرات و حسن ادب در آنست که بنشینند و صبر
کنند تا آنحضرت خود برآید و مشرف سازند و در جای خود کلام در غایت ادب نهاده در این باب بیاید و از انجمله
آنست که سوگند خورد حق تعالی بحیات او و بلد او و عصر او چنانکه گذشت و از انجمله آنست که کلام کرده است
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجمیع اقسام وحی و تحقیق این در باب هشتم بیاید انشاء الله تعالی و از انجمله آنست

که فرود آمد بوی اسرافیل علیه السلام وپیش از وی بهیچ پیغمبرے نیامد طبرانی از حدیث ابن عمر آورده که گفت
شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود فرود آمد بر من اسرافیل و فرود نیامده بر هیچ پیغمبرے و نه بر هیچکس دیگر
آید و فرمود من فرستاده پروردگار توام بر تو امر کرده است که مخیّر گردانم ترا اگر خواهی پیغمبر باش و بنده و اگر خواهی
پیغمبر باش و بادشاه پس نگاه کردم بسوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که این چه میگوید و تو چه گوئی
پس ایمائی کرد جبرئیل علیه السلام بسوے من که تواضع کن و بنده باش فرمود که اگر من می گفتم پیغمبر و بادشاه باشم
سیر میکردند با من کوههاے زر کذا فی المواهب اللدنیه و نه که اسرافیل علیه السلام یکبار و دو بار آمده باشد بوده
بلکه مدتے از ازمان درگاه نبوت بود صاحب سفر السعادت بیان کرده که چون سال مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم
بهفت رسید جد وے عبدالمطلب وفات کرد و عم وی ابوطالب بشرف کفالت و تربیت وی مشرف شد حضرت
عزت تعالی شانه اسرافیل علیه السلام را فرمان داد که بملازمت و قیام نماید پس حضرت اسرافیل همیشه قرین وی بود تا سال
یازدهم تمام کرد آنگاه جبرئیل علیه السلام را فرمان شد که ملازمت وی نماید صلی الله علیه وآله وسلم و از انجمله آنست
که وی صلی الله علیه وآله وسلم بهترین اولاد آدم است روایت کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که
آنحضرت فرمود انا سید اولاد آدم یوم القیامة و چون روز قیامت از همه مهتر و بهتر باشد در دنیا بطریق اولی باشد
چه اثر سیادت و عزت و کرامت را آنجا ظهورے خواهد بود که هیچ کس را در آن مقام جای دم زدن نباشد الا او را
صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در کریمه مالک یوم الدین مثل این نکته گفته اند و نزد ترمذی از حدیث ابی سعید خدری
رضی الله عنه آمده انا سید ولد آدم یوم القیامة ولا فخر بیدی لواء الحمد ولا فخر یعنی تحدّی کرد وی صلی الله علیه وآله وسلم
مر حضرت عزت را آنگونه که جل جلاله از هیچکس نیاید چه معرفتی که بکنه او رود از کس نیاید و نعمتهای که بوی واصل است
بکس نیست و تواند که حمد بمعنی محمودیت باشد یعنی چنانکه وی روز قیامت ممدوح و محمود باشد که محمود در روز دیده
اوست و شان شان او بقول خود ولا فخر اشارت کرد با آنکه این تخصیصات که من یافته ام فضل و کرامتی است
از خدا و نیافته ام آنرا از پیش خود تا بنازم بآن بقوت خود که فخر کنم بآن کذا قالوا و تواند که مراد آن باشد که مراد
باین سیادت که نسبت باولاد آدم حاصل است فخر نیست فخر من نسبتی است که بحضرت عزت دارم چنانکه بعضے
از قوم در تفضیل ولایت آنحضرت بر نبوت وی صلی الله علیه وآله وسلم میگویند و بعضی از ارباب معانی گفته اند که فخر من
در حقیقت بفنا و فقر من است در احدیت حق است و آنچه از آثار وجود و هستی جمله تکوین است چنانکه مشهور است الفقر فخری
والله اعلم و همچنانکه سید اولاد آدم است سید تمام خلائق است و اکرم ایشانست نزد خدا از تمام انبیا و مرسلین و ملائکه
مقربین و از اهل سموات و ارضین و از انجمله آنست که آمده دیده شد آن حضرت علیه السلام را انا اقدم من قبره و انا آخر شیخ
عز الدین عبد السلام گفته رحمة الله علیه از خصائص آنحضرت است که مخیر داده شده او را در دنیا بخلافت و نقل کرده نشد که

وی تعالی خبر داد هیچ یکی را از انبیا باشند این تا آنکه گویند روز قیامت نفسی نفسی انتهی یعنی اگرچه همه انبیا مغفوراند و
تعذیب انبیا جائز نیست ولیکن بتصریح خبر داده نشد هیچ یکی را باین فضیلت و اخبار کرده نشد بدان و تصریح آن مخصوص
بحضرت محمد است صلی الله علیه وآله وسلم که از غم و اندیشه خود فارغ شده بخاطر جمع بجال است می پردازد و به شفاعت
در مغفرت ذنوب و رفع درجات ایشان میکوشد صلی الله علیه وآله وسلم و کلام درین آیت سابقا گذشت و از انجمله
آنست که قرین وی اسلام آورده و بیان این سخن آنست که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما آمده است که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه موکل گردانیده شده است بوی قرین وی از جن و
قرین وی از ملائکه گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ترا هم اینحال است گفت نعم ولیکن اعانت کرد
و یاری داد مرا پروردگار من بروی پس اسلام آورد پس امر نمیکند مرا مگر بخیر و بعضی گفته اند که مراد باسلام آوردن
انقیاد و اطاعت و عدم نفاذ تصرف اوست بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اکثر بر آنند که مراد حقیقت اسلام
است و این عزیز و غریب نیست از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از انجمله آنست که جائز نیست
بر آنحضرت خطا ذکر کرده است این را باوردی و حجازی در مختصر روضه و قوت گفته اند که نسیان نیز جائز نیست
حکایت کرده است این قول را نووی در شرح مسلم همچنین ذکر کرده است صاحب مواهب لدنیه بی تفصیل و ذکر
اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کردند بر عدم جواز نسیان در اقوال و اخبار که متعلق به تبلیغ و شرایع و وحی است
و در جمله اخبار بعضی مردم خلاف کرده اند و تجویز نموده و این قول ضعیف است چه اخبار بر خلاف واقع کذب است
و عصمت که واجب است تنزیه ساحت عزت وی صلی الله علیه وآله وسلم از آن معلوم است به یقین عادت
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در مبادرت بتصدیق اقوال و ثقة بجمیع اخبار وی صلی الله علیه وآله وسلم در هر باب
که باشد در هر چیز که بود مذهب جمهور علما آنست اما نسیان در افعال جائز است و وقوع آن در شأن نبوت بسیار
پس چاره نیست از قائل شدن بدان با تضمن وی حکمت تشریع و ادراک است سعادت اقتدار و بقای حصه
البشریت و احکام طبیعت در وی صلی الله علیه وآله وسلم با احتمال حصول شهود خاص و استغراق در آن که موجب نسیان
اینها لم و ماسوای حق میشده باشد و افعال اعضا و حرکات جوارح ازین عالم است والله عالم بحقیقة الحال
و اما خطا اگر مراد بآن خطا در اجتهاد است در بعضی مواضع واقع شده باشد چنانکه در افتدا و معاملی به کما قالوا
آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم تقریر نمیکردند بر خطا بلکه تنبیه میکردند بران و همچنین در نسیان نیز اما شک از آنحضرت
هرگز واقع نشده چنانکه متردد گردد که دو رکعت گذرانیده شد یا سه و فرمود شک از شیطان است و از انجمله آنست
که سب سوال کرده میشود از آنحضرت در قبر و گفته میشود که چه میگفتی تو در مرد که مبعوث شده در میان شما الحدیث
کذا قالوا و ازین کلام معلوم میشود که امتان انبیاء دیگر مسؤل نمی شدند از ایشان در قبر و استثنا می واقع میشود

باین کلام همان قول که بعضے علما گفته اند که سوال قبر از خصائص امت محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم
که در عالم برزخ ایشان را تخفیص و تطهیر از ذنوب کرده در عالم آخرت می برد کذا قالوا والله اعلم واز انجمله آنست
که جائز است سوگند خورده شود برای خدای عزوجل بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه بغیرا واز ملائکه وانبیا
وغیرهم شیخ عزالدین ابن عبدالسلام گفته باید که مقصود بر آنحضرت ومخصوص بوی باشد که هیچکس در درجه وی
نیست صلی الله علیه وآله وسلم کذا ذکر فی المواهب اللدنیه واز انجمله آنست که حرام گردانیده شد ازواج
صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وی قال الله تعالی وازواجه امهاتهم یعنی در حرمت حکم امهات اند از جهت تکریم و تعظیم آنحضرت واز جهت
آنکه ایشان ازواج او یند در بهشت وفرموده ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابداً
و در روضة الاحباب گفته است که گویند طلحه بن عبید الله گفت چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا برود من
عائشه رضی الله عنها را بخواهم پس نازل شد این آیه و در بعضے کتب گفته اند که بر بیشتی طمع کرد در عائشه
صدیقه رضی الله عنها پس خواندند بر وے این آیت وممنوع شد از ان واین در غیر از است که ایشان را
مخیر گردانیده در انکه دنیا و زینت آنرا خواهند یا خدا و رسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را خواست وجدا
افتاد از آنحضرت در حل آن خلاف است وامام الحرمین غزالی جزم کرده اند بحل اما آنها که تا وقت وفات
با آنحضرت بودند حرام اند بر غیر وی و در جواز نظر دو وجه است واشهر منع است وحکم امومت در احترام و
اطاعت و تحریم نکاح است نه در جواز خلوت و نفقه و میراث و تعدیه نمی کند این حکم بغیر ایشان چنانکه بنات
بنات آنحضرت اخوات مومنین نیست بر قول اصح کذا فی المواهب و در حقیقت سبب حرمت ازواج آنست
که آنحضرت حی اند در قبر شریف و لهذا گفته اند واجب نبود بر ایشان عدة وفات و در آنکه مفارقت آنحضرت
را بی تخییر کرد چنانکه آن زنی که استعاذه کرد از آنحضرت و زنی که دید آنحضرت در پهلوی او بیاض پس جدا کرد
او را اقوال است قولی آنکه حرام است وامام شافعی رحمه الله تصحیح کرده بر آن و قول دیگر حرام نیست و امام
الحرمین گفته که حرام است اگر مدخول بها است روایت است که اشعث بن قیس نکاح کرد مستعیذه را در زمان
عمر رضی الله عنه پس قصد کرد عمر که رجم کند او را پس خبر دادند بوی که دخول واقع نشده بود پس باز آمد عمر
از رجم او و در روایتی که مفارقت کرد بعد از دخول نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر
مفارقت کرد بموت چنانکه ماریه قبطیه رضی الله عنها که والده ابراهیم بن رسول الله بود صلی الله علیه وآله
وسلم و حرام نیست اگر فرقت او در حیات انتهی و این مسئله نیز از ان قبیل است که در وقت الان فائده
نیست جز علم باحوال شریف چنانکه در خصائص که از قبیل احکام اند گفته اند که امر سابق بود واز انجمله آنست که حرام
بود در وقت انتخاص ازواج آنحضرت اگرچه مستور باشد در ثیاب بعد از نزول این آیه حجاب حرام بود بر ایشان

کشف روی وکفین است اگر برای حاجت مانند شهادت و جز آن چنانکه جائز است سائر عورات را افتی به القاضی وگفته
که فرض کرده شد بر امهات المومنین ستر بی خلاف در وجه وکفین و جائز نیست مر ایشان را کشف آن در شهادت
و جز آن و نه اظهار شخوص مگر در آنچه ضرورتی باشد مثل براز و استدلال کرده است بآنچه در موطا است که چون وفات
یافت عمر رضی الله عنه پوشیدند زنان حفصه را رضی الله عنها از آنکه دیده شود شخص وے و زینب بنت جحش را
ساخته شد قبه فوق نعش وی تا پوشیده گردد شخص وے و صاحب مواهب لدنیه از شیخ ابن حجر عسقلانی نقل کرده
که گفته نیست در آنچه ذکر کرده است قاضی دلیل بر آنچه دعوی کرده است از فرضیت آن بر ایشان و تحقیق بودند
ازواج مطهره که بیرون می آمدند برای حج و طواف میکردند و صحابه و تابعین سماع میکردند احادیث را از ایشان
و ایشان مستترات الابدان بودند نه اشخاص انتهی پوشیده نماند که حجاب امهات المومنین بمعنی عدم اظهار اشخاص
ایشان اگرچه مستور باشند در ثیاب امرے مشهور و وجه مقرر است پس غرض شیخ ابن حجر ازینکلام چیست آیا نفی
فرضیت آنست چنانچه ظاهر کلام اوست یا اظهار او اخل ضرورت سازد نفی بر ظهور اشخاص امهات المومنین
در حج و طواف ثابت است در حدیث آمده است که فرمود عائشه رضی الله عنها چون در راه حج میرفتیم ما ابتدا کرده
نقاب می کشادیم روی و چون میدیدیم که مردان میرسند مے انداختیم بر روی مبارک پرده را و همچنین در طواف
ام المومنین صفیه در هجوم طواف نمی توانست کرد آنحضرت فرمود طواف کن از عقب مردم بهر تقدیر ظاهر است
که شخص ظاهر بوده و ارتکاب آنکه مثل قبه و عماری چیزے بر بالای خود داشته باشند بعید است و اما در سماع حدیث
تواند که در پرده میکرده باشند و از عبدالواحد بن ایمن از پدرش آمده که گفت در آمدم بر عائشه بر روی وے درع بود
سطبر و ظاهر این در دیدن شخص است و اگر از حجاب این مراد دارند که چیزے که جائز است بر زنان از کشف وجه وکفین
بر ایشان حرام بود نه ستر شخص اشکال نمی ماند والله اعلم فتدبر و از انجمله آنست که اولاد بنات نسبت کرده مے شوند
بسوے وے فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر پیغمبر را اولاد از صلب وی شد و اولاد من از صلب علی کرم الله
وجهه بر آمد و در حدیث در شان حسنین رضی الله عنهما آمده که ان ابنای هذان اللهم انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما و در حدیث
دیگر آمده ان ابنی هذین ریحانتی من الدنیا و نیز آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفاطمه زهرا رضی الله عنها
مے فرمود بخوان نزد من هر دو ابن مرا پس بوی میکرد هر دو را و می چسپانید بخود و در امام حسن فرمود ان ابنی هذا
سید و در حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن یا حسین یکی ازین دو در سجده آمده بر پشت مبارک آنحضرت صلی الله
پس آنحضرت سر بر نداشت و سجده دراز کرد پس پرسیدند صحابه از درازی سجده و گفتند گردی آمده لهبوطے
تو یا رسول الله فرمود پسر من سوار شده مرا پس ناخوش داشتم که شتابی کنم تا قضا کند وی حاجت خود دلالت آیت
مباهله نیز انبار نا ابناء هم بر این است و از انجمله آنست که هر نسب و هر سبب منقطع است روز قیامت یعنی سود مند نیست روز

قیامت مگر نسب من و سبب من مراد به نسب ولادت است و بسبب ازدواج و لهذا تزوج کرد امیر المؤمنین عمر بنت فاطمه را
بامیدواری اتصال بآنحضرت باین [illegible] این قصه در جای دیگر بتفصیل تر ازین مذکور است و از آنجمله آنست که تزوج
کرده نشود بر بنات وی صلی الله علیه وآله وسلم یعنی اگر دختران آنحضرت در نکاح مردی باشند نمی باید آن مرد را که بالاے
وی زنی دیگر خواهد و اصل درین باب قصه فاطمه زهرا است رضی الله عنها که علی مرتضی دختر ابی جهل را که مسلمان شده
در مدینه آمده بود خواستگاری نمود و چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنید نزد آنحضرت آمد صلی الله
علیه وآله وسلم و فرمود قوم تو میگویند که خشم نمی گیری بجهت دختران خود این علی است که نکاح می کند دختر ابی جهل
را و شما هیچ نمی فرمائید پس آنحضرت برخاست و بمنبر برآمد و خطبه خواند که من نکاح کردم ابو العاص را تا م و داماد آنحضرت
است صلی الله علیه وآله وسلم که حضرت بی بی زینب دختر آنحضرت در خانه وی بود پس راستی ورزید با و نگاه داشت
رضای ما را و حضرت بی بی فاطمه جگر گوشه منست و من ناخوش دارم که آزار کنند و در فتنه بیندازند او را و اینکه
فاطمه را و من شنیده ام که علی خواستگاری میکند دختر ابی جهل را و بخدا سوگند جمع نمی شود دختر رسول خدا و دختر
دشمن خدا در حباله یک مرد اول باید که طلاق دهد فاطمه را پس از ان نکاح کند او را پس حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه
آمد و عذر خواست و ترک داد خواستگاری دختر ابی جهل را پس آنحضرت حرام گردانید بر علی که نکاح کند بر
فاطمه تا مدت حیات وی فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و میترسم که آزار کنی فاطمه را که لازم می آید ازان آزار من
و منطوق این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها و لیکن چون خواستگاری علت ایذا است جاری
گردانیده شد در جمیع بنات قدیر و از آنجمله آنست که اجتهاد و تحری کرده نشود قبله در محراب مسجد نبوی که مسجد او
چه صحیح است و فتوی داد شیخ الاسلام ابو زرعه در شخصی که ممتنع آمد از گذاردن نماز بسوی محراب پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم و گفت که من اجتهاد میکنم قبله را و می گذارم که اگر وی این کار را با اعتراف بآنکه این محراب در زمان
آنحضرت بوده مرتد گشت نعوذ بالله منها و اگر تاویل میکند که این محراب که الآن است آن نیست که در زمان آنحضرت بود
صلی الله علیه وآله وسلم بلکه تغییر داده شده است از آنکه بود کافر نگردد و در روایات آمده است که دور کرده شد
حجابها که در میان بود میان وی و آنحضرت کعبه را و بنا کرد محراب بمقابلت عین کعبه و از آنجمله آنست که هر که دید آنحضرت
را در خواب دیدار را حق و بی شک و شبهه زیرا که شیطان تمثل نمیکند یعنی بصورت شریف وی نمی تواند بر آمد و
او را قدرت نداده اند که بر آنحضرت درین باب افترا کند و در روایتی آمده که فرمود من رآنی فقد رأى الحق
مراد همین دیدن در خواب است و در روایت جابر رضی الله عنه آمده من رآنی فی المنام فقد رآنی یعنی اگرچه حق تعالی
شیطان را قدرت بخشیده است که بهر صورت که خواهد بر آید لیکن ممکن نگردانیده است او را که بصورت آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بر آید زیرا که آنحضرت مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت است و هدایت و ضلالت

ضد اند حتی که بصورت پروردگار تعالی و تقدس تواند برآمد و افترا کرد و بازمی وا دنیرا که وی سبحانه خالق هدایت و
ضلالت است هر دو در آنجا محل اشتباه نیست کذا قالوا و بعضی گفته اند که این فضیلت عام است مر تمام انبیا را
و شیطان متمثل نمی تواند شد بصورت هیچ پیغمبری اما صاحب مواهب لدنیه این را در خصائص آنحضرت آورده صلی الله
علیه و آله و سلم و در دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شرط نیست که بصورت خاص بیند بهر صورت که کسی
وی را بیند او را دیده و بعضی شک گرفته و گفته اند که این بر آن تقدیر است که بصورت خاص باشد که در واقع آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بران صورت بوده در مدت عمر خود و بعضی تنگیر ازین گرفته که بصورتی بیند که آنحضرت مقبوض بران شده حتی
اعتبار کرده است عدد موهای سفید که در لحیه شریف بوده و به بیست نرسیده و میگویند که کسی که پیش ابن سیرین
که صاحب تعبیر رویا بود می آمد و میگفت آنحضرت را در خواب دیده ام می پرسید وصف کن مرا که بچه صورت دیده
اگر بصورتی وصف کرد که نبود آنحضرت بران صورت می گفت ابن سیرین ندیده تو آنحضرت را و میگویند که سند این
حدیث صحیح است والله اعلم و کسیکه با ابن عباس گفت که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت بچه صورت دیده گفت بصورت حسن
بن علی رضی الله عنهما پس گفت ابن عباس دیده تو آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی گفته اند که دیدن بصورت خاص
صفت معلومه وی ادراک حقیقت اوست و دیدن آن ادراک مثال و صواب آنست که جمهور محققان برآنند که بهر صورت که ببیند آنحضرت را
دیده است و لیکن دیدن بصورت خاص اتم و اکمل است و تفاوت در حال آئینه است که آئینه خیال صاف تر و بنور اسلام منور تر و صحیح
درست تر و کامل تر کلام در تحقیق این مقام بسیار است و در شرح مشکوة جمله از آن آورده شده است آنجا باید دید و در حدیث مسلم آمده
که من رآنی فی المنام فسیرانی فی الیقظة یعنی کسیکه دید مرا در نوم سر انجام است که ببیند مرا در یقظه این را بچند وجه توجیه
کرده اند یکی آنکه می بیند در آخرت و میگویند که در آخرت تمام امت خواهند دید و امید داد حصول این دولت اند
وجه تخصیص برویت در منام چیست مگر که گویند این رائی را رویتی خاص و قربی مخصوص باشد و تواند که بعضی
گناهگاران بشوم گناه خود محروم باشند از رویت جمال چندگاه و بعضی مواطن بخلاف این رائی که از حرمان و خذلان
محفوظ باشد وجه دیگر آنکه مراد برویت در یقظه رویت تاویل رویا و صحت اوست و این مخصوص است باهل عصر وی
صلی الله علیه و آله و سلم که بشارت داد که هر که از اهل عصر برویت در منام مشرف شد امید است که بشرف صحبت
نیز مشرف خواهد شد و این معنی اظهر است چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصی بحضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم آمد و گفت پدر من پیر است بملازمت شریف نتواند رسید و لیکن در خواب مشرف شده است فرمود من
رآنی فی المنام فسیرانی فی الیقظة و تواند که این بشارت باشد بعضی مستعدان و مقربان درگاه و سالکان راه را که گاه
بیگاه باین نعمت مشرف شده اند حال بجای رسید که در یقظه نیز باین سعادت مشرف شوند و علما را در رویت
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در یقظه بعد از موت خلاف است و صاحب مواهب لدنیه از شیخ خود نقل کرده است

که گفت نرسیده است بما از هیچ یکی از صحابه و من بعدهم و بتحقیق ثبت شده اند و قاطع بر فوت آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم تا مرده و [illegible] رضی الله عنها باندوه نهانی بعد از آنحضرت شش ماه بر قول صحیح زنده بود و [illegible]
بود و اتفاق کرده نشده از وی رویت آنحضرت در بیداری فراق لیکن از بعضی صالحین حکایات از نفس نموده چنانکه در
تحقیق تیسیر الایمان مازری و بهجة النفوس ابن ابی جمره و روض الریاحین عفیف یافعی و دیگر تصنیفات وی
و شیخ صفی الدین بن ابی المنصور در رساله خود و هم در مواهب عبارت ابن ابی جمره را نقل کرده است که گفت تحقیق ذکر کرده شد
از سلف و خلف از جماعه که تصدیق کرده شد به حدیث من رآنی فی المنام فسیرانی فی الیقظة که دیدند آنحضرت را
در منام پس از آن دیدند در یقظه و پرسیدند از حضرت وی از اشیا که مشوش بودند پس خبر داد آنحضرت ایشان را
بکشاد کار ایشان و طریق اظهار آن [illegible] و حاصل شد همچنین آمدی زیاده و نقصان و گفت که [illegible] الصدیق دارد
کرامات اولیا باشد اگر ندارد باید [illegible] اثبات کند وی [illegible] خواهد کرد و اگر تصدیق دارد
باید گفت این از آنجمله است زیرا که کشف کرده میشود مر اولیا را بخرق عادت از اشیاء [illegible] عالم علوی
و سفلی [illegible] انکار آن را [illegible] صاحب مواهب گفته که شیخ ابو منصور در رساله خود گفته که [illegible]
شیخ ابوالعباس قسطلانی در آمد یکبار بر حضرت رسول پس گفت آنحضرت مر او را اخذ الله بیدک یا احمد
و [illegible] شیخ ابی السعود آورده که گفت [illegible] شیخ الشیخ ابوالعباس [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] آنحضرت [illegible] گفت شیخ
ابوالعباس [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یکبار دیدم آن حضرت [illegible] اولیا [illegible] آنحضرت
[illegible] که محمد نام دارد [illegible] یا رسول الله [illegible]
فرمود آنحضرت علیه السلام که او را مقامی است [illegible] حجة الاسلام در کتاب المنقذ من الضلال میگوید
که ارباب قلوب مشاهده میکنند در بیداری ملائکه را و ارواح انبیا را و می شنوند از ایشان آوازها و اقتباس میکنند
از ایشان انوار و استفاده میکنند فوائد و حکایت کرده شده است از سید نور الدین ایجی والد سید [illegible] و سید
عفیف الدین که شنید در بعضی زیارات جواب سلام را از داخل قبر شریف علیک السلام یا ولدی [illegible]
المدینه از این قبیل حکایات می آرد که احتمال یقظه و منام هر دو دارد و می آید که شیخ شهاب الدین سهروردی
قدس الله سره العزیز در عوارف المعارف از شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه می آرد که [illegible]
تا آنکه [illegible] مر او را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] گفت [illegible] عبد الحق
بن سیف الدین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین در بهجة الاسرار تصنیف شیخ ابوالحسن علی بن یوسف الشافعی
اللخمی که میان وی و میان حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه دو واسطه است [illegible] شیخ

جلیل شریف ابی العباس احمد بن الشیخ عبدالله الازهری الحسینی رضی الله عنهما می آرد که گفت حاضر شدم مجلس شیخ
شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی را رضی الله عنه و بودند در مجلس او نزدیک ده هزار مرد نشسته بود شیخ علی بن هیتی در پیش
شیخ زیرا که منبری بود پس گرفت او را پینکی خواب پس گفت شیخ مردم را خاموش شوید پس خاموش شدند تا آنکه
شنیده نمیشد از ایشان مگر نفسهای ایشان پس فرود آمد حضرت شیخ از کرسی و ایستاد در پیش روی و دست شیخ
علی هیتی با ادب و تیز میکرد نظر را در وی پس از آن بیدار گشت شیخ علی و گفت شیخ آیا دیدی آنحضرت را در خواب
گفت نعم فرمود پس از جهت تادب در دیدم و فرمود چه وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت
وصیت کرد بملازمت تو گفت شیخ علی بمردم آنچه دیدم من در خواب دید آن را شیخ در بیداری [illegible]
که مردند در آن روز هفت مرد از اهل مجلس [illegible] نقل اقوال مشایخ در رؤیت شریفه آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در یقظه بر قاعده علم و اقوال علما [illegible] از شیخ عبدالرحمن بن الاهدل نقل کرده که رؤیت
شریفه در یقظه مر اولیا را متواتر شده [illegible] اخبار حاصل باین علم قوی است که [illegible] از آن شکی و شبهه و لیکن
واقع میشود مر ایشان را غیبت حس و [illegible] در حالی که ضبط نمیتوان کرد آن را عبارت مر ایشان را و
دران رویت متفاوت و درجات است و گاهی در منام می بینند یا در غیبت حس آن را لفظ خیال می کنند و گاه این خیال
می بینند و آن را رسول گمان می برند بلکه [illegible] بین النوم و الیقظه است [illegible] تمام همت
و توجه و خالص [illegible] و شعور [illegible] دنیا و اهل آن مطلقا و مشتاق و عاشق جمال شریف
او شده و دوست میدارد یکی از ایشان که بیرون آید از تمام اهل و آل خود [illegible] پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم
چنانکه شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه که متمثل شد صورت شریف آنحضرت در دیده شهود وی و تصور کند
در عالم [illegible] کلام میکند در حالت ذوق و انسلاخ از مقتضیات جسمانیه و حکایت میکنند از شیخ ابی العباس مرسی که
گفت اگر پوشیده شود جمال آن حضرت یک چشم زدن من خود را از مسلمانان نمی شمارم و این نیز محمول بر دوام مشاهده
و حضور است و رعایت سنن و آداب و سلوک مشایخ [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم بر طریق قول وی صلی الله علیه
و آله و سلم الاحسان ان تعبد الله کانک تراه و گفته اند [illegible] در عقب حکایت شیخ ابی العباس مرسی که این
[illegible] است که واقع میشود [illegible] در کلام مشایخ و مراد آنست که [illegible]
دوام مراقبه و حضور و استحضار در اعمال و اقوال و اراده نکرده می که محجوب نیست از روح و شخص آنحضرت [illegible]
آن متخیل است والله اعلم این خلاصه و حقیقت عبارت [illegible] است که نقل کرده [illegible]
[illegible] الصدق و الیقین و خلاصه [illegible]
[illegible] شوق و غلبه محبت و دیدن بچشم خیال و تصور مثال مرتبه ایست که ارباب طلب و اصحاب سلوک [illegible]

محفوظ اند سخن در رویت میرود از صورت و مثال و بهجا ناکه جائز است که در منام چه هر شریف آنحضرت متصور و متمثل گردد
بی شوب تمثل شیطان در یقظه نیز حاصل گردد و آنچه نائم در نوم می بیند مستیقظ در یقظه به بیند چنانکه از حکایت بهجة
الاسرار ظاهر میشود و چنانکه در حدیث آمده است که می بینم موسی علیه السلام را که با چندین هزار بنی اسرائیل
عبا پوشیده حج میآیند و تلبیه میکنند حمل این حال نیز بر منام و مبالغه در یقین خلاف ظاهر است و تمثیل ملکوتی
بصورت ناسوتی امری مقرر است و این مستلزم نیست که آنحضرت علیه السلام از قبر شریف برآمده باشد و لازم
نمی آید که ایشانرا در اصطلاح صحابه گویند و لیکن در بعضی وجوه حکم صحابی داشته باشند و اگر غیبی از عالم حس
باستیلای ذکر اثبات کنند سبب ثبوت نوم با نفی نیست و نوم تعطل حواس است بغلبه رطوبت مزاجی بر دماغ
و اینجا غیبت حواس باستیلای ذکر و شهود است و در یقظه است نه در نوم و بالجمله دیدن آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بعد از موت مثال است چنانکه در نوم مرئی میشود و در یقظه نیز مینماید و آن شخص شریف که در مدینه
در قبر آسوده وی است همان متمثل میگردد در یک آن متعدد بصورت متعدده عوام را در منام و خواص را در یقظه
و صاحب مذهب خود گفته که هر که تصدیق بکرامات اولیا دارد و قائل است بآنکه منکشف میگردد بایشان اشیا در عالم
علوی و سفلی متشکل و متمثل میگردد و بر وی چیزی ازین باب و امام غزالی گفته که هرچه عامه در خواب می بینند خواص
در بیداری می یابند و هرچه آنها را به کسب حاصل شود اینها را بوهب و الله یقول الحق وهو یهدی السبیل تنبیه
اگرچه رویت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در منام حق و ثابت است بی شک و شبهه و لیکن گفته اند که آنچه
رائی بشنود از احکام عمل بآن نمی کند نه از برای شک در رویت بلکه از برای آنکه از رائی ضبط مفقود است
در حالت نوم کذا قالوا و هر او احکام شرعیه که مخالف قرار داده دین است و الا بعضی علوم که نه ازین قبیل باشد
در قبول آن و عمل بدان خلافی نخواهد بود و بسیاری از محدثین تصحیح احادیث که مروی است از حضرت وی نموده
و عرض کرده که یا رسول الله فلان این حدیث از حضرت تو روایت کرده است پس فرمود آنحضرت نعم او لا و در رویت
که در یقظه است بعضی مشایخ نیز چنین استفاده علوم نموده اند والله اعلم و از جمله خصائص آنحضرت آنست که نام
نهادن بنام شریف وی میمون و مبارک و نافعست در دنیا و آخرت روایت کرده شده است از انس بن مالک
رضی الله عنه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده کرده میشوند دو بنده در درگاه حق پس امر میکند
حق تعالی ایشانرا به بهشت و میگویند این دو بنده خداوندا بچه چیز مستاهل و مستحق شدیم ما بهشت را و حال آنکه
عمل نکرده ایم که بجزا امید نهی تو مارا به بهشت پس میگوید رب العزة جل جلاله در آئید بهشت را زیرا که سوگند خورده ام
بر نفس خود که در نیاید آتش را کسیکه نام او احمد و محمد است و نیز روایت کرده شده است که گفته است پروردگار تعالی
با آنحضرت سوگند میخورم بعزت و جلال خود عذاب نکنم هیچ کسی را که نامیده شود بنام تو و از علی بن ابی طالب

رضی الله عنه آمده است که گفت هیچ مائده نیست که نهاده شود و حاضر شود بر وی کسیکه نام او احمد و محمد است مگر آنکه
پاک کند خدای تعالی آن منزل را که نهاده شده است آن مائده در وی هر روز دو بار رواه ابو منصور الدیلمی و نیز آمده
که هیچ خانه نبود که در وی نام محمد بود دیگر آنکه برکت دهد حق تعالی در آن و آمده که مجتمع شوند قومی برای مشورت و در ایشان
کسی بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود در آن مشورت و آمده که هر کرا نام محمد بود آنحضرت او را شفاعت
کند و به بهشت در آرد قال البوصیری شعر فان لی ذمة منه بتسمیتی + محمدا وهو اوفی الخلق بالذمم + کاتب حروف یکبار
حضرت غوث الثقلین را در خواب دید و در پیش ایشان بایستاد حاضران مجلس شریف گفتند که محمد عبد الحق سلام
میکند و آنحضرت قیام نمودند و معانقه کردند و فرمودند آتش دوزخ بر شما حرام است ظاهر این بشارت نتیجه این تسمیه
است که کردند و علما را اتفاق است در تسمیه باسم شریف و در تکنی بکنیت آنحضرت که ابو القاسم است اختلاف
است خواه محمد اسم باشد یا نه و بعضی از جمع میان تسمیه و کنیت منع کرده اند و برخی افراد را تجویز نموده و این قول
اصح است نووی گفته که درین مسئله مذاهب است و در مذهب امام شافعی رحمة الله علیه منع است مطلقاً و امام
مالک رحمه الله تجویز کرده است مطلقاً و مذهب ثالث جائز است مر کسی را که نامش محمد نیست و کسیکه تجویز کرده
است مطلقاً مخصوص گردانیده است نهی را بحالت حیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و هو الاقرب انتهی و از جمله
آنست که مستحب است غسل و تطیب برای قرائة حدیث آنحضرت و باید که نزد خواندن حدیث آنحضرت آواز بلند نا
کرده شود چنانکه در حالت حیات چون تکلم میکرد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی
زیرا که کلام وی صلی الله علیه وآله وسلم که مروی و ماثور است بعد از وی در عزت و رفعت مثل کلام اوست
که مسموع میشد از لفظ شریف وی باید که خوانده شود بر مکان عالی مرتفع روایت است از مطرف که چون می آمدند
مردم بر مالک رحمه الله علیه بیرون میفرستاد جاریه را و میگفت میگوید شیخ چه میخواهید شما حدیث یا مسائل اگر میگفتند
مسائل میخواهیم خود بیرون می آمد از خانه و تعلیم میکرد ایشان را مسائل و در غیر این روایت آمده است که گفتند میفرستاد
از درون جواب مسائل را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم می در آمد بمغتسل و غسل میکرد و جامه نو می پوشید و عمامه
بر سر می نهاد و طیلسان می پوشید و تطیب کرده نهاده میشد کرسی پس بیرون می آمد و می نشست بران و تبخیر
میکردند بعود و تحدیث می نمود با خشوع و وقار و نمی نشست بران کرسی مگر در وقت تحدیث و می گویند که امام مالک
این روش را از سعید بن المسیب گرفته بود و تحقیق کرده و اشتداد قتاده و مالک و جماعه دیگر تحدیث بر غیر طهارت
و بود اعمش که چون بر غیر طهارت میبود تیمم میکرد و شک نیست که احترام و تعظیم و توقیر آنحضرت بعد از وفات نزد ذکر وی
و سماع حدیث شریف وی و سماع اسم مبارک و سیرت وی لازم است چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت قرائة
حدیث قیام نکند کسی را که در آید زیرا که درین قلت ادب است بآنحضرت و قلت احترام است مر او را و قطع حدیث اوست

از جهت غیر او خصوصاً از فاسقان و مبتدعان بار او بود سلطنت که قطع نمیکرد حدیث را و حرکت نمیکرد و اگر چه ضرر
با و می رسید و را ایذای ایشان و صبر میکرد بران از جهت احترام حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آورده‌اند که
یکبار حضرت امام مالک را عقرب شانزده بار گزید و وی نجنبید و صبر و تحمل کرد و آنرا و قطع نکرد حدیث را از جهت تعظیم و توقیر
حدیث جناب نبوی صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه معذور بود در ان در حرکت و قیام بضرورت خود چنانکه اشاره دارد
خصوصاً که مستفاد گردد با آن الا یعنی از کلام ذکره ابن الحاج فی المدخل و از انجمله آنست که ثابت شده صحبت
هر کسی را که مجتمع میشد و ملاقی میگشت با آنحضرت یک لحظه و میدید جمال مبارک او را یک نظر و لحظه این را از خصائص
آنحضرت نوشته‌اند گویا مراد آنست که صحبت در عرف و عادت با استداد اجتماع و طول مصاحبت حاصل میگردد و اینجا
بیک نظر و یک لحظه حصول می پیوست این چنین کس را صحابی میگویند بقول صحیح مختار پس از خصائص [illegible] آن
نسبت بهر دوم دیگراست نه نسبت با انبیاء علیهم السلام دیگر چنانکه گفته‌اند که [illegible] نسبت با صحابی همچنین نسبت لکن آنجا
بطریق اجتماع حاصل میگردد و بقول صحیح نزد اهل اصول چنانکه بعض از خصائص شریفه که ذکر کرده‌اند مشترک است
میان آن حضرت و سائر انبیاء علیهم السلام مثل عدم نقض وضو بنوم و عدم جواز تمثل شیطان بصورت و عدم [illegible]
و مانند آن کما صرح به بعض العلماء و تواند که مراد آن باشد که از خصائص وی حصول این نسبت و حصول کمال بیک نظر
از آنحضرت پیدا میشد چنانکه گفته‌اند که [illegible] آن حضرت اعرابی [illegible]
و در قوت القلوب میگوید که بیک نظر که بر جمال جهان آرای [illegible] چیزی [illegible] که دیگران را
بار ریاضات حاصل نگردد و این از معجزات و خصائص سید انبیاء باشد که در انبیاء دیگر علیهم السلام نبود و نیز از خصائص
آنحضرت علیه السلام نوشته‌اند و نیز در فضائل [illegible] نوشته‌اند که صحابه آنحضرت همه عدول اند از جهت ظواهر کتاب و سنت
که در مدح و تعدیل ایشان واقع شده پس طعن کرده نشود از ایشان البته هیچ یکی از ایشان چنانکه [illegible] روایت
را بانفراد صحابی فرد و غریب [illegible] از غیر ایشان از تابعین و من بعدهم و اهل سنت و جماعت اجماع کرده‌اند
بر تعدیل ایشان اگر چه بعضی از ایشان ملابس فتن شدند [illegible] میگویند که آن فتنه ها و وقوع ایشان در آن
بخطا در اجتهاد و تاویل بود و نظر میکنند به فضائل و مآثر ایشان در امتثال و انتهای اوامر و نواهی آن حضرت و حضور
ایشان در حضور جهاد آنحضرت و فتح اقالیم و تبلیغ احکام و هدایت ناس بامور طاعات مثل صلاة و صوم و زکوة و انواع
قربات و صفات کمال از شجاعت و مروت و کرم و اخلاق حمیده که نبوده هیچ [illegible] از امم سابقه و نیز [illegible] علما اجماع
که صحابه رضی الله عنهم اجمعین بهترین و افضل امت اند و هر که بعد از ایشان است [illegible] ایشان نمی رسد [illegible]
از علما مثل ابن عبد البر [illegible] در این مسئله کلام کرده‌اند گفته که باشد در جماعه که بعد از صحابه آید
کسی که افضل باشد بکمالات علمی و عملی از بعض صحابه که از اهل کمال نبوده [illegible] ایشان [illegible]

بااحادیث که در فضل آنحضرت وارد و یافته و بعضی از محدثین گفته اند که خیریت در فضیلت مخصوص باصحاب است
آنکه همت و صحبت ایشان وی بسیار بود و استفاده و استفاضه ایشان از آنحضرت در خدمت قول او است و حق آنست
که فضل رویت آنحضرت و حصول یقین و ایمان عیانی مخصوص است باصحاب که هیچکس دیگر ندارد و احادیثیکه در فضائل
آخر این امت وارد شده و انشیت دیگر است که ایمان بغیب است چنانکه در بعضی طرق آن باشقیب یافته وجه تفسیر کرده اند
والله اعلم و از آنجمله خصائص این را نیز ذکر کرده اند که مصلی خطاب میکند آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بقول خود
السلام علیک ایها النبی و خطاب نمیکند غیر او را اگر مراد باین اختصاص آن داشته اند که سلام بر غیر آنحضرت مخصوص
واقع نشده است پس آن معنی موافق است بحدیثی که از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که گفت بودیم ما چون
میگذاردیم نماز با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم می گفتیم السلام علی الله السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام
علی فلان و چون برگشت آنحضرت از نماز روی خود را آورد بما فرمود مگوئید السلام علی الله چه الله هو السلام
است یعنی سلام اسمی از اسماء الحسنی و تعالی و سلام از آفت هر نقصان است از آن او سلام بودی معنیم خوف و احتیاج
است معنی ندارد و چون نشیند یکی از شما در نماز باید که بگوید التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین که چون این را گفت رسید به هر عبد صالح را
که در آسمان و زمین است الحدیث پس درینجا تخصیص داده شد سلام برای آنحضرت و دیگر انبیا معلوم گذاشته شد و
اگر مراد این دارند که خطاب آنحضرت با وجود غیبت از خصائص است نیز وجهی دارد و در جواب این میگویند که چون
در اصل شب معراج وارد و بصیغه خطاب بود که از جانب رب العزت سلام آمد بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم ابدا از آن همین صیغه گذاشتند و در کرمانی شرح صحیح البخاری گفته است که صحابه بعد از فوت حضرت السلام
علی النبی می گفتند بصیغه خطاب والله اعلم و در بعضی کلام اهل عرفان واقع شده که خطاب از مصلی بلحاظ شهود
روح مقدس آنحضرت و سریان وی در ذرات موجودات خصوصا در ارواح مصلین است و آنکه درین حالت
از شهود وجود و حضور از آنحضرت غافل نباید بود بامید ورود فیوض از روح پر فتوح وی صلی الله علیه و آله
وسلم و از آنجمله آنست که واجب است بر کسیکه بخواند او را آنحضرت جواب دادن اگرچه آنکس در نماز باشد و شاهد این حدیث
سعید بن المعلی است که گفت نماز میکردم من پس خواند مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس جواب ندادم
من پس بعد از نماز بخدمت آمدم و گفتم یا رسول الله من در نماز بودم از آن جواب ندادم فرمود آنحضرت آیا نگفته است
خدا تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرض است عاصی میشود
تارک آن آیا نماز باطل می شود یا نه صاحب مواهب میگوید که تصریح کرده اند جماعه از شافعیه بر آنکه باطل نمی شود
بعضی بر آنند که باطل می گردد و از حدیث چیزی معلوم نمیشود والله اعلم و از آنجمله آنست که در [illegible] گفتن [illegible]

صلی الله علیه وآله وسلم همچو دروغ گفتن بر غیر او نیست و هر که دروغ بربندد بر آنحضرت قبول کرده نمی شود روایت وی
ابداً اگر چه توبه کند چنانکه ذکر کرده اند جماعه از محدثین و از سعید بن جبیر آورده اند که مردی دروغ گفت بر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پس فرستاد آنحضرت علی و زبیر را رضی الله عنهما و فرمود بروید اگر بیابید بکشید و شیخ محمد جوینی
پدر امام الحرمین بآن رفته که تعمد کذب بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کفر است لیکن موافقت نکردند ائمه او را
دربین قول و حق آنست که دروغ بستن بر آنحضرت فاحشه عظیمه و موبقه کبیره است لیکن کافر نمی شود صاحب آن
تا استحلال نکند و توبه اگر صحیح شود و آثار آن عیان گردد مقبول است و فرق نیست میان شهادت و روایت
والله اعلم و از انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معصوم است از ذنوب کبیره و صغیره عمداً و سهواً
مذهب مختار نیست و همچنین انبیا علیهم السلام و در کتب کلام این را تفصیل است و حق همین اجمال است و از انجمله آنست
که جائز نیست بر آنحضرت جنون زیرا که این نقص است و نه اغماء طویل و همچنین انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
تنبیه کرده است سبکی بر آنکه اغماء ایشان مخالف اغماء دیگران است و از غلبه اوجاع است بر حواس ظاهره نه بر قلب
زیرا که وارد شده است که خواب میکنند چشمهای ایشان نه دلهای ایشان و چون نگاهداشته شده است دلهای ایشان
از نوم که سبکتر از اغماء است پس از اغماء بطریق اولی محفوظ باشند و هم سبکی گفته است که جائز نیست انبیا را عمی زیرا که
این نقص است و اعمی نشده است هیچ پیغمبری هرگز و آنچه مذکور است از شعیب ثابت نشده و اما یعقوب را
حاصل شده بود بر وی پرده و برطرف شد و امام فخر رازی در تفسیر قول سبحانه وابیضت عیناه من الحزن گفته
است که غالب شد بر وی بکا و نزد غلبه بکا بسیار شود آب در چشم گویا سفید شده است بسفیدی آن آب و دلیل
بر صحت آن قول آنکه تاثیر حزن در غلبه بکا است نه در حصول عمی لیکن ازان گفته است اختلاف کرده اند که وی
علیه السلام اعمی شده بود بالکلیه پس گردانید او را حق بصیر در وقت القای قمیص یوسف علیه السلام و بعضی میگویند
که ضعیف شده بود بصر وی از کثرت بکا و احزان و ادراک میکرد ادراک ضعیف و چون پیراهن یوسف بروی
مبارک افکندند قوی شد بصر وی و رفت نقصان آنچه پوشیده نماند تعلیل سبکی عدم جواز عمی را بآنکه وی نقص است
مدخول است بآنکه طریان امراض نیز نقص است خصوصاً بلاهایی که بر ایوب علیه السلام عارض شده و قصه عمی شعیب
علیه السلام مشهور است حکم بعدم ثبوت آن محکم است و صحیح در یعقوب عمی است و لهذا فرمود فارتد بصیرا و مقاتل گفته است
که نه دید یعقوب شش سال تا گشت کرد او را قمیص یوسف و قول امام فخر که تاثیر حزن در غلبه بکاست نه در حصول
عمی جوابش آنست که تاثیر حزن در غلبه بکاست و تاثیر غلبه بکا در عمی پس بواسطه تاثیر حزن در عمی نیز باشد و مشهور
آنست که هیچ پیغمبری اصم نبود اما بعضی از ایشان اعمی بوده اند والله اعلم و از انجمله آنست که هر که دشنام کند آنحضرت
را و تنقیص کند بوجهی از وجوه بصریح یا کنایت واجب است قتل وی و درینجا اتفاق است اختلاف در آنست که

این قتل بطریق حد است و بالفعل باید کشت و طلب توبه نباید کرد یا بجهت ردت که توبه با چیست و اگر توبه آورد
بخشند و مختار قول اوست و این بر تقدیریست که مسلمان باشد و اگر کافر باشد و اسلام آورد و دور میگردد و تحقیق این
در آخر کتاب بتفصیل بیاید انشاء الله تعالی و از آنجمله آنست که آنحضرت تخصیص میکرد هر کرا بهر چه میخواست از احکام
اینجا دو قول است یکی آنکه احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه و آله و سلم بهر چه خواهد حکم کند دوم آنکه بهر حکمی وحی
جدا میشد چنانکه تخصیص کرد خزیمه بن ثابت را بآنکه شهادت وی حکم دو شهادت دارد و قصه اینست که آنحضرت
خریده بود از اعرابی اسپی را پس آن اعرابی منکر شد ابتیاع حضرت را و گفت گواه بیار که گواهی دهد بر من که
فروخته ام و هر که از مسلمانان می آمد با اعرابی میگفت ولی بر تو پیغمبر خدا الا حق گوید مگر اعرابی قبول نمی کرد تا آنکه
آمد خزیمه و گفت گواهی میدهم که تو فروختی و فرمود آنحضرت با خزیمه چگونه گواهی میدهی و گواه نگرفته ایم
ما ترا بدان گفت یا رسول الله ما تصدیق میکنیم ترا بر خبر آسمان آیا تصدیق نکنیم بر چنین اعرابی پس گردانید پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم شهادت خزیمه را بجای شهادتین و مخصوص گردانید او را باین فضیلت خطابی گفت حمل
کرده اند این حدیث را بسیاری از مردم بر غیر محل آن و توسل کرده اند قومی از اهل بدعت بسوی استحلال شهادت مر
مردی که معروفست نزد ایشان بصدق بر هر چه دعوی کند و وجه حدیث آنست که آنحضرت علیه السلام حکم کرد بر
اعرابی بعلم خود و جاری ساخت شهادت خزیمه را مجری تاکید بر قول خود و استظهار بر خصم پس در معنی حکم دو شهادت
باشد فافهم و چنانکه رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را که از فضلای صحابیات است به نیاحت بعد از نزول آیه
مبایعت نسا که در اینجا واقع شده است ولا یعصینک فی معروف عرض کرد یا رسول الله آل فلان یاری میکرده اند
مرا بر نیاحت و چاره نیست مرا که من نیز موافقت کنم با ایشان پس رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را
در نیاحت گفت امام نووی این ترخیص است ام عطیه را مخصوص بست مر او را در نیاحت آل فلان خاصه و شارع
را میرسد که تخصیص کند هر کرا خواهد بهر چه خواهد چنانکه رخصت کرد اسما بنت عمیس را در ترک سوگواری کردن
جعفر بن ابی طالب که زوج او بود و فرمود سه روز جامه ماتم بپوش سوگ وار بعد از آن هر چه خواهی کن چنانکه
رخصت کرد ابو برده نیار را در تجویز اضحیه بر بزغاله شش ماهه و قصه اش آنست که آنحضرت فرموده بود که هر که ذبح کند پیش از نماز
از قربانی مجوز نیست ابو برده گفت یا رسول الله من شاه خود را قبل از نماز ذبح کردم و دانستم که امروز روز اکل
و شرب است پس خورانیدم اهل و عیال و همسایه های خود را اکنون باقی نیست نزد من مگر بزغاله که بهتر از دو گوسفند گوشت
دارد آیا کفایت میکند از من فرمود کفایت میکند از تو و کفایت نمی کند بعد از تو از غیر تو و چنانچه تزویج کرد زنی خود را
برسول و این جایز بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است وان امرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی الآیه آن حضرت قبول
نفرمود و مردی فقیر ایستاده بود و گفت بمن تزویج کن یا رسول الله این زن را اگر ترا قابل نیست فرمود چیزی داری که مهر

یکی گفت هیچ ندارم مگر همین ازاری که در تن دارم فرمود بجوی چیزی اگرچه انگشتری از آهن باشد گفت ندارم
چند سوره از قرآن مجید یاد دارم گفت تزویج کن او را بچیزی که با تست از قرآن و تعلیم کن او را و مهر کن آنرا و نمی باشد
قرآن مهر کسی را بعد از تو و از جمله خصائص آنحضرت آنست که تب کرده میشد چنانکه دو کس تب زده شوند از جهت
مضاعفت اجر و از انجمله آنست که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت سه روز برای عیادت و پرسش
احوال شریف وی و از انجمله آنست که نماز جنازه گذاردند بر آنحضرت فوج فوج مسلمانان بی امام و دفن کرده شد
بعد از سه روز از وفات شریف و گسترانیده شد بر لحد وی در لحد شریف وی قطیفه که می گسترانید در زیر خود و
این هر دو امر جائز نیست مر غیر آنحضرت را و بعضی گفته اند که گسترانیدن قطیفه از شقران بود مولی رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگسترانند و از انجمله آنست که زمین تاریک شد بعد از موت
آنحضرت صلی الله علیه وآله چنانکه در محلش بیاید و از انجمله آنست که زمین نمیخورد جسد شریف او را صلی الله علیه وآله وسلم
و همچنین نمیخورد اجساد انبیا را و این را از جمله خصائص شمرده اند و از بعضی اولیا نیز نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی متقی را بعد از
چهارده سال بقبری گشادند همچنان درست با کفن باقی بود و تقریب آن بود که می خواستند که پسر برادر زاده ایشانرا
که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند و در مکه معظمه عادت است که اموات را بعد از کار در قبر بزرگان دفن می کنند
و ظاهر آنست که ناخوردن زمین جسد شریف را کنایت است از حیات و این مخصوص بآنحضرت و حضرات انبیا است
صلوات الله علیهم اجمعین و از انجمله آنست که ارث یافته نشد از وی صلی الله علیه وآله وسلم از جهت انکه
ترکه وی در ملک وی نیست میگویند که صدقه میگردد چنانکه در حدیث آمده است ما ترکناه صدقه و صرف کرده میشود
بمصارف که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دران صرف میکرد از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و وصایا و مصالح
مسلمین چنانکه آنحضرت خود در زمان حیات میکرد و مباح است مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که وصیت کند بجمیع مال
خود و مر غیر وی را جائز نیست مگر ثلث و همچنین حکم تمامه انبیا است که ایشان را ارث نباشد و مراد در قول حق تعالی و ورث
سلیمان داود و قول وی سبحانه رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی ارث نبوت و علم است و از انجمله آنست که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم زنده است در قبر خود و همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز میکند در قبر شریف
باذان و اقامت و حکایت کرده ابن زباله و ابن النجار که ترک کرده شد اذان در ایام حره سه روز و بیرون رفتند
مردم و سعید بن المسیب در مسجد بود میگوید سعید متوحش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و آوازی اذان
شنیدم و نماز ظهر گزاردم همیشه شنیدم اذان و اقامت در قبر پاک هر نماز تا آنکه گذشت سه شب و باز آمدند مردم و شنیدم
اذان ایشان را چنانکه شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر
یا در جای معین یا هر جا که خدا خواهد در بهشت یا در آسمان یا جای دیگر چنانکه هیچ جای معین نبود و بعضی گویند که با جسد شریف

در قبر بنهادیم و دلیل بر خروج آن نداریم پس ظاهر آنست که همین بقعه باشد و اگر گویند این بقعه تنگ است مناسب
نیست حس جسد شریف دران جوابش آنکه در حدیث آمده است که فسحت کرده میشود در قبر مومن هفتاد در هفتاد چه جای قبر
شریف سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم که فسحت آن از دائرهٔ قیاس بیرون است و اگر گویند که
فردوس اعلی انسب و اولی است برای تمکین و استقرار آنحضرت از بقعهٔ قبر جوابش آنکه کدام بهشت بهتر و شریفتر از قبر شریف
باشد اگر آنحضرت درینجا بود امام تقی الدین سبکی رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که ضم اعضای شریفه
کرده است بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و تفضیل دهند حتی که کعبه معظمه و عرش عظیم نیز اکنم هیچ مومن را که توقف
کند دران و ظاهر این حدیث سید مطیبه که ذکر آن پیشتر شنید از قبر و حدیث شب معراج که آنحضرت فرمود دیدم موسی
علیه السلام را که نماز میکرد در قبر شریف تا خبر میکند این قول را و حدیث دیدن انبیا در شب معراج بر آسمان و در حدیث
دیگر که دیدم موسی را که با هفتاد نبی از بنی اسرائیل بحج می آمدند و تلبیه میگویند تا ظرد را اطلاق مکان است و اگر گویند که قرآن
مجید ناطق است بموت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قال الله تعالی انک میت وانهم میتون و فرمود آنحضرت
انی رجل مقبوض و صدیق اکبر فرمود فان محمدا قد مات و اجماع واقع است بران جوابش آن که اگر آنحضرت چشید
درد موت و مرد بعد ازان زنده گردانید حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اکرم نزد خدا از آنکه
بگذارد مرا در قبر زیاده بر چهل روز نیز آمده است که خدای تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر ارض پس آنحضرت
علیه السلام زنده است بحیات جسمانی دنیاوی همچنانکه حیات داشت و این اکمل است از حیات شهدا که روحانی
اخروی است و این ثابت است مر روح را و حق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح ایشان اجساد مثالیه
دران عالم یا نهد در ابدانی که حکم ظروف دارد و نسبت با آنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در جوف طیور خضر است
که می چرند در زیر قنادیل عرش یا بهشت و اما ارواح انبیا اعاده کرده میشود در همان ابدان که در دنیا بود و بوسیده نشده
خاک نگشت و حق تعالی قادر است که نگاه دارد ارواح را بی ابدان ولیکن نقل وارد شده است بوجود آن در ابدان
چنانکه بودن موسی نماز گذارنده در قبر چه نماز گذاردن تقاضای جسدی میکند و صفات مذکوره در انبیا در شب معراج
همه صفات اجسام است و لازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که باشند بمعنی که در دنیا بوده تن را احتیاج بطعام
و شراب و غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه مشاهده میکنیم در دنیا بلکه آنها را در برزخ احکام دیگر باشد و احتیاج
بطعام و شراب و مثال آن امر عادی است و حال در آنجا بخلاف عادت باشد و دانسته پروردگار و مثال آن از
ارزاق روحانی باشد چنانکه در شان شهدا واقع شده است یرزقون فرحین و اگر از طعام بهشت هم بود عجب نیست چه
چنانکه در حدیث یطعمنی و یسقینی والله اعلم و صلح شک نیست در ثبوت آن مر انبیا را بلکه سائر اموات را هم بر اعمال
در احادیث آمده است نماز میگزارند و تلبیه میگویند و ذکر و تسبیح میکنند اگر گویند که آن دار عمل نیست و هرگاه

تکلیف نیست این اعمال برای چه میکنند گوییم آنکه عالم برزخ منسحب و جاری است بروی احکام دنیا از اشتغال باعمال و زیادت
اجور و گاهی حاصل می شود عمل فی تکلیف بسبیل تلذذ و شوق و ذوق چنانکه حال نوافل و تطوعات این چنین است
بلکه در بهشت تسبیح میکنند و قرآن میخوانند و در شان قاری قرآن واقع شده رتل وارق و از این قبیل است سجود
حضرت سید انبیا صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم وقت فتح باب شفاعت و بعضی از علما گفته که مال آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم باقی است بر ملک وی قائم است بر نفقه وی عد کرده این را از خصائص آنحضرت نقل کرده است امام الحرمین
که آنچه گذاشت آنحضرت باقی بود بر ملک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و انفاق میکرد ابوبکر رضی الله عنه بطریق نیابت و
خلافت وی بر اهل و خدم و سائر مصارف وی و ابوحنیفه نیز در آنست که مال باقی است بر ملک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و این قول تقاضا میکند اثبات حیات در احکام دنیا نیز و این زائد است بر حیات شهید چنانکه گویند بزوال ملک
قول او ما ترکناه صدقة صادق است بر وی تقدیر والله اعلم و این بحث حیات انبیا طولی دارد و اخبار یافته شود
ذکر حیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آخر کتاب در باب وفات انبیا بوده باشد ان شاء الله اگرچه موجب تکرار
است لا باس تا این مسئله موکد و مقرر گردد و از آنجمله آنست که گماشته شده است بر قبر شریف وی فرشته که میرساند
او را صلوة و سلام امت وی چنانکه روایت کرده است ابن حبیبه را احمد و نسائی و حاکم و تصحیح کرده است او را حاکم ان لله
ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی عن امتی السلام مر خدا را فرشتگان است که سیر میکنند در زمین میرسانند مرا از امت
من سلام و نزد اصبهانی از عمار چنین آمده که خدا تعالی را فرشته ایست که داده است قدرت شنیدن از همه بندگان
پس هیچ یکی از بندگان که درود میفرستد بر من مگر آنکه میرساند آن فرشته مرا درود او را و از آنجمله آنست که عرض کرده میشود
بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعمال امت و استغفار میکند مر ایشان را روایت کرده است ابن المبارک از سعید
بن المسیب که هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض کرده میشود بر آنحضرت اعمال امت صبح و شام شناسد آنحضرت ایشان را بسیمای
ایشان و اعمال ایشان و در بعضی روایات آمده است که عرض کرده میشود بر من اعمال امت آنچه بد است می پوشم و آنچه نیک
است عرض میکنم بدرگاه مراد از پوشیدن عرض نکردن خواهد بود گویا سنت الهی جاری است بر آنکه اعمال را بعد از عرض کرده
شده باید و آنچه عرض کرده نشود محو و ساقط کرده میشود از درجه اعتبار فافهم وبالله التوفیق و در حدیث کعب احبار
آمده است که هر گاه و بیگاه هفتاد هزار فرشته بر قبر شریف فرود می آیند و گرد میکنند آنرا و میزنند بازوهای خود را
و چون مساء میگردد آن حضرت قبر شریف میبرند و می آیند مثال این فرشتگان و زفاف میکنند او را و زفاف در اصل
بمعنی بردن عروس بخانه زوج و مراد اینجا لازم معنی است که بردن کسی است پیش محبوب یعنی بردن آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بدرگاه عزت و از آنجمله آنست که منبر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در مسجد شریف است
بر بالای حوض شریف او است چنانکه در حدیث آمده است و منبری علی حوضی و منبر من بر ترعه ایست از ترع جنت و ترعه درجه را

تفسیر کرده اند بباب و بعضی بدرجه و بعضی بروضه که بر جای بلند باشد و در حدیث آمده است که روزی آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر شریف ایستاده بود فرمود قدمی من الآن بر ترعه ایست از ترع جنت و در روایت
دیگر آمده که منبر من بر حوض منست و در حدیث دیگر آمده که من ایستاده ام اکنون بر عقر حوض خود و عقر موضعی که آب
در حوض از آنجا در آید و در تاویل آن بعضی علما گفته اند که بودن منبر بر حوض کنایه است از آنکه قصد آن و تبرک جستن
بدان و ملازمت اعمال صالحه در حضور شریف وی سبب ورود حوض نبوی و شرب از زلال جان فزای اوست
و بعضی گفته اند که تواند که این منبر را که سرور انبیا مشرف داشت فردای قیامت در رنگ سائر خلائق اعاده
فرمایند و بر کنار حوض کوثر که سرچشمه جنت عبارت از آنست برپا دارند از برای تعظیم و تنویه شان آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و گروهی بران رفته اند که این اخبار است از منبری که در آن روز برای آنحضرت بنا کنند نه این منبر
که در مسجد شریف است و این قول در غایت بعد است از سیاق لفظ حدیث که میفرماید مابین حجره من و منبر من
روضه ایست از ریاض جنت و منبر من بر حوض منست ظاهر و متبادر از کلام همان منبر است که از برای تجدید
روضه مقدسه مذکور است کذا ذکره فی تاریخ المدینه و صاحب مواهب گفته که اختلاف نکرده هیچ یکی از این علما
در آنکه این بر ظاهر محمول است و این حق است و نصوص موجود است و قدرت صالح و شامل است هر چیز را و هر چه
خبر داده بوی مخبر صادق از امور غیب ایمان بآن واجبست فتدبر و از آن جمله آنست که میان منبر و قبر شریف وی
روضه ایست از ریاض جنت روایت کرده است این را بخاری بلفظ مابین بیتی و منبری و در تنقیح کرده اند بعضی گفته اند
که مراد تشبیه بقعه شریف بروضه جنت در نزول رحمت و حصول سعادت که از ملازمت حلق ذکر دعا است آن حاصل
است چنانکه از تسمیه مساجد بریاض جنت در حدیث اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا بر تو اشارت رفته بآن معنی
خصوصا در زمان سعادت نشان آنحضرت که ثمرات علوم و انوار اذکار مجالس جنت آثار و عظات و اقتباس می‌نمودند
و بعضی گفته اند که طاعت و عبادت در آن مقام موصل بجنت است چنانکه فرموده الجنة تحت ظلال السیوف
و الجنة تحت اقدام الامهات و این هر دو قول ضعیف و بعید است چه تشبیه بریاض جنت و نزول رحمت و ایصال
بروضه بهشت و ترتب ثواب بران شامل تمام مساجد و کل بقاع خیر است و مخصوص این مسجد شریف و منبر منیف
نیست و اگر حمل بر رحمت خاص و روضه مخصوص از جنت کنند نیز خالی از بعدی و تکلفی نیست حق آنست که کلام
محمول بر حقیقت و ظاهر خود است و مابین حجره آنحضرت و منبر شریف روضه ایست از ریاض جنت بآن معنی که
فردای قیامت آنرا به بهشت نقل کنند و در رنگ سائر بقاع ارض فانی و مستهلک نگردانند چنانکه ابن فرحون
و ابن جوزی از امام مالک نقل کرده اند و اتفاق جماعه از علمای بادیه نیز منضم ساخته و شیخ ابن حجر عسقلانی و اکثر
علمای حدیث ترجیح این قول کرده اند و ابن ابی جمره که از کبار علمای مالکیه است فرموده است که احتمال دارد که

عین این بقعه روضه از ریاض جنت باشد که از انجا بدار دنیا فرستاده باشد چنانکه در شان حجر اسود و مقام ابراهیم
علیه السلام واقع است و بعد از قیام قیامت هم بمقام اصلی خودش برند و نزول رحمت و استحقاق جنت لازم مراتب فضل و
علو مرتبه این مقام است یا چنانکه رتبه خلیلیه ابراهیمیه بحجری از احجار جنة امتیاز یافت حضرت حبیبیه محمدیه بروضه
از آن اختصاص پذیرفته باشد و اگر در چشم ظاهر نسبت سائر اجزای اراضی دنیا در آید چندان عجب نباشد زیرا که
تا انسان درین نشأه محجوب بحجب کثیفه طبیعت و محجوب حجاب عادت بشریت است انکشاف حقائق اشیاء و ادراک
امور آخرت از وی نیاید و توهم نکنی که چون این بقعه شریفه از روی حقیقت روضه از ریاض جنت باشد باید که
تشنگی و برهنگی و امثال آن که منافی آن خواص و لوازم جنت است در وی نباشد کما قال سبحانه ان لک ان لا تجوع
فیها و لا تعری الآیه چه گوئیم که لوازم جنت بعد از اخراج بقعه از وی صورت انتقال و انفکاک پذیرفته باشد مثل
حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام چیست که گوئی در اینجا نیز این آثار پیدا نیست و اگر گویند که امثال این امور تمام
در خبر ثابت نشود چون در شان رکن و مقام دلائل و شواهد وقوع بطریق تعبد و تسلیم ایمان آوردن بدان و چه افتاده
و در غیر آن چنین است گوئیم دلیل و شاهد خبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیست و همچنانکه حقیقت رکن و مقام باخبار
آن صادق و مصدوق معلوم شده کذلک حال روضه شریف و منبر منیف نیز ظاهر گشته و اگر در مقام تاویل آیند در هر
دو جا ممکن است و اگر بحقیقت روند در هر دو ثابت شد وجه الفرق والله اعلم و منه التوفیق و بیده ازمة التحقیق و هو
بافاضة العلوم علی من یشاء من عباده جدیر و حقیق و از انجمله آنست که آنحضرت علیه السلام نخستین کسی است که می شکافد
قبر او و بیرون می آید و مبعوث میگردد یعنی حاضر میشود در موقف قیامت و نخستین کسی است که شفاعت کند و نخستین کسیکه میکوبد
در بهشت را و در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آیم من باب جنت را در روز قیامت و استفتاح
میکنم پس گوید خازن جنت بک امرت ان لا افتح لاحد قبلک بتو امر کرده شده ام که نگشایم در بهشت هیچ یکی را پیش از تو
جائز است که اول در باب بلند قسم باشد و بعضی احسن الشفاعت در قالب محبت و نخستین کسیکه می در آید در بهشت و نخستین کسیکه
میکشاید در شفاعت را و از انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حشر کرده میشود سواره بر براق و که و حله
داده شود از اعلی و انفس حلل جنت و در حدیث دیگر آمده است که حشر کرده شوند مردم روز قیامت پس می باشم من و
امت من بر تل یعنی مقام بلند و می پوشاند مرا پروردگار من حله سبز و می ایستد آنحضرت بر راست عرش که هیچ کس در آنجا
در مقامی که رشک برند بر وی اولین و آخرین و از انجمله آنست که داده میشود او را مقام محمود و مجاهد که از ائمه تفسیر است
گفته مراد از این جلوس آنحضرت است بر عرش از عبد الله بن سلام آمده جلوس بر کرسی و در تفسیر بیضاوی گفته مقامی که ستاید
او را هر که بیند او را و حق تعالی که می شناسد او را و این مطلق است و در هر مقامی که متضمن است کرامت را و مشهور و مسلم
که این مقام شفاعت است و کلام در این مقام در فضائل آنحضرت جای دیگر که در آخرت ظهور یابد انشاء الله تعالی و از انجمله آنست

که داده شود او را صلی الله علیه وآله وسلم شفاعت عظمی عام میان اهل موقف وقتیکه می آیند بروی بعد از انبیاء ورسل
در ادخال قومی در بهشت بی حساب ورفع درجات مر قومی دیگر را وبیاید تفصیل در محلش وازانجمله آنست که وی صلی الله
علیه وآله وسلم لواء حمد در دست روز قیامت وآدم وهر که جز اوست در تحت لواء او باشند ووسیله که اعلی درجه است
در بهشت آن نیز مخصوص بآنحضرت است وبالجمله آنحضرت افضل واکرم خلائق است نزد خداوند تعالی وپیشوای
ایشان است در روز قیامت چنانکه فرمود انا سید ولد آدم یوم القیامة وانا اکرم الاولین والآخرین وبیدی لواء الحمد
ولا فخر وما من نبی یومئذ آدم فمن سواه الا هو تحت لوائی وازانجمله آنست که چون میرود آنحضرت در بهشت برای استفتاح
ایستاده می شود برای وی خازن جنت واستقبال میکند برای وی ومیگشاید در بهشت ومیگوید نگشایم پیش کسی
پیش از تو ونه ایستم برای کسی بعد از تو ودرین اظهار مرتبه آنحضرت است وخزنه بهشت همه خادمان ویند
واو در رنگ پادشاه ایشان است بحکم پروردگار عز وجل وازانجمله آنست که مخصوص گردانیده است او را حق تعالی
بکوثر سیلان میکند در ان در و یاقوت وآب او شیرین تر است از عسل وسفیدتر است از شیر ودر روایتی سفیدتر از برف
وکوزه های آن بیشتر است از ستاره ها وبعضی گفته اند که هر پیغمبر را در آخرت حوضی باشد بقدر فضل ومرتبت وکوثر آنحضرت
عظیم تر وشریف تر است از همه وازانجمله آنست که حق تعالی چون در کتاب خویش ذکر توبه وغفران انبیا فرمود
زلتی وخطای که از ایشان واقع شده نیز ذکر کرد ودر شان آنحضرت علیه السلام فرمود انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک وما تأخر خبر فتح را مقدم داشت وبعد از ان ذکر غفران ذنوب گذشته وآینده کرد وذنب را
مستور داشت وتحقیق این مقام در باب دوم گذشت وازانجمله آنست که هر چه انبیای سابقین را بعد از سوال عطا فرمود
وی را علیه الصلوة والسلام بی سوال ارزانی داشت ابراهیم خلیل گفت ولا تخزنی یوم یبعثون ودر شان آن حضرت و
امت وی فرمود یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه الآیة موسی علیه السلام گفت رب اشرح لی صدری ودر شان
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید الم نشرح لک صدرک وازانجمله آنست که حق تعالی برگزید آنحضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم بمقام محبت وابراهیم را علیه السلام بمقام خلت ومقام محبت بالاتر از مقام خلت است ودر اول باب
ذکر آن گذشته است ودر آخر باب هشتم نیز کلام درین بیاید وبعضی علماء عارفین در فرق میان خلیل وحبیب کلمات
لطیفه گفته که خلیل از خلت است بمعنی حاجت وابراهیم علیه السلام محتاج ومفتقر بود بسوی خدا پس از ین جهت گرفت
او را خدای تعالی خلیل وحبیب فعیل است بمعنی فاعل یا مفعول پس آنحضرت هم محب است وهم محبوب بی وساطت
غرض وگفته اند که خلیل میباشد فعل وی برضای خدای وحبیب میباشد فعل خدا برضای او قوله تعالی فلنولینک
قبلة ترضاها ولسوف یعطیک ربک فترضی وخلیل گاهی استعجال نیکند برای لقای محبوب چنانکه آمده است که
چون آمد ملک الموت نزد ابراهیم علیه السلام برای قبض روح توقف کرد ابراهیم وگفت هیچ دیدی از پروردگار که حکم خلیل

زود می باید آمد یا توقف هست؟ آنحضرت فرمود اخترت الرفیق الاعلی و میگفت در دعای خود اللهم انی اسألک النظر الی جلالک و جهک والشوق الی لقائک خلیل مغفرت وی در حد طمع است چنانکه گفت ابراهیم والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین و حبیب مغفرت او در حد یقین قال الله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و یتم نعمته علیک خلیل گفت ولا تخزنی یوم یبعثون و گفته شد بحبیب یوم لا یخزی الله النبی گفت بنده مسکین و زیاده بر آن فرمود والذین آمنوا معه خلیل گفت انی ذاهب الی ربی سیهدین و حبیب گفته شد بوی و وجدک ضالا فهدی خلیل گفت واجعل لی لسان صدق فی الآخرین و گفته مر حبیب را ورفعنا لک ذکرک خلیل گفت واجعلنی من ورثة جنة النعیم و گفته شد مر حبیب را انا اعطیناک الکوثر خلیل گفت واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام و حبیب را گفته شد مراد و را انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و چون در خلیل که محل خلت است و حبیب که محل محبت این فرق باشد در خلت و محبت نیز فرق در فضل خواهد بود صلی الله علیه و آله و سلم حبیبه و خلیله و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و آل کل و سائر الصالحین و از آن جمله آنست که نماز نافله که آنحضرت نشسته گزاردی ثواب آن برابر بودی با ایستاده گزاردن بخلاف دیگر که فرموده من صلی قاعدا فله نصف اجر القائم اگر چه ظاهر این حدیث عام است اما آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص است ازین در حدیث صحیح مسلم از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت رفتم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدم که نشسته نماز میگزارد گفتم یا رسول الله شنیده ام که تو فرموده صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة قائما و حالا تو نماز نشسته میگزاری فرمود آری من گفته ام ولیکن لست کاحد منکم و از آن جمله آنست که همچنانکه از برابر میدید از قفای خود نیز میدید و در تاریکی چنان میدید که در روشنائی و کلام درین باب اول در ذکر بصر شریف رفته است و از آن جمله آنست که هر چه در دنیا است از زمان آدم تا اوان نفخه اولی پیش وی منکشف ساخته تا همه احوال را از اول تا آخر معلوم کرد و یاران خود را نیز از بعضی از آن احوال خبر داد و این معنی از احادیث شنیده شده است که بعضی از آن بحد تواتر رسیده است و کسانی که میگویند علم آنحضرت محیط بجمیع معلومات الهی بود مراد ایشان همین است والله اعلم و فضائل و کمالات آنحضرت بسیار است و این نیز راجع بفضائل آنحضرت است که آنچنان امت و آنچنین یاران دارد چنانکه فضائل آنحضرت و اصل فضائل ایشان است که این چنین پیغمبری دارند و تابع و پیروی آنچنین فرمود انا ابن العواتک و نیز آنکه چون پیدا کرد پروردگار تعالی و تقدس عالم را و اظهار کرد عنصر شریف نبوی را صلی الله علیه و آله و سلم در عالم عیان در فایت احکام و اتقان ظاهر شد این عنایت ربانی با امت او ایشان اگر چه در ضمن همه هست او بیشتر لیکن بجهت خصوصیت و قابلیت که ایشان راست آنچه در ایشان ظهور کرد در جای دیگر نگردد و فرموده کنتم خیر امة اخرجت للناس و این خطاب بجمیع امت است و کمال این امت است که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اند

سابقان مقربان درگاه اند و درین صفات که فرمود تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر که در حقیقت سبب شرط خیریت
اند اتم واکمل و اسبق اند بفضل صحبت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ومشاهده جمال جهان آرای او و اقتباس و استفاضه
انوار و آثار وی بیواسطه مخصوص اند و اینجا معلوم شد که اول این امت افضل است از اواخر و قرنی هم از شارع
درین باب وارد شده است که فرمود خیر القرون قرنی الذین انا فیهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم مشهور این سه قرن
است صحابه و تابعین و تبع تابعین و از یک حدیث صحیح البخاری مرتبه چهارم نیز معلوم میشود که ایشان را اتباع
تبع خوانند ثم یفشوا الکذب یعنی بعد از ایشان فاش شود دروغ یعنی آن ضبط و ربط دین و صدق و تقوی و یقین
که در اوائل بود نماند و طائفه از صحابه اند که بدیدار مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدند و ایمان آوردند و بعد
در رفتند بکار و بار خود مشغول شدند و بامتداد صحبت و طول خدمت استفاده و استفاضه نکردند آنها که تفضیل صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین مطلق قائل اند میگویند ایشان نیز کمالی حاصل است که موجب افضلیت است از من بعدهم و معلوم نمیشود
بلکه مقصود این طائفه چیست اگر میخواهند که برکت رویت و مشاهده آنحضرت تا حدیست کمال ... حاصل میشود که متاخران
ندارند این محل توقف است و مستلزم عدم تفاضل و تفاوت میان صحابه است ... با یکدیگر هیچ
که همان رویت و مشاهده آنحضرت تفضیلی است که اتم و اکمل است از تمامه فضائل و کمالات ... تفضیلی بواسطه
نسبت آن و با جمله صحابه از حیثیت صحبت شریف اگرچه مدت آن قلیل بود فضل از من بعدهم خود جدا ... این
اطلاق اسم صحبت بهمین خصوص ... اینجا مراد ولی درین خلاف مذهب محدثین است که در صحبت رویت و ملاقات
اگرچه یکبار باشد اکتفا کنند و سابقا نیز تحقیق این در باب مذکور شده است و شاید که بعد از این نیز تقریب افتد و فضائل
و خصائص این امت علی الاطلاق بیشمار است و اخبار و آثار بسیار در آن وارد و اتم و اکمل فضائل ایشان آنست که
امت محمدیه اند چنانکه وی صلی الله علیه وآله وسلم خاتم النبیین و جامع فضائل و کمالات تمامه انبیاست سلام الله
علیهم اجمعین و مکارم اخلاق و محاسن صفات بوی تمام شد ایشان خاتم الامم اند مخصوص اند بکمال دین و اتمام
نعمت چنانکه منطوق قول الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی است و صفات ایشان در کتب سابقه مذکور است
چنانکه ذکر شریف پیغمبر ایشان صلی الله علیه وآله وسلم و نعت وی اداء در باب چهارم در ذکر آنحضرت در کتب سابقه
گذشت و از ابن عباس رضی الله عنهما که فرمود مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم گفت موسی علیه السلام یارب آیا هیچکس هست
در امم گرامی تر نزد تو از امت من که سایه کردی بر ایشان غمام و فرود فرستادی برای ایشان من و سلوی پس فرمود
خدای تعالی یا موسی ندانستی تو که فضل امت محمد علیه السلام بر سائر امم چون فضل منست بر جمیع خلق گفت موسی یارب بنما
بنما مرا اوشان را فرمود حق سبحانه نمی بینی تو ایشان را ولیکن بشنوانم ترا کلام ایشان پس ندا کرد ایشان را باری تعالی پس
جواب دادند همه یکبار آواز لبیک اللهم لبیک در حال آنکه ایشان در اصلاب آباء و ارحام امهات بودند پس فرمود ...

سبحانه صلوتی علیکم و رحمتی سبقت غضبی و عفوی سبق عذابی استجابت کردم برای شما پیش از آنکه دعا کنید هر که دریابد مرا در حالتی که گواهی میدهد که لا اله الا الله محمد رسول الله می آمرزم او را اگر گناهان او را فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس خواست خدا تعالی که منت نهد بر من باین نعمت فرمود ای محمد سبحانه و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا یعنی ندای محمد یعنی در لشکر عنصری وقتی که ندا کردیم امت ترا تا بشنوانیم موسی را کلام ایشان و در بعضی کتب این حدیث را مفصلتر و زیاده کرده این را که پس گفت موسی یا رب چه عجب نیکو ستایشی است محمد پروردگارا بشنوان مرا بار دیگر و آنچه در حلیه از انس آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی فرستاد حق تعالی بموسی پیغمبر بنی اسرائیل که هر کسی که دریابد مرا در حالی که منکر است با محمد در آرم او را در آتش دوزخ گفت موسی علیه السلام کیست احمد فرمود خدا تعالی احمد کسی است که پیدا نکرده ام هیچ خلقی را گرامی تر بر من از وی و نوشته ام نام وی با نام خود بر عرش پیش از آنکه پیدا کنم آسمان و زمین را و جنت حرام است بر تمامه خلق من تا در آید در وی او و امت او و از این حدیث معلوم میشود که امت او به تبعیت او پیش از انبیا و دیگر در بهشت در آیند و چه عجب چون مهمان عزیز است طفیلی نیز عزیز خواهد بود مگر آنکه مراد از خلق غیر انبیا باشد اگر چه گفته است جمیع خلق اما آنکه این امت افضل از انبیا باشند یا برابر باشند با ایشان حاشا و کلا زیرا که هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد فرمود موسی چه کسانند امت محمد و چیست صفات ایشان پس ذکر کرد حق تعالی صفات ایشان را پس فرمود موسی بگردان مرا از ایشان فرمود آن امت خدا تعالی نبی است از جنس ایشان خواهد بود پس گفت موسی پس بگردان مرا نبی آن امت آن نبی و از وهب بن منبه آمده که گفت وحی فرستاد خدا تعالی بسوی شعیا پیغمبر علیه السلام که من میفرستم نبی امی را که میگشایم بوی گوشهای کر را و چشمهای کور را و دلهای پوشیده در پرده را مولد شریف وی مکه شریفه و مهاجر وی مدینه طیبه و ملک او بشام است و ذکر کرده صفات آنحضرت را آنچه در باب چهارم گذشت تا آنکه گفت و میگردانم امت او را بهترین امتی که بیرون آورده شده است برای مردم امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر یگانه دانند مرا و ایمان آرند بمن و اخلاص ورزند بمن و تصدیق کنند پیغمبرانی که آورده اند پیغمبران من نگرند بآفتاب و مهتاب یعنی برای محافظت اوقات عبادت خوشا آن قلبها و روها و ارواح که اخلاص ورزیده بمن الهام میکنم ایشان را تسبیح و تکبیر و تحمید و توحید در مجالس و مضاجع و حرکات و سکنات و سفر و حضر ایشان و صفوف ایشان در مساجد مانند صفوف ملائکه است گرد عرش ایشان دوستان و یاری دهندگان من کینه کشند از دشمنان که بت پرستان اند نماز میکنند برای من ایستاده و نشسته و رکوع و سجود و بیرون می آیند از دیار خود و اموال خود بطلب رضای من و قتال میکنند در راه من ختم میکنم بکتاب ایشان کتابها و شریعت ایشان شریعتها را و بدین ایشان دینها را هر کسیکه دریابد ایشان را و ایمان نیارد بکتاب ایشان و در نیاید در دین و شریعت ایشان نیست وی از من و بیزارم من از وی و میگردانم ایشان را افضل امم و امت وسط که شهدا باشند

بر مردم چون در غضب در آیند تهلیل میکنند مرا و چون نزاع کنند تسبیح میکنند مرا پاک میکنند رویها را و اندامها را می بندند
ازار تا نصف ساق و تهلیل میکنند بر تلها و بلندیها قربانی میکنند بر یختن خون انجیلهای ایشان در سینهای ایشان است
راهبان اند در شب شیران اند در روز خوشا کسیکه با ایشان است و بر کیش ایشانست و براه و روش ایشانست این فضل منست
میدهم هر کرا میخواهم و من خداوند فضل عظیم ام رواه ابو نعیم این فضل این امت مرقوم است در کتب سابقه پس است
باید که برین صفات باشد که دلالت خیریت ایشانست و شک نیست که اتم و اکمل درین صفات اوائل ایشان اند که صحابه
اند رضی الله عنهم اجمعین و از خصائص این امت است حلال گردانیدن غنائم و حلال نبود مر کسی از امتی را پیش
از ایشان و گردانیدن تمام زمین مسجد و گردانیدن خاک پاک کننده چنانکه در خصائص آنحضرت گذشت یعنی امت
نیز با وی شریک اند در صفات و احکام و بعضی گفته اند که وضو نیز از خصائص ایشانست نسبت با امم سابقه اگرچه پیغمبر
پیغمبران را بود و استدلال کرده اند برین حدیث ان امتی یدعون یوم القیامة غرا محجلین من آثار الوضوء و لیکن گویند
که این جواز وضو مخصوص باشد با ایشان در فتح الباری در قصه ساره با آن جبار که گرفت او را گفته است که چون هم
آن کافر نزدیک شود بساره ساره برخاست و وضو کرد و نماز گزارد و در قصه جریج راهب نیز آمده که وضو کرد و نماز
گزارد و کلام کرد با غلام پس ظاهر آنست که آنچه مخصوص است باین امت غره و تحجیل است نه اصل وضو و در روایت
مسلم از ابو هریره آمده که فرمود آن حضرت که این سیمائی است که نیست مر غیر شما را و از ظاهر حدیث احمد که در مشکوة
در کتاب الطهارة آورده نیز اینچنین مفهوم میگردد و مجموع صلوات خمس نیز از خصائص این امت است و در امم سابق
چهار نماز بود جز عشا و اول کسیکه نماز عشا گزارد پیغمبر ما بود صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث آمده است که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده تاخیر کنید نماز عشا را زیرا که شما تفضیل داده شده اید باین نماز بر سائر امم و نگذارده
است آنرا هیچ امتی پیش از شما و اذان و اقامت نیز از خصائص این امت است و بسم الله نیز بر هیچ امم نازل نشده
پیش از این امت مگر بر سلیمان علیه السلام پس بسم الله از خصائص است نسبت با امتهای دیگر و آمین را نیز
از خصائص این امت داشته اند و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود آنحضرت که یهود حسد نمی برند
بر ما بر چیزی چنانکه حسد میبرند بر جمعه که هدایت فرمود ما را خدای تعالی و گفتن ما در پس امام آمین و در روایتی آمده چنانکه
حسد می برند بر سلام و آمین و از خصائص این امت است رکوع در نماز و روایت است از علی رضی الله عنه فرمود نخستین
نمازیکه رکوع کردیم ما در وی نماز عصر پس گفتیم یا رسول الله چیست این رکوع که هرگز نمی کردی فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم باین امر کرده شدم و ازین حدیث معلوم میگردد که در اوائل در دین ما هم رکوع نبود چنانکه در نماز یهود و
نصاری نبود پس از آن امر شده و واقع شد انتقال از قیام برکوع و از رکوع بسجود و تسبیح در آن از قبیل سنت در حالت
حضور و وجود خشوع و لیکن درینجا اشکال آورده اند که قول حق تعالی یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین

دلالت دارد بر وجود رکوع در امم سابقه و میگویند که مراد بقنوت اداست طاعت است از جهت قول سبحانه امن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما و قنوت بمعنی طاعت و قیام و خشوع می آید و مراد بسجود نماز است از جهت قول وی سبحانه وادبار السجود بر رکوع خشوع و اخبات و تقدیم سجود بر رکوع قطعی از قرینه است بر همین و الاظهر آنست که رکوع مقدم بودی و این بر تقدیر یست که ثابت شود بنص حدیث عدم رکوع در نماز امم سابقه و علما استدلال کرده اند بحدیث علی رضی الله عنه بر آن و تمام نیست این استدلال فافهم مگر آنکه نظر بواقع گویند که رکوع نیست در نماز آن قوم والله اعلم و از خصائص این امت آنست که صفوف ایشان در نماز و قتال با صفوف ملائکه است در قدر و منزلت و قرب درگاه و از بعضی احادیث معلوم میشود که تشبیه در اتمام صف اول است که آنرا تمام کرده صف دیگر بسته میشود اند که این کنایت باشد از وجود جماعت در نماز اگر گویند که جماعت نیز از خصائص این امت است والله اعلم و از جمله خصائص تحیه سلام است چنانکه در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است بیاید تا آنکه ظاهر از حدیث عائشه سلام در آخر نماز است و ظاهر از عبارت تحیه سلام آنست که در وقت ملاقات سلام میکند یکدیگر را مگر آنکه گویند که هر دو یکیست و سلام نیز همان آنست که بر ملائکه در قوم میگویند و از خصائص این امت جمعه است که دیگر امم چنانکه در حدیث آمده است که هذا الیوم الذی فرض الله علیهم فهدانا الله له والناس فیه تبع الیهود غدا والنصاری بعد غد و او النجاری و [illegible] عیانی است که در جای [illegible] کرده شده است و از خصائص این امت ساعت جمعه که هر چه در وی از حق تعالی طلب نمایند داده شود اقوال است قریب بچهل قول و در شرح سفر السعادت آنرا با تطبیق در آن نقل کرده ایم و صحیح ترین آن دو قول است اول آنکه آن ساعت بعد از خروج امام است در خطبه جمعه تا فراغ از نماز و قول دیگر در آخر ساعت روز جمعه و فاطمه زهرا رضی الله عنها بر آن بوده است میگویند که وی رضی الله عنها خادمی را بر بام میگماشت که خبر کند اذان والله اعلم و از آنجمله آنست که در اول شبی که میباشد از رمضان نظر میکند حق سبحانه بسوی ایشان نظر عنایت و هر که نظر کند بسوی وی نظر عنایت عذاب نکند او را ابدا و زینت میدهد حق تعالی بهشت را در وی و میگرداند بوی دهان روزه دار را خوشبوتر نزد حق از بوی مشک و استغفار میکنند بر ایشان ملائکه هر شب تا گاه که افطار میکنند و چون آخر شب از رمضان میباشد می آمرزد ایشان را همه و داده شده است این امت را در شهر رمضان پنج خصلت که داده نشده است هیچ پیغمبر را و آمده است که استغفار میکنند برای ایشان تا گاه که افطار میکنند و در بند کرده میشوند مرده شیاطین و از آنجمله استحباب سحور و تعجیل فطر و اباحت اکل و شرب و جماع در شب تا فجر و حرام بود بر کسانیکه پیش از ما بوده اند بعد از خواب و همچنین در صدر اسلام نیز با ایشان بود از آن منسوخ گشت و از آنجمله شب قدر است چنانکه گفته است نووی در شرح مهذب و قصه اسرائیل است که مردی از بنی اسرائیل هزار ماه در راه خدا جنگ کرده و سلاح از تن نکشید صحابه گفتند که آیا طاقت است ما را که امثال این عمل کنیم پس نازل شد سوره قدر که شب قدر

بهتر از هزار ماه است و قیام در این یک شب فاضلتر است از جهاد در راه خدا هزار ماه و باقی کلام در تفسیر در محل خود
بیاید و اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصائص این امت است یا بر امم سابقه نیز بود و آنچه در تفسیر کتب علیکم الصیام
کما کتب علی الذین من قبلکم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر در آن است که بر امم سابقه نیز مکتوب بوده و ابن
ابی حاتم از ابن عمر مرفوعا آورده که صیام رمضان مکتوب بود بر امم سابقه چنانکه بر ما و در اسناد این حدیث مردی مجهول
است و اگر گوییم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس تشبیه واقع بر مطلق صیام است و قول جمهور همین است
و از خصائص این امت استرجاع ایشان است نزد مصیبت که مستوجب و مستجلب صلوات و رحمت است از پروردگار تعالی
و سبب هدایت است مر ایشان را و از سعید بن جبیر آمده که گفت تحقیق داده شده است این امت را نزد مصیبت چیزی که
که داده نشده است انبیا را مانند آن و آن قول انا لله و انا الیه راجعون است نزد مصیبت و اگر داده میشد انبیا را داده
میشد یعقوب علیه السلام وقتی که گفت یا اسفی علی یوسف گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین این قول
موجب و موهم ترجیح است امت را بر انبیا و بتحقیق فرموده یعقوب علیه السلام فصبر جمیل والله المستعان و این در معنی
استرجاع است و قول او یا اسفی علی یوسف منافی آن نیست و اگر گوییم داده شد این امت را در وقت استرجاع چیزی که
که داده نشده اند امتهای دیگر بهتر باشد و ظاهر آنست که تخصیص امت نسبت با امم باشد نه نسبت با انبیا صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و از آنجمله آنست که خدای تعالی برداشت از این امت اصر و اغلال که بود بر امم سابق مراد از آن
در تکلیفهای شاق است که بود بر ایشان مثل تعیین قصاص در قتل عمد و خطا و قطع اعضا خاطیه و قطع موضع نجاست
و قتل نفس در توبه و بود مردی از بنی اسرائیل که میکرد گناه در شب و نوشته یافت وقت صبح بر در خانه خود
که کفارت این گناه این است که برآری هر دو چشم خود را پس می آوردند و از آنجمله آسان گردانیدن پروردگار تعالی
است بر ایشان از آنچه سخت گردانید بر غیر ایشان و تنگ گردانید بر ایشان و در دین از حرج چنانکه اگر ایستاده نتوانند
گزارد نشسته نماز را بگذارد و مباح گردانید افطار و قصر در سفر و گشاد بر ایشان در توبه را و مشروع گردانید
مر ایشان را کفارات در حقوق الله و ارش و دیت در حقوق العباد و مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت
هیچ آنچه بود بر بنی اسرائیل از شدائد و مکاره که نهاد حق تعالی از این امت و از آنجمله آنست که خدای تعالی رفع کرده
از ایشان مواخذه خطا و نسیان و آنچه اکراه کرده شوند بر آن و حدیث نفس که آنرا ظاهر نسازند مگر تحقیق بود
بنی اسرائیل چون فراموش میکردند چیزی را از آنجمله که امر کرده شدند بدان یا خطا کرده تعجیل میشد بر ایشان عقوبت
و حرام گردانیده میشد بر ایشان چیزی از طعام و شراب بر اندازه آن گناه تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم که ان الله تعالی رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه رواه احمد و ابن حبان و الحاکم و ابن ماجه
فرق میان خطا و نسیان آنست که نسیان مطلق فراموش شده است چنانکه بوده و دانسته را فراموش کرده بخود دیده و خطا

یاد دارد و لیکن غلط کرد چنانکه روزه یاد دارد و مضمضه کرده آب بحلق در رفت و اکراه بزور کسی را بکاری واداشتن
چنانکه ظالمی زور کرده گفت تکلم کن بکلمه کفر و اگر نه میکشم ترا اینجا اگر بکلمه کفر کرد و دل بر قرار خود است و بان
نداده بران مواخذه نیست و اما در حدیث نفس بدانکه درینجا چند چیز است یکی آنکه چیزی بی اختیار در دل
افتد و این را هاجس خوانند درینجا اصلا مواخذه نیست هر که باشد و بعد از آنکه در دل افتاد و جولان کرد و گردید
در دل آنرا خاطر خوانند بعد از آن هم آنست که خواسته بکند و نکرد و این مرتفع است از این امت بلکه اگر نکرد یک حسنه
می نویسند بعد از آن عزم است که مجد است که بکند و لیکن از خارج مانعی پیدا گشت که نتواند کرد و اگر مانع نباشد البته
میکند درینصورت مواخذه هست زیرا که این فعل قلب است و برین محمول است قول وی تعالی و ان تبدوا ما
فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اما عزم و نماز نائی است و مواخذه بر وی مواخذه زنا نه بلکه گناهی است سر خود و نخواهد
کرده شود آدمی بران و از خصائص کامله این خیر الامم آنست که شریعت ایشان مکمل است از جمیع شرائع متقدمه
و این عیانست که محتاج نیست به بیان و واضح است که خفا نیست دران و چون آنحضرت مبعوث است برای تتمیم مکارم اخلاق
و محاسن افعال لاجرم دین و شریعت او اتم و اکمل ادیان و شرائع باشد و این شریعت غرا جامع است میان جلال و جمال
و قهر و لطف در غایت مرتبه توسط و اعتدال نظر بشریعت موسی علیه السلام باید کرد که چه تکالیف شاقه داشت از
قتل نفوس و تحریم طیبات و تحمیل عقوبات و تحمیل آصار و اغلال و اظهار آثار قهر و جلال بود و موسی علیه السلام
[illegible] داشت خلق از شدت هیبت و غضب و بطش وی چنانکه خلق را طاقت نظر بجانب وی نبود و آورده اند که از
[illegible] که موسی علیه السلام بشرف تکلم و تجلی مخصوص شد برقع بر روی مبارک میگذاشت تا از تاب قهر و جلال وی
مردم بیتاب نشوند و بود نفوس امت وی نیز شدید و غلیظ و مفتوح که جز به تکالیف غلیظه و احکام شدیده اصلاح
و استقامت نمی پذیرفت قوله تعالی ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة و بود شریعت عیسی علیه السلام
شریعت فضل و احسان و لطف و امتنان که مقاتله و محاربه در وی نبود و حرام است در دین نصاری قتال و اگر
بکنند عاصی میشوند و بود نفوس امت وی علیه السلام لین و نرم خود نبود بر ایشان آصار و اغلال و احکام شدیده
و اوامر غلیظه در انجیل آمده است که هر که طپانچه بر رخسار راست تو زند بگردان تو رخساره چپ را بسوی وی و هر که
نزاع کند ترا در جامه که پیرهن تست بده بان جامه ردای خود را و هر که تسخیر کند ترا تا یک میل برو تو با وی
دو میل و این رهبانیت که نصاری پیدا کرده اند بدعتی است که از پیش خود پیدا کرده اند بی آنکه حق تعالی نوشته
و واجب گردانیده باشد آنرا بر ایشان چنانکه منطوق قرآنست و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم و بود عیسی
علیه السلام مظهر صرف جمال و لطف و احسان چنانکه بود موسی علیه السلام مظهر محض جلال و قهر و سلطان و پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله و سلم مظهر کمال و جامع میان جلال و جمال بود و قوت و عدل و شدت و لین در وقت [illegible]

شریعت او اکمل شرائع و امت او اکمل امم و احوال و مقامات ایشان اکمل احوال و مقامات و لهذا آمد شریعت
وی در غایت توسط و اعتدال و نهایت جامعیت و کمال گاهی وارد شد بالزام و ایجاب و گاهی بندب
و استحباب و در موضع شدت شدید و در جای لینت لین در جای شمشیر میزد و در جای عطا میکرد و گاهی عدل مینمود
و گاهی فضل مینماید در فتی جزاء سیئة سیئة مثلها میگوید و این عدل است و در تالی فمن عفا و اصلح فاجره علی الله و این
فضل است انه لا یحب الظالمین تحریم ظلم است و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به هم ایجاب عدل و هم تحریم ظلم
است و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین تنبیه است بر فضل و حرام گردانید برین امت هر خبیث ضار را و مباح گردانید
هر طیب نافع را و تحریم اینجا رحمت است و بر امم سابقه عقوبت فرمود حق سبحانه با ایشان هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی
الدین من حرج و گردانید ایشان را شهدا بر ناس و اقامت کرد در مقام رسل که شهدا اند بر امم خود و گردانید ایشان
را خیر امة اخرجت للناس و مخصوص گردانید ایشان را بفضائل و کرامت و مراتب و درجات اسم تخصیص به رحمته
من یشاء و هو ذو الفضل العظیم و از خصائص این امت یکی است که اجتماع نمیکنند بر ضلالت و این حدیث مشهور است
با اسانید کثیره آمده و مراو را شواهد کثیر است و در حدیث آمده است که سوال کردم از پروردگار خود که جمع نشود امت من
بر ضلالت پس داد مرا این مسئلت و این دلیل است بر حجیت اجماع و اجماع ایشان حجت است و اختلاف ایشان
رحمت است و اختلاف امم سابقه عذاب بود و در حدیث آمده است اختلاف اصحابی لکم رحمة و مشهور باین لفظ
است اختلاف امتی رحمة و حیثیت بود در علمای امت از اهل فتوی و اجتهاد که یکی فتوی بحل میداد و دیگری بحرمت
و عیب نمیگرفت یکی بر دیگری و بعضی ازین حدیث اختلاف امة در حرف و صناعات مراد داشته اند که موجب به
تسهیل امور دنیا و انتظام کارخانه معیشت است چنانکه اختلاف علماء در مسائل فقه سبب ترخیص و توسعه امر
دین است و از خصائص این امت مرحومه آنست که طاعون شهادت و رحمت است ایشان را و بر امم دیگر عذاب بود
چنانکه وارد شده است الطاعون رجز انزل علی بنی اسرائیل و در روایتی علی من قبلکم و در حدیث صحیح آمده که الطاعون
شهادة لکل مسلم و در روایتی که الطاعون شهادة لامتی و رحمة لهم و رجز علی الکفرین و فرار از آن در حکم فرار از زحف است چنانکه
در حدیث عائشه و جابر آمده و بیشک معصیت و گناه کبیره است و در جای دیگر کلام مشبع تر ازین آورده ایم و از خصائص
این امت است که بدو شهادت دو کس از ایشان مر عبدی را بخیر واجب میگردد برای وی جنت و در امم سابقه وقتی که شهادت
میدادند صد کس و در حدیث آمده است من اثنیتم علیه بخیر وجبت له الجنة و من اثنیتم علیه بشر وجبت له النار و گفته اند که معتبر شهادت
اهل عدالت و صدق است که بی شائبه غرض و کذب باشد و از خصائص این امت است که اعمار ایشان قصیر و اعمال ایشان
اکثر نسبت با امم سابقه و اجر ایشان اکثر و چنانکه در حدیث صحیح آمده است که فرمود که داستان شما و داستان آنها که پیش از شما بوده اند
از یهود و نصاری مثل مهمانی شخصی است که مزدور گرفت یکی از بامداد تا پیشین و دیگر از پیشین تا دیگر و دیگری از دیگر تا شام و هر یکی را یک ...

اجرت ساخت چون وقت دادن اجرت شد اجیران بایستادند که چون روا باشد که عمل با متفاوت در اجرت برابر
این شخص گفت که من آنچه شرط کرده بودم شمار دادم باقی فضل من است هر کرا خواهم بدهم اول مثال یهود است
و ثانی مثال نصاری و ثالث مثال این امت مرحومه و از جمله خصائص این امت آنست که ایشان داده شده اسنادرا
که آن سلسله احادیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم باقی است و تا روز قیامت چنین خواهد بود و این خصیصه فاضله
و صفت سنیه است که اکرام کرده است حق تعالی بآن این امت را و تشریف و تفضیل داده ایشانرا بدان که هیچ
یکی از امم را نداده بود و صحف انبیاء ایشان در دست ایشان مخلوط کرده بدان اخبار خود آنکه گرفتند آنرا از غیر
ثقات نیست پیش ایشان تمیز و تفرقه میان آنچه از تورات و انجیل و میان آنچه الحاق گردانیدند از اخبار و این امت فاضله
بوده اند که الله فضلا و شرفا گرفتند احادیث را از ثقات که معروف و مشهور بودند در زمان خود بصدق و امانت
و ایشان از دیگران تا منتهی بحضرت نبوت شد بحث و تفتیش کردند تا شناختند احفظ و اضبط در مرتبه و تمیز کردند
میان آنکه اطول بود مصاحبت و مجالست مر شیخ خود را کسیکه قصیر بود و نوشتند احادیث را بطرق متعدده و
ضبط کردند حروف و کلمات آنرا از غلط و خطا و زلل و خلل و تهذیب و تنقیح نمودند خصوصا اصحاب صحاح که عمده ایشان
بخاری و مسلم اند که تحریر آن بجلالت و عدالت ایشان اجمع اهل اسلام این فضل خاص این امت است عز و جل
بر این امت فشکر الله علی نعمه و سائر نعمه و قال ابو محمد بن حزم و کر ابو حاتم رازی گفته که نبود در هیچ امتی
از امم سابقه از وقت آدم علیه السلام علماء که حفظ کنند آثار رسل خود را مگر در این امت مرحومه و تفصیل
تواریخ و انساب هم از خصائص این امت است میگویند که عارف ترین صحابه بعلم انساب ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه
آورده اند که عبد الله بن عباس رضی الله عنهما یکروز صرف علم و اشعار و تواریخ و انساب و ایام عرب بود از کثیرین
عرب انساب شعر الله و آورده اند که صحبت میکرد با کرام و صغار و در شعر و لغات عرب از برای معرفت وجوه
تفسیر قرآن و اعراب آن رضی الله عنهم و جزاهم خیرا و از جمله خصائص آنست که این امت مخصوص و موفق شده
بتصنیف کتب ایشان در تکرار مصدوق حدیث لا یزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق حتی یاتی امر الله و مجاهدین فی
سبیل الله و متمسکین بسنة رسول الله و در قرن اول و مبادی قرن ثانی قاعده تصنیف در میان نیامده بود اگرچه
کتابت علم و جمع احادیث نبویه و تصنیف و ترتیب موجود بود اما این منهاج نبود و تفصیل و وضع اصطلاح و تدوین علوم و
تعیین موضوع و مسائل مسائل که بود بعد از ان چندان شد که از حد حصر و احصا خارج آمد که جز علام الغیوب احاطه آن نتواند
کرد بارک الله فیهم و کثر سوادهم و از خصائص است که همه وقت قطب و اوتاد و نجبا و ابدال است در ایشان در حدیث
مرفوع از انس رضی الله عنه آمده که ابدال چهل مرد و زن اند هر گاه که یکی از آن مردان و زنان بمیرد خدا تعالی
در بدل وی مردی و زنی دیگر بدل کند روایت کرده است این از اولیاء الله و در کرامات الاولیاء و در روایت کرده است طبرانی

در اوسط باین لفظ که خالی نمی باشد زمین از چهل مرد مانند خلیل الرحمن علیه الصلوة والسلام که بایشان قائم است زمین و به برکت
ایشان آب داده میشوند مردم نمی میرد هیچ یکی از ایشان مگر آنکه بدل می گرداند الله تعالی بجای وی دیگری را و تسمیه
ابدال هم ازینجهت است و بعضی مشائخ عظام گفته که بجهت آن تبدیل کرده اند صفات ذمیمه را بصفات حمیده و
مسلخ شده از صفات بشریت و مراد بودن ایشان مانند خلیل الرحمن بودن ایشان در صفتی از صفات کمال که اخص
صفات باشد شریک با وی علیه السلام و این است معنی آنچه قوم میگویند که هر ولی بر قدم نبی است نه مثل در جمیع صفات
حاشا و ابن عدی در کامل آورده حدیث و دو کس ازین چهل تن بشام می باشند و هژده بعراق و چون امر الهی بیاید
مقبوض شوند قائم میشود قیامت و همچنین مرویست نزد احمد در مسند و ابونعیم در حلیه از ابن عمر مرفوعاً آورده که فرموده
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که خیار امت من پانصد کس است و ابدال چهل اند نه پانصد کم میشوند و نه چهل هرگاه
بمیرد یکی دیگری بدل وی می آید و ایشان در تمام روی زمین میباشند و هم در حلیه از ابن مسعود رضی الله عنهما آورده که
فرموده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهل مرد اند از امت من که دلهای ایشان بر دل ابراهیم پیدا کرده است
دفع میکند خدای تعالی ببرکت ایشان بلا را از خلق گفته میشود ایشان را ابدال و ایشان در نیافته اند این درجه را
بروزه و صدقه پرسید ابن مسعود بچه چیز یافته اند ایشان این درجه را فرمود بسخا و خیرخواهی مسلمانان یعنی در نماز و روزه
شریک اند با مسلمانان اما صفت خاص ایشان که بآن دریافته اند این درجه را این دو صفت است و نقل است از
معروف کرخی رضی الله عنه که هر که بگوید هر روز اللهم ارحم امة محمد نویسد او را خدای تعالی از ابدال و در حلیه هر روز
ده بار گفته باین لفظ اللهم اصلح امة محمد اللهم فرج عن امة محمد اللهم ارحم امة محمد و آمده است که نشان ابدال آنست که
زائیده نمی شود مر ایشان را اولاد و ایشان لعنت نمی کنند چیزی را و از یزید بن هارون آمده ابدال اهل علم اند و امام
احمد گفته ابدال اگر اصحاب حدیث نباشند پس چه کسان باشند و در تاریخ بغداد از خطیب از کتانی آورده است که گفت
نقباء سیصد اند و نجباء هفتاد و ابدال چهل و اخیار هفت و عمد چهار و غوث یکی مسکن نقبا در مغرب است و مسکن نجباء مصر
و مسکن ابدال شام و اخیار سیاح اند در زمین و عمد در گوشهای زمین اند و مسکن غوث مکه مبارکه است و چون عارض
میگردد امر عامه دعا میکنند و ابتهال مینمایند در بر آمدن آن حاجت نقبا بعد از ان نجبا بعد از ان ابدال بعد از ان اخیار
بعد از ان عمد اگر مستجاب شد دعای ایشان فبها و اگر نه ابتهال میکند غوث و اجابت کرده میشود دعای غوث پیش
از اتمام شدن مسئله و از خصائص همه آنست که ایشان می آیند در فجور با گناه و بیرون می آیند بی گناه پاک
کرده شده از گناهان باستغفار کردن مومنان مر ایشان را و روایت کرده الطبرانی فی اوسط من حدیث انس و باین حدیث
استیناسی حاصل میشود بانچه بعضی از علما گفته اند اگر چه این قول شاذ است که عذاب قبر از خواص امت مرحومه است تا ایشان
صاف و پاک کرده باخرت برند و دیگر عطایای ایشان مرده اند اینکه آنست که ایشان نخستین کسی باشند که می شکافد برایشان

ایشان زمین یعنی بیرون آیند از قبر پیشتر از سائر امم و در حدیث آمده است که فرمود انا اول من تنشق الارض عنه
و من امتی و از انجمله آنست که خوانده میشود ایشان را غر محجل از آثار وضو و غره بیاضی که در روی اسپ باشد و
محجل بیاضی که در قوائم اسپ باشد و غایت تحجیل استیعاب عضدین و ساقین است در شستن دست و پا و غره شستن
مقدم سر و صفحه عنق و شستن روی و از انجمله آنست که ایشان در موقف بر مکانی عالی باشند و در حدیث جابر آمده که
آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم باشم من و امت من بر جای بلند مشرف بر خلائق نیست هیچ یکی از مردم مگر آنکه
دوست میدارند که از ما باشد و نیست هیچ پیغمبری که تکذیب کرده اورا امت او مگر آنکه ما گواهی میدهیم که وی رسانید
رسالت پروردگار را و در حدیث دیگر آمده که فرمود پس میباشم من و امت من بر تل و از انجمله آنست که مر ایشان را علامت
و نشان سیما شد در روی از اثر سجود قال الله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و اما این علامت در دنیاست یا
در آخرت دو قول است یکی آنکه این سیما در دنیاست و مراد بدان سمت حسن است و سیمای اسلام و خشوع و بعضی گفته اند
صفرت در روی از اثر بیداری پس گمان میبری که ایشان بیمار اند و نیستند بیمار قول دوم آنکه این سیما در آخرت خواهد
بود که مواضع سجود از ایشان روشن خواهد بود که شناخته میشود بدان که ایشان ساجد بودند در دنیا از شهر بن حوشب آمده
که سیما شد مواضع سجود از رویهای ایشان مثل ماه شب چهاردهم و عطاء خراسانی گفته که در آمد درین آیت هر که محافظت
میکند بر نماز پنجگانه و از انجمله آنست که داده میشود کتابهای ایشان در دست راست ایشان رواه احمد والبزار کذا فی
المواهب اللدنیه معلوم میشود که دادن کتاب بدست راست از خصائص این امت کریمه است و در مشکوة نیز حدیث احمد
از ابی الدرداء می آرد که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که من میشناسم امت خود را روز قیامت بآنکه غر محجل اند
و بآنکه کتابهای ایشان در دستهای راست ایشان است و می شناسم بآنکه سعی میکنند ذریت ایشان پیش ایشان
شیخ ابن حجر در شرح میفرماید که ظاهر این حدیث آنست که دادن کتاب در دست راست از خصائص امت محمدیه است
صلی الله علیه وآله وسلم و آنچه دلالت میکند بر آن آیات و بقیه حدیث عموم است مگر آنکه حمل کرده شود بر آنکه داده شود
پیش از دیگران یا بر صفتی که نیست مر غیر ایشان را اما سعی ذریت تواند که از خصائص باشد زیرا که یافته نمیشود چیزی
که معارض آن باشد انتهی و از انجمله آنست که نور ایشان سعی میکند پیش ایشان و جانب راستهای ایشان چنانکه منطوق
کتاب مجید است اخرجه احمد باسناد صحیح و از جمله خصائص ایشانست که مر ایشانراست چیزی که سعی کردند ایشان برای ایشان
و آنچه سعی کرده نشود برای ایشان و نبود مر کسانی را که پیش از ایشان بودند مگر چیزی که سعی میکردند برای خود این چنین گفته
است و لکن درینجا اشکال می آرد بقول سبحانه و ان لیس للانسان الا ما سعی چه این دلالت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست
جز از آنچه خود می نموده و عمل کرده و جواب میگویند ازین اشکال به چند وجه یکی آنکه این آیت منسوخ است بقول وی تعالی
و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم پس گردانیده میشود ولد طفل در میزان والدین و فرط میگردد برای ایشان

و قبول میکند حق تعالی شفاعت آباء را در ابناء و شفاعت ابناء را در آباء بدلیل قول وی سبحانه آباؤکم و ابناؤکم لا تدرون ایهم
اقرب لکم نفعا و بعضی گفته که احادیث بسیار دلالت میکنند برین قول که مومن میرسد بوی ثواب عمل صالح از غیر وی
و در صحیح آمده که هر که مرد و ماند بروی روزه دارد از وی ولی وی و امر فرموده وی صلی الله علیه و آله و سلم برای کسیکه
حج میکرد از غیر خود حج بگذار نخست از خود پس از آن بگذار از وی و از عائشه صدیقه رضی الله عنها آمده که اعتکاف
کرد از برادر خود عبدالرحمن و اعتاق کرد از وی و گفت سعد بن عباده یا رسول الله مادر من مرد آیا تصدق کنم از جانب وی
فرمود نعم گفت کدام صدقه فاضلتر است فرمود آب دادن پس ساخت سعد چاهی گفت هذه لام سعد و عبدالله بن بکر
رض جده او نذر کرده بود که پیاده رود بحج قبا پس مرد و نتوانست وفا کرد پس فتوی داد ابن عباس رضی الله عنهما
پسر او را که برود از جانب وی و از مفسران بعضی گفته اند که مراد باین انسان ابوجهل است و بعضی گفته اند عقبه بن
ابی معیط و بعضی گفته اند ولید بن مغیره و بعضی گفته اند مراد انسان اینجا حی ست نه میت و بعضی گفته اند که این اخبار است
از شرائع من قبلنا و دلالت کرده است شریعت که انسان راست سعی وی و سعی غیر وی هر دو است و صاحب کشاف گفته است
که سعی غیر خود نفع نکند مگر مبنی بر سعی نفس خود بودن آن مومن مصدق پس باین اعتبار باشد سعی غیر در حکم سعی نفس
از جهت بودن او تابع مر او را و قائم مقام او و نیز سعی غیر نفع نمی کند وقتی که عمل کند آن غیر برای نفس خود ولیکن چون نیت
کرد برای وی در حکم شرع نائب و وکیل وی شده و قائم مقام وی گشت انتهی و تحقیق اختلاف کرده اند علماء در ثواب
قرائت قرآن آیا میرسد بمیت یا نه اکثر برآنند که نمیرسد و مشهور از مذهب شافعی و مالک و جماعه از حنفیه این است
و کثیری از شافعیه و حنفیه برآنند که میرسد و بهمین قائل است امام احمد بن حنبل رحمة الله علیهم اجمعین بلکه منقول از امام
احمد آنست که میرسد بمیت هر چیز از صدقه و صلوة و حج و اعتکاف و قرائت و ذکر و غیر ذلک و لیکن گفته اند که قراءت
بر قبر میت است شیخ شمس الدین قسطلانی گفته که صحیح حصول ثواب قرائت است از قریب و اجنبی در زنده و مرده انکه
نفع میکند صدقه و دعا و استغفار باجماع و امام عبدالله یافعی رحمة الله علیه در کفایه و روض الریاحین ذکر کرده است که شیخ
عزالدین بن عبدالسلام را در خواب دیدند که میگوید یا حکم میکردیم در دنیا که ثواب قرائت قرآن بمیت نمیرسد اکنون
معلوم شد که میرسد بخوانید و ثواب آن برسانید و فتوی داده است قاضی حسین که استیجار بر قرائت قرآن بر سر قبر جائز است
چنانکه استیجار برای اذان و تعلیم قرآن یا بهر که دعا کند میت را بعد از قرائت زیرا که دعا لاحق میشود مرده را و دعا بعد از قرائت
اقرب است باجابت و اکثر است از وی برکت و ذکر کرده است شیخ عبدالکریم سالوسی که اگر نیت کرد قاری بقرائت خود که باشد
ثواب آن برای میت نمیرسد مگر که نیت کردن این پیش از حصول تلاوت وی عبادت بدن است پس واقع نشود از
غیر ولیکن اگر قرائت کرد پس ثواب آن گردانید آنچه حاصل شده است او را از اجر برای میت میرسد و این دعاست بحصول آن
اجر مر میت را نفع میکند و گفته اند که موضع قرآن موضع برکت و نزول رحمت است و میت در حکم حی حاضر است پس امید

برشته شود برای نزول رحمت و حصول برکت وقتی که بفرستد ثواب قاری مراد را و ذکر کرده است صاحب عده که اگر بیرون
آورد چشمه را یا بکند چاه را یا بنشاند درخت را یا وقف کند مصحف را در حال حیات خود یا کرد اینها را غیر وی بعد از موت
او رسید ثواب آن به میت چنانکه وارد شده است در خبر و مخصوص نیست حکم بوقف مصحف بلکه ملحق است بآن هر وقفی و
این قیاس اقتضا میکند صحت جمیع قرب را بمیت زیرا که آن نوعی است از صدقه و لیکن در تهذیب گفته است که جائز نیست
تضحیه از غیر بی اذن وی و همچنین از میت مگر آنکه وصیت کرده باشد بدان و خود بتحقیق روایت کرده شده است از امیر المومنین
علی رضی الله عنه که تضحیه میکرد از پیغمبر بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم و از ابی العباس محمد بن اسحاق سراج
آمده که گفته تضحیه کردم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد تضحیه را یا اهدا کردم ثواب بسوی رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم پس پیش از مسعودی خبری و اثری و انکار کرده اند آنرا جماعتی و گفته اند که نکرده اند آنرا اصحاب و بعضی از فقهای
متاخرین مستحب داشته اند آنرا و بعضی بدعت میدانند آنرا و گفته اند که آنحضرت غنی است از آن زیرا که آنحضرت را ثابت است
بحکم من سن سنة حسنة الحدیث اجر هر که عمل خیر کرده است وی بی آنکه نقصان شود از اجر عامل چیزی امام رحمة الله علیه
گفته که هیچ چیزی نیست که عمل میکند آنرا کسی از امت مگر آنکه نبی صلی الله علیه و آله و سلم اصل است در آن و در تحقیق اجر است
کننده جمیع حسنات مسلمین و اعمال صالحه ایشان در صحائف پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر آنچه مر عامل راست
اجر با مضاعفه که نمیداند آنرا جز خدا تعالی زیرا که مهتدی در عامل تا روز قیامت حاصل میشود مر او را اجر و مضاعف میشود مر شیخ
معلم او را مثل آن اجر و مر شیخ شیخ او را دو مثل و شیخ ثالث را چهار و مر رابع را هشت و همچنین میرود اجر در هر مرتبه بعد از
اصل تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بدین وجه معلوم میگردد تفضیل سلف بر خلف پس چون فرض کرده میشود مراتب ده بعد
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میباشد مر آنحضرت را یکهزار و بیست و چهار و چون مهتدی شود بواسطه یازدهم میباشد اجر
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دو هزار و چهل و هشت و همچنین چندانکه زیاده میشود یکی مضاعف میگردد ماقبل وی ابدا الآباد
المحققون باین جواب داده میشود اشکال دعای قاری مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بزیادت شرف با علم بکمال
آنحضرت در سائر انواع شرف پس گویا قاری ملاحظه کرد که قبول قرائت او متضمن است به معلم او را مثل اجر و همچنین تا آنکه میباشد
معلم اول را که شارع است مثل جمیع آن اجور چنانکه تقریر کرده شده و از این قبیل است آنچه مشروع است نزد رویت کعبه اللهم
کرمیگوید زد هذا البیت تشریفا و تعظیما ذکر کرده است همه در مواهب لدنیه و از اینجا معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم اشارت کرده است بقول خود من سن سنة حسنة فله مثل اجر من عمل بها بعد از ترغیب و تحریض امت به تبیین سنت
حسنه بفضل و کمال خود در اثبات اجور غیر متناهی مر او را صلی الله علیه و آله و سلم و از خصائص وی این است که ایشان
میرسد آنکه بهشت را پیش از سائر امم روایت کرده است طبرانی در اوسط از حدیث عمر بن الخطاب مرفوعا که آنحضرت فرمود
صلی الله علیه و آله و سلم حرام کرده شده است بهشت بر انبیا تا در آیم من و حرام کرده شده است بر امم تا در آید امت من از آن

آنست که می آید بهشت در امت از ایشان هفتاد هزار کس بی حساب روایت کرده شیخان و نیز بیهقی و طبرانی است که فرمود آنحضرت وعده
کرده مرا پروردگار من که در آرد در بهشت از امت من هفتاد هزار کس را بی حساب پس سوال کردم از پروردگار تعالی مزید را
پس داد مرا با هر یکی از هفتاد هزار هفتاد هزار را بی حساب داده است پروردگار تعالی و تقدس این امت را آنچه نداده است
امم دیگر را چنانکه داده است پیغمبر ایشان را آنچه نداده است پیغمبران دیگر را شعر لما دعا الله داعینا لطاعته + باکرم الرسل
کنا اکرم الامم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین فصل از جمله خصائص که از شرف فضائل و کمالات اینهم
معجزات و کرامات تشریف و تخصیص الهی جل و علا آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بتفضیلات اسرا و معراج است که هیچکس از انبیا
و رسل را به آن مشرف و مکرم نگردانید و بجائی که او را رسانید و آنچه او را نمود هیچکس را نرسانید و ننمود سبحان الذی اسری بعبده لیلا
من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا اسرا که بردن آنحضرت است از مکه بمسجد اقصی ثابت است
بکتاب الله و منکر آن کافر است و از آنجا باسمان بردن که معراج نامست ثابت است باحادیث مشهوره که منکر آن مبتدع و فاسق و مخذول است
و ثبوت دیگر از چیزها سیاحت عجائب و غرائب احوال باخبار که منکر آن جاهل محروم است صحیح آنست که وجود اسرا و معراج هر دو بیداری بجسد
و جمهور علما از صحابه و تابعین و اتباع و من بعدهم از محدثین و فقها و متکلمین برین اند و متواتر است بدان احادیث صحیحه و اخبار صریحه و بعضی
بر آنند که بروح بود در منام و جمعی بر آنند که قضیه متعدده بود در یکوقت در یقظه و در اوقات دیگر در منام بروح و بعضی در مکه بود و
بعضی در مدینه با وجود آن اتفاق دارند همه که رویای انبیا وحی است که روا نیست شبهه را در آن و بیدار است دل ایشان در آن
پوشیده است چشم ایشان چنانکه پوشیده میگردد چشم در وقت حضور و مراقبه تا شاغل نگردد چیزی از محسوسات و قاضی ابو بکر
بن العربی گفته که وقوع آن در نوم برای تأنیس و تمهید بود چنانکه در مبدأ نبوت رویای صادقه میدید تا سهل و آسان شود بروی تحمل بار
ثقل وحی که امری عظیم است و ضعیف و عاجز است از وی قوای بشریه همچنین معراج آنحضرت در منام واقع شده تا قوت و استعداد
وصول آن در یقظه حاصل گردد بلکه بعضی ازین قائلان باین قول گفته اند که وقوع آن در منام پیش از بعثت بود والله اعلم و
بعضی از عارفین گفته اند که آنحضرت را اسراآت و معاریج بسیار بود و بعضی سی و چهار گفته و یکی از آن بجسم بود و در یقظه و باقی
بروح در منام والله اعلم و قومی گویند که اسرا از مسجد حرام تا مسجد اقصی بجسد در یقظه بود و معراج از آنجا تا سموات بروح منام و
احتجاج می آرند بکریمه مذکوره که ذکر مسجد اقصی را غایت اسرا گردانید و اگر اسرا بجسد زیادت بر مسجد اقصی بودی ذکر میکرد
آن را که ابلغ بود در تعجب و تعظیم قدرت الهی جل جلاله و تمدح به تشریف حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و جواب آنست
که تخصیص ذکر مسجد اقصی در آیه کریمه بجهت وقوع خلاف و نزاع و انکار قریش است در آن و پرسیدن ایشان آیات و علامات
آن را از آنحضرت بر سبیل امتحان نمودن از صفات آن چنانکه مذکور گردد و دلیل است بر آن احادیث و اخبار صحیحه مشهوره و دلالت
بلکه آیات قرآنی نیز چنانکه در سوره والنجم واقع شده و اگر چه آنچه در سوره والنجم واقع شده است بعضی برؤیت جبرئیل و قرب
او حمل کرده اند تحقیق آنست که محمول است بر قضیه معراج گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین که اشارت

قوله سبحانه لنریه من آیاتنا معراج است یعنی بمسجد اقصی برد تا از آنجا بسموات برده آیات را نماید چه ارادت آیات و ظهور تمام
کرامات و معجزات در سموات بود و مقتصر نمود برآنچه واقع شده در مسجد اقصی و بردن بمسجد اقصی مبدأ آنست و بجهت ذکر کرده مقصد را
و در واقع اگر در منام می بود استبعاد نمیکردند آنرا کفار و در فتنه نمی افتادند ضعفای مؤمنین و نیز وقوع وقائع و قضایا خارج
از حصر و احصا غیر متعارف است در نوم و نیز اسرا در نوم اطلاق نمیکنند و چون اسرا در بیداری شد معراج که بعد از آن واقع شد
در بیداری باشد و دلیل نیست بر منام بعد از آنکه موجب شبهه مر قائلین را بوقوع آن در منام چند چیز است یکی قول حق سبحانه
وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس که بعضی مفسرین آنرا حمل بر قضیه معراج کرده اند و رؤیا نام رؤیت در منام است
و جوابش آنست که این رؤیا محمول بر رؤیای قضیه حدیبیه یا رؤیای دیگر واقع شده است و گفته اند که رؤیا بمعنی رؤیت بصری نیز آمده و
استشهاد می آرند بر آن بقول متنبی که گفته است ورؤیاک احلی فی العیون من الغمض و بعضی گفته اند که تسمیه رؤیا بجهت وقوع
آن در لیل است و دیگر آنکه در حدیث آمده است که فرمود فاستیقظت و در اینجا نیز دلیل نبود در اسرا و معراج در منام نیست زیرا که
احتمال دارد که مراد استیقاظ از نومی باشد که پیش از وصول ملک بود پس آنحضرت در نوم بود که ملک آمده بیدار کرد و بر براق
سوار کرد و برد و اگر مراد باستیقاظ بعد از تمام قصه باشد چنانکه واقع شده است ثم استیقظت و انا فی المسجد الحرام تواند که
استیقاظ بمعنی اصبحت باشد یا استیقاظ از نوم که بعد از وصول به بیت ام هانی باشد و اسری در تمام شب نبود بلکه در بعض
شب بود و بعضی محققین گفته اند که مراد باستیقاظ افاقت و هشیاری و بحال خود آمدن است از آن حالتی که فرا گرفته بود آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مطالعه عجائب غرائب ملکوت سموات و ارض و مشاهده ملأ اعلی و آنچه دید از آیات کبری
الهی و اسرار نامتناهی و پوشیده بود باطن او را مشابه حالت نوم و میگویند که شهود ملکوت اگرچه در بیداری باشد نوعی
از غیبت از عالم محسوسات که تعبیر میکنند از آن بین النوم و الیقظة باشد و حقیقت آن در بیداری است ولکن بسبب
عروض غیبت و منع تعبیر آن گاهی بنوم میکنند و در روایتی بینا انا بین النائم و الیقظان نیز آمده است و بعضی گفته اند مراد
بنوم هیئت نائم و اضطجاع است و در روایتی هم آمده است بینا انا نائم فی الحجر جاء فاتانی آت [illegible] این حال را مشاهده نکرده
است و از آنحضرت نشنیده چه قصه معراج پیش از هجرت بوده است و در آن ایام انس در مدینه بود بعد از هجرت و در آن وقت هم
صبی بود هشت ساله کذا قالوا و همچنین حدیث عائشه که گفته است ما فقدت جسد رسول الله [illegible] این دلیل آنست که میگویند اسرا در نوم
بود از روی معاینه و مشاهده نیست زیرا که عائشه رضی الله عنها در آن زمان در تحت آنحضرت نبود و در سن ضبط و حفظ هم نبود بلکه
شاید که متولد نشده باشد بر قولی که اسرا در اول اسلام بوده بعد از بعثت بسالی یا یکونیم سال اگر باشد صحیح آنست که پیش از پنج سال
بوده والله اعلم و مقصود آنست که حدیث عائشه مر معراج نباشد بر حدیث دیگران که بطریق مشاهده تحدیث کرده اند و در حدیث
عائشه واقع شده است ما فقدت [illegible] و در این خلاف است فی شبهه و آنچه آمده است که ما کذب الفؤاد ما رأی دلالت بر منام ندارد
زیرا که مراد آنست که دیده هم بببین چشم دل چشم را بغیر حقیقت را بلکه تصدیق کرده دیده او را و انکار نکرد دل چیزی را که دید چشم بدلیل

از زاغ البصر و ما طغی و امثال آن تشبث به اباطیل و مزخرفات فلسفیه و طبیعیه که امر ثقیل بجانب علو چون رود و خرق والتیام
در افلاک جائز نیست این همه در طریقه اسلام باطل و عاطل است و جماعه دیگر اند از اهل اشارات و تاویلات که صور را بر معانی
حمل کنند و معراج را روحانی مراد دارند بر قیاس آنکه حشر را روحانی گویند نه با آن معنی که معراج روح را بوده در منام بلکه
با آن معنی که معراج اشارت باحوال و مقامات و ترقی است و معارج کمال چنانکه مراد بجبرئیل روح محمدی است و ببراق نفس شهوانی
و حسی که مرکب جسمی است که بخاصیت خود سرکشی است رام نمیگردد مگر بقوت روحانیت و مراد با آسمان مقام قرب و بسدرة
المنتهی نهایت مقامات بر قیاس آنکه در قصه موسی علیه السلام و فرعون و عصا و نعلین و وادی مقدس تاویلات کنند این فرقه
اگر صور را اثبات کنند با وجود آن آنرا اشارت بمعانی دانند چندان بد نیست و مرتبه ایست در علم و معرفت بر قیاس آنکه جمع کنند
میان حشر جسمانی و روحانی امام غزالی رحمه الله نیز در بعضی کتب خود باین خیال است و اگر صرف معانی را اعتقاد کنند و بصور قائل نشوند
آن نوع کفر و الحاد است و مذهب باطنیه است و بر تقدیر ایمان این مسکین آن طریقه اولی نیز موهوم و مشعر باستبعاد و استنکار
است گویا وجود صور را چون از دائره امکان عادی دور دیدند احتیاج بتاویل گشتند ایمان شنیدن او است و گرویدن
چنانکه در همین قصه ابوبکر رضی الله عنه کرد و از این جهت او را صدیق نام شد و چندان از ضعفای مسلمانان از دائره ایمان
بدر افتادند و اگر با وجود تصدیق و ایمان بثبوت کشف و معرفت انضمام یابد نور علی نور باشد و علم الیقین بعین الیقین
رسیده است و لیکن تکلم کردن و زبان بتاویل و اثبات امکان آن بدلائل کلامیه گشادن و گرفتار عقل و حیلهای وی گشتن از
مقام ایمان و عبودیت بعید است و ما انبیا را از برای قول خدا و رسول خدا میدانیم هر چه ایشان شنیدیم گرویدیم و بی شبهه
در دل نشست آنگروه این را تقلید گویند و این را دوری باشد که این تقلید کیست این تقلید کسی است که ثابت
شده است تحقیق او بمعجزات باهره و تقلید محقق عین تحقیق است بلکه تحقیق این تقلید نیست این اتباع صراط مستقیم
است عقل شاید که تقلید عقل میکنید و گفته وی میگذارید که ثابت نشده است تحقیق وی و همه شکوک و شبهات نتیجه
اوست فلاسفه خود در اصل منکر انبیا اند ما را با ایشان چه کار است و پیغمبر ایشان عقل ایشان است و این متکلمان
خانه خراب را چه شد که با وجود دعوی اسلام گم کردند و در راه گفتگو و شبهه و جدل افتادند اگرچه نیت ایشان مخالفت
فلاسفه و رد ایشان بود اما در سلوک راه عقل و اتباع وی موافق گشتند با ایشان و گمراه گشتند و دیگران را نیز گمراه
ساختند فضلوا و اضلوا والله الهادی و حاصل بدانکه حدیث معراج را جمعی کثیر از صحابه رضی الله عنهم اجمعین روایت
کرده اند بمرتبه تواتر معنوی اگرچه بعضی خصوصیات روایات مختلف آمده و مشهورتر از آن حدیثی طویل است که بخاری
و مسلم در صحیح خود از قتاده از انس از مالک بن صعصعه آورده و در حدیث ذکر شق قلب نبوی و شستن آن با آب زمزم
و انباشتن آن از حکمت و ایمان و نهادن آن در سینه شریف و التیام نمودن آنست و شق صدر شریف
چهار بار شده نخست در عهد طفولیت که نزد حلیمه سعدیه بود و دوم در ده سالگی که قریب بلوغ رسیده بود و سوم نزد ورود بعثت

چهارم در حکمت که وقت اسرا او را بکمال طهارت و صفا مستعد و مهیای دریافت عالم ملکوت شد بر قیاس غسل و تطهیر
که پیش از نماز کنند که تحفه معراج است و نفاق شفای مؤمنی علیه السلام این شود و استعداد او از این جهت مشرف گشت
برؤیت حق و این بزرگی از آن موضع است که طبیبان آنرا انکار کنند و گویند که شق صدر و قلب علت موت است و
با حیات جمع نمی شود و ارباب عقل تاویل کنند و گویند که مراد تطهیر و تنظیف باطن آن حضرت است از لوث [illegible] و ارکان
و اهل ایمان تصدیق کنند بی تاویل و صرف از ظاهر و گویند که این همه اسباب عادی است و حق تعالی قادر است [illegible]
آن آورده و طشت و ذهب و شستن در آن نوع تکریمی است بحسب عرف و عادت و اشارت است بآنکه حضرت وی مکرم و
معظم است در جمیع عالم و اما آنکه استعمال ظرف ذهب حرام است در شریعت وی صلی الله علیه و آله و سلم پس آن گفته اند که در تحریم
ذهب از جهت اختلاف [illegible] است و در دین دارد ما و را آخرت مر مؤمنان را خالصا باشد باشارت قول تعالی قل هی للذین
آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیامة و قول وی صلی الله علیه و آله و سلم هو لهم فی الدنیا و لنا فی الآخرة و قصه اسرا
در حقیقت از عالم آخرت است و نیز استعمال و استمتاع بآن حاصل نشد از آنحضرت بلکه ملائکه بکار بردند و نیز احتمال
دارد که این واقعه پیش از حکم تحریم باشد و واقع هم همین است زیرا که تحریم آن در مدینه [illegible]
و معانی مناسبات [illegible] کرده اند در ذهب و قلب شریف نبوی که ذهب [illegible] است و اثقل جواهر [illegible]
از خاک و بر نمی بندد او را زنگ چنانکه قلب شریف اثقل ترین [illegible] از [illegible] قلب است [illegible]
خاک [illegible] و نمی [illegible] زنگ کدورات کونیه و [illegible] بحسب [illegible]
[illegible] و نقا و صفا [illegible] را اراده پر کردن طشت بحکمت و ایمان پر کردن [illegible] کمال ایمان
و حکمت است و احتمال دارد که از قبیل تجسم معانی باشد چنانکه [illegible]
کبش و تمثیل ساخته میشود اعمال [illegible] و نهاده میشود در میزان [illegible] در این [illegible]
حکمت جواهر [illegible] معانی معقوله نه از قبیل اعراض چنانکه [illegible] مشایخ اهل [illegible]
اشیا در نظر اهل عقل بر ظاهر است که چون دیده که اینها [illegible] حکم کرده [illegible] آن [illegible]
صلی الله علیه و آله و سلم این واقعه [illegible] زیادت و تکمیل یقین و ایمان [illegible] از عادات [illegible]
[illegible] و اعلی [illegible] حکمت در غسل قلب [illegible] آب زمزم [illegible] قلب را
پس غسل کردند قلب شریف را تا قوی شود بر مشاهده عالم ملکوت و بعضی علما استدلال کرده اند بر آنکه آب زمزم افضل است
از آب کوثر زیرا که شسته نشد قلب مگر بافضل میاه و قول بآنکه آب زمزم قریب بود و حاضر بود و آب کوثر دور بود [illegible]
ضعیف است زیرا که اینجا قرب و غیبت معقول نیست اینجا یکسان است و نیز اعلم [illegible] آورد جبرئیل علیه السلام [illegible]
که نام او براق است بیست تر از بغل و بلندتر از حمار که می نهاد گام را در منتهای نظر [illegible] کرده شد [illegible]

[illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

معراج جبرئیل بآسمان و ظاهر حدیث آنست که تا آسمان سوار بود بر براق و میرفت در هوا چنانکه بر زمین روند و این نیز خارق
عادت است که بشر بر هوا نمیرود خصوصاً که سوار باشد بر چهارپایه همه در دست قدرت الهی است و منقلب قدرت او
بجریان عادت و در بعضی روایات آمده که مراو را دو بازو بود که بدان می پرید و بعضی گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود و بعد از آن
معراجی نهادند که بدان بالا برآمد و آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از رواة ذکر نکرده
چیزی را که ذکر کرده است راوی دیگر اول ذکر کرد سواری براق تا مسجد اقصی و تصریح نگفت که بهمین سواری بآسمان رفت و
راوی دیگر ذکر کرد معراج بآسمان شاید که بسواری بوده باشد والله اعلم و حکمت در فرستادن براق تعظیم و تکریم حضرت
محبوب رب العالمین بود چنانکه محبان محبوبان را اسپ فرستند و مخصوص خواص که محرم و انیس مجلس خاص است بطلب بفرستند
و در شب که زمان خلوت خاص است پنهان از چشم اغیار بطلبند ولله المثل الاعلی تعالی و تقدس و حکمت در بودن
براق بصورت فروتر از قبل و بالاتر از حمار و بشکل فرس از برای اشارت است بآنکه طلبیدن در سلم و امن بود نه در حرب و خوف
و از برای اظهار معجزه بوقوع اسراع شد پدید باید که موصوف نیست بدان در عرف و عادت حضرت شیخ میفرمودند که نام
او براق است نه فرس مثل و اشتقاق براق از برق است بمعنی لمعان از جهت سرعت سیر و می گوید قاضی عیاض گفته او را
براق از آن گفته که دو رنگ بود و شاة برقا میگویند که میان صوف ابیض وی طاقات سیاه می باشد و صاحب
مواهب گفته که احتمال دارد که مشتق نباشد و در بعضی روایات آمده که چون آن حضرت پای در رکاب نهاد براق سرکشی
کرد پس جبرئیل علیه السلام براق گفت چه شده است ترا که سرکشی می کنی سوار نشده است ترا هیچ یکی گرامی تر از محمد علیه السلام
پس عرق کرد براق و بنشست بر زمین و رام شد نشست آن حضرت بر پشت وی و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق
آماده بود برای سواری انبیا علیهم السلام و بعضی گفته اند که هر نبی را براقی بود باندازه قدر و مرتبه وی چنانکه در روایات آمده
است که ابراهیم علیه السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بمکه از برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل
بهمین براق است والله اعلم و وجه استصعاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بر قولی که سوار نشده بر وی هیچکس
یا از جهت بعد عهد بر قول دیگر و بعضی گفته اند که این استصعاب براق برای ناز و طرب و افتخار بود نه از راه استصعاب و سرکشی
چنانکه در حدیث احد فرمود اثبت یا احد فانما علیک نبی او صدیق او شهیدان و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل بود و زمام
در دست میکائیل علیهما السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل علیه السلام ردیف آن حضرت بود و شاید که نخست در رکاب باشد
بعد از آن در اثنای طریق بصحبت و عنایت آن حضرت علیه السلام اقتضای آن کرده باشد که او را برداشته ردیف خود ساخته
یا نخست ردیف باشد پس از آن بمراعات طریقه ادب و تکریم با آنحضرت کرده فرود آمده باشد والله اعلم پس رسیدند بنخلستان
پس گفت جبرئیل آن حضرت را فرود آی و نماز بگذار که این زمین یثرب است پس از آن بمدین رسیدند بزمینی که گذشت که مولد عیسی
علیه السلام بود در بیت لحم و جای دیگر جبرئیل گفت فرود آی فرمود این چیست یا جبرئیل جبرئیل گفت سیر کن یا محمد و بعد از آن شخصی را

چهارم در نبوت که وقت اسرا بود تا بکمال طهارت و صفا مستعد و متهیٔ دریافت عالم ملکوت شد پس اقتباس نفوذ و تطهیر
که پیش از نماز کنند که نمونه معراج است و اتفاق فقها و موسی علیه السلام این شود و مستعد او از ان جهت مشرف گشته شد
برویت حق و این خیرگی از ان موضع است که طبیبان آنرا انکار کنند و گویند که شق صدر و قلب علت موت است و
حیات جمع نمی شود و ارباب عقل تاویل کنند و گویند که مراد تطهیر و تنظیف باطن آن حضرت از لوث حدوث شده و کاملان
و اهل ایمان تصدیق کنند بی تاویل و صرف از ظاهر گویند که این همه اسباب عادی است و حق تعالی قادر است بر خرق عادات
اما آوردن طشت و ذهب و شستن در ان نوع تکرمی است بحسب عرف و عادت و اشارت است با آنکه آن حضرت اکرم و
معظم است در جمیع عالم و اما آنکه استعمال ذهب حرام است در شریعت وی صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آن گفته اند که تحریم
ذهب از جهت اتقای مباهات است و صحت دارد ما دام آخرت مر مومنان را خالصا باشد باشارت قول حق تعالی قل هی للذین
آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیامة و قول وی صلی الله علیه وآله وسلم هو لهم فی الدنیا و لنا فی الآخرة و قصهٔ اسرا
در حقیقت از عالم آخرت است و نیز استعمال و استمتاع بان حاصل نشد از آنحضرت بالاولی الا آنکه شد که [illegible] استعمال
وارد که این واقعه پیش از حکم تحریم باشد و واقع هم همین است زیرا که تحریم آن در مدینه است [illegible] و بعضی از ارباب
معانی مناسبات استنباط کرده اند در ذهب و قلب شریف نبوی که ذهب از اوانی جنت است و از اثقل جواهر [illegible] خورد
آنرا خاک و بر نمی بندد و از زنگ چنانکه قلب شریف اثقل ترین و برترین از هر قلب است [illegible]
خاک سفلیات و نمی نشیند بر وی زنگ کدورات کونیه و لفظ ذهب مشعر است بذهاب [illegible]
و نضارت و بقا و صفا و زینت را از وی پر کردن [illegible] ایمان پر کردن [illegible] کمال ایمان
و حکمت است و احتمال دارد که از قبیل تجسد معانی باشد چنانکه [illegible] قیامت [illegible]
کبش و تمثیل ساخته میشود و اعمال بصورت حسنه و [illegible] و [illegible] اینکه درین [illegible] ایمان و
حکمت جواهر محسوسه اند نه معانی معقوله نه از قبیل اعراض چنانکه [illegible] است و شایع [illegible]
اشیا و نظر اهل عقل بر ظاهر است که چون دید که اینها صادر از جواهر اند حکم کرد بجوهریت آن و مشاهده کردن آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم این واقعه را موجب زیادت و تکمیل یقین و ایمان و تعلیم [illegible] از عادات [illegible]
و ثبت و اجلی و اقوی حالا گویند که تا حکمت و غسل قلب مقدم بآب زمزم آن گفته اند که آب زمزم [illegible] قلب را
پس غسل کردند قلب شریف را تا قوی شود بر مشاهده عالم ملکوت و بعضی علما استدلال کرده اند بر آنکه آب زمزم افضل است
از آب کوثر زیرا که شسته نشود قلب مگر بافضل میاه و قول با آنکه آب زمزم قریب بوده و حاضر بود و آب کوثر دور [illegible]
ضعیف است زیرا که اینجا قرب و بعد نیست معقول نیست اینجا یکسان است و الله اعلم بعد از آن آورد جبرئیل علیه السلام و ابو سعید
که نام او براق است سپید تر از بغل و بلند تر از حمار که می نهاد گام را در منتهای نظر و در حدیث آمده است سوار کرده شد [illegible]

معراج جبرئیل به آسمان و ظاهر حدیث آنست که تا آسمان سوار بود بر براق و سیر رفت در هوا چنانکه بر زمین روند و این نیز خارق
عادت است که بشر به هوا نمیرود خصوصا که سوار باشد بر چهارپا لیکن همه در دست قدرت الهی ست و منفیست قدرت او
بجریان عادت و در بعضی روایات آمده که مراد او باز بود و آنکه بدان پرید و بعضی گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود و بعد ازان
معراجی نهادند که بدان بالا بر آمد و آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از رواة ذکر کرده
چیزی را که ذکر کرده است راوی دیگر اول ذکر کرد سواری براق تا مسجد اقصی و تصریح نگفت که بهمین سواری به آسمان رفت و
راوی دیگر ذکر کرد معراج به آسمان شاید که بی سواری بوده باشد والله اعلم و حکمت در فرستادن براق تعظیم و تکریم حضرت
محبوب رب العالمین بود چنانکه محبان محبوب را اسپ فرستند و جهت خواص که محرم و انیس مجلس خاص است بطلب بفرستند
و در شب که زمان خلوت خاص است پنهان از چشم اغیار بطلبند ولله المثل الاعلی تعالی و تقدس و حکمت در بودن
براق بهیئت استر از قبل ... بشکل فرس لهو ... اشارت است بآنکه طلبیدن در سلم و امن بود نه در حرب و خوف
و اظهار ... بوقوع اسراع شد و بباید که موصوف نیست بان در عرف و عادت حضرت شیخ میفرمود که نام
او براق است نه فرس و بغل و اشتقاق براق از برق است بمعنی لمعان از جهت سرعت سیر وی و قاضی عیاض گفته او را
براق از ان گفته اند که در رنگ او درخشانی بود و برقا میگویند که میان صوف ابیض وی طاقات سیاه می باشد و صاحب
مواهب گفته که احتمال دارد که مشتق نباشد و در بعضی روایات آمده که چون آنحضرت پای در رکاب نهاد براق سرکشی
کرد پس جبرئیل علیه السلام به براق گفت چه شده است ترا که سرکشی میکنی سوار نشده است ترا هیچ یکی گرامی تر از محمد علیه السلام
پس عرق کرد براق و نشست بر زمین در رام شد و نشست آنحضرت بر پشت وی و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق
آماده بود برای سواری انبیا علیهم السلام و بعضی گفته اند که هیچ نبی را براق نبوده باشد ... چنانکه در روایات آمده
است که ابراهیم علیه السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بمکه از برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل
بجنبین بود است والله اعلم و وجه استصعاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بر قولی که سوار نشده بود هیچکس
یا از جهت بعد عهد بر قول دیگر و بعضی گفته اند که این استصعاب براق برای تازه و طرب و افتخار بود نه بطریق استصعاب و سرکشی
چنانکه در حق جبل فرمود اثبت یا ثبیر فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل بود و زمام
در دست میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل علیه السلام ردیف آنحضرت بود و شاید که نخست در رکاب باشد
بعد ازان در اثنای طریق محبت و عنایت آنحضرت علیه السلام اقتضای آن کرده باشد که او را بر داشته ردیف خود ساخت
یا نخست ردیف باشد پس ازان بمقتضای طریقه ادب و تکریم آنحضرت کرده فرود آمده باشد والله اعلم پس سیر نمود تا نخلستان
پس گفت جبرئیل آنحضرت را فرود آ و نماز گذار که این زمین یثرب است پس ازان بمدین رسید و بزمینی بگذشت که مولد عیسی
علیه السلام بود و در بین دو جا نیز جبرئیل گفت فرود آی فرمود این چیست یا جبرئیل جبرئیل گفت سیر کن یا محمد و بعد ازان شنید کسی را

که از راه یک سوی است و میخواند آنحضرت را فرمود این کیست گفت سیر کن یا محمد و برو پس از آن گذشت بجماعتی که سلام کردند
بر آنحضرت گفتند السلام علیک یا اول السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاشر پس گفت جبرئیل جواب سلام ایشان گوی یا محمد پس
جواب سلام ایشان گفت الحدیث پس گفت جبرئیل آن عجوزه که دیدی دنیاست بقیه نمانده است از دنیا مگر چندان مقدار که
باقیمانده است از عمر آن عجوزه و آنکه آواز داد و خواند ترا ابلیس بود اگر جواب میدادی تو ایشان را اختیار میکرد امت تو دنیا را
بر آخرت و گمراه میکرد ابلیس ایشان را و آن جماعه که سلام کردند بر تو ابراهیم و موسی و عیسی بودند علیهم السلام و در روایات آمده است
که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بموسی علیه السلام که نماز میگذارد در قبر خود پس فرمود اشهد انک رسول الله و
چون انبیا زنده اند نزد خدا تسبیح میکنند چنانکه ذکر میکنند اهل بهشت در بهشت بی آنکه مکلف باشند بآن بعد از آن گذشت
آنحضرت در راه بر اقوام و طوائف امم مبتلا گان و بدان که در عالم برزخ و مثال بآثار و ثمرات افعال و احوال خود مشغول
دیگر فرموده اند ذکر آن طول دارد و بعد از آن رسید به بیت المقدس و ببست براق را بحلقه باب مسجد که الآن او را باب محمد
میگویند پس در آمد در مسجد و گذارد دو رکعت و ظاهر این دو رکعت تحیة المسجد بود و حاضر شدند ملائکه و متمثل گردانیده
شدند ارواح انبیا از آدم تا عیسی و ثنا گفتند مر خدا را و صلوة فرستادند بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و اعتراف کردند
همه بفضل محمد پس اذان گفته شد و تکبیر بر آورده شد برای نماز و تقدیم کردند محمد را صلی الله علیه وآله وسلم علیهم پس
آنحضرت امامت کرد همه انبیا و ملائکه اقتدا کردند بعضی در اختلاف کرده اند علما که این نماز نفل بود یا فرض و اگر فرض بود
نماز عشا بود یا صبح و ظاهر از سیاق حدیث چنانکه رانده شده آنست که در آمدن در بیت المقدس پیش از عروج باسمان
باشد پس نماز عشا بود و بر قول کسیکه گوید که این قضیه بعد از نزول است نماز صبح باشد و بعضی این را ترجیح کرده اند که
آنحضرت باستجماع کمالات و برکات فرود آورده و اظهار فضل و شرف بر انبیا نموده و بخاطر این مسکین گذشته بود که چه بود
در هر دو حال نباشد هم پیش از عروج و هم بعد از آن ولیکن از نوشتن این خیال بی ذکر علمای حدیث در روایات ایشان
ملاحظه داشت بعد از آن در نظر آمد که شیخ کبیر عماد الدین بن کثیر که از اعاظم علمای حدیث و تفسیر است گفته که نماز گذاردن
آنحضرت با انبیا پیش از عروج و بعد از آن در هر دو حال است و گفته که در حدیث چیزیست که دلالت دارد بر آن و هیچ
مانعیت از آن ندارد و الحمد لله تعجب است از شیخ ابن کثیر رحمة الله علیه که گفت که بعضی مردم گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
امامت کرد در آسمان و آنچه متظاهر و متواتر است از روایات آنست که در بیت المقدس کرد و ظاهر آنست که بعد از رجوع
کرد و اینجا چرا نگوید شیخ که هر دو جا بود و در هر دو حال بود با قطع نظر از کثرت و ظهور روایات در درایت و الله اعلم و چون
بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مسجد آورد جبرئیل دو ظرف یکی از خمر و دیگری از لبن و مخیر گردانید که هر کدام را که
خواهی اختیار داری پس اختیار کرد صلی الله علیه وآله وسلم لبن را گفت جبرئیل اختیار کردی فطرت را و مراد بفطرت
اینجا دین اسلام و استقامت بر آنست یعنی اختیار کردی علامت اسلام و استقامت را و این علامت آنست زیرا که سهل و

بلکه بطاهر و سابقیت و مشارالیها از و شیر را در عالم مثال دین و علم داشته اند و هر که در خواب بیند که شیر خورد تعبیر او آن
باشد که بهره از علم و دین یابد بحدیکه کاتب حروف در بعض مقامات کوزه بود پاک پر از شیر شیرین سیر دیده است و بها
فرو برده بخلاف خمر که ام الخبائث و جالب انواع شر است و بهر حال و مآل و بعضی گفته اند که مراد بفطرت خلقت است و لبن
بنا خلقت بوده است و نبات لحم و نشر عظم از وست و نخستین چیزیست که می در آید بجوف مولود و می شکافد امعای او را و آنست
نیز یافت و مجبول آن حضرت بود و خمر اگر چه در ان وقت مباح بود زیرا که قصه اسرا در مکه بود و تحریم خمر در مدینه اما عاقبت
امر وی بحرمت بود یا اجتناب کرد از وی بجهت تورع و تعریض بآنکه وی حرام خواهد شد در آخر و نیز موافق صواب بود
در علم الهی و گفت جبرئیل اصبت الفطرة و در روایتی اصبت فاصاب الله بک و اگر گوئیم که آن از خمر جنت بود با وجود آن
اجتناب کرد از جهت مشابهت و مضاهات و در روایتی آمده است که گفت جبرئیل اگر اختیار میکردی تو خمر را گمراه میشدند
امت تو وی افتادند در شرب خمر و امت تو در شرب این خمر دنیائی افتادند که مادهٔ فساد و مادهٔ خباثت است و در حدیث ابن
عباس رضی الله عنهما دو قدح آمده یکی از لبن و دیگری از عسل و در روایتی سه اوانی آمده از آب و لبن و خمر و ذکر عسل نیست
و بهر تقدیر مختار لبن افتاد و اتیان این اوانی نزد وصول بسدرة المنتهی نیز آمده صرح به الحافظ عماد بن کثیر آمده است
که انبیا علیهم السلام ثنا گفتند پروردگار را از میان ایشان ابراهیم و موسی و داود و سلیمان و عیسی صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین ثناگستری و خطبه خوانی بلیغ و فضائل و کرامات و معجزات که مخصوص گردانیده است پروردگار تعالی و
تقدس ایشانرا زبان بگشادند حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و صحبه اجمعین نیز زبان بگشاد و گفت شما ثنا
خوانده اید پروردگار جل و علا را من نیز ثنا خوانی کنم و فرمود الحمد لله الذی ارسلنی رحمة للعالمین و بشیرا و نذیرا للناس
اجمعین و انزل علی الفرقان فیه تبیان کل شئ و جعل امتی وسطا و جعل امتی هم الاولون و هم الآخرون و شرح لی صدری
و وضع عنی وزری و رفع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس گفت ابراهیم علیه السلام بهذا فضلکم محمد بعد از ان معراجی
آوردند از جنة الفردوس و از یمین و شمال وی ملائکه و بر آمد بدان و برسید بآسمان و دید در آسمانها بعضی انبیا را
که مامور شده بودند بملاقات آن حضرت و تمثل ساخته شدند در آسمانها بعد از تمثل در بیت المقدس و سلام کرد برایشان
بوجهی که در احادیث مذکور شده است و از عجائب حالات و غرائب حکایات است که درین باب روایت کرده اند آنست
که چون آنحضرت بآسمان ششم رسید بموسی رسید و از وی بگذشت از انجا برفت موسی بگریست گفت غلامی را بعد از من فرستادند
برگزیدند که در وی امت او بهشت بیشتر از آنچه می در آیند از امت من و گفته اند که این بکاء موسی علیه السلام
معاذ الله نه بوجه حسد بود زیرا که حسد در ان عالم منزوع است از آحاد مومنین چه جای کسی که برگزیده است او را خدا تعالی
بکلام خود و رسالت خود و گردانیده است از اولوا العزم بلکه این تاسف و تحسر است بر آنچه فوت شد او را از چیزی که مترتب
میگردد بر آن نفع در عقب بسبب آنچه واقع شده از امت او از کثرت مخالفت که مقتضی است تنقیص اجر ایشان را که مستلزم

تنقیص ایشان است زیرا که هر نبی را امتی است مثل آنکه اتباع کرده است او را دیده کسیکه اتباع کرد او را علیه السلام کمتر است عدد از کسیکه
اتباع کرد پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم کذا قال الشیخ ابن حجر فی فتح الباری و ابن ابی جمره که از عرفای مالکیه است گفته
حق تعالی نهاده است در دل انبیا رحمت و رأفت مر امت خود را و مرکب و مجبول ساخته است ایشان را بر آن بتحقیق گریست پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم بر بعضی اموات پس گفته شد مر او را چه چیز در گریه آورد ترا یا رسول الله فرمود این رحمت است
و رحمت نمیکند خدای تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان را و بتحقیق گرفته اند انبیا علیهم السلام از رحمت خدا نصیب وافر
پس هست رحمت در دلهای ایشان بر بندگان خدا بیشتر و وافرتر از دیگران پس از جهت گریست موسی علیه السلام
از جهت رحمت و شفقت مر امتش را زیرا که این وقت افضال بود و کرم و وقت فاقه و حلیه کریم است تا خالص شود
طمع و فضل عمیم پس امید داشت در وقت قبول و افضال که رحمت کند خدای تعالی امت او را برکت آن وقت ساعت
و ذکر موسی آنحضرت را بلفظ غلام که مبنی گردانیده است بعضیها برای تحقیر و اهانت آن حضرت است نسبت به وی و عرب غلام میگوید
مرد تمام را مادام که در وی بقیه قوت است و در فتح الباری گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد با نعام کردن
رب العزت جل جلاله و کثرت افضاله بر استمرار قوت و تا این کهولت و تا دخول وی در سن شیخوخت و عدم دخول ضعف هرم در بدن
شریف وی و عدم تطرق ضعف در قوت وی صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه اطلاق کردند بعضی مردم در وقت قدوم آوردن
آنحضرت مدینه را اسم شاب بر ابی بکر رضی الله عنه و اسم شیخ با آنکه آنحضرت مسن بود از ابی بکر نظر بقوت بدن و متمکن از جهت
بود و عدم طریان شیب بر آنحضرت اگر موی چند در لحیه و سر شریف وی تا بنده نظر مردم پیر و ضعیف ننماید چنانکه بیان
این سخن در باب حلیه شریف گذشت و بتحقیق ظاهر شد اثر اعتنا و شفقت موسی علیه السلام باین امت مرحومه در تخفیف
صلوة که از پنجاه به پنج آمده و گفته اند کلاباذی اعتنا و رحمت از موسی باین امت مرحومه جهت آن بود که وی علیه السلام
خوانده بود در توریت صفات این امت را و آرزو کرده که ایشان امت وی ساخته شوند فرمود وی تعالی اینها امت احمد
خواهند بود و این آرزو را قطع کن پس گفت مرا از امت احمد کن و محل بعض از آن برداشته شد آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بسدرة المنتهی که بوی منتهی میشود اعمال خلق و علوم ایشان و از انجا نزول میکنند امر که گرفته میشود احکام و نزد وی
وقوف میکنند بلا آنکه هیچ کس را مجال تجاوز از آن مقام و عروج از آن نیست و بوی منتهی میگردد آنچه صعود میکند از عالم
سفلی و نزول میکنند از عالم علوی از امر عالی اعلی و تجاوز نکرد از آن هیچ یکی مگر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم
و باز ماند و جدا شد از حضرت وی جبرئیل و گفت بوی آن حضرت یا جبرئیل این چه جای باز ماندن و جدا شدن است این
جای غیبت که دوست از دوست جدا شود جبرئیل گفت اگر مقدار سر انگشت نزدیک شوم سوخته شوم ه بگفتا فراتر
مجالم نماند * بماندم که نیروی بالم نماند * اگر یکسر موی برتر پرم * فروغ تجلی بسوزد پرم * و در بعضی روایات آمده که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جبرئیل علیه السلام که اگر حاجتی داشته باشی بمن بگو تا بحضرت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من

آنست که بخواه اندر کاه که فراخ کنم روز قیامت بازوے خود را بر صراط تا بگذرند بر آن امت تو و ازین روایت
معلوم شد که سدرة المنتهی در آسمان ششم است و در روایت دیگر آمده که در آسمان هفتم است و تطبیق می کنند
میان دو روایت بآنکه بیخ وے در آسمان ششم باشد و شاخهاے وے در آسمان هفتم است و وجه تسمیه بسدره
که بمعنی درخت کنار است مفوض و موقوف بر علم شارع است وے گویند که درین درخت سه صفت منفعت
است ظل ممدود و طعم لذیذ و رائحه لطیفه و بمنزله ایمان است که جمع مے کند قول و عمل و نیت را و ظل بمنزله
عمل است و طعم بمثابه نیت و رائحه بمنزله قول کذا قالوا و تواند که این درخت نشانده شده باشد در آسمان
چنانکه نشانده می شوند در زمین و نیز در قدرت شامل که چنانکه درختان در زمین نشانده مے شوند این در هوا
باشد چنانکه سیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هوا و تواند که مغروس باشد در تراب جنت چنانکه درختان وی و
درختان جنت نیز احتمال دارد که مغروس نباشد والله اعلم بحقیقة الحال و از سدرة المنتهی می برآید چهار نهر دو در باطن
و دو در ظاهر اما آنکه در باطن اند در بهشت میروند و آنکه در ظاهر اند نیل و فرات اند و از حدیث ابی هریرة معلوم می شود
که چهار نهر از جنت اند نیل و فرات و سیحان و جیحان پس بعضی می گویند که بودن اینها از جنت باین معنی است که منافع
و خیرات اینها اعم و بسیار است و بعضے میگویند بنفس از بهشت بر آمده اند والله اعلم و در احوال نیل چیزها نوشته اند
از عجائب و غرائب که عقل در آن حیران است و انهار باده و لبن و عسل و خمر جدا اند که در بهشت جاری اند چنانکه منطوق
قرآن عظیم است و روایت کرده است ابن ابی حاتم از حدیث انس رضی الله عنه که چون بر آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بر آسمان هفتم نهری دید که بر سنگریزهای یاقوت و زمرد جاری است و اوانی آن از ذهب و فضه و یاقوت و لولو و
زبرجد است و آب وے سفید تر از شیر و شیرین تر از شهد فرمود یا جبرئیل این چیست فرمود این حوض کوثر است که داده
است ترا خدای تعالی و در حدیث ابی سعید آمده که در بهشت جاری میشود چشمه که آنرا سلسبیل گویند منشق می گردد از وی
دو نهر یکے را کوثر میگویند و دیگر را نهر رحمت و این نهریست که چون عصاة از دوزخ سیاه سوخته بر آیند چون دروے
بنشینند در ساعت تر و تازه شوند و سدرة المنتهی را انوار پوشیده بود مانند ثلج و پروانها از طلا و بهر برگ فرشته ایستاده و
وصف انتظام بیرون از حد قیاس و عقل است و درینجا نیز آمده بسوے آنحضرت اوانی از خمر و لبن و عسل پس اختیار کرد لبن را
چنانکه در بیت المقدس معلوم شد و اینجا نیز نماز گذارد برای انبیاء و امامت کرد ایشان را چنانکه در بیت المقدس بعد از آن نمودند
بیت المعمور برداشته شد از آن پرده اینچنین است لفظ حدیث ثم رفع الی البیت المعمور و تفسیر کرده اند ورا باین معنی گویا
میان وی و میان بیت المعمور عوالم بود و قدرت نبود بر ادراک آن پس برداشته شد و طے کرده شد و نزدیک آورده شد
و بر وے ظاهر گشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا دید آنرا و بیت المعمور مسجدی است بحذای کعبه مکرمه تا آنکه اگر فرض کرده شود
افتادن او بر زمین می افتد بر کعبه و گویند که این خانه ایست که فرستاده شده برای آدم علیه السلام بعد از آن و برداشته شده

بعد از وی بر آسمان در قدر و مرتبت وی بر آسمان مانند کعبه است در زمین طواف میکنند او را و نماز میگذارند ملائکه چنانکه طواف
میکنند کعبه را آدمیان وی در آیند به بیت المعمور را هر روز هفتاد هزار فرشته و چون بیرون می آیند باز نمیگردند بسوی او
بار دیگر و در دیگر هفتاد هزار دیگر در آیند و همچنین است از آن روز که پیدا کرده انرا تا ابد و این دلیل است بر عظیم قدرت
پروردگار تعالی و تقدس و هیچ خلق عظیم تر و بیشتر از ملائکه نیست و در روایتی است که نیست در آسمانها و زمینها جای یک شبر
مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و نیست هیچ قطره از دریا ها مگر آنکه موکل است بر وی فرشته و آمده است
که در آسمان نهری است که او را نهر الحیوة میگویند می در آید آنرا جبرئیل علیه السلام هر روز و فرو میرود در وی پس چون بیرون
می آید می افشاند پر و بال خود را جدا میشود از وی هفتاد هزار قطره و پیدا میکند پروردگار تعالی از هر قطره فرشته پس آنها
اند که نماز میکنند در بیت المعمور و باز بر نمی گردند بسوی وی و همچنین است در هفتاد هزار [illegible] نقل کرده است امام فخر الدین رازی
رحمة الله علیه در تفسیر قول وی تعالی و یخلق ما لا تعلمون که عطا و مقاتل و ضحاک که ائمه تفسیر اند روایت کرده اند از ابن عباس
رضی الله عنهما که گفت در یمین عرش نهری است از نور بمقدار هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا می در آید در وی جبرئیل
هر سحر و غسل میکند در وی و زیاده میکند نور بر نور خود و جمال بر جمال خود و می افشاند و پیدا میکند حق تعالی از هر قطره که
می افشاند بر وی چندین هزار فرشته تا روز قیامت و روایت کرده شده است که آنجا ملائکه اند که تسبیح میکنند خدا تعالی را و پیدا
میکند حق تعالی بهر تسبیح فرشته را گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که اگر در آسمانها به تسبیحات ملائکه فرشتها
پیدا میشوند چه عجب که بر زمین نیز از تسبیحات و تهلیلات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خاصگان وی و صلحای امت پیدا
شده باشند و الله علی کل شیء قدیر گفت صاحب مواهب که از [illegible] ملائکه است که [illegible] اند و [illegible] ملائکه موکل
بر نباتات و ارزاق و حفظه و موکل بر تصویر بنی آدم و ملائکه که نازل میشوند در سحاب و ملائکه که می نویسند مردم را روز جمعه و خزنه
جنت و ملائکه که می آیند متعاقب در لیل و نهار تا ضبط کنند اعمال بندگان را در شب و روز و هفتاد هزار فرشته که بر قبر شریف
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آیند و محفوف میگردانند آنرا و آنهائی که تامین میکنند بر قرائت مصلی و آنها که میگویند ربنا
لک الحمد و آنهائی که دعا میکنند منتظران نماز را و آنهائی که لعنت میکنند زنانی را که هجر می کنند جامه خواب مردان خود را و بر هر یکی از
آسمانها فرشتگان اند که هر یک را تسبیحی جداست و آمده است که هر ملکی از حمله عرش را رویهاست در جنب [illegible] که شمرده نمیگردد و بعضی
بعضی ملائکه اند که اگر گسترانند بازوی خود را بپوشد دنیا را یک پر از بازوی خود و حمله عرش هشت فرشته اند با این عظمت
که مسافت از نرمه گوش تا گوش دیگر ایشان دو بیست سال و در روایتی هفتصد سال است و در کتاب العظمه مر ابی الشیخ را چیزها ذکر
کرده که از عجائب العجائب است اینجا عظمت و کبریائی خالق تعالی باید تصور و فهم کرد که چه خواهد بود سبحان ذی الملک و الملکوت
سبحان ذی العزة و العظمة و الکبریاء و الجبروت سبحانه سبحانه سبحانه و آمده است که در معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون صعود کردیم بآسمان هفتم
ابراهیم خلیل الله علیه السلام را دیدم که تکیه به بیت المعمور کرده نشسته است و با وی قومی اند [illegible] سلام کردم

بر ایشان وسلام کردند ایشان بر من است خود را دو قسم یافتم جمعی جامهای سفید دارند مثل قراطیس و جمعی جامهای چرکین پس
در آمدند همراه من آنها که جامه سفید داشتند به بیت المعمور و محجوب ماندند آنها که جامه چرکین داشتند پس نماز گزاردم در بیت المعمور
با آنها که جامه سفید داشتند و سفیدی جامه کنایت از حسن اعمال است چنانکه در تاویل و ثیابک فطهر گفته اند و آمده که فرمود
نزد ابراهیم علیه السلام قومی دیدم سفید روی خوش رنگ مانند قراطیس و قومی دیگر در رنگهای ایشان تیرگی و تاریکی است پس آمدند
این قوم در نهری و غسل کردند پس خالص شد از الوان ایشان چیزی باز در نهر دیگر در آمدند تا خالص شد الوان ایشان
تمام مثل آن قوم سفید روی خوش رنگ پس پرسید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این سفید رویان چه کسانند و این تیره رنگان
کیستند و کیست اینها که گشته است چیست این انهار که در آمدند در آن فرمود جبرئیل علیه السلام اینها پدر تست ابراهیم
علیه السلام و این سفید جامه جماعه اند که آمیخته نکردند ایمان خود را بظلم و این تیره رنگان جماعه اند که خلط کردند اعمال صالحه را
با اعمال بد پس توبه کردند و رحمت کرد حق تعالی بر ایشان و این انهار اول آن نهر رحمت است و ثانی نهر نعمت و ثالث نهر و سقاهم
ربهم شرابا طهورا بعد از آن بالاتر رفت و بجائی رسید که شنوده میشود آواز اقلام که کتابت می کنند بدان ملائکه اقدار الهی را
اگر چه قضا و قدر الهی قدیم است ولیکن کتابت آن حادث است و کتاب لوح محفوظ کائنات و انجا ثبت است پیش از پیدا
کردن آسمان و زمین و جنبش قلم ها همگان اشارت بآنست ولیکن این کتاب در صحف ملائکه و در رنگ فرع منتسخ و تفصیل
ست چنانکه در شب نصف شعبان و ایام لیالی دیگر منقول و وارد میشود محو و اثبات میرود یمحو الله ما یشاء و یثبت عبارت
از آنست چنانکه در آثار آمده است و در مواهب لدنیه از ابن قیم نقل کرده که گفته است اقلام دوازده اند و متفاوت در ترتیب
اعلا و اجل قلم قدرت است که نوشته است پروردگار جل جلاله بدان مقادیر خلائق را چنانکه در سنن ابی داود از عباده بن الصامت
رضی الله عنه نقل کرده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود اول ما خلق الله القلم یعنی چیزی که پیدا
کرده است خدای تعالی قلم است گفت مر او را بنویس گفت قلم چه نویسم گفت بنویس مقادیر خلائق را تا روز قیامت پس این قلم
اول اقلام است و اجل آن و بتحقیق گفته اند بسیاری از علما که تفسیر این قلم است که سوگند خورده است حق تعالی بدان ثانی
قلم وحی است ثالث قلم توقیع است عن الله و رسوله رابع قلم طب ابدان است که حفظ کرده میشود بدان صحت ابدان خامس قلم
توقیع است از ملوک و نواب ایشان و بآن سیاست و اصلاح کرده میشود امور ممالک سادس قلم حساب است که ضبط کرده میشود
بآن اموال مستخرج و مصروف و مقادیر آن و این قلم اوراق است سابع قلم حکم است که ثابت کرده میشود بآن حقوق و نافذ گردانیده
میشود بوی قضایا ثامن قلم شهادت است که نگاه داشته میشود بآن حقوق التاسع قلم تعبیر است و آن کاتب وحی منام و تفسیر تعبیر
و ست عاشر قلم تواریخ عالم و وقائع است حادی عشر قلم لغت و تفاصیل آنست ثانی عشر قلم جامع است و آن قلم رد بر مبطلین
و دفع شبهات محرفین این اقلام است که بآن انتظام و مصالح عالم است و کافی است در جلالت و فضیلت قلم که نوشته شده است
بوی کتب الهی و سوگند خورده است بوی خدای تعالی در کتاب مجید خود انتهی پوشیده نماند که بعد از قلم الهی که اعلا و اجل است

حقیقة آنرا بجز خدا و رسول کس نداند این قلم در بنا است که نوشته میشود بوی علوم و آنچه ذکر کرده است این قائل معلوم است که
متعلقات علوم اند و اگر آنها منحصر است در آنچه قائل ذکر کرده فیها والا آنکه اشکال اند برای آن فقیر بعد از ان نموده شد
با آنحضرت علیه السلام بهشت و دوزخ با آن صفات و نعوت که ذکر کرده اند در کتابها و سنت بهشت را که مظهر رحمت الهی است و
دید دوزخ را که محل غضب تعالی و کشاده در اشته شد بهشت و بسته شد دوزخ و غسل کرده در چشمه سلسبیل گذشته شد آلایش
کردن و حدوث از ظاهر و باطن وی و بخشیده شد ما تقدم من ذنبه وما تأخر و در بعضی روایات آمده که ایستاده کرده شد بر درختی
از درختان بهشت که نبود در بهشت درختی احسن و اطیب از ان پس برخورد از ان ثمره و گشت نطفه در صلب وی و چون
فرود آمد بزمین مواقعت کرد خدیجه را رضی الله عنها پس بار دار شد بفاطمه علیها السلام و اینجا اشکال صحیح است که ولادت
فاطمه پیش از نبوت بهفت سال بوده است و اسرا بعد از نبوت است مگر آنکه التزام کنند که آنحضرت را پیش از نبوت نیز اسرا که
بوده در منام و این حکایت منام است آنحضرت را پیش از نبوت در بهشت در آورده باشند بعد اسرای و این واقعه اینجا است
لیکن ذکر این قصه در اینجا درست نباشد والله اعلم بحقیقة الحال وصل و چون روئیت آیات الهی در آمدن بمشهد
قرب بحضور و باخر رسید و انقطاع پذیرفت و تنها ماند هیچ ملکی و انسی با وی نماند بود حجابهای فراوان هفتاد حجاب که
هیچ حجابی با دیگر نمیماند آمده است که سطبری هر حجابی پانصد ساله راه بود و در پیش مانده بهار اباه و جاست حدیثا
حق جل و علا قطع کرده حیرتی و دهشتی بحال او درست و کبریا پیش آمد ندا میشنید آواز ابی بکر صدیق نداء او که قف یا محمد
فان ربک یصلی پس تفکر در رفت که این آواز ابی بکر از کجا آمده با آنکه پیدا نیافت بیرون آمد از وحشتی که حاصل شده بود پس
آنحضرت ندا آمد ادن یا خیر البریة ادن یا احمد ادن یا محمد نزدیک گردانید مرا بجود پروردگار من چنان که
فرموده است ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و پرسید از من پروردگار من چیزی پس نتوانستم که جواب گویم پس نهاد دست قدرت خود
در میان دو شانه من بی تکییف و بی تحدید پس یافتم سرد آنرا در سینه خود پس داد مرا علم اولین و آخرین و تعلیم کرد انواع علوم الهی بود
عهد گرفت از من کتمان آنرا که با هیچکس نگویم چه هیچکس طاقت بر داشتن آن ندارد و بعض دیگر بود که مخیر گردانید در اظهار و کتمان آن و علمی
بود که امر کرد مرا به تبلیغ آن بخاص و عام از امت من پس گفت آنحضرت ای پروردگار من متوحش شدم پیش از قدوم آوردن من با تو ناگاه ندا
شنیدم بلغتی که مشابه لغت ابی بکر بود که میگوید قف فان ربک یصلی پس تعجب کردم از آنکه ابی بکر اینجا از کجا آمد پروردگار بی نیاز است از نماز
گذاردن حکم شد که من بی نیازم از نماز گذاردن برای دیگر من میگویم سبحانی سبقت رحمتی علی غضبی بخوان یا محمد این آیت را هو الذی
یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمؤمنین رحیما پس صلوة من رحمت است بر تو و بر امت تو واما
شنیدن تو لغت ما آواز یار تو ابی بکر رضی الله عنه برای آنست که انس گیری تو بجمال خود بهای و در تمام هیبت
یا محمد چون من تکلیم با کلام کنم بر او طرز ما موسی پس گرفت هیبت عظیم مر موسی را او با ملک بهیبت یا موسی پس حاصل شد
مرا انس بذکر عصا و بکمال خود آنچه نیست [illegible] خواستم که انس گیری با واز یار خود که پیدا کرده شد تو و وی از یک طینت

و همی انیس نیست در دنیا و آخرت پس پیدا کردم فرشته را بصورت وی تا ندا کند ترا بلطف وی تا زائل گردد از تو استیحاش و لاحق
نشود ترا از هیبت چیزی که باز دارد ترا از فهم آنچه خواستم بعد از آن پس حق تعالی چیزهای آن حاجت جبرئیل که درخواسته بود
از تو گفتم هذا و هذا و او داناتر است آن گفت قبول کردم حاجت او لیکن در حق کسی که دوست دارد ترا و صحبت داشته است فرمود
پس گسترانیده شد برای من رفرف سبز که غالب بود نور او بر نور آفتاب پس درخشید بآن نور بصر من و نهاده شدم میان
رفرف و برداشته شدم تا رسیدم بعرش پس دیدم امر عظیم را که نتوانند بیانش زبانها پس آن گاه چکیده یک قطره از عرش و افتاد
بر زبان من پس نچشیده هیچ چیز یکی شیرین تر از آن پس هر گز چیزی را شیرین تر از آن و حاصل شد مرا خبر اولین و آخرین و روشن گردانید
دل مرا و پوشید نور عرش مرا پس دیدم همه چیز را بدل خود و دیدم از پس خود چنانکه می بینم از پیش و در قبول اطلاع آگویند دو اصل
بساطی را گویند که رقیق باشد اندر بیان و آن ... که آنچه ذکر کرده شده است در بیان ... حجابها
در حق مخلوقست نه در حق خالق عزوجل و حق سبحانه منزه است که محجوب باشد و پوشیده او را چیزی زیرا که حجاب محیط گردد
بمقدار محسوس و محجوب خلق اند از حق تعالی بمعنی آن است از صفات و افعال و بسیار مخلوقات از انوار و ظلمات هر یکی را
از حجاب مقامی است معلوم و نصیبی است در ادراک و معرفت معلوم و ملائکه مقربین از انها که گرد عرش عظیم اند کروبیان
که مقربان درگاه اند محجوب اند بشعشعات عظمت و کبریا و جلال و قدس و قیومیت و صفات حجاب اند و ملائکه محجوب اند
و طبقات مختلفه اند هر یکی را از ایشان مقام معلوم و درجه معین است و مخلوقات همه محجوب اند از خالق پس قومی محجوب اند
برویت نعم از منعم و برویت احوال از محول و برویت اسباب از مسبب و قومی محجوب اند بعلم از علم و بفهم و بعقل از عقل و بفهم
و در معنی حجاب است بنعم از منعم و ... سبب ... و قومی محجوب اند بشهوات مباحه و قومی بشهوات محرم و معاصی و سیئات و قومی
محجوب اند باموال و بنین و زینت حیوة الدنیا اللهم لا تحجبنا عنک فی الدنیا و الآخرة ذکره الکلام بعض العارفین رحمة الله علیهم
اجمعین و باید دانست که این شرح فتدلی که مذکور شده است و معبر بقاب قوسین او ادنی گشت و مذکور است احادیث
معراج غیر آن دنی فتدلی که مذکور است در سوره و النجم که آن نسبت بر وجه قرب جبرئیل است بقول مختار و سیاق و سیاق
آیة نیز ظاهر است و آن را بعضی برویت و قرب پروردگار تعالی و تقدس نیز حمل کرده اند چنانکه در کتب تفسیر مذکور است
و از اتم کمال و غایت ادب و اجلال جناب ربوبیت نگاه داشت حد عبودیت و نهایت سکون قلب و طمانینت باطن و حفظ
... بصر و بصیرت آنکه با وجود ظهور این آیات و کرامات ... از انها بجهت التفات نفرمود و میل و رغبت نکرد
چنانکه فرموده سبحانه ما زاغ البصر و ما طغی چنانکه بندگان خاص در حضرت ملوک می کنند و این کمال است که جز اکمل بشر و
سید رسل صلوات الله و سلامه علیه میسر نیست و عادت نفوس آن است که چون در مقام عالی اقامت کند مقام اعلی را استطلاع
و تشرف می باشد چنانکه کلیم علیه السلام چون بمقام مناجات و تکلیم رسید طلب کرد رویت را و این نوعی از سکر و انبساط است که
در مقام قرب از رعایت ادب باز می افکند و سید ما صلی الله علیه و آله وسلم چون در مقام قرب تمکین گردانیده شد و فا کرد حق آن را

التفات نکرد بصر و بصیرت وی جز آن چیز را که امامت کرده شد در وی و الا ولایت شهود نمود جز آنچه را که بدان رسانیده شد تا
فراوانی مراتب و درجات که وقفه و اعلامی آن رویت حق سبحانه تعالی و تقدس و اقامت فیما اقام الله اعلا مقامات
اهل صعود ابواب تمکین است و فرمود ما کذب الفؤاد ما رای بصر و بصیرت هر دو متوافق متعاضد شدند هر چه بصیرت دریافت
بصر ادراک آن کرد هر چه چشم دید دل تصدیق آن نمود همه حق و صحیح بود پس رسید آنحضرت بکمالی که سبقت کرد از اولین
و آخرین را و گذشت خطوط انبیا و مرسلین و مستقیم شد بر صراط مستقیم [illegible] نعمت خود بر وی تمام کرد حق سبحانه و گفت یس والقرآن
الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی
جامع علوم و معارف و حقایق و بشارات و اشارات و اخبار و آثار و کرامات و کمالات کرد و حقیقت این ابهام و اجمال [illegible]
شامل از کثرت و عظمت اوست که فهم آورده بیان [illegible] اشارت [illegible] علام الغیوب و رسول [illegible] بیان [illegible]
آنچه آنحضرت بیان کرده یا از اجزا [illegible] روح اقدس وی بر بواطن بعضی از اکمل اولیا که بشرف اتباع [illegible]
[illegible] مشرف شده یافته والله اعلم آورده اند که چون [illegible] آنحضرت [illegible] جلال وی [illegible] زبان جلال
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] رحمة
للعالمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] التفات [illegible]
[illegible] البصر و ما طغی [illegible] آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم [illegible] احوال امت [illegible]
[illegible]

مرا از ایشان لبیک میگویم او را و هر که سوال کند عطا میکنم او را و هر که توکل کند بر من از ایشان کفایت کنم او را و در دنیا می‌پوشم
گناهان ایشان را و در آخرت شفیع میگردانم ترا در ایشان و اگر نه آن بود که حبیب محبت با حبیب حساب نمیکردم از ایشان و ...
و چون خواست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که باز برگردد با شما فرمود خداوندا هر قادم از سفر را تحفه میباشد تحفه امت من
از این سفر چیست فرمود منم تبارک و تعالی من برای ایشانم چون زنده باشند و برای ایشانم چون بمیرند و برای ایشانم در قبر و در حشر و در همه حال
... ایشانم فطوبی لکم یا امة محمد ... صلی الله علی محمد و آله و اصحابه اجمعین و چون باز آمد آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم و صبح کرد و حدیث کرد مردم را با آن مرتد شدند جماعتی از ضعیفه الایمان و دویدند بعضی از مشرکان بسوی ابو بکر
گفتند هیچ خبر داری از یار خود که چه میگوید میفرماید که گفته امشب مرا بردند به بیت المقدس پس گفت ابو بکر آیا چنین
می گوید گفتند آری می گوید گفت پس اگر چنین می گوید راست میگوید ... ایمان آورده ... گفتند تصدیق
میکنی او را که در یک شب بیت المقدس رفته و برگشته ... گفت تصدیق میکنم او را در خبرهای آسمان ... و اگر ... آسمان ...
و باز آمدم تصدیق میکنم ... بیت المقدس ... ابو بکر رضی الله عنه ... ابو بکر رضی الله عنه ...
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ... یا رسول الله ... بیت المقدس ... فرمود آری ... گفت یا رسول الله
وصف کن ... رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ... ابو بکر ...
رسول ... ابو بکر ... رضی الله عنه ... تصدیق کرد ...
... ایشان ... تصدیق ...
... در مقام ... آن حضرت ... احوال بیت المقدس ...
و بیان فرمود ... آنحضرت ... [illegible]
... [illegible]
و گفته اند که این دو احتمال دارد ... آنحضرت ... سلیمان
علیه السلام ... [illegible]
که ... جبرئیل علیه السلام ...
نزدیک خانه ... [illegible]
بیت المقدس ... فرمود آنحضرت ... [illegible]
آورده اند که ... آنحضرت ... [illegible]
و ... [illegible] ... آنحضرت ...
قوم ... ایشان ... [illegible]

گذشتم بر شتران شما که در فلان جای آمده و گم کرده بودند شتری را پس گرد آورده آنرا فلان مرد پیش پیش قافله شتر سیاه و سفید رنگ
است که بر وی دو پلاس سیاه است و دو غراره فلان روز اینجا میرسند چون آن روز آمد و نرسیدند قوم مشرف شدند و انتظار
بردند و روز گذشت و گوی باز کرد نزدیک غروب آفتاب بود که قافله رسید بران وجهی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وصف کرده
بود و خاک در دهان دشمنان و منکران افتاد و در روایتی آمده که خبر داده بود آن حضرت که روز چهارشنبه خواهد آمد و آفتاب نزدیک
غروب رسیده بود که هنوز نیامده بودند پس آن حضرت دعا کرد و حبس کرده شد آفتاب پس قدم آوردند و **فصل اختلاف**
کرده اند قدیما و حدیثا از صحابه و تابعین و من بعدهم در رویت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار را در شب معراج
و عائشه و جمعی از صحابه سلف در جانب نفی اند بخاری از حدیث مسروق آورده که گفت مر عائشه را ای مادر من آیا دید
محمد علیه السلام پروردگار خود را پس گفت عائشه تحقیق برخاست موی بر اندام من از این سخن که تو گفتی و گفت هر که حدیث کند
ترا که محمد دید پروردگار خود را پس تحقیق دروغ گفت پس از آن خواند عائشه این آیه و لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار
و هو اللطیف الخبیر و در روایت مسلم آمده که گفت عائشه رضی الله عنها من حدثک ان محمدا رای ربه فقد اعظم الفریة و امام نووی
و ابن خزیمه گفته اند که عائشه رضی الله عنها نفی نکرده وقوع رویت را بحدیث مرفوع و اگر با وی میبود ذکر میکرد آنرا و اعتماد
نکرده مگر بر استنباط از این آیه و تحقیق مخالفت کردند آنرا بعضی صحابه و صحابی چون گوید قولی را که مخالفت کند او را غیر او از صحابه
نباشد آن قول حجت باتفاق و آیت را تأویلات است و ادراک اخص است از رویت و لازم نمی آید از نفی آن نفی رویت
ادراک معرفت حقیقت است و این منفی است چنانکه کسی خدا را ببیند و ادراک حقیقت و کنه ماهیت آن نتواند و بعضی گفته اند
که ادراک احاطه است از عدم احاطت عدم رویت لازم نمی آید چنانکه از عدم احاطت بعلم عدم علم لازم نمی آید و در حدیث
صحیح آمده لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و لازم نمی آید از این عدم ثنا و ابن عباس رضی الله عنهما و تابعان
او اثبات کرده اند و منقول است که ابن عمر کس فرستاد با ابن عباس که آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را گفت ابن
عباس نعم و گفت داد خدای تعالی خلت برای ابراهیم علیه السلام و کلام برای موسی علیه السلام و رویت برای محمد علیه السلام
و از حسن بصری منقول است که وی سوگند خورد که محمد دیده است پروردگار خود را و از انس رضی الله عنه نیز آمده که محمد
دیده است پروردگار خود را و روایت کرده است ابن خزیمه از عروة بن الزبیر که اثبات و جزم کرده است آنرا و کعب احبار
و زهری و معمر و غیر ایشان و چنین است قول اشعری و مسلم از حدیث ابی ذر آورده است که وی پرسید آن حضرت
علیه السلام را از دیدن پروردگار پس گفت نور انی اراه یعنی وی نور است چگونه ببینم او را و این حدیث معارض است
با آنکه در حدیث دیگر واقع شده است رایت نورا و از امام احمد نیز اثبات رویت منقول است و بعضی گفته اند که قول عائشه
رضی الله عنها را کجا حجت توانیم کنیم گفت بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود رایت ربی و قول پیغمبر اکبر است از قول عائشه
و حکایت کرده است نقاش از امام احمد گفت من میگویم بحدیث ابن عباس رآه رآه چندان گفت که منقطع شد نفس او و پرسید

مروان از ابی هریره رضی الله عنه که آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را گفت نعم و جماعه از سلف براه توقف رفته و گفته اند که
جزم نمیکنیم بهیچ جانب نه باثبات و نه بنفی و قرطبی این قول را ترجیح کرده و گفته که در هیچ جانب دلیل قاطع نیست و نهایت
آنچه استدلال کرده اند بآن هر دو طائفه ظواهر متعارضه است قابل تاویل و نیست مسئله از عملیات که اکتفا کرده شود [این مسئله از مسائل ضروریه نیست]
در آن بادله ظنیه بلکه از معتقدات است و کفایت کرده نشود در وی مگر بقطعیات والله اعلم و قومی برانند که دید بدل نه بچشم
و مراد بدیدن بدل نه علم و دانستن است که آن همیشه بوجه اتم حاصل بود بلکه مراد آنست که حق تعالی بجانه خلق کرد رؤیت را
در دل وی چنانکه در چشم که در قبیل پیش دانستن بدل دیگر است و دیدن بدل دیگر و باین تطبیق میکنند در قول عائشه رضی الله عنها
و ابن عباس و ظاهر آنست که اختلاف در دیدن بچشم است نه بدل و دیدن بدل باید که متفق علیه باشد والله اعلم بحقیقة الحال
والیه المرجع والمآل گفت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین محمد ایده الله بالصدق والیقین که کلام علما بنظر بدلائل
و اخبار و آثار همان است که مذکور شد اما این معتقد اخلیان میباشد که معراج اتم مقامات و اقصی کمالات آنحضرت بود صلی الله
علیه و آله و سلم که هیچ یکی از انبیاء در آنجا با وی شرکت نبود و هیچ بشری و ملکی را گنجائش آن مقام نه پس عجب است که در آن مقام
ببرند و در خلوت خاص در آرند و باعلی مطالب و اقصی مسالت که دیدار است مشرف نگردانند و آنحضرت باین معنی راضی باشد
اگرچه بکمال بندگی و ادب و سطوت کبریائی حق او در این وادی که سوال نتواند کرد و از ذوق کلام مست گشته انبساط نماید
طلب دیدار نکند چنانکه موسی علیه السلام کرد اما کمال عنایت محبوبیت که با جناب او بود و رو نما میکرد و که حجابی ماند این دولت
بطالب بی مطالب تمامی آید میگویند که مانع دیدار موسی را طلب سوال و انبساط شد که گاهی نخواسته سید هند و اگر خواهند خواسته
هم شده سید و غریب آنست که قومی میگویند که چون موسی علیه السلام از طلب باز ماند و بیهوش شد بوی فانا النکته لن ترانی جوابی
شافی و حیابی بود و تحقیق آنست که ناکامی موسی علیه السلام بجهت آن بود که مخصوص بود بحبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیده
و باین دولت رسیده دیگری را چه مجال که طلب و سیب و علما خود هم متفق اند بر امکان رؤیت در دنیا بعد از امکان چه مانع
باشد و خود مقام معراج در حقیقت از عالم آخرت است و هر چه در عالم آخرت بود نه در دنیا که آنچه دید و یافت تا و عورت ظن بحکم
عین الیقین کنند چنانکه گفته اند مصرع از دیده لیلی طرف این دیده را بگشایند فهم والله اعلم باب ششم در معجزات آنحضرت که دلائل
و آیات صحت نبوت و صدق رسالت ویست صلی الله علیه و آله و سلم معجزه امر خارق عادت که ظاهر گردد بر دست مدعی رسالت
مقرون باشد بتحدی یعنی تحدی برابری کردن و مکابره کردن و خواندن خصم را و تعلیقین و تحقیق آنست که در معجزه تحدی
شرط نیست چه بسیاری از معجزات از حضرت رسالت ظاهر شده که تحدی در آنجا نبود مگر آنکه گویند مراد آنست که از ایشان می تحدی
باشد و بر این تقدیر قید وقوع از مدعی رسالت کافی است و شرط است که آنچه از مدعی رسالت واقع شود آنرا معجزه گویند و آنچه
از غیر وی واقع شود اگر مقرون بکمال ایمان و تقوی و معرفت و استقامت باشد که ولایت عبارت از آنست کرامت است و
آنچه از عوام مومنان از اهل صلاح وقوع یابد آنرا معونت نامند و آنچه از فاسقان و کافران صادر گردد استدراج گویند بلکه اهانت

اعتقاد بر نبوت در اسلام گروه و سخن در معجزه در علم کلام لیاقت اگر بیان آن اکتفا کنیم و بغرضی که اینجا داریم بیاییم بهتر است تمامی
انبیا و رسل صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین معجزات است و هیچ پیغمبری بی معجزه نیست و معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم
اکثر و افزون از قوی و ابهر و اظهر و اشهر معجزات است و تعبیر از معجزات در کلام ایشان به دلائل و آیات بسیار واقع شده و از دلائل
نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اخباری است که واقع شده است در توریت و انجیل و سایر کتب سماویه از ذکر اوصاف
و خروج او از ارض عرب چنانکه بعضی از آن گذشت و آنچه ظاهر شده است در ایام ولادت و بعثت از امور غریبه عجیبه که علامت
آثار کفر و سستی ارکان شرک است و پریشان عرب و عجم و ذکر ایشان است چنانکه ذکر آن در محل آن به تفصیل بیاید چنانکه انطفای
نار آتشکده فارس و سقوط شرفات ایوان کسری و خشکی آب دریاچه ساوه و دریای ... و ... عمارت ...
و صفات وی صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه نقل کرده شده است در اخبار مشهوره از ظهور عجائب در وقت ولادت شریف تا ایام
رضاعت و بعد از وی تا زمان بعثت و ظهور و غلبه و نصرت بعد از بعثت حال آنکه بود در بدو امر صلی الله علیه و آله و سلم تنها و بی کس
کشیده ای قلوب را و در طمع افتند مردم در آن و نه قوت و ... که غالب و قاهر گردد بلکه مردم ... اعوان و انصار ...
و مال و برای مظاهرت نماید به دینی که ظاهر کرده می خواند مردم را به سوی آن و همه ... بودند به عبادت اصنام و الاوثان
و متمکن بر عادت جاهلیت در عصبیت و حمیت و تعادی و تباغض و فسق و فساد و ... داد ... و ... آنکه ...
و عدم اتفاق در امر خیر و با وجود شدت ایشان از سوء افعال و نظر در عاقبت و نه خوف ... و ... ریاست ... اصلاح
کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم احوال و افعال ایشان را و تالیف کرد صلی الله علیه و آله و سلم میان قلوب ایشان
و جمع کرد کلمه ایشان را تا آنکه متفق گردیدند آراء و مجتمع گشت دلها تا همه متفق و ... گشتند ... یکدیگر ... در نصرت
و عاشق شدند بر طاعت وی و گذشتند از بلاد و اوطان و خانمان خود و ترک دادند قوم و تبار خود را در محبت وی و فدا
کردند جان و مال خود را در نصرت وی و نصب کردند ... خود را در مقابل ... و ... بدان ...
مسلط کرده باشد بر ایشان و نه با اموالی که افاضه کرده باشد بر ایشان و نه مال و منالی که در طمع انداخته باشد ایشان را
در یافتن و گرد کردن آن یا ملک و سلطنتی که باعث شده باشد حاصل کردن آن در میان جاهلان بلکه بود آنحضرت که ...
... و در ایشان می گردانید غنی را فقیر و ... شریف را ... و هیچ ... جمع شود ... این امور ... اتفاق می افتد
مجموع این احوال مر کسی را که کار او با اختیار عقل و تدبیر فکر ... باشد ... در ... حال ... بوده
بی زور و زر و فقیری بود بی مال و منال و تنهائی بود بی مدد و معاون و ضعیفی بود بی قدرت و شوکت پس داد خدای تعالی
عزت و قدرت و تمکنت و مدد و نصرت و قوت و شوکت که بر همه غالب آمد کار او و بر همه پیشی گرفت اختیار او و الله ...
... گردانید او را ... امور ... که شک ... در این هیچ عاقلی و یقین می گردد که این امر الهی است ...
و خارق عادت است که عاجز است از رسیدن بدان قوت بشر و قادر نیست بر آن مگر خالق قوی و قدیر له الخلق و الامر

[illegible]

تبارک الله رب العالمین و آن ازو دلائل نبوت اوست که بود آنحضرت امی ناخوانده که اصلا خط و کتابت نمی دانست و کتاب
نمی خواند و جاهل و ناخوانده مولود شد در قومی که همه امی و جاهل و ناخوانده بودند الا ما شاء الله و ناشی شد میان ایشان در
بلدی که نبود در وی کسی که بیاموزد اخبار ماضیه را و سفر نکرد بشهر دیگر که در آنجا عالمی باشد و ملازمت کند او را و بخواند پیش وی
تا بداند اخبار توریت و انجیل و احوال امم ماضیه را و تحقیق رفته بود معالم آن کتب و مندرس و محرف شده بود از محال
و مواضع خود و باقی نمانده بود مستمسکین بدان و عالمان به آن مگر قلیل و نادر پس ظاهر حجت گردید آنحضرت هر فریق را
از اهل ملل که اگر جمع شوند علما و عقلای عالم جمیع شوند برابر آن نتوانند آورد و این اول دلیل است بر آنکه این امریست که
از پیش خدا آورده و تصور باید کرد و دریافت باید نمود که بی کسب و تعلم بر چه مرتبه از علم و معرفت رسید که علوم اولین و
آخرین بدان نتوان رسید و لقد احسن ما قال الشیخ السعدی رحمة الله علیه بیت یتیمی که ناکرده قرآن درست * کتب خانه
چند ملت بشست و باید دید و رسید که بهان جماعه که بجهل و نادانی و ناپارسائی در اسفل السافلین بودند در صحبت وی
و قصد ساختگی و تعلیم و تربیت وی در علم و عمل باعلی علیین رسیدند و ما ذلک الا من عند الله صلی الله علیه وآله و صحبه
و ببین و کمالات که در اخلاق و صفات و کمالات و اوضاع و آداب وی مگر در اول و هله باید که هیچ بشری چون وی
مخلوق نشده که دعوی کرده نبوت و رسالت را و نمود معجزات را پس هیچ شک و شبهه نماند و اقوی و اظهر و ابقی و اشهر معجزات
قرآن مجید است که باقی است و پاینده است تا روز قیامت و مشتمل است بر معجزات کثیره باین حساب که واقعست اعجاز
با قصر سوره آن که انا اعطیناک الکوثر است و چه مقدار مشتمل است قرآن بر مقدار این سوره هر یکی از مقدار [illegible]
و وجوه اعجاز قرآن متعدد است و معرفت اعجاز آن بتفصیل آن موقوف بر معرفت آن وجوه چنانکه مذکور گردد
و معرفت اعجاز علی الاجمال باین طریقه است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تحدی کرد بدان و خواند ایشان را بمعارضه
و اتیان بسوره از مثل آن و قوله و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله الآیه پس باز ایستادند از
آوردن چیزی از آن و اختیار کردند اموال خود را و در طلب هلاک و تلف او کوشیدند خود چنین بود اگر می آوردند مثل آن
نمی افتادند درین مهالک که افتادند بعضی علما گفته اند آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرب کلامی که عاجز گردانید
ایشان را از آوردن مانند آن عجیب شد واضح ترست در دلالت از احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص زیرا که آمده باهل [illegible]
در باب بلاغت و خطابت که کار و پیشه ایشان بود از جنس کلام ایشان که معلوم و مشهور ست اهل عصر آن بود و ایشان پس
باشد عجز ایشان بمثل آن عجیب تر از عجز کسی که مشاهده کرده است مسیح را علیه السلام نزد احیاء موتی و ابرای اکمه و ابرص زیرا که
ایشان طمع و توقع نداشتند در حصول آن و نبود علم ایشان بطریق وصول بآن بخلاف کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار و پیشه
ایشان بود پس عجز ایشان حجت رسالت است و این حجت قاطع و برهان ساطع است که تنگ شده بر ایشان راه پیش و
ابو سلیمان خطابی که از اعاظم علمای حدیث و شراح است گفته که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عدول رجال نزد اهل زمان

خود بلکه اعقل خلق الله علی الاطلاق بجزم و قطع گفت که ایشان نمی‌توانند آورد مثل آن پس اگر نمی‌بود علم وی بآنکه این از
نزد خداست و واقع نمی‌شود خلاف در خبرهای او نمی‌گذاشت احتمال وی را و نمی‌گذشت او را که قطع و جزم کند بر قول آنکه واقع
نمی‌شود چنانکه ولن تفعلوا و همانا که آنحضرت و علم کرد ایشان را بعجز پیش از معارضه بسبب [illegible] بلیغ در بنا [illegible] و فریاد کرد بر ایشان پس
نتوانستند هیچ یکی از ایشان که بیاورد آیه بمعارضه و باید [illegible] درین مقام با وجود دواعی و تظاهر و توافق بر معارضه گفت
لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا پس راضی شدند نفوس ایشان
بهلاک و عار و هتک حرمت و در خبر آمده است که عتبه بن ربیعه که از اشقیای قریش بود روزی در مجلس قریش گفت و آن حضرت
نیز در گوشه مسجد تنها نشسته بود یا معشر قریش میروم من بسوی این مرد تا عرض کنم بر او چیزی چند شاید که قبول کند بعضی از آنها را
و باز آید از [illegible] گفتند بلی یا ابا الولید پس برخاست عتبه و آمد بنزد وی صلی الله علیه وآله وسلم و نشست پس [illegible]
سخنان گفت و ترغیب کرد و مال و منال و هر چه خواهد پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همه را شنید پس از آن فرمود
فارغ شدی یا ابا الولید از سخن خود گفت بلی فرمود از من هم چیزی بشنو گفت بگو هر چه خواهی پس فرمود بسم الله
الرحمن الرحیم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا پس چون شنید عتبه گوش نهاد و
خاموشی گزید و انداخت هر دو دست را در پشت خود و تکیه کننده بدان پس میخواند آنحضرت تا رسید آنحضرت آیه سجده را
که درین سوره است پس سجده کرد بعد از آن فرمود شنیدی یا ابا الولید گفت شنیدم [illegible] مشغول باش [illegible] پس
عتبه بنزد قوم آمد چون دیدند او را بعضی از ایشان گفتند والله آمد عتبه با غیر آن روی که رفته بود چون نشست میان ایشان گفتند او را
شنیدم من قولی را که هرگز نشنیده بودم مثل آن والله این شعر نیست و سحر نیست و کهانت نیست ای معشر قریش بگذارید [illegible]
پس بخدا سوگند خواهد شد این قول او را شأنی عظیم [illegible] [illegible] می‌گویند [illegible] نمی‌شود [illegible]
[illegible] بر زمین نمی‌افتد می‌ترسم من که نازل شود عذاب روایت کرده‌اند بیهقی و غیره و در حدیث اسلام ابوذر که [illegible]
[illegible] نام داشت بقصد استکشاف و استخبار حال شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده بود آمده گفت ابوذر
والله شنیدم و دیدم من شاعر تر از برادر خود انیس [illegible] دوازده شاعر را [illegible] شکست داده که یکی از آنها منم و می
بمکه رفت و خبر آنحضرت را برای من آورد گفتم چه میگویند مردم گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است ساحر است بخدا سوگند من
شاعرم و شنیده‌ام سخنان کاهنان را نیست وی شاعر نیست سخنان او سخنان کاهنان نمی صادق است ایشان [illegible]
ولید بن مغیره زعیم قریش و سرآمد ایشان بود در فصاحت و بلاغت بارها قرآن مجید شنیده بود و گفتی والله ان له لحلاوة
وان علیه لطلاوة بخدا سوگند بدرستی قرآن را شیرینی و تازگی و رونقی هست که کلام دیگر را نیست وان اعلاه لمثمر وان
اسفله لمغدق و بدرستیکه بالای او میوه دار است و پایان او سیراب است و ما هو قول البشر نیست قرآن قول بشر وانه لیعلو وما
یعلی و بدرستی وی بلند میشود بر همه و بلندتر نگردد بر وی چیزی می‌گفت این ولید بقوم خود بخدا سوگند که نیست در میان شما

مردی داناتر باشعار از من و نه داناتر باشعار جن بخدا سوگند نمیماند آنچه میگوید به سخنان ایشان و در خبر دیگر آمده است
که موسم بود که قائد قریش آنجا حاضر بودند پس ولید بن مغیره گفت وفود عرب همه حاضر آمدند اجماع کنید و متفق شوید بر یک رأی
و تکذیب نکنید بعضی شما بعضی را و اختلاف نکنید میان خود پس گفتند که همه باتفاق میگوئیم که کاهن است گفت والله نیست
وی کاهن و نیست قول وی زمزمهٔ کاهن و سجع وی گفتند پس میگوئیم مجنون است گفت والله نیست وی مجنون وی اعقل
ناس است گفتند پس میگوئیم که وی شاعر است گفت نیست وی شاعر ما شعر را می دانم و همه اقسام او را شناسم رجز و هزج
و قریض و مبسوط و مقبوض او و وی شاعر نیست گفتند پس میگوئیم که وی ساحر است گفت والله نیست ساحر و نفث و عقد وی
و گفت هرچه شما میگوئید از اینها من میدانم که باطل است رواه ابن اسحاق والبیهقی و گفته اند که این قرآن اگر نوشته
یابند او را در مصحفی در بیابانی و ندانند که نهاده است او را اینجا و که آورده است گواهی میدهند عقول سلیمه و اذهان
مستقیمه که وی منزل است از پیش خدای عز و جل و قدرت نیست بشر را بر تالیف وی و چون آمد بر دست راستگوترین خلق
و پرهیزگارترین ایشان و گفت وی که این کلام خداست و تحدی کرد خلق را بدان که سوره ای مانند آن بیارند همه عاجز آمدند
دیگر چه جای شک و شبهه است این وجه اجمالی است برای معرفت اعجاز قرآن و آسان است سلوک طریق آن و شریک
است در آن عالم و جاهل و مناسبت آن مذهب که میگویند ثبوت قرآنیت قرآن بقول پیغمبر است صلی الله علیه و آله وسلم
و ثبوت نبوت پیغمبر بمعجزات دیگر اما طریق تفصیلی که در وی اثبات اعجاز قرآن بفصاحت بلاغت و غرائب اسلوب و اخبار
غیوب و جز آن است و مناسبت بمذهب دیگر که می گویند ثبوت اعجاز قرآن باین وجوه است و ثبوت قرآنیت
القرآن این مخصوص است بعلما که معنی فصاحت و بلاغت را ادراک می کنند و اما وجوه معرفت اعجاز متعدد است از آن
ایجاز و بلاغت است چنانکه قول سبحانه ولکم فی القصاص حیوة جمع کرده است در دو کلمه که عدد حروف آن ده است معانی کثیر
و حکایت کرده است ابو عبیده که اعرابی شنید مردی را که میخواند فاصدع بما تؤمر پس سجده کرد اعرابی قاری گفت این چه
سجده گفت سجده کردم فصاحت این کلام را شنید اعرابی دیگر مردی را که میخواند فلما استیأسوا منه خلصوا نجیا گفت گواهی
میدهم که هیچ مخلوقی قادر نیست بر مثل این کلام و آورده اند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجد خوابیده بود
ناگاه مردی آمد از امرای روم و بر سر وی ایستاد در حالیکه گواهی میداد بحق و بود که میدانست زبان عرب او گفت
شنیدم یکی از اسیران مسلمانان را که میخواند آیتی از کتاب شما پس تامل کردم در آن و دیدم که جمع کرده است تمام آنچه فرستاده
شده است بر عیسی ابن مریم احوال دنیا و آخرت باوجود اختصار و آن آیه اینست ومن یطع الله ورسوله ویخش الله ویتقه
فاولئک هم الفائزون و حکایت کرده شده است از اصمعی که شنید دختری که تکلم میکند بکلامی و بفصاحت وی اصمعی
تعجب کرد در فصاحت وی پس گفت آن دختر که آیا فصیح می پندارید مرا بعد قول الله تعالی و اوحینا الی ام موسی
ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین جمع کرده است در آیه

احد و میان دو امر و دو وی بوده و خبر داده و بشارت و همچنین قول حق سبحانه و تعالی ادفع بالتی هی احسن السیئة فاذا الذی بینک و
بینه عداوة کانه ولی حمیم و قول وی سبحانه یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و مانند آن از آیات در ایجاز و کثرت معانی و لطف
عبارت و حسن تالیف حروف و تلاؤم کلمات و همچنین در سیر قصص طویل و اخبار قرون سالفه که سست میگردد در عادت فصحا کلام در آن
و بی رونق و آب و رونق در آن مثل قصه یوسف با آن درازی با آن ربط کلام بعضی ببعضی و التیام و تناسق عبارات و لائح باهره است
در متاملان را و عبرت و خبرتیست مر اولی الالباب را و همه یافت این قسم در اعجاز موقوف بر سلیقه عرب اند و ذوق ایشانست و زبانشان
شدن بکلام ایشان اگرچه علمای عربیت درین فن علمها ساخته و کتابها پرداخته اند اما انچه جاهلان عرب و زنان و غلام ایشان
بذوق و وجدان و سلیقه خود دریابند علما و مردان و بزرگان از غیر ایشان نتوانند دریافت ثانی از وجوه اعجاز صورت نظم
عجیب و اسلوب غریب که فواصل و مقاطع مخالف و مباین سائر کلام عربست و مناهج نظم و نثر و خطب و اشعار و ارجاز و اسجاع
ایشان که وقف کنند بر آن و این وصفی نادرست که ممتاز ساخته آن از کلام ایشان و متنبه میگرداند بدان با بودن کلمات و حروف
از جنس کلام که مستعمل اند در نظم و نثر ایشان و این امریست که حائر بوده اند و سرگشته در آن عقول ایشان و متحیر و متوله است در وی
اعلام ایشان که راه نیافتند بدان در جنس کلام خود و طاقت نیاوردند بمعارضه آن از ظهور دلیل قاهر و سطوع برهان باهر
و لهذا چون شنید ولید بن مغیره قرآن را از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نرم شد دل وی و اعتراف کرد بدان پس آمد بوی
ابوجهل و زجر کرد و انکار نمود بر وی و همچنین سائر اشقیای قریش که حاذق و ماهر بودند در فصاحت و بلاغت و فضلا و دانشمند و
عارف بودند باسالیب کلام و طرز سخن متحیر شدند و معترف میگشتند و در آخر بجهت سابقه شقاوت بهاویه در رفتند حکایت کرده
شده است از بعضی مغروران و نادانان که قصد معارضه وی کردند مخذول و محروم بازگشتند چنانکه یحیی بن حکم غزالی
بتصنیف رای و لغت بود آن که بلیغ و فصیح اندلس در زمان خود بود شبیه و نظیر بود درین باب قصد کرد که معارضه قرآن کند
پس نظر کرد در سوره اخلاص و خواست که بر نشان آن چیزی سازد و بر منوال آن سخنی بافد نتوانست گوید که حاصل شد
او را خشیت و هیبت که توبه کرد از آن و ابن مقفع افصح وقت بود ساخت کلامی را و گردانید آنرا فصول و نام نهاد آن را
سوره بطرز سور قرآن بگذشت روزی بصبی که میخواند در مکتب این آیه را و قیل یا ارض ابلعی ماءک الخ پس بازآمد و محو کرد
آنچه نوشته بود و گفت گواهی میدهم و سوگند میخورم بخدا که این کلام را هرگز معارضه نمیتوان کرد نیست این کلام بشر ثالث
از وجوه قرآن تضمن و اشتمال اوست باخبار و بخبرها واقع و کائن نشده و پس یافته شده چنانکه وارد شده و خبر داده مثل
قول وی تعالی لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و قول وی سبحانه و هم من بعد غلبهم سیغلبون و قول وی لیظهره
علی الدین کله و قول وی وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم الآیه و قول وی اذا جاء نصر الله و الفتح الی آخرها
و قول وی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و همچنین شد که هیچ یکی از اعادی ملاحده و معطله و قرامطه که جمع کردند کید و
مکر و حول و قوت خود را افتاده گشتند به اطفاء نور وی و تغییر ندادند یک کلمه را از کلمات شریف وی و در شک نینداختند مسلمانان را

ور حرفے از حروف وی و قول وی سیهزم الجمع و یولون الدبر و قول وی قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم الایة و قول وی سبحانه
ولا یتمنونه ابدا و قول وی ولن تفعلوا و امثال این آیات و اخبار رابع اخبار وقائع و حوادث کائنات سالفه از آنچه
ندیده و نشنیده ایشان و ندیده انست مثل قصه اصحاب کهف و شأن موسی و خضر و احوال ذی القرنین و قصه یوسف و برادران او
و لقمن و ابن وی و قصص انبیا با امم ایشان و امثال آن اخبار از قرون سالفه و امم ماضیه دیگر از آنچه داخل دائره علوم اولین و
آخرین از آنچه ندیده انست آنرا اگر بعضی از اخبار اهل کتاب که قطع کرده بودند عمر خود را در تعلیم آن پس آورد آنرا قرآن بر وجه
آن کرم کرده و نص آنرا اگر اعتراف میکردند بایشان بر صدق و صحت آن و میدانستند که آنحضرت امی بود نخوانده و ننوشته و
مشغول نشده بمدارسه و مجالسه و بیرون نرفته از ایشان و تعلم نکرده و نشنیده از علما و با وجود آن خبر داده از آنچه در تورات
و انجیل و صحف ابراهیم و موسی و دیگر انبیا علیهم السلام این چهار وجه اعجاز ظاهر است که هیچ خفائی ندارد و محسوس ست
انکار آن حکم انکار بدیهیات و محسوسات دارد و کائن و ثابت است در ذات قرآن و نیست مجال نزاع و نشاط در آن وجوه
دیگر نیز که تفصیل صفات قرآن ست ذکر کرده اند که ممتاز و منفرد است قرآن بآن و شریک نیست هیچ کلامی با وی در آن
یا آنکه عارض میگردد خوف در دلهای سامعان و اسماع ایشان نزد سماع قرآن و ظاهر میگردد هیبت قاریان آنرا
نزد تلاوت آن و این بر کافران و مکذبان بیشتر و عظیم تر ست و عظمت و جلال و قهر آن بر ایشان غالب تر فرق آنست که
بر مکذبان و منکران ثقیل می آید استماع وی و زیاده میکند ایشانرا نفور و تنافر میگرداند ایشانرا دوست میدارند
انقطاع او را و مکروه میدارند استماع او را و مؤمن مصدق زیاده میگردد و رعب و هیبت او وی افزاید ذوق و شوق
او و حاصل میگردد باطن او را انجذاب و خشیت و ارتیاع و انشراح و انجذاب بانه به وجود میل و محبت قلب و تصدیق قال الله
تعالی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و قال سبحانه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته
خاشعا متصدعا من خشیة الله و این آیه کریمه دلالت میکند که این خاصیت طبیعت قرآن عظیم ست اگرچه سامع
از اهل علم و فهم نباشد و معنی و تفسیر آنرا نداند و این حال مشاهده کرده میشود از انسان و جهال و عوام الناس که از شنیدن
آن متأثر و متغیر شوند و گویند که این کلام بکلامهای دیگر نماند حکایت کرده اند از نصرانی که گذشت بمقامی که
ایستاده دیر ایست گفته شد مرا در آنچه میگریستی گفت گذشتم میگریم از رعایت این نظم و ذوق طربی که حاصل شد از
شنیدن قرآن عظیم و طاری شد جماعه پیش از اسلام به ایمان آوردند فی الحال بی توقف و امهال چنانکه روایت کرده اند از جبیر بن
مطعم که گفت شنیدم پیغمبر خدا را که میخواند در مغرب سوره طور و چون رسید باین آیه ام خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون
ام هم المصیطرون نزدیک شد دل من که برود و جان من که برآید و این اول حالی بود که ریخته شد ایمان در دل من و عتبه بن
ربیعه شنید از آنحضرت سوره حم السجده را مدهوش و متأثر شد پس رفت نزد قوم خود و گفت والله کلامی کرد مرا محمد صلی الله علیه و سلم
بکلامی که نشنیده است گوش من مانند آن کلام و ندانستم که چگونه جواب او را دهم و لیکن ثابت ماندند بر کفر و ایمان نیاوردند با وجود [illegible]

از اینجا معلوم شد که ایمان عطای باری تعالی است علم قرآن و در آن کنایه است که یعرفون ابناءهم و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم
دلیل آنست و بعضی از وجوه آنست که قاری قرآن ملول نمیشود و سامع آن مکروه نمی‌پندارد بلکه زیادت میگردد حلاوت
و نشاط محبت و تازگی و لذت گرفته میشود هر چه در خلوت دارس یافته میشود به تلاوت وی در جمیع حالات بخلاف
کلامهای دیگر اگرچه در حسن و بلاغت در مرتبه رفیع باشد بنزد تکرار مخل و مکروه می گردد چنانکه مجرب است از
و ... است و ما کافران و منافقان و امر افلا یتدبرون الا ... از وجوه اعجاز جمع کردن اوست علوم و معارف را
که معهود نشود عرب را و آنحضرت را نیز پیش از نبوت معرفت آن و قیام بدان و محیط نبود با آن علم هیچ یکی از علماء امم
و مشتمل نبود بر آن هیچ کتابی از کتابهای ایشان پس جمع کرد بیان علم شرایع و محاسن آداب و شیم و مواعظ و حکم و علوم و سیر
انبیاء و امم و اخبار دار آخرت بر وجه اکمل و اتم و تنبیه کرد بر طریق حجج عقلیه و براهین یقینیه و ادله بینه بر صفات کمال صانع و
توحید وی عز اسمه قال الله عز وجل ما فرطنا فی الکتاب من شیء و نزلنا علیک القرآن تبیانا لکل شیء و لقد ضربنا للناس
فی هذا القرآن من کل مثل و قال الله تعالی ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون و قال هذا
بیان للناس و هدی الآیه و از عجائب آنکه جمع شده در وی دلیل و مدلول زیرا که احتجاج و استدلال کرده میشود بنظم
قرآن و حسن وصف بلاغت وی و در اثنای آن در امر و نهی و وعد و وعید است پس تالی فهم میکند و از آن دلیل حجت را
و حکم را معا از کلام واحد و از جمله وجوه آنکه گردانیده است در حسن پایه ... منظوم نه منثور زیرا که منظوم اسهل است بر نفوس و ادنی
بر قلوب ها و اسمع است در آذان و احلی است بر افهام و امیل است بسوی طباع و اسرع است بسوی اهواء و از جمله اعجاز وی تسهیل
آسان فرموده است حفظ قرآن را بر متعلمین و آنرا بر متحفظین را قال الله تعالی و لقد یسرنا القرآن للذکر و امتهای دیگر
یاد نمیتوانستند کتب خود را اگر نادر قلیل از ایشان چه جای جماعتها با وجود درازی عمر و مرور سنین و قرآن مجید آسان است
حفظ آن مر صبیان را و غلامان را در اندک مدتی و از انجمله مشاکلت بعض اجزای او بعض دیگر را و اختلاف انواع و التیام اقسام
بحسن تخلص از قصه بقصه دیگر و خروج از مثالی بمثالی دیگر با وجود اختلاف معانی و اشتمال سوره واحد بر امر و نهی و خبر و استخبار
و وعد و وعید و اثبات نبوت و توحید و ترغیب و ترهیب و غیر ذلک بی آنکه اختلاف گردد در فصول آن و کلام فصیح چون
عارض میگردد او را مثل این اختلاف و انقسام ضعیف میگردد قوت و سست میگردد جزالت و کم میگردد رونق او و مختل میگردد الفاظ و ...
میشود عبارات و از وجوه اعجاز قرآن بودن اوست آیه باقیه و تکفل حق سبحانه و تعالی بحفظ آن چنانکه فرموده انا نحن نزلنا
الذکر و انا له لحافظون بخلاف کتب دیگر که حفظ آن بر رهبان و احبار گذاشته لاجرم متطرق گردید تغییر و تحریف
و فرموده تعالی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و سائر معجزات انبیاء علیهم السلام منقضی و منتهی گشت بانقضای
اوقات و انتهای ازمان ایشان و باقی نماند از وی جز قرآن عزیز که باهر است آیات او و ظاهر است معجزات او و باقیست تا امروز
که هزار و سی و پنج سال بر آن گذشته و هر عصری مملو بوده از اهل بیان و کمل اهل لسان و ائمه بلاغت و فرسان کلام و جهابذه براعت

و ملاحده و اعادی دین و دنیا وارد نکرده هیچ یکی چیزی در معارضهٔ آن و تالیف نکرده در مناقضهٔ آن و قادر نشده به طعن صحیح و قدح
صحیح بلکه هر که قصد آن کرده در دایرهٔ عجز و خواری مبتلا شده به یک وجه از وجوه اعجاز قاصر افتاده حال آنکه اعجاز قرآن به وجوه کثیره وارد شده
اکثر آن راجع به بلاغت و فصاحت و اسلوب است که هر که ادنی تتبعی نموده به وی از آنچه ملاحده ساخته شود مگر انکه انکار فنون
بلاغت و حقیقهٔ اعجاز وجوه اربعه است که ذکر کرده شده و ما بعد آن از خصوصیات آن و عجایب صنعت در ادراک و بالله التوفیق
وصل معلوم شد که قرآن مجید اعظم و اعلا و اجلی معجزات حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین است صلی الله علیه و آله و سلم
و دیگر معجزات انشقاق قمر و تسبیح حصا و تکثیر طعام و نطق جمادات و جز آن نیز عظیم اند بعضی بالغ به حد تواتر و شهرت و بعضی آحاد
خبر احاد اند و لیکن به تعدد طرق مجموع مشهور گشته و معجزات آنحضرت بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شده و آنها را ارهاصات
خوانند و ارهاص یعنی بنیاد نهادن گویا در حکم تاسیس نبوت و رسالت اند و بعضی در زمان نبوت و قسمی دیگر بعد از رحلت
چنانکه کرامات اولیا که همه معجزات آنحضرت اند و دلالت دارند بر صحت نبوت و صدق رسالت وی صلی الله
علیه و آله و سلم اما شق قمر ابهر الوف معجزات است که تصرف است در عالم علوی به امری عجیب واقع نشده و ناطق است به وقوع آن
قرآن عظیم که فرموده اقتربت الساعة و انشق القمر و مراد وقوع آن است در دنیا و به این تفسیر کرده اند آنرا مفسران و حمل بر انشقاق
روز قیامت نمیکنند آنرا اقوال وی سیاق و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر زیرا که کفار نگویند این را روز قیامت
بتحقیق آمده است در حدیث ابن مسعود که گفت دو پاره شد قمر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک پاره بالای کوه و
پارهٔ دیگر پایان وی و روایت کرده اند آنرا جمعی کثیر از صحابه و گفته اند طلب کردند کفار قریش از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
آیتی را و گفتند که اگر صادقی تو دو پاره کن قمر را پس اشارت کرد آنحضرت به قمر و دو شق شد و دیدند جبل حرا را در میان و فرمود
آنحضرت علیه السلام اشهدوا پس گفتند کفار بتحقیق سحر کرد شما را ابن ابی کبشه و گفت یکی از ایشان اگر سحر کرده شما را نتوانسته
اهل شهرها را سحر نتواند کرد پس آمدند مسافران از آفاق و خبر دادند از آن پس گفت ابوجهل علیه اللعنة هذا سحر مستمر و ابن
عبد البر که از اکابر علمای حدیث است گفته است که این حدیث یعنی حدیث انشقاق قمر روایت کرده شده است از جماعه
کثیر از صحابه و همچنین روایت کرده اند جمعی کثیر از تابعین و روایت کرده اند از ایشان جم غفیر و همچنین تا رسیده است به ما و تایید
شده است به آیه کریمه انتهی و همچنین مملو و مشحون است بدان کتب احادیث متقدمین و متاخرین با کثرت طرق و تعدد
اسانید و در مواهب لدنیه آورده که علامه ابن سبکی در شرح مختصر ابن حاجب گفته است که صحیح نزد من آن است که انشقاق قمر
متواتر است منصوص علیه است در قرآن و مروی است در صحیحین و غیر آنها از طرق کثیره صحیحه که شک کرده نمیشود در تواتر و صحت آن
و انکار کرده این معجزه را بعضی مبتدعه که موافق اند مر فلاسفه را بنابر عدم قبول اجرام علویه خرق و التیام و
علمای دین و متابعان ملت میگویند که انکار نیست عقل را در آن و شمس و قمر مخلوق خدا اند میکند در آنها هرچه میخواهد چنانکه
در احوال قیامت در نصوص مذکور است و اما قول بعضی ملاحده که اگر واقع میبود نقل میبود این به تواتر و شریک میبودند

تا همه اهل زمین در معرفت آن و خصوص نمی بودند با آن اهل مکه زیرا که این امریست در حس ظاهر و مشاهده و دواعی متوافر ست
بر روایت امثال آن از امور غریبه و نقل اشیای غیر معهوده و اگر این صحت و اصلی میبود همیشه نوشته می شد و اشارت نموده میشد
در کتب سیر و تنجیم و جائز نیست بود اطباق و اتفاق ایشان بر ترک آن و غفلت از آن با جمیع جلالت شان و وضوح قرآن جواب
داده اند از وی علمای که این قضیه بیرون رفت از اموری که ذکر کرده اند ایشان که این چیزیست که طلب کرده اند قومی خاص
از مردم و واقع شده در شب و مردم در شب اکثر در خواب می باشند و اگر بعضی بیدار اند در درون خانها و زاویها ساکن و مستتر اند
و آنکه در صحرا باشد و بیدار باشد نادر ست و این امری بود که لحظه واقع شد و شاید که در آن وقت سائر مردم را مانعی از مشاهده
آن واقع شده باشد مثل سحاب و جبال که حائل باشند یا مشغول باشند بچیزی که لاهی و غافل گردانیده باشد ایشان را
از آن مثل اسمار و حکایات و مانند آن و مستبعد نیست که همه نظر بر قمر دوخته باشند چنانکه اصلا از آن غافل نباشند مگر سها بجها
کسر متصدی رویت مشرف و مترصد وقوع آن باشند نگاه می باشد قمر در بعضی منازل که ظاهر میباشد در بعضی آفاق و بعض
و ظاهر باشد بر قومی و مستتر باشد از قومی دیگر چنانکه خسوف کسوف در شهری دیده میشود و در شهری دیگر و در بعضی شهرها کلی دیده
میشود و در بعضی شهرها جزوی و در بعضی شهرها نمیبینند آنرا مگر کسانیکه دعوی علم آن دارند بحساب و دیدن و نمودن نزول حق
در قدرت الهی ست هرکرا خواهد نماید و هرکرا خواهد ننماید و مقصود نمودن بجماعه مخصوص بود که تحدی کرده بودند و درخواسته
بودند این آیه را از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها را نمودند و دیگر آنرا ننمودند و خود و مسافران اقطار آمده و خبر دادند تمام عالم را
چه در کارست شبهه در صورت ابینه میگوید که آنچه ذکر می کنند بعضی قصاص که قمر در آمد در جیب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و
بیرون رفت از آستین شریف اصلی ندارد چنانکه شیخ بدرالدین زرکشی از شیخ خود عماد بن کثیر نقل کرده والله اعلم و اما رد شمس
یعنی باز گردانیدن آفتاب بعد فرو نشستن آن نیز معجزه آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است اسما بنت
عمیس که وحی کرده شد بسوی آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و سر مبارک وی در کنار علی بود رضی الله عنه پس نگذارد
وی نماز عصر را رضی الله عنه تا آنکه غروب کرد فرمود آنحضرت آیا نماز عصر گزاردی یا علی وی گفت لا پس گفت آنحضرت خداوندا
این بنده تو در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده است پس باز گردان بروی آفتاب را گفت اسماء دیدم من آفتاب را که غروب
کرده بود بیشتر دیدم که طلوع کرد بعد از غروب و افتاد شعاع او بر جبال و ارض این قصه در صهبا بود و تمام کلام درین حدیث
در غزوه خیبر بیاید انشاء الله تعالی و فصل دیگر از معجزات مشهوره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مکرر واقع شده است
در مواطن عدیده و مشاهد عظیمه و روایت کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند علم قطعی بتواتر معنوی روان شدن چشمها
از میان اصابع مبارک وی و شنیده نشده است این از هیچ یکی از انبیا علیهم السلام اگرچه بیرون آمده چشمها از سنگ بدست موسی علیه السلام
و شک نیست که بیرون آمدن آب از میان اصابع ابلغ ست در اعجاز از نبع آب از حجر که بیرون آمدن آب از وی معهود و معتاد ست بخلاف بیرون آمدن آن از گوشت و پوست
و استخوان و تحقیق روایت کرده اند این حدیث را جماعه از صحابه و مشهور از آن حدیث انس و جابر و ابن مسعود است اما حدیث انس

در صحیحین واقع شده که انس گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در حال آنکه در آمد وقت نماز دیگر و جستند مردم آب وضو را
و نیافتند و آورده شد نزد آنحضرت آب وضو پس نهاد دست مبارک خود را در ظرف آب و امر کرد مردم را که وضو کنند از آن پس
دیدم آب را که بیرون می آمد مانند چشمه از میان انگشتان مبارک صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی جوشید آب از میان انگشتان
و اطراف انگشتان پس وضو کردند قوم تا آخر گفتیم مر انس را چند کس بودید شما گفت سی صد کس و در حدیث ابن شاهین از انس
آمده که گفت بودم من با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در غزوهٔ تبوک پس گفتند که یا رسول الله تشنه شده اند شتران ما و
چارپایان ما فرمود آیا هست چیزی از باقی آب پس آمد مردی به چیزی از آب در مشک گفت فرمود بیارید کاسه را پس ریخت آب
در آن کاسه و نهاد کف دست مبارک خود را در آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم پس آب دادیم شتران را و چارپایان را و پر ساختیم باقی آنچه داشتیم یعنی از انس خبر آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجانب
قبا پس آورد شخصی از میان بعضی خانها قدحی خرد پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را در قدح
و نگنجید دست مبارک او در قدح پس در آورد چهار انگشت شریف را بجز انگشت پس در آمد آب از انگشتان شریف و مثل این حدیث
از جابر در صحیحین آمده گفت جابر تشنه شدیم روز حدیبیه و پیش آنحضرت رکوه بود که وضو میکرد از آن پس رو کردند مردم بسوی وی
صلی الله علیه وآله وسلم گفت چه حال دارید برای چه رو آورده اید گفتند یا رسول الله آب نداریم که وضو کنیم بدان و بنوشیم آن را
مگر همین که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در رکوه پس جوش زدن گرفت آب مانند چشمها پس خوردیم آب
و وضو کردیم گفتند بجابر چند کس بودید شما گفت اگر صد هزار کس میبودیم کفایت میکرد ما را بودیم پانزده صد و در حدیث مسلم
از جابر آمده که بودیم ما در غزوهٔ بواط که یافته نشد آب مگر قطره چند در مشکی پس بفشاند آنرا در کاسه و تفریق کرد اصابع شریف
را در آن پس جوش زد آب از میان انگشتان شریف پس امر کرد مردم را با آب خوردن پس خوردند تا سیراب شدند پس برداشت
دست از کاسه و کاسه هنوز پر بود و روایت کرده اند حدیث جابر را امام احمد و بیهقی و ابن شاهین و اما حدیث ابن مسعود در صحیح
آمده از روایت علقمه که گفت ابن مسعود در اثنای آنکه بودیم ما با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و نبود با ما آب پس فرمود ما را
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بجوئید کسی را که با وی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس ریخت آنحضرت آب را در ظرفی و
نهاد دست مبارک خود را در آب این حدیث اگرچه یکی از صحابه نقل کرده مثل انس یا جابر مثلا در حقیقت گویا همه آن جماعت که حاضر بودند
راوی و حاکی اند اگر انکار میداشتند سکوت نمی ورزیدند چنانکه جبلت انسانی است و عادت شریف صحابه رضی الله عنهم
اجمعین بود با این نکته خبر واحد اگر در پیش جماعهٔ صحابه مثلا روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم آن دارد که گویا همه او یافته اند
فقد و حدیث نبع ماء از ابن عباس نیز بطرق متعدد آمده است و سوالی که درین حدیث است آنست که چه حکمت است در آنکه
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نخست پارهٔ از آب در کاسه گرفت بعد از آن دست نهاد و چشمها پیدا شد چرا از نخست چشمها نه
آمد جوابش میگویند که این از جهت ادب حضرت خداوند جل جلاله است که بایجاد و ابداع معدومات منفرد است بی اصل ماده بلکه

آب در ان بود و معجزه و دعای آنحضرت در ان برکت حاصل شد کذا قالوا والله اعلم و از این قبیل و مثال این معجزه است تکثیر
ماء قلیل و روان شدن برکت وی و دعوت وی صلی الله علیه وآله وسلم مسلم در صحیح خود از معاذ بن جبل رضی الله عنه در قصه غزوه
تبوک آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر صحابه را رضی الله عنهم اجمعین بدستی شما می آئید اگر خواسته است
خدا چشمه تبوک را در وقت روشن شدن روز پس هر که بیاید آنرا باید که دست نرساند و مساس نکند آب آنرا تا من بیایم گفت معاذ
پس آمدیم با آن چشمه را در حال آنکه پیشتر رسیده بودند از ما دو مرد و چشمه باشد و دوال بود که میرسید چشیده ترشح میکرد از وی آب پس
پرسید آنحضرت آن دو مرد را آیا مساس کردید و دست زدید آب را گفتند نعم پس دشنام کرد ایشانرا و گفت آنچه خواسته بود
خدا عز و جل پس کاوید صحابه بدستهای خود چشمه را تا جمع کردند چیزی چند از آب یا دو می کمرا در احتی مثل
پس شست آنحضرت روی مبارک و هر دو دست شریف خود را باز انداخت آب را در چشمه پس شد آب بسیار پس نوشیدند مردم
بعد از ان فرمود آنحضرت یا معاذ نزدیک است اگر دراز شود ترا حیات که ببینی اینجا را که پر کرده شود به بساتین و عمارات پس همچنین
واقع شد و این خبر دادن نیز از معجزات آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و اخبار بغیب قسمی اوفی و او فراز معجزات است لا تعد
و لا تحصی و در قصه حدیبیه آمده که هزار و چهار صد کس بودند و چاه وی سیراب نمی گردانید بنجاه شاة را پس کشیدند آب را و
خشک گذاشتند در ان یک قطره نگذاشتند پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر لب چاه و دلوی آورده شد و دمید آب و وضو کرد در ان
و انگند در ان آب دهن مبارک خود را و دعا کرد پس جوشید آب و بلند شد پس سیراب گردانید شتران خود را و در روایتی آمده
که بیرون آورد تیری از ترکش خود و انداخت در چاه پس جوشید آب تا آنکه سیراب شدند و در حدیث جابر چنانکه گذشت
در حدیبیه آمده که چشمها از میان اصابع نیز آمده در میان این دو قصه مغایرت است جمع کرده اند میان قصتین که هر کدام
در وقتی بود پس حدیث جابر نزد حضور وقت نماز بود پیش از ان وضو کردند و سیراب شدند و بقیه آب که در رکوه بود در چاه انداختند
پس بسیار شد آب در چاه و از ابی قتاده آمده است گفت خبر داد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بعضی اسفار خود گفت
سیر کنید شما شبانگاه و میرانید تمام شب و می آئید بر آب فردا انشاء الله تعالی پس روان شدند مردم بی میل و التفات بیکدیگر
و رعایت نکردند حق صحبت را از جهت اهتمام طلب آب و حرص بدان و چون آخر شب شد بناء آنحضرت سر خود را تا خواب کند فرمود
با صحابه نگاه دارید بر ما نماز را یعنی بیدار باشید که نماز بامداد فوت نشود پس همه بخواب رفتند و اول کسیکه بیدار شد پیغمبر خدا بود
در وقتیکه خورشید تافته بر پشت مبارک وی پس گفت سوار شوید که این جای شیطان است پس سوار شدند تا بلند شد آفتاب پس
فرود آمد و طلبید از من رکوه را که با من بود و در وی چیزی از آب پس وضو کرد از ان رکوه و باقی ماند در وی چیزی از آب فرمود
نگاه دارید رکوه خود را که او را شانی عظیم خواهد بود و از ان گفت بلال برای نماز پس گذارد آنحضرت نماز بامداد و سوار شد تا رسیدیم هنگامی که
گرم شد آفتاب و گرم شد هر چیز گفتیم یا رسول الله هلاک شدیم از تشنگی فرمود نیست هلاک بر شما پس خواند رکوه را و نهاد دهن مبارک
خود را و سر رکوه و الله اعلم پس بریخت آب از رکوه و دید مردم آب را پس هجوم کردند بر وی فرمود هجوم نکنید و خوش دارید

خلق را همه سیراب پس همه سیراب شدند و سیصد کس بودند و باقی ماند کرین و آن حضرت پس تشنگی آب داد و گفت بیا شرب گفتم یا رسول الله
نمی خورم من تا تو نخوری گفت بخور ساقی القوم آخرهم شربا پس خوردم من و خورد آنحضرت و حدیث عمر رضی الله عنه در جیش عسرت
گفته که رسیده مردم را عطش تا بحدی که نحر میکرد مرد شتر خود را می فشرد فرث آن را و می نوشید پس رغبت کرد ابوبکر بسوی آن حضرت بدعا
پس برداشت آنحضرت هر دو دست شریف را و هنوز باز نیاورده بود دستها را که باریدن باران در گرفت تا پر کردند آنچه ایشان بود از ظروف و
تجاوز نکرد باران لشکر را و آورده اند که یکبار عم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بود ابوطالب در ذی المجاز پس گفت تشنه
شدم یا ابن اخی و نیست با من آب پس آن حضرت فرود آمد و زد قدم خود را بر زمین پس بیرون آمد آب و گفت بنوش پس آشامید و حدیث
عمران بن الحصین آورده که گفت بودیم با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفری پس شکایت کردند مردم نزد آن حضرت از عطش
فرود آمد و بخواند دو کس را از اصحاب کرام که یکی از آن علی بن ابی طالب بود و گفت بروید و طلب کنید آب را و تا شیر ایشان را
که می یابید زنی را که بر شتری که با وی دو مزاده است پس روان شدند آن دو کس پس آمدند زنی را که دو مزاده داشت پر از
آب پس آوردند آن زن را نزد آنحضرت و فرود آوردند او را از شتر و طلبید آن حضرت ظرفی پس ریخت در وی آب و ندا داد
مردم را بیارید بخورید آب بخورانید و آن زن ایستاده است و نگاه میکند که چه میکنند آب می گوید بخدا سوگند باز گرفته شد از ما
و حال آنکه خیال می کنم که پرتر شده است از آنکه اول بود پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جمع کنید برای این زن یعنی از خوردنی
از طعام که باشد پس جمع کردند برای وی از تمر و دقیق و سویق و دیگر چیزها تا گرد آمد طعامی و سوار کردند او را بر شترش و نهادند پارچه
در پیش وی و فرمود آن حضرت برو و بدانی که کم نکرده ایم از آب تو چیزی ولیکن خدا است که آب داد ما را پس آمد آن زن
نزد کسان خود و گفت العجب پیش آمد مرا دو مرد بردند مرا نزد این مردی که گفته میشود او را صابی پس کرد چنین و چنین و تمام قصه بخواند
و گفت بخدا سوگند این ساحرترین مردم است یا رسول خدا است حقا گفت نرفته خود را آنها هست تا رغبت در اسلام کردند
بطوله کذا فی المواهب اللدنیه و در بعضی روایات آمده که اطاعت کردند آن زن را و درآمدند در اسلام والله اعلم و احادیث
در ینباب بسیار است و احادیث استسقا هم ازین باب آمده چنانکه در محل خود مذکور گردد ان شاء الله تعالی فصل چنانکه احادیث
در تکثیر آب قلیل کثیر آمده در تکثیر طعام نیز کثیر است این هر دو اثر تربیت و لطف آن سید کائنات است که چنانکه سبب حیات
مربی و مکمل قالب ارواح است در عالم جسمانیت نیز پرورنده و خورش دهنده ابدان و اشباح است بیت شکر فیض تو چمن
چون کند ای ابر بهار که اگر خار و اگر گل همه پرورده تست و مشهور در این باب حدیث جابر است رضی الله عنه در غزوه خندق
که روایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم گفت آمدم پیش زن خود و گفتم آیا هیچ چیزی هست نزد تو از طعام که من دیده ام در روی
مبارک سرور انبیا اثر گرسنگی سخت پس بیرون آورد زن انبانی را که در وی صاعی از جو بود و در خانه بزغاله بود فربه پس ذبح کردم
من آن را و آرد کرد وی جو را و انداختم گوشت در دیگ آمدم نزد آن حضرت و عرض کردم یا رسول الله ذبح کرده ام من بزغاله
را و طحن کردم من پاره شعیر را که در خانه بود تشریف بیار با چندی نفر از اصحاب آن حضرت فریاد کرد که ای اهل خندق بیایید که جابر

و سور لفظ فارسی است که بر زبان مبارک رفته و سور طعامی که بخورانند بآن مردم را بطور تشبیه سیر کردن یعنی شما ها را سور کرده است
پس آمد آنحضرت بر من پس بیامد انگاه خمیر را بیارید و فرمود دیگ را فرود نیارید تا باقی مانده باشد بکردن همه طعام آنحضرت
علیه السلام با هزار کس و ببردن آورده بودیم خمیر و دیگ در نظر شریف وی پس انداخت در آن آب دهن مبارک خود را و دعا ببرکت
کرد فرمود بآن زن نانپز که با خود نان دیگر را که وی نیز بپزد و بکش از دیگ گوشت را و نگاه مکنید در آن پس بخوردند
خوردند آن هزار کس طعام را و سیر شدند و هنوز دیگ در جوش بود و خمیر همچنان باقی و حدیث انس را نیز بخاری و مسلم روایت
کرده اند که گفت ابوطلحه با ام سلیم بتحقیق شنیدم آواز رسول خدا را ضعیف میشناسم در وی گرسنگی را آیا هست نزد تو چیزی پس
گفت بیرون آورد ام سلیم قرصی چند از جو و پیچید در جامه و بمن داد و پس بردم نزد آنحضرت علیه السلام و بود آنحضرت
در مسجد بود و بود با وی مردم پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است ترا ابوطلحه گفتم نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت مر جماعتی را
که با وی بودند برخیزید پس روان شد آنحضرت با ایشان و روان شدم من پیش ایشان تا آمدم ابوطلحه را و خبر کردم او را گفتم
که می آید رسول خدا پس ابوطلحه با ام سلیم گفت یا ام سلیم آمد رسول خدا با جماعه از مردم همراه و نیست نزد ما چیزی که بخورانیم
ایشان را جز این چند قرص که فرستاده بودیم در خدمت شریف وی گفت خدا و رسول وی داناتر است یعنی بآنچه واقع شدنی است
گویا دریافت ام سلیم که رسول خدا که آمده است با وجود علم او بحال البته حکمتی خواهد بود و البته معجزه ظاهر خواهد شد پس روان شد
ابوطلحه تا دریافت رسول خدا را پس آمد رسول خدا صلعم و فرمود بیار ام سلیم آنچه نزد تست پس آورد ام سلیم آن نانها را که فرستاده
بود پس فرمود که ریزه کرده شود نانها و بفشرد ام سلیم ظرفی که در وی روغن بود نانخورش ساخت آنرا پس فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم در وی چیزی که خواست خدا یعنی خواند دعا و برکت بعد از آن فرمود که اذن کن و بطلب ده کس را
پس آمدند ده کس و خوردند تا سیر شدند و برآمدند فرمود بطلب ده کس دیگر را تا در آمدند همه و خوردند و سیر شدند و هفتاد یا هشتاد
تن را وی ست و در روایتی مسلم هشتاد آمده و ظاهر آنست که در قضیه دیگر است زیرا که اکثر روایات در صحیحین ده ده است
کذا فی المواهب والله اعلم و حکمت در جماعه جماعه طلبیدن در همه یکبارگی آن گفته اند که اگر همه یکبار در آیند طعام در نظر ایشان
قلیل می نماید و کافی نمی نماید و این سوء ظن موجب فقد برکت میگردد یا جای تنگ بود و گنجایش همه نداشت یعنی وجه
موجه آن بموجب روایات معتبره تنگی آنجا بود که ذکر آن بالا گذشت یا وجهش عدم گنجایش بود یا کاسه یکی بود و تناول
جماعه کثیر دشوار می آمد موجب ازدحام میگشت و روایت است از ابی هریره رضی الله عنه که چون در غزوه تبوک که آخر غزوات
آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم گرسنگی بمردم غالب آمد عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله امر کن مردم را که بقایای
توشهای خود را گرد آرند و دعا می کن ببرکت در آن فرمود نعم بکنید پس فرمود تا نطعی بگسترد و مردم بقایای زاد آورده یکی مشتی از ذرت
آورد و دیگری پاره نان آورد و اعلای ایشان کسی بود که آورد صاعی از تمر تا گرد آمد بر نطع چیزی اندک پس دعا کرد ببرکت و فرمود بستانید در ظرفهای خود
پس نماند در لشکر ظرفی مگر آنکه پر شد و خوردند همه تا سیر شدند و هنوز بقیه از آن مانده بود و لشکر در غزوه تبوک بروایتی هفتاد هزار

کس بود و چون مشاهده کرد آنحضرت این معجزه را فرمود اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله ملاقات نکند خدا تعالی
را باین شهادت هیچ بنده که باور داشته شود از بهشت گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین است که شهادت
و هیبت نزد مشاهده معجزه بجهت حصول تصدیق و یقین نبی در دعوی نبوت اما شهادت آنحضرت علیه السلام در مقام او کد اعلام
عالم است که حال حضور غیب تفاوتی دارد یا حاصل زیادت یقین و ایقانست یا برای تنبیه و تلقین امت ست والله اعلم
بحقیقة الحال و در روایت است از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عروس بزینب پس فرستاد ام سلیم
برای آنحضرت حیس را در کاسه کلان پر ست من و حیس بفتحتین و تحتانیه در میان نام طعامی ست که از خرما و روغن و قروت
بسازند و گاهی بجای قروت سویق نیز کنند و گفت یا انس این را نزد آنحضرت ببر و بگو یا رسول الله این را مادر من بسوی
تو فرستاده است و بر تو سلام میگوید و عذر قلت آن میکند پس انس آن را نزد آنحضرت آورد فرمود بنه و فرمود برو فلان جماعه را
از مردان نام برد و بطلب و بخوان هر که ترا پیش آید پس بیرون رفتم و بخواندم هر که را آنحضرت نام برده بود و هر که پیش آمد مرا
چون باز آمدم دیدم که خانه پرست از مردم گفتند مر انس را چه مقدار کس بودند گفت نزدیک سیصد کس باشند پس دیدم که
نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بالای آن حیس و تکلم کرد بچیزی پس بخواند ده کس را نزد خود و فرمود بخورید بنام خدا و باید
که هر کس از پیش خود بخورد پس خوردند و سیر شدند بعد از آن طائفه طائفه می آمدند و میخوردند تا همه خوردند پس فرمود بردار
یا انس پس برداشتم و ندانم که در وقت نهادن زیاده بود یا در وقت برداشتن رواه البخاری و مسلم و در حدیث ابی
ایوب آمده است که ساخت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه طعامی که
کفایت کند ایشان را پس فرمود آنحضرت بطلب سی کس را از اشراف انصار پس خواند ابو ایوب ایشان را پس خوردند تا سیر گشتند
باز فرمود بطلب شصت کس را ایشان نیز خوردند تا گذاشتند باز فرمود بطلب هفتاد کس را ایشان نیز خوردند تا گذاشتند
و بیرون نیامد از ایشان هیچ یکی تا آنکه اسلام آورد و بیعت کرد گفت ابو ایوب خوردند از این طعام من یکصد و هشتاد مرد
مروی ست از سمره بن جندب که گفت بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجفنه ای که نوبت بنوبت می خوردیم از بامداد تا شام
ده کس می ایستادند و ده کس می نشستند و می خوردند گفت شخصی این برکت از کجا بود پس اشارت کرد سمره بجانب آسمان و
گفت از اینجا بود رواه الدارمی و ابن ابی شیبة و الترمذی و الحاکم و البیهقی و ابو نعیم و در حدیث عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله
عنهما آمده است بودیم با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صد و سی تن و ذکر کرده که خمیر کرده شد یک صاع از طعام و ساخته شد
گوسفندی پس بریان کرده شد سواد بطن شاة یعنی جگر و دل و گرده آنچه در میان شکم باشد و بخدا سوگند نبود هیچ یکی از این
صد و سی تن مگر آنکه برید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن پاره پاره ای می پس گردانید از آن شاة دو کاسه بزرگ از طعام
پس خوردیم ما همه و باقی ماند آنچه در دو کاسه بود پس برداشتیم من آن را بر شتر و از ابی هریره رضی الله عنه مروی ست که امر کرد مرا
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بخوانم اهل صفه را پس جستم من ایشان را و فراهم آوردم پس نهاده شد پیش ما کاسه طعام

پس خوردیم ما هر مقدار که خواستیم و فارغ شدیم و کاسه همچنان پر بود که نهاده شده بود مگر همین که بود دروی اثر انگشتان بود و نیز از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که من بغایت گرسنه بودم کاسهٔ شیری پیش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد فرمود بطلب اصحاب صفه را پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است کاش من میدادو میخوردم و آسوده میشدم اما از فرمودهٔ شارع و امتثال امر وی چاره نیست پس بحکم آنحضرت علیه السلام بیرون آمدم و یاران را طلبیدم پس در آمدند همه خوردند باقی ماند چیزی من و آنحضرت علیه السلام بمن داد و بعد از آن خود خورد و فرمود ساقی القوم آخرهم و مرویست از علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که جمع کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنی عبد المطلب را که چهل کس بودند و در میان ایشان قومی بودند که میخوردند جذعه را و نوشیدند فرق را پس ساخت آنحضرت علیه السلام یک پیمانه از طعام پس همه خوردند و سیر شدند و باقیماند چنانکه بود و طلبید قدحی از آب پس نوشیدند و سیراب شدند و همچنان باقی بود رواه فی الشفاء و از جابر آمد رضی الله عنه که ام مالک انصاریه میفرستاد برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در عکه که مراد را بود روغن پس می آمدند او را پسران او و می طلبیدند نا خورش و نمی بود در آن خانه چیزی جز آن پس قصد کرده ام مالک بسوی آن عکه که در وی روغن برای آنحضرت میفرستاد و می یافت در وی روغن پس همیشه میبود مراد را روغن در آن عکه تا بیفشرد و روزی آن عکه را پس آمد ام مالک نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیان کرد صورت حال را فرمود آنحضرت بیفشردی تو آن عکه را و اگر نمی افشردی و میگذاشتی آنرا بحال خود همیشه میبود روغن برای شما و در آن عکه گفت بندهٔ مسکین از این حدیث معلوم میگردد که هر که خدمت کند مر حضرت سید المرسلین را و انفاق کند بمحبت وی چیزی را که تواند برکت دهد خدا تعالی در رزق وی و مال وی و در همه چیزش رزقنا الله و هم از جابر رضی الله عنه آمده که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و طعام طلبید پس داد برای وی نصف وسق شعیر و وسق بفتح واو و سکون سین مهمله شصت صاع پس همیشه میخورد وی و زن وی و مهمانان وی از آن روزی پیمانه کرد آنرا پیش آنحضرت آمد و عرض کرد فرمود اگر پیمانه نمیکردی می ایستاد نزد شما و می خوردید از آن همیشه گفته اند که حکمت در رفتن برکت در هنگام فشردن عکه و معدوم شدن شعیر هنگام پیمانه کردن آنست که افشردن و پیمانه کردن رضا و تسلیم و توکل به خدا عز اسمه و متضمن تدبیر و اخذ بحول و قوتست پس سزاداده شد فاعل آن بزوال نعمت قاله النووی رح و مثل این ست نکته در نگاه نکردن بدیگ خمیر در حدیث تکثیر طعام که گذشت والله اعلم بالاسرار و الحکم و حدیث جابر رضی الله عنه در وام پدرش عبد الله انصاری که بخاری روایت کرده است و در این باب مشهور است که گذاشته بود عبد الله بن حرام رضی الله عنه در وقت شهادت خود بالی کثیر وام بر خود و وصیت کرده بود جابر را رضی الله به همت و خبر گرفته بود پس جابر رضی الله عنه بذل کرد برای غرماء به اصل مال را قبول نکردند و نبود در نخیل وی کفاف دین ایشان پس آمد جابر نزد آن حضرت و گفت تحقیق میدانی تو یا رسول الله که پدر من روز احد شهید شد و گذاشته است وام بسیار و من میخواهم که ببینند ترا غرما فرمود

برد و خرمن هر تمر را در یک گوشه بنه پس کردم آنچه امر کرد آنحضرت و خواندم آنحضرت را و چون دیدند غرما آنحضرت را چسپیدند
بمن و چون دید آنحضرت ایشان را گشت گرد خرمن را که کلان تر از همه بود و نشست بران و گفت بخوان غرمای خود را
یعنی غرما را پس کیل کرد برای ایشان تا ادا کرد خدای تعالی از والد من امانت او را و من راضی بودم که امانت والد ادا کرده
شود و هیچ چیزی برای خواهران باز نماند و جابر را رضی الله عنه نه خواهر بود که پدر وی گذاشته بود و دیگر خرمنها همه باقی و
سالم ماندند و من می بینم آن خرمن را که بران رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود گویا یک دانه ازوی کم نشده و تعجب
کردند غرما و روایت کرده است ابوهریره رضی الله عنه که رسید مردم را گرسنگی سخت پس آنحضرت از من پرسید چیزی داری یا
ابا هریره گفتم نعم یا رسول الله اندکی تمری دارم در توشه دان فرمود بیار آنرا نزد من پس در آورد دست مبارک خود را
در توشه دان و بر آورد ازان یک مشت تمر و دعا ببرکت کرد و طلبید مردم را ده کس ده کس تا تمام لشکر ازان سیر شدند و
فرمودند مرا بگیر آنچه آورده بودی از تمر و در آر دست خود را در مزود و بگیر ازان تا در وقت حاجت شما ره مرا آنرا بیا
گرفتم من بیشتر از آنچه آورده بودم پس خوردم و خورانیدم ازان تمر در حیات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و
ابی بکر و عمر تا آنکه کشته شد عثمان رضی الله عنه پس غارت کرده شد خانه من پس رفت از من و در روایتی آمده که گفت
برداشتم ازان چندین و چندین وسق در راه خدا و وسق نام شصت صاع یا بار شتر گفته اند که مجموع تمرات دو وازده تمره بود
یعنی بیست و یک گفته اند و الله اعلم و در روضة الاحباب از ابوهریره رضی الله عنه درین باب بیتی نیز نقل کرده است
بیت للناس هم ولی فی الیوم همان + هم الجراب و هم الشیخ عثمان + والله اعلم و مروی است که آنحضرت عمر بن الخطاب
را فرمود تا از اندک خرمایی چهار صد شتر سوار را زاد داده ترتیب کرد و آن خرما باقی بود گویا یک خرما ازان کم نشده بود
و احادیث در تکثیر طعام بسیار است و بالاتر از همه حکایت غزوه تبوک است که بقایای زاد را با آن قلت برکتها بخشید که
هفتاد هزار کس ازان سیر شدند و تمام لشکر ظروف پر کردند چنانکه گذشت پروردگار تعالی ما را از برکات آن سید کائنات
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات محروم ندارد و فقر و فاقه را از تمر ظاهر و باطن آن حضرت مجبور گرداند و حکایتی یاد
دارم که در بازار مکه زادها الله تعظیما و تکریما تره فروشی بر تره های سبز آب می پاشید و می گفت یا برکة النبی تعالی و انزلی وتنزلی
ثم لا تحکی اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک وسلم ٭ فصل در کلام حیوانات و کلام ایشان مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله
وسلم چنانکه آدمیان مطیع و مسخر و منقاد امر دین و شریعت اویند صلی الله علیه وآله وسلم الا آنها که قرعه سعادت بنام ایشان
افتاده از اهل ایمان همچنین سائر حیوانات را که مطیع و منقاد امر و ارادهٔ الهی اند سبحانه بطریق اعجاز و خرق عادت منقاد
و مطیع وی صلی الله علیه وآله وسلم ساخت ازینجا است که بعضی از ارباب تحقیق و اهل باطن گفته اند که وی صلی الله علیه وآله وسلم
بکافه خلق از حیوانات و نباتات و جمادات مبعوث است و لیکن چون از دائره عقل و تکلیف و امر و نهی بیرون اند ایشان
جز اطاعت و ایمان و شهادت بصدق رسالت نیاید و موسوم بمعصیت نشوند چنانکه آدمیان اما حیوانات را اند و کلام کرده

بلکه شکایت نمودست بسوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که مر گله از اهل بیتی از انصار
را شتری بود پس آمدند نزد آنحضرت و عرض کردند یا رسول الله بود ما را شتری که آب می کشیدیم بروی اکنون سختی و سرکشی
میکند بر ما و منع میکند از ما پشت خود را و نخل و زرع ما همه تشنه اند پس برخاست آنحضرت با اصحاب و رفت روان شد
بجانب شتر پس در آمد در بستان و بایستاد و شتر در گوشه از آن نشسته بود و گفتند یا رسول الله این شتر مانند سگ گزنده
شده است و ما ترسیم بر ذات شریف تو که از وی گزندی رسد فرمود نیست بر من باکی از آن پس چون دید شتر آنحضرت
را صلی الله علیه وآله وسلم روی آورد بجانب وی و بسجده افتاد در پیش وی پس گرفت آنحضرت موی پیشانی او را و بعمل
در آورد و صحابه گفتند یا رسول الله این حیوان لا یعقل ترا سجده کرد ما سزاوارتریم بدان پس فرمود صلی الله علیه وآله وسلم
نمی باید نسزد بشر را که سجده کند بشر را و اگر روا بودی که بشر سجده کند بشر را امر میکردم زن را که سجده کند شوهر خود را از جهة
عظم حق مرد بر زن رواه احمد والنسائی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت در همین مقام نیست میان آسمان و زمین چیزی که نمیداند
که من رسول الله ام مگر عصاة جن وانس و در خبر دیگر آمده که آنها میخواستند که آن شتر را ذبح کنند پس وی بشکایت در آمد
پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را پیش آنحضرت بر خاک نهاد و فریاد کرد
با آوازی که فصیح بود پس بایستاد آنحضرت بر سر وی و طلب فرمود صاحب شتر را و خریدن این را خواست گفت یا رسول الله
پیشکش تست ولیکن این شتر مر اهل بیت راست که جز این وجه معیشت ندارند فرمود این شتر گله کرد کثرت عمل و قلت
علف را احسان کنید بوی و نگاهدارید حق وی را و این حدیث بطرق متعدده با الفاظ مختلفه آمده و صحیح است که از انس
آمده که گفت در آمد رسول الله وابو بکر و عمر در بستان یکی از انصار و بود در وی غنمی پس سجده کرد آنحضرت را و گفت
ابو بکر یا رسول الله ما سزاوارتریم که سجده کنیم ترا فرمود آنحضرت علیه السلام نمی سزد بشر را که سجده کند بشر را الی آخره و یکبار
شتری نزد آنحضرت آمد و شکایت کرد از قوم خود که این قوم پیش از آنکه شاد مغنی [illegible] بگذارند خو بها میکنند و من میترسم که
انتقال آن قوم را عذاب کند پس آنحضرت آن قوم را طلبید و از آن نهی فرمود عائشه رضی الله عنها میگوید که در خانه
شاتی بود چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه می بود این شاة ساکن و ثابت و آرامیده می بود و چون
بیرون میرفت آنحضرت پریشان میشد و بیقرار میرفت و می آمد و آمده است که آنحضرت شتران قربانی میکرد پس در نحر
میکرد هر یکی دیگر را در نزدیک می آمد بآنحضرت تا نخست او را ذبح کند و مروی است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
خود را بر پشت گوسفندی مالید که نرم می خشید و پستان وی پر شیر شد پس دوشید خود و بیاشامید و ابو بکر صدیق را
نیز بیاشامانید و قصه دوشیدن شاة ام معبد که خشک شده بود و اصلا شیر نداشت مشهور است و در باب هجرت
بتفصیل بیاید انشاء الله تعالی و امثال این حدیث در تکثیر طعام نیز ذکر کنیم از آن کرده در انقیاد و اطاعت حیوانات نیز
و از این باب است قصه کلام ذئب بشهادت او مر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را و حدیث تکلم ذئب روایت کرده شده

از جماعت صحابه بطرق متعدده روایت کرده است امام احمد از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه گفت که گرگی بشاتی
پس گرفت شاة را پس دوید راعی و گرفت شاة را از گرگ پس نشست گرگ بر دم خود چنانکه عادت سباع میباشد و گفت
از خدا نمی ترسی میکشی از من رزقی را که برانده بود خدای تعالی آنرا بسوی من پس گفت راعی وا عجبا گرگی اقعا نموده تکلم میکند
بکلام آدمیان پس گفت گرگ آیا خبر دهم ترا بعجب تر از این محمد به یثرب خبر میدهد مردم را باخبار سابقه مردم می گوید
پس راعی غنم خود را راهی ساخت تا در آمد مدینه معظمه را و گذاشت غنم را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم و خبر داد آنحضرت را پس امر کرد تا اذان گفتند و چون آمدند مردم گفت براعی که خبر ده مردم را بآنچه شنیدی و دیدی
و همچنین روایت کرده بیهقی از حدیث ابن عمر و ابونعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایت ابی هریره بسند صحیح آمده
که گفت ذئب عجیب تر از این آنکه مردی در نخلات بین الحرتین خبر میدهد شما را بآنچه گذشته و بآنچه می آید و این راعی یهودی
بود پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خبر داد و ایمان آورد و در بعضی طرق از ابی هریره رضی الله عنه
آمده گفت گرگ براعی حال تو عجیب تر است از من که ایستاده بر غنم خود و ترک داده پیغمبری که مبعوث نشده پیغمبری اعظم
قدر نزد خدا از وی تحقیق گشاده شده است بروی ابواب جنت و مشرف شده اند اهل جنت با اصحاب وی و منتظر اند
قتال ایشان را یعنی ملائکه و حور و غلمان و بهشت میگیرند اصحاب او را و مشتاق اند بایشان که در آیند در بهشت و
انتظار قتال ایشان دارند که کشته شوند و به بهشت در آیند و گفت ذئب براعی که نیست حائل میان تو و وی مگر این
دره و از کوه میروی از کوه و در حضرت وی میگردی از جنود خدا گفت راعی پس غنم مرا که میچراند گفت ذئب من میچرانم پس آمد نزد آنحضرت
و اسلام آورد و ذبح کرد برای ذئب شاتی از آن و مثل این حکایت از ابی سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که
گرگی را دیدند آهوئی را گرفته است چون آهو بحرم در آمد گرگ برگشت و تعجب کردند پس گفت گرگ عجیب تر از این آنست
که محمد بن عبد الله فی المدینة یدعوکم الی الجنة و تدعونه الی النار پس ابوسفیان بصفوان گفت بلات و عزی اگر تو ذکر کنی
این حکایت را بمکه میگذاری زنان مکه را بی مردان و از ابوجهل و اصحاب وی نیز روایت مثل این کرده اند و از این باب است
حدیث ضب یعنی سوسمار و کلام کردن او و این حدیث مشهور است و روایت کرده است آنرا بیهقی در احادیث کثیره و ذکر کرده است
قاضی عیاض در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در محفلی از اصحاب خود ناگاه آمد اعرابی
از بنی سلیم که شکار کرده است ضبی را و گردانیده است او را در آستین خود تا ببرد او را به منزل گاه خود و بریان کند و
بخورد و چون دید اعرابی جماعه را گفت این کیست که با جماعه است گفت رسول خدا است پس بیرون آورد
ضب را از آستین خود و گفت سوگند بلات و عزی ایمان نمی آرم بتو تا ایمان آرد این ضب و انداخت ضب را پیش
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس ندا کرد آنحضرت ضب را فرمود یا ضب پس جواب داد ضب بزبانی متین که شنیدند
قوم همه لبیک و سعدیک فرمود آنحضرت ای ضب کسی آید قیامت گفت ضب تمام خلق پس فرمود آنحضرت که عبادت میکنی

گفت خدائی را که در آسمان است عرش او و در زمین است سلطنت او و در دریا است راه او و در بهشت است رحمت او و در آتش عقاب
او فرمود آنحضرت من کیستم گفت رسول خدا و رسول رب العالمین و خاتم النبیین قد افلح من صدقک و خاب من کذبک
پس اسلام آورد اعرابی الحدیث بطوله و اشعار نیز نقل کرده اند که این ضب نعت آن حضرت خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و از آن جمله است حدیث غزاله که روایت کرده اند او را ائمه بطرق متعدده که تقویت میکنند بعض او بعض را ذکر کرده است
قاضی عیاض در شفا و ابو نعیم در دلائل از ام سلمه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در صحرائی گشت ناگاه شنید آوازی که
میگفت یا رسول الله پس آن سو نگریست آنحضرت دید که آهو ماده بسته در بند افتاده است و اعرابی آنرا در جامه پیچیده
پس گفت آنحضرت علیه السلام با آهو چیست حاجت تو گفت صید کرده است مرا این اعرابی و مرا دو آهو بچه است در زمین
خورده رها کن مرا تا بروم و شیر دهم ایشان را و باز آیم فرمود آنحضرت چنین میکنی و باز می آئی گفت آری اگر نکنم مرا خدا تعالی
عذاب کند عذاب عشار اگر باز نیایم پس رها کرد او را آنحضرت و برفت و باز آمد و بربست او را آنحضرت پس بیدار شد اعرابی و گفت
یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت این است که رها میکنی این ظبیه را پس رها کرد اعرابی او را و دمید و دید در صحرا از
روی خوشحالی و میزد پاهای خود زمین را و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و نیز آمده است
که آنحضرت در لشکری بود مردم همه تشنه شدند و بر آبی فرود آمده بود پس آهو ماده نزد آنحضرت آمده آنحضرت او را دوشید
و همه را سیراب ساخت که مقدار سی صد کس بودند و رافع که مولی آنحضرت بود فرمود که این را نگاه دار پس رافع او را بربست
بعد از ساعتی دید که رفته است فرمود ان الذی جاء بها هو الذی ذهب بها و از آن جمله است کلام حمار روایت کرده
است ابن عساکر که چون فتح کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیبر را تکلم کرد حماری فرمود آنحضرت نام تو چیست گفت
نام من یزید بن شهاب گفت بیرون آورده است پروردگار تعالی از نسل جد من شصت حمار و سوار شده است آنرا
هیچ یکی جز پیغمبر من امید میداشتم که سوار شوی تو باقی نمانده است از نسل جد من جز من و نیست از انبیا کسی جز تو و
گفت بودم من پیش از تو در دست یهودی و بودم من که می لغزیدم عمدا بوی سوار می او و بود آن یهودی که گرسنه میداشت
شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را نام تو یعفور باشد و بود یعفور در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت میفرستاد
او را بر در کسی تا خبر کند و بطلبد او را پس می آمد یعفور بر در و میکوفت در را بسر خود و چون بیرون آمد صاحب در اشارت
میکرد که اجابت کن رسول خدا را که ترا می طلبد و چون آن حضرت علیه السلام وفات یافت آمد یعفور به چاهی که مر ابی الهیثم
بن التیهان را بود و گذشت خود را در آنجا به جهت جزع و فزع بر فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و هم از این باب است تسخیر اسد و
تکلم او با سفینه که در دریا باقی از لشکر افتاده و راه گم کرده بود و گفتن او که انا مولی رسول الله پس راه نمود و رسانید شیر او را
به لشکر و این معجزه آنحضرت بود و هم کرامات اولیاء معجزه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و ابن حبان روایت کرده است
که ابرها را که منتظر سایه کرده بر آنحضرت روز فتح مکه پس دعا کرد برکت ایشان و فتح عظیم بنهادنت پیش حاصل شد در غار هجرت

مشهور ست و گویند کبوتران حرم از نسل آن کبوتر در غار اند و روایت کرده شده است که امر کرد آنحضرت علیه السلام شجره را
تا قصد آدمی که رسید پوشید در غار را ذکره فی الشفا قاضی عیاض گفته که احادیث در باب کلام حیوانات و طاعت ایشان
مر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است و آنچه مشهور بود از ان و واقع شده در کتب ائمه آورده‌ایم و فصل
همچنانکه حیوانات همه مطیع و منقاد امر آنحضرت بودند نباتات نیز در وظیفه فرمانبرداری و طاعت وی بودند و از نجاست کلام
شجر و سلام وی بر آنحضرت و اطاعت و شهادت برسالت وی صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون وحی فرستاده شد بسوی من نیگذشتم بهیچ سنگ و درخت مگر آنکه میگفت السلام علیک
یا رسول الله از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بودم من با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمکه پس بیرون آمدیم در بعضی نواحی آن
پس هیچ پیش نیامد کوه و نه درخت مگر آنکه میگفت السلام علیک یا رسول الله رواه الترمذی و این ها قسمت که در ابتدای وحی
بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یا دیگر ست در زمان دیگر والله اعلم و حاکم درست کرد باسناد جید از ابن عمر آمده که
گفت بودیم با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفری پیش آمد اعرابی و چون نزدیک بآن حضرت آمد گفت مر او را رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم کجا میروی گفت میروم بسوی اهل خود فرمود آیا رغبتی است ترا در خیری یعنی میخواهی که نیکی و سعادت
حاصل کنی برای خود گفت آن چیست فرمود شهادت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله گفت
اعرابی آیا هیچ شاهدی هست ترا بر آنچه میگوئی فرمود این درخت شاهد من است پس خواند آنحضرت آن درخت را و درخت
بر کناره وادی بود پس شگافت زمین را و می آمد تا ایستاد پیش آنحضرت پس شهادت طلبید آن حضرت از وی سه بار و
گواهی داد آن درخت بعد از ان بازگشت بجای خود و این حدیث دارمی نیز روایت کرده مانند این و در روایتی است که کافران
مکه روزی رخسار مبارک آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم خون آلوده ساختند و دندان شریف را شکستند آنحضرت غمگین
نشسته بود که جبرئیل آمد و حال پرسید پس حزین و غمگین یافت آنحضرت را گفت آیا دوست میداری که بنمایم ترا آیتی که
خاطر شریف ترا خوش گرداند پس نظر کرد جبرئیل علیه السلام بدرختی که در پس وادی بود گفت بخوان این درخت را پس خواند
آنحضرت آن درخت را و درخت مشی کرد و آمد نزد آنحضرت و ایستاد گفت جبرئیل امر کن که باز گردد بجای خود پس امر کرد
برگشت بجای خود پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسبی رواه الدارمی من حدیث انس و در حدیث دیگر آمده که سوال کرد
اعرابی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معجزه پس فرمود آنحضرت آن اعرابی را بگو بآن درخت که رسول خدا ترا طلب میکند
آن درخت که پهلو ست چپ و پیش و پس جدا شد و رگهای او کنده شد بیرون آمد و خاک را میکند و زمین را میکشید رگهای خود را
و ایستاد پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی امر کن این درخت را تا برگردد بجای خود پس باز گشت
رگهای او در جای خود و قرار گرفت پس گفت اعرابی آنحضرت را که اذن ده مرا تا سجده کنم ترا فرمود اگر امر کنم کسی را که سجده کند
کسی را هر آینه امر کنم زن را که سجده کند شوهر خود را پس اذن داد تا ببوسد دست و پای آنحضرت را و در حدیث دیگر آمده

خود را آورده آن سدره در غیبه شد تا آنحضرت بسلامت از میان بگذشت و همچنین منشرح ماند و معروف بسدرة النبی گشت
صلی الله علیه وآله وسلم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گفت چه
چیز شناسم ترا که رسول خدائی فرمود بآنکه بخوانم این شاخ خرما را که گواهی دهد که من رسول خدا ام پس خواند آنحضرت پس جدا شد
از درخت و افتاد پیش فرمود آنحضرت برگرد و بجای خود رو برگشت و بجای خود رفت اسلام آورد اعرابی رواه الترمذی
و صحیح و آمدن درخت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود در احادیث بسیار آمده و فی القصیدة شعر جاءت لدعوته
الاشجار ساجدة * تمشی الیه علی ساق بلا قدم * کانما سطرت سطرا لما کتبت * فروعها من بدیع الخط فی اللقم * و در حدیث
دراز طویل از جابر بن عبد الله آمده که گفت فرود آمدیم در صحرای گشاده پس رفت آنحضرت برای قضای حاجت و رفتم
من در پی آنحضرت با اداوه از آب پس ندید چیزی که استتار کند بدان ناگاه دو درخت بود در کناره وادی پس رفت آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بسوی یک درخت و گرفت شاخی را از شاخهای او و گفت انقادی و کن رام بمن باذن خدا عز و جل پس
منقاد شد آن درخت مانند انقیاد شتر که مهار در بینی وی است پس نزد درخت دیگر رفت و او را نیز کشیده آورده گفت بچسپید بمن پس چسپید بر
همدیگر و ایشان دیگر آمد که فرمود یا جابر بگو این درخت را که میگوید ترا رسول خدا ملحق شوی بصاحب خود که نشینم در پس شما پس ملحق
شد و گفتم بدرخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد و پیوست بصاحب خود و نشست آنحضرت پس ایشان و بیرون آمدم من و
دویدم و نشستم در جای دور و افتادم در حکایت با نفس خود ناگاه التفات کردم می بینم که آنحضرت می آید و هر دو درخت
از یکدیگر جدا شده هر یک بجائی ایستادند و در حدیث اسامة بن زید نیز مانند این آمده که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم در بعضی مغازی خود آیا می بینی برای حاجت رسول خدا مکانی گفتم نیست در وادی جای خالی از مردم فرمود می بینی
درخت خرمائی یا سنگی گفتم می بینم نخلات متقاربه گفت برو و بگو باین نخلات که رسول خدا امر کند شما را که بیائید برای حاجت
رسول خدا و بگو بسنگها نیز همچنین رفتم و گفتم سوگند بخدائی که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم نخلات را قریب یکدیگر آمده و سنگها
را بهم پیوسته و چون قضا کرد حاجت را فرمود بگو باینها که جدا شوند از یکدیگر و امثال این معجزه بسیار آمده و در حدیث عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه آمده که مشرکان گفتند چه چیز است که شهادت دهد ترا فرمود شهادت میدهد این درخت پس فرمود
بیای درخت پس آمد درخت و شهادت داد گفت قاضی عیاض رحمة الله علیه جمعی کثیر از علمای صحابه اتفاق کرده اند بر این
و از تابعین اضعاف آن رضوان الله علیهم اجمعین فصل چنانکه نباتات را منقاد و مطیع امر وی صلی الله علیه وآله وسلم ساخته
بود جمادات را نیز همچنین حکم داده بود و سلام کردن حجر و تکلم او با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه گذشت هیچ شجری و حجری نبود مگر
آنکه سلام میکرد و بر وی میگفت السلام علیک یا رسول الله و از علی مرتضی و عائشه صدیقه رضی الله عنها نیز حدیثی درین باب
گذشته و از جابر رضی الله عنه نیز آمده و همچنین حدیث راهب در وقتی که آمده بود همراه ابو طالب در ابتدای امر و [illegible]
گفت باقی نماند شجری و حجری مگر آنکه سجده کرد او را بیاید انشاء الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه روایت کرده است مسلم از

حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که من میشناسم حجری را که سلام میکرد بر من پیش از آنکه
مبعوث شوم بدرستی تحقیق من می شناسم او را امروز و اختلاف است درین حجر که کدام است بعضی گفته اند که حجر اسود است و بعضی
حجری غیر وی در کوچه که او را زقاق الحجر گویند در راه خانه خدیجه رضی الله عنها و مسجد و دست در دیوار وی در مردم تبرک میجویند
بلمس وی و میگویند که این همان حجر است که سلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که میگذشت از آن راه و شیخ ابو عبد الله محمد بن
مکی هاشمی گفته که متواتر آمده است از اهل مکه که این حجری که در زقاق الحجر است همان حجر است که سلام میکرد بر رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم و در مقابله وی در دیوار دیگر اثر مرفق شریف وی است که در سنگی نقش بسته است و میگویند که سنگها آهن نرم کرده شده
برای انبیا علیهم السلام و در مکه معظمه در کوهی که آنحضرت وقتی که سفره چرانی میکرد اثر قدمین شریفین است والله اعلم و صاحب
مواهب لدنیه از ابو حفص میانجی آورده که گفت خبر داد مرا که ملاقات کردم جمعی از اهل مکه که این حجر مذکور همان حجر است
که سلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از آنجمله است آمین گفتن آستانه در و دیوارهای خانه وقتی که دعا کرده
آنحضرت علیه السلام برای عباس و پسران وی رضی الله عنهم روایت کرده است آنرا بیهقی در دلائل و ابن ماجه مختصر که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عباس بن عبد المطلب را یا ابا الفضل مرو از منزل خود و پسران تو تا بیایم من شما را که
مرا با شما کاریست پس منتظر باشید آنرا تا آنکه در آمد آنحضرت بر ایشان وقت چاشت و فرمود السلام علیکم گفتند علیکم السلام
ورحمة الله وبرکاته فرمود چگونه صبح کردید گفتند صبح کردیم بخیر والحمد لله فرمود نزدیک شوید نزدیک گردیدند بیکدیگر پس
پوشانید آنحضرت ایشانرا چادر خود را و فرمود یارب این عم من است و صنو پدر من است و ایشان اهل بیت من اند بپوش
ایشانرا از آتش دوزخ همچو پوشیدن من ایشانرا باین چادر پس گفت آستانه در و دیوارهای خانه و گفتند آمین آمین آمین
و یکباری عقیل ابن ابیطالب در سفری در خدمت آنحضرت بود تشنه شد پس آنحضرت او را بر کوهی که آنجا بود فرستاد و فرمود بگو
آن کوه که مرا آب ده پس آن کوه متکلم شد و گفت ای پیغمبر خدا بگو که از آن روزی که این آیه نازل شد واتقوا النار التی وقودها الناس
والحجارة چندان گریستیم از ترس خدا که آب در اجزای من نماند و مشهور درین باب حنین جذع است [illegible] حنین
آواز سینه و ناله ناقه که از بچه جدا شود و جذع بکسر جیم و سکون ذال نخل درخت و حدیث حنین جذع از جاهای کثیر از صحابه
آمده است که مفید قطع و یقین است بدان در مواهب لدنیه از شیخ تاج الدین سبکی آورده که در شرح مختصر ابن الحاجب گفته
که صحیح نزد من آنست که حدیث حنین جذع متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق
کثیره متعدده خارج از حد حصر و احصاء تواند که متواتر نزد قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که
حنین جذع و انشقاق قمر نقل کرده شده است هر یکی از آن نقل مستفیض شایع که مفید قطع است نزد کسیکه مطالع سنت
بر طرق حدیث شد غیر وی که ممارست ندارد درین کار والله اعلم بیهقی گفته قصه حنین جذع از امور ظاهر است که حمل کرده اند
آنرا خلف از سلف و از اکبر آیات و اظهر معجزات است که دلالت میکند بر نبوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و شافعی گفته که

داده است خدا تعالی عیسی بن مریم را احیای موتی صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم پس نقصا گفتند بشافعی که داده است حق
پیغمبر ما را آنچه داده است پیغمبر ما را گفت داد محمد را صلی الله علیه وآله وسلم حنین جذع تا شنیده شد صوت او واین اعظم
واکبر است از آن و شمرده اند علمای حدیث صحابه را که روایت کرده اند و رسانیده طرق آنرا که ذکر آن طولی است روایت
کرده شده است که بود مسجد نبوی مسقوف بر جذوع نخل و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه ساخته شود برای وی
منبری می ایستاد برای خطبه تکیه می زد بجذعی از آن جذوع چون ساخته شد منبر مفارقت کرد از آن جذع پس شنیده شد
مر آن جذع را آوازی مانند آواز ناقه و در روایت انس آمده که جنبید و لرزید مسجد با وازی و بسیار شد بکا مردم که بجهت آنچه
مشاهده کردند از حال غریب وی و در روایتی آمده که بشکافت جذع و پاره شد پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و نهاد دست شریف خود را بر وی و در کنار مبارک گرفت پس ساکت گشت فرمود آنحضرت که این چوب گریه کرد از جهت آنچه گم کرد
از ذکر خدا اگر در کنار نمیگرفتم او را همیشه میبود اینچنین تا روز قیامت از جهت اظهار حزن بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
پس امر کرد آنحضرت که دفن کرده شود تحت منبر پس ناله میکرد او آنحضرت بسوی او و در روایتی آمده است که خواند او را آنحضرت
جانب خود پس آمد در حالیکه پاره کرد زمین را پس در کنار شریف گرفت او را و فرمود تا باز گردد بمکان خود و در حدیث بریده
آمده که فرمود آنحضرت بآن چوب اگر خواهی باز بنشانم ترا در بستانی که بودی دران محل تا بروید دران رگهای تو و کامل گردد
خلقت تو و تر گردد شاخهای تو و پیدا گردد میوه و اگر میخواهی بنشانم ترا در بهشت تا بخورند دوستان خدا از میوه تو بعد
از آن گوش شریف خود نهاد آنحضرت بجانب وی که چه میگوید پس فرمود میگوید بنشان مرا یا رسول الله در بهشت
تا بخورند از من دوستان خدا باشم در مکانی که کهنه نشوم و فانی نگردم در وی و شنیدند این را هر که نزدیک بوی بود پس
فرمود آنحضرت اینچنین کردم و گفت اختیار کرد وی دار بقا را بر دار فنا و بود حسن بصری رضی الله عنه چون تحدیث میکرد باین حدیث
میگفت ای بندگان خدا چوبی ناله میکند از شوق پیغمبر خدا شما سزاوارترید که مشتاق باشید بلقای شریف وی صلی الله
علیه وآله وسلم بلیت سنگی و گیاهی که در منفعت هست و به زادی وان که در معرفت نیست و این حدیث را
با لفاظ مختلفه روایت کرده است و در آنچه ذکر کردم کفایت است و از این باب است کلام کردن آن حضرت بجبل و کلام کردن
جبل با وی روایت کرده است انس رضی الله عنه که برآمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وابوبکر و عمر و عثمان رضی الله
عنهم اجمعین بجبل احد که کوهیست در مدینه و در شأن او واقع شده است احد جبل یحبنا و نحبه پس جنبید احد پس زد آنحضرت
او را بپای شریف خود و فرمود ثابت باش در جای خود باش ای احد نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه احمد والبخاری
والترمذی وابو حاتم و در حدیث از عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر جبل ثبیر در مکه
و ثبیر کوهیست در مکه و با وی ابوبکر و عمر و من بودم پس جنبید جبل تا آنکه افتاد سنگهای او در حضیض پس زد آنحضرت بقدم
مبارک خود و فرمود بجای خود باش یا ثبیر نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه البخاری احمد والترمذی وابو حاتم وار

ابوهریره رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت بر حرا که جبلیست در نواح مکه معظمه است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و با جمعی
وحی آنجا مشغول بود و وحی آنجا نازل شده و بود با وی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر پس جنبید حرا پس فرمود
آنحضرت آرام گیر و باش حرا نیست بر تو الا نبی یا صدیق یا شهید و در روایتی سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مذکور است
نه علی و در روایتی تمام عشره مذکورند مگر ابوعبیده بن الجراح والله اعلم و در روایتی آمده که چون طلبیدند قریش آنحضرت
را گفت ثبیر فرود آیا رسول الله زیرا که من می‌ترسم که بکشند دشمنان ترا بر پشت من پس عذاب کند مرا خدای تعالی پس گفت
حرا در من درآ یا رسول الله و ثبیر و حرا هر دو کوه مکه معظمه اند مقابل یکدیگر و گفته اند که رجفه یعنی جنبیدن این جبال از غضب
رجفه غضب بود که بقوم موسی علیه السلام واقع شده وقتی که تحریف و تبدیل کلمه کرده بودند که گفته شده بود با ایشان آن
رجفه غضب بود و این رجفه طرب و لهذا تخصیص کرد آنحضرت علیه السلام به مقام نبوت و صدیقیت و شهادت که موجب
سرور و ابتهاج جبال شد و از این باب است تسبیح حصی بر دست آنحضرت چنانکه روایت کرد انس رضی الله عنه که گرفت آنحضرت
کفی از حصات پس تسبیح کردند در دست شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و شنیدیم ما تسبیح را پس ریخت آن حصات را و داد
ابوبکر رضی الله عنه و تسبیح کردند بعد از آن ریخت در دست ما تسبیح نکردند و قاضی عیاض در شفا گفته که روایت کرده
مثل این ابوذر و ذکر کرده تسبیح کردند در کف عمر و عثمان نیز رضی الله عنهما و تفصیل این اجمال آنست که در مواهب لدنیه ذکر
کرده که ولید بن سوید گفته که مردی از بنی سلیم کبیر السن که دریافته بود ابوذر را رضی الله عنه در ربذه که مسکن ابوذر بود و در آنجا
مسکن داشت ابوذر که گفت درآمدم روزی بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است نیست نزد وی
هیچ یکی از مردم گویا می‌بینم او را در این هنگام که در حالت وحی است پس سلام کردم بر وی داد جواب سلام مرا و فرمود چه چیز آورد
ترا اینجا یا اباذر گفتم خدا و رسول خدا داناتر است پس امر کرد مرا بنشین پس نشستم در پهلوی شریف وی نمی‌پرسیدم از وی چیزی
و نمی‌گوید وی بمن چیزی پس درنگ کردم اندکی ناگاه آمد ابوبکر در حالتی که می‌شتافت پس سلام داد و گذشت آن حضرت
جواب سلام وی و فرمود چه چیز آورده است ترا ابوبکر گفت آورده است مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود به نشستن پس
نشست در پیشانی که مقابل آنحضرت بود پس عمر آمد و کرد مثل آن فرمود آنحضرت مثل آن نشست در پهلوی ابوبکر
پس عثمان آمد همچنین و نشست در پهلوی عمر رضی الله عنهم اجمعین پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سنگریزه‌ها
هفت یا نه یا نزدیک آن پس تسبیح کردند سنگریزه‌ها در دست شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا شنیده شد آنها را حنینی
مانند حنین نحل در کف شریف رسول صلی الله علیه وآله وسلم پس داد آن سنگریزه‌ها با بوبکر و درگذشت از من پس تسبیح کردند که
ابوبکر پس گرفت سنگریزه‌ها را از دست ابوبکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن سنگریزه‌ها بعد از آن داد عمر را و تسبیح کردند
در کف وی چنانکه در کف ابوبکر کرده بودند پس از آن داد عثمان را و تسبیح کردند در دست وی چنانکه تسبیح کرده بودند در کف
ابوبکر و عمر پس گرفت سنگریزه‌ها را و نهاد بر زمین و خاموش گشتند روایت کرده اند این حدیث را بزار و طبرانی در اوسط و بیهقی از ...

و در حدیث طبرانی آمده که گفت ابوذر پس بر نهاده شدند در دستهای او و تسبیح نکردند با هیچ یکی چنین آورده است این حدیث را در مواهب لدنیه و در روضة الاحباب از تمهید ابوشکور سلمی نقل کرده است که گفت علی مرتضی رضی الله عنه نیز در آن مجلس حاضر بود و در دست وی نیز تسبیح کردند و از آن جمله است تسبیح طعام بخاری از ابن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت بودیم که می خوردیم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ما می شنیدیم تسبیح طعام را و از جعفر بن محمد باقر بن علی زین العابدین سلام الله علیهم اجمعین آمده که گفت بیمار شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس آمد او را جبرئیل علیه السلام بطبقی که در وی انگور بود و انار پس خورد آنحضرت و تسبیح کرد در دست شریف او و در روایتست از ابن عمر رضی الله عنهما که خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روزی بر منبر این آیت را وما قدروا الله حق قدره بعد از آن فرمود ثنا میگوید جبار ذات خود را و میگوید انا الجبار انا الجبار انا الکبیر المتعال پس جنبید منبر تا گفتیم که می افتد آنحضرت بر زمین و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت بودند گرد خانه کعبه سیصد و شصت صنم ثابت گردانیده شده به رصاص در حجاره پس چون در آمد آنحضرت در مسجد عام الفتح اشارت می کرد بچوبی که در دست شریف وی بود و مس نمیکرد و میگفت جاء الحق وزهق الباطل پس اشارت نمی کرد بسوی آنها مگر می افتادند بر قفا و اشارت نمیکرد بقفای بتی مگر آنکه می افتاد بر روی و همه در دست سلطنت وی خوار و خزار بودند و در حکم اینست تکلم بیان شهادت ایشان برسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم و روایتست از معیقیب یمامی که گفت حج کردم حجة الوداع و در آمدم در سرای و دیدم در وی رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و دیدم از وی امری عجیب آمد او را مردی از اهل یمامه بغلامی که همین روز زائیده شده است پس فرمود او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من انا گفت انت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت آنحضرت صدقت بارک الله فیک بعد از آن تکلم نکرد هرگز تا جوان شد و نامیدیم او را مبارک الیمامه و از فهد بن عطیه روایتست که آورده اند نزد آنحضرت غلامی که جوان شده و هرگز سخن نکرده بود پس فرمود آنحضرت من انا قال انت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رواه البیهقی **وصل** در ابرای ذو العاهات و احیای موتی یعنی بگردانیدن بیمار را از آنچه سالم و زنده گردانیدن مرده را روایتست از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد و پسر خود را همراه آورد و گفت یا رسول الله این پسر من جنون دارد که می گیرد او را جنون در وقت طعام شام که بر می سازد بر ما وقت را پس مسح کرد آنحضرت علیه السلام سینه او را و دعا کرد و بیرون آمد از شکم وی مانند سگ بچه سیاه که می دوید رواه الدارمی و عمده البوصیری حیث قال شعر کم ابرأت وصبا باللمس راحته واطلقت اربا من ربقة اللمم و آمد آنحضرت را زنی از خثعم و با وی پسری بود که تکلم نمیکرد پس آب طلبید و مضمضه کرد و شست هر دو دست شریف را و نوشانید آب را بآن پسر پس به شد غلام فی الحال و عاقل شد چنانکه فاضل شد بر عقول مردم و رسید که احدی زخمی بچشم قتاده بن النعمان تا افتاد بر رخساره پس آمد قتاده نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله مرا زنی است که دوست میدارم او را و میترسم که پلید کرده و نفرت گیرد پس گرفت آنحضرت چشم او را بدست مبارک و نهاد در جایش و فرمود خداوندا بپوشان چشم او را جمالی پس بود آن چشم بهترین و بیناترین چشمان او و درد نمیکرد وقتی که درد می آمد چشم دیگر و آورده اند که از اولاد قتاده بن النعمان مردی بود در خدمت عمر عبد العزیز آمد پرسید تو کیستی گفت شعر انا ابن الذی سالت علی الخد عینه + فردت بکف المصطفی ایما رد

کما کانت لاول امریه لوفیا حسن عین و یا حسن باخدیه پس انعام کرد عمر او را و نیک کرد جایزهٔ او را و در روایت کرد طبرانی و ابو نعیم
از قتاده که گفت بودم من که نگاه میداشتم تیرهای را بروی خود از روی پیغمبر خدا یعنی خود را سپر آنحضرت ساخته بودم پس در آخر
رسید بمن تیری که افتاد بدان حدقهٔ چشم من پس گرفتم من او را بدست خود و دویدم بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و چون دید
چشم مرا در دست من اشک ریخت چشم آنحضرت و فرمود خداوندا قتاده چنانکه نگاهداشت روی پیغمبر ترا بروی خود در رسید آفت
بچشم وی بگردان این چشم او را بهترین چشمان او در روایتی آمده که مروی است که مردی گرفتار شده بود بعلت استسقا پس فرستاد
نزد آنحضرت کسی را و استشفا نمود پس گرفت آنحضرت بدست مبارک خود کفی از خاک و انداخت در آن از آب دهن مبارک و
بآن فرستاده داد و گرفت وی آنرا متعجب بگمان بود که استهزا کرده شد بوی پس آورد آنرا نزد آن مریض در رسیده بود وی
بسر حد موت نوشانید آنرا پس شفا یافت و شخصی دیگر بود که سفید شده بود هر دو چشم وی و چیزی نمی دید پس دم کرد آنحضرت
هر دو چشم او را که بینا شد چنانکه رشته در سوزن می در آورد و هشتاد ساله بود و امثال این بسیار است و در غزوه خیبر پرسید که
علی کرم الله وجهه کجاست گفتند حاضر نیست درد چشم دارد پس کس فرستاده طلبید و بنهاد سر مبارک او را بر کنار شریف خود و تفل
کرد در هر دو چشم وی و دعا کرد پس به شد فی الحال گویا نبود بوی درد و وی هرگز درد نکرد چشم وی رضی الله عنه و دم کرد در زخم
ضربه ساق سلمة بن الاکوع روز خیبر پس به شد در حال و در صحیح البخاری آمده که بپای معاذ را شمشیر رسیده بود جدا شده و تفل کرد
کشت کعب بن الاشرف را پس تفل کرد به شد در حال و در صحیح بخاری آمده که چون عبد الله بن عتیک ابو رافع یهودی را کشته
شب مهتاب بود چون پای بر زینه نهاد پنداشت که بزمین رسید پس بیفتاد و بشکست ساق وی پس نزد آنحضرت علیه السلام
آمد آنحضرت دست مبارک را بر ساق او مالید فی الحال شفا یافت و امثال این حکایات در غایت کثرت و شهرت است و در کتب
حدیث مذکور و مسطور و اما احیای موتی روایت کرده است بیهقی در دلائل که آنحضرت خواند مردی را باسلام پس گفت آن مرد
ایمان نمی آرم بتو تا آنکه زنده نکنی دختر مرا که مرده است فرمود آنحضرت بنما مرا قبر او را پس نمود قبر او و در روایتی آمده که گفت
انداخته ام من دختر را در وادی پس فرمود آنحضرت بنمای مرا آن وادی پس بیامد بران وادی و ندا کرد آنحضرت علیه السلام
آن دختر را پس جواب داد آن دختر گفت لبیک و سعدیک پس فرمود آنحضرت آیا دوست میداری که باز گردی بدنیا گفت
لا والله یا رسول الله یافتم من آخرت را بهتر از دنیا و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که پدر و مادر تو
ایمان آوردند اگر دوست داری باز گردانم ترا بایشان گفت حاجت نیست مرا به پدر و مادر یافتم خدا را بهتر و مهربان تر
از ایشان و در روایت نجیح دلالت دارد که اولاد مشرکین را عذاب نیست و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بخانه وی مهمان آمد و وی بره را بسمل کرد و پسر بزرگ وی بدیدن این حال پسر خرد را ذبح کرد و چون مادر وی
در دنبال وی دوید وی ببام آمد و خود را بزمین انداخت و بمرد پس هر دو پسر بدعای آنحضرت زنده شدند مشهور است
بتفصیل مذکور است و احیای ابوین شریفین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است هم ازین قبیل است

ولیکن محدثان ساده صحت این احادیث سخن است و بعضی از متأخرین آنها را اثبات نموده و بدرجه اعتبار رسانیده و انس
رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت و او را مادری بود عجوزه نابینا پس پوشیدیم آن مرده را و تعزیت کردیم آن زن را
گفتیم یا مرده پسرش گفت آری مرد گفت خدایا تو میدانی که من هجرت کرده بودم بسوی تو و بسوی پیغمبر تو بامید آنکه یاری دهی
بر هر سختی که مرا رسیده پس مصیبت مرا بر این مصیبت پس از جای نرفتیم تا دور کردیم جامه را از روی مرده پس زنده شد
و طعام خوردیم با او رواه ابن عدی و ابن ابی الدنیا و البیهقی و ابونعیم و این برکت استغاثه آن زن بود بحضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم پس معجزه وی باشد و همچنین آنچه روایت کرده است ابوبکر بن الضحاک از سعید بن المسیب که مردی از انصار مرده بود چون
تکفین کرده شد و آمدند مردم که بردارند تکلم کرد و گفت محمد رسول الله و همچنین آنچه آمده است که زید بن خارجه انصاری خزرجی که حاضر
شده بود بدر را و [illegible] در خلافت عثمان رضی الله عنه و تکلم کرد بعد از موت بکلامی که محفوظ و ثابت شد از وی گفت
محمد احمد فی الکتاب الاول صدق صدق ابوبکر الصدیق الضعیف فی نفسه القوی فی امر الله فی الکتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب
القوی الامین فی الکتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان علی منهاجهم مضت اربع سنین و بقیت سنتان اتت الفتن و اکل الشدید
الضعیف و قامت الساعة کذا فی جامع الاصول و در مواهب لدنیه همچنین آورده که نعمان بن بشیر گفت بود زید بن خارجه از سراة انصار
[illegible] در راهی از راههای مدینه میان ظهر و عصر بر روی افتاد و برده پس آوردند آن را انصار و گرد آمدند بروی زنان و مردان
ایشان پس ماند بر حال خود تا آنکه بود میان مغرب و عشا شنیدند آوازی که میگوید خاموش باشید پس نظر کردند ناگاه وی آواز از زیر
جامهای پس کشادند از روی و سینه او میگوید محمد رسول الله النبی الامی خاتم النبیین لا نبی بعده و کان ذلک فی الکتاب الاول
و صدق هذا رسول الله السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته رواه ابوبکر بن ابی الدنیا فی کتاب من عاش بعد الموت انتهی
و روایت کرده شده است از [illegible] عبیدالله انصاری گفت بودم من در جماعه که دفن کردند ثابت بن قیس بن شماس را و کشته
شده بود بیمامه پس شنیدیم او را [illegible] در آوردیم او را در قبر میگوید محمد رسول الله ابوبکر الصدیق عمر الشهید عثمان بن عفان
[illegible] پس نگاه کردیم بوی که مرده است کذا فی الشفاء اگر کسی گوید که شاید مرده باشد [illegible] واقع شده باشد و
جز این بر دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده تا معجزه وی [illegible] ذکر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعضی میگویند که آن سلامی است که خلق کرده خدای تعالی در شاه بیت چنانکه در حجر و شجر حروف و اصوات میکند پروردگار تعالی و می شنواند
از وی بی تقطیع اشکال و نقل از هیئت آن و مذهب الشیخ ابو الحسن و قاضی ابوبکر باقلانی همین است و بعضی میگویند که لابد است ایجاد
حیات است در آن اولا و تکلم ثانیا و می گویند که حق تعالی پیدا کرد در آن حیات و شگافت کرد برای وی دهن و زبان و قدرت
داد بآن بر کلام و ظاهر قول آنست والله اعلم. وصل دیگر از انواع معجزات و اقسام آن اجابت دعای آنحضرت است صلی الله
علیه و آله و سلم و در شفا گفته که این باب واسع است جدا و اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر جماعه را ... متواتر
یعنی است ضرورة و در حدیث حذیفه آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون دعا می کردی از برای کسی در می یافت
دعا ولد و ولد ولد او را و از اشهر اخبار درین باب دعا آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم مر انس را که با انواع نعم و کرامات ظاهر
باطن مخصوص گشت و آورده مادر او نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت یا رسول الله انس بن مالک خادم تو است دعا کن
مر او را دعای دنیا خواست و الا دعای دینی آماده است برای هر که بنده این درگاه است خصوصا آنکه خادم و حاضر درگاه بیگاه است
پس دعا کرد آنحضرت و فرمود خداوندا بسیار گردان مال او را و ولد او را و برکت ده او را در آنچه داده او را انس است در روایت
میکند عکرمه که گفت انس بخدا سوگند مال من بسیار است و اولاد من بیشتر از صد تن اند و در روایتی آمده که گفت نمیدانم هیچ یکی
را که رسید رضای عیش و خوشی زندگانی را چنانکه من رسیدم و گفت بتحقیق دفن کرده ام من باین دو دست خود صد تن از اولاد خود
نمیگویم سقط و ولد ولد را و آمده است که نخیل وی در یکسال دوبار میوه داد و از آنجمله است دعای وی عبد الرحمن بن عوف را به برکت
و میفرمود وی رضی الله عنه اگر بردارم من سنگی را امید دارم که در تحت آن یابم زر یا [illegible] و فتح کرده شد بروی ابواب رزق و تجارت
کرده بود فقیر که هیچ چیز با خود نداشت و قطع کرده شد ذهب را از ترکه وی به تبرها چنانکه [illegible] شد دستها [illegible] کرده شده
بر زنان او که چهار بودند پس ربع حق آنها که ثمن است هشتاد هزار و در روایتی صد هزار و در روایتی آمده که صلح کرده شد زنی از آنها
که طلاق داده بود او را بهشتاد و چند هزار و وصیت کرد به پنجاه هزار دینار برای صدقات عظیمه که در حیات داشت و آزاد می کرد
یک روز سی بنده را و تصدق کرد یکبار یک کاروان خود را که در وی هفتصد شتر بود از جنس مال بود در وی و تصدق کرد شتران را
با آنچه بر آن از اموال بود با اقتاب و احلاس باعث بر آن بود که عائشه رضی الله عنها خبر داد او را که آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم فرموده دیدم عبد الرحمن بن عوف را در بهشت که می خزید مانند کودک پس به شکرانه این نعمت تصدق کرد تمامه کاروان
را رضی الله عنه و دعا کرد آنحضرت علیه السلام برای معاویه بن ابی سفیان به تمکین در بلاد پس یافت خلافت و امارت را و در حدیث
دیگر آمده است که فرمود یا معاویه اذا ملکت فاسجح چون داده شود ترا امارت نرم کن سیرت و خلق خود را گفت معاویه از آن زمان طمع
و امید داری ملک شدم دعا کرد مر سعد بن ابی وقاص را که اجابت کند خدای تعالی دعای او را پس دعای نکرد وی رضی الله عنه بر هیچ
یکی را تا یکی یابد مگر آنکه مستجاب باشد و یا که سعد [illegible] رضی الله عنه از [illegible] و آثار [illegible] دعا را به [illegible] داد و دعا
کرد با عزاز اسلام بعمر یا بابی جهل اجابت کرده شد بعمر رضی الله عنه گفت ابن مسعود رضی الله عنه که همیشه بودیم در عزت و غلبه از آنگاه

که ایمان آورده عمر و رسید مردم را در بعضی مغازی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عطش والتماس کردند از آن حضرت دعا را پس دعا کرد
آنحضرت و پیدا شد سحابی که آب داد همه را و بگشاده دعای آنحضرت در استسقا در باریدن و گشادن مشهور است و معروف فرمود
مر نابغه جعدی را لا یفضض الله فاک نشکند خدای تعالی دهن ترا پس نیفتاد مر او را دندانی و در روایتی آمده است که بود نیکوترین مردم
در دندان و چون می افتاد مر او را دندانی می روئید بجای آن دندان دیگر و زنده بود صد و بیست سال و بعضی زیاده بران گفته اند
این نابغه از قدما شعراست که اسلام آورده و بیاید ذکر او در آخر کتاب در ذکر شعرای آنحضرت ان شاء الله تعالی و دعا کرد مر ابن عباس
را اللهم فقهه فی الدین وعلمه التاویل پس نامیده شد حبر امت و ترجمان قرآن و دعا کرد مر عبدالله بن جعفر را ببرکت در صفقه
پس نخرید چیزی را مگر آنکه سود کرد در آن و دعا کرد مقداد را ببرکت پس بود نزد وی غرائر از مال و دعا کرد بمانند آن برای عروه
بن ابی الجعد پس میگوید عروه بودم من که می ایستادم بکناسه که نام موضعی است تا آنکه سود میکردم چهل هزار درهم را یعنی در یک روز
و بخاری در حدیث خود گفته که اگر وی خاک میخرید سود میکرد و در آن گریخت یکبار ی ناقه آنحضرت پس دعا کرد و آواز داد او تا قرار
پس آمد بادی و سپرد با آنحضرت و دعا کرد مادر ابوهریره را باسلام و مسلمان شد در حال بعد از آنکه بدی گفت آنحضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم و دعا کرد مر علی را رضی الله عنه که نگاه داشته شود از گرمی و سردی پس بود وی رضی الله عنه که می پوشید در زمستان جامه
صیفی را و در صیف ثیاب شتا را و نمی رسید او را گرمی و سردی و دعا کرد فاطمه را رضی الله عنها که گرسنه نگردد پس گرسنه نشد بعد از آن
هرگز و درخواست کرد از آن حضرت طفیل بن عمرو آیتی و کرامتی از برای قوم خود پس دعا کرد آنحضرت برای او و فرمود خداوندا بکن مر او را
نوری پس ساطع شد نوری میان دو چشم وی پس گفت یا رسول الله میترسم که مردم مثله یعنی برص خیال کنند پس گشت آن نور
در طرف تازیانه وی و روشن میشد تازیانه وی در شب تاریک و نام کرده شد او را ذوالنور و دعا کرد بر مضر پس قحط افتاد ایشان را
پس طلب مهربانی کردند قریش از آنحضرت دعا کرد و برطرف شد قحط و دعا کرد بر کسری وقتیکه پاره کرد کتاب آنحضرت را که پاره پاره
ملک وی پس باقی نماند مر او را هیچ ملکی و باقی نماند فارس در اقطار دنیا و دعا کرد بر شخصی که قطع کرد بر آنحضرت نماز را که قطع کند
خدای تعالی اثر او را پس بی پا مانده گشت آن شخص و دید مردی را که خورد بدست چپ فرمود بدست راست بخور گفت نمیتوانم بدست
راست خوردن دروغ گفت فرمود هرگز نتوانی خورد پس نتوانست برداشتن دست را با خود و گفت مر عتبه بن ابی لهب را خداوندا
بگمار بر وی سگی از سگان خود را پس خورد او را شیر و حدیث دعا آنحضرت بر قریش وقتی که نهادند شکنبه را بر گردن مبارک وی
در نماز مشهور است و کشته شدند آنجا همه در غزوه بدر و دروغ کرد حکم بن العاص روی خود را و پوشید چشم خود را نزد آنحضرت بتمسخر
و استهزا فرمود همچنین باشی پس همچنین بود تا مرد و دعا کرد بر محلم بن جثامه که قبول نکند او را زمین و چون دفن کردند او را بیرون انداخت
او را زمین چند بار پس نهادند او را میان دو طرف وادی و بر آوردند دیواری از سنگپاره و همچنین دعا کرد بر ابن عامر که بمیرد
طرید و وحید پس همچنین شد و گفته است صاحب شفا که امثال این بسیار است و این باب بیشتر است از آنکه احاطه کرده شود بیان او و اصل
در کرامات و برکات آنحضرت و چیزی که مس کرده یا مباشرت کرد آن را در صحیح آمده که بیرون آمد اسامه بن ابی کریمه جلیا لست او گفت

که این جبه را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشیده است و ما می شوئیم آنرا برای بیماران و شفا می جوئیم بآن و بود که ناشه آنحضرت
که آب می انداختند در آن و شفا می جستند بآن و بود چند موی از آنحضرت در کلاه خالد بن ولید و حاضر نشد با آنها هیچ قتال
را مگر آنکه داده شد نصرت و ریخت آنحضرت از بقیه آب وضوی خود در بیر قبا پس خشک نشد و کم نگشت آب او هرگز و آب دهن مبارک
انداخت در چاهی که در دار انس بود و پس نبود در مدینه شیرین تر از وی آب و گذشت آنحضرت بر آبی در پرسید که نام این چیست
گفتند نام وی بیسان است و آب وی شور است فرمود نام وی نعمان است و آب وی خوش پس خوش گشت آب وی و آورده شد
نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم و انداخت آب دهن مبارک خود را در آن پس گشت خوشبوتر از مشک انداخت آب دهن
در دلوی از بیر و ریخت در آن و فایح گشت از وی بوی مشک و داد حضرت حسن و حسین را رضی الله عنهما زبان شریف خود را پس
مکیدند ایشان و ساکت شدند و میگریستند پیش از آن از عطش و می انداخت آب دهن مبارک خود را در دهان خردان
شیرخوار و کفایت کرد ایشانرا تا شب و گذشته است ذکر این در حلیه شریف و گذشت حدیث ام مالک که او را عکه بود که
میفرستاد در آن روغن برای آنحضرت وی یافته همیشه در آن تا بیفشرد و از آن جمله است برکت دست شریف و لمس آن
در نشاندن نخیل برای یهود بر دادن آنها در همین سال در قصه اسلام سلمان فارسی رضی الله عنه که مکاتب ساخته بودند
او را یهود بر اربعین اوقیه و نشاندن سیصد نخل تا باثمر شود و برده هر یک مگر یک نخل که کس دیگر نشانده بود و روایت کرده است
ابن عبدالبر که آنکس عمر رضی الله عنه بود و بخاری گفته که سلمان بود و شاید که هردو شریک شدند در آن یک نخل را بیرون آورد حضرت
قلع کرد و بنشاند آن نیز بر داد در همان سال و داد آنحضرت مثل بیضه دجاجه از ذهب بعد از آنکه گردانید آنرا بر زبان مبارک
خود پس داد از آن اربعین اوقیه و باقی ماند نزد وی مثل آنچه داد او قیه و وزن اربعین را که پیرو و حنش بن عقیل یکی صحابه است میگوید
که داد مرا آنحضرت شربه از سویق که نوشیده بود اول آنرا آنحضرت و نوشیدم من آخر آنرا پس همیشه بودم که یافتم سیری آنرا چون
گرسنه میشدم و مییافتم سیرابی آنرا چون تشنه میشدم و سردی آنرا چون گرم میشدم و از آن جمله برکت اوست در شیر گوسفندان مثل
شاة ام معبد و شاة انس و غنم حلیمه مرضعه وی صلی الله علیه وآله وسلم و ناقهای او و شاة عبدالله بن مسعود که نجهیده بود بر وی
نر و شاة مقداد و جز آن و از آن جمله است توشه دادن وی اصحاب را مشکی آبی بعد از آنکه بست دهان آنرا و دعا کرد در آن
و چون حاضر شد وقت نماز نزول کردند و بگشادند آنرا ناگاه دیدند که در وی شیر خوش شیرین است و کفها برد هل و دست
بر آورد آنحضرت بر سر عمیر بن سعد انصاری و دعا کرد و ببرکت پس هشتاد سال عمر او شد و هنوز جوان بود چون از عالم رفت و در شفا
میگوید که روایت کرده شده است مثل این قصص از بسیاران و مسح کرد بر سر قیس بن زید جذامی و دعا کرد او را پس صد ساله شد
و تمام سر وی سفید بود الا موضع کف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنچه دست مبارک وی بر آن گذشته بود و پاک کرده بود
آنحضرت از وی عائذ بن عمرو که مجروح شده بود در روز حنین و دعا کرد مر او را پس بود غره در پیشانی تا مردند او را و مسح کرده بود
و یکی پس بود همیشه بر روی او نور و مسح کرد راس عبدالرحمن بن زید بن الخطاب را و وی قصیر بود و ... طویل بود پس دعا کرد

مرا ورا ببرکت پس بسر آمد مرد از اطول و تماما و حسنا و جمالا و آب پاشید در روی زینب بنت ام سلمه پس شناخته نمیشد در زنان هیچ زنی
آنچه یافته میشد در روی وی از حسن و جمال و گویند که آن آب پاشیدن از روی مزاح و هزل بود و تعالی الله چون مزاح و هزل را
این حالی بود عزم و جد را چه تاثیر خواهد بود صلی الله علیه وآله وسلم و نهاد دست مبارک خود بر سر حنظله بن حذیم و دعا کرد ببرکت پس با
بود حنظله که آورده میشد مردی که ورم کرده است روی وی یا شاتی که ورم کرده است پستان وی و نهاده میشد بر موضع دست
نبی صلی الله علیه وآله وسلم و میرفت ورم و مسح کرد بر سر صبیی که آفتی داشت پس به شد و برابر شد موی سر وی و دیگر صبیان که
بیمار و دیوانه بودند آورده میشدند نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم هیچ یکی که دیوانگی و مس جن داشت مگر دست نمی زد
در سینه وی و میرفت آن مس و جنون و عتبه بن فرقد مردی بود که زنان متعدد داشت و زنان وی هر یکی تعصب میکرد بدیگر خوشبوی تا
بالیدند وی را بر همه غالب بود و خوشبوئی بالیده میشد و گفتند که آنحضرت مسح کرده بود بر شکم وی و پشت وی بجهت عارضه که داشت
از علائم معجزات که ببرکت دست شریف او بوجود آمد گرفتن قبضه از تراب است روز حنین و انداختن آن در روی کفار و افتادن
آن در چشمان این همه اشرار و هزیمت خوردن لشکر ایشان بدان بعد از آنکه غلبه آورده بودند و هزیمت گونه و جولا…
با لشکر اسلام راه یافته بود و پیدا شدن جودت و جلادت در اسپ ابی طلحه ببرکت سواری آنحضرت بعد از آنکه بغایت …
تنگ گام بود و چنان شد که هیچ اسپی با او مسابقه و محاذات نمیتوانست کرد و نیز پیدا شدن سرعت و چابکی در شتر جابر بعد
از سستی و ماندگی بخلانیدن چوبی که در دست شریف بود تا آنکه نمیتوانست زمام او را نگاهداشت و همچنین پیدا شدن
چابکی گام در سعد بن عباده را و باز گردانیدن بوی تند و تیز که اسپ ترکی و هیچ اسپ نمیتوانست بوی مسابقه کرد و
جریر بن عبد الله بجلی رضی الله عنه که بر پشت اسپ نمیتوانست نشست و آنحضرت بر سینه وی دست زد گشت فارس ترین عرب
و ثابت ترین ایشان و از اینجمله دادن او است مر عکاشه را چوب درخت در وقتیکه شکست شمشیر او در روز بدر و گشتن آن در دست وی
شمشیر بران و قتال کردن بدان همیشه در مواقف و مشاهد تا وقتیکه شهید شد در قتال اهل ردت و نام این سیف عون بود و همچنین
دادن وی مر عبد الله بن جحش را روز احد شاخ خرما و گشتن آن در دست وی شمشیر و دادن قتاده بن نعمان را در شب
تاریک شاخ خرما و روشن شدن آن در راه و خبر دادن بوی که چون بخانه میرسی سیاهی را که می بینی بزن او را این چون
که وی شیطان است پس برسید بخانه و زد آن سیاهی را و بیرون رفت و شکایت کردن ابو هریره نسیان حدیث را و امر کردن
او را به بسط رداء و نهادن دست مبارک خود را در ردای وی و امر کردن بضم آن و حاصل شدن حفظ علوم ببرکت دست شریف
مشهور است

وصل از جمله معجزات باهره وی صلی الله علیه وآله وسلم بودن اوست مطلع بر غیوب و خبر دادن بآنچه حادث خواهد شد
از کائنات علم غیب اصالة مخصوص است بپروردگار تعالی و تقدس که علام الغیوب است و هرچه بزبان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم و بعضی از تابعان وی ظاهر شده است بوحی یا بالهام است و در حدیث آمده است والله انی لا اعلم الا ما علمنی ربی
در شفا میگوید که این باب بحری است که دریافته نمیشود قعر او و علوم است بالتعلیم و رسیده است بتواتر و اخبار آنحضرت صلی الله

علیه وآله وسلم بمغیبات دو قسم ست یکی آنکه ناطق ست قرآن مجید که خبر میدهد از اخبار ماضیه آنچه در احوال امم سابقه و قرون خالیه
و احوال خلق در مبداء و معاد شعر لم تقترن بزمان وهو یخبرنا عن المعاد وعن عاد وعن ارم و قسم ثانی آن خبرها که بود
که در احادیث ذکر آنها واقع شده و اما آنچه در قرآن مجید ست خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است بوقوع معارضه قرآن
و عدم ایشان سوره مانند آن چنانکه در قول کریم و ان کنتم فی ریب مما نزلنا است فرموده لن تفعلوا و لا یاتون بمثله و ظاهر شد
صدق این خبر بیان چنانکه تقریر آن در بیان اعجاز قرآن گذشت و از آنجمله قول وی تعالی ست و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین
انها لکم و تودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم الآیة که در قصه بدر واقع شده است و قریش را دو طائفه بود یکی غنیمت
بیشتر داشت و شوکت کم و دیگری بر عکس آن و مسلمانان آنرا میخواستند که غنیمت بیشتر و شوکت وی کم بود پس خبر داد
حق تعالی از آنچه در خاطر ایشان بود و انجاز کرد وعده که با ایشان کرده و آنچه پیش از لقای عدو وقوع واقعه ست پس
از جمله غیوب باشد و تمام قصه در غزوه بدر بیاید ان شاء الله تعالی و از آنجمله قول او ست تعالی سیهزم الجمع و یولون الدبر نیز
در شان کفار قریش ست در روز بدر بود و عدد ایشان تا هزار رسیده بود با کمال سلاح و عدد مسلمانان سیصد و سیزده بود
با ایشان جز دو اسپ یکی از زبیر و دیگری با مقداد پس نصرت داد خدا تعالی مسلمانان را و دفع گردانید بقتل سرداران ایشان
و اغتنام اموال ایشان و از آنجمله قول وی سبحانه سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب در شان کفار احد که با وجود حصول نوعی
از غلبه و شوکت رجوع کردند بلکه چون ابوسفیان که سردار گروه مشرکان بود درین غزوه با مسلمانان موعد ما و شما بدر ست در سال آینده
اگر خواهی تو فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اگر خواهد خدا و بعد از رجوع در راه پشیمان شدند و عزم کردند که برگردند و بیایند
و استیصال مسلمانان نمایند پس انداخت خداوند تعالی رعب در دل ایشان و از آنجمله است قول حق تعالی وهم من بعد غلبهم
سیغلبون فی بضع سنین الی قوله لا یخلف الله وعده و سبب نزول این قصه قتال کسری و قیصر است و غلبه کسری و خوشحال
شدن مشرکان بجهت محبت کسری که مجوس بود و کتاب نداشت و قیصر نصرانی از اهل کتاب بود و گفتند غالب آمدند برادران ما
بر برادران شما و باشد که ما نیز غالب آئیم بر شما پس غالب آمد قیصر بر کسری بعد از هفت سال و در سال حدیبیه بیرون کردند
روم فارس را از دیار ایشان و از آنجمله قول حق سبحانه ست و لا یتمنونه ابدا خبر داد که یهود تمنی نمیکنند موت را هرگز با آنکه هرگز
با وجود قدرت ایشان پس این از جمله اخبار است بغیب و بود چنانکه خبر داد زیرا که اگر تمنی میکردند منقول میشد و مشتهر میگشت
و روایت کرده شده مرفوعا که فرمود اگر تمنی میکردند در آن ساعت میمردند و باقی نمیماند هیچ یهودی بر روی زمین و اگر از ایشان
تمنی می آمد در ساعت می کردند آن را از برای تکذیب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس گویا ایشان دانستند که اگر تمنی
می کنند می میرند و همچنین قول حق تعالی در شان یهود ضربت علیهم الذلة والمسکنة و یهود اذل کفره اند در هر مکان و زمان چنانکه
خبر داد و از آنجمله قول حق تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الآیة
و این وعده است از خدای عزوجل مر رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم با آنکه میگرداند امت او را خلفای ارض و حکم ناس را

والی امر و صلاح می باید با ایشان بلاد و رستی میکند برای ایشان عباد و امین میگرداند ایشان را بعد از خوف و قوی و حاکم میگرداند
بعد از ضعف و بیچارگی و تحقیق وفا کرده شد بهمه وعده خود را و من اوفی بعهده من الله فلله الحمد والمنة و برفت آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از عالم تا فتح کرد حق تعالی مکه و خیبر و بحرین و باقی جزیره عرب را و ارض یمن را بتمام گرفت جزیه را
از مجوس هجر و از بعض اطراف شام و هدیه و پیشکش فرستاد او را هرقل پادشاه روم و صاحب مصر و اسکندریه که مقوقس باشد
و ملوک عمان و نجاشی ملک حبشه ایمان آورد و چون رحلت کرد وی صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا و اختیار کرد خدا تعالی
برای وی آنچه نزد وی تعالی بود از کرامت قیام نمود بامر بعد از وی خلیفه او امین وی ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس اصلاح
نمود و جمع کرد و قوی کرد آنچه متفرق شده و پریشان گشته و سست شده بود بعد از وی و شجاعتی بمردی کار آورد که هیچ یکی
از صحابه عظام مانع نتوانست شد او را از ان و همه رای و در توقف میزدند و او کمر همت و شجاعت بربست و در پیچید و فتح کرد
جزیره عرب را و عدل گستری کرد و برانگیخت جیوش اسلامیه را ببلاد فارس در صحبت خالد بن ولید پس فتح کردند طرفی
از ان و لشکری دیگر را در صحبت ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام و جیشی دیگر را در صحبت عمرو بن العاص بجانب
مصر و فتح کرد جیش شام در ایام وی بصری و دمشق و مخالیف آنرا از بلاد حوران و توابع آنرا پس میرانید او را حق سبحانه
و اختیار کرد مر او را آنچه نزد وی بود از رحمت و منت نهاد بر اسلام و اهل آن با الهام کردن او باستخلاف عمر فاروق
و قیام نمود بامر بعد از وی قیام تام در قوت سیرت و کمال عدل و فتح کرده شد بلاد شامیه را تمام و دیار مصر تا آخر آن
و اکثر اقلیم فارس و کسر کرد کسری را و خوار کرد او را بنهایت خواری و گرفت تا اقصی مملکت وی و قصر کرد قیصر را و کشید
دست او را از بلاد شام و انجاز کرد تا قسطنطنیه و انفاق کرد اموال آن هر دو سلطنت را در راه خدا میان مسلمانان چنانچه خبر داده و وعده
کرده بود بآن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ان که دولت عثمانیه ممتد شد ممالک اسلامیه تا اقصی مشارق ارض و مغارب آن
پس فتح کرده شد بلاد تا اقصی اندلس و قیروان و سبته از آنچه متصل بحر محیط بود و از ناحیه مشرق تا اقصی بلاد چین و کشته
کسری را و هلاک شد و زوال پذیرفت ملک او بالکلیه و فتح کرده شد مداین عراق و خراسان و اهواز و قتال کردند مسلمانان
ترک را قتال عظیم و آمد خراج از مشارق و مغارب و اینهمه ببرکت تلاوت و درستی وی بود قرآن عظیم را و جمع کردن امت را
بر حفظ قرآن عظیم و چون فتح اسلام بقرآن عظیم است و بود ملازمت و خدمت وی رضی الله عنه قرآن را عظیم تر بود از فتح شد
برعیت بلاد اسلامیه اکثر و اوفر بعد از ان خلیفه مطلق و امام بحق علی مرتضی شد کرم الله وجهه ولیکن مردم قدر و مرتبه او نشناختند
و براه خلاف و نزاع وی رفتند و کردند مخالفت او بحکم بر ایشان شد آنچه شد فانا لله و انا الیه راجعون و تو میدانی که از علمای فقه
و حدیث حنفی المذهب است و در کتب [illegible] نوشته است که قتالها که [illegible] علی رضی الله عنه [illegible] همه از جهاد بود و از [illegible] شده
و شیاطین [illegible] یعنی خطا و اجتهاد کردند و گفته است [illegible] اعتقاد نمودن کرد از آنجا قول
سبحانه است هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و این امری ظاهر است در میان

دین اسلام چنانکه خبر داده غالب است بر ادیان و از انجمله قول حق سبحانه است اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون
فی دین الله افواجا پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نماند در بلاد عرب هیچ موضعی که در نیامد او را علم اسلام ولله الحمد
و قسم دیگر از اخبار واقع شده است در احادیث از انجمله است روایت از حذیفة بن الیمان که گفت که خطبه خواند ما را آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم روزی پس ترک نکرد چیزی را که واقع شده است تا روز قیامت مگر آنکه حدیث کرد آنرا یاد کرد یاد گرفت
یاد گرفت و فراموش کرد کسی که فراموش کرد و بتحقیق دانسته اند آنرا یاران او و گاهی میباشد چیزی که فراموش کرده ام من آنرا
پس می بینم آنرا و می شناسم و یاد می آرم چنانکه یاد دارد مردی روی مرد را غائب میشود از وی و چون ببیند میشناسد او را و گفت
حذیفه نمیدانم که فراموش شده است یاران مرا یا دیده و دانسته فراموش میکنند بخدا سوگند ترک نکرد هیچ یکی از فتنه
برانگیزندگان را تا تمام گذشتن دنیا که سیصد کس یا زیاده باشند مگر آنکه ذکر کرده است نام او را و نام پدر و نام قبیلهٔ او را و گفت
است ابوذر رضی الله عنه ترک نکرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما را از آنچه می جنباند پرنده بازوهای خود را
در آسمان مگر آنکه ذکر کرده است ما را از آن علمی و روایت کرده است مسلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه در باب ذکر دجال
که میفرستند مسلمانان ده سوار را طلیعه و من میشناسم نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشان را و میشناسم رنگهای اسپان
ایشان را و ایشان بهترین سواران باشند بر روی زمین و بتحقیق ذکر کرده اند ائمه اخبار صحیحه از آنچه دانسته است آنحضرت صلی
است خود را و وعده کرده ایشان را از غلبه بر اعدا و فتح مکه و بیت المقدس و یمن و شام و عراق و ظهور امن طریق تا سفر میکند
زنی تنها از حیره بسوی مکه نمیترسد مگر خدا را چنانکه در حدیث آمده است و نزول مدینه و فتح کردن خدای تعالی بر دست
او از دنیا و قسمت کردن ایشان کنوز کسری و قیصر را و ذهاب کسری و فارس تا نباشد بعد از آن کسری و نه قیصر با کسری
منقطع شد ملک وی بالکلیه و پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بود وی منشور آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را و قیصر
منهزم شد از شام و در آمد اقصی بلاد روم را و فتح کردند مسلمانان بلاد او را و بود این در خلافت عمر بن الخطاب رضی الله
عنه چنانکه بیاید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحدوث فتن و اختلاف اهوا و سلوک سبیل پیشینیان از یهود و نصاری
و افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه و نجات یک فرقه و گسترانیدن اهل نعم و اتراف از است فرشها و پوشیدن حله در صباح
و نهادن صحفه و برداشتن دیگر در اطعمه و پوشش و پوشیدن بیوت ایشان مثل پوشش کعبه و خرامیدن در رفتار و خدمت کردن
دختران فارس و روم و فرمود چون چنین کنند پدید آید خدای تعالی عذاب و جنگ در میان ایشان و برگمارد بدان ایشان را
از نیکان ایشان و برده شدن امانت و میان دشمنی یکدیگر و خبر داد به تقارب زمان و تیز گذشتن آن نزد قرب قیامت و برداشتن
علم و ظهور جهل و فرو رفتن و پیدا شدن هرج و مرج که اول آن واقعهٔ عثمان رضی الله عنه بود و فتنه جره و واقعه حره و از آنجمله تاریخ است که در زمان یزید
واقع شده و قد ذکرناه فی تاریخ المدینه و خبر داده بخروج مسیلمه کذاب و انذار کرده بر دجالان دیگر و فرموده است در عرب از قریش
که نزدیک سی کذاب است و فرموده در [illegible] شد بر [illegible] و مشارق و مغارب زمین نزدیک است

که برسد ملک امت من چیزی که جمع شده است از زمین همچنین و رازش ملک در مشرق و مغرب یا بین ارض هند که از اقصی
شرق تا بحر طنجه که عمارت نیست ورای آن و ملک نشد آنرا هیچ امتی از امم و مست نشد در جنوب و نه در شمال مانند آن و فرمود
همیشه باشند اهل غرب غالب بر حق تا آنکه برپا شود قیامت و مراد به اهل غرب بعضی عرب داشته‌اند زیرا که غرب نامیده دلو بزرگ و سکون
را معنی دلو است و عرب مخصوص اند به آب دادن به دلو کذا قیل و بعضی به اهل غرب دیار مغرب داشته که غلبه بر حق در ایشان بیشتر باشد
و در بعضی روایات اهل مغرب واقع شده و این روایت مقوی این معنی است و در حدیث دیگر از روایت ابی امامه آمده که
همیشه باشد طائفه از امت من غالب بر حق و قاهر بر اعدای دین تا آنکه بیاید ایشان را امر خدا یعنی قیامت و حال آنکه
ایشان بر همین حال باشند گفتند یا رسول الله کجا باشند ایشان فرمود به بیت المقدس خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بملک
بنی امیه و ولایت معاویه و فرمود آگاه باش سرانجام نیست که تو والی شوی امر امت مرا چون چنین شود قبول کن از نیکان
و درگذر از بدان گفت معاویه از آن روز امیدوار شدم که مبتلا خواهم شد بکار اماره و خلافت صاحب المدینه می‌آرد که ابن عساکر
روایت کرده است که آنحضرت فرمود مغلوب نمی‌شود معاویه هرگز و علی مرتضی روز صفین می‌گفت که اگر می‌شنیدم من این حدیث را
قتال نمی‌کردیم من با معاویه والله اعلم و گرفتن بنی امیه مال خدا را دول و گفت عباس را ابن عباس که در شکم توست چون بزائی بیار
او را نزد من چون زائید آورد او را نزد آنحضرت پس اذان گفت در گوش راست وی و اقامت در گوش چپ و حنیکانید او را از لعاب
شریف خود و نام نهاد عبدالله و گفت ببر ابو الخلفا را و خبر داد بغالب آمدن ترک بر عرب و خبر داد بخروج بنی عباس با علمهای سیاه
و رسیدن ملک ایشان زیاده بر آنچه مالک شدند یا آنچه در بیان اهل بیت آنحضرت علیه السلام از ایشان از قتل و تشرید و تشرید خبر داد
بقتل علی رضی الله عنه بآنکه بدبخت ترین قوم کسی که رنگین گرداند ریش مبارک او را بخون سر او که علی رضی الله عنه قسمت
کننده جنت و نار است می‌آرد دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در آتش و این معنی ثابت است بآنچه در احادیث دیگر واقع شده
است که از وی رضی الله عنه واقع شده است و در شفا آورده و دشمنان علی خارجی و ناصبی و الله اعلم آنکه نسبت کرده شود بسوی
از وی رفض و تکفیر کرده اند او را اکثرا ذکره فی الشفا و در حدیث دیگر منقبت وی رضی الله عنه واقع شده در تو شبه است
از عیسی بن مریم که دشمن داشتند او را یهود تا بهتان کردند مادر او را و دوست داشتند نصاری تا فرود آوردند او را در مرتبه که
نیست مراد او و فرمود علی رضی الله عنه هلاک می‌شوند در من دو مرد محب مفرط که مدح می‌کند مرا بآنچه نیست در من و مبغض که
باعث می‌گردد او را عداوت من بر بهتان کردن بر من و خبر داد آنحضرت که کشته می‌شود عثمان در حالی که میخواند وی مصحف را و گفت
سرانجام است که بریزد خون او بر قول وی فسیکفیکهم الله و خبر داد که وی کشته می‌شود مظلوم و خبر داد که خدای تعالی بپوشاند عثمان را پیراهنی و اینها
میخواهند که برکشند آنرا از بر شریف وی و در روایتی آمده که فرمود بعثمان چون که بپوشاند ترا خدای تعالی باید که برنکشی تو آنرا
از بر خود و خبر داد عثمان را به بهشت با بلایی که برسد او را و فرمود که فتنها ظاهر نشود تا عمر زنده است و خبر داد بقتل عمر و فرمود که
وی کشته می‌شود شهید و خبر داد بجاریه زبیر و علی را در پشیمان شدن او از آن و یاد کردن سگان بعضی ازواج وی صلی الله علیه وآله

وسلم و حوأب که نام موضعی است میان مکه و بصره که گذشته میشود گرد آن سگان بسیار و ظاهر شد این حال بعائشه در آمدن
او بسوی بصره در واقعه جمل و خبر داد عمار بن یاسر را که میکشند او را فئه باغیه پس کشتند او را اصحاب معاویه و این خبر
نزدیک بتواتر است و عبد الله بن الزبیر را گفت که وای مردم را از تو و وای ترا از مردم پس بود امر وی با حجاج آنچه بود
و گفت ابن عباس را که گم میکنی تو بصر خود را باز گردانیده میشود بسوی تو در زندگانی تو و واقع شد و خبر داد بشهادت
زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه و فتح کردن خالد در قتال در غزوه موته که در مسافت یکماه بود و حال آنکه
در مجلس مدینه بود و قزمان بضم قاف و سکون زاء مردی بود که آنحضرت خبر داد که وی از اهل نار است و بود واقعه چنان قتال
کرد که مردم چنان اندیشیدند که با طائفه صحابه او خبر آنحضرت ثابت راه نیافته باشد آخر زخمهای سخت خورد و صبر نیاورد
گشت و خود را بدست خود بکشت پس خبر آنحضرت رسانیدند فرمود اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و فرمود آنحضرت
در جماعه که در میان ایشان ابو هریره و سمره بن جندب و حذیفه بود که آخر ایشان در آتش خواهد مرد یعنی آتش دنیا و بود
آخر ایشان سمره که پیر و خرف شده بود آتش افروخته بود تا گرم شود پس سوخت در آن و خبر داد در غزوه احد که حنظله را ملائکه
غسل میدهند فرمود از زن او بپرسید که حقیقت حال چیست گفت جنب بود چون شنید که کارزار حضرت است فرصت
غسل نیافت رفت و کشته شد ابو اسید ساعدی گفت که دیدیم که از سر او آب میچکید و خبر داد که در ثقیف کذابی
و مبیری خواهد بود پس یافته شدند دو کس باین دو وصف کذاب مختار بن ابی عبید را گویند و مبیر یعنی هلاک کننده حجاج بن یوسف
و قصه مختار را از کتب اسماء الرجال باید جست فرمود در حق امام حسن که این پسر من سید است و سرانجام است که صلح دهد خدای تعالی بوی
میان دو گروه از مسلمانان و مصداق این قصه مصالحه است با معاویه چنانکه مشهور است خبر داد فاطمه زهرا رضی الله عنها که وی
نخستین کسی باشد که برسد بمن از اهل بیت من پس وفات یافت بعد از شش ماه یا هشت ماه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و
فرمود زودترین ازواج در لحوق بمن آنکه دستهای او دراز باشد که مراد بان زینب رضی الله عنها بود که وی دست در کار و بار تصدق دراز بود
از حدیث و خبر داد بقتل امام حسین بطف و نشان داد که خواهد کشت او را کلب ابقع یعنی سگ ابلق است که نام وی شمر بن ذی الجوشن بود و
چنین آورده است خود خاکی را که در آن مضجع وی خواهد بود و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود و بعد از آن ملک و در روایتی
ملک گزنده فرمود ابتداء این امر نبوت و رحمت است پس از آن رحمت و خلافت پس ملک عضوض بعد از وی عتو و جبروت و فساد و فجور
بایشان و پس قرنی و نشان داد با امرائی که تاخیر کنند نماز را از وقت آن و فرمود سرانجام است که پیدا شود در امت من سی دجال کذاب
در میان ایشان چهار زن خواهد بود و همه ایشان دروغ میگویند بر خدا و رسول خدا و آخر ایشان دجال کذاب یعنی آنکه در آخر زمان
برآید و در روایتی آمده که دعوت نبوت کنند و فرمود نزدیک است که بسیار شوند عجم میان شما میزنند گردنهای شما
و برپا نشود قیامت تا آنکه میراند مردم را بعصا مردی از قحطان یعنی پادشاه حاکم بود بر شما و فرمود خیرکم قرنی ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم مراد صحابه و تابعین و اتباع تابعین اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و در روایت بخاری

تا چهار مرتبه آمده بطریق شک بعد از آن فاش میگردد دروغ و در روایتی آمده که می آیند گروهی که گواهی میدهند بی آنکه گواه
گرفته شوند و خیانت میکنند و امانت نمی ورزند و نذر میکنند و وفا نمی کنند و فرود نمی آید هیچ زمانی مگر آنکه زمانی که بعد از وی است
بدتر از وی است و این نقض کرده اند بزمان عمر بن عبد العزیز که بعد از حجاج سابق است و همچنین مروان آمده جواب داده اند که این حکم باعتبار
اغلب است فرموده هلاک امت من بر دست کودکان از قریش خواهد بود ابوهریره که راوی این حدیث است میگفت اگر بخواهم هر کرم
ایشان را نام بنام میگفت ابوهریره اعوذ بالله من امارة الصبیان پس گذشت رضی الله عنه او عالم پیش از سنه ستین که
بادشاهی یزید بود و خبر داد آنحضرت بظهور قدریه و مرجیه و رافضیه و خوارج که فرموده در باب خوارج که ایشان بیرون آیند بر
بهترین فرقه و مراد علی و اصحاب وی اند رضی الله عنهم اجمعین فرموده علامت ایشان مردی سیاه رنگ که او را ذو الثدیه گویند
یک بازوی وی باشد پستان زن است که می جنبد و حرکت میکند و سیمای ایشان تحلیق رؤس باشد و کشت ایشان را امیر المؤمنین علی کرم الله
وجهه و در حدیث دیگر آمده است که فرمود آنحضرت که اگر بیابم من ایشان را بکشم مانند عاد و ثمود و خبر داد بسبب خروج ایشان اول اینکه نقض عهد
کنند و خبر داد بقلت انصار تا آنکه باشند چنانچه نمک در طعام و همیشه باشد امر ایشان متفرق تا آنکه باقی نباشد مر ایشان را جماعة باشد
بر ایشان اثره یعنی برگزیدن یعنی امرا و ولاة مردم دیگر را بر ایشان برگزینند و اختیار کنند در ولایت و حکومت و رعایت کنند بدیگران
بلکه با ایشان نکنند شیخ در شرح شفا از بیهقی نقل کرده که این اثره در زمان معاویه بود و خبر داد که در آخر زمان مردم اراذل و
گوسفند چرانان و برهنه تنان و برهنه پایان تطاول کنند در عمارتها و بزایند مادران رب خود را یعنی خود کنایت است از کثرت تسری
و خبر داد بعد از این قریش و احزاب غزو نکنند آنحضرت تا وقتی که ایشان را در غزوهٔ خندق فرمود که بعد از این کافران بر سر ما
بجنگ نیایند و همچنین واقع شده خبر داد بوقوع موتان بعد از فتح بیت المقدس و موتان بضم میم و سکون واو و بفتح نیز مثال
کثرت موت است و مراد بآن وبا و طاعون است و اکثر استعمال موتان در موت مواشی است و ظاهر او طاعون عمواس است
که در زمان امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه افتاده بود و می گویند که در سه روز هفتاد هزار کس مردند والله اعلم و وعده کرد بسکونت
بصره و خبر داده که صحابی غزا می کنند در بحر چنانکه ملوک بر سریرها می نشینند گفته اند وقوع آن در امارت معاویه بود در زمان
خلافت امیر المؤمنین عثمان و خبر داد که اگر باشد دین معلق بثریا یابند آنرا مردان از ابنای فارس مردم اینرا حمل
بر سلمان فارسی و امثال وی می کنند و بعضی بر امام ابوحنیفه و امثال او که اهل از ابنای فارس اند فرود می آرند و در حدیث
رجل من فارس آمده والله اعلم و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعالم مدینه یعنی از علما بر آنند که مراد بآن امام
مالک است و قومی گویند که مراد وجود عالم است که در مدینه باشد و جز وی در آن زمان دیگری نباشد چنانکه سوق حدیث
دلالت دارد بر این و این در آخر زمان خواهد بود و خبر داد بعالم قریش از ابن مسعود آمده که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم لا تسبوا قریشا فان عالمها یملأ طباق الارض علما و امام احمد و غیره بر آنند که مراد بآن شافعی است و خطیب از
انس آورده لیکون فی امتی رجل یقال له ابوحنیفة هو سراج امتی و تشریح الشریعه گفته و اسناد این حدیث احمد جویباری ست

و راوی وی مأمون سلمی است یکی از دو وضع کرده این حدیث را و صاحب سفر السعادة میگوید که در باب فضائل شافعی و
ابو حنیفه و ذم ایشان چیزی صحیح نشده و هر چه درین باب است موضوع و مفتری است والله اعلم و خبر داد که همیشه خواهند بود
طائفه از امت من غالب بر حق تا آنکه بیاید امر الهی یعنی قیامت و خبر داد که خدای تعالی بر انگیزد درین امت بر سر صد سال کسیکه
تجدید میکند دین را و خبر داد که نجباء امتی الامثل فالامثل روایت کرده بلفظ الخیر فالخیر و صحیح نموده آنرا و در بعضی غزوات
باوی زید بن [illegible] فرمود و زید را [illegible] است یکی از [illegible] منافقی که [illegible] است [illegible] و خبر داد
از مردیکه خیانت کرد در غنیمت مهره را از مهرهای یهود پس یافته شد در جای [illegible] تحقیق [illegible]
خبر داد و یافته شد در متاع وی یکبار گم شده ناقه وی صلی الله علیه وآله وسلم پس خبر داد که در فلان وادی است و پیچیده
است مهار وی در شاخ درختی و خبر داد ایشان را بکتاب حاطب که با اهل مکه نوشته بود و نشان داد که زنی [illegible] فلان
وادی آن کتاب میبرد پس رفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و یکی دیگر و یافتند در همان جا
که نشان داده بود و قصه این مذکور و مسطور است در کتب احادیث و سیر و [illegible] قصه است و خبر داد بمالی
که گذاشته بود آنرا عم وی عباس نزد زن خود ام الفضل و خبر نداشت کسی الا وی و زن وی پس اسلام آورد چنانکه مذکور
شد و بیاید ان شاء الله تعالی و فرمود مر سعد بن ابی وقاص را در وقتی که آمد نزدی [illegible] گذشته شدی
و باقی [illegible] تا نفع یابند بتو قومی یعنی مسلمانان و زیان یابند قومی دیگر یعنی کافران و بشارت داد [illegible] عمر
بود وی رضی الله عنه آخر عشره [illegible] حسن و حسین [illegible] و خبر داد که کشته
بشود ابی بن خلف بدست من و گفت در عتبه بن ابی لهب که بخورد او را کلب الله پس خورد او را شیری و خبر داد از
موضع هلاک اهل بدر و تعیین کرد [illegible] و خبر داد بموت نجاشی روزی که مرد وی در حبشه بیرون آمد بمصلی و نماز
گذارد بر وی چهار تکبیر و خبر داد فیروز دیلمی را [illegible] کسری [illegible]
کرد فیروز قصه را اسلام آورد و خبر داد اباذر را [illegible] خواب کند در مسجد گفت چگونه
باشد حال تو یا اباذر وقتی که بیرون آورده شوی ازین مسجد گفت ساکن شوم مسجد حرام را فرمود چون از آنجا هم بیرون آورده
شوی چه میکنی الحدیث و خبر داد بزندگانی کردن ابوذر تنها و بمردن او تنها و قصه ابوذر و رفتن او بربذه و جای [illegible] او و بود
و رفتن او از عالم مشهور است و مذکور [illegible] بیاید انشاء الله تعالی در آخر کتاب در ذکر ابوذر و فرمود [illegible] باش
بر تو گرنبی و صدیق و شهید و بود با وی ابو بکر و عمر و عثمان نیز مشهور است و گفت سراقه را چگونه بود حال تو وقتی که بپوشی دو سوار
کسری را و چون آمد اموال کسری در زمان عمر رضی الله عنه و سوارها هم در آن بود بپوشانید عمر سراقه را آن سوارها یعنی برای
تصدیق خبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت حمد مر خدای را که بر کشید آنها را از دست کسری و پوشانید سراقه را و خبر داد و بنا
شهری میان دجله و دجیل که مراد بدان بغداد است فرمود پیدا خواهد شد درین امت شخصی که او را سفاح خواهند گفت و وی

بدرستی هر این امت را از فرعون مر قوم خود را و خبر داد که قائم نمیشود قیامت تا آنکه قتال میکنند دو گروه که دعوی هر دو یکیست
یعنی هر دو مسلمان اند و گفته اند که مراد باین دو فرقه صفین ست قاضی ابو بکر بن العربی گفته که این اول امری ست که ناگاه در آمد
در اسلام و قرطبی گفته که اول حادثه که افتاد در اسلام بعد موت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قتل عثمان است رضی الله عنه و بموت آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم منقطع شد وحی و ظاهر شد ارتداد عرب و غیر ذلک و بموت عمر کشیده شد تیغ فتنه و کشته شد عثمان رضی پس شد
از قضا و قدر الهی آنچه شد و سهیل بن عمرو که از اشراف قریش و خطیب ایشان بود و سب آنحضرت و صحابه وی رضی الله عنهم
اجمعین میکرد چون اسیر کرده شد روز بدر گفت عمر رضی الله عنه که حکم کن یا رسول الله که بر کنم دندانهای ویرا تا بشکنم پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر عمر را که ایستاده شود در مقامی که شاد گرداند ترا وی یا عمر و آن چنان بود که وی بعد از اسلام
در مکه بود و چون خبر موت آنحضرت و خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند و ثابت داشت قوم را و گردانید دلهای مسلمانان را و روشن
گردانید بصائر ایشان را و گفت ثابت بن قیس بن شماس را تعیش حمیدا و تقتل شهیدا پس کشته شد روز مسیلمه کذاب یمامه
و فرمود مر خالد را هنگامیکه فرستاد ویرا باکیدر [illegible] و سکون ثانیه [illegible] بود بجستیکه تو می یابی ویرا
که شکار میکند گاو را و همچنین خبر داد آنحضرت از اسرار اهل باطن و مطلع شد برای از اسرار منافقین و مومنین همه وقتها
در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه میگفتند بعضی از قوم مر بعضی را والله اگر نباشد بود
کسیکه خبر دهد او را خبر میدهند سنگریزهای بطحا و [illegible] آنحضرت خبر داد از [illegible] که کرده بود [illegible] اسلمیین بودی و
در سوهای آن حضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود [illegible] پس یافته شد صفت
ویرا آورده شد و خبر داد بخوردن ارضه صحیفه را که نوشته بود قریش بر بنی هاشم مگر نامهای خدا را یافته شد چنانکه
و وصف کردن آنحضرت بیت المقدس را وقتیکه تکذیب کردند قریش ویرا [illegible] و قافله ایشان چنانکه در ذکر
معراج گذشت و خبر داد بظهور [illegible] در آخر زمان [illegible] قرآن و
قلت رجال و کثرت زنان و خبر داد بنقصان مال و وقوع فتن و ملاحم و زوال و ظهور نار حجاز و قصه آن در تاریخ مکه معظمه
مذکور است و اخبار از اشراط ساعت و حشر و نشر و باقی از احوال آخرت و احوال قیامت بالجمله [illegible] که کتابی جداگانه طلبد
و وقوع آن منتظر و متوقع ست و آنچه ذکر کرده شد کفایت است در ظهور معجزه و صدق وی صلی الله علیه وآله وسلم
و فصل دیگر از ابواب ظهور معجزات عظیمه آنحضرت حفظ و عصمت الهی ست مر آنحضرت را جل جلاله مر او را صلی الله علیه وآله وسلم
از شر مردم و کید اعدای وی قال الله تعالی والله یعصمک من الناس و اصبر لحکم ربک فانک باعیننا و قال تعالی انا
کفیناک المستهزئین الذین یجعلون مع الله الها آخر و قال و اذ یمکر بک الذین کفروا الآیه و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم که حراست میشد بنفس نفیس خود و پاسبانی مینمودند صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تا نازل شد این آیه والله یعصمک
من الناس پس بیرون آورد سر مبارک خود را از خیمه و گفت بر قومی که حراست میکردند ای مردمان برگردید بدرستیکه

پرستی نگاه داشت مرا پروردگار من عزوجل از احتیاج نگذاشت مرا با شما و روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم در سفری زیر درختی نزول کرده بود و عادت شریف چنان بود که چون نزول واقع شدی در منزل اختیار میکردند
صحابه برای آنحضرت درختی را که قیلوله میکرد در سایه آن پس اعرابی آمد و بکشید شمشیر خود را و گفت کیست که منع کند
و بازدارد ترا از من فرمود الله پس در لرزه افتاد اعرابی و در افتاد شمشیر از دست وی و خود اعرابی بزد سر خود را بر درخت تا روان شد
دماغ او پس نازل شد این آیت و تحقیق روایت کرده شده است این قصه در صحیح حدیث که عفو کرد آن اعرابی را و رفت
وی بسوی قوم خود و گفت آمدم از نزد بهترین قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گرفت شمشیر از دست
وی و فرمود که اکنون که نگاه میدارد ترا از من و رها کرد او را و آمده است مثل این حکایت در غزوه که بیدار که جدا افتاده بود آن حضرت
علیه السلام از صحابه برای قضای حاجت پس رفت در دنبال وی یکی از منافقین و گفتند مثل این در غزوه غطفان نیز
مثل این روایت کرده شده است و آمده که اسلام آورد و چون رجوع کرد بقوم خود بود دعثور سید قوم ایشان گفتند
چه شد ترا آنچه تو میگفتی که هلاک گردانم او را و ممکن بود ترا چرا نکردی گفت دیدم مردی سفید دراز بلند قامت
در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر از دست پس دانستم که وی فرشته است و اسلام آوردم و در روایتی
آمده که آمد و شمشیر آویخته بر سر حضرت ایستاد و گفت آنحضرت خداوندا کفایت کن مرا از شر وی بهر چه خواهی پس در افتاد
بروی خود بجهت دردی که در کمر وی پیدا شد و در اینجا نازل شده است قول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله
علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم و خطاب بمومنان بجهت آنست که نفع و ضرر آنحضرت بحقیقت با ایشان راجع است و
آورده اند که چون سوره تبت یدا ابی لهب نازل شد زن ابولهب لعنة الله علیها ام جمیل بنت حرب خواهر ابی سفیان
بود که حمالة الحطب در شان اوست آمد تا پیغمبر را ایذا کند و دشنام دهد که ابوبکر صدیق در خدمت آنحضرت بود دید که ام جمیل
می آید گفت یا رسول الله وی زنی بغایت بی حیا و بی ادب و بد زبان است اگر اینجا برخیزی بهتر است آنحضرت فرمود که وی مرا
نخواهد دید پس ام جمیل آمد و گفت ای ابوبکر صاحب تو مرا هجو کرده است ابوبکر رضی الله عنه فرمود صاحب من شعر نمیگوید
و هجو نمیکند پس آن زن خائب و خاسر برگشت و آنحضرت را که همین جا نشسته بودند ندید و آنحضرت فرمود که حق تعالی
ملکی فرستاد تا مرا بجناح خود از وی پوشید و محمد بن اسحاق ذکر کرده است که در دست آن زن سنگی بود گفت ای ابوبکر کجاست صاحب
من خبر رسیده هم باین سنگ دهان او را ذکر کرده است و رفاکه مردی از بنی المغیره آمد تا آنحضرت را بکشد پس کور شد
چشمان او ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشان را تا آواز دادند او را ندیدن و
نشناختن قریش آنحضرت را در قصه ابتدای هجرت که آنحضرت بیرون خانه برآمد و با ایشان سخن کرد و بگذشت ایشان
او را ندیدند و اگر دیدند نشناختند و خاک بر سر ایشان انداخته برآمد چنانکه مفصل در محل خود بیاید انشاء الله تعالی
و ندیدن و نشناختن در غار هجرت قریب باین حال است و روایت است از عمر رضی الله عنه که گفت وعده کردم و اتفاق نمودم

من ابوجهم بن حذیفه قرشی بر قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس آمدیم او در منزل پس شنیدیم او را که افتتاح کرد
و خواند الحاقة ما الحاقة و ما ادراک ما الحاقة تا قول وی فهل تری لهم من باقیة پس زد ابوجهم بر بازوی عمر و گفت نجات ده
ما را پس گریختند هر دو و فرار نمودند و بود این حکایت از مقدمات اسلام عمر و قصه اسلام وی رضی الله عنه از عجائب و
دواعی قصص است چنانکه در محلش مذکور گردد ان شاء الله تعالی و قصه سراقة بن مالک بن جعشم در حین هجرت که اهل مکه
او را در طلب آنحضرت و گرفتن وی صلی الله علیه و آله و سلم برگماشته بودند و رسیدن وی با آنحضرت و فرو رفتن پایهای
اسپ وی در زمین و بر آمدن بدعای شریف و برگشتن وی مشهور است و در خبر دیگر آمده که چون شناخت آنحضرت را
و ابوبکر را هم دید تا باز آید قریش را چون نگریست زده شد بر دل وی و در نیافت چه کند و گوید و فراموش کرد آنچه
شده او را آنچه بیرون آمده برای آن تا برگشت بجای خود آورده اند این آنحضرت و عجیب تر که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم به سجده بود ابوجهل لعین سنگی برگرفت و ملاعین دیگر سید بد نهاده خواست که بیندازد سنگ را بر آنحضرت پس چسپید
سنگ به پشت دست وی و خشک شدند هر دو دست وی تا گردن و برگشت بطریق قهقری بجانب پس و درخواست از آنحضرت
علیه السلام که دعا کند و در گذرد پس گشاده شد هر دو دست وی بار دیگر شیر برای وی پدید آمد بزرگ که هرگز بآن بزرگی شیر ندیده بود
پس قصد کرد آن شیر که بخورد او را فرمود آنحضرت که آن جبرئیل علیه السلام بود بانیست برآمده اگر نزدیک می آمد میخورد
او را و یکبار دیگر آنحضرت در زیر دیوار نشسته بود یکی از اشقیا سنگ آسیا گرفت و خواست که از بالا بر سر مبارک او بیندازد
پس برخاست آنحضرت و بجانب مدینه برگشت و ابوهریره روایت کرده که ابوجهل لعین وعده کرد قریش را که اگر ببینم
محمد علیه السلام را در نماز پایمال کنم گردن او را پس بنماز آمد آنحضرت و خبر کردند آن شقی را و آمد چون نزدیک رسید بگریخت
در حالیکه افتاده بر پشت میکند هر دو دست خود چون پرسیدند گفت نزدیک شدم دیدم خندقی پر آتش که می افتم در وی و دیدم
اهوالی عظیم و آواز اجنحه که پر کرده بود زمین را و فرمود آنحضرت علیه السلام که آن ملائکه بودند اگر نزدیک می آمد می بودند
اعضای او را پاره پاره میکردند نازل شد کلا ان الانسان لیطغی تا قول وی ارأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی تا آخر سوره
و روایت کرده شده است که شیبة بن عثمان حجبی که قوم وی در پایان بیت الله بودند و کلید کعبه بدست ایشان بود پیش از آنکه
بشرف اسلام مشرف گردد در روز حنین بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در رسید و حمزه بن عبدالمطلب پدر و عم او را کشته
بود گفت امروز کینه خود را از محمد بکشم که پدر و عم مرا حمزه عم او کشته است پس چون در هم افتادند مردم برداشت شمشیر خود را
تا بزند بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گوید چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد بسوی من شعله عظیم از آتش سریع تر
از برق پس گریختم از پیش وی چون دید مرا آنحضرت بخواند مرا و نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و حال آنکه وی دشمن ترین
مردم بود نزد من پس برداشت دست را مگر آنکه وی محبوب ترین خلق گشت بسوی من گفت نزدیک بیا قتال کن با دشمنان
رسول خدا پس آمدم پیش آنحضرت در حالی میزدم شمشیر و اگر پیش می آمد پدر او در آن ساعت بدرستی میزدم او را بشمشیر پیش آنحضرت [illegible]

اهوالی

صلی الله علیه وآله وسلم و از فضالة بن عمیر روایت کرده که گفت خواستم قتل آنحضرت را در سال فتح و آن حضرت در طواف بود چون نزدیک
شدم آنحضرت گفت ای فضاله چه سخن میگوئی با نفس خود میخواهی که بکشی رسول خدا را گفتم لا یا رسول الله پس خنده کرد
آنحضرت و استغفار کرد برای من و دست شریف خود را بر سینه من گذاشت پس آرام شد دل من پس بخدا سوگند که برنداشت
دست مبارک را تا آنکه خدا نیافرید چیزی را که محبوب‌تر باشد بسوی من از وی صلی الله علیه وآله وسلم و ایضا بسیار خبرها در این باب
خبر عامر بن الطفیل است و اربد بن قیس هنگامی که آمدند بنزد آنحضرت و گفت عامر به اربد من مشغول میدارم او را تو برو از عقب
و بزن تو او را بشمشیر خود پس نزد عامر اربد را که کاری بکن پس گفت چه شد ترا که کاری نکردی گفت بخدا سوگند که قصد
نکردم که بزنم او را اگر آنکه یافتم ترا میان خود و میان او آیا میخواهی که بزنم ترا و از جهت حق عز و جل حبیب خود را که
بسیاری از یهود و کاهنان خبر دادند قریش را و ترسانیدند ایشان را از آنحضرت و تعیین کردند او را بالقاب و صفات وی برای ایشان و
در خلافت ندانیدند ایشان را بر قتل وی صلی الله علیه وآله وسلم و نگاه داشت او را خدای سبحانه تا رسانید وحی امر را چنانکه حقتعالی میفرماید یریدون لیطفئوا
نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون و جلیل‌تر از معجزات باهره و آیات باهره علوم و معارف است که جمع کرده
حقتعالی در ذات جامع الکمالات وی صلی الله علیه وآله وسلم و مخصوص گردانیده او را بان که مشتمل اند بر تمام مصالح دنیا و دین
و معرفت او بامور شرایع و قواعد دین و سیاست عباد و مصالح معاش و احوال اخبار امم سالفه و قرون ماضیه از زمان آدم
تا وقت خود و حفظ شرایع و کتب و سیر ایشان و صفات اعیان و اختلافات اهواء و مذاهب ایشان و معرفت مدت اعمار ایشان
و حکم حکمای ایشان و محاجه کفار بهر امت و معارضه بهر فرقه از اهل کتاب با آنچه در کتب ایشان بود و اعلام باسرار کتبهای ایشان و علوم
آن اخبار آنچه پوشیده شده و تغییر داده بودند از آن و احتوا بر لغات عرب و غریب الفاظ فرق و احاطه بضروب فصاحت و حفظ
ایام و امثال و حکم و ضرب امثال صحیحه و حکم بینه بجهت تقریب فهم و بعض و تبیین مشکلات آن با شتمال شریعت غرای او بر محاسن
اخلاق و محامد آداب و قواعد و اصول در حفظ انفس و اعراض و اموال که مستحسن است نزد ارباب عقل حتی نزد کفار و جهال ملاحده
که عقل سلیم و انصاف داشته باشند مگر معاند مخذول مخالف معقول و تکلم بجوامع کلم و عبوری بر ضروب علوم و فنون معارف مثل
و تعبیر و فرائض و حساب و غیر آن و از علوم که نیاموخته بود بعضی آن را از کسی که ممارست کرده درس را مکتوب کرده بر کتب مطالعه
کرده با اهل کتاب در یافته کرده و دران و آنحضرت نخوانده و ننوشته و صحبت نداشته با کسی که صفتش این باشد و ناشی شده
میان قومی که ایشان را علم نبود بانها و بیرون نیامده از میان قوم خود و سفر نکرده در طلب آن و غایت و معارف عرب علم
انساب و اخبار اوایل و شعر و بیان است و حصول آن نیز بعد از تفرغ و تعلم و اشتغال بطلب ساخته و ممارست باهل آن فن است و
این فن قطره ایست از بحر علم و نقطه ایست از کتاب فضل وی صلی الله علیه وآله وسلم شعر کفاک بالعلم بالامی معجزة ٭ فی الجاهلیة
والتادیب فی الیتم ٭ و از دلائل نبوت و علامات رسالت صلی الله علیه وآله وسلم تواتر اخبار از رهبانان و احبار و
علمای اهل کتاب در صفت وی و صفت امت وی و اسمای وی و علامات وی چنانکه حلیه شریف و خاتم نبوت و امثال آن و فتح آن

و اشعار موحدین متقدمین مثل تبع و قس بن ساعده و سیف بن ذی یزن و غیر ایشان و تعریف کرده مر او را و زید بن عمرو
بن نفیل که او را موحد جاهلیت گویند و ورقه بن نوفل که تنصر و تدین میکرد و وقوع ذکر شریف وی در کتب سابقه و اعتراف علما
یهود و نصاری مگر آنها که برا حسد و عناد رفتند و جمله از این در ابواب سابقه بیان و تفصیل یافته و آنچه شنیده شد از هواتف
جن و ظاهر شد بر السنه اصنام و ذبایح نصب و اطفال و طیور و دیده شد از کتابت اسم شریف وی و شهادت رسالت وی در
احجار و قبور بخط قدیم و اسلام آوردن کسیکه مشاهده کرد آنرا مذکور و مسطور ست و دیگر آیات و علامات که در وقت ولادت
شریف و وقت وفات وی در سفرات و غزوات ظاهر شده در محلش مذکور گردد انشاء الله تعالی و از جمله خصائص و کرامات
و آیات اخبار آنحضرت ست صلی الله علیه و آله و سلم از ملائکه و جن و امداد نصرت آنحضرت مر او را بملائکه و طاعت جن و دیدن بسیاری
از صحابه وی مر ایشان را چنانکه در غزوه بدر و حنین آن ظاهر گشته و یکی از آن دیدن جبرئیل است برای تعلیم اسلام و ایمان
و احسان آمده و نیز دید ابن عباس و اسامه جبرئیل را نزد آنحضرت در صورت دحیه و دید سعد بر یمین و یسار آنحضرت جبرئیل و
میکائیل علیهما السلام را در صورت دو مرد که بر ایشان جامهای سفید بود و دیدند بعضی از ایشان از ملائکه اسپان خود را
و دیدند بعضی بریدن سرهای کافران و شنیدند ضرب ایشان را و دید ابوسفیان بن الحارث مردان سفید جامه را
بر اسپان ابلق در میان زمین و آسمان و مصافحه میکردند ملائکه عمران بن حصین را که از مشاهیر صحابه است و نمود آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم حمزه را جبرئیل را در کعبه پس بیهوش افتاد حمزه و دید عبد الله بن مسعود رضی الله عنه جن را در لیلة الجن و شنید
کلام ایشان را و اینها همه از معجزات آنحضرت ست و در روایتی آورده شده است که چون کشته شد مصعب بن عمیر روز احد گرفت
رایت را ملکی بصورت وی پس ندا کرد آنحضرت و فرمود پیش آی مصعب گفت من مصعب نیستم پس دانست آنحضرت که
وی ملکی از ملائکه است و ذکر کرده از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بودیم ما روزی نشسته با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ناگاه پیری آمد عصا در دست و سلام کرد بر آنحضرت جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز جن است فرمود تو کیستی
گفت من هامه بن الهیم بن لاقیس بن ابلیس ام ملاقات کردم نوح را و هر که بعد از وی ست و تعلیم کرد او را سوره از قرآن و دید
ابو هریره رضی الله عنه شیطان را که میدزدید آمده از طعام صدقه فطر که حواله او بود و نزدید و تعلیم کرد ابو هریره را آیة الکرسی ذکر
کرده اند وقتی که دید خالد منهدم کردن عزی زنی سیاه را که برآمد از میان او برهنه پریشان موی پس دو پاره کرد او را
بشمشیر خود و فرمود آنحضرت که این عزی بود و در حدیث تفلت شیطانی از شیاطین تا قطع کند نماز آنحضرت را و خواستن آنحضرت
بستن او را به ستون مسجد و یاد کردن دعای سلیمان علیه السلام که در تسخیر جن کرده و رها کردن آن شیطان مشهور ست و حاصل آنکه
ظاهر شد از معجزات و آیات در وقت ولادت و بعد از وی در حین رضاع و وقت صغر سن تا وقت بعثت و ظهور نبوت و تمامه زمان
عمر شریف غیر آنچه ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد حصر و احصا است اگر خدا خواسته باشد چیزی از آن در محلش مذکور
خواهد شد گفت قاضی ابو الفضل عیاض یحصبی مالکی رحمة الله علیه تحقیق آورده ایم درین باب چیزی از معجزات واضحه و از جمله از علامات

منضبطه که در آن کفایت است و بی‌نیازی است از زیادت و تحقیق معجزات پیغمبر ما اظهر و افصح معجزات رسل و اکثر و اوفر اینها
اما اکثر از جهت آنکه هیچ پیغمبری معجزه نیاورد مگر مثل آن یا ابلغ از آن از سید ما ظاهر شده و یکی از وجوه اکثریت آنست که قرآن عظیم
تمامش معجزه است و اقل آنچه واقع میشود بدان اعجاز نزد بعضی از محققین سوره انا اعطیناک الکوثر است یا آیتی که بمقدار او است
با اعجاز قرآن چنانکه سابقا گذشت بدو وجه است یکی بطریق فصاحت و بلاغت و دیگر بطریق نظم و تالیف پس در هر جزوی از این دو وجه
دو معجزه باشد پس مضاعف شود عدد از این وجه باز در وی وجوه دیگر از اعجاز است از اخبار بعلوم غیب و توانند که سوره در او چندین
خبر به غیب باشد از اشیا متعدده و هر چیز معجزه پس تضاعف عدد کثرتی پیدا کرد و اگر وجوه دیگر از اعجاز که سابقا ذکر کرده شد
اعتبار کنند مضاعف بحدی کثرت کشد این در حق قرآن است پس از اعاجیبی که وارد است آنکه اکثر معجزات رسل بجنس اهل زمان
ایشان میباشد و برانداز وقتی که آن قرن در آن سامی و فائق میباشد و چون زمن موسی علیه السلام غایت علم اهل آن عصر سحر
مبعوث گردانیده شد موسی بمعجزه که مشابه چیزی بود که دعوی میکردند اهل آن زمان قدرت بر آن پس آورد موسی علیه السلام
چیزی را که خرق کرد عادت ایشان را و نبود در قدرت ایشان و ابطال کرد سحر ایشان را و همچنین در زمن عیسی علیه السلام طب در غایت
مرتبه بسیار بود و اهل آن افتخار میکردند در آن پس آورد عیسی علیه السلام با امری که قادر نبودند بر آن و آورد ایشان را چیزی که گمان
نداشتند آنرا از احیای میت و ابرای اکمه و ابرص بی معالجه و طب و همچنین معجزات انبیای دیگر علیهم السلام پس چون فرستاد خدای تعالی
محمد علیه السلام را صلی الله علیه و آله و سلم و جمله معارف عرب و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعر و خبر و کهانت پس فرستاد خدای تعالی
بر وی قرآن که خارق این چهار است که مشتمل است بر فصاحت و ایجاز و بلاغت خارج از نمط کلام ایشان و نظم غریب و اسلوب
عجیب که راه نیافتند در هیچ منظومی بدان و ندانستند در اسالیب از آن نهج آنرا و اخباری که صادر است از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بکمال خود است و از وضوح معجزات آنحضرت از جهت آنکه اخبار از کوائن حوادث و اسرار و خبایا و ضمائر
که یافته شد چنانکه خبر داد و اعتراف کردند اهل آن بصحت و صدق آن و ابطال کرد کهانت را که گاهی یکی از آن صادق میشد و
ده کاذب و از بیخ برکند آنرا بمنع شیاطین که القا میکردند بر ایشان اخبار را باستراق سمع بشهب و رصد نجوم و خبر داد از
قرون سالفه و انبیاء و امم هالکه و حوادث ماضیه بوجهی که عاجز آمد کسیکه متفرغ و متفرد بود بدان از بعض آن و وجه بعضی از
مانده این معجزه جامعه مر این وجوه را ثابت و باقی تا روز قیامت ظاهر است که میبینند و نظر کنند در آن و تأمل نمایند وجوه اعجاز
پس نمیگذرد هیچ عصری و زمانی مگر آنکه ظاهر میشود در وی صدق اخباری که خبر داده است بدان و متجدد میشود ایمان و منتظم میگردد برهان و
لیس الخبر کالمعاینة و مشاهده را تأثیری است در زیادتی ایمان و نفس اشد سکونت است بمعاینه و عین الیقین اعلی از علم الیقین
هر چند حقانیت و یقین در هر صورت حاصل است و سایر معجزات رسل علیهم السلام منقرض شد بانقراض ایشان و معدوم گشت
بعدم از زمان ایشان و معجزه سید ما صلوات الله و سلامه علیه و آله که منقطع نمیشود و منقطع و مضمحل نمیگردد و در معجزه دیگر تا آنکه گفته
البوصیری شعر دامت لدینا ففاقت کل معجزة من النبیین اذ جاءت و لم تدم و ظهور و شیوع معجزه پیغمبر ما از جای دیگر

نیز هست بسبب بودن وی وحی و کلام که ممکن نیست در وی تخییل و حیله و تشبیه چه غیر او را از معجزات رسل طلب کردند معاندان و مکابران اشیائی که طمع کردند بدان تخییل و تمویه بر ضعفا و جهلا چنانکه سحرهٔ فرعون حبال و عصی را انداختند و بحیله گری ساحری چنان نمودند که مارانند که می‌جنبند تا شاید که نادانی بگوید که از جنس آنست و قرآن کلامی ست که نیست حیله و سحر را و تخییل و تشبیه بدان مدخلی چنانکه ممکن نیست و حاصل نشود غیر شاعر و خطیب را آنکه بتکلیف و حیله خود را شاعر و خطیب گردانند و بیان آنکه کافه علمای سنت بر آنند که اتیان بمثل قرآن مقدور نیست که اگر بودی موجود بودی بوجود قوت و دواعی و بواعث و مذهب معتزله و بعضی از علمای ما آنست که مقدور بوده ولیکن قدرت الهی صرف می‌کرد همت ایشان را از قصد آن تا بیگانه نشست کرد از ایشان بوجود آید اگر چه وجه اعجاز در وضوح آن برین مذهب نیز حاصل ست زیرا که در وضع کردن حق سبحانه ایشان را از اتیان بانچه از جنس مقدور ایشانست ظاهر آیت و اظهر دلالت ست بر صدق و اعجاز بمنزله آنکه پیغمبری گوید آیت من این ست که منع کند خدا تعالی قیام را بر مردم با قدرت ایشان بران و عدم ممانعت و این مجرد احتمال ست و توهم ست ناشی از آنکه چون از جنس کلام ایشانست چرا قدرت نباشد بران و قول اول اقوی و احکم ست والله اعلم بحقیقة الحال

وصل بدانکه صاحب مواهب لدنیه بعد از مقصد سابع که در کتاب خود در وجوب محبت و اتباع سنت وی صلی الله علیه و آله و سلم و آل و اصحاب و قرابت و عشیرت آنحضرت و حکم صلوة و سلام بر وی صلی الله علیه و آله و سلم کرده است مقصد ثامن در طب و تعبیر رویا و اخبار بمغیبات وضع کرده و در نظر کاتب حروف این وضع چندان بموقع و مناسب حال ترتیب ننمود اخبار بمغیبات را پیش از وصول باین مقام در باب معجزات ذکر کرده و ذکر طب و تعبیر را بر حسب ترتیبی که اندیشیده بود جای نیافت آنرا نیز درین باب یعنی باب معجزات بنهاد و نزد اصحاب نظر روحانی بلکه جسمانی نیز از آنحضرت و همچنین تعبیر رویا از قبیل معجزات خارج از حیطه عادت ست و در حقیقت تمام افعال مستقیمه و اعمال قویمه و علوم و معارف و محاسن آداب و شیم و بدایع حکم و جوامع کلم وی و قوانین احکام و قواعد تدبیر امور خارج از طاقت بشر و حیله عادت است صلی الله علیه و آله و سلم و عادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیماران را عیادت میکرد و در نزد یک بیمار پیشه به بالین وی نشست و دست مبارک بر جبهه وی نگاه می نهاد و می پرسید حال او را که چگونه است و میفرمود بسم الله و این نیز نوعی از طب و علاج ست با دخال سرور در دل بیمار و تصرف کردن در باطن وی بهمت گر قدم رنجه کند شاه به پرسیدن ما بیمار را در سر پرسیدن بیماریش مصرع خوش طبیب ست بیا تا همه بیمار شویم بدر تفریح نفس مریض و تطییب قلب او و ادخال سرور بر وی تاثیر عجیب ست در حصول شفا و تخفیف علت زیرا که ارواح و قوی میگردد از ان و مساعدت میکند طبیعت را در دفع مودی خصوصا از مهره دکبرو اخبار از بیماگفته اند که لقاء الخلیل شفاء العلیل غلامی بود از یهود که خدمت میکرد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم ناگاه بیمار شد پس آنحضرت به پرسیدن وی آمد و نشست نزد یک سر وی و عرض کرد بر وی اسلام را پس آن طفل نظر کرد بجانب پدر خویش او گفت حضرت را اطاعت کن پس مسلمان شد و فرمود آنحضرت علیه السلام الحمد لله الذی انقذه بی من النار جابر گفت رضی الله عنه بیمار شدم

و بیهوش گشتم پس آمد آنحضرت و وضو کرد و بر من ریخت آب وضوی خود را بر من پس هشیار گشتم و در روایتی آمده که دم کرد در دهن من

پس صحت یافتم از دم و فرمود عودوا المرضی و این عام است هر مرض را و بعضی استثنا کرده اند از آن درد دندان و درد چشم ان

را بجهت اثری که بیهقی روایت کرده و صحیح خلاف آنست و نیز مطلق است در هر زمانی و بعضی گفته اند عیادت بعد از سه روز سنت و

از فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز همچنین روایت کرده اند ترک عیادت در روز شنبه خلاف سنت است و اصل آن

از یهودی طبیب است که بادشاهی بیمار شد و امر کرد او را بالتزام خدمت خود پس یهودی که باید برای سبت خود و فرار کرد

که بیمار روز شنبه نباید در آید بعد از آن شایع شده در مردم و بعضی گفته اند که عیادت مستحب است در شتا در شب و

در صیف در روز از جهت تضرر مریض بطول لیل در شتا و بطول نهار در صیف بگرد و این تطبیب با ادای سنن نیکو نمی نماید

و احادیث در فضل عیادت بسیار است و آداب آن در کتب مذکور و باید دانست که مرض دو نوع است مرض قلوب و مرض

ابدان و طب قلوب خاصه رسول خدا است صلی الله علیه و آله و سلم و ممکن نیست تلقی آن مگر از جانب وی و طب ابدان از غیر وی

نیز حاصل میگردد و حصول آن از آنحضرت بطریق تبع و طفیل است و اصل مقصود از بعثت وی صلی الله علیه و آله و سلم طب

قلوب و اصلاح آنست از دوا و امراض و ضرر ذنوب در قلوب مثل ضرر سموم است در بدن با اختلاف درجات آن در ضرر و

تاثیر سیه بنده ضرری و ضرر وی در غالب احوال در دنیا و آخرت اگرچه سبب معاصی بسیار است اعاذنا الله منها و آثار بسیار

شامل است قلب را و بدن را از جمله آن حرمان علم است که نور علم با ظلمت معصیت جمع نمیگردد و للامام الشافعی رحمة الله علیه شعر

شکوت الی وکیع سوء حفظی + فارشدنی الی ترک المعاصی + و قال اعلم بان العلم نور + و نور الله لا یوتی لعاصی + و از جمله حرمان

رزق است و در حدیث آمده است که عبد محروم گردانیده میشود بگناهی که میرسد او را و تقوی سبب مزید رزق است

قوله تعالی و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض الآیة چنانکه وارد شده است که نوم صبح

تمنع الرزق و اینجا محل نظر است که کسی گوید که چندین زناجیان و خوابندگان وقت صبح را می بینیم و دیگران مرزوق تر اند و منعم

تر اند جوابش آنست که این وعید در حق مومنان و مصدقان است پس وعید خوف آنست که منع ایمان از زمین حال ایشان

کرده شده است با کرد استدراج است و ظلمتی و وحشتی که در قلب از ارتکاب معصیت پیدا میشود محسوس و مشاهد است

و گاهی این شامت و سواد بروی نیز سرایت میکند و این نیز فرع ایمان است و وحشتی قلب و بدن نیز از آثار معاصی است و نیز

معصیت سبب کوتاهی عمر است چنانکه طاعت سبب زیادت آنست و تعقیب این را حمل بر محق برکت وجود آن کنند که موجب قلت

و فساد عقل و زوال نعم و حلول نقم است و چنانکه صحت بدن بحفظ قوت و حمیه و استفراغ مواد فاسده و اخلاط است و صحت قلب

نیز همچنین است و استفراغ آن بتوبه و حمیت با اجتناب از نواهی و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلم فرمود آیا دلالت کنم شما را بر درد و دوای شما دای شما ذنوب است و دوا استغفار پس ظاهر شد که معرفت طب قلوب و

معالجه آن از جانب رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و طب قلوب لا بد است که حق است و طب ابدان غالبا تجربیات و گاهی وحی هم

نیز باشد چنانکه از خصوصیت افطار در سفر و مرض و شریعت تیمم نزد خوف مرض و امثال آن ظاهر می گردد و نیز معالجاتی که
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرده ظاهر آنست که بوحی باشد واگر بتجربه و قیاس باشد و در نفست در تجویز علاج
و اثبات اسباب ست و آن منافی توکل نیست چنانکه دفع جوع و عطش باکل و شرب و دلیل بر جواز تداوی حال سید المتوکلین
ست صلی الله علیه وآله وسلم که با وجود آن توکل تداوی میکرد و مباشرت اسباب مینمود و فرمود نفرستاده است خدای تعالی
هیچ دردی را مگر آنکه فرستاده است او را دوا و در روایتی شفا مگر موت را یعنی مرضی که مقدر ست در وی موت و در بعضی
احادیث امر است بمداوات و شک نیست که نظر در مداوات بحکم الهی و تقدیر او باید داشت و دوا را علت شفا نباید
پنداشت و اتفاق ست بر آنکه امر برای وجوب نیست و ملابست با سبب بتقدیر الهی منافی توکل نیست نعم گاهی ترک
اسباب میکنند برای تحقیق حال و تحصیل مقام توکل باین ست اشارت در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم یدخل الجنة
من امتی سبعون الفا من غیر حساب هم الذین لا یسترقون ولا یتطیرون وعلی ربهم یتوکلون و در روایت دیگر ولا یکتوون
نیز زیاده کرده و گفته اند که مراد آنست که این افعال را بطریق اعتماد و اعتقاد علیت نمیکنند و در مواهب لدنیه از حارث
محاسبی رضی الله عنه در باب جواز تداوی المتوکل نقل کرده که گفت منافی توکل نیست از جهت وجود آن از سید المتوکلین
صلی الله علیه وآله وسلم پس گفته شد مر حارث را که در خبر آمده است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من استرقی
واکتوی بری من التوکل پس جواب داد که مراد براءت از توکلی ست که ذکر کرده است ایشان را در حدیث یدخل الجنة من امتی
سبعون الفا بغیر حساب الحدیث و فرمود توکل بعض وی افضل ست از بعضی دیگر انتهی و از تمهید آورده که مراد براءت از توکل
ست و نفی کراهت استرقا کند برقای که در وی مکروه در شریعت و مخالف آن واکتوا کند و رغبت وی متعلق باشد در شفا بوجود کی و
جزم کند بآن و معرض باشد از فعل الهی و از آنکه شفا از نزد او ست دلیل جواز استرقا بقرآن و فاتحة الکتاب چنانکه
بیاید و تحقیق درین باب آنست که اسباب سه قسم ست یکی اسباب یقینیه است که رعایت آن بحکم الهی و تقدیر وی واجب ست
چنانکه مضغ لقمه و بلع آن در اکل و نهادن کوزه در دهان و مص آن در شرب و ترک آن داخل توکل نبود بلکه موجب اثم ست
دیگر اسباب ظنیه که بحکم تجربه صحیح رعایت آن ثابت شده است مثل استعمال ادویه بارده و حاره در تجربه و تدبیر مزاج
و ملابست این قسم نیز منافی توکل نیست مگر برای تحقیق حال نفس و تحصیل مقام توکل که بعضی ازین قوم کرده اند و با وجود آن
در فتوای شریعت محل عتاب شده و دیگر اسباب وهمیه است که نه چنین ست و ارتکاب و استعمال آن منافی توکل ست باتفاق
و علاج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر سه نوع بود یکی بادویه طبعی که عبارت ست از اجزای جمادی و نباتی و حیوانی
دوم بادویه الهی روحانی که ادعیه و اذکار و آیات قرآنی ست سیوم بادویه مرکبه ازین دو قسم و باید دانست که شفای
اعم و انفع و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانکه و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و قرآن تمام شفاست از امراض
روحانیه چه امراض روحانی اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه است و قرآن مشتمل ست بر دلائل و حجج قطعیه اثبات

ص در صحیحین بالفاظ دیگر است بزیادت ۱۲

عقاید حقه و به بیان و ارشاد و اخلاق فاضله و اعمال محموده و امثال این و نیز شفاء امراض جسمانیه بجهت آنست که تبرک و تیمن
بقرائت وی نافع است در بسیاری از امراض و علل و دفع بلا نافع است مر آنها را و چون از خواندن و دمیدن آن شفا می
جهد آنکه مفهوم نمیگردد از آن معانی در اوست از قبیل اهل فسق و غیره که ثابت است بکسی که معنی است و کشف آن شفا
آثار عجیبه در طلب منافع و دفع مفاسد ظهور میکند از قرآن عظیم که مشتمل است بر ذکر جلال و کبریائی الهی و ذات و صفات
وی تعالی و تقدس و ثابت شده است از قبیل کسیکه تا بیت شده است صفا و نزاهت و عظمت و کمال او و بیان و معجزات
ظاهره چرا نباشد و فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه طلب شفا نکند بقرآن شفا ندهد او را خدا و استطلاعا
هرگز آمده است که فاتحة الکتاب دواست مر هر درد را و رقیه است مر مجنون و معتوه را بفاتحة الکتاب ... و ثابت است
در احادیث و در حدیث امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نزد ابن ماجه مرفوعا واقع شده که خیر الدواء القرآن و بعضا و نیست
در تفسیر قول وی تعالی وننزل من القرآن ما هو شفاء آیات شفا را ذکر کرده و حلبی در حاشیه خود آن آیات را تعیین کرده و
در کتب معتبره مثل مواهب لدنیه و غیر آن حکایتی در باب این آیات از امام طریقت ابو القاسم قشیری آورده اند که بیمار شده
بود ولد وی بیماری سخت تا مشرف گشته بر موت و شدید شد بر وی امر گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب
و شکایت کردم نزد آنحضرت علیه السلام از حال ولد خود آنحضرت فرمود این کجائی تو از آیات شفا و چرا
تمسک نمیکنی و شفا نمیجوئی بآن پس بیدار شدم و فکر کردم در آن ناگاه یافتم آن آیات کریمه را در شش جا از کتاب خدا عز و جل
یکی ویشف صدور قوم مؤمنین و شفاء لما فی الصدور یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و ننزل
من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و اذا مرضت فهو یشفین قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء گفت پس نوشتم این آیات را
از آن حل کردم در آب و نوشانیدم آن را او را پس شفا یافت در حال گویا بند از پای وی گشاده شد و از شیخ تاج الدین سبکی
رحمة الله علیه که از اعاظم علمای شافعیه است نقل کرده اند که گفت دیدم بسیاری از مشایخ را که می نوشتند این آیات را برای
بیمار طالب عافیت را و کاتب حروف از حضرت شیخ عبد الوهاب متقی نیز دیدم این عمل که برای بیماران میکردند و لیکن در اینجا
سخنی است که باید دانست و دریافت که آیات و اذکار و ادعیه که رقیه کرده میشود بآن و استشفا نموده میشود بهان نفع و
شفا در ذات آنهاست و لیکن صلاحیت محل و قبول آن و قوت همت فاعل و تاثیر وی شرط است و لهذا در هرگاه که تخلف کند
شفا از جهت ضعف همت و تاثیر فاعل خواهد بود یا بسبب عدم قبول یا [illegible] مانع قوی است که او جهت قوت فاعل و صلاحیت
محل و واجب و دوا جز از وصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در دوا [illegible] نیز پیداست که عدم تاثیر آن گاهی بجهت عدم قبول
طبیعت است مر دوا را و گاهی از جهت وجود مانع از وصول اثر دوا است بوی چه اگر طبیعت قبول نکرده دوا را و دوا را بقبول
تام استفراغ بدن بوی [illegible] قبول خواهد بود [illegible] چون [illegible] تام قوت [illegible] فاعله تاثیر
[illegible] ازاله علت [illegible] اسباب است [illegible] دفع بلا و حصول مطلوب لیکن گاهی [illegible]

یا از جهت ضعف همت در طلب ذات وی چنانکه دعای باشد که دوست نمی دارد آنرا خدا تعالی بجهت آنچه در وست تجاوز از حد
حقانیت و انصاف یا از جهت ضعف قلب داعی و عدم اقبال او بجناب حق تعالی و تقدس و حضور و جمعیت او بروی فی نفسه یا
از جهت حصول مانع اجابت مثل اکل حرام و عروض ظلمت دین بر قلب و استیلای غفلت و سهو و لهو و در حدیث آمده است که
حق تعالی قبول نمیکند دعا را از قلب لاهی ساهی غافل و دعا عدو بلاست مدافعه و معالجه می کند آنرا و منع میکند نزول آنرا
و دفع میکند بعد از نزول یا تخفیف میکند و دران و دعا سلاح مومن ست اگر با حضور قلب و جمعیت کلیه بمطلوب مصادف
گردد اوقات اجابت را با خضوع و خشوع و انکسار و ذل و تضرع و طهارت و رفع یدین و ابتدای بحمد و صلوة بعد از توبه
و استغفار و صدق و الحاح و تملق و توسل باسما و صفات الهی و توجه صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم و سائر
شروط و آداب مثال رمی کتیر کمان راست و درست بود و دست بازو باکمال بود و هدف مقابل باشد و قابل تاثیر و صلاح آن بود
و حاجب و مانع وصول در میان نبود و علم بخصوصیت تیراندازی تمام از تجربه و آداب آن حاصل باشد و اما استشفا بمعوذات
و غیر آن از اسمای الهی نیز از قسم طب روحانی ست اگر جاری گردد بر لسان ابرار و اتقیا با توجه تام و همت تام و لیکن چون
وجود این نوع عزیز نادر ست مردم دست بطب جسمانی زده اند از ان فارغ و غافل نشسته اند و مراد بمعوذات که در حدیث آمده شد
است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میدمید بنفس کریم خود در المعوذات قل اعوذ برب الفلق قل اعوذ برب الناس است و
بعضی قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون نیز مراد دارند یا هر جا که در قرآن آیات متضمن استعاذه واقع شده مثل رب اعوذ بک
من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون و آنها از قرآن است و درین باب که سخن میکنیم عام تر ازان مراد است و اذکار و
ادعیه باب استعاذه بسیار وارد ست و تحقیق اجماع کرده اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام خدا و اسما و صفات
وی تعالی باشد بزبان عربی یا دیگر که میدانند معنی آنرا و باعتقاد آنکه موثر حقیقی خداست عز اسمه و تاثیر رقیه بتقدیر اوست تعالی شانه
چنانکه در حدیث آمده است که پرسیدند از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که این رقیها و حرزها و اسباب دیگر که میکنیم تغییر میدهد
تقدیر خدا را تعالی شانه فرمود اینها نیز از تقدیر الهی ست و در حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در زمان
جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درین باب فرمود عرض کنید رقیهای خود را بر من اگر در ان شرکی نبود باکی نیست
و از جابر آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از رقیها پس آمدند بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله نزد ما رقیه بود که
برای عقرب میکردیم و عرض کردند آن رقیه را بر آنحضرت فرمود نمی بینم درین باکی بکنید فرمود هر که تواند که نفع رساند برادر خود را
برساند و تمسک کرده اند قومی باین عموم و تجویز کرده اند هر رقیه را که مجرب شده است منفعت آن اگرچه معلوم نباشد معنی
آن و لکن احتیاط دران ست که تعبیر بمعلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکی بود و این در غیر ماثور ست و الا آنچه ماثور باشد چنانکه
در رقیه عقرب آمده است بسم الله شجة قرنیة ملحة بحر قفطا جائز خواهد بود بی شبهه و تحقیق معلوم شد از حدیث عوف بن مالک
که هر رقیه که متضمن شرک باشد جائز نیست و همچنین دعوات و اسما بزبان سریانی و عبرانی که معلوم نیست معانی آن نباید خواند و

در حکایات مشایخ آورده اند که شخصی دعای میخواند شخصی دیگر در آنجا حاضر بود گفت چه شده است این مرد را که دشنام میکند خدا
و رسول خدا را اتفاقاً مضمون آن کلمات این بود و آن شخص نادانسته میخواند یارب مگر بعضی کلمات باشد از ثقات معلوم نشده
است خواندن آن و از مشایخ متواتر آمده است چنانکه در حرز یمانی که آنرا سیفی می نامند و مانند آن میخوانند والله اعلم و در حدیث
ابوداود و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده است آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود رقاء و تمایم و توله
شرک ست و تمایم جمع تمیمه است و این خرزه یا قلاده ایست که در گردن بیاویزند و آنرا در جاهلیت برای دفع آفات میکردند
و توله بکسر مثناة و فتح واو و لام چیزی ست که زنان برای جلب محبت مردان کنند و این نوع از سحر ست و دعا و حرز و رقیه
که در کاغذ پاره بنویسند و آنرا تعویذ گویند و در گردن و بازو ببندند بعضی علما از آن منع میکنند ولیکن آنرا از حدیث
عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما سندی هست که آنحضرت از برای دفع فزع و وحشت در خواب این کلمات که اعوذ بکلمات الله
التامة من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون آموخته بود پس وی رضی الله عنه تلقین میکرد
آنرا کسانی را که عاقل بودند از اولاد و کسیکه عاقل نبود می نوشت آنرا در صکی و می آویخت در گردن وی و لفظ تعویذ که
در احادیث واقع ست مثل تعویذ الطفل بکلمات الله التامة الحدیث و تعویذات النبی چنانکه ذکر آنها بیاید بمعنی استعاذه
و پناه طلبیدن ست از شر بخدا عز وجل و از زینب امراة عبدالله بن مسعود آورده اند که دید عبدالله در گردن من رشته را گفت
که این چیست یا زینب گفتم این خیطی است که افسون کرده شده است برای من در وی پس گرفت آنرا عبدالله و پاره کرد
و گفت شما ای آل عبدالله غنی اید از شرک و محتاج نیستید بآن شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم گفت
رقاء و تمایم و توله شرک ست گفتم چرا انچنین کردی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت وجع و می انداخت چرک او را و
اشک را پس رفتم نزد فلان یهودی پس خواند وی افسونی و همه دردها بیرون رفت و آرام یافتم گفت عبدالله این
دردی که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون باز داشت آنرا و لازم بود بر تو
که میگفتی چنانکه رسول خدا میفرمود صلی الله علیه وآله وسلم اذهب الباس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک
شفاء لا یغادر سقما رواه ابوداود و گفته اند که اینها را از شرک بجهت آن گفت که اهل جاهلیت اعتقاد موثریت آن داشتند
و بنام غیر خدا میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد در حکم آن نباشد و چگونه دخل باشد و حال آنکه وارد شده در آن
احادیث و اخبار صحیحه صریحه و خلاف نیست در مشروعیت فزع و التجا الی الله سبحانه در هر چه واقع شده یا متوقع ست
و بعضی گفته اند که نهی از آن رقی ست که میخوانند آنرا اهل عزایم و مدعیان تسخیر جن و می آرند امور مشتبه مرکب از حق و باطل
که جمع میکنند با ذکر خدا و اسامی وی تعالی اسماء شیاطین و ذکر ایشان را و استعانت میکنند از ایشان و پناه میجویند با ایشان
و میگویند که جن از جهت علاقه عداوتی که بالطبع با انسان دارند با شیاطین دوستند چون خوانده شود عزایم با سماء شیاطین
اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین لدیغ چون آن نیز گاهی از جن می باشد متمثل شده با صورت مار هرگاه

که رقیه خوانده شود یا اسمای شیاطین میان آن میکنند بعد از آن از بیان ایشان ازینجهت مکروه است رقیه که با سماء الله و ذکر وی خالص نباشد و
بالجمله اجماع دارند علمای است که مکروه است رقیه بغیر کتاب الله و اسماء و صفات او بدانکه حاصل مقام آن است که قرطبی از مشایخ مالکیه
نقل و تصحیح کرده است گفته که رقیه سه قسم است یکی آن که وارد است در حدیث این قسم مباح است و دوم آنکه مشرکی باشد یا موهم شرک
گردد و قسم سوم آنچه از اسماء او سبحانه تعالی و تقدس و این جایز است و اگر با ثور باشد چیزی از آن مستحب بود و نیز هر آنچه
با سماء غیر خدا باشد از فرشته و یا بنده صالح یا به تعظیم مخلوقات مثل عرش و کرسی و این قسم واجب نیست اجتناب از آن
و ترک آن اولی است از جهت وجود التجا بغیر خدا و اگر متضمن تعظیم مرقی به است لازم است اجتناب از آن چنانکه سوگند
و حلف بغیر خدا عزوجل گفته بنده مسکین عفا الله عنه که توسل و توسیل که دوستان خدا و اسماء ایشان میکنند بسبب قرب
ایشان به درگاه حق و درگاه رسول وی میکنند و اگر تعظیم میکنند ایشان را به این طریق بندگی خدا و تبعیت رسول میکنی نه باستقلال
و به این قیاس به حلف بغیر خدا عزوجل نتوان کرد بلکه به طریق توسل و تشفع به طریق اشراک چنانکه جهال و عوام ایشان
کنند حکم صلوة وارد اللهم صل علی محمد و آله وسلم کما لا یخفی انتهی رحمة الله علیه نقل است که گفت پرسیدم امام شافعی را رحمة الله
علیه از رقیه گفت لا باس ان یرقی بکتاب الله و بما یعرف من ذکر الله گفتم آیا درست است که رقیه اهل کتاب کنند رقیه را گفت آری اگر
قسم سه یکی آنکه رقیه کرده میشد بدان در جاهلیت و معلوم نیست معنی او و واجب است که اجتناب کنند از آن و دیگر آنکه در وی
شرک معلوم است پس نیز کردن آن واجب است و سوم آنکه باسم الله یا آیات و آنچه معنی آن معلوم است و در آن شرک نیست
پس جایز است گفتم آیا روا است که رقیه کنند اهل کتاب مسلمانان را فرمود نعم وقتیکه رقیه کنند بچیزیکه معروف است از کتاب
خدا و ذکر الله انتهی و ظاهر آنست که مراد بکتاب الله قرآن باشد والا چون در توریت و غیره تحریف و تغییر واقع شده است
اعتماد بران نتوان کرد بلی اگر معلوم باشد مضمون آنکه موافق حق است مطابق قرآن امام مالک در موطای خود می آرد
که ابوبکر رضی الله عنه فرمود یهودیه را که رقیه میکرد عائشه را رضی الله عنها رقیه کن او را بکتاب خدا او آنچه می گفته است که
اختلاف کرده شده است در قول مالک رحمة الله علیه در رقیه یهود و نصاری و مسلم را و مجوز از قائل است امام شافعی رحمة الله
علیه و روایت کرده است ابن وهب از مالک کراهت رقیه بحدیده و ملح و عقد خیط و آنچه مکتوب است از خاتم سلیمان علیه السلام
گفت نبود آن امر از امر قدیم الزمان یعنی بدعت است و مکروه است شبیه شیتر باید تقرب عوام الناس آنست که این افسونها
باطل و تنگیها جاهلیت را تاثیرات عجیب میباشد که حیران میشود که از تقدمها شرح گاهی ظاهر میگردد و از نیجا در مرتبه
انکار و در طه حیرت می افتند چنانکه از قول زینب امراة ابن مسعود ظاهر میگردد که گفت من چه کار کنم هیچ ساعت چشم میگشود و درد
بیرون می افتاد و فلان یهودیه افسون کرده در هم برپرون شده پیدا است که معنی فنا و بطلان آنست که شارع از آن
نهی فرموده و حکمت و فائده آن نبود او است و ظاهر آنست که مقصود اشتراک از رد که کفر و اشتراک است پس اینها است که قدم ایشان
در مقام صدق ایمان ثابت است و تکالیف شکنند اینها را اگر چه بسبب هلاک و زوال حیات غالب گردد و میدانند که سعادت اینجا هم ای

حیات باقی در امتثال امر شارع است و آنهائی که مطمح نظر ایشان حیات دنیاست از مقام استقامت می لغزند و در ورطه
کفر و معصیت افتند اعاذنا الله من ذلک و در دیار ما افسونی است که آنرا نسبت داده اند بشیخ شرف الدین یحیی منیری
قدس سره میکنند که مردم بدان مشغوفند و چون نسبت بحضرت شیخ مرقوم می یابند مشغوف تر و مفتون تر میگردند و در وسط
اسماست که متعارف زبان هندو است اجتناب از آن لازم مینماید والله اعلم بحقیقتها فصل رقیه از آنحضرت در هر باب
مرویست خصوصاً در عین و حمه بضم حا و تخفیف میم تا آنکه در حدیث واقع شده است که افسون کنید در چشم زخم و از حمه و
از نمله یعنی ریشها که بر پهلو ظاهر میشود و در حدیث دیگر آمده است که لا رقیة الا فی نفس او حمة نیست رقیه مگر در چشم زخم
و حمه و مراد بنفس عین است یعنی چشم زخم و در روایتی الا من عین زیاده کرده و مراد بحمه نیش زهردار است چون عقرب و مانند آن و لدغه
گزیدن بدندان چنانکه مار و مانند آن و مراد بحصر مبالغه است نه تخصیص رقیه باین اشیا زیرا که رقیه مخصوص نیست باینها
بلکه در جمیع امراض و آلام مشروع و مسوغ است چنانکه در تب و درد سر و درد دندان و امثال آن و فرموده آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم العین حق یعنی چشم زخم و کار کردن آن موجود ثابت است در نفس الامر و حقتعالی این خاصیت در بعضی
نفوس نهاده است که چون نظر کنند بجانب چیزی بر وجه استحسان ضرر یابد آن چیز چنانکه در سحر و فرموده لو کان شیء
سابق القدر لسبقته العین یعنی اگر چیزی بود که پیشدستی میکرد و غلبه مینمود قضا و قدر را هر آینه سبقت میکرد آنرا عین و
این مبالغه است در تاثیر عین و در حدیث دیگر آمده است که اکثر مردن آدمیان بعد از قضا و قدر الهی بچشم زخم است
و اکثر علمای دین برآنند که عین حق است و جماعه از مبتدعه مثل اهل اعتزال و هر که بطریقه ایشان میرود منکر شده اند
آنرا و چون مخبر صادق بدان خبر داده آن واجب و انکار آن باطل باشد و آنکه گویند همه بتقدیر الهی است چشم زخم چه اختصاص
دارد جوابش آنکه این نیز بتقدیر الهی است و عین را تاثیر ذاتی نیست و هر که بطریقه اهل سنت است میگویند که آن از اسباب
عادی است یعنی که عادة الله جاری شده که احداث میکند ضرر را نزد مقابله شخصی شخصی را و نظر کردن این بسوی وی
بر وجه استحسان و اما آنکه چیزی از چشم عاین می بر آید و بمعیون میرسد جزم بهیچ جانب اثبات و نفی نتوان کرد و هر دو جانب
محتمل است و بعضی از اصحاب طبایع گفته اند که جواهر لطیفه غیر مرئیه منفک میشود از عاین و متصل میگردد بمعیون و در می آید
در درون مسامات چشم وی پس پیدا میکند باری تعالی هلاک را نزد آن چنانکه پیدا می کند هلاک را نزد نوشیدن زهر و این احتمال است
اما دعوی قطع و جزم خطا است و نقل کرده است از بعضی کسانیکه منسوب بوده اند باین که می گفتند که چون می بینم من چیزی را
که خوش می آید مرا می یابم حرارتی که بیرون می آید از چشمان من و بعضی گفته اند که منبعث می گردد از چشم عاین قوت
سمیه که متصل می گردد بمعیون که باعث هلاک و فساد میگردد مثل زهری که از افعی بلدیغ میرسد و از بعضی افاعی بدیدنش
نظر نیز زهر میرسد و بالجمله مثال مار نیز چیزی از جانب عاین بجانب معیون روانه میگردد اگر مانعی که حفظ و وقایه میکند
در میان نبود به معیون میرسد و کارگر می افتد و اگر مانعی در میان بود که عبارتست از حرز و تعویذ و دعا است و مانند آن بمعیون نمیرسد و اصل در تعویذ

واگر سبقت در قدری بودی تواند که هم بجانب وی برگردد و مثال شر محسوس و علاج نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مر این علت را
یعنی چشم زخم را به تعویذات بود یعنی بآیاتی و کلماتیکه دران استعاذه است از شر در مثل معوذتین و بفاتحه و آیة الکرسی و
گفته اند که بزرگترین رقیها قراءت فاتحه و آیت الکرسی و معوذتین است و از جمله تعویذات نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که
در احادیث صحیحه ثابت شده است اینست اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر و باسماء الله الحسنی
ما علمت منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرأ و برأ و من شر ما ینزل من السماء و من شر ما یعرج فیها و من شر ما ذرأ فی الارض و
من شر ما یخرج منها و من شر فتن اللیل والنهار و من شر طوارق اللیل والنهار الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن و از جمله کلماتی که
در دفع چشم زخم بآن شود گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله است و اگر عاین کسی ترسد که برسد از نظر چشم خود را اللهم بارک علیه
گوید دفع چشم زخم کند و در حدیث آمده است که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف را دید که غسل میکرد و بود وی رضی الله عنه
ابیض حسن الجسم پس عامر از حسن بدن او تعجب کرد و استحسان نمود و گفت والله مثل این پوستی ندیده ام در مردان و
نه پوست زن مخدره سهل در ساعت بیهوش آمده بر زمین افتاد خبر بحضرت علیه السلام رسید و فرمود آیا تهمت میکنید کسی را گفتند
عامر را که وی را بدید بدان وصف تحسین کرد پس عامر را طلبید و بر وی خشم گرفت و فرمود چرا میکشد یکی از شما برادر خود را وقتیکه دید
او را و بنظر تو خوب آمد چرا نگفتی اللهم بارک علیه پس فرمود بشوی بدن خود را برای سهل بن حنیف پس بشست عامر روی خود را
و هر دو دست خود را و هر دو مرفقین و هر دو رکبتین و اطراف رجلین خود را و داخل ازار را در قدحی پس ریختند آب را بر سهل از پس او به سر و پس
پشت وی رفت همراه مردم گویا هیچ ضرری باو نرسیده بود و در شستن اعضای کیفیتی خاص بیان کرده اند و در موطا در سیر اهل مدینه
از ابن کثیر نقل کرده که در رسائل گفته است بود عادت قوم که چون میرسید چشم زخم بکسی از کسی می آوردند قدحی آبی نزد عاین
پس بر میداشت بلند ساعد است خود آب از قدح و مضمضه میکرد و میریخت آب در قدح پس میشست روی خود را
در قدح پس فرو می آورد دست راست را و آب میریخت بر دست چپ پس فرو می آورد دست چپ را در قدح و میریخت
آب را از قدح و میریخت بر دست چپ پس فرو می آورد دست راست را و میریخت آب بر مرفق ایمن پس فرو
می آورد دست راست را و میریخت بر مرفق ایسر پس فرو می آورد دست چپ را و میریخت آب بر قدم یمنی پس فرو می آورد
دست راست را و میریخت بر قدم یسری باز فرو می آورد دست چپ را و میریخت آب بر زانوی راست پس فرو می آورد
دست راست و میریخت بر زانوی چپ پس میشست داخل ازار را و می نهاد قدح را بر زمین پس میریخت آن آب مستعمل را
بر سر مصیون از جانب پس پس به می شد باذن خدا انتهی پوشیده نماند که این اثر که عادت قوم را ذکر کرده ظاهر است
که نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز همچنین کرده اند والله اعلم و بهر تقدیر سر آن ادراک عقل در شستن آن یافت قاضی ابوبکر
بن العربی گفته اگر توقف کند درین متشرعی باید گفت والله و رسوله اعلم تایید کرده است آنرا تجربه و تصدیق نموده
عیان و اگر متفلسف توقف کند پس رد بروی آسان است که مقرر است نزد ایشان که بعضی ادویه تاثیر میکنند بقوی خود و بکار میکنند

بخاصیت خود این نیز از آن قبیل است و حدیث کهربا و آهن ربا نیز ازین قبیل است با آنکه مراد به اخلاف ازار چیست بعضی
گفته اند که فرج است و مراد آنکه طرف ازار است آنکه ببدن او رسیده است از جانب اسفل و قاضی عیاض گفته که
مراد جسد اوست که متصل است بازار یا موضع ازار جسد و بعضی گفته اند مراد سره است که منعقد ازار است و جماعه
سلف روا داشته اند که آیات قرآن بنویسند و بعضی بنوشانند بیمار را و بعضی گویند که باکی نیست که بنویسند قرآن را و
بشویند آنرا و بنوشانند بیمار را اطلاق قرآن را با آیاتی که مناسب شفا باشد یا مشتمل بذکر اسما و صفات حق جل و علا باشد و
هو الانسب از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که زنی در طلق مانده بود یک آیه یا دو آیه را از قرآن فرمود که بنویسند
و بشویند و بخورانند و آنچه سابقا مذکور شد از حکایت شیخ امام ابوالقاسم قشیری در آیات شفا نیز موید همین معنی است
حکایت از ابو عبدالله ساجی مرویست که گفت در سفر بودم بر شتر خوب سوار و در میان همراهان شخصی بود شریر
بچشم زخم زدن بر هر چه نظر استحسان انداختی تلف شدی ابو عبدالله ساجی را گفتند که شتر خود را از شر او نگاهدار ساجی
گفت او را بر شتر من قدرتی نیست بعد آن این خبر رسید نگاهبان شد تا ساجی از منزل غائب شد پس عائن بمنزل
ساجی آمد و در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شده بیفتاد چون درختی که از بیخ برکنند ساجی را خبر کردند که عائن شتر را
چشم زد بیامد چون عائن را دید این رقیه را بخواند بسم الله حبس حابس و حجر یابس و شهاب قابس رددت
عین العاین علیه و علی احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا
و هو حسیر چون ساجی این دعا بخواند در زمان چشم آن مرد عاین بیرون افتاد و شتر تندرست شد و برخاست
و این نیز از رقیهای چشم زخم است و در مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفته از جمله علاج عین اعتراف [illegible]
ازان و ستر محاسن از کسیکه ترسیده میشود از عین وی چیزیست که رد کند عین را چنانکه بغوی در شرح السنه آورده است
که عثمان بن عفان رضی الله عنه دید کودکی خوشروی را و فرمود سیاه کنید نونه او را تا دفع شود ازو چشم و مراد بنونه
گوئی است که میباشد در زنخدان کودک کذا فی المواهب و پوشیده نماند که در سیاه کردن نونه کودک [illegible]
و ظاهر آنست که این نیز سری است که خاصیت او دفع ضرر عین است و الله اعلم و در آنحضرت در خانه ام سلمه
کنیزکی را دید که بروی اثر نظر جن است و لفظ صحیحین اینچنین است که در روی وی سفعه است یعنی صفرت فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم افسون خوانید برای این کنیزک که بروی نظر جن است ازینجا معلوم میشود که چنانکه از
عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر ایشان تیزتر از سنان است و بعضی از شراح حدیث نظر را تعدد ساخته و گفته
نظر انس با جن و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت در خانه ام سلمه بود در روی کودکی صفرت را دید گفتند که بوی چشم رسیده
است فرمود چرا افسون نمی کنید او را ازین و گفته اند که صاحب عین گاهی چشم زند بی اختیار و از خصائص ایشان آنکه چیزی
دارد و می محبت باشد و از مرد صالح باشد چنانکه از عامر بن ربیعه [illegible]

مبادرت بدعا و تبرک کند و این بمنزلهٔ رقیه باشد. و امام را باید که منع کند آنرا که معروف شده است بعین از مخالطت
مردم و الزام کند او را به بیت و اگر فقیر است رزق دهد او را آنقدر که قوام او شود زیرا که ضرر این سخت تر است از ضرر مجذوم
که منع میکرد او را عمر رضی الله عنه از مخالطت ناس و اشد است از زیان سیر که منع کرده شده است اکل او را از حضور
جماعت و اختلاف کرده اند علمای در وجوب قصاص و دیت قرطبی که از علمای فقه و حدیث است گفته اگر تلف کند
عائن چیزی را ضامن گردد آنرا و اگر بکشد بر وی است قصاص یا دیت اگر عادت وی گردد حکم ساحر دارد و نووی در روضه
گفته که نیست در وی دیت و نه کفارت زیرا که منضبط و عام نیست چیکار و مخصوص است ببعض ناس و در بعضی احوال
است و واقع نشده است از وی فعلی بلکه خاصیت است و مکروهی که میرسد از وی متعین نیست در قتل و اهلاک و زوال
حیات و گاهی حاصل میشود مکروهی آنکه برسانند باهلاک انتهی و اقوال مشائخ حنفیه درینجا معلوم نشده ملتمس از ناظران آنکه
اگر معلوم کنند درینجا بنویسند والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رقیه میکرد و دعا میکرد برای کافهٔ امراض جسمانی
مثل حمی و صرع و صداع و ترس و وحشت و بیخوابی و سموم و هموم و الم و مصائب و احزان و اندوه و غم و شدت و الم
و اوجاع در بدن و فقر و فاقه و دین و حرق و درد دندان و حبس بول و خراج و رعاف و عسر ولادت و تمامه امراض
و آلام و سائر محن و بلاد شدائد و بتمامه آن رقیه و ادعیه و تداویه در کتب احادیث مذکور است انجا باید جست و چون
تعرض بعلاج جسمانی و ادویه نیز واقع شده اکتفا بر اقتصار علی المقصود و درین میان ذکر سحر و حکم آن بجهت اشتمال و
بر قصه یهود در سحر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و طول کلام در آن داشته * فصل فی السحر * سحر افسون و جادو کردن و
سحر حرام است و از کبائر است باجماع و گاهی کفر میباشد اگر در وی قولی یا فعلی باشد که موجب کفر بود و تعلیم و تعلم وی
حرام است و بعضی گفته اند که تعلم وی اگر بجهت دفع سحر از خود بود حرام نیست و ساحر اگر در سحر وی کفر نباشد تعزیر
کرده شود و اگر کفر باشد قتل کرده شود و در قبول توبه وی اختلاف است چنانکه زندیق و زندیق آنرا گویند که منکر دین نبوت
و حشر و نشر و قیامت باشد و در حقیقت سحر اختلاف است بعضی گویند که مجرد تخییل و ایهام است و حقیقتی ندارد و بعضی گویند که حاصل
نشود در سحر از احوال و افعال مجرد وهم و خیال است حقیقتی ندارد و اختیار ابو جعفر استرابادی از شافعیه و ابوبکر رازی از حنفیه
و طائفه دیگر این است و نووی گفته که صحیح آنست که آنرا حقیقتی است و جمهور علمای برینند و کتاب و سنت مشهوره دلالت
دارد برین کذا فی المواهب و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که محل نزاع آنست که آیا واقع میشود بسحر انقلاب عین و قلب حقیقت
یا نه کسیکه میگوید که وی تخییل محض است منع میکند آنرا و آنها که قائلند باآنکه مر او را حقیقتی است اختلاف کرده اند در آنکه
مر او را تاثیر است فقط چنانکه تغییر میدهد مزاج را پس نوعی از امراض است یا منتهی میشود باین حالت چنانکه جماد حیوان
میگردد یا حیوان جماد میگردد و جمهور بر اول اند و بعضی میگویند که سحر ثبوت و وقوع ندارد و این سخن مکابره و باطل است و
کتاب و سنت بخلاف آن ناطق است و بعضی دیگر میگویند که زیاده نیست تاثیر وی بر آنچه در قرآن مجید مذکور است که یفرقون

چه بین المرء و زوجه و اگر زیاده می بود ذکر میکرد آنرا و صحیح از جهت عقل و نقل آنست که واقع میشود و اکثر از آن و آیه دلالت
ندارد بر منع زیاده غایت آنچه در قصه هاروت و ماروت واقع بود همین بود و یا زیاده هم بوده باشد پس ذکر کرد آنرا و
سحر از جمله صناعیه است که حاصل میشود باعمال و اسباب بطریق اکتساب و از آن اقسام خارق عادت مسامحه
باعتبار ظاهر و اکثر وقوع آن از اهل فسق و فساد است و شرط است که جنب باشد و اگر جنب از وطی حرام بلکه با محارم بود
ادخل است که قتل و میگویند که حبال و عصی که بدست سحره فرعون می پیچیدند و موسی علیه السلام آنرا سعی خیال میکرد
سحر نبود بلکه عصی مجوف بود و حبال از چرم بود محشو بزیبق و در ته آن آتشها کرده یا در آفتاب گذاشته بودند و زیبق چون
گرم گردد بجنبش در آید و این سخن غریب است و حق تعالی آنرا در چندین مواضع سحر خوانده و در بعضی مواضع سحر عظیم خوانده
و کنندگان آنرا سحره گفته پس حمل آن برین نحو بر تخییل بعید مینماید مگر آنکه مراد بسحر در قرآن معنی اخری است از تعجب و تمویه
و حمل بر حقیقه سحر ادخل است در اعجاز موسی علیه السلام مگر آنکه بنقل صحیح شده باشد که در واقع چنین بوده والله اعلم بحقیقة
الحال و بنقل صحیح ثابت شده است که یهود سحر کردند آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و اثر آن در ذات جلیل وی
صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شد از عروض نسیان و تخییل ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع این قضیه بعد از رجوع از حدیبیه
بود در ذی الحجه در آخر سنه سادسه و مدت بقای این عارضه بقولی چهل روز بوده و وجدانا مدت بقای آن از اول حال بیش
گفته که این روایت صحیح مشهور است و غالبا زور و قوت آن چهل روز بوده و در روایتی شش ماه و در روایتی یکسال تا آنکه
مدت مدید بامتداد کشید تا شبی نزد عائشه صدیقه رضی الله عنها بودند دعا کرد و بسیار کرد پس فرمود یا عائشه آیا دانستی
تو آنکه خدای تعالی فتوی داد مرا در آنچه استفتا کردم او را در آن چیز یعنی اجابت کرد آنچه سوال کردم او را فرمود آمدند
دو مرد و نشست یکی از آن دو نزد سر من و دیگری نزد پای من پس گفت یکی از آن دو مرد یار خود را چه حالست این مرد را
و درد وی از چیست گفت مطبوب است یعنی مسحور و طب در لغت بمعنی سحر آید گفت که سحر کرده است او را گفت لبید بن
اعصم یهودی گفت در چه چیز سحر کرده است گفت در مشط و مشاطه یعنی شانه و مشاطه یعنی موها که می افتد از سر و ریش
بشانه کردن و در وعای شگوفه نخل نر گفت کجا نهاده است آنرا گفت که در بیر ذروان یعنی بئر ذی اروان که نام چاهی است
که در آنجا پنهان کرده بودند و در روایتی بیر اروان بالف گفته اند که این صحیح تر است پس آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
با چندی از صحابه بران چاه فرمود همین چاه است که نموده شد مرا و آب وی گوئی نقاعه حنا بود و گویا نخل وی کرده اند و سرها
نخلهای وی مثل روس شیاطین پس آوردند از آن چاه آن سحر را چنین آمده در صحیحین و در روایتی از بخاری آمده که
فرمود عائشه رضی الله عنها چرا فاش نکنی آنرا یا رسول الله و رسوا نکنی آنکسانرا که این کار کرده اند فرمود خوش ندارم
که برانگیزم بر مردم شر را خدا تعالی مرا شفا داد و دیگر چه کار دارم که فاش کنم و شر انگیزم و در حدیث ابن عباس بیهقی
در دلائل النبوة بسند ضعیف آورده یافتند در وی وتری یعنی زه کمان در وی یازده گره کرده و نازل شد سورتا الفلق

والناس هر آیتی که میخواندند گرهی ازان کشاده میشد و ابن سعد بسند دیگر آورده که فرستاده آنحضرت علیه السلام علی و عمار را رضی الله عنهما پس یافتند طلعه نخل را که در وی یازده گره بسته اند و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده فرود آمد و یافت طلعه نخل را و در وی تمثال آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از موم ساخته و در وی سوزنها خلانیده و رشته در وی یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل علیه السلام بمعوذتین بهر آیتی که میخواندند گرهی کشاده میشد بهر سوزنی که میکشیدند الم سکین یافت و راحتی پیدا میشد د آیات این دو سوره نیز یازده اند بهر آیتی گرهی کشاده میشد و بعضی از متصوفه گفته اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین قضیه مسلک تفویض و تسلیم مرا مر پروردگار را و صبر کرد در طلب اجر برین بلا و چون تمادی کرد و ترسید از تمادی آن که ضعیف گرداز فنون طاعات و از تمشیت امر دعوت و ابلاغ توجه بجناب حق نمود و دعا کرد پس اشارت یافت بتداوی و معالجه بعلاج حسی و روحانی روحانی خود این بود که منزل شد بروی معوذتین و حسی آن بود که حجامت کرد بر سر مبارک و صاحب سفر السعادت گفته است که کسی که از دین و ایمان حظی ندارد و هر آئینه ازین علاج انکار میکند یعنی میگوید که حجامت که نفعی از استفراغ است بعلاج سحر چه مناسبت دارد و در دفع وی چگونه کند و میگوید حکم کرده اند لابدی و چون جالینوس و ارسطاطالیس نقل کردندی البته انکار نکردی یعنی گفتی که چون ایشان حکم کرده اند لابد بی وجهی و حکمتی نخواهد بود و این سخن و فعل آنحضرت اولی و انسب است بعد ازان اشارت میکند بمعقولیت حکمت در نفع حجامت و دفع سحر و میگوید چون ماده سحر بسر مبارک رسیده یعنی در قوای دماغیه تاثیر کرده چنان تخیل میکرد که چیزی که نکرده است کرده می شمرد این تصرف ساحر در طبیعت و ماده دموی تا آنکه ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کرده و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا که سحر مرکب است از تاثیر ارواح خبیثه از جن و شیاطین و خباثت نفوس بشری و انفعال قوای طبیعیه بدینه ازان تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح حیوانی است که ماده آن دموی است که بعد از انضمام آن در تجویف قلب بخاری لطیف بسطون دماغ متصاعد گشته حامل قوای دماغیه میگردد و بتاثیر و تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و میگوید که استعمال حجامت در محلی که بسحر متضرر شده باشد غایت حکمت و نهایت حسن معالجت باشد و بعضی از مبتدعه انکار کرده اند وقوع تاثیر سحر را در آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط علو رتبه شریف اوست و موجب تشکیک در نبوت است و هرچه مودی بآن باشد باطل است و موجب عدم وثوق شریعت است چه احتمال دارد بدین تقدیر که تخیل کرده باشد که می بیند جبرئیل را و وی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وحی کرده شده باشد و نه اینچنین باشد و تاثیر سحر و نقصان نباشد و نداریا به کمال و این سخن مردود است زیرا که برهان قائم شده است بر صدق وی صلی الله علیه وآله وسلم در دعوی نبوت و در آنچه میرسانید از خدا و بر عصمت وی در تبلیغ و معجزات

باهره شاهد بران و آنچه متعلق است ببعضی امور دنیا ویه که مبعوث نیست برای آن و نیست رسالت برای آن و دران
عرضه است مر چیزی که عارض میشود بشر را مثل امراض بعید نیست که تخیل کرده شود بسوی وی مگمان برد که کرده است
چیزی را و حالانکه نکرده است که جزم در امری از امور دنیا چیزی که حقیقة است مر آنرا عصمت او از مانند آن در امور
دین لازم نمی آید که بکرد آن بلکه از جنس خاطر است که خطور میکند و ثبوت ندارد پس باقی نمی ماند برین ملاحده حجت
و بالجمله نقل کرده نشد از آنحضرت در هیچ چیزی از اخبار که گفته شده باشد چیزی را بخلاف چیزیکه خبر داده است بدان
و آنکه گویند که موجب منقصت باشد اینچنین نیست بلکه ظهور تاثیر سحر دروی صلی الله علیه و آله وسلم از دلائل
نبوت و صدق وی است زیرا که او را کفار ساحر میخواندند و مقرر است که سحر در ساحر تاثیر نمیکند و اظهار تاثیر سحر در وی است
این حکمت و مصلحت است و قول ایشان که تاثیر سحر مخصوص بنا قصان است کلیه نیست شاید که در کاملان نیز بجهت
مصلحتی و حکمتی ظاهر گردد و احادیث درین باب صحیح آمده و قابل انکار نیستند والله اعلم بدانکه رقیه و تعویذات
نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بسیار است و استیفاء آن از طاقت کتاب و کاتب خروج بیرون است از جهت اول
بقصد او امراض مجملا اکتفا کرده شده اما طبع تبرک آنها یکبار بنا سوده قرار بدان یافت که جمله از آنچه ابتلاء
بدان کثیر الوقوع است تبرکا و تیمنا مذکور گردد وبالله التوفیق و از انجمله اشهر و اکثر عین است و رقیهای این هم بسیار است
بزرگترین رقیها برای این و تمامه بلایا و امراض و آفات قرائت فاتحه است و معوذتین و آیة الکرسی است این
دعا که اذهب البأس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما کلمه تعویذ آنحضرت
بود برای جمیع امراض و آلام و از انجمله اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه و شر عباده ومن همزات الشیاطین
وان یحضرون و از انجمله اللهم انی اعوذ بک بوجهک الکریم وبکلمات التامات من شر ما انت آخذ بناصیتها اللهم انت
تکشف المأثم والمغرم اللهم انه لا یهزم جندک ولا یخلف وعدک سبحانک وبحمدک و از انجمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس
شیء اعظم منه وبکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق
وذرأ وبرأ ومن شر کل ذی شر لا اطیق شره ومن کل ذی شر انت آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم و از انجمله اللهم انت
ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله اعلم
ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر الشیطان وشرکه و
من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و از انجمله تحصنت بالذی لا اله الا هو الهی واله کل شیء واعتصمت
به وهو ربی ورب کل شیء وتوکلت علی الحی الذی لا یموت واستدفعت الشر بلا حول ولا قوة الا بالله حسبی الله ونعم الله
ونعم الوکیل حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق حسبی الذی هو حسبی حسبی الذی بیده ملکوت
کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله مرمی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو

رب العرش العظیم وگفته اند که هر که این دعوات را تجربه کند عظمت و قدر آن بداند و از انجمله رقیه جبرئیل ست که پیغمبرا
صلی الله علیه وآله وسلم رقیه کرده و در صحیح مسلم ثابت ست بسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک ومن شر کل نفس او عین
حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک رقیه وجع جسد و در صحیح مسلم از عثمان ابی العاص آمده ست که وی رضی الله عنه حکایت
کرد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دردی که می یافت در تن از آن باز که اسلام آورده است پس فرمود مراورا آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بنه دست خود را بر انجایی که درد میکند از جسد تو و بگو بسم الله سه بار و بگو هفت بار اعوذ بعزة الله
وقدرته من شر ما اجد واحاذر رقیه فزع و ارق یعنی ترس و بیخوابی و شکایت آورد خالد با آنحضرت و گفت یا رسول الله
خواب نمی برد مرا شب پس فرمود آنحضرت چون بیائی بخوابگاه خود بگو اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین
وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او یبغی علی عز جارک وجل
ثناؤک ولا اله غیرک رقیه دار الکرب والهم روایت است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگفت
نزد کرب لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب
السموات والارض رب العرش الکریم روایت کرده اند شیخان و روایت کرده است ابوداود از ابی بکر صدیق رضی الله عنه که
رسول خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم دعوات المکروب اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شأنی
کله لا اله الا انت و در مسند امام احمد از ابن مسعود رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود نرسید هیچ بنده را هم و حزن
و بگوید اللهم انی عبدک ابن عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضاؤک اسألک بکل اسم هو لک سمیت
به نفسک وانزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استأثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم
ربیع قلبی ونور صدری وجلاء حزنی وذهاب همی مگر که دور کند خدای تعالی حزن و هم او را و بیارد بدل آن فرج و گشاد
از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر که لازم گیرد استغفار را بگرداند خدای تعالی
او را از هر هم فرج و از هر ضیق مخرج و رزق دهد او را از انجا که گمان ندارد و نیز از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت
کسیکه بسیار شود هموم وی باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة الا بالله و در صحیحین آمده که وی کنزیست از کنوز بهشت
و در جامع ترمذی آمده که وی بابی ست از ابواب جنت و در بعضی آثار آمده که فرود نمی آید هیچ فرشته از آسمان و
بر نمیرود مگر بلا حول ولا قوة الا بالله و مشایخ گفته اند که نیست هیچ چیزی اعون بر عمل ازین کلمه و آمده که هر که
بخواند آیة الکرسی و خواتیم سوره بقره نزد کرب فریاد رسی کند او را خدای تعالی و در حدیث سعد ابی وقاص آمده که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم به تحقیق و راستی میدانم کلمه را که نگوید آنرا مکروب مگر آنکه گشاده کند
او را خدای تعالی از آن کلمه برادرم یونس ست که آورد در ظلمات لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
و نزد ترمذی آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا نکند بآن مسلمان در هیچ چیزی هرگز الا استجابت

کرده شود مراو را و در روایتی آمده اسالک تمام العافیة و اسالک دوام العافیة و اسالک الشکر علی العافیة و اسالک
الغنی عن الناس و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم رقیه فقر روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی نزد
رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گفت یا رسول الله پشت داد و روی گردانید دنیا از من فرمود کجائی تو از صلوة ملائکه
و تسبیح خلائق که بوی داده میشود ایشان را رزق بگو نزد طلوع فجر سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده
استغفر الله صد بار می آید ترا دنیا خوار و رام پس رفت آن مرد و درنگ کرد مدتی و باز آمد و گفت یا رسول الله
روی آورد بمن دنیا چندانکه نمی دانم که کجا نهم آنرا و این کلمه را در سلسلهٔ کبرویه میان نماز سنت فجر و فرض فجر میخوانند
و اگر ختم کنند بادی لا حول و لا قوة الا بالله بخوانند چنانکه در حدیث آمده است موجب مغفرت جمیع گناهان گردد و این سبب
وسعت رزق است و لهذا استغفار سبب آنست زیرا که معاصی موجب ضیق رزق و هم و غم است چنانکه گذشت
و اینجا وردیست که آنرا کیمیای مشائخ نام است و مجرب است بعد از سلام نماز جمعه پیش از آنکه تکیه دهند پای را از
جائی که در تشهد نهاده است بخوانند فاتحة الکتاب هفت بار و قل هو الله احد هفت بار و قل اعوذ برب الفلق
هفت بار و قل اعوذ برب الناس هفت بار این مقدار در حدیث واقع شده است برای غفران ما تقدم من الذنب
و ما تاخر و مشائخ زیاد از این بر آن کرده و آثار آمده است بخوانند هفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید
یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلک عمن سواک رقیهٔ اطفاء آتش حریق
طبرانی و ابن عساکر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اذا رأیتم الحریق فکبروا چون ببینید آتش را
که در گرفته است تکبیر بگوئید آمده فان التکبیر یطفئه زیرا که تکبیر میراند آنرا تکبیر سبب اطفاء تکبیر حریق را گفته اند که
نار ماده شیطان است که پیدا کرده شده است از آن جهت و روی از فساد عام که مناسب شیطان و فعل اوست
و آتش طلب میکند بطبع خود علو و فساد را و شیطان نیز دعوت میکند بدان و میخواهد هلاک بنی آدم را پس آتش و شیطان
هر یک میخواهد در این فساد را و کبریائی حق تعالی دفع میکند شیطان را و فعل او را پس از این جهت تکبیر را اثر است در
اطفاء حریق و نمی ایستد نزد کبریائی حق هیچ چیز پس چون تکبیر گوید مسلم پروردگار خود را اطفاء میکند نار را و تحقیق تجربه
پیوسته است این عمل رقیه مصروع گفته اند صرع یکی از تصرف ارواح خبیثه است و دیگر از اخلاط ردیه و درین قسم ثانی
تکلم کرده اند اطبا و اما علاج صرع از ارواح خبیثه بر تقوها یا شد و ساعد این محاربه است و محارب را باید که سلاحش
صحیح باشد و ساعد او قوی تا آنکه بعضی معالجان کسی بود که اکتفا میکرد بقول اخرج منه یا بقول بسم الله یا بقول لا قوة الا بالله
و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود اخرج عدو الله انا رسول الله یعنی بیرون آی ای دشمن خدا من رسول الله ام و امر میکرد
مصروع را بکثرت قراءت آیة الکرسی و بقرائت معوذتین و بعضی خوانده اند محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار
تا آخر سوره یا سوگند بحضرت نبی صلی الله علیه و آله و سلم در دفع آن تجربه کرده اند رقیه ... روایت کرده است

حمیدی در طب از یونس بن یعقوب از عبد الله گفت بود رسول الله صلی الله علیه وسلم که تعوذ میکرد از صداع بقول خود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر واعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار رقیه وجع الضرس بیهقی آورده که عبد الله بن رواحه شکایت کرد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درد دندان را پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر رخسار او که در آن جانب بود و فرمود هفت بار اللهم اذهب عنه ما یجد بفحشه بدعوة نبیک المکین المبارک عندک پس شفا داد او را خدای تعالی پیش از آنکه بردارد دست و آیت کرده است حمیدی که فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حالیکه شکایت میکرد درد دندان را که می یافت از دندان پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سبابه یمنی خود را و نهاد بر دندانی که درد میکرد و فرمود بسم الله وبالله اسئالک بعزک وجلالک وقدرتک علی کل شیء فان مریم لم تلد غیر عیسی من روحک وکلمتک ان تکشف ما تلقی فاطمة بنت خدیجه کل پس آرام یافت درد وی که حضرت فاطمه داشت و در مواهب گفته که از غرائبی که شائع و واقع است از سخنان نجبت طبری امام مقام الخلیل بلکه و دیدم او را که کرد بارها نهاد دست خود را بر شخصی که درد میکرد دندان وی و پرسید از وی نام او را و نام مادر او را و پرسید از روزی که میخواهد که درد نکند در آن مدت دندان وی یعنی گفت در چند سال ترا پند دهم پس میگوید آن شخص پنجسال یا هفت سال یا ده سال مثلا و تراضی عدد طاق پس بر میداشت دست خود را مگر آنکه ساکن شد الم وی و کشف میکرد مدت مذکوره که درد نمیکرد و این امر شائع و مشهور است از وی انتهی اما هیچ دعای معین ذکر نکرده و ظاهر ایچ دعا ماثور و ذکر خواهد بود یا توجه میکرد و از پیش خود دعائی میخواند والله اعلم بحقیقة الحال گفته صاحب مواهب و از آنچه تجربه کرده شده آنست که بنویسد بر رخسار یکه در جانب درد است بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الذی انشاکم وجعل لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون یا اگر خواهد بنویسد وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم رقیه حصر البول روایت کرده است نسائی از ابی الدرداء که آمد او را مردی و گفت پدر او را محبوس شده است بول در سیده است او را حصاة البول پس تعلیم کرد او را ابو الدرداء رضی الله عنه رقیه که شنیده بود از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی السماء والارض کما جعلت رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض واغفر لنا ذنوبنا وخطایانا انت رب الطیبین انزل شفاء من شفائک ورحمة من رحمتک علی هذا الوجع فیبرئ و امر کرد او را که رقیه کند او را باین دعا پس رقیه کرد وی وی به شد و این رقیه و شکوی عام که برای هر مرض کنند نیز آمده است از حدیث ابی داؤد رقیه الحمی روایت است از انس رضی الله عنه گفت در آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر عائشه رضی الله عنها و وی تپ زده بود و دشنام میکرد تپ را فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دشنام مکن تپ را که وی مامور است ولیکن اگر خواهی بیاموزم ترا کلمات که چون بگوئی آن کلمات را برد آنرا خدای تعالی از تو فرمود پس بیاموز مرا فرمود بگو اللهم ارحم جلدی الرقیق وعظمی الدقیق من

شدة الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت بالله العظیم فلا تصدعی الراس ولا تنتنی الفم ولا تاکلی اللحم ولا تشربی الدم
وتحولی عنی الی من اتخذ مع الله الها آخر گفت عائشه رضی الله عنها پس گفتم من این کلمات را که آموخت مرا
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس رفت تب از من صاحب مواهب میگوید مجرب است این رقیه چنانکه دیدم من بخط
شیخ خود و لفظ او اینست اللهم ارحم عظمی الدقیق وجلدی الرقیق واعوذ بک من فورة الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت
بالله والیوم الآخر فلا تاکلی اللحم ولا تشربی الدم ولا تفوری علی الفم وانتقلی الی من یزعم ان مع الله الها آخر فانی
اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله و بنویسد برای حمی فتیله چنانکه ذکر کرده است صاحب الهدی بر سورة
الی عینا بسم الله شربتا بسم الله قلت دیگر و هر روز یکی ورا بیفکند آنرا در دهن و فرو برد با آب و در کتابت قرآن
وشرب آن برای شفا از علل سلف رخصتی است چنانکه گذشت و شیخ ابن الحاج در مدخل ذکر کرده که شیخ ابو محمد مرجانی همیشه
می نوشت اوراق برای حمی و جز آن و میگذاشت بر در زاویه پس هر که بود و بوی الم میگرفت ورقه از آن و استعمال
میکرد و شفا می یافت باذن الله عز وجل و بود مکتوب در آن لم یزل ولا یزال یزیل الزوال وهو لا یزال لا حول
ولا قوة الا بالله وهو العلی العظیم وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین رقیه خراج بفتح خای معجمه
ودمیدگی بر روی پوست صاحب زاد المعاد گفته که بنویسد بروی این آیت را ویسألونک عن الجبال فقل ینسفها
ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا مجرب است رقیه عسر ولادت وآنچه مجرب است عسر ولادت
را چیزی است که روایت کرده شده است از عبد الله پسر امام احمد حنبل گفت دیدم پدر خود را مینوشت برای زنی که دشوار می شد
بر وی ولادت در جام سفید یا چیزی نظیف حدیث ابن عباس لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم
الحمد لله رب العالمین کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحاها
خلال گفت که خبر داد مرا ابوبکر مروزی که آمد امام احمد را مردی و گفت یا ابا عبد الله بنویس چیزی برای زنی که سخت
شده است بروی ولادت دو روز گفت بگو مرا او را که بیارد جام واسع و زعفران را گفت خلال دیدم او را که مینوشت
بسیار کسی را و در مدخل گفته که بنویسد و آشامد اخرج ایها الولد من بطن ضیق الی سعة هذه الدنیا اخرج بقدرة الذی جعلک
فی قرار مکین الی قدر معلوم لو انزلنا هذا القرآن علی جبل الآیة الی آخر السورة وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة
للمؤمنین و بنوشد آن زن و بپاشند بر روی خود گفته است شیخ مرجانی که گرفته ام این رقیه را از بعضی بزرگان و ندیدم
آنرا هیچ احدی را که رستگاری یافت و ساعت بفضل خدا و روایت کرده شد از ابن عباس رضی الله عنهما گفت
گذشت عیسی علیه السلام بر زنی در حالی که معترض افتاده و بود بچه در شکم وی پس گفت آن زن ای کلمة الله دعا کن
برای من که خلاص گرداند مرا ازین محنت که من در آنم پس گفت عیسی علیه السلام یا خالق النفس من النفس و یا مخلص النفس من النفس
و یا مخرج النفس من النفس خلصها پس انداخت آن زن ولد را و برخاست گفت شیخ مرجانی پس چون دشوار گردد

بر ران ولادت بنویسد این را برای وی که رقیه رعاف واز آنچه تجربه کرده اند برای رعاف آنکه نوشته شود بر جبهه مرعوف وقیل یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر وجایز نیست کتابت آن بخون راعف چنانکه بعضی جهال کنند زیرا که خون نجس است پس جایز نیست که نوشته شود بوی کلام خدا رقیه برای همه دردها وبلاها از ابان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمود کسیکه بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم سه بار وقت شام نرسد اورا هیچ بلای ناگهانی تا آنکه صبح کند وکسیکه بگوید آنرا وقت صبح نرسد اورا بلای ناگهانی تا شام کند گفت راوی پس رسید ابان بن عثمان را فالج پس نظر میکرد در روی آن کسیکه شنیده بود از وی حدیث را بطریق تعجب انکار پس گفت ابان چه نظر میکنی بسوی من بخدا سوگند دروغ نبسته ام بر عثمان ونه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن امروز که رسیده است مرا آنچه رسیده است بسبب آنکه عصیان کردم من پس فراموش کردم که بخوانم آنرا روایت کرده ابوداود والترمذی وقال حدیث حسن صحیح رقیه که حاصل گردد بوی معافات از همه دردها و بلاها روایت است از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ده مرتبه پاک گردانیده میشود از گناهان همچو روزی که زائیده است اورا مادرش وعافیت داده میشود از هفتاد بلا از بلاهای دنیا که جنون وجذام وبرص وریح از آنهاست وترمذی از ابی هریره آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسیار گوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که کنزیست از کنزهای بهشت گفت مکحول کسیکه گوید لا حول ولا قوة الا بالله ولا ملجأ من الله الا الیه دور گرداند از وی خدای تعالی هفتاد باب از ضرر که ادنای آن فقر است وروایت کرده طبرانی از ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قال لا حول ولا قوة الا بالله کان دواء من تسعة وتسعین داء ایسرها الهم ودر حدیثی دیگر آمده از ابو موسی کسیکه بگوید لا حول ولا قوة الا بالله هر روز صد بار نرسد اورا فقر هرگز ودیگر آمده است کسیکه درنگ کند بروی رزق باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة الا بالله واز امام جعفر بن امام محمد باقر از پدرش از جدش از علی ابن ابی طالب رضی الله عنهم همچنین آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است کسیکه بگوید هر روز صد بار لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد اورا امان از فقر وانس از وحشت قبر وگشاده شود بروی باب غنا وکشاده شود در بهشت وبعضی روات این حدیث گفته اند اگر رحلت کنند برای این حدیث اهلین بسیار را بنا شد که کرده است این را عبدالحق در کتاب الطب النبوی رقیه دردها وبلاها روایت کرده است بخاری در تاریخ خود از عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما کسیکه بگوید هنگامی که نهاده شود طعام بسم الله خیر الاسماء فی الارض والسماء لا یضر مع اسمه داء اللهم اجعل فیه رحمة وشفاء ضرر نکند اورا هیچ چیز رقیه ام الصبیان از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هرگاه زائیده شود مر اورا فرزندی پس اذان گوید

درگوش راست اذان و اقامت درگوش چپ زیان نکند اورا ام الصبیان رواه [illegible] الاندلسی و ذکر عبد الحق فی الطب النبوی
صلی الله علیه و آله وسلم و ام الصبیان ریحی ست که عرض میکند با اولاد [illegible] که میترسند ایشان از وی افتد بر ایشان [illegible]
تا ذین آنست که تا اول آنچه بگوش وی آید کلمه شهادت باشد و کبریائی عظمت وی پس این گویا تلقین ست مر اورا
شعار اسلام را نزد در آمدن در دنیا چنانکه تلقین کرده میشود کلمه توحید نزد خروج از دار دنیا و تنفیر شیطان است که میگریزد از کلمات
اذان رقیه حفیظه رمضان لا اله الا الله ذلک بان الله سمیع علیم بالله [illegible] السلطون و بالحق انزلناه و بالحق نزل
الی آخر [illegible] بگوید گفته شیخ تمام مشهور شده است در بلاد [illegible] چنانچه یاران که این حفیظه
رمضانست نگاه میدارد از غرق و حرق و شرق و سائر آفات [illegible] میشود [illegible] آخر جمعه از رمضان [illegible] مردم
جمع شده [illegible] در حالی که خطیب خطبه میخواند بر منبر بعضی [illegible] گفته است که این [illegible] نیست اصل مر آنرا
اگرچه واقع شده در کلام غیر [illegible] کلام بعضی از ایشان [illegible] بود و [illegible]
این [illegible] انکار [illegible] تا [illegible] اثنای خطبه بر منبر ایستاده بود [illegible] آنحضرت [illegible] الله [illegible]
البته [illegible] طب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] طیبه [illegible] است [illegible] واقع است
و ظاهر آنست که طب آنحضرت [illegible] باشد و اگر بعضی [illegible] قیاس [illegible] و تجربه باشد [illegible] نیست [illegible]
[illegible] اکمل و اعلی و اقدس و اکمل [illegible] باب علاج اسهال بعسل واقع
شده است [illegible] نقل کنیم [illegible] از حدیث ابی سعید خدری که آمده که آمد مردی نزد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم و گفت [illegible] برادر من شکایت میکند از شکم [illegible] گفت [illegible] شکم وی [illegible] آنحضرت
علیه السلام اورا بنوشانید [illegible] عسل [illegible] بنوشانید [illegible] عسل [illegible] زیاده شد استطلاق پس فرمود آنحضرت [illegible]
گفته است خدا و دروغ گفت شکم برادر تو و در روایت مسلم آمده که [illegible] آنحضرت بنوشانید [illegible] عسل پس آمد [illegible]
بار چهارم پس فرمود آنحضرت بنوشان اورا عسل پس بنوشانید پس زیاده شد استطلاق و در روایتی آمده که [illegible]
[illegible] بار چهارم بنوشان اورا عسل پس بنوشانید پس شفا یافت پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صدق الله
وکذب بطن اخیک و گفته اند [illegible] اطلاق میکنند [illegible] کذب [illegible]
حقیقة آنچه گفته شد برای [illegible] صلاحیت [illegible] قبول شفا را بلکه [illegible] کذا قیل و امام
فخر الدین رازی گفته رحمه الله علیه شاید که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دانسته بنور وحی که عسل ظاهر میشود
نفع وی و چون ظاهر نشد فی الحال گویا [illegible] شد [illegible] کذب [illegible] اطلاق کرده شد [illegible] لفظ کذب
انتهی و بعضی [illegible] اعتراض کرده اند [illegible] که عسل [illegible] مسهل است پس چگونه [illegible] واقع است
اورا اسهال و جواب داده شده است که این سخن صادر از جهل است [illegible] و مصداق بل کذبوا

بما لم یحیطوا بالعلم است زیرا که اتفاق دارند اطبا که مرض واحد مختلف میشود علاج وی باختلاف سن و عادت و زمان و غذای مألوف و تدبیر و قوت طبیعت و اسهال حادث میگردد گاهی از ناگوار افتادن طعام که ناشی میگردد از تخمه و اتفاق دارند که علاج این ترک طبیعت با فعل اوست پس اگر محتاج است بسوی مسهل امداد و اعانت کرده شود بآن مادام که در علیل قوت است و گویا این مرد استطلاق بطن وی از تخمه بود پس وصف کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر او را عسل برای دفع فضول که جمع شده بود در نواحی معده از اخلاط لزج که منع میکند استقرار غذا را و معده و روی لیفها و پرزها است چون معده چسپیده بوی اخلاط لزج فاسد میگرداند معده را و فاسد میگرداند غذای را که واصل میگردد بوی پس دوای آن باستعمال چیزی باشد که جلا دهد و پاک گرداند آن اخلاط را و نیست چیزی نافعتر درین باب از عسل خصوصا اگر آمیخته شود باب گرم و در تکرار امر باشامیدن عسل نکته لطیف است چه دوا میباید که آنرا مقدار و کیفیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر از ان قاصر آید بکلی مرض را زائل نگرداند و اگر از ان زیاده آید قوی را اسقاط گرداند و مرض را زیاده کند و ضرری دیگر پیدا گردد و چون در هر نوبتی چندان عسل نداد که مقاوم مرض شدی لاجرم اطلاق زیاده میشد و امر باعادت شرب عسل میکرد تا بحد خویش رسید لاجرم فرمود صدق الله و کذب بطن اخیک که عبارت است از کثرت ماده فاسده و چون در آخر آن قدر داد که در اخراج ماده و دفع مرض کافی و وافی بود نفع آن ظاهر شد پس قول وی صلی الله علیه وآله وسلم کذب بطن اخیک اشارت است بآنکه این دوا نافع است و بقاء مرض نه ست از جهة قصور در دوا در شفا بلکه از جهة کثرت ماده فاسده است پس ازین جهت امر کرد باعادت شرب عسل و برای استفراغ و بعضی گفته اند که عسل گاهی جریان میکند شتاب بسوی عروق و نافذ میگردد باوی اکثر غذا و ادرار میکند بول را پس قابض میگردد و گاهی باقی میماند در معده پس بر می انگیزد معده را و میگرداند او را تا آنکه دفع میکند طعام را و اسهال میدهد بطن را پس انکار وصف عسل با اسهال مطلق از قصور عقل منکرست و بعضی گفته اند در وصف کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عسل را برای این مسهل چهار قول است یکی حمل آیت بر عموم در شفا و باین اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقول خود صدق الله ای فی قوله فیه شفاء للناس چون تنبیه کرد برین حکمت تلقی کرد آنرا بقبول پس شفا داده شد باذن الله تعالی دوم آنکه وصف مذکور بنابر الف عادت ایشان بود در تداوی بعسل در جمیع امراض ثالث آنکه اسهال از تخمه بود چنانکه گذشت رابع آنکه احتمال دارد که امر بطبخ عسل بود پیش از شرب زیرا که وی منعقد میکند بلغم را پس شاید که نخست بی طبخ خورده و قول ثانی و رابع ضعیف اند و تائید میکند قول اول را حدیث ابن مسعود علیکم بالشفائین العسل والقرآن اخرجه ابن ماجه والحاکم مرفوعا و اخرجه ابن ابی شیبه والحاکم موقوفا و رجاله رجال الصحیح و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمده است که فرمود چون آشکار کند و در روایتی چون طلب کند شفا را یکی از شما باید که طلب هبه کند از زن خود از مهر خود چیزی و بخرد بآن عسل و بنویسد آیتی از کتاب الله در کاسه

وبشوید آنرا بآب آسمان وخلط کند با عسل شفا دهد خدا تعالی او را وبعضی علما در شرح آن گفته اند که حق تعالی
فرموده است وننزل من القرآن ما هو شفاء فرموده ونزلنا من السماء ماء مبارکا وجای دیگر ماء طهورا فرموده
فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا یعنی اگر ببخشند زنان شما را بخوشی نفس خود چیزی از مهر خود پس بخورید
آنرا خوش وگوارنده وفرموده در عسل فیه شفاء للناس پس چون این همه اسباب شفا جمع گردد امید حصول آن
بفضل خدا غالب آید وهو الشافی اللهم اشفنا شفاء عاجلا بحق القرآن العظیم وبحرمة نبیک الکریم اللهم صل وسلم علیه

وصل در تعبیر رویا از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تعبیر یعنی تفسیر عبرت الرؤیا بتخفیف وتشدید هر دو آمده
وتشدید پیدا ای مبالغه است ورؤیا بضم را وسکون همزه آنچه ببیند شخصی در خواب وبیان حقیقت رؤیا بر طریقه متکلمین
وحکما در شرح مشکات ذکر کرده شده است اینجا آنچه بر طریقه محدثین در کتاب مواهب وارد شده ذکر کرده می آید
قاضی ابوبکر بن العربی که از اعاظم علمای مالکیه است گفته که رؤیا ادراکاتی است که پیدا میکند خدا تعالی در دل بنده
بدست ملکی یا شیطانی بحقائق آن یا بتعبیرات آن وحاکم وعقیلی روایت کرده اند که ملاقات کرد عمر رضی الله عنه
وگفت یا ابا الحسن مردی می بیند رؤیا پس بعضی از آن صادق آید وبعضی کاذب می افتد گفت آری شنیدم رسول خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم میگفت نیست هیچ بنده که خواب میکند پس پر گردد بخواب مگر آنکه بیرون می آید
روح او بسوی عرش پس می گردد تا عرش آن رؤیاست که صادق می آید وآنکه پیدا میشود پایان عرش کاذب
می آید وامام ذهبی این حدیث را صحیح نخوانده وابن القیم حدیثی آورده که رؤیای مؤمن کلامیست که میکند
او را پروردگار تعالی وتقدس وتکلیم [illegible] گفته که بعضی از اهل تفسیر در قول حق تعالی ما کان لبشر ان یکلمه الله
الا وحیا او من وراء حجاب گفته اند من وراء حجاب ای فی المنام ورؤیای انبیا صلوات الله وسلامه علیهم وحی
بخلاف غیر ایشان پس وحی نمی آید آنرا خللی نمی آید وی محروس است بخلاف رؤیای غیر انبیا که گاهی حاضر میگردد
او را شیطان ودر بخاری از حدیث انس آورده که رؤیای حسنه از مرد صالح یک جزو است از چهل وشش جزو از نبوت
وگفته اند که مراد غالب رؤیای صالحین است واگر نه مرد صالح می بیند گاهی اضغاث احلام را ولیکن نادر است از جهت
قلت تمکن شیطان از ایشان بخلاف غیر صالح که صدق در وی نادر است از جهت غلبه تسلط شیطان بر ایشان ودر اینجا
اشکال کرده اند که بودن رؤیا جزوی از نبوت چه معنی دارد وحال آنکه نبوت منقطع گشت بموت نبی صلی الله علیه وآله وسلم
وجواب داده اند که اگر از نبی است صلی الله علیه وآله وسلم پس جزوی است از اجزای نبوت حقیقتا واگر از غیر نبی است
پس وی جزو است از اجزای نبوت بر سبیل مجاز باعتبار تشبیه که رؤیا شبیه است از افاده علم وبعضی گفته که مراد اخبار علم
نبوت است ونبوت اگرچه منقطع شد علم او باقی است وازامام مالک پرسیدند که آیا تعبیر میکند رؤیا را هر کس گفت آیا بنبوت بازی
میکند وبعد از آن گفت الرؤیا جزو من النبوة مراد وی همان تشبیه رؤیاست به نبوت از جهت اطلاع بر بعضی غیب

ولبعضی گفته اند که جزو تنهی مستلزم نیست نبوت وصف کل را اکسیکه میگوید اشهد ان لا اله الا الله بآواز بلند نمیگویند او را
مؤذن و این سخن حق ست باعتبار معقول زیرا که جزو غیر کل ست و نبوت مجموع این اجزاست و هر جزو نبوت نیست
واین ظاهرست ولیکن فضل از انست که در نبوت داخل ست ونبوت عبارتست از مجموع آن اجزا فافهم و
در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم باقی نمی ماند بعد از مبشرات
مگر رؤیا و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما نزد مسلم وابی داؤد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرده برداشت
پردهٔ خانه را در مرضی که رفت ازین عالم و سرش را بسته بود و مردم صف بسته ایستاده بودند در پس ابی بکر
رضی الله عنه وگفت ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رؤیای صالح که می بیند آنرا مسلم یا دیده میشود برای او
وتعبیر بمبشرات باعتبار غالب ست والا بعضی رؤیا منذره هم میباشد وصادق هم میباشد حق تعالی آنرا برای مسلم بجهت
رفق باستعداد او کند برای خبری که واقع خواهد شد پیش از انکه واقع شود قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اجزای نبوت
نمیداند حقیقت آنرا مگر ملک یا نبی وانچه اراده کرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازین همین قدرست که رؤیا
جزوی از اجزای نبوت است فی الجمله زیرا که در وی اطلاع است بر بعضی از غیب بوجهی از وجوه اما تفصیل نسبت
مخصوص ست بمعرفت او درجهٔ نبوت و امام مازری رحمه الله علیه گفته است که لازم نیست عالم را که بداند هر چیز را جملةً
وتفصیلاً و تحقیق گردانیده است حق تعالی مر عالم را حدی که واقف ست نزد آن پس بعضی ازان چیزی ست که
دانسته میشود مراد آن جملةً وتفصیلاً و بعضی ازان آنست که دانسته میشود جملةً نه تفصیلاً و رؤیا ازین قبیل ست
و درین حدیث نیز روایات مختلف آمده در بعضی جزو من خمسة واربعین و در بعضی جزو من سبعین و در بعضی ستة
وسبعین و در بعضی ستة وعشرین و در بعضی اربعة وعشرین بیش وفوق المجموع آن نماند و مشهور ستة واربعین ست
و بعضی ائمه برای عدد در روایت مشهوره که ستة واربعین ست مناسبتی پیدا کرده اند و گفته که حق تعالی وحی فرستاده بسوی پیغمبر
خود شش ماه در منام بعد ازان وحی فرستاد در یقظه باقی مدت حیات و مدت نبوت بیست وسه سال بود پس نسبت
شش ماه به بیست وسه سال نسبت یک جزو است به چهل وشش ازین وجه مناسب معقول ست اگر ثابت شود
که وحی در ابتدای نبوت شش ماه در منام بود خطابی گفته که بعضی از اهل علم در تاویل این حدیث قولی گفته اند که نزدیک
نیست که ثابت گردد و نمی شنویم ما در این خبری واثری و ذکر کرده مدعی این و ... چیزی و ظن چیزی گفته
والظن لا یغنی من الحق شیئا و لازم نیست بر ما که هر چه قول باشد علم آن بدانیم ما آنرا مانند اعداد رکعات و ایام صیام
و رمی جمار و جز آن و نیز این مناسبت در اعداد که در روایات دیگر آمده جاری نیست پس اولی بلکه واجب تفویض ست
بعلم شارع والله اعلم دیگر باید که در حدیثی آمده است که اصدق الرؤیا بالاسحار است یعنی راست ترین رؤیا رؤیائی ست
در وقت سحر چنانکه روایت کرده الترمذی والدارمی ومسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه آورده که آنحضرت فرموده

صلی الله علیه وآله وسلم در وقتیکه متقارب شود زمان دروغ نمی شود رؤیای مسلم وراست ترین شما در رؤیا راست ترین
شماست در سخن و در معنی اقتراب زمان دو قول آمده یکی آنکه معنی او تقارب زمان لیل و زمان نهارست و آن وقت
استوای آنهاست در ایام ربیع که وقت اعتدال طبائع اربع واستواء لیل ونهارست همچنین است عبارت قوم وظاهر
آنست که ایام خریف را نیز بگویند که وقت تحویل پائیزانست و وقت استواء لیل ونهارست و معبران نیز برآنند که اصدق
رؤیا نزد اعتدال لیل ونهارست و درینجا بحث کرده اند که برین وجه فائده تقیید بمسلم چیست زیرا که اعتدال طبائع
درین وقت مخصوص بمسلم نیست و جوابش آنکه حال کافر خارج از دائرهٔ اعتبارست اطلاق صدق برؤیای او ممنوع
و قول دیگر آنکه مراد باقتراب زمان انتهای مدت اوست نزدیک قیام ساعت و تائید میکند این را حدیث ترمذی که بلفظ
فی آخر الزمان لاتکذب رؤیا المؤمن آورده این مسکین از بعضی مشائخ خود شنیده است که مراد اقتراب زمان موت است
و بعضی گفته اند که مراد زمان مذکور زمان مهدی است که زمان بسط عدل و کثرت امن و بسط خیر و رزق است زیرا که
آن زمان کوتاه خواهد بود از جهت وجود لذت و طیب عیش و بعضی گفته اند که آن زمان طائفه است که باقی مانند با عیسی
بن مریم علیهما السلام بعد قتل دجال و اهل این زمان احسن اند در احوال از میان این امت بعد از صدر اول و اصدق اند
در اقوال و از این جهت گفت در آخر این حدیث و اصدقکم رؤیا اصدقکم حدیثا و وجه اعتبار صدق قول در صدق رؤیا
ظاهر است چه هر که صدق میورزد روشن میگردد دل او و قوت می پذیرد ادراک او و منتقش میگردد معانی بروجه صحت و
سداد و هر که بیداری وی صحیح و سالم است خواب او نیز همچنین خواهد بود بخلاف کاذب و مخلط که فاسد و مظلم است قلب او
پس نمی بیند مگر کاذب و اضغاث احیانا می بیند صادق غیر صحیح و کاذب صحیح ولیکن اکثر و اغلب همچنان است که گفته شد
و نیز در حدیث آمده که چون ببیند یکی از شما در خواب چیزی را که دوست میدارد آنرا پس آن از خداست و باید که حمد گوید
خدا را عزوجل و تحدیث کند با آن و اگر چیزی بیند که ناخوش دارد آنرا پس از شیطان است و باید که استعاذه کند بخدا از
شر آن و ذکر نکند آنرا نزد کسی و ضرر نمیکند رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که خواب بد از شیطانست و خبر نده کسی را
آن و باید که نفث کند بجانب دست چپ سه بار و تعوذ کند از شیطان و در روایت دیگر آمده که بگرداند پهلوی
پهلوی دیگر و در روایتی دیگر آمده که نماز کند و تحدیث نکند با آن مگر حبیب لبیب را و در روایتی مگر عالم ناصح را و بخواند
آیة الکرسی را و نیز آمده است که رؤیا بر پای پرنده است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمیشود تا آنکه تعبیر کرده نشود و چون
تعبیر کرده شود واقع میگردد و نیز آمده است که رؤیا مر اول کسی راست که تعبیر کند یعنی هر چه نخست تعبیر کرده شود همان
شود و این حدیث ضعیف است و با وجود این مراد آن خواهد بود که معبر عالم باشد و صواب کند در تعبیر و اگر صواب نکند
بپرسد دیگری را که داناتر و باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند حمل بران جانب کند از عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت
زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد زوج من غائب است گذاشته است مرا حامل در خواب می بینم

که ستون خانه شکسته است و نزائیده ام کودک کانچشم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باز آید مرد تو انشاء الله تعالی
صحیح سالم و بزائی تو غلام نیکو کار را و این زن یکبار دیگر آمده و آنحضرت را در خانه نیافت و من قصه خواب او را پرسیدم
پس گفت خواب خود را گفتم من در تعبیر خواب او که اگر این خواب تو راست ست بمیرد زوج تو و بزائی تو غلام بدکار را
پس نشست آن زن و گریه میکرد پس آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و فرمود باز مان ای عائشه و این چنین مکن
چون تعبیر کنید خواب مسلمانی را تعبیر کنید بخیر و حمل کنید بران زیرا که رؤیا واقع میشود برانچه تعبیر کرده شود بدان و نیز
آمده است که سنت پیش از تعبیر گوید خیر لنا و شر لاعدائنا بعد از ان تعبیر کند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز اینچنین میکرد
و گفته اند که از عادات عابران است که تعبیر نکنند خواب را نزد طلوع شمس و نه نزد غروب آفتاب و نه نزد زوال و نه نزد
شبها همچنین آورده است صاحب مواهب و وجهش ظاهر نیست و حدیثی هم درین باب نقل نکرده و اگر گویند که این
اوقات اند که نماز در آنها مکروه است پس وقت استوا هم باید ذکر کرد مگر بگویند نزد زوال اشارت بآن کرده و وجه منع
در لیل چیست و بتحقیق ثابت شده است در صحیح که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون از نماز بامداد برمیگشت می پرسید
از صحابه آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی امشب پس ذکر میکرد هر کدام از ایشان خوابی که دیده بودی و تعبیر میکردی
صلی الله علیه و آله وسلم و بخاری در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب تعبیر الرؤیا بعد صلوة الصبح لیکن این پیش از
طلوع آفتاب ست و منع از تعبیر در وقت طلوع موقوف ست بر دلیل و دلیلی بران خبر کراهیت نماز دران اوقات ظاهر
نیست و در عبارت مواهب اشارتی باین واقع است و آنکه بعضی گفته اند که مستحب آنست تعبیر کند بعد طلوع شمس
تا نیمه روز از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور رد میکند بران و در وجه سوال آنحضرت از صحابه رؤیت رؤیا آن گفته اند
که آنحضرت منتظر بشارت فتح که بود بخواست که از جانبی ظاهر شود معلوم نیست که این معنی از کجا میگویند و ظاهر آنست
که مقصود از سوال مذکور تعرف حال صحابه که سلوک هر یک تا کجا رسیده و تدبیر آن چه باید کرد و مشائخ طریقت که معاملات
مریدان و واقعات ایشان را می پرسند و علاج میکنند باتباع همین سنت خواهد بود والله اعلم و بعضی علما گفته اند
که تعبیر رؤیا نزد صلوة صبح اولی و اقرب ست نسبت باوقات دیگر از جهت حفظ صاحب رؤیا رؤیا را بسبب قرب عهد
بآن و گاهی عارض میگردد نسیان و از جهت حضور ذهن عابر در آن وقت بجهت قلت اشتغال او بتدبیر معاش و بجهت قلب
و کمی شغل وی بفکرت در امور معاش و از جمله آداب رائی آنست که صادق اللهجه باشد و بر وضو بخسپد و بر جانب راست
چنانکه سنت ست در خفتن و بخواند در وقت بخواب رفتن سوره والشمس والیل والتین و سوره اخلاص و معوذتین و بگوید
اللهم انی اعوذ بک من سیئ الاحلام و استجیر بک من تلاعب الشیطان فی الیقظة والمنام اللهم انی اسالک رؤیا صالحة
صادقة نافعة حافظة غیر منسیة اللهم ارنی فی منامی ما احب و باید که عرض نکند بر دشمن و جاهل تا بعلت جهل و باعث
عداوت بر جانب غیر خیر حمل نکند و تمام رؤیا منحصر در دو قسم ست یکی اضغاث احلام و آن خوابهای پریشان و کاذب

چنانکه کسی را به بیداری خیالهای فاسد پریشان در خاطر میگردد و ضغث در لغت بمعنی خس و خاشاک درهم آمیخته
و فی الصراح ضغث دسته گیاه درآمیخته خشک و تر اضغاث احلام خوابهای شوریده و ضغث الحدیث درآمیختن
سخن و احلام جمع حلم بضم خواب که بالغ بیند و این قسم رؤیا معتبر نیست و تعبیر ندارد و گاهی بجهت تلاعب شیطان
است تا اندوهگین گرداند رائی را و محزون سازد مسلمان را چنانکه کسی بیند که بریده شده است سر او و در پس آن
میرود یا مرده است یا در جائی هولناک افتاده و خلاصی ندارد و از آن روایت کرده است مسلم از جابر رضی الله عنه
که اعرابی آمد گفت یا رسول الله در خواب می بینم که سر من بریده شده است و من در پی آن میروم پس منع کرد
او را آنحضرت و گفت خبر مده بلعب شیطان بتو در منام و چنانکه به بیند که فرشته امر میکند او را بفعل حرام مانند آن
از محال یا هرچه در بیداری از حدیث نفس و آرزوی محال دارد همانرا در خواب می بیند یا آنچه غالب است بر مزاج
او از بلغم یا صفرا یا دم یا سودا مثلا موافق آن چیزی در خواب می بیند چنانکه بلغمی آبها بیند و صفراوی آتش و رنگهای
زرد بیند و دموی رنگهای سرخ بیند و سوداوی دودها و چیزی سیاه بیند و امثال آن قسم دوم رؤیای صادقه است
مثل رؤیای انبیا و تابعین ایشان از صالحین و گاهی غیر ایشان را نیز بر سبیل ندرت اتفاق می افتد و در اینجا دو عبارتست
رؤیای صادقه و رؤیای صالحه و ظاهر آنست که هر دو بیک معنی ست و بعضی فرق کنند که صادقه آنکه راست باشد و
صالحه آنکه موافق مقصود بر حسب دلخواه نماید و این در رؤیای انبیا و صالحین نسبت با مور آخرت یکی باشد و اما نسبت با مور
دنیا بحسب ظاهر دلخواه نیفتد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز احد دید که گاوانرا ذبح میکنند و در شمشیر خود
رخنه افتاده است تعبیر کرده ذبح بقره را بآنچه رسید اصحاب ورا در آن روز و رخنه شمشیر بکشته شدن مردی از اهلبیت وی
یعنی حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبد المطلب بود از آن عاقبت مرتقیاز است و فتح و نصرت بر خلائق اجمعین
و مردم همه بر سه قسم اند مستور الحال و غالب بر ایشان استوار صدق و کذب است و فسقه و غالب بر ایشان اضغاث
است و نادرست بر ایشان صدق و کفار صدق ایشان بغایت نادرست و از بعضی کفار صادق نیز می افتد چنانکه
رؤیای صاحبی السجن با یوسف علیه السلام و رؤیای ملک ایشان و غیر ذلک و در حدیث آمده است که اصدق الرؤیا
بالاسحار ذکر کرده اند بعضی علما که رؤیای اول لیل درنگ می افتد تاویل آن و از نصف ثانی متفاوت اجزای او در
شتاب و اسرع از همه رؤیای سحرست خصوصا نزد طلوع فجر و از امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده است که اسرع رؤیا
در تاویل رؤیای قیلوله است و از محمد بن سیرین نقل کرده اند که گفت رؤیای نهار مثل لیل است و نساء حکم مردان دارند
بعضی گفته اند که زن چون چیزی بیند که نه اهل آنست آن رؤیای زوج اوست و همچنین رؤیای عبد برای سید او و همچنین
رؤیای طفل برای پدر و مادر اوست والله اعلم وصل رؤیا و تعبیر که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی ست
بسیار است از آنجمله رویت لبن و تعبیر آن بعلم بخاری از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

میفرمود در اثنای آنکه من در خواب بودم آورده شد نزد من قدح شیر پس نوشیدم از آن شیر تا آنکه می بینم سیرابی را که
بیرون می آید از ناخنان و در روایتی نوشیدم شیر را تا آنکه می یابم آن را که روان میگردد در رگهای من میان پوست
و گوشت پس دادم آنچه زیاده ماند از آن عمر را گفتند صحابه پس چه تاویل و تعبیر کردی آن را یا رسول الله گفت بعلم و شیخ
ابن ابی جمره گفته که تعبیر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لبن را بجهت اعتبار بچیزی که ظاهر شده بود آنحضرت را
در اول امر یعنی در شب معراج هنگامی که آورده شد نزد آنحضرت قدح خمر و قدح لبن تا از هر کدام که خواهد بنوشد اختیار کرد
آنحضرت لبن را پس گفت مر او را جبرئیل علیه السلام اختیار کردی تو فطرت را یعنی دین را و در بعضی احادیث مرفوع
تاویل بفطرت آمده و در بعضی روایات بعلم و دین آمده و وجه تعبیر لبن را بعلم کثرت نفع اوست و بودن او سبب صلاح
بدن پس علم در غذای ارواح مانند لبن ست در غذای بدن و صلاح آن و گویند که مثال علم در آن عالم لبن ست
والحمد لله این مسکین در بعضی منامات صدقه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باین سعادت و بشارت سعید
و مستبشر گشته می بینم که سبوچه نو پاک تر از شیر لطیف شیر خوش طعم یافته است و آن همه را کشیده و فرو برده ام امیدوارم
که نصیبه از علم دین شریف و محفوظ گردد و بار دیگر نیز کاسه بزرگ از شیر سفید در غایت سفیدی لطیف نظیف خورده والحمد لله
علی ذلک و از آنجمله رویت اوست صلی الله علیه و آله و سلم قمیص را و تعبیر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده
که فرمود در اثنای آنکه من در خواب می بینم مردم را که عرض کرده میشوند بر من و بر بدن ایشان پیراهنهاست بعضی از آن پیراهنها
میرسد به پستان او و بعضی دون آنست و گذشت بر من عمر بن الخطاب و بر وی پیراهنی ست که میکشد آن را یعنی دراز تا زمین و دون
دو احتمال دارد یکی آنکه کوته تر از آن چنانکه بحلق چسپیده باشد دیگر آنکه پایان تر از آن بود چنانکه بسره رسیده باشد پس دراز تر
نخست خواهد بود و موید این احتمال ست روایتی که حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده بعضی از آن کسی بود که قمیص او تا سره است
و بعضی تا انصاف ساق و وجه تعبیر از دین بقمیص آنست که قمیص بپوشد عورت را در دنیا و دین بپوشد در آخرت و حاجب
میگردد از هر مکروه و اصل درین باب قول حق تعالی ست و لباس التقوی ذلک خیر و بعضی گفته اند که وجه آنست که دین ستر
میکند عورت جهل را چنانکه بپوشد قمیص عورت بدن را پس آنکه رسیده است تا سینه بپوشد دل او را از کفر اگرچه ارتکاب
معاصی میکند و آنکه پایان تر ست و فرج او ظاهر ست و پاهای او ناپوشیده مشی میکند بسوی معصیت و آنکه تا پای رسیده
کسی ست که پوشیده است بتقوی از جمیع وجوه و آنکه میکشد قمیص خود را زیاده بر آنست بعمل صالح کامل و مراد بناس یا تمامه
مومنان باشند یا خصوص امت در حصه عمر یا بعضی از ایشان و مراد بدین عمل بمقتضای اوست از حرص بر امتثال
اوامر و اجتناب مناهی و بود عمر را رضی الله عنه درین باب مقام عالی و ازین حدیث معلوم میشود که اهل دین متفاضل اند
در دین بقلت و کثرت و قوت و ضعف و این از امثله آنست که محمود ست در منام و مذموم ست در یقظه و آن جر لبس ست
که مذموم ست شرعا از جهت ورود وعید در تطویل و عالم منام دار تکلیف نیست و این مشابه آنست که در شب معراج قلب شریف را

در طشت طلا نشسته بود و از آنجمله رؤیت سوارین در دستهای شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم و تعبیر آن بکذابین ابو هریره
روایت میکند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در اثنای آنکه بودم من در خواب ناگاه داده شد بمن خزانهای زمین کنایه
است از خزائن کسری و قیصر و غیرها که فتح کرده شد بر امت وی و احتمال دارد که معادن ذهب و فضه باشد فرمود پس نهاده شد
در هر دو دست من دو سوار از طلا پس گران و مکروه آمدند بر من و اندوهگین ساختند مرا پس وحی کرده شد بمن که نفخ کن
این سوارین را پس نفخ کردم آنها را پس رفتند سوارین و در روایتی پریدند پس تاویل و تعبیر کردم سوارین را بآن دو کذاب که
من میان ایشانم یکی صاحب صنعاء و دیگری صاحب یمامه که دعوی پیغمبری کردند پس کذاب دو بودند یکی اسود عنسی که در یمن
دعوی نبوت کرد و کشت اورا فیروز دیلمی پیش از وفات آنحضرت وحی آمد بوی صلی الله علیه و آله وسلم بقتل وی در مرض
موت قبل موت پس خبر داد بقتل وی و فرمود قتله العبد الصالح فیروز الدیلمی و فرمود فاز فیروز و دیگر مسیلمه کذاب که دعوی کرد
در یمامه که بلدی ست از بلاد حجاز کشته شد در خلافت صدیق و قصه او مشهور ست و در وجه کذابین و سوارین گفته اند که
کذب وضع شی ست در غیر محلش پس چون دید آنحضرت در ذراعین خود دو سوار از طلا و نبودند اینها از لباس آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم زیرا که اینها حلیه زنان اند و آن نشست که ظاهر خواهد شد کسیکه دعوی کند چیزیرا که نیست اهل آن و نیز
در بودن از ذهب که منهی عنه است مردانرا بپوشیدن آن دلیل ست بر کذب و نیز ذهب مشتق از ذهاب ست بمعنی
رفتن پس دانست که آن چیزیست که ثابت نماند امر آنها باذن کردن حق سبحانه تعالی مر اورا بنفخ کردن آنها پس رفتند
و پریدند پس دانست که هر دو زائل بگردند و کلام وی صلی الله علیه و آله وسلم بوحی که آمده است ازاله میکند آنها را از جای
آنها و قرطبی گفته که مناسب تاویل مر این رویا را آنست که اهل صنعا و اهل یمامه اسلام آورده بودند و ساعد شدند اسلام را پس
چون ظاهر شدند در آنجا دو کذاب پس زینت کردند بر اهل این دو بلد و آرایش دادند کلامهای خود را و دعاوی باطله خود
و فریب خوردند اکثر آنها پس گویا یدین بمنزله شدند و سوارین بمنزله کذابین و بودن آنها از ذهب اشارت ست بآرایش
دادن آنها کلام خود را و زخرف نام ذهب ست انتهی و بعضی در وجه تاویل سوارین بکذابین گفته اند که سوار در دست
مشابه است بقید مر دست را چنانکه در پای میباشد و قید منع میکند دست را در تمتع از عمل و تصرف گویا کذابین گرفتند
هر دو دست شریف را و نگذاشتند که عمل و تصرف کند بهر دو دست کذا ذکره الطیبی و از آنجمله رویت زن سیاه ژولیده
که بیرون می آید از مدینه و تعبیر آن بنقل وبا از مدینه بجحفه روایت کرده است بخاری از حدیث عبدالله بن عمر که فرمود
آنحضرت دیدم امراة سوداء ژولیده موی را که بیرون آمده است از مدینه و اقامت کرد بمهیعة بفتح میم و سکون ها
و فتح یا و عین مهمله نام جحفه است بضم جیم و سکون حاء مهمله و فا که نام موضعی ست میان مکه و مدینه که مسکن یهود بودند و
مهیعه پس تاویل کردم آنرا که وبای مدینه نقل کرده شد بسوی جحفه و در مدینه پیش از قدوم مبارک آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم وبا و تپ بسیار بود پس آنحضرت او را به آورد و دعا کرد و فرستاد و در وجه تعبیر و تمثیل وبا بامراة سوداء

گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشگافت از لفظ سودا سو را که بمعنی بدی ست و دا را که بمعنی دردست پس تاویل کرد
بیرون رفتن او را و برآمدن بمعنی چیزی که جمع کرده است آنرا اسم او که سوداست و تاویل کرد ثوران راس او را به آن
بدی که می برانگیخت شعر را بدر رفت قیروانی گفت که اهل تعبیر میگویند که هر چیزی که غالب ست بروی سیاهی در رؤیا
مکروه و مذموم میباشد و گفته اند که ثوران راس تاویل کرده میشود به تب زیرا که وی می برانگیزد ابدان را بلرزیدن و
گرویدن خصوصاً تب سوداوی که بشعر وحشت می آرد و از انجمله رویت سیف که می جنبانید آنرا و گسسته شدن
سیف و باز آمدن بحال خود در روایت ابی موسی آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دیدم در منام
که من جنبانیده ام شمشیر را پس گسسته شد پس جنبانیدم باره دیگر پس گشت بهتر از آنچه بود تاویل کردم آنرا بآنچه آورده
خدای تعالی از فتح و اجتماع مؤمنین و در وجه گفته اند که آنحضرت تعبیر کردند از صحابه بسیف از برای که جمله زور و غلبه دست
صلی الله علیه وآله وسلم به ایشان بود و تعبیر کرد بجنبانیدن شمشیر از امر کردن ایشان را بحرب و شکسته شدن شمشیر بوقوع
هزیمت بر ایشان و بجنبانیدن بار دیگر بعود کردن بحالت اصلی از اجتماع ایشان و حاصل شدن فتح و جمعیت
مر ایشان را و این منام در قضیه غزوه احد ست و در مواهب مثالی دیگر ذکر کرده است هم از ابی موسی که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که دیدم در منام که من هجرت میکنم از مکه بسوی ارضی که در وی نخیل ست پس خیال کردم که آن
ارض یمامه باشد یا هجر بفتحتین که در آنجا نخیل بسیارست پس از ان وانمایند که یثرب ست و در روایت امام احمد وغیره
از جابر اینچنین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دیدم من که گویا در درع حصینه در آمده ام و دیدم گاوانرا که ذبح کرده
میشوند ناگاه آورده خدای تعالی خیر و ثواب صدق را پس تاویل کردم درع حصینه را بمدینه و تاویل کردم ذبح گاوانرا
بکسانی که کشته شوند روز احد از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین و تاویل کردم بآنچه آورد خدای تعالی از فتح و ثواب در صبر
بر جهاد و قتال روز بدر تا آخر فتح که در مشکوة ذکر هجرت و ابهام موضع آن و تعیین یثرب و شهر سیف و انقطاع آن
و عود آن بحالت اصلی در یک حدیث جمع کرده و ذکر بقر و نحر آن در حدیث نکرده فتدبر و از آنجمله رویت اوست
صلی الله علیه وآله وسلم که بر چاهی ست و آب میکشد روایت ست از ابی هریره که گفت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم در خواب می بینم که من بر سر چاهی ایستاده ام و بر آن چاه دلوی ست پس کشیده ام از ان چاه آب آن قدر
که خدا خواست پس از ان گرفت ابن ابی قحافه و کشید از ان چاه یکدو دلو آب و در روایتی آمده ابوبکر و گرفت دلو را از دست من
تا در راحت اندازد مرا و در روایتی پس ندیدم هیچ کس را عجب تر از وی که عمل او پس گشت آن ذنوب غرب و غرب
بفتح غین معجمه و سکون را دلو بزرگ و ذنوب بفتح ذال بمعنی دلو پر آب و در کشیدن وی آب را ضعفی ست و خدا بیامرزد
او را پس از ان آمد عمر بن الخطاب پس ندیدم هیچ عبقری از مردم را که می کشید آب را مانند کشیدن ابن خطاب
تا سیراب شدند و عبقری از قوم سید و بزرگ و قوی و توانای ایشان را گویند و عبقر در اصل زمین پریانرا گویند

وعرب هر چیز از مردم وجامه وفرش عبقری آنرا که در غایت قوت وحسن ولطافت باشد بوی نسبت کنند کذا فی الصراح
وفی القاموس العبقر موضع کثیر الجن العبقری الکامل من کل شیء والسید والذی لیس فوقه شیء والشدید ودر روایتی آمده
پس میکشید غرب را تا آنکه سیراب شدند مردم و پر شد حوض وروان شد ودر مواهب میگوید که گفته است نووی
این مثالی ست که جاری شده است مر این دو خلیفه را از ظهور آثار صالحه ایشان وانتفاع خلائق بایشان وانچه
ماخوذ ست از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که صاحب امر اوست پس بایستاد در امر دین اکمل واتم از همه
وتقریر کرد قواعد دین ومحکم ساخت اساس ملت را صلی الله علیه وآله وسلم پس خلیفه شد ابوبکر وقتال کرد اهل
ردت را وقطع کرد آخر ایشانرا تا باقی نماند از ایشان کسی بعد از وی خلیفه شد عمر پس فراخ شد دائره اسلام در زمان عمر رضی الله عنه
پس تشبیه کرده شد امر دین اسلام را بچاهی که در وی آبست که در وست حیات ایشان وصلاح کار ایشان ودر قول
آنحضرت که فرمود گرفت ابوبکر دلو را از من تا راحت بخشد مرا اشارت ست بخلافت ابوبکر بعد از موت آنحضرت زیرا که موت
راحت ست از کد دنیا وتعب آن پس قیام نمود بتدبیر امر امت ومعاناة احوال ایشان وآنکه فرمود در کشیدن وی
ضعفی ست اخبار ست از قصر مدت ولایت وی دو سال بود بعد از وی صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد تا ولایت
عمر رضی الله عنه چون دراز شد بسیار شد انتفاع ناس بوی واتساع یافت دائره اسلام بکثرت فتوح ومصر امصار و
تدوین دواوین ونیست در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم ویغفر الله که در بعضی روایات مذکور ست نقصی واثبات
ذنبی بلکه این کلامی ست که در مقام تحسین وادای شکر میگویند واز انجمله آنست که روایت کرده است مسلم از انس وگفت
شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود دیدم امشب در خواب که خانه عقبه بن رافع که صحابی ست رضی الله عنه
ابن خالد عمرو بن العاص یک طبق رطب ابن طاب پیش یاران آوردند و رطب ابن طاب نوعی از رطب مدینه منوره ست
وابن طاب شخصی بود که این نوع از رطب بوی منسوب ست که پیدا کرده ونشانده او بود وآنرا با خوش پیدا شد خوردن
آنرا رطب ابن طاب وتمر ابن طاب میگویند پس ادا تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشانراست در دنیا وآخرت این معنی را
از عقبه گرفت ودر جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت وعافیت ایشانراست ورفعت را از نام رافع
گرفت ودینی که اختیار کرده است مر ایشانرا خدای تعالی شیرین وخوش آمد ایشانرا از لفظ رطب
ابن طاب گرفت اینها از جمله مناماتست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خود دیده وتعبیر نموده است ولیکن پوشیده
نماند که تعبیرات آنحضرت نه بمجرد استنباط مناسباتی ست که ذکر کرده اند چنانکه اهل تعبیر بمناسباتی که ایشانرا روی دهد
اعتبار نمایند بلکه همه بوحی والهام بود واگر برعایت مناسبات هم باشد دور نیست چنانکه درین حدیث رویت رطب
ابن طاب معانی از اسما گرفته تعبیر فرمودند وعادت شریفه بود که از اسما معانی اخذ کرده تفاول مینمود چنانکه بر
بریده اسلمی که در طریق مدینه در هجرت پیش آمد که پرسیدم نام تو چیست گفت بریده فرمود برد امرنا یعنی سرد شد

تو چیست گفت اسلمی فرمود سلم امرنا بازپرسید کدام اسلمی گفت از بنی سهم فرمود اصبت سهمک وتغییر آن و لهذا تعبیر کرد
سیف را بحسن وحال آنکه سیف را تعبیرات دیگرست نزد معبران بمثل ولد و لاخ ونزد چه ولسان ولادت وامثال
آن چنانکه ذکر کرده است طیبی والله اعلم وصل انچه گذشت بیان رؤیای آنحضرت بود که بذات شریف خود دیده
اما انچه صحابه دیدند وآنحضرت تعبیر کرد نیز بسیارست وعادت شریف چنان بود که چون از نماز بامداد برگشت روی
می آورد بصحابه و میفرمود هرکه دیده است از شما امشب خوابی را باید که بخواند قصه آنرا بمن تا تعبیر کنم آنرا برای وی واگر
نمی گفت هیچکس خود انچه دیده بودی فرمودی یک بامدادی همچنین پرسید که از شما کسی خوابی دیده است گفتند ندیده ایم
از ما هیچکس خوابی فرمود اما من می بینم امشب دو مرد را که آمدند مرا وگرفتند هر دو دست مرا و بیرون آوردند مرا بسوی ارض
مقدسه ناگاه مردی نشسته است ومردی دیگر ایستاده بود در دست وی کلبتی ست از آهن که می درآرد آنرا
در کنج وی در کله میکند تا برسد قفای او را و همچنین میکند بکله دیگر باز آن باز بهم می براید کلها و درست میشود باز می آرد
آنرا و در کلها همچنین هربار میکند گفتم بآن دو مرد این چیست گفتند روان شو پس دیگر چیزها هم دیدنی ست پس روان
شدیم تا آمدیم بمردی که بر پهلو خفته است ومردی دیگر ایستاده است بروی سنگ در دست که می شکند باین سنگ
سر او را پس چون سنگ میزند او را می غلطد سنگ پس میرود این مرد بسوی سنگ تا بگیرد آنرا چون باز می آید می بیند سر او را که
بهم آمده است و به شده و بحال خود آمده باز می شکند سر او را گفتم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آمدیم
بسوی سوراخی مانند تنور که اعلای وی تنگ ست و اسفل او فراخ و در آن مردان و زنان اند برهنه و برمی آتش
افروخته و چون مشتعل میگردد آتش بالا میروند اهل وی تا نزدیک است که بیرون افتند و چون فرو می برد آتش
برمیگردند در تنور پس گفتم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آمدیم بنهری که از خون ست و مردی هم در آن
ایستاده در میان نهر و کنار نهر مردی ست که پیش وی سنگها ست پس روی می آرد بسوی کرانه مردی که در نهر ست
چون میخواهد که بیرون آید می اندازد آن مرد که بر کرانه نهر ایستاده سنگ را در دهن وی پس باز میگرداند او را بجا که بود
و همچنین هربار که قصد میکند می اندازد در دهن وی سنگی و برمیگردد چنانکه بود پس گفتم من این چیست گفتند روان
شو روان شدیم تا رسیدیم بسوی مرغزاری سبز که در وی درختی ست بزرگ و در بیخ آن درخت پیری ست و کودکانند
و ناگاه مردی ست نزدیک بدرخت در پیش او آتشی ست که می افروزد آنرا پس بردند مرا آن دو مرد بالای آن درخت
پس درآوردند مرا سرای را که میان درخت ست که هرگز ندیده ام بهتر از آن سرای در وی مردانند پیرانند و جوانانند
و زنانند و کودکان پس برآوردند مرا از آن سرای و بالاتر بردند و درآوردند در سرای بهتر و افروخته در حسن از اول
در وی نیز مردانند پیران و جوانان پس گفتم من مر آن دو مرد را تحقیق بسیار گردانیدید مرا امشب اکنون خبر دهید
مرا از انچه دیدم من گفتند نعم خبر دهیم اما مردی که دیدی قفای او را که پاره کرده میشود کلهٔ وی پس دروغگوئی ست که

سخنان دروغ می‌گفت و نقل کرده می‌شد از وی تا می‌رسید به آفاق عالم را پس کرده می‌شود بوی اینچنین
تا روز قیامت و آنکه دیدی که سر وی شکسته می‌شود مردیست که تعلیم کرد او را خدای تعالی قرآن را پس خواب کرد از قرآن
در شب و نخواند قرآن را و برنخاست برای نماز شب و نخواند قرآن و عمل نکرد در روز بقرآن کرده می‌شود بوی
آنچه دیدی تا روز قیامت و آنها را که دیدی در تنور ایشان زناکاران‌اند و آنها را که دیدی در نهر ربا خوارانند
و پیری که دیدی او را در بیخ درخت ابراهیم علیه السلام است و کودکان که در گرداگرد اویند اولاد مردم‌اند و آنکه می‌افروزد
آتش را مالک است خازن آتش و سرای نخستین که در آمدی تو سرای عامه مسلمانان است اما این سرای
شهداست و من جبرئیلم و این میکائیل است پس بردار سر خود را پس برداشتم سر خود را ناگاه می‌بینم بالای سر من چیزی مانند
ابر سفید که می‌بارد گفتند آن منزل تست گفتم بگذارید مرا تا درآیم منزل خود را گفتند هنوز باقیست عمر تو که تمام نکرده
آنرا و چون تمام کنی عمر را می‌آئی منزل خود را رواه البخاری و در حدیث زیادتی است که در روایت دیگر از بخاری آمده است
و همین روایت در مشکوة مذکور است و از غرائب آنچه روایت کرده شده است از تعبیرات آنحضرت آنست که زراره بن عمرو نخعی قدم
آورد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وفد نخع پس گفت یا رسول الله من دیدم در راه که می‌آمدم خوابی هولناک که دیدم
خری که گذاشتم او را در قبیله زائیده است بزغاله را که دو رنگ است سپید و سیاه پس فرمود آنحضرت آیا هست ترا
داهی که گذاشتی او را در خانه که حامله شده باشد گفت نعم داهی هست مرا در خانه که گمان دارم که حامله شده باشد فرمود آنحضرت
بتحقیق زائیده است آن داه غلامی را که پسر تست گفت زراره پس چیست که سفید و سیاه زائیده فرمود
نزدیک شو از من پس نزدیک آمد فرمود آیا هست ترا برصی که پوشیده‌ای از مردم گفت نعم سوگند بخدای که فرستاده است
ترا هیچ کس ندیده است آن برص را از من هیچ مخلوقی و ندانسته است آنرا فرمود این سفیدی و سیاهی در بدن آن پسر
از این است که اثر برص تو در وی ظهور کرده است باز گفت زراره و دیدم نعمان بن المنذر را در خواب و این نعمان
بن المنذر یکی از ملوک عرب بوده در زمان کسری که در وی دو گوشواره است و دو بازوبند و دو سوار که زینت
زنانست فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن ملک عرب است که باز می‌گردد بجمال خود و در زینت و بهجت
پوشش و هیئت نیک گفت زراره و دیدم گنده پیری را که سفیدی موی وی بسیاهی آمیخته است
بیرون می‌آید از زمین فرمود این تعبیر دنیاست و گفت دیدم آتشی را که بیرون آمد [illegible]
میان من و پسر من که او را عمرو می‌گویند و دیدم آتشی را که می‌گفت لظی لظی بصیر و اعمی زبانه آتش و نام دوزخ است و دیگر
اطعمونی اطعمونی اکلکم اهلکم و مالکم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن فتنه است که [illegible]
فتنه در آخر زمان گفت زراره چیست آن فتنه و کدام است یا رسول الله فرمود فتنه که می‌کشند مردم امام خود را [illegible]
[illegible]

یعنی استخوانهای که بهم مشتبک اند در یکدیگر در آمده اند کنایه از هرج و مرج و در یکدیگر افتادن است و بهم آورد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم انگشتان خود را و فرمود تحسب المسئ انه محسن یعنی گمان میبرد در آن فتنه بدکار که وی
نیکوکار است یعنی اشتباه میشود که کارهای بد میکنند و نیک می پندارند و دم المؤمن عند المؤمن احلی من شرب الماء
یعنی در آن وقت خون مسلمان نزد مسلمان شیرین تر باشد از نوشیدن آب مراد کثرت قتال و تمادی است گفته اند
در اصحاب پس نظر باید کرد باین تعبیرهای نازل از مشکوة نبوت مخصوص بحلاوت حق و مکسو بلباس صدق مجاز بانوار وحی
و از این عبارت ظاهر میشود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بچه و اخذ مناسبت و شباهت و ظن و
تخمین نیست و اگر این راه هم باشد احتمال تخلف و خلاف واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوار این را درین
تعبیرها چه بشارت ساختند و فرمود تعبیرش آنست که ملکی عرب عائد شده و بجهت خواهد بود و سابقا گذشت
که دید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سوار را و دست شود دیگران و مکروه آمد بر وی جوابش آنکه نعمان بن المنذر
پادشاه عربی بود از جانب کاسره و ایشان سواری بپوشانیدند او را و تجملی می ساختند بحلی و سوار لباس
نعمان بود مکروه شود در حق او و موضوع بود در غیر وضع خود فاما آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نفی کرده است آن
لباس ذهب برای اعادا است پس جای آن بود که اندوهگین سازد او را که از لباس نهی شود پس استدلال کرد بآن برای
موضوع در غیر موضع و لیکن محمود شد عاقبت برفتن و پریدن آن و از قیس بن عباد بضم عین و تخفیف موحده در صحیحین
آمده که نشسته بودم من در مسجد مدینه در حلقه که در وی سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر بودند رضی الله عنهم پس گذشت
عبدالله بن سلام و در روایتی در آمد مردی که بر روی وی اثر خشوع بود پس گفتند جماعه که نشسته بودند این
مردی است از اهل جنت پس گذارد دو رکعت نماز و سبک گذارد و برآمد و رفتم من در پی وی و گفتم بوی که هنگامیکه
در آمدی در مسجد گفتند این جماعه که این مردی است از اهل جنت گفت نمی باید کسی را بگوید چیزیکه علم ندارد بآن و در روایتی
نمی باید ایشان را که بگویند چیزیکه نیست مر ایشان را بدان علم و در این سخن تواضع است از وی رضی الله عنه و ترس
از عجب و ترس آنکه مشار الیه باصابع نگردد یعنی نمیدانم که ایشان را از کجا علم حاصل شد باینمعنی چیزی که هست این است
که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که گویا مرغزاری است سبز و بغایت فراخی و سبزی در وی
ستونی از آهن بلند که اسفل وی در زمین است و اعلای وی در آسمان و در اعلای آن عروه ایست و عروه دسته کوزه
و دلو و مانند آن استعاره میکنند او را مر چیزی که محکم بگیرد آنرا گفته شد مرا بالا بر آ گفتم نمیتوانم و طاقت
ندارم که برآیم پس بر آمد مرا خدمتگاری و برداشت جامهای مرا از پس من پس بر آمدم بالای عمود و گرفتم عروه را
گفته شد محکم بگیر آن عروه را پس بیدار شدم و حال آنکه عروه در دست من بود پس عرض کردم این خواب را
به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود این روضه اسلام است و آن عمود عمود اسلام و آن عروه عروة وثقی دین میگیرد تو

وحال آنکه تمسک بعروه وثقی و این قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صحیح است بقول حق سبحانه فمن یکفر بالطاغوت
ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و در روایتی دیگر آمده که پیش آمد مرا مردی گفت برخیز و گرفت دست مرا پس
رفتم با وی ناگاه راهی پیش آمد بجانب شمال و خواستم بروم بآن راه پس گفته شد مرا بآن راه که این راه اصحاب الشمال است
و تو از اهل آن نیستی پس راهی پیش آمد از جانب یمین پس گفت بگیر این راه و پیش آمد مرا کوهی و گفت برآ بر این کوه پس
خواستم که برآیم و هر بار که قصد کردم برآمدن را بپایان افتادم و نتوانستم برآمد چون عرض کردم این خواب را بآنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که منهج محشر است و اما جبل پس آن منزل شهدا است نمی یابی تو آنرا و گفته اند که این از
اعلام نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود زیرا که عبد الله بن سلام شهید نمرده است و بر فراش خود مرده در اول ایام
معویه بمدینه گفت صاحب مواهب لدنیه این طرفی است از تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و انموذجی است
والا از انچه منقول است از لطائف تعبیر و غرائب تاویل مجلدات حصر آن نتوانند کرد و چون تامل کنی بدانی که هر آنچه
که داده شده است آنرا یکی از افراد است در علم باکمل همه از آنها که معجزات پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم و سبب
تصدیق و از ثمرات اهتدا بهدی و طریق اوست و پیدا شده است زبان بآن از روی صدق عجائب و عجیب و عجائب
بعجائب و اگر استحضار کنی انچه داده شده است بامام محمد بن سیرین از لطائف تعبیر آنچه شائع و ذائع است پیدا شده است
بآن اسماع حکم میکنی بآنچه داده شده است آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از علوم و معارف احاطه نتوانند کرد بآن
عبارات و نمیرسد بحقیقت و کنه آن اشارات و چون این ابن سیرین که یکی از ایشان است نقل کرده شده است
از وی در فن تعبیر از آنچه خارج از حد و حصر است پس از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه خواهد بود زاده الله فضلا و شرفا
و مددا و افاض علینا سحائب علومه و معارفه و عطف علینا بعواطفه و فضله روایت کرده است بخاری و ترمذی از سمره
بن جندب که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بسیار میگفت مر اصحاب خود را آیا دیده است هیچ یکی از شما
خوابی پس عرض میکرد هر که دیده بودی از ایشان خوابی و تعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن
ترک کرد سوال کردن را اگر خود کسی خوابی آوردی تعبیر کردی و حکمت در سوال کردن و پرسیدن سابقا معلوم شد
و اختلاف کرده اند اهل نقل در سبب ترک کردن آنحضرت سوال را نزد بعضی حدیث ابی بکره است که نزد ترمذی
و ابوداود است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت روزی که دیده است از شما رویا پس گفت مردی
من دیده ام یا رسول الله گویا فرود آمده است از آسمان میزانی پس وزن کرده شدی تو و ابوبکر پس راجح آمدی تو
و وزن کرده شده است ابوبکر و عمر پس راجح آمده است ابوبکر و وزن کرده شده عمر و عثمان پس راجح آمد عمر پس
برداشته شد میزان پس گران آمد این خواب و اندوهگین گردانید آنحضرت را و دیدیم ناخوشی در روی مبارک وی انتهی
پس بعد از این نپرسیدی صلی الله علیه وآله وسلم هیچ کس را از رویا و گفته اند که سبب کراهت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

این خوابها را ایشان و اختیار اوست ستر عواقب و اخفاء مراتب و هرگاه که بود این رؤیا کاشف منازل و مراتب و مبین فضل
بعضی را بر بعضی ترسید که متواتر و متوالی گردد چیزی که منع است در کشف آن از آن و مر خدا را در ستر احوال خلق حکمت بالغه و مشیت
نافذه است کذا فی المواهب یعنی آنچه تو دیدی از تفاوت مراتب اگرچه حق است اما کشاده شدن این راه خوب نیست که
کاشف اشاعت میکند و اگرچه آنحضرت تفضیل و ترجیح بعضی صحابه بر بعضی خصوصاً ابوبکر و عمر کرده و لیکن ظاهراً غرض
رای دخل در خلافت ایشان و ترجیح و تنقیص آن بوده و لهذا در مشکوة در آخر حدیث آورده که فرمود آن حضرت
علیه السلام خلافة نبوة ثم یؤتی الله الملک من یشاء و در شرح نوشته که آنحضرت از دیدن میزان این فهمید که
خلافت صرف که مشوب نیست در وی از طلب ملک و خلافت و نزاع منتهی و منقضی میشود با انقضاء خلافت عمر و
انتهای مرجحیت تا عثمان دلالت میکند بر حصول منازعت در خلافت علی چرا که مدت علی مشوب است بملک و با وجود آن
خلافت تا زمان اوست و اما بعد از عثمان و علی خود ملک عضوض است و ابدا ندری خلافت نبود کذا قال فی جمع البحار
والله اعلم و بعضی گفته اند که وجه مسارت و کراهت آن بود والله اعلم که برداشتن میزان دلالت دارد بر انحطاط رتبه
امور در زمان قائم بدان بعد از عمر رضی الله عنه زیرا که رجحان عبارت بود از مرتبت و راستهای متقاربه میباشد چون قبل از
گردد موازنت نباشد اینچنین گفته اند شراح حدیث والله اعلم و از ابن قتیبه نقل کرده اند که سبب ترک سوال از رؤیا
حدیث این رجل است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون میگزارد نماز صبح را میفرمود و حال آنکه دوتا
کننده است هر دو پای خود را سبحان الله و بحمده و استغفر الله ان الله کان توابا هفتاد بار و میفرمود هفتاد بار بیست
و هفت صد است هفت صد بار خیر نیست مر کسی را که باشد گناهان وی در یک روزی بیشتر از هفت صد بعد از آن پیش کرد
روی مبارک خود را بجانب مردم و میفرمود آیا دیده است هیچ یکی از شما چیزی را در رؤیا گفت این رجل پس گفتم یک روزی من
دیده ام یا رسول الله فرمود خیر تلقاه و شر توقاه و خیر لنا و شر علی اعدائنا والحمد لله رب العالمین بخوان قصه رؤیای خود را
گفتم دیدم تمام مردم را بر راه فراخ نرم میروند جاده یعنی شاهراه پس در اثنای آنکه ایشان بر جاده میروند مشرف
گردانید آن راه ایشان را بر چراگاه عظیم که ندیده است هیچ چشمی مانند آن چراگاه را می درخشید آن چراگاه درخشیدنی
و میچکید تری وی یعنی چنان تر و تازه است گویا آب میچکید از وی و در آن چراگاه گونه گونه گیاه است و گویا من می بینم
و لا قی ام بگاه شتر که در وست و اهل آن که نخست در آمده در وی هنگامی که مشرف و مطلع شده اند اهل گله بران چراگاه
تکبیر برآورده اند یعنی تعجب نموده اند از حسن و نضارت آن پس تیز سر داده اند و احمال خود را در راه و کم نکرده اند راه را
چپ و راست بعد از آن آمدند گروه دوم و اینها بیشتر از نخست و چون ایشان مشرف شدند بر چراگاه تکبیر برآوردند
پس تیز سر دادند و احمال خود را در راه پس بعضی از ایشان چرانیدند و بعضی رفتند و برداشتند دستهای گیاه را و گذشتند
بر همین حال بعد از آن قوم سوم آوردند عظیم و کثیر از مردم ایشان نیز چون مشرف شدند تکبیر برآوردند و گفتند

این بهترین منازل ست یعنی خوش کردند آنجا را و مقام و منزل ساختند پس میل کردند و گشتند در چراگاه چپ و راست
پس هنگامی که دیدم من این را لازم گرفتم راه را و نه ایستادم آنجا و تا آمدم منتهای چراگاه را پس ناگاه من با توام
یا رسول الله و منبری که هفت درجه دارد و تو در اعلای درجه آنی و بر دست راست تو مردی بلند بینی گندم گون چون سخن
میکند بلند میگردد نزدیک ست که بالا رود از مردان در درازی و بر دست چپ تو مردی میانه قد بسیار پر گوشت سرخ
خالهای بسیار برو چون تکلم میکند گوش میدارند سخن وی بجهت اکرام و بزرگ داشتن او را و در پیش تو مردی پیر
بزرگ گویا شما اقتدا میکنید بوی و اتباع میکنید او را و در پیش او ناقه ایست لاغر کلان سال گویا که تو می انگیزی
وی را میخیزانی یا رسول الله گفت حالی این رویا که این دیدی ست و چون شنید آنحضرت برگشت رنگ روی وی
صلی الله علیه و آله و سلم ساعتی پس گشاده شد این حال گویا وحی شد که در آن وقت آنحضرت را اکثر
پیشتر گشاده میشد پس شروع کرد در تعبیر این خواب و فرمود اما آنچه دیدی از راه فراخ نرم پس آن راه راست است
که نموده ام بشما و شما بر آنید و اما چراگاهی که دیدی تو آنرا دنیا و نضارت عضارت عیش اوست که نخورده ایم ما او
و نخواسته است وی ما را و نخواسته ایم ما او را و اما گفته تا پیو تالثه و خواند آنحضرت فانا لله و انا الیه راجعون کلمه ایست که
نزد اصابت مصیبت میخوانند مقصود افتادن آن جماعت است در فراخ شهوات دنیا و افراد در تفریط و
استمتاع و انتفاع بمتاع حیات دنیا چنان که ملوک و امرای است کردند اما تو این مرد بر طریقه صالحه خواهی بود و پیش
خواهی بود تا آنکه ملاقات میکنی بمن چنانکه گفت من با توام یا رسول الله و اما منبر هفت پایه که دیدی آن دنیا ست
که عمر وی هفت هزار سال ست و من در الف آخرم که پایه اعلاست اما مرد دراز گندم گون که دیدی آن موسی ست
علیه السلام تکریم میکنیم او را بفضل کلام کردن خدای عزوجل با وی و اما مرد میانه بالای پر گوشت سرخ روی عیسی ست
علیه السلام تکریم میکنیم او را بزیادة مرتبه او نزد خدا و اما پیری که دیدی که ما اقتدا میکنیم بوی آن ابراهیم ست صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و اما ناقه لاغر کلان سال که دیدی می انگیزم من او را قیامت ست که بمن برخاسته است من قائم
میشود و نیست هیچ نبی بعد از من و نیست هیچ امت بعد از امت من گفت سوال نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم بعد ازین قصه هیچ یکی را از رویای وی مگر آنکه می آورد مردی رویا را از پیش خود پس تحدیث میکرد بدو یا او را رواه
ابن قتیبه والطبرانی والبیهقی فی الدلائل و سند وی ضعیف است والله اعلم باب هفتم در اسمای شریفه آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم از اعاظم کرامات و مجامع فضائل کمالات اسمای شریفه اوست که منبی از محامد اخلاق و محاسن
افعال و جامع جمال و جلال اند بآنکه حق جل و علا تسمیه کرده است حبیب خود را صلی الله علیه و آله و سلم
در قرآن عظیم و غیروی از کتب سماویه و بزبان انبیا و رسل علیهم السلام باسمای کثیره و کثرت اسما دلالت میکند
بر شرف مسمی که اشتقاق اسما از صفات و افعال ست و هر اسمی مشتق از صفتی و فعلی ست و اشهر و اعظم اسما شریفه

محمد است بر مثال اسم الله که اسم ذات است و باقی اسماء صفات اند که محمول اند بروی تسمیه وی سبحانه او را باین اسم عظیم
بر زبان جد شریف او ست عبد المطلب که او را شیبة الحمد گویند و گفتند عبد المطلب را چرا تسمیه کردی پسر خود را بمحمد
و حال آنکه نبوده از پدران تو و قوم تو هیچکس را این نام گفت از جهت آنکه امید میدارم که حمد گویند و ستایش کنند او را
اهل عالم همه و آورده اند که عبد المطلب در خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسله از نقره بیرون آمده که یک طرف
او در آسمان است و طرف دیگر در زمین و طرفی در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از آن گویا آن سلسله درختی شده است که بر هر برگ او
نوری است و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بدان معبران آن وقت تعبیر کردند آنرا بمولودی که از صلب وی بر آید
و متابعت کنند او را اهل مشرق و مغرب و حمد گویند او را اهل آسمان و زمین از جهت او را محمد نام کرد یا آنچه حدیث کرد
عبد المطلب را والده آنحضرت آمنه که گفته شد او را یعنی در منام که تو بارداری گردانیده شده که بسید این امت و چون بنهی و بزائی
او را نام کن محمد و گفته اند که از اعلام نبوت آنحضرت است که نام کرده نشده پیش از وی هیچ یکی از وی بمحمد از جهت حفظ
و صیانت حق تعالی این نام معظم را برای وی و منع وقوع اشتراک و اشتباه در آن و لیکن چون قریب شد زمان
خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و بشارت دادند اهل کتاب بقرب زمان و خبر دادند بنام شریف وی صلی الله
علیه و آله و سلم نام نهادند قومی پسران خود را بدان امید که وی باشد والله اعلم حیث یجعل رسالته ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء و در حدیث صحیحین از جبیر بن مطعم آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان لی خمسة اسماء انا محمد
و انا احمد و انا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب فرمود که مرا پنج
نام است من محمدم و من احمدم و من ماحی ام که محو می کند خدا تعالی بمن کفر را یعنی از مکه و بلاد عرب یا از آنچه پیدا شده
از زمین و نموده شد با آنحضرت و وعده کرده شد که میرسد ملک امت وی آنرا چنانکه در حدیث آمده است و بعضی
گفته اند که محو عام است بمعنی ظهور و غلبه چنانکه فرموده است وی سبحانه لیظهره علی الدین کله و در حقیقت محو کرده نشد
کفر بهیچ یکی از انبیا علیهم السلام آنچه محو کرده شد با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مبعوث شد در حالی که اهل زمین
همه کفار بودند از بت پرستان و کواکب پرستان و آتش پرستان و یهود و نصاری و صابئین و دهریه که نمی شناختند
پروردگار را تعالی و تقدس و قائل نبودند بمبدأ و معاد و فلاسفه که نمی شناختند انبیا را و قائل نبودند بایشان اعتقاد
و اقرار نداشتند بدین ایشان پس محو کرد خدا تعالی آنرا برسول خود تا ظاهر و غالب گردانید دین او را بر جمیع ادیان
و رسید دین او آنجا که رسید شب و روز و شایع و شارق شد در آفاق مثل آفتاب حتی در هندوستان و ترکستان
که هرگز دین اسلام آنجا نرسیده بود اگرچه در مدت حیات بگذشت اکثر اوقات در عرب که قریب ترین دیار و مولد و بعثت
آن سید ابرار بود اظهار آن نمود و لیکن قواعد و قوانین اکمال و اتمام دین و اوامر احکام شرع متین خود نمود و تاسیس فرمود
که بعد از وی اصحاب و اتباع وی در اکناف و آفاق عالم رسانیدند و روز بروز در ترقی و تزاید است و اگر محو کفر از جمیع

مومنان و آنهای که گرویدند بوی و در ربقه اطاعت و انقیاد در آمدند مراد دارند و در اطلاق این اسم کافی ست و
موافق ست با این معنی آنچه قاضی عیاض تفسیر این را در حدیث نقل کرده که ماحی آنکه محو کرده شد بوی سیئات کسیکه
اتباع کرد او را غایت آنکه اسم مخصوص نباشد بحضرت وی مگر باعتبار غلبه وی و کمال و تمام آن والله اعلم قوله و انا
الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و نام من حاشر ست که برانگیخته میشوند و گرد آورده میشوند مردم بر قدم من ظاهر
معنی این عبارت آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیشتر از همه مبعوث و محشور گردد و مردم همه بر قدم وی
یعنی بعد از وی و در اثر وی و پیش وی مبعوث و محشور شوند چنانکه در حدیث آمده است که هو اول من تنشق عنه الارض
پس حشر کرده میشوند مردم بر اثر وی و پناه می آرند بسوی وی در حشرگاه و گفته اند که معنی آنست که حشر کرده میشوند
مردم بر زمان من و عهد من و رسالت من یعنی بعد از من پیغمبری نیست تا در زمان وی و عهد وی محشور شوند پس مضمون
آن راجع باشد ببودن وی خاتم النبیین کذا قال القاضی و در مواهب گفته که مقدم باشد بر مردم و ایشان در پس وی
یا ایشان قدام وی و گرد وی باشند یعنی جمع شوند بسوی او در قیامت و این مبنی بر آنست که حشر مغایر بعث
است بعث برانگیختن از قبور و حشر گرد آوردن و پراگنده کردن در عرصات قوله و انا العاقب عاقب پس آینده
یعنی خاتم الانبیاء و اگرچه رجوع حاشر ببعضی وجوه بمعنی خاتم انبیا ست ولیکن لفظ عاقب بعین معنی ست و خاتم
مستلزم این معنی ست و معنی قول وی لی خمسة اسماء آنست که این اسماء موجود اند در کتب متقدمه و مذکور نزد علماء
امم سابقه و بعضی گفته اند که لفظ خمسه از لفظ راوی ست و از لفظ رسول نیست صلی الله علیه و آله وسلم و جواب آنست
که لفظ حدیث ست و شاید که اعلام باسماء وی بآن بتدریج باشد و در بعضی احادیث شش آمده این پنج و خاتم و
روایت کرده است نقاش که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مرا در قرآن هفت اسم ست محمد و احمد
و یس و طه و المدثر و المزمل و در تفسیر طه گفته اند یا طاهر یا هادی و در یس یا سید و حکایت کرده است آنرا سلمی
از واسطی و از جعفر بن محمد و در بعضی احادیث عشره آمده خمسه که در حدیث اول گذشت و دیگر فرمود انا رسول
الرحمة و رسول الراحة و رسول الملاحم جمع ملحمه بمعنی حرب با شدت حرب و جهادی که آنحضرت در راه خدا کرده
صلی الله علیه و آله وسلم و انا المقفی بکسر فا و فتح آن از قفا بمعنی عاقب و بعضی بفتح فا و از قفا دست بمعنی کرم
و لطف داشته و قفی کریم لطیف را گویند مقتفی بزیادة تا بعد از قاف نیز آمده انا القیم بتحتانیه مشدده بمعنی جامع
کامل و صاحب شفا گفته که گمان آنست که اسم قثم ست بضم قاف و فتح ثاء مثلثه و گفته است که حربی روایت کرده است
که آنحضرت فرمود آمد مرا فرشته و گفت انت قثم ای مجتمع و گفت القثوم الرجل الجامع للخیر و این اسمی ست
که آن در اهل بیت وی صلی الله علیه و آله وسلم معلوم ست ولیکن قیم هم نزدیک باین معنی ست و در کتب انبیا آمده است
که داود علیه السلام فرمود خداوندا برانگیز برای ما محمد مقیم سنت پس قیم باین معنی بتواند بود و نبی الملحمة و نبی المرحمة

والراحة والرحمة والرحمة والراحة نیز آمده قال الله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین وفرمود بالمؤمنین رؤف رحیم ووصف

است او واقع شده امت مرحومه وفرموده تعالی در شان ایشان وتواصوا بالصبر وتواصوا بالمرحمة ای برحم بعضهم بعضا

وفرموده آنحضرت ان الله یحب من عباده الرحماء فرموده الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء

پس رحمت را نسبت خاص هست بآنحضرت واست او نبی التوبه واقع شده که خلقی کثیر بدست او توبه کرده بیرکت

او توبه کرد حق سبحانه تعالی بر امت وبر آدم صلی الله صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وگفته اند که مراد بکلماتی

که تلقی کرد آدم از پروردگار خود وسبب قبول توبه او شد این که الهی بحرمت محمد وآل محمد تحقیق آمده است از القاب

واسماء او در قرآن مجید نور وسراج منیر ومنذر ونذیر ومبشر وبشیر وشاهد وشهید والحق المبین وخاتم النبیین ونبی الامیین

والعزیز والحریص والرؤف الرحیم وقدم صدق بقوله وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم ورحمة للعالمین

ونعمة الله والعروة الوثقی والصراط المستقیم وطه ویس والنجم الثاقب والکریم والنبی الامی والحق والبرهان ومر آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم را اوصاف کثیره وسمات جلیله است در کتب متقدمه واحادیث چنانکه مصطفی ومجتبی وابو القاسم

والشفیع والتقی والمصلح والطاهر والمهیمن والصادق والمصدوق والهادی وسید ولد آدم وسید المرسلین وامام المتقین

ورسول رب العالمین وقائد الغر المحجلین وحبیب الله وخلیل الرحمن وصاحب الحوض المورود وصاحب الشفاعة وصاحب

المقام المحمود وصاحب الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة وصاحب التاج والمعراج واللواء والقضیب وراکب البراق

والناقة والنجیب وصاحب الحجة والسلطان والخاتم والعلامة وصاحب الهراوة والنعلین واز اسماء شریفه او

در کتب متقدمه المتوکل والمختار ومقیم السنة والمقدس وروح الحق واین ست معنی الفارقلیط که در انجیل واقع شده و

گفته اند که فارقلیط آنکه فرق کند میان حق وباطل واز اسماء شریفه او در کتب سالفه ماذ ماذ ومعنی او طیب طیب وحاطا یعنی

حامی الحرم واسم شریف او بزبان سریانی مشفح والمنحمنا واسم او در توریت احید ومعنی صاحب القضیب صاحب السیف

واقع شده ایت تفسیر در انجیل با چوبی که در دست شریف او می بود خاقانی عصا بیرا نام و در دست داشتند و او لفظ

بمعنی عصا ست وصاحب شفا میگوید که گمان دارم والله اعلم مراد آن عصا ست که در حدیث حوض آمده است که

فرمود میرانم مردم را بعصای خود برای اهل یمین یعنی برای ایشان تا حوض او نیز گفته مراد تاج عمامه است و نبوده

در زمان پیش مگر برای عرب و در حدیث واقع شده است العمائم تیجان العرب این اسماست که در شفا مذکور بود

گفت قاضی عیاض القاب وسمات آنحضرت در کتب بسیار است آنچه ذکر کردیم بالقطع وکفایت است انشاء الله تعالی

وکنیت مشهوره آنحضرت ابو القاسم ست و در روایتی است از انس رضی الله عنه که چون زائیده شد برای آنحضرت

ابراهیم آمد جبرئیل علیه السلام وگفت السلام علیک یا ابا ابراهیم انتهی ویحتمل ابو الارامل وابو المؤمنین نیز گفته اند

دیگر اگر ابو الیتامی نیز گویند گنجایش دارد چنانکه در شعر ابو طالب آمده ثمال الیتامی عصمة للارامل وصاحب ما اینجا گفتم

که اسماء شریف آنحضرت در قرآن بسیار آمده و شمار کرده اند آنرا بعضی در سانیده اند بعدد مخصوص بعضی به نود و نه
رسانیده موافق اسماء الهی و ابن دحیه در کتاب مستوفی گفته که اگر تفحص کرده شود جمله آن از کتب متقدمه و قرآن
و حدیث به سیصد میرسد و دیده ام در کتاب احکام قرآنی مر قاضی ابوبکر بن العربی را که گفت بعضی صوفیه گفته اند
مر خداوند تعالی و تقدس را هزار نام است و مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم را نیز هزار نام است و مراد او صافست
از هر وصفی اسمی مشتق است بعضی مختص است بوی و غالب است بر وی صلی الله علیه و علی آله و سلم
و بعضی مشترک و چون از هر وصفی از اوصاف وی اسمی بگیرند میرسد اوصاف او باین عدد بلکه بیشتر و صاحب
مواهب عد کرده از اسمای شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر چهار صد و ذکر کرده است آنرا مرتب بر حروف
معجم چنانکه بیاید و اعظم و اشهر اسماء آنحضرت احمد و محمد است که نیز ایشانرا اسم ذات اند و دیگر اسمای صفات و این هر دو اسم
در حقیقت یک است مشتق از حمد مفید معنی مبالغه اول باعتبار کیفیت و دوم باعتبار کمیت یعنی وی حمد گوینده است مر خدا را
با فضل محامد و حمد گفته شده بر وی بکثرت محامد در دنیا و آخرت و احمد الحامدین و اشهر المحمودین و افضل من حمد و حمد
لواء حمد روز قیامت در دست او و افتتاح شود بر او کمال حمد و مشهور گردد در ان عرصات بصفت حامدیت و محمودیت و برانگیزد
او را پروردگار او در مقام محمود چنانکه وعده کرده است بقول خود عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و حمد گویند او را
اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و تعلیم کند او را حق تعالی محامدی که هیچکس را نکرده و تسمیه کرده است وی
جل و علا است او را حامد و بس سزاوار است که تسمیه کرده شود باحمد و محمد باین تقریر لازم شد که احمد بمعنی حامدست
اسم تفضیل برای فاعل چنانکه غالب تر است در استعمال و تواند که بمعنی محمود تر باشد مشتق برای مفعول پس مقصود
بیان محمودیت باشد هم بسبب کمال و هم باعتبار کثرت و بعضی گفته اند که تسمیه باحمد متقدم است چه موسی علیه السلام
بدان خوانده و در کتب متقدمه مذکور است و تسمیه بمحمد در قرآن و حق آنست که هر دو نام قدیم است و لیکن عیسی
و موسی علیهما السلام بجهت کثرت تعظیم احمد خوانند که صیغه افضلیت است و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت گفته شعر
اغر علیه للنبوة خاتم ٭ من الله من نور یلوح و یشهد ٭ و ضم الاله اسم النبی الی اسمه ٭ اذ قال فی الخمس المؤذن اشهد
و شق له من اسمه لیجله ٭ فذو العرش محمود و هذا محمد ٭ و بخاری در تاریخ صغیر از طریق علی بن زید آورده این بیت
اخیر را با بوطالب نسبت کرده است و در روایات آمده است که تسمیه کرده حق تعالی او را باین اسم پیش از
آفرینش بهزار سال و ابن عساکر از کعب الاحبار آورده که آدم بشیث گفت ای پسر که من تو خلیفه منی بعد از من
اخذ کن بعماد تقوی و عروة وثقی و هرگاه ذکر کنی خدا را ذکر کن در جنب وی اسم محمد را زیرا که من دیده ام اسم او را مکتوب
بر ساق عرش و حال آنکه من میان روح و طین بوده ام بعد از ان طواف کردم آسمانها و ندیدم در آن هیچ موضعی مگر آنکه
دیدم اسم محمد را نوشته بر آن بدرستی پروردگار من ساکن گردانید مرا در بهشت و ندیدم در بهشت هیچ قصری را

و هیچ غرفه را نگر نوشته شده است اسم محمد و دیدم اسم محمد را مکتوب بر نحور حور العین و بر برگهای سدرة المنتهی و بر
اطراف حجب و در رویهای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر ذکر محمد را و در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت فرمود
صلی الله علیه و آله وسلم چون برده شده مرا بالای آسمان نه گذشتم هیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را در وی
نوشته محمد رسول الله و ابوبکر رضی الله عنه پس من بودم و در روایتی آمده است که آدم علیه السلام نزد
معصیت خود گفت اللهم بحق محمد اغفر لی خطیئتی و در روایتی تقبل توبتی گفت او را خدای تعالی از کجا شناختی تو محمد را
گفت دیدم در هر موضعی از بهشت که نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و در روایتی آمده که نوشته
شده است عبدی و رسولی پس دانستم که وی اکرم خلق است بر تو پس توبه کرد خدای تعالی بر وی و اینست تاویل
قول وی تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات نزد بعضی مفسرین و در کتاب شفا از عجائب و غرائب نوشته که دلالت دارند
بر ثبوت اسم شریف وی در سفلیات نیز که بر سنگی قدیم نوشته یافتند محمد تقی مصلح امین و گفته بر سنگی بخط عبرانی نوشته یافتند
باسمک اللهم جاء الحق من ربک بلسان عربی مبین لا اله الا الله محمد رسول الله کتبه موسی بن عمران ذکره ابن ظفر
فی البشر عن معمر عن الزهری مشاهده کرده شده و در بعضی بلاد خراسان مولودی زائیده شد که نوشته شده است
بر پهلوی وی لا اله الا الله محمد رسول الله و در بلاد هند گلی است که نوشته شده است بر وی بخط سفید لا اله الا الله
محمد رسول الله و علامه ابن مرزوق ذکر کرده است از عبدالله ابن صوحان که گفته وزید بر ما بادی تند در دریاهای
هند بودیم پس لنگر کردیم کشتی را در جزیره و دیدم در وی گلی سرخ تیز بوی خوش نسیم و نوشته است در وی
بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله و گلی دیگر سفید که نوشته است بخط زرد براءة من الرحمن الرحیم الی جنات
النعیم لا اله الا الله محمد رسول الله و در تاریخ ابن العدیم از علی بن عبدالله هاشمی شرقی آورده که یافته شد در بعضی
قری هند گلی بزرگ خوشبوی سیاه که نوشته بر وی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر صدیق عمر الفاروق
گفت پس شک کردم در وی و گفتم که این را ساخته اند پس قصد کردم بسوی گلی دیگر که هنوز نشگفته و نگشاده است
و بود در وی نیز همچنین خط نوشته و دیدم در شهری چیزی بسیار از آن و اهل آن قریه عبادت می کنند سنگها را
و نمی شناسند خدا را جل جلاله و گفت ابو عبدالله بن مالک در آمدم بلاد هند را و سیر کردم بمدینه که او را نمیله بنون
یا ثمیله بتا میگویند پس دیدم درختی بزرگ که میوهٔ او مانند بادام است و او را قشر است و چون شکسته شود آن میوه
بیرون آید از آن ورقه سبز پیچیده که نوشته شده است بسرخی لا اله الا الله محمد رسول الله و اهل هند تبرک میجویند
بآن و استسقا مینمایند بدان چون قحط کرده شود باران حکایت کرده است این را ابو البقا بن صافی در
منسک خود و در کتاب روضة الریاحین یافعی نقل کرده است از بعضی علما مثل این و گفت حدیث کردم
این را با یعقوب که گفت بودم من که صید میکردم به نهر ابله بضم همزه و موحده و تشدید لام پس صید کردم ماهی را

که نوشته است بر پهلوی راست لا اله الا الله و بر پهلوی چپ محمد رسول الله چون دیدم من آنرا دفن کردم آنرا در دیوار
از جهت تعظیم و احترام و بعضی مردم در شرح قصیده برده بوصیری از ابن مرزوق نقل کرده اند که گفت آورده شد سمکه
پس دیده شد بر یکی از شحمتی اذن وی لا اله الا الله و در دیگری محمد رسول الله و نقل کرده شد از جماعه که ایشان
یافتند خربزه زرد و در وی خطوط سفید ست حلقه زده و از جمله خطوط او نوشته شده بعربی در یک پهلوی وی الله و در دیگر
احمد روشن که شک نکند در وی دانا بخط و گفته که یافته شد در سنه تسع و ثمان مائة دانه انگور که نوشته است بخط واضح بر
برنگ سیاه محمد و در کتاب بطون مفهوم مر این ظرف را نقل کرده از بعضی که دید در جزیره درختی بزرگ را که اوراق او بزرگ
کلان ست خوشبو نوشته است در وی بسرخی و سفیدی و سبزی کتابتی بینه واضحه بطریق خلقت که ابداع کرده است
او را خدا تعالی و بر برگ سه سطر اول لا اله الا الله دوم محمد رسول الله سوم ان الدین عند الله الاسلام و فصل در مشرف
گردانیدن پروردگار تعالی حبیب خود را بتسمیه کردن باسماء حسنی و صفات اعلی خود گفت قاضی عیاض رحمة الله علیه
که الله تعالی مخصوص گردانیده است بسیاری از انبیا خود را صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بکرامت خلعت وی تعالی
بر ایشان از اسماء خود چنانکه اسحق و اسمعیل را علیم و حلیم خوانده و ابراهیم را حلیم گفته و نوح را شکور و عیسی و یحیی را بر و موسی را
کریم و قوی و یوسف را حفیظ علیم و ایوب را صابر که در معنی صبور ست و اسمعیل را بصادق الوعد چنانکه ناطق ست بدان
کتاب عزیز در مواقع ذکر ایشان و تفضیل کرد محمد صلی الله علیه و آله و سلم اجمعین را به بسیاری از اسماء خود و ما تحریر کردیم به تعلیم
الهی نحو از سی اسم و امید داریم که زیاده بران فتح کند و الهام نماید انتهی کلام القاضی بدانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
جامع ست کمالات اسماء و صفات حضرت رب العزت را تعالی و تقدس و متخلق ست بجمیع اخلاق الهی عز اسمه چنانکه بعضی
از عرفا تفصیل آنرا بیان کرده اند مقصود قاضی ذکر آن اسماء است که در کتاب مجید یا احادیث صحیح از آن مذکور شده چنانکه
سیاق کلام وی رحمه الله ناظر ست بدان یکی از انجمله اسم حمید بمعنی او محمود ست زیرا که حمد گفته است وی تعالی ذات خود را
در کلام قدیم به ثبت آیات و دلائل دال بر کمال وی علی الاطلاق در انفس و آفاق و حمد گفته اند او را بندگان و تواند که حمید بمعنی
حامد باشد که حامد است مر ذات خود را و اعمال طاعات را پس وی تعالی هم حامد ست و هم محمود و تسمیه کرد حبیب خود را بمحمد
که بمعنی احمد و محمود ست که هم بمعنی حامد و هم بمعنی محمود و تحقیق واقع شده است در زبور داؤد علیه السلام و قد سبق بیان
معنی هذا الاسم الشریف و از جمله اسماء الهی ست الرؤف الرحیم و تسمیه کرده است او را بدان در کتاب خود بالمؤمنین رؤف
رحیم و این هر دو اسم متقارب اند در معنی و بعضی گفته اند که رأفت شدت رحمت ست و گفته اند که رؤف بالمطیعین رحیم
بالمذنبین و از اسماء الهی الحق المبین حق موجود ثابت که متحقق ست امر وی و مبین آنکه آشکار ست الوهیت او
و بیان حقانیت او و بیان و ابانت بیک معنی می آید و بمعنی مبین مر عباد را امر دین و مبدا و معاد ایشان نیز جائز ست
و پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم نیز تسمیه کرد بدان و فرمود یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم و فرمود فقد کذبوا بالحق

لما جاءهم و فرمود حق جاءکم الحق و رسول مبین و قال انا النذیر المبین و المراد محمد و قیل القرآن و معنی حق اینجا ضد باطل ست یعنی محقق ست امر صدق او و بین ست امر رسالت او و مبین ست از خدا و نبی را که فرستاده او را بیان کقوله تعالی لتبین للناس ما نزل الیهم و بعضی از اهل اشارات در قول حق سبحانه و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق گفته اند ای بمحمد از جهت حدیث جابر که گفت اول ما خلق الله روح محمد ثم خلق منه العرش و الکرسی و السماء و الارض و جمیع الموجودات و از اسماء الهی تعالی نور ست و معنی او ذو النور و خالق النور یا منور السموات و الارض بالانوار و منور قلوب العارفین بالهدایة و الاسرار آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم هم فرمود قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و فرمود در شان وی صلی الله علیه و آله و سلم و سراجا منیرا تسمیه کرد او را بدان از جهت وضوح امر او و بیان نبوت او و تنویر قلوب مومنان و عارفان بانچه آورده دین و از اسماء الهی الشهید ست قال القاضی معناه العالم و قیل الشهید علی عباده آنحضرت را نیز شاهد و شهید خوانده و ما ارسلناک الا شاهدا یعنی عالم و حاضر بحال است و تصدیق و تکذیب و نجات و هلاکت ایشان و یکون الرسول علیکم شهیدا و چنانکه در جمیع دائم ارسال انبیا را و شهادت است محمد بران و شهادت و تزکیه آنحضرت است را آمده است و از اسماء الهی الکریم ست و معنی او کثیر الخیر و الفضل و المعرفة کذا قال القاضی و در حدیث در اسماء الهی اکرم نیز آمده است و آنحضرت را نیز کریم خوانده است و فرموده انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تومنون و لا بقول کاهن قلیلا ما تذکرون مراد محمد ست صلی الله علیه و آله و سلم نه جبرئیل بقرینه قول وی و ما هو بقول شاعر و لا بقول کاهن زیرا که وصف نمیکردند کفار جبرئیل را علیه السلام بدان پس متعین شد که مراد برسول کریم آنحضرت ست نه جبرئیل و این در سورة الحاقة است و در سورة تکویر مراد جبرئیل ست و بعضی گفته اند که آنجا نیز مراد آنحضرت ست صلی الله علیه و آله و سلم از جهت صدق این صفات بروی و صواب آنست که محتمل ست و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انا اکرم اولاد آدم معانی این اسم صحیح است در حق وی صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که چون وصف کردند یکی را بکرم وصف کردند بجمیع صفات خیر و بود آنحضرت متصف بصفات کرم ظاهرا و باطنا ذاتا و صفتة صلی الله علیه و آله و سلم و از اسمای الهی ست العظیم و معنی وی جلیل الشان از هر چیز که دون او ست و گفته است در شان پیغمبر خود علیه السلام و انک لعلی خلق عظیم و واقع شده است در اول سفر از توریت برای اسمعیل و ستلد عظیما لامة عظیمة پس آنحضرت عظیم ست و بر خلق عظیم ست و چون صفت کسی عظیم شد ذاتش نیز عظیم خواهد بود و در باب اخلاق شریفه چیزی از ین کلام گذشته است و از اسماء الهی الجبار ست و جبار بمعنی مصلح و قاهر و علی و عظیم الشان و متکبر آمده و تسمیه کرده شده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مزامیر داود در زبور بجبار چهارم گفته تقلد ایها الجبار سیفک فان ناموسک و شرایعک مقرونة بهیبتک یعنی در گردن انداز ای جبار شمشیر خود را که

را نور و شریعت او مقرون ست بهیبت او و قد سبق فی باب ذکره صلی الله علیه وآله وسلم فی الکتب السابقة و معنی او
در حق صلی الله علیه وآله وسلم صادق ست از جهت اصلاح امت او بهدایت و تعلیم و قهر اعدای دین او و علو منزلت
و عظم خطر و کبر شان او نسبت بسائر افراد بشر و آنکه نفی کرده است در قرآن جبر و تکبر ست که لائق نیست بحال او
فرموده است و ما انت علیهم بجبار و از اسماء الهی الخبیر ست و معنی او مطلع بر کنه شی و عالم بحقیقة آن و بهمین تفسیر
در معنی علیم باشد و بعضی گفته اند خبیر بمعنی مخبر ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خبیر ست بهر دو وجه زیراکه وی
عالم ست بغایت از علوم بانچه دانانیده است حق تعالی او را از مکنون علم و عظیم معرفت خود مخبر ست مر امت خود را
بانچه اذن کننده است وی تعالی او را باعلام و اخبار آن و تسمیه وی صلی الله علیه وآله وسلم باسم خبیر درین آیت ست
الرحمن فاسئل به خبیرا مراد بخبیر حضرت رسول خدا ست صلی الله علیه وآله وسلم پس یکی از وجوه که ذکر کرده اند درین آیه و از اسماء
الهی الفتاح ست و معنی آن حاکم ست میان بندگان و فاتح ابواب رزق و رحمت ست و کشاینده کارها
بسته بر خلق و فاتح قلوب و بصائر ایشانست برای معرفت حق و بمعنی ناصر نیز آمده در قول وی سبحانه ان تستفتحوا
فقد جاءکم الفتح ای تستنصروا فقد جاءکم النصر و تسمیه کرده است او را خدای تعالی فاتح در حدیث اسرا که از ابی العالیه
و غیر وی از ابی هریره آمده که گفت و جعلناک فاتحا و خاتما و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز برای شکر نعمت حق گفته
و رفع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس وی صلی الله علیه وآله وسلم حاکم و فاتح ابواب رحمت ست برامت خود
و فاتح قلوب و بصائر ایشان ست برای معرفت حق و ایمان بخداوند و ناصر حق و نصرت دهنده بدین و ایمان و از
اسماء الهی تعالی الشکور ست و معنی او عمل قلیل بجزای کثیر و بعضی گویند ثنی بر مطیع و تحقیق وصف کرده است
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خود را بشکور و گفته افلا اکون عبدا شکورا یعنی معترف بنعم پروردگار عارف
بقدر آن و ثنا گوینده بروی و ظاهر آنست که توصیف وی خودش بشکور باذن و امر الهی ست و از اسماء وی تعالی
العلیم و علام و عالم الغیوب و الشهادة است و وصف کرده است نبی خود را بعلم و مخصوص گردانیده است او را بمزیت
و فضیلت در آن و گفته و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما و گفته و یعلمکم الکتاب والحکمة و یعلمکم
ما لم تکونوا تعلمون و از اسماء وی تعالی الاول و الآخر و معنی آن سابق در وجود و باقی بعد از فنا و تحقیق این آنست که
نیست مر او را اول و نه آخر و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اول انبیا ست در خلق و آخر ایشان ست در بعثت
و اشارت کرده است بآن قول حق سبحانه و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم الآیة زیراکه
تقدیم کرد آنحضرت را بر نوح و ابراهیم و غیرهما و نیز فرمود آنحضرت نحن الآخرون السابقون و اولیت ثابت ست
آنحضرت را در امور کثیره و فرمود انا اول من تنشق عنه الارض و اول من یدخل الجنة و اول شافع و اول مشفع و وی
خاتم النبیین و آخر الرسل ست و از اسماء الهی القوی ذو القوة المتین ست و معنی او قادر ست و وصف کرده است

ورا حق تعالی بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین گفته اند که مراد بدان محمد ست علیه السلام وبعضی گفته اند
جبرئیل ست یا مشترک میانهما تیش که این صفت مخصوص نباشد بآنحضرت واز اسماء الهی صادق ست ودر حدیث
آمده است ووصف آنحضرت بصادق مصدوق واز اسماء الهی ولی ومولی وگفته است وی تعالی وانما ولیکم الله ورسوله
وفرموده آنحضرت انا ولی کل مومن وفرموده من کنت مولاه فعلی مولاه مراد اینجا محب وناصر ست واز اسماء الهی عفو ست
ومعنی آن عفو کننده وگذرنده از گناهان وتقصیرات وامر کرده است باین پیغمبر خود را در قرآن وتوریت بعفو وصفح
وفرموده خذ العفو وامر بالعرف وگفت فاعف عنهم واصفح وگفته است در توریت وانجیل در صفت او ولیس بفظ ولا غلیظ
ولکن یعفو ویصفح واز اسماء وی تعالی الهادی ست وآن بمعنی توفیق دهنده مرکسی را که خواهد از بندگان خود وهدایة
بمعنی راه نمودن وخواندن والله یدعوا الی دار السلام ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم وفرموده وی تعالی وانک
لتهدی الی صراط مستقیم وفرموده داعیا الی الله باذنه ولیکن بمعنی اول مخصوص ست بحق تعالی وثانی مشترک ست
میان وی وپیغمبر وی واز اسماء وی تعالی المومن المهیمن ست بعضی گفته اند این هر دو اسم یک معنی ست پس
معنی مومن در حق تعالی مصدق وعدهٔ خود ست که به بندگان خود کرده ومصدق قول خود که حق ست ومصدق
بندگان مومن ورسل خود وبعضی گفته اند موحد ذات وشاهد بر الوهیت خود وبعضی گفته اند امان دهندهٔ بندگان
خود را در دنیا از ظلم وشدت ومومنان را در آخرت از عذاب خود وبعضی گفته اند مهیمن بمعنی امین ست واصلش مؤیمن
پس قلب کرده شد همزه را بها وگفته اند که مهیمن بمعنی شاهد وحافظ ست وآنکه ایمن کند دیگری را از خوف وآنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم امین ست ومهیمن ومومن ست وتسمیه کرده است او را حق تعالی امین وگفته مطاع ثم امین
وآنحضرت معروف ومشهور بود باین پیش از نبوت وبعد از وی وتسمیه کرده است او را عباس عم او مهیمن در شعری
که مدح کرده است آنحضرت را بدان وگفته است وی تعالی یومن بالله ویومن للمومنین ای یصدق وفرموده انا امنة
لاصحابی وصاحب مواهب در قول حق سبحانه وانزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب ومهیمنا علیه
از مجاهد نقل کرده که مراد آنست که جعلناک یا محمد مهیمنا علیها واز اسماء وی تعالی مقدس ست ومعنی او منزه است از نقائص
ومطهر از سمات حدوث وشده واقع شده است در کتب انبیا در اسمای آنحضرت مقدس یعنی مطهر از ذنوب چنانکه فرموده است
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر یا مقدس از اخلاق ذمیمه وصفات دنیه یا آنکه مقدس ومطهر میشوند مردم
باتباع وی چنانکه گفت ویزکیهم واز اسماء وی تعالی العزیز ست ومعنی آن ممتنع غالب یا آنکه نظیر ندارد یا معز غیر یا
وگفته است واستدلال کرده است قاضی عیاض بقول خدا تعالی ولله العزة ولرسوله یعنی چون ثابت کرده است عزت
مر خدا را ورسول خدا را وخدا عزیز ست ومعز پس رسول خدا نیز عزیز ومعز باشد وصاحب مواهب گفته که عزت
مومنان را نیز اثبات کرده اند که فرموده است وللمؤمنین پس اختصاص نیست این صفت واین اسم را بآنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم و غرض اثبات اختصاص ست و عجیب ست از قاضی که چگونه پوشیده ماند وی این نکته
انتهی گفتم من بخدا توفیق ست اثبات آن در مومنان را به تبعیت و طفیل ست نه باصالت و استقلال پس منافی
باختصاص نباشد و نیز غرض قاضی اثبات اختصاص نیست و تحقیق قایل شده است وی به ثبوت بعضی صفات
و اسماء الهی به بعضی انبیای دیگر شکور بنوح و حلیم و علیم باسمٰعیل و ابراهیم و حفیظ و علیم و کریم بیوسف و موسی سلام الله
علیهم اجمعین چنانکه گذشت و اگر برای اثبات اسم عزیز به آنحضرت استدلال بآن آیه کنند که لقد جاءکم رسول من انفسکم
عزیز الآیه بوقف عزیز چنانکه قرائتی ست واضح و بی تکلف باشد و گفت قاضی وصف کرده است حق تعالی
نفس خود را به بشارت و نذارت چنانکه فرمود یبشرهم ربهم و فرموده ان الله یبشرک بیحیی و یبشرک بکلمة منه و نامیده
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مبشر و بشیر و نذیر ظاهر ست و از اسرار و تعالی بر قول بعضی مفسرین طه و یس ست
و بعضی گفته اند که قول بودن آن اسماء محمد صلی الله علیه وآله وسلم مشهور ست که قاضی عیاض رحمة الله علیه بیان
کرده استنباط نموده و تحقیق آنست که اتصاف آنحضرت باوصاف الهی و تخلق وی صلی الله علیه وآله وسلم
باخلاق الهی حاصل ست او را در بعضی اکمل او لیاکه تابعان اویند ولیکن قاضی قصد اثبات تسمیه کرده آن
بذکر او ست در کتاب و سنت کتب متقدمه چنانکه گذشت و تتمه این کلام از آنچه در شرح اسماء حسنه نوشته اند باید جست
والله اعلم تنبیه قاضی رحمة الله علیه بعد از ذکر کلام تنبیه کرده به نکته که آنرا ذیل این کلام ساخته گفت آگاه باش و بدانکه
من ذکر کننده ام که تذییل میکنم بدان این فصل را و ختم میکنم بوی این قسم را و ازاله میکنم اشکال و اشتباه را
از هر ضعیف الوهم و سقیم الفهم که خلاص میکند او را از وساوس تشبیه و دور می اندازد او را از فهم گمراه گردانیده و آن نیست که
اعتقاد کند که الله عز اسمه در عظمت و کبریائی خود مشابه نیست بچیزی از مخلوقات و در اسماء حسنی و صفات الهی خود مشابه نیست چیزی او را و آنچه
از صفات اطلاق کرده است آنرا شرع بر خالق و مخلوق تشابه و تماثل نیست میان آن در معنی حقیقی زیرا که صفات قدیم خالق بخلاف صفات
مخلوق حادث ست چه صفات مخلوق منفک نمیگردد از اعراض و اغراض و وی تعالی منزه است از آن
و بس ست درین معنی قول وی تعالی لیس کمثله شیء و خدا خیر دهد آنرا که گفته است از علمای عارفین محققین التوحید
هو اثبات ذات غیر مشبه بالذات ولا معطلة من الصفات و زیاده کرده است واسطی این نکته که مقصود ما آنست
و گفته نیست مانند ذات او ذاتی و نه مانند صفت او صفتی و نه مانند اسم او اسمی و نه مانند فعل او فعلی مگر از جهت
موافقت لفظ بلفظ و بزرگ و منزه است ذات قدیم که باشد او را صفت حادثه چنانکه محال ست که باشد
مر ذات محدثه را صفت قدیمه و اینهمه مذهب اهل حق و سنت و جماعت ست رضی الله عنهم و تحقیق تفسیر کرده
امام ابو القاسم قشیری رضی الله عنه این قول واسطی را و زیاده کرده است مراو را بیان آن گفته است که این
حکایت مشتمل ست بر جوامع مسائل توحید و چگونه تشبیه دهد ذات او را بذات محدثات و ذات او وجود خود

مستغنی ست از همه و چگونه تشبیه داده شود بفعل او فعل خلق را و حال آنکه از غیر جلب کمال یا دفع نقص حاصل شده
نه بخواطر و اغراض موجود شده و نه بمباشرت و معالجت ظاهر گشته و فعل خلق بیرون نیست از این وجوه و گفته اند
مشائخ چیزیکه توهم کرده آید باو بأوهام خود و ادراک کرده آید بعقول خود محدث ست مانند شما و گفته است امام ابو المعالی
جوینی کسیکه مطمئن شد و آرام پذیرفت بموجودی که منتهی ست بوی فکر وی او مشبه است و کسیکه مطمئن شده بنفی محض وی
معطل ست و کسیکه قطع کرده بموجودی که معترف بعجز از درک حقیقت اوست وی موحد ست و چه خوش ست

قول ذی النون مصری رضی الله عنه حقیقة التوحید ان تعلم ان قدرته تعالی فی الاشیاء بلا علاج وصنعه لها بلا مزاج
یعنی بالکتساب و مزج آلات و اسباب نیست وعلة کل شیء صنعه ولا علة لصنعه و علت و سبب هر چیز کارگری و فعل اوست
و نیست علت مر صنع او را حقیقة توحید آنست که بدانی که قدرت خدا در اشیای بی علاجست و صنع او مر اشیا را بی مزاجست
وعلة هر چیز صنع اوست و هیچ علة نیست مر صنع او را ما تصور فی وهمک فالله بخلافه و هر چه صورت بست در وهم تو
خدا بر خلاف آنست و این کلام عجب یقینی ست و محقق و فصل اخیر یعنی قول ذو النون ما تصور فی وهمک فالله
بخلافه تفسیر ست مر قول لیس کمثله شیء و فصل اول یعنی قول وی وعلة کل شیء صنعه ولا علة لصنعه تفسیر ست لقوله لا یسأل
عما یفعل وهم یسألون و فصل ثالث تفسیر ست مر قول او را انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون ثابت
دارد خدا تعالی او را و ترا بر توحید و اثبات تنزیه و دور دارد از طرف ضلالت و غوایت از تعطیل و تشبیه بکرم خود
و رحمت خود این ترجمه کلام قاضی ست درین فصل و این کلام اصل اصول دین ست انتهی و در مشکات در فصل
اسماء الله زیاده برین از کلام مشائخ نقل کرده شده است والله اعلم **وصل** صاحب مواهب لدنیه اسماء شریفه از آنچه
در کتاب و سنت و کتب قوم مذکور ست زیاده بر چهارصد آورده به ترتیب حروف معجم ذکر کرده است و ما نیز تبرک
بدان جستیم اگر چه طولی دارد و بعضی اسماء مکرر نیز می افتد اما آنجا که ذوق و حلاوت مسمی ست طول و تکرار در نظر نیست
طالب مشتاق را باید که مونس جان و ورد زبان خود سازد بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله الآمر بالله الابطحی
اتقی الناس اجود الناس الاحمد الاحسن احسن الناس احد احید الآخذ بالحجزات آخذ الصدقات الآخر
الاخشی لله اذن خیر ارجح الناس عقلا ارحم الناس بالعیال الازهر الاسلم اسلم الناس اشجع الناس الاصدق فی الله
اطیب الناس ریحا الاغر الاعلم بالله اکثر الناس تبعا الاکرم اکرم الناس اکرم ولد آدم المصلی امام الخیر امام الناس
امام المتقین امام النبیین الامام الامن امنة اصحابه الامین الامی اتقی الله اول شافع اول المسلمین اول
مشفع اولی المسلمین اول من تنشق عنه الارض باب الباسط الباطن البر البرهان بشیر بشری البشیر البصیر
البلیغ بالغ البیان المبینات التالی التذکرة التقی التنزیل التهامی ثانی اثنین جبار الجبار احیا الجامع
جامع حاتم حزب الله الحاشر الحافظ الحاکم بما اراه الله الحامد حامل لواء الحمد الحامی عن النار الحبیب حبیب الله

حرب

وصل اسماء شریفه زیاده بر چهارصد آورده

الحفی الحفیظ الحق الحکیم الحلیم حمٓ حمطایا او قال حمیاطا حمٓعسق الحمید الحنیف خ خبیر خاتم النبیین خاتم المرسلین
الخاتم الخازن لمال اللہ الخاشع الخاضع الخالص خطیب الانبیاء والامم خطیب الوافدین علی اللہ الخلیل خلیل الرحمن
الخلیفۃ خیر الانبیاء خیر البریۃ خیر خلق اللہ خیر العالمین طر خیر الناس خیر ہذہ الامۃ وخیرۃ اللہ د دار الحکمۃ الداعی
الی اللہ دعوۃ ابراہیم دعوۃ النبیین دلیل الخیرات ذ الذاکر الذکر ذکر اللہ ذو الحوض المورود ذو الخلق العظیم ذو الصراط
المستقیم ذو القوۃ ذو مکان ذو فضل ذو المعجزات ذو المقام المحمود ذو الوسیلۃ ر الراضع الرضی الرافع راکب البراق
الراہب راکب البعیر راکب الجمل راکب الناقۃ راکب النجیب الرحمۃ رحمۃ الامۃ رحمۃ العالمین رحمۃ مہداۃ الرحیم
رسول الراحۃ رسول الرحمۃ رسول اللہ رسول الملاحم الرشید الرفیع رافع المراتب رفیع الدرجات الرقیب روح الحق
روح القدس الرؤف رکن المتواضعین ز الزاہد زعیم الانبیاء الزکی زین العباد الزمزمی زین من وافی القیمۃ س
السابق السابق بالخیرات سابق العرب الساجد سبیل اللہ السراج المنیر السعید سعد اللہ سعد الخلائق السمیع السلام
سید ولد آدم سید المرسلین سید الناس سید الکونین سید الثقلین سیف اللہ المسلول سید الفریقین ش الشارع
الشافع الشفیع الشاکر الشاہد الشکور الشکار الشمس الشہید ص الصابر الصاحب صاحب الآیات صاحب المعجزات
صاحب البرہان صاحب البیان صاحب التاج صاحب الجہاد صاحب الحجۃ صاحب الحطیم صاحب الحوض المورود
صاحب الخاتم صاحب الخیر صاحب الدرجۃ الرفیعۃ صاحب الرداء صاحب الشرع صاحب الشفاعۃ الکبریٰ صاحب الدلالا
صاحب العلامات الباہرات صاحب العلوم والدرجات صاحب الفضیلۃ صاحب الفرج صاحب الازواج الطاہرات
صاحب السجود للرب المحمود صاحب البرایا صاحب السلطان صاحب السیف صاحب النقیب صاحب القضیب الاصغر
صاحب قول لا الٰہ الا اللہ صاحب القدم صاحب الکوثر صاحب اللواء صاحب المغفر صاحب المدینۃ صاحب المنبر المشہود
صاحب المعراج صاحب المغفر صاحب النعیم صاحب المقام المحمود صاحب المنبر صاحب المحراب صاحب النعلین
صاحب الہراوۃ صاحب الوسیلۃ الصادع بما امر الصادق الصبور الصدق صراط اللہ صراط الذین انعمت علیہم الصراط المستقیم
الصفوح عن الزلات الصفوۃ الصفی الصالح ض الضارب بالحسام المثلوم الضحاک الضحوک ط الطالب الطاہر
الطیب طس طسم طٰہٰ الطیب ظ الظافر الظہیر الظاہر ع العابد العائذ العادل العظیم العافی العاقب العالم علم الایمان
علم الیقین العالم بالحق العادل عبد اللہ العبد الکریم عبد الجبار عبد الحمید عبد المجید عبد الوہاب عبد الغفار عبد الغیاث
عبد الخالق عبد الرحیم عبد الرزاق عبد السلام عبد القادر عبد القدوس عبد القہار عبد المہیمن العدل العربی
العروۃ الوثقی العزیز العطوف العفو العلیم العلی غ الغر الغالب الغفور الغنی الغنی باللہ الغیث الغوث
الغیاث ف فتح الفاتح فاتح الفارقلیط الفارق الفاروق الفلاح الفجر والفرط النصیح فضل اللہ فاتح النور ق
القاسم القاضی القانت قائد الخیر قائد الغر المحجلین القائل القائم القتال القتول قثم القثوم قدم الصدق القرشی

القريب القرشي القيم وكنيته ابو القاسم لانه يقسم الجنة بين اهلها كافة للناس الكفيل الكامل في جميع امورة الكريم في جميع اموره
كاسمه من آل الانسان هم الماجد بأذنا والماحي المامول المانح المبارك المنزل المبرا المبشر مبشر اليائسين المبعوث
بالحق المبلغ المبين المتين المتبتل المتربص المخصوص المترحم المتضرع المتقي المتلو عليه المتهجد المتوكل المتشبت مجاب
حبيب المجتبى المجير المحرض المحرم المحفوظ المحلل محمد المحمود المخبر المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالعز المخصوص بالمجد
المخلص المدثر المدني في مدينة العلم المذكر المذكور المرتضى المرتل المرتجي المرسوم المترفع الدرجات المراد المريد المزكي المزمل
المسيح المسعود المستغفر المستغني المستقيم المسلم المسلم المتبادر المشفع الشفيع المسبح المشهور المسير المصباح المصابيح
المصلح المصحح الحسنات المصدوق المصطفى المصلح المصلي عليه المصلح المطهر المطاع المطيع المظفر المعزز المعصوم المعطي
المقتبس المعلم معلم امته العلم المعلن المعلي المفتاح مفتاح الجنة المفضال المفضل المقدس المقري المقسط المقدم علیہ
المقتفي مقبل الشفاعات مقيم السنة المقيد القرو المكرم المكتفي المكفي المكين المكي الملاحي ملقي القرآن المنوح المنادي المنصر
المنجي المنذر المنزل عليه المنهما المتصف المنصور المنيب المنير المؤمن المولى جوامع الكلم الموحي الموعود الموصل
الموقر المولي المؤيد المؤمن الميسر المهاجر المهتدي المهدي الميمون المبشر النابذ الناجز الناصر الناسخ الناشر الناصح
الناطق الناهي نبي الاحمر نبي الاسود نبي التوبة نبي الحرمين نبي الراحة نبي الرحمة النبي المصلح نبي الله نبي المرحمة
نبي الملحمة نبي الملاحم النبوي النجم النجم الثاقب نجي الله النذير النسيب نصيح ناصح النعمة نعمة الله النقيب النقي النور الذي
لا يطفأه الهادي يهدي هدية الله الهاشمي والاجيد الواسط الواسع الواسل الواضح الواعد الواعظ الورع الوسيلة الوافي
الوفي الولي ولي الفضل ذي شرف ياسين صلى الله عليه وعلى آله واصحابه واتباعه اجمعين نقل عن الاحبار انه قال
اسم النبي صلى الله عليه وآله وسلم عند اهل الجنة عبد الكريم وعند اهل النار عبد الجبار وعند اهل العرش عبد الحميد وعند
الملائكة عبد المجيد وعند الانبياء عبد الوهاب وعند الشياطين عبد القهار وعند الجن عبد الرحيم وفي الجبال عبد الخالق
وفي البر عبد القادر وفي البحر عبد المهيمن وعند الحيتان عبد القدوس وعند الهوام عبد الغياث وعند الوحوش عبد الرزاق
وعند السباع عبد السلام وعند البهائم عبد المؤمن وعند الطيور عبد الغفار وفي التوراة موذ موذ وفي الانجيل طاب طاب
وفي الصحف عاقب وفي الزبور فاروق وعند الله طه ويس وعند المؤمنين محمد صلى الله عليه وآله وسلم قال كنيته ابو القاسم
لانه يقسم الجنة بين اهلها كذا نقل عن الحسين بن محمد الدامغاني في كتاب شوق العروس وانس النفوس بدانكه بحكم اخلاقی
نیست در آنکه وی صلی الله علیه وآله وسلم اجل خلق واکرم بشر وسید ولد آدم وافضل انبیاست روایت ست از
ابن عباس رضی الله عنهما گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که پروردگار تعالی قسمت کرد خلق را دو قسم وگردانید مرا
بہترین این دو قسم واین ست قول وی سبحانه اصحاب الیمین واصحاب الشمال ومن از اصحاب یمینم وبہترین اصحاب
یمینم پس گردانید این دو قسم را سه قسم اصحاب المیمنة واصحاب المشأمة والسابقون السابقون پس من از سابقانم پس این

اقسام را قبائل ساخت و گردانید مرا از قبیله که بهترین قبیله‌ها است و این است قول حق سبحانه وجعلناکم شعوبا وقبائل
لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم پس من اتقی اولاد آدم و اکرم ایشانم نزد خدا عز وجل ولا فخر پس گردانید قبائل را
بیوت و گردانید مرا در بهترین بیوت و اینست قول وی سبحانه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و در
حدیث دیگر آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خدا برگزید از اولاد ابراهیم اسمعیل را و برگزید
از اولاد اسمعیل بنی کنانه را و برگزید از بنی کنانه قریش را و برگزید از قریش بنی هاشم را و برگزید از بنی هاشم مرا و در حدیث
انس آمده که فرمود آنحضرت علیه السلام انا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده
انا اکرم الاولین والآخرین ولا فخر و از عائشه رضی الله عنها آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم آمد مرا جبرئیل
و گفت گردیدم و تفحص کردم مشارق ارض و مغارب آنرا پس ندیدم هیچ مردی فاضلتر از محمد و ندیدم پسران هیچ پدری فاضلتر
از پسران هاشم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم هنگامی که پیدا کرد خدا تعالی
آدم را فرود آورد مرا در صلب وی بسوی زمین یعنی وقتیکه او را فرود آورد من در صلب وی بودم و گردانید مرا
در صلب نوح در سفینه و انداخت مرا در صلب ابراهیم بعد از آن نقل کرد مرا از اصلاب کریمه بسوی ارحام طاهره تا بیرون
آورد مرا از میان ابوین من که هرگز جمع نشده اند بر زنا اشاره کرده است باین معنی عباس بن عبد المطلب عم
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و رضی الله عنه در قصیده که در مدح آنحضرت گفته در غایت فصاحت و بلاغت
و آورده اند که آمد روزی عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خشمگین گویا از کفار چیزی شنیده بود
که نسبت به آنحضرت از طعن و تنقیص میگفتند پس پرسید آنحضرت از عباس که چه در غضب آورده است ترا یا عباس
پس گفت عباس آنچه شنیده بود پس برخاست آنحضرت و بر آمد بر منبر و گفت با مردمی که نشسته بودند کیستم من گفتند
تو رسول خدائی گفت من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بدرستی و راستی پیدا کرد خدا تعالی خلق را پس گردانید مرا در
بهترین خلق و گردانیدن خلق را دو فرقه یعنی عرب و عجم پس گردانید مرا در بهترین فرقه یعنی عرب و گردانید ایشانرا
قبائل و گردانید مرا در بهترین قبیله‌ها و گردانید ایشانرا بیوت و گردانید مرا در بهترین بیوت پس من بهترین شمایم
از روی ذات و بهترین ایشان از روی نسبت و از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما آمده که خدا تعالی نظر کرد بسوی
قلوب عباد پس اختیار کرد از آن قلب محمد را صلی الله علیه وآله وسلم پس برگزید او را برای خود و فرستاد او را برسالت
و آمده است از ابن عباس رض که گفت خدا تعالی فضل داد محمد را صلی الله علیه وآله وسلم بر اهل سما و بر انبیا
صلوات الله علیهم گفتند چیست فضل وی بر اهل سما گفت خدا تعالی فرموده است مر اهل سما را ومن یقل منهم انی اله
من دونه فذلک نجزیه جهنم و گفته است مر محمد را صلی الله علیه وآله وسلم انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک وما تاخر یعنی اهل سما همه در معرض خوف عتاب و عقاب اند و محمد صلی الله علیه وآله وسلم

مغفور و مامون و مجموع ایشان گفتند پس چیست فضل او بر انبیا گفت مر سائر انبیا را وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه
و گفت مر محمد را وما ارسلناک الا کافة للناس و کمالات و کرامات آنحضرت بعضی از آن قبیل ست که آثار
انوار آن درین عالم ظاهر و باهر ست و دوم آنکه ظهور و بروز آن در آخرت و روز قیامت باشد و بحقیقت دران روز ظاهر
گردد وی صلی الله علیه و آله و سلم محبوب الهی و سرور کائنات و مظهر فیوض نامتناهی اوست جل و علا و خلیفه
رب العالمین و نائب مالک یوم الدین اوست و مقامی که او را باشد هیچ یکی را نباشد و جاهی که او راست
کسی را نبود و روز روز اوست و حکم حکم او بحکم رب العالمین قوله تعالی وللآخرة خیر لک من الاولی ولسوف
یعطیک ربک فترضی و چون اکثر از آنچه در ابواب سابق مذکور شد از قسم اول بود درین باب نیز نبذی از قسم
ثانی نیز مذکور گردد و بالله التوفیق باب هشتم در تخصیص آنحضرت در دار آخرت بفضائل و کمالات و درجات
عالیات و انفراد او بسعود و برکات دران مقامات صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه فضل داد پروردگار تعالی و تقدس
او را در بدو خلق و ابتدای امر گردانید او را مبدای و منشاء آفرینش و اول انبیا در عالم ارواح و اول خلق در اجابت
در روز الست گفت بلی همچنین فضل و کمال را در معاد و آخر کار نیز گردانید او را اول کسیکه بشگافد بروی زمین و
برانگیزد بحشر و اول شافع و مشفع و اول کسیکه نظر کند بجمال رب العالمین و خلق همه محجوب باشند دران هنگام و اول نبی که
حکم کرده شود در امت وی و اول کسیکه بگذرد از صراط با امت خود و اول کسیکه در آید بهشت را و امت او اول امتها
باشند در آمدن در بهشت و عطا کند او را لطائف تحف و نفائس ظرف خارج از حد عد و احصار روایت ست از انس
ابن مالک گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من نخستین مردمانم وقتیکه برانگیخته شوند از قبور و من خطیب
ایشانم وقتیکه در آیند بپروردگار و من بشارت دهنده ام وقتیکه نا امید شوند لواء حمد در دست من ست و من اکرم
اولاد آدمم بپروردگار خود و لا فخر و در روایتی آمده که قائد ایشانم وقتیکه گرد آیند و خطیب ایشانم وقتیکه خاموش شوند
و شفیع ایشانم وقتیکه حبس کرده شوند لواء کرم در دست من ست میگردند گرد من هزار خادم گویا مروارید نا سفته اند
و در روایتی از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت پوشانیده میشوم حله از حلهای بهشت پس می ایستم در راست
بهشت و نیست هیچ یکی از خلائق که بایستد بران مقام جز من و در روایت ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم من بهترین اولاد آدمم روز قیامت و بدست من ست لواء حمد و لا فخر و نیست هیچ پیغمبری در آن روز
آدم و هر که جز اوست مگر آنکه در زیر لواء من ست و در روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم من بردارنده لواء حمدم روز قیامت و اول کسی ام که می جنبانم حلقهای بهشت را پس گشاده
میشود و برای من در می آیند با من فقرای مؤمنین و من اکرم اولین و آخرین ام و لا فخر و فرمود آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم من متقی ترین مردمم روز قیامت و می باید شما که آن بجهت ست جمع کند خدا تعالی اولین

باب هشتم در تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

و آخرین را پس از آن ذکر کرد حدیث شفاعت را که بیاید ذکر آن و از ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت
امید میدارم که باشم من عظیم ترین انبیا از روی اجر روز قیامت و در حدیث دیگر آمده که فرمود آیا خرسند نمیشوید
شما که باشد ابراهیم و عیسی در میان شما بعد از آن فرمود که ایشان داخل است من روز قیامت اما ابراهیم میگوید تو
دعوت منی و ذریت منی پس بگردان مرا از امت خود و عیسی میگوید که انبیا همه برادران علاتی اند که پدر ایشان یکی
و مادر ایشان متعدد و فرمود عیسی علیه السلام برادر من است نیست میان من و میان وی پیغمبری و من قریب ترین
مردم بوی آنکه فرمود من سید اولاد آدم روز قیامت و حال آنکه وی صلی الله و آله وسلم سید ایشانست در دنیا و آخرت
تخصیص روز قیامت بجهت آنکه ظهور آثار آن در روز قیامت بیشتر باشد و از جهت آنکه در آن روز منفرد و یگانه باشد
در سودد و وقتی که روی آرند همه بوی و پناه گیرند بوی نباشد سیدی ورای وی و سید آنرا گویند که التجا آرند مردم بوی
در حوائج خود پس باشد درین هنگام منفرد از میان بشر که مزاحمت نکند او را هیچ احدی و ادعا نکنند آنرا بر مثال قول
حق سبحانه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و ملک خدا راست جل جلاله در دنیا و آخرت ولیکن در آخرت منقطع
میشود دعوی مدعیان که در دنیا بجهت اظهار ادعا نمودند همچنین محمد صلی الله علیه و آله وسلم پناه میجویند بوی تمام مردم در شفاعت
پس پیدا شد سیادت ایشان در آخرت بی دعوی شرکت ذکر ذلک صاحب الشفاء رحمة الله علیه در مواهب لدنیه از
حدیث ابن عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم من اول کسی ام که می شگافد برای وی
زمین پس از آن ابوبکر پس از آن عمر پس می آیم اهل بقیع را پس برانگیخته میشوند بعد از آن انتظار می برم اهل مکه را تا آنکه
حشر کرده میشوم میان حرمین گفت ترمذی که این حدیث صحیح است و در روایت ابو حاتم و در نوادر الاصول حکیم ترمذی
از ابن عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزی از منزل در میان ابوبکر و بر شمال او عمر رضی الله
عنهما پس فرمود آنحضرت همچنین برانگیخته میشوم روز قیامت و آمده است که آنحضرت حشر کرده میشود بر براق و حشر کرده
میشوند انبیا بر دواب و حشر کرده میشود صالح بر ناقه خود و حشر کرده میشوند هر دو پسر فاطمه بر دو ناقه من که عضبا و قصوی
و حشر کرده میشود بلال بر ناقه از ناقهای بهشت و در حدیث کعب احبار آمده که گفت طلوع نمیکند هیچ صبحی مگر آنکه
فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از آسمان و گرد میکنند قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و میزنند بازوهای
خود را و درود میفرستند بر وی صلی الله علیه و آله وسلم چون شام میکنند عروج میکنند باسمان و فرود می آیند
هفتاد هزار فرشته دیگر همچنین تا روزی که شگافد زمین از آنحضرت و بیرون می آید وی صلی الله علیه و آله وسلم با هفتاد هزار
فرشته دیگر که می برند او را بدرگاه عزت مانند آنکه عروس را بخانه زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابو هریره
آمده که فرمود من اول کسی ام که می شگافد از وی زمین پس پوشانیده میشوم حله و ظاهر این روایت آنست که
انشقاق و کسوت هر دو ثابت است مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول

خلائق که کسوت داده میشود مر او را ابراهیم است علیه السلام و زیاده کرده است بیهقی که اول کسیکه پوشانیده میشود
از خلق ابراهیم است که پوشانیده میشود از حلهٔ جنت و آورده میشود کرسی و نهاده میشود در جانب یمین عرش پس از آن
آورده میشود مرا و پوشانیده میشوم حله از جنت که قیمت نتوان کرد او را بشر و نشانده میشوم بر کرسی جانب یمین عرش
و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم باولیت کسوتی که وی افضل باشد از آنحضرت و احتمال دارد که پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله و سلم با جامهٔ خود از قبر شریف برآمده باشد و حله که او را پوشانیده بجهت تکریم و تعظیم است نه بجهت برهنگی
و ابراهیم را از جهت برهنگی پوشانیدند پس اولیت ابراهیم بکسوت نسبت به بقیهٔ خلق باشد و جواب داده است
حلیمی که پوشانیده میشود ابراهیم علیه السلام اول و بعد از وی پوشانیده میشود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه
ظاهر خبر است لیکن حلهٔ پیغمبر ما اعلی و انفس و اعز باشد از آن جبر کرده میشود بنفاست آنچه فوت شد از اولیت گفت
بندهٔ مسکین ثبته الله فی مقام التمکین که تقدیم ابراهیم بکسوت نیز از جهت رعایت نسبت ابوت آنحضرت است
که آبا در مثال این امور مقدم و سابق میباشند بر اولاد و این فضل جزئی است در امور جسمیه و فضائل دیگر مزید بر آن بجا
است و لهذا آنحضرت را بر کرسی نشاندند نه ابراهیم را و بعضی گفته اند که این تقدیم کسوت مر ابراهیم را جزای عریان کردن
نمرود است او را وقت نهادن در آتش کذا قیل والله اعلم و مشهور آنست که حشر مردم حفاة عراة غرل باشد چنانکه
در حدیث بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده و اشارت قول حق تعالی کما بدأنا اول خلق نعیده هم بدانست
و لیکن ابوداود و ابن حبان روایت کرده اند که ابوسعید خدری در وقت احتضار جامهای نو طلبید و پوشید و گفت شنیدم
رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود میت برانگیخته میشود در جامهای او که مرده است در آن و صاحب مواهب لدنیه
از حارث ابن ابی اسامه و احمد بن منیع روایت کرده است که مردها مبعوث میشوند در اکفان خود و زیارت میکنند
یکدیگر را در آن و گفته که جمع کرده میشود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری است بآنکه بعضی مبعوث میشوند
عاری و بعضی کاسی و بعضی گفته که مراد از ثیاب اعمال است که برانگیخته میشوند بر آن و ابوسعید در نیافت تاویل او حمل
کرد بر ظاهر و بعضی از اصحاب ما از اهل ظواهر که در نمی یافتند مراد را چنانکه در نیافت عدی بن حاتم تاویل خیط ابیض و
اسود را در صیام کذا قال التوربشتی و سخن درین حدیث در شرح مشکوة زیاده برین کرده ایم والله اعلم تخصیص مراد
بلوای حمد انفراد و شهرت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بحمد و مقام محمود چنانکه در فصل شفاعت معلوم گردد
و عرب وضع میکنند لوا را بمواضع شهرت چنانکه آمده است لکل غادر لواء یعنی تواند که مر آنحضرت را لوای در دست باشد
و در او لوا الحمد نام باشد کذا قال الطیبی و صاحب مواهب از طبرانی و در ریاض النضرة محب طبری آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم گفت بعلی رضی الله عنه آیا ندانستی تو ای علی که من اول کسی ام که خوانده میشود روز قیامت پس می ایستم
من جانب راست عرش در سایهٔ وی و پوشانیده میشوم حلهٔ سبز از حله های بهشت بعد از آن خوانده میشوند انبیای دیگر

در پی یکدیگر پس می ایستند برود جانب عرش و پوشانیده میشوند حلهای سبز از حلهای بهشت وانا و آگاه باش
استمان اول ما قد است که حساب کرده میشوند روز قیامت پیشتر بشارت میدهم ترا که تو اول کسی که خوانده میشود
ترا و سپرده میشود لوای حمد و آن لوای حمد است که آدم و تمامه خلق سایه میجویند بسایه لوای من روز قیامت و درازی
لوای مبارک من مسافت هزار و ششصد سال است و سنان وی یاقوت احمر است و قبضه وی نقره سپید است
و زج وی مروارید سبز او را سه گیسوست از نور یک گیسو در مشرق است و گیسوی دیگر در مغرب و سوم در میانه دنیا مکتوب است
در وی سه سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله درازی
هر سطر هزار سال و پهنای وی نیز هزار سال پس میروی تو یا علی با آن لوای و حسن جانب راست آن است و حسین
جانب چپ آن تو تا آنکه می ایستی میان من و میان ابراهیم در سایه و پوشانیده میشوی حلها از بهشت و روایت کرده است
ابن سبع در خصائص که سوال کرد عبدالله بن سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از لوای حمد که چیست صفت وی
پس فرمود آنحضرت طوله مسیرة الف سنة الحدیث و گفته صاحب مواهب که گفته است حافظ قطب الدین حلبی
چنانکه نقل کرده است صاحب بن الهمام که این حدیث موضوع است و ظاهر است در وی آثار وضع و [illegible] و تسمیة
به لوای الحمد گفته بنده مسکین عفا الله عنه قول او و [illegible] است بحقیقت لوای حمد حق است ولیکن در احادیث
تعبیر حقائق با مثال این صور واقع شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است که از زبرجد است یا از
یاقوت است و در حمله عرش واقع شده است که [illegible] از گوش تا نرمه دوش مسافت دو صد سال و در روایتی
هفتصد سال است و امثال آن و ما ایمان آوردیم با آنچه بصحت رسیده و به ثبوت پیوسته است نقل آن از شارع و بدانچه
مراد اوست از آن و اگر آنها تاویل است در واقع بدان نیز ایمان آوردیم و ترک دادیم حکم عقل کوته اندیش را که باستحاله
و استبعاد آن کند و تفویض میکنیم حقیقت امر آنرا بخدا و اگر محدثین در اسناد آن سخن کنند آن دیگر است و اگر معانی آنرا
استبعاد نمایند کمال قدرت قادر جواب آن میگوید والله اعلم و صاحب مواهب گفته که در عرف عرب نگاه
نمیدارد لوا را مگر صاحب جیش و رئیس و سردار احتمال دارد که در دست غیر او نیز باشد باذن وی و تابع باشد
مر او را متحرک بود بحرکت وی و مایل گردد بهر جانب که وی مایل است و در استعمال عرب نزد حروب نگاه نمیدارد او را
مگر صاحب او و منع نمیکند او را قتال بلکه میکنند یاری الله تعالی و لهذا لائق نیست نگاه داشتن او مگر کسی چنانکه
علی را رضی الله عنه در روز خیبر که بدهم رایت را فردا وی را که دوست میدارد خدا و رسول خدا را و دوست میدارد
خدا و رسول خدا او را کذا قال صاحب المواهب و در غزوه موته آمده است که گرفت رایت نخست جعفر بن ابی طالب
پس قتال کرد و کشته شد بعد از آن گرفت عبدالله بن رواحه پس جنگ کرد و کشته شد و گرفت بعد از آن خالد
بن الولید و قتال کرد و فتح کرد او کما قال پس معلوم شد که لوا در دست قائد و رئیس لشکر می باشد والله اعلم

صفت لوای حمد

مسافت

بحقیقة الحال **وصل** در تفصیل تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحوض کوثر در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حوض من مسافت یکماه است و کنجهای آن برابر است و آب وی شیرین‌تر از عسل و مجری بر در و یاقوت است و سفیدتر از شیر و در روایتی سفیدتر از سیم و در بعضی روایات سفیدتر از برف و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای وی مانند ستارهای آسمان و گرداگرد وی قبهاست از لؤلؤ و در تحدید مسافت حوض مواضع عدیده در احادیث ذکر یافته بهر جماعه از بلادی که متعارف آن دیار است نشان داده و ظاهر آنست که آن مواضع برابر باشند در مسافت یا قریب بدان و اگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد مسافت و کنایه از آن باشد بطریق تخمین و تقریب نه تعیین و تحدید و بعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل دافع و منافات نیست با مسافت کثیر و این طریق مسلک شارح کرمانی است انچنین توجیه میکند در مواضع عدیده و بعضی گفته اند که آنحضرت خبر داده شد اولا بمسافت یسیر بعد از آن اعلام کرده شد بمسافت کثیر بتفضیل کرد حق سبحانه بروی باتساع آن شیئا فشیئا پس اعتماد بمسافت طویله باشد و بعضی گمان برده اند که این اختلاف از اضطراب رواة است در روایت ولیس کذلک والله اعلم و آمده است که عرض حوض همچو طول او ست و عمق وی هفتاد هزار فرسخ است و آمده است که هر که نوشید از آن تشنه نگردد هرگز بعضی گفته اند که ظاهر این کلام آنست که شرب از وی بعد از حساب و نجات از نار خواهد بود زیرا که ظاهر از حال کسیکه تشنه نشود آنست که عذاب کرده نشود باتش چه تشنگی و حرارت و حرقت لازم و معلول نار است و احتمال دارد که هر که مقدر است بروی عذاب کرده شوند بی تشنگی و بعضی گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم دو حوض است یکی در موقف دیگر درون بهشت و هر دو را کوثر میگویند و شیخ ابن حجر گفته که کوثر نهری است داخل جنت و آب او ریخته میشود در حوض و حوض را کوثر میگویند از جهت آنکه مدد کرده میشود از آن و در بعضی روایات آمده که مر هر پیغمبر را حوضی است بقدر فضل و مرتبه وی و اگر این ثابت شود پس مختص به پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم آن کوثری است که ریخته میشود از آب وی در حوض او زیرا که نقل کرده نشده است مثل آن در غیر او صلی الله علیه وآله وسلم و واقع شده است امتنان بدان بروی در سوره انا اعطیناک الکوثر و مشهور آنست که حوض مخصوص بآنحضرت است و از قرطبی نقل کرده شده است که واجب است بر مکلف علم آن و تصدیق بدان زیرا که حق سبحانه تعالی تخصیص کرده است پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله وسلم بحوض که ثابت شده است صفات آن در احادیث صحیحه شهیره که حاصل میشود بمجموع آن علم قطعی و روایت کرده اند آنرا از صحابه رضی الله عنهم اجمعین زیاده بر سی نفر و واقع شده است در صحیحین زیاده بر بیست و بقیه در غیر صحیحین است و روایت کرده از صحابه تابعین مانند آن و بعد از تابعین چندان اضعاف آن و اجماع کرده سلف و خلف بران و در روایت مسلم از ابوهریره در حدیث مرفوع آمده که وارد میشود بر من امت من بر حوض من و من میرانم مردم را از وی و گفته اند که حکمت در راندن آنحضرت مردم را

وصف حوض کوثر

عرض و طول حوض کوثر

از حوض خود آنست که ارشاد کند براست را بحوض پیغمبر خود پس این از جمله انصاف آنحضرت ست در رعایت برادران خود نه طرد و دفع از جهت بخل و خود چه جای آنست و آنحضرت اجود الاجودین و رحمة للعالمین ست و احتمال دارد که براند کسی را که مستحق نیست شرب آنرا و در حدیث انس رضی الله عنه آمده آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم حوض مرا چهار رکن ست اول در دست ابی بکر صدیق و ثانی در دست عمر فاروق و ثالث در دست عثمان ذی النورین و رابع در دست علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین پس هر که محب ابوبکر ست و مبغض ست مر عمر را آب نمی نوشاند او را ابوبکر هر که محب علی ست و مبغض ست مر عثمان را نمی نوشاند او را علی روایت کرده است این را ابو سعید در شرف النبوة والغیلانی کذا نقل فی المواهب اللدنیه و مشهور آنست که ساقی کوثر علی مرتضی خواهند بود و فرمود وی رضی الله عنه که هر که دشمن دارد ابوبکر را هرگز ننوشانم او را از آب وی والله اعلم وصل در تفضیل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بشفاعت و مقام محمود قال الله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و عسی از حق تعالی افاده ایجاب میکند زیرا که عسی از برای اطماع ست و در طمع انداختن کسی را بچیزی و محروم گردانیدن از ان نقص و عار ست و حق سبحانه اکرم ست از آنکه در طمع اندازد و امید وار گرداند کسی را و باز نه دهد و محروم گرداند از ان و پرسیده شد ابن مسعود از مقام محمود گفت آن مقام شفاعت ست و گفته اند آن ایستادن اوست از یمین عرش در مقامی که نمی ایستد در آن هیچ یکی از غیر او و رشک می برند او را اولین و آخرین و مانند این آمده از کعب احبار و حسن بصری رضی الله عنهما و در روایتی آمده که آن مقامی ست که شفاعت میکنم امت خود را در آن و فرمود که مخیر گردانیده شدم میان آنکه در آورده شود نصف امت من در بهشت و میان شفاعت و اختیار کردم من شفاعت را زیرا که آن اعم و اکمل ست و فرمود آیا گمان می برند که شفاعت برای متقیان خواهد بود نه بلکه برای گناهکاران و خطاکاران خواهد بود و اما باید شفاعت برای دفع عذاب ست اما از برای رفع درجات متقیان نیز خواهد بود و صاحب مواهب لدنیه از واحدی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران بر آنکه مقام محمود مقام شفاعت ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در تفسیر آیه مذکور فرمود هو المقام الذی اشفع فیه لامتی و اما ابن الخطیب که مراد بدان امام فخر الدین رازی ست نقل کرده که گفت لفظ محمود مشعر ست بآن زیرا که انسان که محمود میشود وقتی ست که حمد گوید او را حامدی و حمد نمیباشد مگر بر انعام و مقام شفاعت مقامی ست که نعمتهای عظیم میرسد از آنحضرت بخلائق پس حمد میگویند او را و ثنا میخوانند و دیگری اگر چه آنحضرت محمود بود در دنیا بتبلیغ احکام و تعلیم شرائع اما درین مقام فرحمد کامل نافع عظیم میرسد زیرا که سعی و تخلیص از عقاب اعظم ست از سعی در زیادتِ ثواب و احتیاج ایشان در دفع ضرر فوق احتیاج اوست در جلب نفع انتهی مخفی نماند که مشهور در تفسیر حمد ست ثنا بجمیل انعام باشد یا نه و آنکه بر انعام باشد شکر ست که مفهوم ست بتفعل منعم از حیثیت انعام تعم حمد را یک فرد شکر ست و اما اینجا آن حمد ست یا حمد بیش و ی مخصوص با نعام ست یک ی نکه

بزبان باشد و اگر حمد مراد و منشأ باشد نزد امام نیز صورت دارد چه وی صاحب اصطلاح است پس مراد او را که اصطلاح کند بهر چه
خواهد ولیکن آنچه آمده است که الحمد رأس الشکر دلالت دارد بر آنکه حمد نوعی است از شکر یا اثر از افراد و دیگر پس همان سخن آمد
که نسبت میان حمد و شکر عموم و خصوص من وجه است فتدبر و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم محمود و مثنی علیه است
در مواطن بفضل و کمال و عظمت و جلال که عطا کند و مخصوص گردانید او را پروردگار وی جل و علا در آن روز چنانکه
آمده است که ایستاده میکند او را پروردگار وی ایمن عرش و در روایتی بر عرش و در روایتی بر کرسی و می سپارد بوی
کلید جنت و میدهد بدست وی لواء حمد و شفاعت یکی از این کمالات است که میدهد بوی منتهی عظیم بر خلائق را پس
اگر مراد بمقام محمود مقام آنحضرت دارند در روز قیامت و علو درجه او و افاده او بر خلائق شامل شفاعت و جز آن
نیز درست باشد و در روایتی غریب از مجاهد آمده است که حق جل و علا می نشاند آنحضرت را با خود بر عرش و مراد
بمقام محمود این مقام است و واحدی گفته که این قول ردی و موحش و قبیح است هم از روی لفظ و هم از روی معنی
اما لفظا بجهت آنکه بعث بمعنی برانگیختن و فرستادن است و این ضد اجلاس است و در آیه کریمه مقاما محمودا گفته است
مقعدا محمودا اما معنی پس از جهت آنکه اطلاق جلوس بر رب العزت تعالی و تقدس و معیت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
با وی مستلزم مکان و صورت و جهت است گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق والیقین مخفی نماند که
اگر صحیح باشد این حدیث از متشابهات خواهد بود و باول با آنکه در تاویل استوی علی العرش گفته اند در معنی [illegible]
که و بعضی ارباب و عقد بلیک مقتدر و جز آن گفته اند که آن از متشابهات و معجز و مرتبه است شد و کلام شیخ ابن حجر
عسقلانی گفته که قول مجاهد که جالس گردانیده علی العرش مرفوع نیست از جهت نقل و نه از جهت نظر اشارات است
با آنچه گفته شد و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت می نشیند محمد علیه السلام بعد قیامت بر کرسی پیش پروردگار
در پیش و در دست وی این نیز محمول بر مثل معنی مذکور است و حاصل مقام آنست که حق تعالی حبیب خود را
در مقام میدارد که هیچکس را جز وی حاصل نیست و در روز قیامت حکم مر خدا راست و بنیابت و خلافت وی
مر حکم راست لا اله الا الله محمد رسول الله و حدیث شفاعت در صحیح مشهور است از انس و ابی هریره و دیگر صحابه
و مذکور است در کتب سته و غیره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم من سید آدمیانم روز قیامت می دانید که
از چیست این جمع میکند خدا تعالی اولین و آخرین را در روز قیامت پس میرسد مردم را از هم و غم و اندوه که طاقت
نمی آرند و برنمی توانند داشت آن را پس میگویند آیا نمی بینید که در چه محنت افتاده اید شما آیا نمی نگرید کسی را که
شفاعت کند مر شما را بسوی پروردگار پس میگویند بعضی از ایشان مر بعضی را آنکس آدم است که پدر شما است پس می آیند
بسوی آدم و میگویند ای آدم تو پدر تمام آدمیان هستی آفرید ترا الله تعالی بید قدرت خود و دمید در تو روح خود و ساجد
گردانید برای تو فرشتگان خود را و ساکن گردانید در بهشت خود و تعلیم کرد ترا اسمای همه چیز شفاعت کن

حدیث شفاعت

ما را نزد پروردگار خود آیا نمی بینی که ما در چه حالیم و چه مشقت و محنت رسیده است ما را تا آنکه راحت دهی تو ما را
از اینجای ما پس میگوید آدم علیه السلام بدرستی پروردگار ما غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده است
مانند آن غضب پیش از این و نخواهد کرد بعد از این و نهی کرد ما را از خوردن درخت و بیفرمانی کردم نفسی نفسی بروید و طلب
کنید بسوی غیر من بروید بسوی نوح علیه السلام پس بیایند بسوی نوح و بگویند یا نوح تو اول رسولی که فرستاده شده
بزمین و بتحقیق نامیده است پروردگار تعالی ترا عبداً شکوراً آیا نمی بینی بحالی که ما داریم آیا نمی بینی بچه چیز رسیده است
ما را از مشقت آیا شفاعت نمیکنی ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید نوح علیه السلام که پروردگار من غضب کرده است
امروز چنانکه هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نفسی نفسی و یاد کند نوح خطیئه خود را که سوال کرده بود پروردگار را که الهی ان ابنی من اهلی
پسر و در روایتی یاد کرد دعای خود را که در حق امت خود کرد که غرق شدند بروید بسوی ابراهیم که خلیل الله است
پس بیایند نزد ابراهیم و گویند تو پیغمبر خدائی و خلیل اوئی از میان اهل ارض شفاعت کن ما را بسوی پروردگار
خود نمی بینی که ما در چه محنت افتاده ایم پس گوید ابراهیم علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امروز غضبی
که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و بودم من که گفته بودم سه دروغ که ذکر کند آن دروغها را نفسی نفسی بروید بسوی غیر من
بروید بسوی موسی کلیم الله که کلام کرده است پروردگار تعالی با او و نزدیک گردانیده است او را در راز گفتن
پس بیایند موسی را و بگویند یا موسی تو رسول خدائی فضل داده است خدا تعالی ترا برسالت خود و کلام خود
بر مردم نمی بینی که در چه محنت افتاده ایم ما شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید موسی علیه السلام
پروردگار من غضب کرده است امروز که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نیستم من اهل شفاعت و کشته ام نفسی را که
امر کرده نشده بودم بکشتن آن نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی عیسی که روح الله و کلمه اوست
بیایند عیسی را و بگویند یا عیسی تو پیغمبر خدا و کلمه که القا کرده است او را بسوی مریم و روحی ازوی و کلام کردی
مردم را در مهد نمی بینی که در چه محنت افتاده ایم پس میگوید عیسی علیه السلام که پروردگار من غضب کرده است
امروز غضبی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و ذکر نکرد عیسی خطیه را و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده
که گفت که من گرفته شدم اله غیر خدا و گفت نیستم من اهل شفاعت نفسی نفسی بروید بسوی محمد صلی الله علیه و آله که بنده
او آن بنده ایست که آمرزیده شده است او را گناه او را هر چه مقدم و هر چه متأخر است پس بیایند
خلائق آنحضرت را و گویند نمی بینی که در چه حال افتاده ایم ما شفاعت کن برای ما بسوی پروردگار خود
پس بفرماید آنحضرت این کار منست و من میکنم این کار را پس میروم من تا بیایم در بهشت و در روایتی
در دار العزة تعالی زیر عرش پس می افتم در سجده برای پروردگار خود پس میگشاید خدا تعالی بر من
از محامد و حسن ثنای که نگشاده است بر هیچ یکی پیش از من بعد از آن گفته شود بردار یا محمد سر مبارک خود را

هر چه خواهی داده شود ترا شفاعت کن قبول کرده شود شفاعت تو پس بر میدارم سر خود را و میگویم یا رب امتی
امتی پس گفته میشود در آر از امت خود کسی را که نیست حساب بروی از در راست از درهای بهشت و ایشان
شریک اند مردم را در غیر آن از درهای دیگر و در روایتی آمده که حکم میشود با آنحضرت که هر که هست در دل وی مقدار دانه
از گندم یا جو از ایمان بیرون آر او را پس بیرون میکنم پس رجوع میکنم بسوی پروردگار پس حمد میگویم بهمان محامد
و ذکر کرد مثل اول و گفته در وی مقدار دانه خردل پس میکنم آنرا باز رجوع میکنم و ذکر کرد در وی آنچه گذشت و گفت
مقدار ادنی ادنی دانه خردل و در بار چهارم آمده میگویم یا رب اذن ده مرا در حق کسیکه گفت لا اله الا الله میگوید
خدا تعالی نیست اینکار تو اینکار نیست و شفاعت میکنم نزد خود سوگند میخورم بعزت و کبریای و عظمت خود
که بیرون می آرم از نار کسی را که گفت لا اله الا الله پس باقی نمیماند در نار مگر کسیکه نص کرده است او را قرآن یعنی
واجب است بروی خلود و این حدیث بروایات متعدده باختلاف الفاظ و عبارات و طول و اختصار آمده و
احادیث درین باب بسیار است و از همه ظاهر میشود که شفاعت آنحضرت علیه السلام از اول وقوف مردم
بمحشر تا دخول نار برای دفع عذاب و بعد از دخول جنت نیز برای رفع درجات شامل و واقع است تنبیه اشکال
کرده اند در قول ایشان مر نوح را انت اول الرسل الی اهل الارض زیرا که آدم علیه السلام نبی مرسل است و همچنین
شیث و ادریس علیهما السلام پیش از نوح و جوابها گفته اند ازین اشکال یکی آنکه مذکورین نبی بودند نه مرسل
دیگر آنکه اولیت مقید است بقوله من اهل الارض زیرا که مذکورین مرسل باهل ارض نبودند و رسالت آدم بسوی پسران خویش
بود و ایشان موحد بودند تا تعلیم کند ایشانرا شریعت خود را و همچنین شیث و ادریس و نوح علیه السلام رسالت وی
بکفار بود که دعوت میکرد ایشانرا بتوحید فائده گفته اند که انواع شفاعت پنج اند اول در راحت اهل موقف
از شدت وقوف و حبس دران مقام و از گرمی آفتاب و عرق و انتظار حساب ثانی در عفو از سوال و حساب و
در آمدن در بهشت بی حساب ثالث در شان قومی که حساب کرده شدند و مستحق عذاب شدند در رفع عقاب از ایشان
رابع در اخراج قومی که آورده شدند در آتش بیرون آوردن ایشان از ان خامس در رفع درجات کسانی که در آیند
در بهشت و در هر کدام ازین ابواب احادیث وارد شده والله اعلم و بعضی شفاعت سادسه نیز ذکر کرده اند و آن
شفاعت آنحضرت است در عم خود ابی طالب در تخفیف عذاب و بعضی شفاعت سابعه گفته اند و آن شفاعت
مر اهل مدینه را چنانکه در حدیث آمده است که ثابت نماند هیچ یکی بلاوای مدینه یعنی بر شدت و محنت وی صبر
نکند مگر آنکه باشم او را شهید و شفیع روز قیامت شیخ ابن حجر گفته که متعلق این شفاعت خالی نیست
از پنج قسم اول و اگر این را عدا شمارند اقسام دیگر نیز پیدا شود چنانکه آمده است که فرمود اول کسیکه شفاعت کنم
من او را اهل مدینه و بعد از اهل مکه پس از اهل طائف دیگر شفاعت مر کسی را که زیارت کرده است قبر شریف آنحضرت را

صلی الله علیه وآله وسلم دیگر کسی را که اجابت کند مؤذن را بعد از آن درود فرستد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
دیگر در تجاوز از تقصیر صلحا دیگر کسیکه برابرست حسنات وسیئات وی که در آید جنت را منقول ست از ابن عباس
که سابق در می آید بهشت را بغیر حساب ومی در آید مقتصد برحمت خدا تعالی وظالم النفس را اصحاب اعراف بشفاعت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وارجح اقوال در اصحاب اعراف آنست که ایشان قومی اند که برابرست حسنات وسیئات
ایشان والله اعلم وصل روایت است از انس رضی الله عنه که گفت سوال کردم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که شفاعت کن مرا روز قیامت پس فرمود آنحضرت میکنم ان شاء الله گفتم پس کجا طلبم ترا یا رسول الله فرمود نخست
طلب کن نزد صراط گفتم اگر ملاقی نشوم و نیابم ترا آنجا فرمود پس طلب کن نزد میزان گفتم اگر آنجا نیابم کجا طلبم فرمود
پس طلب کن نزد حوض زیرا که خطا نمیکنم من این سه جا را واز ینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جمیع
اماکن مواطن آخرت حاضر وقائم ست امداد واعانت وشفاعت کند امت را و برساند وخلاص گرداند بشفاعت
ومنها الفا صراط در حدیث ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زده میشود صراط بر پشت
دوزخ پس باشم من وامت من اول کسیکه بگذرد وآنروز دعای رسل و بیان ایشان الهم سلم سلم ودر حدیث دیگر
آمده است که پیغمبر شما قائم ست بر صراط میگوید رب سلم سلم وقول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای طلب سلامت
است خود بود از رسل دیگر نیز همچنین و تواند که در آن روز بر مقربان نیز خوف وهول درگاه لاابالی راه یابد که طلب
سلامت کنند ودر روایتی آمده است که ملائکه نیز بر دو جانب صراط بایستند ودعا کنند یا رب سلم سلم واین عادت
ایشان ست که همیشه برای مؤمنین دعا واستغفار میکنند ودر حدیث فضیل بن عیاض آمده است که مسافت
صراط پانزده هزار سال ست پنجهزار صعود ست وپنجهزار هبوط وپنجهزار برابر وهموار نمیگذرد از وی شخصی که
لاغر ونزار از ترس خدا نباشد ومشهور ست که صراط تیزتر ست از شمشیر وباریکتر ست از موی ودر حدیث
آمده است که بر بعضی مردم اینچنین ست وبعضی مثل وادی وسیع واین آنچنان ست که میگویند که طول وقوف مختصر
بر بعضی مقدار پنجاه هزار سال ست وبر بعضی مقدار دو رکعت نماز واین بنا بر تفاوت اعمال وانوار ایمان ست
وآمده است که چون امت بر صراط بگذرند ودر مانند فریاد کنند وامحمداه پس آنحضرت از شدت اشفاق باواز
بلند ندا کند وگوید رب امتی امتی سوال نمیکنم ترا امروز نفس خود را ونه فاطمه را که دختر منست واین نیز بالغه وغایت
اهتمام ست از آنحضرت در باب امت واستخلاص ایشان واز این حدیث معلوم میشود کمال محبت واتحاد
فاطمه زهرا سلام الله علیها بنفس شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم ودر حدیث ابی هریره آمده است
هر کسیکه نیک میدهد قرار بگذرد بر صراط ودر حدیث است که مسجد خانه او ست ضامن ست او را خدای تعالی
بروح ورحمت وگذشتن بر صراط واما میزان که مدار سوال وحساب بر آنست در حدیث آمده است که

نهاده میشود بهشت راست‌ای عرش و دوزخ در چپای وی بعد از ان آورده میشود میزان و نهاده میشود کفه
حسنات مقابل بهشت و کفهٔ سیئات مقابل نار و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که گفت فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون میخواهند که حکم کرده شود میان خلق ندا میکنند کجاست محمد علیه السلام
و امت وی در روایتی کجاست امت امیه و پیغمبر ایشان پس ایستاده میشوم من و پیروی کنند مرا امت من
غر محجلین از اثر وضو بکسوگر دانیده میشود ما امتها اندر او چون می بینند مردم فضیلت ما چه این امت را میگویند
که نزدیک است که این امت همه پیغمبران باشند و بصحت رسیده است که نخست چیزی که حکم کرده میشود و قضیه
خون است رواه البخاری و بتصریح ثبوت رسیده است که اول سوال از نماز بود و تطبیق میان دو حدیث آنست
که در عبادات اول سوال از نماز بود و در معاملات از خون و در روایت نسائی آمده که اول آنچه حساب کرده میشود
بنده را نماز است و اول آنچه کرده میشود بوی حکم میان مردم دماست و در مضمون این حدیث اشارتی بوجه تطبیق که
نظر بمال راجح است بوجه مذکور واقع شده است یعنی در نماز سوال و حساب نسبت بذات بنده است و در خون
حکم میان مردم است اگرچه در نماز هم حکمی خواهد شد ولیکن مقتضا بذات بنده است و میان بندگان یکدیگر نیست
فافهم و آمده است که زائل نمیشود قدم بنده از جای خویش تا آنکه پرسیده میشود از چهار چیز از عمر وی که در چه چیز فانی
ساخت و از علم وی که چه عمل کرد در وی و از مال وی که از کجا حاصل کرد و در کجا انفاق نمود و از جسم وی که در چه کار
کهنه کرد او را رواه الترمذی و قال حدیث حسن صحیح و نیز آمده است که بیرون می آید آدمی روز قیامت سه دیوان
دیوانی که در وی عمل است و دیوانی که در وی گناهان اوست و دیوانی که در وی نعمتهای خداست که بروی انعام
کرده و قرطبی گفته که نمی گذرد هیچ یکی صراط را تا آنکه سوال کرده میشود در هفت قنطره اول سوال کرده میشود از ایمان
که شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله است اگر این مخلصا بجا آورد گذشت پس سوال کرده میشود در قنطرهٔ ثانیه
از نماز اگر آنرا باهتمام بجای آورده است گذشت سوم از روزه رمضان چهارم از زکوة پنجم از حج و عمره ششم
از غسل و وضو هفتم مظالم مردم است که از همه صعب‌تر و سخت‌تر است و گفته اند که اگر مردی باشد که فرض ادا و ثواب
هفتاد پیغمبر باشد و خصومت بر وی بنیم دانگ در نمی آید به بهشت تا آنکه راضی سازد خصم خود را و نیز گفته اند که گرفته
میشود به یک دانگ هفتصد نماز مقبوله و داده میشود بخصم او در روز قیامت هیچ درماندگی و اضطرار بیش نمی آید بنده را
برابر خصومت اعاذنا الله من ذلک و لهذا گاهی رحمت الهی آن تقاضی میکند که راضی میسازد خصم خود را و
بیرون می آرد از ین ورطه چنانکه در حدیث آمده است و اعظم حسنات آنست که آخر کلام مرد کلمهٔ طیبه باشد
چنانکه در حدیث معاذ آمده است من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة و حدیث [illegible]
و از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که فرمود صلی الله علیه و آله وسلم کسیکه قضا کند حاجتی را برای برادر خود می ایستم

سن ایستاده در میزان وی اگر راجح آمد والا شفاعت میکنم مر اینرا و در اخبار مشائخ آمده است که یکی را در خواب دید
که خدا تعالی با تو چه معامله کرد گفت وزن کردند اعمال مرا پس راجح آمد سیئات بر حسنات پس ناگاه افتاد صره در
کفه حسنات و راجح گردانید آنرا پس بگشادم صره را ناگاه دیدم در وی کف خاکی را که انداخته بودم آنرا در قبر مسلمانی
و از غرائب حکایات است که در مواهب لدنیه آورده که بیاید آمد دو کفه میزان مردی را پس گفته شد او را لستی
تو از اهل جنت و نه از اهل نار پس بیارد ملک صحیفه را و بنهد آنرا در کفه میزان و نوشته شده است در وی اف پس راجح می‌آید
کفه سیئات بر کفه حسنات از جهت بودن آن کلمه عقوق پس فرستاده شود آن مرد را به دوزخ پس درخواهد آن مرد که
باز آورده شود نزد خدا پس حکم شود که بیارند پس بگوید حق تعالی ای بنده عاق بچه سبب درخواستی تو که باز آوری
ترا و هو بس پس بگوید آن بنده خداوندا من عاق بودم مر پدر خود را و پدر خود را دیدم که میرود بجانب دوزخ مانند من خداوندا
پس دو چندان کن بر من عذاب را و برهان پدر مرا از عذاب پس می‌خندد حق تعالی و میگوید عاق بودی در دنیا
و بار شدی در آخرت بگیر دست پدر خود را و بروید شما هر دو در بهشت و نیز می‌آرد که تحقیق بیاید آید مردی که کفه میزان
شخصه پس گوید خدا تعالی بروید مردم در الناس کن از کسیکه بپذیرد حسنه را تا ادخال کنم در بهشت پس نیاید هیچ
یکی را که بگوید این کلمه را با وی مگر آنکه بگوید من محتاج ترم از تو پس نومید شود این شخص پس بگوید مردی ترا فتح
ملاقات کردم من پروردگار را و یافته ام من صحیفه خود مگر یک نیکی و گمان ندارم که فائده کند آن نیکی چیزیست
هبه کردم ترا آنرا بگیر و برو شاید فائده کند ترا پس می‌رود آن شخص نیکی را از روی سرور پس میگوید حق تعالی
چه کردی تو و چه حال داری و حق تعالی داناتر است بحال وی پس میگوید یا رب اینست حال من [illegible]
کنم و نیوالی صاحب [illegible] بخشیده است [illegible] حسنه را [illegible] کرم من اوسع است از کرم تو بگیر دست برادر
خود را و برو [illegible] در بهشت و بعضی علما گفته اند که رجحان کفه میزان آخرت بعکس میزان دنیاست که در دنیا
کفه راجح پایان میرود و در میزان آخرت بالا میرود این سخن خالی از غرابت نیست و استشهاد کرده است بقول
حق تعالی الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه و پوشیده نیست که اثبات این دعوی بمجرد این بس نیست
و [illegible] در این باب مشکل است نعم اگر چیزی باشد آنرا بسوی شیخ بیان توان شد و آنکه بعضی گفته اند که این صعود
و منافی قول او [illegible] ثقلت موازینه و خفت موازینه [illegible] است زیرا که تواند که مراد به ثقلت
رجحت باشد در آن [illegible] صعود [illegible] که ثقیل مائل به سفل باشد ولیکن تواند که مقتضای ثقل
و خفت در آن بر عکس این جهان باشد والله اعلم و از حذیفه رضی الله عنه روایت کرده شده است که صاحب
میزان روز قیامت جبرئیل علیه السلام خواهد بود و اوست که میکند وزن اعمال را در آن روز رواه ابن جریر
فی تفسیره و از [illegible] احوال و حساب و سوال در حضور رسول کریم [illegible] خواهد بود و خلاص و نجات به شفاعت

ورعایت آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم اما خصوص شفاعت در ورود بیان ظاهر آنست که بعد از خلاص از شدت
وقوف وسوال وحساب وتجاوز از صراط ونجات از اهوال وآفات ومخافات خواهد بود چنانکه فرمود من شفع له الشفیع
ابدا وبعد از آن دخول جنت است واول کسیکه در آید بهشت را آنحضرت خواهد بود چنانکه فرمود انا اول من یقرع باب
الجنة وچون آنحضرت بر در بهشت بیرون خازن جنت بگشاید وبرپا ایستاده بشود در خدمت چنانکه خدام در
خدمت ملوک ومیگوید امر کرده است که نگشایم در بهشت را برهیچکس پیش از تو ونه ایستم برای کسی بعد از تو آمده است
که مؤمنان چون بیایند در بهشت مشاورت کنند که از که استیذان کنند برای در آمدن پس بیایند آدم را پس نوح را
وابراهیم را وموسی وعیسی را علیهما السلام پس هر یکی در دخولی که کرده بودند معذرت نمودند از استشفاع تا ظاهر گردد شرف
حضرت سید السادات بر سائر بشر در همه مواطن ودر روایت است از عمر ابن الخطاب رضی الله عنه که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم حرام است در آمدن در بهشت بر انبیاء همه تا آنکه در آیم من وحرام است بر امم دیگر تا در آیند
امت من وآمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد مرا جبرئیل پس گرفت دست مرا ونمود مرا در بهشت را
که در آیند امت من از آن در پس گفت ابوبکر رضی الله عنه ای کاش میبودم من با تو که میدیدم آن در را پس فرمود آنحضرت
آگاه باش بدرستی تو ای ابابکر اول کسی که می آید بهشت را از امت من واز این حدیث معلوم میشود که این امت را
بابی است مخصوص که می آیند از آن باب سائر امت اما در حدیث آمده است که هر جنس از اعمال را دری مخصوص است
که در می آیند از آن چنانکه مصلیان از باب الصلوة ومجاهدان از باب الجهاد وباب روزه داران را باب الریان گویند
ودیگر آنکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از آن در آید در بهشت باب الرحمة وباب التوبة گویند لیکن زنی
می آید که مبادرت میکند او پس میگویم من او را چه میکنی تو وچه چیزی تو پس میگوید زنی ام که صبر کردم ونشستم
بر یتیمان یعنی بیوه شدم وشوهر دیگر نکردم وپرورش کردم فرزندان خود را که یتیم شدند رواه ابو یعلی ورواته لا باس بهم
وقال المنذری اسناده حسن ان شاء الله تعالی ومعنی مبادرت کردن یعنی می در آید با من یا می در آید پیش از من
وگواهی میدهد مر این حدیث را انا وکافل الیتیم فی الجنة کهذا واشار باصبعیه السبابة والوسطی رواه البخاری من
حدیث سهل بن سعد وبعضی علما گفته اند حق است بر هر مسلمانی که بشنود این حدیث را که عمل کند بدان تا باشد
رفیق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بهشت وکدام منزلت ومرتبت در بهشت افضل از این است ودر وجه
تشبیه گفته اند که شأن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که تربیت میکند قومی را که نمی فهمند امور دین
خود را تعلیم میکند وتحسین میکند ادب ورا اما تفضیل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جنت بوسیله وفضیلة
ودرجه رفیعه چنانکه واقع شده است در دعای اذان اللهم آت محمدن الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة روایت
کرده است مسلم از حدیث عبد الله بن عمرو که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چون بشنوید مؤذن را بگوئید

آنچه میگوید بعد از ان درود بفرستید بر من و هرکه درود فرستد بر من یکبار درود فرستد بروی خدا تعالی ده بار
پس سوال کنید خدا را برای من وسیله زیرا که آن منزلتی ست در بهشت که نمیسزد مگر یک بنده را از
بندگان خدا و امید میدارم که باشم من آن بنده پس کسیکه سوال کند برای من وسیله فرود آید برای وی شفاعت
وگفته اند که وسیله نام اعلی منزلتی ست در بهشت و آن منزله رسول خدا ست صلی الله علیه وآله وسلم و سرای او ست
در بهشت و وی قریب ترین بهشت است بعرش وگفته اند که وسیله فعیله است توسل الیه اذا تقرب توسلت الی الله
تقربت الیه و اطلاق کرده میشود بر منزله علیه چنانکه در حدیث و این تفسیر راجع بمعنی اول است زیرا که واصل بآن منزله
قریب است از جناب عزت جل جلاله پس گویا عبارتیست که اقرب میشود بوی و هرگاه رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم اعظم خلق است از روی عبودیت مر پروردگار را و عارف ترین و داناترین مردم است بحق سبحانه
سخت ترین ایشان در خشیت و محبت منزل او اقرب منازل و عظیم تر باشد بخدا و درجه وی اعلی باشد در بهشت
کذا قال والد بنده مسکین خصه الله بمزید العلم والیقین که وسیله در لغت سبب و دست آویز بود و توسل نیز دیگی
جستن بچیزی یقال وسل الی الله و توسل اذا تقرب الیه بعمل کذا فی الصراح پس ظاهر آنست که مراد وسیله
دوست آویز باشد که آنحضرت بدان توسل و تقرب جوید بدرگاه عزت و باعث فتح باب شفاعت گردد چنانکه
سیاق حدیث مشعر بدانست و در حدیث شفاعت معلوم شد که آنحضرت می برآید در بهشت و در روایتی نیز حق
و در روایتی در دار رب تعالی و امر امت بسوال وسیله برای آنست که تا بیابد اهل این دعا
و سوال ثواب جزیل و قرب جمیل و زیادة ایمان در رضای حق و شفاعت رسول وی و بعضی گفته اند که
حق سبحانه تقدیر کرده است آن منزلت را برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باسباب که یکی از ان دعای
امت است و مراد بوسیله بقا بلکه چیزیست که یافزاید بر دست وی انبیهی و ایمان کذا قال صاحب المواهب
وحق همان سخن اول است و کمالاتی که نهاده حق تعالی برای حبیب خود و وعده کرده است او را بآن ثابت شده
و بسبب سوال و دعای امت نیست و فایده دعا و سوال ایشان هم با ایشان راجع است چنانکه در فرستادن
صلوة بروی آمده است صلی الله علیه وآله وسلم این کلام در وسیله بود اما طلب فضیلت پس آن مرتبه زائده است
بر سایر خلائق و احتمال دارد که آن نیز منزله باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه در حدیث بیان آنست و در حدیث
ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وسیله درجه ایست نزد خدا که نیست فوق آن
درجه پس سوال کنید برای من وسیله را و احمد فی المسند روایت کرده است این حدیث را از علی رضی الله عنه
از نبی صلی الله علیه وآله وسلم که گفت وقتی که سوال کنید خدا را سوال کنید برای من وسیله گفتند یا رسول الله
که ساکن شود با تو در آن گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و از ابی حاتم از حدیث علی رضی الله عنه آمده گفت

بر منبر کوفه ایها الناس در بهشت دو لؤلؤ است یکی سفید و دیگری زرد و مقام محمود از لؤلؤ سفید است مر او را هفتاد هزار
غرفه است هر بیتی از وی سه میل است و اسم او وسیله است و آن برای محمد است صلی الله علیه وآله وسلم
و اهل بیت وی و لؤلؤ اصفر مانند آنست و این برای ابراهیم و اهل بیت او است علیهم السلام و از ابن عباس
در تفسیر آیه کریمه ولسوف یعطیک ربک فترضی آمده فرمود در بهشت هزار قصر است و در هر قصر چیزی است که
می باید او را از ازواج و خدام رواه ابن جریر و از ابن عباس آمده که گفت نشستند جماعتی از اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم منتظر بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس بیرون آمد صلی الله علیه وآله وسلم
و چون نزدیک شد از ایشان شنید ایشان را که مذاکره میکنند و بعضی میگویند که عجب است که خدای تعالی پیدا کرد
از خلق خود خلیل و گرفت ابراهیم را خلیل و دیگری گفت چه چیز است عجب تر از آنکه گرفت موسی را کلیم و کلام کرد
با وی و گفت دیگری عیسی روح الله است و دیگری گفت آدم صفی الله پس سلام کرد آنحضرت بر ایشان و گفت
بتحقیق شنیدم من کلام شما را و تعجب شما را از آنکه گرفت خدا ابراهیم را خلیل و همچنین است که میگوئید شما و گرفت موسی را
کلیم همچنین است که شما میگوئید و عیسی روح الله همچنین است و آدم صفی الله همچنین است و انا و آگاه باشید که
من حبیب الله ام و لا فخر و من حامل لواء الحمدم روز قیامت و لا فخر و من اول شافعم و اول مشفعم و لا فخر و من
اول کسی ام که حرکت دهد حلقهای بهشت را پس بگشاید خدای تعالی برای من و می در آرد مرا در بهشت و حال آنکه
با من فقرای مؤمنان اند و لا فخر و من بزرگتر و گرامی ترین اولین و آخرینم و لا فخر رواه الترمذی بدانکه از ظاهر این حدیث
معلوم میشود که خلت صفت ابراهیم است و تخصیص یافته است علیه السلام و محبت صفت محمد و خاصه او است
صلی الله علیه وآله وسلم اما از حدیث دیگر معلوم میشود که آنحضرت بخلت نیز موصوف است و خلت او بوجه اکمل
و افضل است از خلت ابراهیم پس ثابت است علاوه و زیادت بر آن باشد یکی آنکه فرمود لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی
لاتخذت ابابکر خلیلا از اینجا معلوم میشود که خدای تعالی خلیل او است و غیر خدا خلیل وی نه و خلت نسبت است بین الجانبین
چون خدا جل و علا خلیل او شد او نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه وآله وسلم بلکه در حدیث دیگر آمده است که فرمود ان
صاحبکم خلیل الله و از طریق عبدالله ابن مسعود آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و قد اتخذ الله
صاحبکم خلیلا و آنکه در حدیث سابق فرمود انا حبیب الله اشارت بمرتبه اعلی کرد چنانکه گویند خلیل یعنی محب است و حبیب
محبی که بمرتبه محبوبیت برسد و چون صاحب مقام اعلی شد بمقام ادنی نیز متصف خواهد بود و در حدیث ابی هریره
رضی الله عنه آمده است که فرمود خدای تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی من گرفته ام ترا خلیل
و نوشته ام در توریت محمد انت حبیب الرحمن گفت قاضی ابوالفضل عیاض مالکی رحمة الله علیه اختلاف
کرده شده است در تفسیر خلت و اصل اشتقاق وی خلیل است خلیل منقطع بسوی الله که نیست در انقطاع او

بسوی وی تعالی و محبت او مر او را شاملی و اختلالی و بعضی گفته اند که خلیل آنکه مختص باشد و آنکه قول اختیار کرده اند
این قول را بسیاری از مردم و بعضی گفته اند اصل خلت استصفا و اخلاص است و نام کرده شد ابراهیم خلیل الله
زیرا که وی خالص بود برای خدا و دوست میداشت از بهر خدا و دشمن میگرفت از بهر وی و خلت خدا او را نصرت او
و گردانیدن او را امام مر کسی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل اصل آن فقیر محتاج منقطع ماخوذ از خلت بفتح خای
بمعنی حاجت تسمیه کرده شد بوی ابراهیم زیرا که وی قصر کرد حاجت خود را بپروردگار خود و منقطع شد بحاجت خود
بسوی وی و نگردانید هم خود را بجانب غیر وی تعالی هنگامی که آمد او را جبرئیل در حالی که وی در منجنیق بود تا اندازند او را
در آتش پس گفت جبرئیل هل لک حاجة فقال اما الیک فلا و گفته است ابوبکر بن فورک خلت صفای مودتی
که موجب اختصاص است بتخلل اسرار و بعضی گفته اند اصل خلت محبت است و معنی او [illegible]
ترفیع و تشفیع و تحقیق بیان کرده است آنرا حق تعالی در کتاب مجید خود [illegible]
ابناء الله و احباؤه قل فلم یعذبکم بذنوبکم پس واجب گردانید [illegible]
و محبت اقوی است از نبوت زیرا که نبوت گاهی عداوت نیز میباشد [illegible]
اولادکم عدوا لکم و صحیح نیست که باشد عداوت با محبت پس تسمیه ابراهیم و محمد علیهما الصلوة والسلام بخلت بسبب انقطاع ایشان
باشد بسوی خدا و وقف حوائج خود بر وی تعالی و انقطاع از ما سوای وی و اعراض از وسائط و اسباب
یا زیادت اختصاص از وی تعالی مر ایشان را و خفی الطاف وی نزد ایشان و در آمدن اسرار الهیه و مکنون
غیب و معرفت در خلال باطن ایشان یا استصفای وی تعالی مر ایشان را و استصفای قلوب ایشان از
ما سوای خود تا در نیاید در دل وی ما سوای حق و این است نزد ایشان قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا و لکن اخوة الاسلام باقیة ذکر کرد این همه را قاضی عیاض و مشترک گردانید
خلت در میان محمد و ابراهیم علیهما السلام و لا بد این صفات که در معنی خلت مذکور شد و اثبات کرد اشتراک
آنرا در میان ایشان در سیدنا عظیم تر و قوی تر و کامل تر خواهد بود با وجود اشتراک از جهت خصوصیات وی صلی الله
علیه و آله و سلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص و لوازم آن مشترک است میان سائر انبیا و رسل تلک الرسل فضلنا بعضهم
علی بعض باز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند علما ارباب قلوب که درجه خلت ارفع است یا درجه محبت
پس گردانیده اند بعضی هر دو را برابر پس نمی باشد حبیب مگر خلیل و نمی باشد خلیل مگر حبیب لیکن مخصوص گردانید
ابراهیم بخلت و محمد بمحبت یعنی تخصیص در ذکر و تسمیه است و در نفس حقیقت اتفاق است و با آنکه اطلاق خلیل
بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص و بعضی گفته که درجه خلت ارفع است و احتجاج کرده بقول وی صلی الله
علیه و آله و سلم لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی پس نگرفت غیر او خلیل در حالی که اطلاق محبت بر فاطمه

و پیران شریعت او و اسامه و جز ایشان آمده و اکثر علما گردانیده اند محبت را ارفع از خلت زیرا که درجه حبیب که پیغمبر ماست
صلی الله علیه و آله و سلم ارفع است از درجه خلیل علیه السلام و اصل محبت میل است بسوی چیزی که موافق ست
محب را و لیکن این در حق کسیکه صحیح ست میل از وی و انقطاع بر فق بوی و این درجه مخلوق ست اما خالق جل شانه
منزه است از اغراض پس محبت او مر بنده را تمکین و ست از سعادت وی و عصمت وی و توفیق و تهیه اسباب
قرب و افاضه رحمت و نهایه آن کشف حجب ست از قلب وی تا ببیند او را بقلب خود و نظر کند بسوی او بچشم خود
پس باشد چنانکه آمده است در حدیث فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به
و معنی محبت آنکه فهم کرده شود از حب بنده مر حق را برای خدا و آنکه دل بسوی وی و اعراض از غیر وی تجانه و صفا و سلامت قلب
و اخلاص و حرکات و اعمال بر رضای او عز و جل چنانکه گفته است عائشه رضی الله عنها در بیان خلق نبوی صلی الله
علیه و آله و سلم کان خلقه القرآن بود خلق آنحضرت قرآن راضی بود برضای وی و ناراض بود بسوی رضای وی
و از ینجا تعبیر کرده اند بعضی از قول خود قد تخللت مسلک الروح منی و بذا سمی الخلیل خلیلاً فاذا انطقت کنت
حدیثی و اذا ما سکت کنت غلیلاً گفتی برای تو باشم سخن برای تو گویم و دل برای تو گیرم سفر برای تو جویم و مرتبت
خلت و خصوصیت محبت هر دو حاصل ست سید ما را صلی الله علیه و آله و سلم بدلالت اخبار صحیحه و آثار منتشره
و مشتهره و کافی ست درین باب قول حق سبحانه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی الآیه باب ششم در انچه واجب ست
از حقوق آنحضرت از وجوب تصدیق وی و ایمان آوردن و بر او اطاعت وی در اوامر و نواهی و امر بانچه آورده
از درگاه الهی و اتباع سنت و اقتدا بسیرت و اجتناب از بدعت و تغییر سنت و وجوب محبت و مناصحت
و رعایت ادب با وی و حکم صلوة و سلام بر وی و این ثمره و نتیجه ابواب سابق ست چون مقرر شد بانچه گذشت
ثبوت نبوت و صحت رسالت وی واجب شد ایمان آوردن و تصدیق نمودن آنرا قال الله تعالی فامنوا بالله و رسوله
و النور الذی انزلنا و قال انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً لتؤمنوا بالله و رسوله و قال قل یا ایها الناس انی
رسول الله الیکم جمیعاً الذی له ملک السموات و الارض لا اله الا هو یحیی و یمیت فامنوا بالله و رسوله النبی الامی
الآیات پس ایمان بمحمد واجب و متعین ست و تمام نمیشود حقیقت ایمان و صحیح نمیشود اسلام و حصول نمی پذیرد
مگر با ایمان بمحمد و شهادت برسالت وی و آنکه در بعضی احادیث آمده حتی یقولوا لا اله الا الله من قال لا اله الا الله
اکتفا بجزو اول و اعظم کرده اند یا این لفظ علم شده است در کلمه اسلام چنانکه می پسند چه میخوانی گوید الحمد لله
رب العالمین یا الم ذلک الکتاب میخوانم بدلیل امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله
و انی رسول الله ... و این امر ظاهر ست احتیاج ببیان ندارد و اکنون باید دانست که مشهور میان جمهور
آن ست که حقیقت ایمان تصدیق ست به نبوت و رسالت آنحضرت در جمیع انچه آورده از پیش خدا و گفته

و مطابق این تصدیق شهادت بلسان بآنکه وی رسول خداست و چون جمع گردد تصدیق بقلب و نطق بشهادت تمام
میگردد ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبد الله بن عمر آمده است امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و مراد آنست که تصدیق کنند و شهادت دهند و لیکن برای اهتمام بوجود شهادت
و بیان کفایت وی در حکم بایمان در ظاهر تخصیص کرد بشهادت چنانکه در آخر حدیث فرمود فاذا فعلوا ذلک
عصموا منی دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم علی الله و مقصود از حدیث جبرئیل نیز بیان هر دو جزو ایمان است که
شهادت است و تصدیق و لیکن تعبیر از تصدیق بایمان کرد که در معنی لغوی یکی است ایمان در شرع عبارت
از مجموع تصدیق و شهادت است ماند آنکه لفظ شهادت ضرور کار است یا نه بلکه اخبار بلسان با مواطات قلب که
معنی شهادت است کافی است و لهذا اجماع است بر آنکه قائل لا اله الا الله محمد رسول الله مخلصا مومن است
بی لفظ شهادت اگرچه تلفظ بدان اولی و افضل باشد و تفصیل مقام آنکه درینجا چهار حالت است یکی آنکه
التصدیق با اقرار جمع شود و این حال محمود و تام و کامل است دیگر اقرار بزبان بی تصدیق قلب و این مذموم و مردود
است و وی اصلا ایمان نیست و این را نفاق گویند که اقبح و اشنع و اخبث انواع کفر است و صاحب این در درک
اسفل از نار است حالت سوم آنکه تصدیق باشد بی شهادت و این دو قسم است یکی آنکه بقلب تصدیق کند و
پیش از اتساع وقت مر شهادت را جان دهد درینجا اختلاف دارند بعضی بر آنند که مومن نمیرد بقول آنکه تمامی ایمان
به تصدیق و اقرار است و یافته نشد اقرار و بعضی مومن مستوجب جنت می دارند از جهت قول رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم یخرج من النار من کان فی قلبه مثقال ذرة من الایمان پس ذکر نکرد آنحضرت جز آنکه در قلب است
و جای دیگر این را فرموده هلا شققت قلبه و فرمود حق سبحانه و لما یدخل الایمان فی قلوبکم پس محل ایمان دل است
و صاحب این حال مومن است بقلب خود غیر عاصی و غیر مقصر در ترک شهادت باختیار او نیست و نزد انصاف
حال این شخص محل اختلاف نیست و اگر ابکم باشد و بحکم ابکمیت قدرت بر اخبار ندارد آنجا خود اتفاق است بر قبول
عذر و فرقی که میشود باشد در دو صورت ظاهر نیست و اگر این مردم در دنیا هم باشند و قابل وجود ایمان نشوند
چه چاره است و لیکن خلاف قول اهل حق است و حالت چهارم آنکه تصدیق بقلب کند و مهلت و فرصت یابد
و علم بلزوم شهادت داشته باشد و نطق نکند و شهادت ندهد در عمر خود اگرچه یکبار باشد اینجا نیز اختلاف دارند
بعضی میگویند که وی مومن است زیرا که مصدق است و شهادت از جمله اعمال است پس وی عاصی باشد
بترک آن چنانکه سائر اعمال بر مذهب حق و ایشان میگویند که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است و
اقرار شرط اجرای احکام ایمان است نه جزو ایمان و نه شرط صحت آن فاطلق الحکم بکفره من جهة عدم تحقق
اما در واقع مومن است از جهت وجود تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چه عمل لسان و چه عمل ارکان پوشیده نماند

که این بر تقدیری خواهد بود که منافی تصدیق چیزی سر نزند با وجود منافی حکم بایمان صورت ندارد زیرا که عدم
تحقیق تصدیق و بعضی گویند که صاحب این حال مؤمن نیست تا مقارن نگرداند عقد قلبی را بشهادت لسانی
زیرا که شهادت انشاء عقد است والتزام ایمان است و مرتبط است بعقد و تمام نمیشود تصدیق با وجود فرصت
و مهلت مگر بشهادت و زبان ترجمان قلب است و فرق است میان فعل لسان و سائر افعال غیر حالت
عدم قدرت دیگر است و گفته اند که صحیح همین قول است کذا قال فی الشفاء والله اعلم و در اینجا قسمی دیگر است که تصدیق
و اقرار دارد ولیکن چیزی از آنچه شارع آنرا امارت کفر ساخته است مثل شد زنار و سجده صنم در وجود آید پس اگر امارت بودن
بدلیل قطعی از شارع ثابت شده و از کسی آن صادر شود با وجود تصدیق باید که کافر باشد از جهت حکم شرع بدان و در کلام
بعضی محققین واقع شده است که کافر است بحکم ظاهر یعنی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی کافر حکمی خوانند و این سخن
محصل ندارد زیرا که چون شارع حکم بکفر او کرد ایمان او معتبر نبود و کافر باشد حقیقةً مگر آنچه ثابت شود که شارع حکم
بکفر ظاهری کرده نه بکفر حقیقی فتدبر تنبیه جماعتی از فقها رحمة الله علیهم خصوصاً حنفیه نفعنا الله ببرکاتهم و برکات
علومهم بعضی از افعال و کلمات حکم بکفر کرده اند چنانکه سوگند بخورد با خدا و پدر و جز آن یا گوید این کار سخت است
یا گوید چیزی برای خدا بود و امثال آن از آنچه در کتب ایشان مسطور است و صاحب یقین باید که آن بنماید که
گوینده اینها ملتزم کفر و معتقد آن شده که از اینجا الزام می آید اگر آن معنی بخاطر وی نگذشته و الزام میکنند کافر گردد و بر مثال
اهل قبله که از مذاهب ایشان کفر لازم می آید اگر آنرا التزام کنند و تاویل ننمایند کافر شوند اما اگر آنرا تاویل کنند و بجهت
اسناد و دلایل و شبهه که دارند دعوی حقانیت آن کنند کافر نشوند پس منع از تکفیر اهل قبله مبنی بر این احتمال است
اما اگر ثابت شود که آن از اقوال و افعال از قبیل امارات کفر است حکم بکفر ایشان باشد نه بجهت لزوم کفر
والله اعلم بالصواب و کلام در ایمان و اسلام و قبول زیادت و نقصان بسیار است و کلام قوم مذکور است
و تحقیق درین باب آنست که زیادت ایمان و نقصان آن بزیادت عمل و نقصان اوست و هر که قائل است
بدخول عمل در ایمان قول بزیادت و نقصان ایمان از وی متصور و معقول شد و مجرد تصدیق آنرا قابل نه چیز زیادت
و نه نقصان نعم کمال و نقصان در تصدیق از جهت اختلاف صفات و تاثر حالات از قوت یقین و تصمیم
اعتقاد و وضوح معرفت و دوام و اتصاف حضور قلب جاری است اما زیادت و نقصان نه از آنچه تنبیه بیان صحیح است
بیان بطلان قولی که بعضی در وهم شبهه افتاده که ایمان نزد محدثین عبارت از مجموع تصدیق بجنان و اقرار
بلسان و عمل بارکان است و در هر جا که از کلام محدثین این فهمیده آن مفهوم میشود مراد ایمان کامل است چنانچه
تصریح کرده است بآن شیخ بخاری رحمه الله علیه و وی تحقیق کرده اند شارحان کتب ایشان و این شهرت
که در میان علمای قدیم داده باشد چنانکه قاضی عضد در مواقف گفته که اختلاف کرده اند در حقیقة الایمان و مذهب

فصل در ذکر وجوب طاعت و اتباع آنحضرت صلعم

سلف و محدثین آنست که الایمان تصدیق بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان و از سلف این قول مشهور و معروف ست و مراد ایشان نیز ایمان کامل ست چنانکه مذهب اهل سنت ست و حاشا که مذهب اهل سنت و جماعت بر خلاف مذهب سلف بود و مذهب محدثین بر خلاف اهل سنت و جماعت باشد و چه حاجت ست که این گفته شود با وجود تصریح و تحقیق علماء و اطلاق قول سلف بدان برای ترغیب و تحریص بتحصیل ایمان کامل ست و در مواضع دیگر تحقیق و تبیین این کلام باکمل اعلام کرده شده و است فتدبر و الحق احق ان یتبع و دلیل وجوب طاعت و اتباع سنت و اقتدای بسیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و چون ایمان واجب شد طاعت و اتباع نیز لازم آمد و اکثر اطلاق طاعت در فرائض و واجبات و عبادات و اوامر و نواهی آید و اتباع و اقتدای در سنن و آداب عادات شریفه نبوی اطلاق یابد و لهذا صاحب شفا دو فصل ساخته برای ذکر این دو مطلب و اگر هر دو را در یک فصل ذکر کنند نیز درست ست چنانکه صاحب مواهب کرده اما طاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و رسوله و قال و اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون و قال و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله و قال و من یطع الرسول فقد اطاع الله پس گردانید وی سبحانه طاعت رسول را طاعت خود و مقارن گردانید طاعت رسول را بطاعت خود و وعده کرد بر وی جزیل ثواب و وعید کرد بر ترک و مخالفت آن بسوء عقاب و واجب گردانید امتثال امر و اجتناب نهی او را یعنی کسیکه اطاعت کرد رسول را از حیثیت رسالت وی و تبلیغ وی احکام الهی را در حقیقت طاعت نکرد مگر خدا را و درین آیت دلیل ست بر آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم معصوم ست در جمیع اوامر و نواهی و اقوال و افعال زیراکه اگر خطا کند در چیزی و موافق حق نباشد طاعت او طاعت خدا نخواهد بود پرسیده شده سهل بن عبدالله تستری از شرائع اسلام گفت و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و گفته اند اطیعوا الله فی فرائضه و الرسول فی سننه و قیل اطیعوا الله فیما شرع علیکم و الرسول فیما بلغکم گفته اند طاعت کنید خدا را بالشهادت بر ربوبیت او و رسول را بالشهادت بنبوت او و این طاعت دلیل محبت ست و محبت مورث طاعت ست چنانکه در فصل محبت بیاید و قال سبحانه و تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و این آیه کریمه شریفه را آیة المحبة نامند گفته اند که دعوی کردند قومی محبت خدا را پس فرستاد خدای تعالی که بگوای حبیب من اگر دوست میدارید شما خدا را متابعت کنید و طاعت کنید مرا که آن طاعت خداست که دلیل محبت خدا نیست پس اگر متابعت من کنید محب خدا باشید بلکه محبوب او گردید و وارث من گردید در مقام محبوبی و گفته اند که معنی آن باشد که اگر دوست میدارید که دوست دارد خدا شما را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا و بالجمله محبت خدا مشروط ست باتباع رسول خدا و مشروط بی شرط وجود نگیرد و با اتباع مورث محبت ست و علت دوست بین اتباع هم

شرط محبت ست که انتفاء او مستلزم انتفاء او ست و هم علامت محبت ست که وجود او مستلزم وجود او ست و
لابد این محبت که معلول متابعت ست موجود میگردد بعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط ست مر او را و
مقدم ست بر وی پس مقام ثانی عالی تر و بزرگتر از اول باشد که اشارت یحببکم الله بدان ست فافهم و قال تعالی
فآمنوا بالله و رسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله و کلماته واتبعوه لعلکم تهتدون ایمان آرید بخدا و رسول وی
و متابعت کنید رسول را بامید آنکه هدایت یابید بصراط مستقیم که اقرب طرق ست پس رجای اهتدا را اثر
دو چیز ساخت ایمان برسول و اتباع وی تنبیه بر آنکه کسی که تصدیق کرد او را و اتباع نکرد بالتزام شریعت و
در هدایت ست اگرچه اهل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
واجب باشد مگر آنچه تخصیص کرده است دلیل و قال سبحانه فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم سوگند
میخورد پروردگار تعالی بذات پاک خود و میفرماید سوگند بپروردگار تو ای محمد ایمان نمی آرند ایشان تا آنکه حکم
سازند ترا در چیزی که نزاع میکنند در میان ایشان ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت پس نیابند در خود
تنگی و شک و شبهه از آنچه حکم کردی تو و یسلموا تسلیما منقاد شوند برای تو بظاهر و باطن این اشارت بمرتبه اعلی از
اطاعت و متابعت و انقیاد ست که راضی باشند بحکم رسول در ظاهر و باطن خواه موافق هوای نفس باشد یا مخالف آنکه
بیقین دانند که آنچه حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احق ست و بعد از آن در باطن خدشه و خلجان نماند
و این را مقام رضا و تسلیم گویند که قول وی سبحانه اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین اشارت بدان ست
و در مواعظ نبوی آمده صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است بر شما باد لازم گیرید و محکم گیرید سنت مرا و سنت
خلفا راشدین مهدیین را و دور دارید خود را از محدثات امور زیرا که هر محدث بدعت است و هر بدعت ضلالت ست
و در حدیث جابر رضی الله عنه این زیادت آمده که ضلالت در نار ست و در حدیث عائشه رضی الله عنها
آمده است که کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را عمل کرد و در وی رخصت [illegible] پس تنزه کردند و دوری
جستند از آن قومی و [illegible] خود از عمل برخصت کنند پس رسید این خبر بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
پس ثنا گفت بر خدا و گفت چیست حال قومی که تنزه میکنند از آنچه من میکنم پس بخدا سوگند بدرستی که من
داناترین ایشانم بخدا و ترسنده ترین ایشانم از وی خوف و خشیت یعنی من با وجود این علم
و خشیت عمل برخصت میکنم پس بدانید که حق همین ست مقتضای حکمت همین و در وی مصلحتهاست که متضمن
صلاح کار دین و دنیاست چنانکه آمده است که خدا دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست
میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او اگرچه عمل بعزیمت افضل و ارفع ست ولیکن گاه گاهی عمل برخصت نیز
محبوب و مرغوب حق است بملاحظه ترفیه و ترخیص و تیسیر الهی حکم عزیمت میگیرد و در حدیث دیگر آمده است

واللّه انی لاخشاکم باللّه واتقاکم له لکنی اصوم وافطر واصلی وارقد واتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی
و فرموده است آنحضرت صلی اللّه علیه و آله وسلم عمل قلیل فی سنة خیر من عمل کثیر فی بدعة و فرمود کسیکه زنده گرداند
سنت مرا پس بتحقیق زنده گردانیده مرا و کسیکه زنده گرداند مرا باشد با من و نیز آمده است که کسیکه تمسک کند بسنت
من نزد فساد امت من باشد او را اجر صد شهید و آمده است که تمسک بسنت بهتر ست از احداث بدعت یعنی
اگرچه بدعت حسنه باشد چنانکه احیاء آداب خلا و قیلوله مثلاً چنانکه در سنت واقع شده است از بنا در رباط و مدرسه
و میرسد فاعل آن باعلی مقام قرب و وصول ببرکت اقامت سنت و حصول رضای حق و مقرر ست که بدعت مذموم
مردود بدعت مغیر سنت است و آنکه چنین نباشد بلکه مقوی و مروج سنت بود آنرا بدعت حسنه میگویند و آن جایز ست
از جهت رعایت مصلحت و حکمت و گفته اند که بدعتی ست که واجب ست فعل آن مانند تعلم صرف و نحو و علوم آلیه
که نبود در زمان نبوت یا مستحب مثل بنای رباط و مدارس و بقاع خیر و مباح مثل سیری و ترفه باقی مکروه و حرام و
اقامت سنت اگرچه قلیل و صغیر بود اعلی و ارفع ست از بدعت اگرچه کثیر و کبیر بود و منفعت و مصلحت در آن و باللّه
التوفیق آورده اند که بعضی عمال عمر بن عبدالعزیز نوشتند بسوی وی احوال بلد خود و کثرت لصوص در آن که یا بگیریم ایشانرا
بمظنه یا برادریم ایشانرا به بینه چنانکه سنت ست پس نوشت عمر بایشان بگیرید ایشانرا به بینه و بدانچه جاری شده است
بر آن سنت و اگر اصلاح نکند ایشانرا آنچه حق ست اصلاح نکناد شمارا خدا و ذکر کرد عمر رضی اللّه عنه حجر اسود و گفت
واللّه میدانم که تو حجری نفع و ضرر نمیکنی اگر ندیدمی من رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وسلم را که بوسه میکرد ترا بوسه نمیکردم
ترا پس از آن بوسه کرد او را دیده شد عبداللّه بن عمر که میگردانید ناقه را در جائی پس پرسیدند از سبب آن و گفت
نمیدانم مگر آنکه دیدم من رسول خدا را که میکرد من نیز میکنم و نیز آورده اند که وی رضی اللّه عنه وضو کرد و در آنجا نهالی بود
میگشت گرد وی انداخت آب را در بیخ وی از رکوه و گفت دیدم رسول خدا را صلی اللّه علیه و آله وسلم که کرد اینچنین
من نیز کردم و آمده است در تفسیر قول وی تعالی والعمل الصالح یرفعه که عمل صالح اقتدا برسول اللّه است صلی اللّه
علیه و آله وسلم و گفت سهل تستری اصول مذهب ما سه چیز ست اقتدا به نبی صلی اللّه علیه و آله وسلم در اخلاق و افعال
و اکل حلال و اخلاص نیت در جمیع اعمال و حکایت کرده شده است از احمد بن حنبل گفت بودم روزی
با جماعت پس برهنه شدند ایشان و در آمدند در آب و عمل کردم من بحدیثیکه فرمود کسیکه ایمان دارد بخدا و روز آخرت
باید که در نیاید حمام را مگر بمیزر و برهنه نشدم پس دیدم در آن شب داعی را که میگوید احمد بشارت باد ترا که خدا بخشید
ترا باستعمال آن سنت و گردانید ترا امام که اقتدا کرده شود بتو گفتم کیستی تو گفت منم جبرئیل وصل و از جمله
حقوق رعایت ادب ست با جناب صلی اللّه و آله وسلم و قرآن مجید مملو و مشحون ست بآیات که ارشاد میکند
بسوی رعایت ادب آنحضرت صلی اللّه علیه و آله وسلم قال اللّه تعالی لتؤمنوا باللّه و رسوله و تعزروه و توقروه

وقال یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله وقال یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت
النبی الآیه وقال لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا وقوله تعزروه ای تجلوه وتبالغوا فی تعظیمه وتنصروه ونهی
کرد از تقدم کردن پیش وی بقول وسوء ادب بسبقت کردن در کلام یعنی نگوئید پیش از فرمودن وی و چون
فرماید گوش نهید ونهی کرد از شتابی کردن بقضاء امری پیش از قضای وی در هیچ امری از امور دین بعد از ان
تحذیر کرد و گفت واتقوا الله ان الله سمیع علیم کذا قال القاضی و در مواهب گفته از جمله ادب ست که تقدم نکنند
پیش آنحضرت بامر ونهی واذن وهیچ تصرف تا آنکه امر کند ونهی کند واذن کند وی صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه فرموده
وی سبحانه درین آیه واین حکم باقی ست تا روز قیامت ومنسوخ نشده است پس تقدم پیش سنن واحکام وی
بعد از وفات وی همچو تقدم ست پیش وی در حالت حیات بی فرق مجاهد در تفسیر این آیه گفته تفوق نکنید
بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بچیزی تا حکم کند خدا تعالی بر زبان وی وضحاک گفته حکم نکنید بامری بحکم
رسول خدا و گفته اند که نظر کنید بادب صدیق رضی الله عنه با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که تقدم کرده پیش وی
در نماز چگونه تاخر کرد اگرچه آن تقدم باذن وامر آنحضرت بود وگفت چه میرسد ابن ابی قحافه را که تقدم کند پیش رسول خدا
وکجا رسانید اورا این ادب وقائم مقام وامام گردانید بعد از وی وبجای رسانید که هیچکس نرسد واز جمله ادب ست
با آنحضرت که بلند کرده نشود آوازها برو وچنانکه جهر میکنند بعضی بر بعضی وندا مکنید اورا چنانکه ندا میکنند بعضی
مر بعضی را ونخوانید بنام بلکه تعظیم کنید وتوقیر نمائید وبگوئید یا رسول الله یا نبی الله ونازل شده است در وفد بنی تمیم
یا در قومی غیر ایشان که آمدند وایستادند بر در آنحضرت وندا کردند که یا محمد اخرج الینا پس مذمت کرد ایشانرا
خدا تعالی وگفت اکثرهم لا یعقلون وبعضی گفته اند که نزول کرده است آیه اولی در شان ابی بکر و عمر رضی الله عنهما که
اختلافی واقع شده بود میان ایشان پیش آنحضرت تا بلند کردند آوازهارا وبعضی گفته اند که نازل شده در حق ثابت
بن قیس بن شماس که در گوشهای وی کری بود وبلندی کرد آواز را پس نشست در خانه از ترس آنکه حبط کرده شود
اعمال وی پس طلبید اورا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبشارت داد وبشهادت ودخول جنت پس کشته شد
در یوم الیمامه وتمامه این حکایات در موضع خود بیاید انشاء الله تعالی وروایت کرده شده است که ابوبکر صدیق
رضی الله عنه چون نازل شد این آیه گفت والله یا رسول الله کلام نکنم با تو بعد ازین مگر مانند شخصی که راز گوید و
عمر فاروق رضی الله عنه نیز سخن میکرد با آنحضرت همچنین تا آنکه نمی فهمید آنحضرت علیه السلام سخن اورا مگر بعد از استفهام
پس نازل شد قول حق سبحانه ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم
للتقوی لهم مغفرة واجر عظیم وروایت کرده شده است که ابوجعفر امیر المومنین مناظره کرد با امام مالک در مسجد
رسول صلی الله علیه وآله وسلم پس فرمود ایشانرا امام مالک رحمة الله علیه پست کن آواز خود را یا امیر المومنین

در مسجد رسید که حق تعالی ادب آموخته است قومی را وگفته لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیة ومدح کرده است
قومی دیگر را وگفته است ان الذین یغضون اصواتهم الآیة وذم کرده است قومی دیگر را وگفته ان الذین
ینادونک من وراء الحجرات الآیة وبدرستی حرمت وعزت رسول بعد از موت همچو حرمت اوست در حالت
حیات شریف پس زاری کرد وخاموشی گزید ابوجعفر بعد از ان گفت ابوجعفر یا ابا عبدالله در دعا روی بقبله آرم
یا به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت مالک چرا روی میگردانی از حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم
وحال آنکه وی وسیله تست ووسیله پدر تست آدم صفی الله روز قیامت وروی آر بوی وشفاعت طلب کن
از وی قال الله تعالی ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الآیة وچون رفع اصوات فوق صوت آنحضرت موجب
حبط اعمال گردد چه گمان میبری برفع آراء ونتایج افکار بر سنن وی وآنچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه عادت
ارباب معقول واهل فلسفه است واز جمله ادب به آنحضرت است که استشکال نکنند در قول آنحضرت بآرا بلکه
استشکال کنند در آرا بقول او ومعارضه نکنند نص را بقیاس بلکه تائید کنند قیاس را بنص خود شرط صحت
قیاس عدم وقوع اوست در مقابله نص وتحریف وتغییر داده نشود کلام شریف او را از حقیقتش بخیالی که مخالف
اوست که اصحاب آن فنون آنرا معقول خوانند وبا او را شک وشبهه پیدا نیم وموقوف داشته نشود قبول ما جاء به
بعدم موافقت این قول که موجب سوء ادب وجرأت است نعم تاویل متشابهات وتطبیق آن محکمات
بنوعی که مذکور است در محلش مقرر است ولیکن ابداء وصول بمرتبه استحالت نه بمجرد استبعاد وخلاف عادت و
مذهب سلف در اینجا نیز تسلیم وتفویض است واین روش در تفسیر وحدیث که بهنا وی واشباه وی کرده اند
بسیار است حاجت بذکر آن نیست تاب الله علیهم ویغفر لهم ونسأل الله العافیة وبالجمله تحکیم وتسلیم وخضوع
واستکانت وذل وانابت وتوکل در توحید مرسل واجب است ودر توحید رسول وتعظیم وی نیز لازم وگفته اند
اینجا دو توحید است که نجات نیست مر عبد را از عذاب خدا وفوز نیست برضای او مگر بدان یکی توحید مرسل
در ربوبیت دیگر توحید رسول در متابعت پس محاکمه کرده نشود بسوی غیر وی وراضی نگردد بحکم غیر وی کذا افصل
صاحب المواهب عن مدارج السالکین واز جمله ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود دعا او وخواندن
او را مانند دعای بعضی از شما مر بعضی را قال الله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا ودر معنی این
آیت مر مفسران را دو قول است یکی آنکه نخوانید او را بنام مبارک او چنانکه میخوانند بعضی از شما مر بعضی را بلکه بگوئید
یا رسول الله یا نبی الله با توقیر وتواضع وبر این معنی مصدر مضاف بمفعول است. دوم آنکه نگردانید خواندن او مر شما را همچو
خواندن بعضی از شما مر بعضی را که اگر خواهد جواب دهد واگر خواهد ندهد بلکه بر تقدیر خواندن او مر شما را البته جواب
باید داد واجابت او واجب است وتخلف از ان گنجائش ندارد چنانکه مضمون آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا

استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم ست و بدین تقدیر مصدر بمعنای بفاعل ست و شاهد این ست حدیث ابن المعلی که در نماز بود و آنحضرت او را بخواند و وی جواب نگفت و اعتذار نمود که در نماز بودم لهذا جواب ندادم پس فرمود آنحضرت آیا نگفته است الله تعالی استجیبوا لله وللرسول و در ذکر خصائص شریف گذشت که نماز باطل نمیگردد نزد شافعی رحمة الله علیه باجابت نبی و

وصل در لزوم محبت آنحضرت واجب ست از تمام خلق بدانکه محبت حیات قلوب و غذای ارواح اهل ایمان ست و در مقامات از رضا و در احوال بالاتر و فاضلتر نیست و شخص بی وقت سالک بی محبت جسد بی روح را ماند و عبارات قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقت آن مختلف آمده و فی الحقیقت اختلاف این مقال ناشی از اختلاف احوال ست و اکثر آن راجع بثمرات و نتائج محبت است نه حقیقت او و در مواهب لدنیه از بعضی محققین نقل کرده که حقیقت محبت نزد اهل معرفت از معلومات ست که تعریف و تحدید نمیتوان کرد آنرا و نمی شناسد آنرا مگر کسیکه قائم ست بوی بطریق وجدان که ممکن نیست تعبیر ازان و تحدید زیاده میکند آنرا خفا پس حد او وجود او ست انتهی و این کلام در غایت دقت و متانت ست و محبت و حب الفت والحب وضع لفظ معنی او میل و انجذاب قلب ست بچیزی که موافق و مرغوب و آنرا مراتب و درجات و آثار و ثمرات و شواهد و علامات ست که اشارات قوم بدان واقع ست پس بعضی گفته اند که محبت موافقت محبوب ست در جمیع احوال و ایثار وجود و طاعت او ست بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته اند که محبت محو شدن صفات محب و فانی شدن آن در صفات محبوب و ذات وی و این از احکام فنا در محبت ست و درمی یابد آنرا مگر کسیکه فانی گردانیده است او را در محبت و گرفته است او را از وی تمام و ابویزید بسطامی گفته قدس سره محبت کم پنداشتن بسیار از نفس خود و بسیار پنداشتن کم از حبیب و محب صادق اگر بذل کند برای محبوب خود جمیع آنچه قادرست بران کم می پندارد آنرا و شرم دارد و اگر بیابد از محبوب خود اندک چیزی بسیار می پندارد آنرا و گفته اند محبت آنست که بخشی تمام خود را برای کسیکه دوست میداری او را و باقی نماند برای تو از تو چیزی و گفته اند محبت محو شدن ما سوای محبوب از دل و کمال محبت تقاضا میکند آنرا و نادر دل بقیه ایست مر غیر را محبت غیر را چه جاست محبت دخول و معلول ست و بعضی گفته محبت سفر قلب ست در طلب محبوب و شوق بلقای وی و لهج لسان بذکر او علی الدوام و سوی اینها اکثر ذکره و اینهمه آثار و علامات محبت ست و حقیقت محبت میل قلب ست بسوی چیزیکه موافق ست انسان را استلذاذ او ست بادراک حسن ظاهر چون حب صور جمیله و اصوات حسنه و اطعمه و روائح و اشباه آن و بادراک عقل و قلب معانی باطنه شریفه چون محبت صالحین و علما و آنها که مأثور و معروف اند بسیر جمیله و افعال حسنه زیرا که طبع انسان مائل و مشغوف ست بامثال ایشان یا بسبب جهت احسان و انعام ست و بتحقیق مجبول گردانیده شده اند نفوس بر محبت کسیکه احسان کرده اند با ایشان و باین سبب محبت حسن ست

یا احسان واین اسباب همه ثابت ست در حق سید السادات ومنبع البرکات علیه افضل الصلوات واکمل التسلیمات وآنحضرت جامع است مراین معانی راکه موجب محبت اند اما حسن وجمال صورت ظاهر وفضل وکمال واخلاق باطن گذشت چیزی ازان در ابواب سابق آنچه در وی کفایت ست واما احسان وانعام وی صلی الله علیه وآله وسلم پس عبارت است از رافت ورحمت وشفقت وتعلیم کتاب وحکمت وهدایت بصراط مستقیم وانقاذ از نار جحیم وکدام احسان وانعام اجل واعظم است از وی قدرا واعز واکرم ست از روی خطر از احسان این رسول کریم بجمیع مؤمنین وکدام افضال واکرام اعم واشمل ست از روی منفعت وافادت از انعام آن صاحب فضل عظیم بر کافه مسلمین که وسیله ایشان ست بسوی هدایت ومنقذ ست از عمایت وداعی ست بفلاح وکرامت وشفیع وشاهد ست مر ایشانرا نزد پروردگار وموجب بقای دائم ونعیم سرمد یوم القرار پس ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مستوجب محبت حقیقیه ست شرعا وجبلة وچون جاری ست عادت آدمی زاد بر آنکه دوست میدارد کسی را که احسان کرده یکبار ودوبار نعمتی را که فانی ست اخلاص کرد او را از مهلکتی ومضرتی که زائل ست پس چگونه کسیکه رسیده است از وی نعمتهای دائمی ابدی ونگاهداشته است از بلیهای سرمدی وچون هست هر که دوست میدارد کسی را که چیزی از صورت جمیله وصورت حمیده دارد پس چگونه کسیکه جامع تمامه انواع حسن وجمال وحاوی جمیع اجناس فضل وکمال باشد پس مستحق موجب آن شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که محبت ما مر او را اوفر واکثر واولی واعلی از محبت ما النفس واهل واولاد واموال خود را باشد وهر که ایمان آورده است بآنحضرت ایمان صحیح باخلاص خالی نیست از وجدان چیزی ازین محبت ولیکن بعضی حظ او فراوان یافتند وبعضی کمتر ومدار بر ترک شهوات وعدم احتجاب بغفلت ست اعاذنا الله وشک نیست که حظ صحابه رضی الله عنهم اتم واکمل ست زیرا که این ثمره معرفت ست ومعرفت ایشان آنحضرت را عیانی ست چنانکه از آثاری که منقول ست معلوم میگردد وقال الله تعالی قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله الآیة وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده ودر روایت نسائی بتقدیم ولد بر والد ودر روایتی والناس اجمعین ودر حدیثی من اهله وماله ودر روایتی من نفسه نیز آمده واین اتم مراتب محبت ست واز عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده که گفت یا رسول الله تو محبوبتری نزد من از هر چیز مگر از نفس من پس فرمود آنحضرت علیه السلام ایمان نیارد یکی از شما تا آنکه باشم من محبوبتر نزد وی از نفس او پس گفت عمر سوگند میخورم بخدای که فرستاده است بر تو کتاب را تو محبوبتری نزد من از نفس من پس گفت الآن یا عمر ودر بعضی روایات آمده است که آنحضرت علیه السلام دستی در سینه عمر زد

در تصرف کرد و حاصل شد عمر را این معنی وگفته است سهل تستری کسیکه نه بیند ولایت رسول را صلی الله علیه و آله
وسلم بر خود در جمیع احوال و نه بیند نفس خود را در ملک او نچشید حلاوت سنت او زیرا که آنحضرت گفته است
صلی الله علیه و آله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه الحدیث وگفته اند بعضی زنهار یعنی تا ایثار کنی
رضای صاحب را بر هوای خود اگرچه باشد در وی هلاک تو ازینجا معلوم شد که محبت جزو اعتقاد و عظمت نیست زیرا که
آن حاصل بود عمر را پیش ازین قطعا حسب مراتب ایشان گفته و وقوف عمر رضی الله عنه در اول امر در استثنای او
نفس را از جهت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبعی ست و جهت اختیاری بتوسط اسباب و موجبات
علم بمنافع و مصالح و فوائد آن می باشد و اما در حضرت وی علم محبت اختیاری بود زیرا که او نیست بقلب طبائع
و تغییر جبلت و چون اول بر جواب عمر نخست بحکم طبع بود بعد ازان تامل کرد و شناخت باستدلال که پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت سبب نجات وی از مهلکات
دنیا و آخرت پس خبر داد بانچه تقاضا میکند آنرا اختیار پس ازین جهت حاصل شد جواب بقول آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم الآن یا عمر یعنی اکنون شناختی حقیقت حال را و جواب دادی آنچه واجب ست
انتهی [illegible] لیکن آنست که خبر عمر رضی الله عنه اولا از حکم جبلت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم تا آنکه باشم من محبوبتر نزد تو از نفس تو نیز محبت طبعی بود و قول آنکه قلب طباع و
تغییر جبلات ممکن نیست کلی نیست بسا از طبائع و غرائز که بریاضات و مجاهده تغییر پذیرفته و بتصرف و همت
حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم از نفوس صحابه زائل شده و تهذیب یافته ظلمت بنور بدل شده
[illegible] قابل و مستعد [illegible] نفس عمر رضی الله عنه و مؤید این ست آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست چه مقدار دوست میداری تو یا عمر گفت ثم یا رسول الله
محبت من مشترک است میان اهل و مال و ولد و نفس پس آنحضرت دستی بر سینه عمر زد و فرمود الآن چگونه
می یابی یا عمر گفت عمر محبت اهل و مال و ولد رفت الا محبت نفس که هنوز باقی ست پس بار دیگر دستی زد و گفت
[illegible] شد محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که محبت اختیاری باستدلال باشد و عمر رضی الله عنه
از جهت ظهور آن و مطلوب وی رضی الله عنه ازین قول طلب و تمنی حضور مرتبه اعلی که محبت جبلی ست
خواهد بود و معلوم شده است که غلبه محبت بجای می رسد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل
حبک احب الی من اهلی و مالی و نفسی و من الماء البارد الی العطشان ظاهر میگردد اگر در محبت نفس شائبه
اختیار باشد اما در محبت عطشان ماء بارد را اختیار اصلا دخل ندارد فافهم و بالله التوفیق وگفته است علی
ابن ابی طالب رضی الله [illegible] بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم محبوبتر بسوی ما از اموال ما و اولاد ما و پدران ما

و مادران ما در آب سرد بر تشنگی و صل اعظم ثواب محبت و جزای آن ثبوت معیت است با محبوب معیت
معنوی روحانی اگرچه مفارقت جسمانی در میان بود و در حدیث انس آمده است رضی الله عنه که آمد مردی
نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت متی الساعة یعنی کی خواهد شد قیامت یا رسول الله فرمود آنحضرت
چه آماده کرده تو از اعمال برای قیامت یعنی از قیامت چه می پرسی عمل کن که در قیامت بکار تو بیاید گفت
آماده نکرده ام برای قیامت از کثرت نماز و روزه و صدقه و لیکن دوست میدارم خدا را و رسول خدا را
فرمود آنحضرت انت مع من احببت و از صفوان بن عسال آمده که گفت همراه کردیم بسوی رسول خدا آمدیم
او را و گفتیم یا رسول الله بده مرا دست شریفت خود را تا بیعت کنم ترا پس داد آنحضرت مرا دست مبارک خود را و گفتم
یا رسول الله انی احبک قال المرء مع من احب و روایت کرده اند این لفظ را از آنحضرت عبد الله بن مسعود
و انس و ابی ذر و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده که آنحضرت گرفت دست امام حسن و حسین رضی الله عنهما
و فرمود کسیکه دوست دارد این دو را و پدر و مادر این دو را باشد با من در درجه من روز قیامت و درین جا غایت
مبالغه است که فرمود که باشد در درجه من مانا که مراد غایت قرب و معیت است نسبت بدیگران که آنجا کمال
مطلق معیت کرد و روایت کرده شده است که آمد مردی نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله تو محبوب‌تر هستی
نزد من از اهل و مال من چون یاد میکنم ترا صبر نمیتوانم کرد تا می آیم و نظر میکنم بجمال مبارک تو و من یاد میکنم
موت خود را و موت ترا و میدانم که چون می روی تو بهشت را برداشته شوی با پیغمبران در مقام اعلی و گرامی و اگر
می درآیم من نمی بینم ترا پس فرستاد خدای تعالی و من یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم
من النبیین والصدیقین الآیه پس خواند آنحضرت آنمرد را و خواند این آیه را بروی و ذکر کرده اند بعضی
مفسران این قصه را در ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بود ثوبان محبت مر آنحضرت را کم صبر از وی
پس آمد روزی نزد آنحضرت و حال آنکه متغیر و شکسته است رنگ روی و شناخته میشود در روی او اندوه
پس فرمود مر او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه حال داری و چرا شکسته شده رفته رنگ تو گفت
یا رسول الله نیست مرا بیماری و نه دردی جز آنکه چون من نمی بینم جمال مبارک ترا متوحش میشوم وحشت شدید
تا می آیم و می بینم جمال جهان آرای ترا پس یاد میکنم آخرت را و میترسم که نه بینم ترا آنجا زیرا که شما بالا برده میشوید
با پیغمبران علیهم السلام و من اگر در آیم در بهشت در مرتبه پایان تر از مرتبه تو خواهم بود و اگر نه در آیم نمی بینم
ترا تا ابد پس فرود آمد این آیه و در بعضی تفاسیر در شان بعضی از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین آمده علی الاجمال
و در حدیث دیگر آمده که مردی بود که در مجلس شریف می نشست و نظر بجمال مبارک میدوخت و اصلا بجانب
دیگر نگاه نمیکرد فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بهره مندی میشوم بجمال مبارک تو

در ذوق مسکنتم چه دارد و اما غم آن داریم که چون روز قیامت شود بر میدارد ترا حق تعالی پس حق تعالی این آیه فرستاد
و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من احبنی کان معی فی الجنة پوشیده نماند که مراد بمعیت مساوات
در درجه نخواهد بود اگر چه در بعضی احادیث کان فی درجتی نیز واقع شده است پس مراد بودن در بهشت است
بحیثیتی که متمکن شوند از دیدن جمال وی صلی الله علیه و آله وسلم و رفع حجاب اگر چه از دور باشد و چون زائل گردانیده شود
حجاب حاصل میشود مشاهده و معیت معنوی همه را حاصل است و ارباب محبت را مشاهده میسر باشد و غم و اندوه ایشان
از فقدان رویت و مشاهده است و این سخن مراد بمعیت والا معیت قلبی هیچ شرطی مشاهده بصری حاصل است چنانکه
در بعضی غزوات میفرمود که در مدینه قومی هستند که سیر نکردید شما مسیری را و فرود نیامدید منزلی را مگر آنکه ایشان با شما اند
محبوس داشته است ایشانرا عذر پس معیت معنوی بهیچ سست نه بمجرد دیدن بقلب است نه بالقالب و لهذا بود نجاشی
قریب‌ترین مردم با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و حال آنکه در حبشه بود و بود عبدالله بن ابی ابعد خلق از وی با آنکه
با وی بود در مسجد ولیکن محبان مشتاقان با وجود معیت قلبی صحبت بصری نیز میخواهند تا دل و دیده هر دو متمتع و محظوظ
باشند گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین تواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از حرمان رویت بصری
در قیامت بجهت علو درجه آنحضرت در آن موطن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بشارت داد ایشان را که اندرین جا
چون امر رویت قلبی و بصری افتراق و تفاوت است در آن عالم که بصر و بصیرت متحد شوند معیتی حاصل شود که هیچ
پرده درمیان نماند والله اعلم وصل در بیان بعضی از آنچه وارد شده است از سلف و الخ از آثار محبت رسول خدا
و شوق وی صلی الله علیه و آله وسلم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از سخت‌ترین
امت من در محبت من مردمی اند که می آیند بعد از من دوست میدارد یکی از ایشان کاشکی می‌دید مرا در مقابله اهل و
مال خود یعنی همه اهل و مال خود را بدهد و فدا سازد و دیدار مرا حاصل کند و این تمنای دیدار شریف و اظهار محبت آنحضرت
است که اگر باین طریق هم حاصل میشد میگرد و بیرون یعنی مراد دیدار آنحضرت است در زمان شریف آنحضرت و این بطریق
فرض و تقدیر است بخاطر این مسکین میرسد که اگر مراد دیدن آنحضرت بعد از وی باشد در منام چنانکه صالحان و علمای امت را
میباشد یا در یقظه چنانکه کمل اولیا را میباشد نیز دور نباشد یعنی چنان مشتاق جمال و لقای شریف اویند که اگر
آنرا ببذل اهل و مال دریابند اگر چه در خواب هم باشد غنیمت میدانند فافهم و بالله التوفیق روایت است از ابن
اسحق که زنی از انصار کشته شد پدر او و برادر او و زوج او در روز احد با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس پرسید
آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفتند بخیر است گفت الحمد لله چنانکه دوست میدارد
و گفت بنمائید مرا تا ببینم جمال مبارک او را و چون دید آنحضرت را گفت کل مصیبة بعدک قلیل هر مصیبت بعد از
سلامت تو فرود و آسان است و در بعضی روایات باین لفظ آمده که چون آواز بر خاست روز احد که دشمنان آنحضرت

وصل در آثار محبت آنحضرت

کشته شد و بسیار شدند در مدینه زنان فریاد کنند و بیرون آمدند زنی از انصار پس پیش آمد برادر خود را و پسر و شوهر
و پدر خود را که همه کشته شده بودند و در عینی یا بد آن زن که بکدام یکی از اینها پیش آمده است و هر گرامی بیشان از ایشان افتاده
بر زمین و می پرسید این کیست میگویند برادر تست و پدر تو و پسر تو و زوج تست التفات نمیکند بآنها و میگوید
پیغمبر خدا کجاست گفتند در پیش است تا رفت و رسید بآنحضرت و گرفت طرف جامهٔ مبارک او را و گفت پدر و مادر من
فدای تو باد یا رسول الله باک ندارم وقتیکه تو بسلامتی از هر که هلاک شد و چون بیرون آوردند اهل مکه زید بن الدثنه را
رضی الله عنه از حرم تا بکشند او را گفت مر او را ابوسفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای زید آیا دوست میداری که محمد الان
بجای تو میبود که بزنیم گردن او را و تو در اهل خود میبودی پس گفت زید بخدا سوگند دوست میدارم که محمد علیه السلام
اکنون در جای خود باشد و نمیخواهم که در دست شریف وی بسر خاری و من در اهل خود باشم گفت ابوسفیان
ندیدم از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میدارند اصحاب محمد محمد را و از ابن عباس رضی الله عنهما
آمده که می آمد زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سوگند میخورد که بیرون نیامده ام از بغض زوج و نفرت دوری
بزمینی از زمین دیگر بیرون نیامده ام مگر از جهت دوست داشتن مر خدا را و رسول خدا را و چون محتضر شد بلال رضی الله عنه
فریاد کرد زن وی و گفت واحزناه و در روایتی واکرباه گفت بلال واطرباه غدا نلقی الاحبة محمدا و حزبه ای خوشی
و شادی فردا ملاقات کنم دوستان را که محمد و گروه او بیند و لنعم ما قال الشاعر بیت در غربت مرگ هم تنهائی نیست
یاران و عزیزان طرفه بیشتر اند * و از عبده بنت خالد بن معدان آورده اند که گفت نبود خالد که جای میکرد بخانه خواب خود
مگر آنکه ذکر میکرد شوق خود را برسول خدا و اصحاب وی از مهاجرین و انصار و نام می برد ایشان را و میگفت هم اصلی و فصلی
ایشان اصل من اند و بسوی ایشان آرزوی میکند دل من دراز شد شوق من بسوی ایشان زود کن ای
پروردگار من قبض روح مرا بسوی خود و گریه میکرد و می نالید و میگفت این کلمات را تا غلبه میکرد او را خواب و روایت
کرده شده است از ابوبکر صدیق رض که میگفت سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق که اسلام ابوطالب خنک
کننده تر است چشم مرا از اسلام وی یعنی ابو قحافه که پدر من است زیرا که خنک کننده است چشم ترا و همچنین میگفت
عمر بن الخطاب بعباس رضی الله تعالی عنهما که اسلام آوردن تو محبوب تر است نزد من از اسلام خطاب زیرا که تو
محبوب تر است نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از زید ابن اسلم گفت بیرون آمد عمر رضی الله عنه
شبی برای حراست خلق پس دید چراغی را در خانه و پیرزنی پشم را میزند و میگوید علی محمد صلوة الابرار صلی علیه
الطیبون الاخیار قد کنت قواما بکا بالاسحار یا لیت شعری والمنایا اطوار هل تجمعنی و حبیبی الدار یاد میکند
آنحضرت را اظهار شوق میکند بلقای او پس نشست عمر رض و گفت اعاده کن قول خود را پس اعاده کرد بصوت حزین
و گریه کرد و در این حکایت دراز است روایت کرده شده است که عبدالله بن عمر رض خواب کرد پای او پس گفته شد

نسخه: الاخیار

اورا یاد کن محبوبترین مردم را نزد تو تا برود این آفت پس فریاد کرد یا محمداه پس بشد پای او و روایت کرده شده است که آمد زنی نزد عائشه والتماس کرد که بگشای برای من قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس بگشاد عائشه قبر شریف را گریه کرد آن زن تا جان داد رضی الله عنها و از زید بن عبد الله انصاری صحابی لا ازان آمده است که کار میکرد در بستانی که مر او را بود پسر آمد پیش وی خبر فوت آنحضرت رسانید پس دعا کرد و دعا میکرد خدا و ندا ببر بصر مرا تا نه بینم بعد از محبوب خود هیچ یکی را پس رفت بصر او و مثال این دعا از بعضی اصحاب دیگر نیز ماثور است

وصل علامات محبت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسیار اند اعلی و اعظم اتباع و اقتدا او و استعمال سنة و سلوک طریقه و اهتدا بهدی و سیرت او و وقوف نزد حدود شریعت و عدم تجاوز از احکام ملت وی صلی الله علیه وآله وسلم قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس گردانید متابعت خود را دلیل و علامت محبت خدا و محبت خدا و رسول خدا یکی ست و لازم یکدیگر در رساله قشیری از ابو سعید خراز می آرد که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در منام و گفتم یا رسول الله معذور دار مرا که محبت خدا باز داشته است مرا از محبت تو یعنی محبت من با تو چندان نیست که اعلا نظیر تو پرداخته وبیاد غیر تو نکنم و بذکر غیر تو مشغول نشوم ولیکن چون محبت حق اصل و مقدم ست و تو نیز فرموده بدان مراد بوده است فرصت را دگنجایش محبت دیگری نگذاشته است مقتضای محبت تو چنانکه من میخواهم بوجود نمی آید و این از بی تمیزی ست و سکر حال ست و در مرتبه جمع و اجمال بینی که آنحضرت علیه السلام در جواب وی چه فرمود یا مبارک من احب الله فقد احبنی کسیکه دوست میدارد خدا را پس بتحقیق دوست میدارد مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من یکی ست و لازم یکدیگر اند ولیکن از جهت غلبه سکر و عدم تمیز و اطلاع بر حقیقت حال از دست نظر بصیرت میرود و این ست سبب اشتباه بعضی کوتاه بینان که شهود حق را از وساطت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مفارق میدانند و بسبب رخنه وی واقف نمی شوند و این معنی در رساله جدا آورده و بعضی از عبارات را اشیح تر ازین گفته ایم و توانند که این کلام تعجب در دو باشد به ابو سعید که این که تو میگوئی معنی ندارد و خطا و نقص ست باز گرد و این خیال نگر و این سخن مگو ولیکن چون ابو سعید از صادقان راه و خاصگان درگاه و محرمان آگاه است ندا کرد یا مبارک و معذور داشت و منع کرد برفق و نرمی و نه نمود عنف و شدت بتوضیح آنکه حقیقت حال خواهد فهمید و رفع اشتباه و التباس نمود و مثل این از رابعه بصریه نیز نقل میکنند والله اعلم بحقیقة الحال و آن نیز بر مثل آنچه گفته شد محمول خواهد بود و نیز او فی الحقیقة محبت علت متابعت و باعث بران ست اپس متابعت دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی میگردد از مطالعه نعمت و بقدر اطلاع بر نعمت پیدا شود قوت محبت و این بملاحظه احسان ست و بمشاهده حسن و قدر آن نیز پیدا میشود متابعت میکشد چه محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد ست و چون متابعت ناشی از محبت ست نقلی

وصل در علامات محبت رسول خدا

بیان

وتعبی در طاعات وعبادات نخواهد بود بلکه غذای قلب ونعیم روح وسرور خاطر وقرة عین خواهد بود واعظم خواهد بود
از لذات جسمانیه خصوصا بصحبت آنحضرت چنانکه آمده است من احیی سنتی فقد احبنی ومن احبنی کان معی فی الجنة
ودر حقیقت محبت نور است ومعصیت ظلمت ونور مزیل ظلمت ست وگفته اند که نیست هیچ مقامی اشرف و
افضل از متابعت حبیب ولیکن باید دانست که این اقوی واکمل انواع محبت ست وهرکه متصف ست
بصفت متابعت کامل المحبة وعالی مرتبت ست وهرکه مخالفت ست در بعضی امور ناقص المحبة ودنی الدرجة است
ولیکن از اصل اسم محبت والفرا متصف بدان بیرون نیست ودلیل آن قول آنحضرت ست در آن شخص که
حد زده است در شرب خمر ومکرر واقع شده این فعل ازوی پس لعنت کردند او را بعضی مردم فرمود لا تلعنوه
فانه یحب الله ورسوله وآن شخص بود از اهل بدو ناهر نام نزد آنحضرت می آمد وچیزی از اشیای بدو مثل
تره وسبزی ومانند آن می آورد وآنحضرت علیه السلام نیز از چیزهای شهر از جامه وغیره ومانند آن بوی
عطا میفرمود ومیفرمود زاهر روستائی ماست وما شهری اویم واز بعضی کتب معلوم میشود که نام این شارب خمر
عبدالله است ملقب بحمار وزاهر دیگریست والله اعلم وازینجا معلوم میشود که اصل محبت بهمان اصل ایمان ثابت
اگرچه در متابعت تقصیری رود ونیز معلوم میشود که مرتکب کبیره کافر نیست چنانکه مذهب اهل سنت وجماعت است
ولیکن باید دانست که استمرار ثبوت محبت الله تعالی در دل عاصی مشروط ومقید ست بآنکه نادم باشد
بر وقوع معصیت یا اقامت کرده شود بروی حدی که کفارت کند گناه را بخلاف آنکه واقع نشود ندامت ازوی
وترس آن نیست که بتکرار ذنوب واصرار بران بمرتبه طبع ورین وختم کشد وسلب کرده شود ازوی ایمان العیاذ بالله
واز علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کثرت ذکر شریف اوست چه کثرت ذکر از لوازم محبت است
من احب شیئا اکثر ذکره وبعضی تفسیر کرده اند محبت را بدوام ذکر محبوب واین سعادت در خدمت علم حدیث و
مطالعه کتب علم سیر حاصل ست واصحاب علم حدیث را نسبتی خاص واشنائی مخصوص با جناب ست ودیگران نیست
که همیشه احوال وصفات شریف ذکر زبان وورد جان ایشان ست ومعرفت صفات وشناخت احوال
تعینی وتشخصی مرفات بابرکات او را نزد ایشان حاصل وهمیشه تمثال جمال شریف ملحوظ انظار ونصب العین ایشان
باشد وپیوند باطن بصورت خیالیه وی قوی ومتصل شود وچون نام شریف مذکور گردد ولذت آن در دل
بیابد وعظمت بسمی در دل مشاهده کنند ومستحضر باشند همیشه حاضر درگاه باشند وایشان از دیگران باین مشارکت
ومشابهت ست بجماعت صحابه رضی الله عنهم اجمعین که مطلع اند بر احوال وافعال واقوال آنحضرت ومخصوص اند
بصحبت ... ومکالمت شریف غیر آنکه ایشان را صحبت معنوی ست وانرا صحبت صوری میسر باشد
وایضا یکی از فوائد عظمی ست که حاصل میشود مر زائران قبر شریف او را وحاضران بقاع منیفه را ... الخ

چون شب و روز ذکر شریف بگذرد آنحضرت که متخلق باخلاق الله است بقضیه فاذکرونی اذکرکم ایشانرا نیز ذکر کنند و صلوة که اقرب وسائل است جز این علم شریف نیست و از بزرگی نقل است که میگفته است اشد بواعث و اقوی دواعی مرا بر تحصیل حدیث و خدمت این علم این لفظ است که قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم توقیر و تعظیم اوست نزد ذکر شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و اظهار خشوع و خضوع و انکسار و سماع اسم مبارک وی و هر که دوست میدارد کسی را خضوع می کند مر او را و بودند صحابه بعد از وی وقتیکه ذکر میکردند آنحضرت را گریه میکردند و خشوع مینمودند و برمی خاست پوست ایشان موی از جهت غایت تعظیم و هیبت و جلالت وی صلی الله علیه وآله وسلم و همچنین تابعین و من بعدهم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و ابوابراهیم تجیبی گفته که واجبست بر هر مومن هرگاه ذکر کنند آنحضرت را یا ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و خشوع نماید و ساکن گردد از حرکت و بگیرد او را هیبت و اجلال آنچنانکه اگر در حضور شریف بود و تادب کند بانچه ادب کرده است ما را حق سبحانه و بود ایوب سختیانی چون ذکر شد آنحضرت نزد وی گریه میکرد تا رحم میکردند بر حال وی مردم و بود جعفر بن محمد کثیر المزاح والتبسم چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم زرد می گشت رنگ وی و بود عبدالرحمن بن القاسم رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دیگرگونه میشد رنگ مبارک وی و خم میگشت پشت وی پس همنشینان او روزی گفتند بوی این چه حال است که ترا پیدا میشود گفت اگر میدیدید آنچه من دیده ام انکار نمیکردید بر این بتحقیق دیدم من محمد بن المنکدر را و بود وی رضی الله عنه سید القراء نزدیک نبودیم تا که می پرسیدیم او را از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه گریه میکرد تا رحم میکردیم بروی و بتحقیق چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نگاه کرده میشد بسوی رنگ روی وی گویا کشیده شده است از وی خون خشک میشد زبان وی در دهان وی از جهت هیبت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بود عامر بن عبدالله بن الزبیر رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد نزد وی آنحضرت میگریست تا باقی نمی ماند در چشم او اشکها و بود زهری رحمة الله علیه نیکوترین مردم و نزدیکترین ایشان در صحبت و چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میگشت چنانکه گویا نمی شناسی تو او را و نمی شناسد وی ترا و بود صفوان بن سلیم از متعبدان و متهجدان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم بسیار میگریست تا آنکه برمیخاستند مردم از پیش وی و بر جای خود میگذاشتند او را و بود قتاده رضی الله تعالی عنه چون می شنید نام شریف آنحضرت را میگرفت او را گریه و ناله و اضطراب و بود عبدالرحمن بن مهدی چون میخواند حدیث را امر میکرد مردم را بسکوت و میگفت لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و میگفت واجبست انصات نزد قرائت حدیث وی چنانکه واجبست نزد سماع قول وی در حیات وی

ابو ابراهیم تجیبی

ایوب سختیانی

برآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد سماع اسم شریف کلامی ست که بیاید در باب نهم ان شاء الله تعالی و از
علامات محبت وی صلی الله علیه وآله وسلم کثرت شوق ست بسوی لقاء وی زیرا که هر حبیبی دوست میدارد
لقای حبیب را تا آنکه گفته اند بعضی المحبة هی الشوق الی الحبیب ولهذا بودند صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون
سخت میشد شوق ایشان و در میگرفت ایشان را سوزش محبت قصد میکردند ملازمت آنحضرت را و شفای
می جستند بمشاهدهٔ جمال جهان آرای وی و لذت میگرفتند به همنشینی وی و نظر بسوی وی و تبرک بوی صلی الله علیه
وآله وسلم و در حدیث اشعریین آمده که در وقت قدوم مدینه رجز میخواندند و میگفتند غدا نلقی الاحبة محمدا و حزبه
و تحقیق گذشت بعضی از آثار از قول بلال و عمار و خالد و معدان و جز ایشان آنچه مناسب این باب ست و
از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم محبت داشتن ست کسی را که تعلق دارد بوی از اهل بیت وی
سلام الله علیهم و صحابه او از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم اجمعین و عداوت کسیکه عداوت دارد با ایشان
و دشنام میکند ایشان را هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد دوست او را و دشمن میدارد دشمن او را و فرمود
آنحضرت علیه السلام در حسن و حسین رضی الله عنهما خداوندا من دوست میدارم ایشان را پس دوست دار ایشان را
و فرمود کسیکه دوست داشت ایشان را بتحقیق دوست داشت مرا و کسیکه دوست داشت مرا پس بتحقیق دوست داشت
خدا را و کسیکه دشمن داشت ایشان را دشمن داشت مرا و کسی که مرا دشمن داشت دشمن داشت خدا را و فرمود در فاطمهٔ زهرا
رضی الله عنها وی گوشت پارهٔ من ست در غضب می آرد مرا چیزی که در غضب می آرد او را و فرمود عائشه را در
اسامه بن زید دوست دار وی را ای عائشه او را زیرا که من دوست میدارم او را و فرمود در باب اصحاب نگاه دارید ایشان را الله
و کسیکه دوست میدارد ایشان را پس بسبب دوستی من دوست میدارد ایشان را و کسیکه عداوت دارد با ایشان پس
بسبب دشمنی من دشمن میدارد ایشان را و کسیکه ایذا کرد مر ایشان را پس بتحقیق ایذا کرده مرا و هر که ایذا کرد مرا ایذا کرد
خدا را و هر که ایذا کرد خدا را نزدیک ست که بگیرد او را و عذاب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن انصار ست
و نشان نفاق دشمن داشتن ایشان ست و فرمود کسیکه دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت
ایشان را و کسیکه دشمن داشت عرب را پس بدشمنی من دشمن داشت ایشان را و از علامات محبت آن سرور علیه السلام
شفقت بر امت و التزام نصیحت و سعی در اقامت مصالح و ایصال منافع و دفع مضار ایشان ست و در حقیقت
هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد هر چیزی را که دوست میدارد وی آن چیز را و این بود سیرت سلف حتی
در مباحات و شهوات نفس و چون دید انس رضی الله عنه که آنحضرت تتبع میکند کدو را اگر در قصعه باشد دوست داشت
کدو را و حسن بن علی و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر می آمدند نزد سلمی که خادمهٔ آنحضرت بود تا بسازد
ایشان را طعامی که خوش میداشت رسول خدا آنرا الحدیث و از آنجمله دوست داشتن علماء و صلحا و متابعان سنت

و بغض جهال و فساق و اهل بدعت و استقلال هر که مخالف شریعت اوست قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم
الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا آباءهم و این جماعه اصحاب رضی الله عنهم کشتند پدران و پسران و برادران
و دوستان خود را در طلب رضای وی صلی الله علیه وآله وسلم و گفت عبدالله بن عبدالله بن ابی که از مخلصان
درگاه بود و پدرش راس و رئیس منافقان اگر خواهی تو بیارم سر او را یعنی پدر را و چون گفته بود این منافق لئن رجعنا
الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل و مراد با عز خود را داشته بود و با ذل اصحاب آنحضرت را و ترویج کرده بدینه این
پسر تیغ شمشیر بدست گرفته بر در مدینه مطهره آمده و بایستاد و گفت به پدر بگو بزبان خود که انا اذل الناس و اصحاب
محمد اعز الناس و اگر نه می برم سر ترا گفته راست میگوئی و میکنی همچنین گفت بگفتم پس از زبان او این اقرار گرفت
و بگذاشت و حویصه و محیصه دو برادر بودند که خردترین ایشان ایمان آورده بود و آنحضرت علیه السلام او را
بقتل یهودی که از مفسدان وقت بود گماشته برادر کلان او بوی گفت آیا میکشی تو مردی را که پیه شکم ما از آثار
نعمت اوست گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرماید که ترا بکشم تو را نیز بکشم گفت اینهمه محبت داری پس بکشم پس آن برادر
از جای در آمد و انصاف داد و گفت عجب دینی ست که تو اختیار کرده و اینهمه محبت داری پس وی نیز مسلمان شد
و از علامات محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن ست که آورده است از نزد باری تعالی و هدی و هادی و
متخلق ست بآن چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن و محبت آن تلاوت اوست و عمل بوی و تفهم و تدبر وی و وقوف
نزد حدود وی سهل تستری رضی الله عنه گفت علامت محبت خدا محبت قرآنست و علامت محبت قرآن محبت پیغمبرست و علامت محبت
پیغمبر محبت سنت و علامت محبت سنت محبت آخرت و علامت محبت آخرت بغض دنیا و علامت بغض دنیا آنکه ذخیره نکند مگر
توشه که برساند او را بآخرت و از عثمان بن عفان رضی الله عنه مروی ست که گفت اگر پاک باشد دلها سیر نمیگردد از قرآن
و چگونه سیر گردد محب از کلام محبوب و وی غایت مطلوب وست و این صفت دلهای پاک ست که روشن ست بنور ایمان
بیت: جمال شاهد قرآن نقاب آنگاه بگشاید * که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا * و در حقیقت
مصداق و معیار محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث است چه کلام محبوب محبوب ست و حیف ست
که محبت ملاهی و مزامیر بیشتر باشد از محبت کلام الله و این نشان فساد قلب و خرابی باطن ست و بعضی مشایخ
گفته اند که علامت ذوق قرآن از حیثیت قرآنیت آنست که بحسن صوت و بی آن مساوی باشد و آنکه
بی صوت ذوق نیارد و با صوت زیاده گردد در حقیقت ذوق صوتست نه ذوق قرآن و این سخن از مبالغه
نیست والا صوت حسن زینت و زیور قرآنست چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و من لم یتغن
بالقرآن فلیس منا و صحابه رضوان الله علیهم سماع ها بود از قرآن و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض
من الدمع مما عرفوا من الحق و در صحابه خوش خوانان بودند که صبر از دل میربودند و جانی در قالبها بیان فزودند

خصوصا ابو موسی اشعری و عبدالله بن مسعود و امثال ایشان و هیچ چیزی برای قوت و مزید ایمان بالاتر از استماع
قرآن بصوت حسن خصوصا صوت عرب نیست شبی ابو موسی رضی الله عنه قرآن میخواند و آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در گوشه گوش بر آواز او نهاده ذوق میگرفت و محظوظ بود چون صباح شد فرمود بوی امشب خوب
میخواندی قرآن را من می شنیدم گفت آه اگر من میدانستم که تو می شنوی می آراستم آواز خود را بیشتر از این
بیت دلم را شادی رو داده از نالیدنم امشب ٭ ز جای یار گویا گوش بر آواز من دارد ٭ و آنحضرت
عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرمود بخوان بر من چیزی از قرآن عبدالله گفت یا رسول الله من بخوانم
بر تو حال آنکه نازل شده بر تو فرمود من دوست میدارم که بشنوم از غیر خود پس خواند عبدالله و چشمان مبارک
آنحضرت اشک میریخت و سینه شریف میجوشید چنانکه دیگ میجوشد و ابن عمر رضی الله عنهما گاهی برای گذشت
از ورد خود و خفته میشد و می افتاد بر زمین و می نشست یک دو روز در خانه تا مردم او را بیمار می پنداشتند و
بعیادت او می آمدند و صحابه چون جمع میشدند و در میان ایشان ابو موسی اشعری رضی الله عنه میبود میگفتند
یا ابا موسی یاد ده ما را خدا را پس میخواند ابو موسی قرآن را و ایشان سماع میکردند و امام احمد بن حنبل و غیر وی
روایت کرده اند که خدای تعالی گوید مر داود را علیه السلام روز قیامت تمجید کن مرا بآن صوتی که در دنیا میکردی
پس داود علیه السلام گوید چگونه کنم یا رب و بردی تو از من آن صوت را پس فرماید پروردگار تعالی من
باز دهم بتو آن صوت را پس بایستد داود نزد ساق عرش و تمجید کند پروردگار را پس چون بشنوند بهشتیان
آن آواز او را فراموش کنند نعیم جنت را و چه عظیم تر از آنکه بشنوند کلام خدا را و خطاب وی تعالی مر ایشان را و چون
مشرف شوند بآن رویت وجه کریم وی سبحانه فراموش کنند همه را و مستغرق گردند در آن شیخ شهاب الدین سهروردی
رحمة الله علیه فرموده این سماع ست که مختلف نیست در وی دو کس از اهل ایمان و اختلاف در خواندن اشعار ست
بالحان و بعضی طائفه آنرا امر اصل و مقرب دانند و قومی ملحق بفسق گردانند و هر دو در دو جانب افراط و تفریط اند
انتهی و آنچه گفته شد محبت قرآنست از حیثیت تلاوت و سماعت و تعظیم وی از جهت اتباع و عمل بدان
فوق همه است که مدار دین اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن ست یا ایها الناس قد جاءکم برهان
من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا و از علامت تمام محبت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و کمال آن زهد
در دنیا و ایثار فقر و اتصاف بدان ست و بتحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که فقر بسوی
کسیکه دوست میدارد مرا سریع تر است از سیل که از اعلای وادی باسفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام مردی آمد
و گفت یا رسول الله من دوست میدارم ترا فرمود هشیار و بیندیش که چه میگوئی گفت من دوست میدارم
ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آماده گردان مر فقر را جامه و دیگری آمد و گفت من دوست میدارم خدا را

فرموده آماده باش برای بلا شیخ اجل اکرم عبدالوهاب متقی قادری شاذلی رحمة الله علیه میفرمود که چون
شیخ از او دست انابت و ارادت گرفتند گفتند بگو بید الفقر افضل من الغنا اول ازینها بر افضلیت فقر اقرار گرفتند
بعد از ان مرید ساختند وازینجا باطل شد زعم بعضی مدعیان متصفان زمان ما که دعوی میکنند و میگویند جمیع
مراتب اتباع ما را حاصل ست و با وجود آن گرفتار دنیا اند پس است آنچه در حق ایشان قول حق سبحانه فخلف
من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یاخذون عرض هذا الادنی ویقولون سیغفر لنا تا سبیله الله علیهم علینا انشاء الله تعالی
وصل در وجوب مناصحت وی صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه نصیحت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و اخلاص
در ادای حقوق وی در حیوة و مماة از واجبات دین و اسلام ست و در حدیث صحیح آمده است که الدین النصیحة دین
همین نصیحت ست قالوا لمن پرسیدند صحابه نصیحت مر کرا یا رسول الله قال لله ولرسوله ولکتابه ولائمة المسلمین
وعامتهم فرمود آنحضرت نصیحت مر خدا و مر رسول خدا و کتاب او را و عامه مسلمانان و خاصه ایشان را و در روایتی
ولائمة المسلمین وعامتهم واین حدیث از جوامع الکلم ست و تمام علوم دینی در جمله اجمال وی مندرج ست و جوامع الکلم
آن احادیث را گویند که او در غایت ایجاز و اختصار لفظ قلیل جامع و حاوی معانی کثیره بود و این قسم سخن از شرائف
کلام نبوی و دلائل بلاغت و اعجاز کمال اوست چنانکه فرموده اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام اختصارا یعنی آنکه در وجه جمیل و
اجناس دقائق حسن و جمال بیرون از حد حصر احصا ابداع نموده در کلام حاوی انواع اسرار و حقائق خارج از تصور
افهام فهیمان فرموده اند و نصیحت در لغت خالص و صاف شدن ست عسل ناصح میگویند آنرا که از موم صاف و خالص
شده باشد و مراد اینجا صفا و خلوص ست در ادای حقوق و اراده خیر منصوح له پس نصیحت لله صحت اعتقاد ست
بوحدانیت او و وصف اوست بچیزی که اهل آنست و تنزیه و تقدیس ذات و صفات وی از آنچه نه لائق کمال اوست
و امتثال اوامر و نواهی شریعه و تسلیم احکام اراده او ست و نصرت دین بجهاد و تحصیل اسبابی که موجب بقا و تقویت دین
و ملت ست بعلم و عمل و اخلاص در عبادت و نصیحت لرسول الله ابو سلیمان گفته تصدیق نبوت و اطاعت او در اوامر
و نواهی و ابوبکر گفته نصیحت رسول موازرت و نصرت و حمایت اوست حیا و میتا و احیای سنت او و بطلب و تائید
و دفع کردن و باز داشتن مخالفت را از ان و تخلق باخلاق کریمه و آداب جمیله وی و اسحاق تجیبی گفته تصدیق وی با آنچه
آورده از پیش خدا از دین و اعتصام بسنت و نشر آن و برانگیختن و دلالت نمودن مردم بر آن و دعوت کردن بخدا
و کتاب وی و رسول وی و بسنت وی و عمل بدان و ابوبکر آجری گفته که نصح مر آنحضرت را در حیات ست و
در ممات و در حیات نصح اصحاب او ست مر او را بنصرت و محامات وی و مخالفت احباب و معادات اعدای وی و سمع
و طاعت مر او را و بذل نفوس و اموال و بعد از ممات التزام اجلال و شدت محبت باوی و مداومت و مواظبت
بتعلم سنت و تفقه در دین و محبت اهل بیت و اصحاب وی و بغض و مجانبت از کسی که برگشت از سنت او

متصفان

واعتراض نمودن از ان و شفقت بر امت وی و تحقیق و تفتیش بر تعرف اخلاق و سیر و آداب وی صلی الله علیه
و آله وسلم و صبر نمودن بران و کوشش کردن در ان و از جمله نصیحت رسول الله محبت داشتن اهل بیت و اصحاب وی
اوست و تنزیه ساحت عزت و جلال او از هر عیب و منقصت که نه لائق بمقام نبوت و رسالت او و مبالغه در باب نگاه داشت
آداب آنجناب آنست که هر چه ورای مرتبهٔ الوهیت و صفات قدس حق سبحانه و تعالی است هر کمال و منقبت که باشد
او را ثابت است و نسبت هر که و هر چه منتسب است بوی از علما و صلحا و بلاد و دیار و جز آن خصوصا اکرام و مودت
اهل بیت و قرابت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و عمرو بن لیث را که یکی از امرای خراسان بود و پهلوان و توانا
بازو و قوی دولت بود در خواب دیدند و پرسیدند که چه کرد خدا تعالی با تو گفت آمرزید مرا گفتند به چه آمرزید گفت
روزی بر بلندی کوهی بودم و نظر کردم و مستغرق شدم بر لشکرهای خود و پس خوش آمد مرا کثرت ایشان پس آرزو
کردم که کاشکی حاضر می‌شدم آنحضرت را و اعانت و نصرت میکردم او را پس شکر گفت مرا خدا تعالی و آمرزید مرا و
در بعضی حکایات از وی یا از غیر وی آمده که گفت ای کاش در روز محاربه امام حسین و اهل بیت حاضر
می‌بودم و مخذول و مقهور میگردانیدم یزید یا از وی الا نصیحت بکتاب الله ایمان آوردن بآن و عمل کردن بانچه
در وست و تدبر آیات و معرفت معانی آن و تحصیل علومی که متعلق است بدان و ادامت تلاوت آن با
رعایت طهارت و تحسین صوت و حضور قلب و تعظیم آن و تفهم و تفقه در ان و خشوع کردن تا و یلات اهل زیغ
و ضلال و طعن ملاحده و زنادقه و غیر ان و رعایت حقوق کتاب الله ترک تکلم در ان و تفسیر آن از پیش نفس خود
بی سند و نقل از سلف و موافقت شرع شریف چنانچه بعضی از جاهلان بوالفضول این روزگار کنند
و آنرا تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که من فسر القرآن برأیه فقد کفر نعوذ بالله من ذلک و اما نصیحت عامه مسلمانان
رعایت حقوق ایشان کردن و ارشاد ایشان بمصالح و معونت در امر دین و دنیا بقول و فعل و تعلیم غافلان و تفهیم
جاهلان و عطای محتاجان و ستر عورات و دفع مضار و جلب منافع ایشان نمودن و حرمت مال و عرض و نفس
ایشان نگاه داشتن و بچشم حقارت در مسلمانان نگریستن و دست و زبان از ایذای ایشان باز داشتن و
امر معروف و نهی منکر نمودن و از نصیحت عامه است تکلم بقدر عقول ایشان کردن و ذکر دقائق و حقائق
و کشف اسرار نمودن و اظهار اقوال علما و اختلافات ایشان بغیر علما نیز همین حکم دارد و من الله العصمة والعون
و اما نصیحت خواص مسلمانان اکثر مراد بخواص امرا و سلاطین داشته اند که حاکمند بر خلق چنانکه در حدیث دیگر
آمده است که و ائمة المسلمین طاعت ایشانست در حق و نصرت و معونت ایشان و امر کردن و تذکیر نمودن ایشان
بدان باحسن وجوه و ارفق و اصلح آن و تنبیه بر آنچه غافل شوند از امور مسلمانان و پوشیده باشد از ایشان و
ترک خروج بر ایشان و عدم اغرا مردم و افساد قلوب بر ایشان و ترغیب بر آنچه صلاح حال رعیت

وانتظام مهام خلق بدان باشد و صبر کردن بر آنچه از جانب ایشان از شدت و مکروه رسد و دعای نصیحت کردن
مر ایشان را و بعضی از علمای صوفیه از مشائخ مغرب رحمة الله علیهم خواص را سه قسم ساخته اند یکی امرا و اولی الامر و گفته
که مرد در خانه خود امیر است و عالم بر شاگردان امیر و پدر بر اولاد امیر و هر حاکم و رئیس بر تابعان و زیردستان که در حوزهٔ حکم وی باشد
امیر است دوم علما و تعظیم علما و تصدیق ایشان واجب ست در آنچه موافق دین نقل کنند و تمسک بکتاب و سنت
نمایند در آنچه مخالف دین گویند و بهوای نفس و محبت دنیا و طلب آموزند و فتنه انگیزی نمایند سوم مراد از اهل خصوص
مشائخ طریقت اند و اینها که بعد از تکمیل علم و تحقیق ورع و اتباع سنت و توجه تام بجناب حق و انقطاع از غیر حق
سبحانه و ترک دنیا و هر چه بجز ماسوی الله بعد از رسوخ در شریعت و طریقت باقوار و اسرار حقیقت رسیده و بدست
کمال و مرتبت ممتاز شده اند و تصدیق و تحقیق سخنان ایشان که جامع اند میان ظاهر و باطن و شریعت و حقیقت
در آنچه خبر دهند از احوال باطن و اسرار حقیقت که مخالف و منافی ظاهر شریعت نیفتد لازم و ضابطه درین باب
آنست که هر چه بی شبهه مخالف مقتضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن واجب و هر چه در آن شبهه بود توقف
در آن لازم و اگر قائل و فاعل مردی ست که امام ست در علم و عمل مستقیم ست در تقوی و ورع تاویل و توجیه قول
وی لائق و اگر مصلحت شرعی در رد آن بود تا باعث ضلال و اضلال ناقصان نگردد رد او جائز باید دانست که عصمت
خاصه انبیاست و خطا بر هر که جز ایشان ست جائز می آرند معاذ بن جبل که از علمای صحابه و عظمای ایشان
در وقت رحلت خود میگفت رد و انکار کنید بر هر که خلاف دین و شریعت گوید کائنا من کان هر چه گوید و هر که باشد
والله الموفق تنبیه آنچه در باب مناصحت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد یکی از ثمرات محبت و علامات
از علامات آن بود چنانکه سابقا معلوم شد ولیکن چون قاضی عیاض در وجوب مناصحت آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بابی علیحده باقتضای قول حق تعالی اذا نصحوا لله و رسوله و قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الدین النصیحة
الحدیث ذکر کرده ما نیز بر اقتفای وی رفتیم و از تکرار سخن باکراهت نفور اندیشه نکردیم و ذوق شرح اجمالی حدیث
نیز در بین داشت و در حقیقت هر چه در النصیحة خدا و کتاب و ائمه و عامه ذکر است همه متضمن تعظیم محبت و نصیحت
رسول ست و بیان حقوق او ست صلی الله علیه و آله و سلم فصل در تعظیم و توقیر و اجلال صحابه شان آنحضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث طویل از عمرو بن العاص که ذکر کرده است در وی در صفات رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم آمده است که گفته که نبود هیچ یکی محبوبتر نزد من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نه بزرگتر در عظمت در چشم من
از وی و نبود نزد من که طاقت داشتم که پر کنم چشمان خود را از وی از جهت اجلال وی و اگر بپرسید شوم که
وصف کنم آنحضرت را قدرت ندارم زیرا که هرگز نتوانستم که چشمان خود را از وی پر کنم و ترمذی از انس آورده که گفت
که بیرون می آمد بر جماعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر اصحاب خود از مهاجرین و انصار و ایشان

نشسته بودند در میان ایشان ابوبکر و عمر پس هیچ یکی از ایشان بسوی وی نظر خود را از غایت جلال
عظمت و کبریای وی مگر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که نظر میکردند ایشان بسوی آنحضرت و نگاه میکرد آنحضرت بسوی
ایشان و تبسم میکردند ایشان بسوی وی و تبسم میکرد وی بسوی ایشان از جهت غایت انس و محبت که در میان
ایشان بود و اسامه بن شریک گفته است که آمدم من نزد آنحضرت و یاران وی گرد وی بودند گویا بر سرهای ایشان
پرندها نشسته اند یعنی در غایت سکون و قرار که حرکت نمیکردند و سر بر نمیداشتند چه کسیکه پرنده بر سر وی نشسته
اگر حرکت کند و سر بردارد پرنده که بر سر وی نشسته می پرد و میرود و در حدیث صفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرو می افگندند حضار و خاموش میبودند همنشینان وی
گویا بر سرهای ایشان پرندهااند و گفت عروه بن مسعود هنگامی که فرستاده بودند او را قریش در سال صلح حدیبیه بسوی
رسول خدا و دید از تعظیم اصحاب وی آنچه دید و دید که چون وضو میکند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مبادرت میکنند
وی و افتند بر آب وضو او نزدیک است که قتال میکنند برای وی و نمی اندازد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب دهن
و آب بینی و حلق را مگر آنکه مبادرت می نمایند و میگیرند آنرا بکفهای دست خود و میمالند آنرا بر رویها و پوستهای خود و نمی افتد
از آنحضرت موی مگر آنکه مبادرت میکنند و بر میدارند و نگاه میدارند آنرا به تبرک و چون امر میکند شتابی میکنند بامتثال
و چون تکلم میکند پست میکنند آوازهای خود را نزد وی و نمی یابند مجال نگاه کردن و طاقت نظر انداختن بسوی وی
از جهت غایت تعظیم و اجلال وی و چون رجوع کرد عروه بسوی قریش و دید ایشان را گفت یا معشر قریش من آمدم
کسری و قیصر و نجاشی را در وقت پادشاهی ایشان و بخدا سوگند ندیدم من هیچ یکی پادشاهی را در قومی مانند محمد
در اصحاب وی و در روایتی گفت ندیدم هیچ پادشاهی را هرگز تعظیم کنند او را اصحاب او چنانکه تعظیم میکنند محمد را اصحاب وی
و در روایت آمده است از انس گفت بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و سر تراش می تراشید موی سر
او را و گرد میگردیدند آنرا اصحاب وی پس نمی خواستند که بیفتد یکی موی مبارک مگر در دست مردی و تقسیم کردن
آنحضرت موهای سر مبارک خود را میان اصحاب در حج در محلش بیاید انشاء الله تعالی و از غایت ادب
آنحضرت ست که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه را به قریش فرستاده بدعوت
اسلام و تمهید قواعد صلح اذن کردند قریش مر عثمان را در طواف کردن بیت پس ابا آورد عثمان رضی الله عنه و گفت
نیستم من که بکنم طواف تا طواف کند وی رسول خدا عثمان رضی الله عنه تعظیم و دانست رعایت ادب را با حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم از طواف و الحق چنین باید و هیچ عملی و هیچ عبادتی برابر آن نباشد که رعایت ادب را
با آنحضرت کنند صلی الله علیه و آله و سلم و آمده است که صحابه رضوان الله علیهم دوست میداشتند که از اهل بادیه
کسی بیاید و چیزی بپرسد از آنحضرت و فایده کنند ایشان را و ایشان در خود مجال نداشتند که بپرسند از جهت

هیبت وجلال وی ودر حدیث قیله آمده که رسول خدا را دیدم نشسته بهیئت تخشع و تقرفصا پس لرزه بر اندام من افتاد
از هیبت و عظمت آنحضرت و در حدیث دیگر آمده که گفته بودند اصحاب رسول خدا که سکوت میکردند در آنحضرت تا باحدی
که از کردن حرکت نکرده و مشوش وقت شریفش نشوند و گفت براء بن عازب تحقیق بودم من که میخواستم که سوال
کنم از آنحضرت از کاری پس تاخیر افتاد از آن تا چند سال و با وجود آنکه بود آنحضرت مهربان ترین مردم و خوش خلق
ترین مردم با اصحاب خصوصا با فقرا و مساکین چنانکه در باب اخلاق شریفه گذشت صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم

وصل در تعظیم روایت حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم و شنودن وی گفت عمرو بن میمون آمد و رفت کردم
بسوی ابن مسعود یکسال نشنیدم او را که بگوید قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون تحدیث کرد یکروز
پس رفت بر زبان او قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس بگرفت او را کرب تا دیدم عرق را که میریخت از جبینش
ودر روایتی خاک گون شد روی او و پیش باشک بر دو چشم او و آماسیده رگهای گردن او و گذشت مالک بن
انس روزی بر ابی حازم و وی تحدیث میکرد پس گذشت از آنجا مالک گفت نیافتم من جای را که بنشینم در آن و
مکروه پنداشتم که بگیرم حدیث پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم و حال آنکه ایستاده ام و گفت مالک آمد مردی نزد
ابن المسیب و پرسید او را از حدیثی و وی بر پهلوی خفته بود پس نشست و حدیث کرد و گفت آن مرد دوست میدارم که
رنج نکشیدی و بر نخاستی گفت مکروه می پندارم که حدیث کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و حال آنکه
بر پهلوی افتاده ام و آمده محمد بن سیرین را می آید که خنده میکرد و چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم خشوع میکرد و [illegible] گفته که بود مالک که تحدیث نمیکرد بحدیث
رسول صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه وضو میداشت و حکایت کرده است این را مالک از جعفر بن محمد و گفت [illegible]
بن عبدالله بود مالک بن انس چون حدیث میکرد از رسول خدا وضو میکرد و ساخته میشد و میپوشید جامهای
خود را بعد از آن تحدیث میکرد پس پرسیده شد از آن گفت این حدیث رسول خداست صلی الله علیه و آله وسلم
یعنی آسان نباید داشت آن را و تعظیم باید کرد آن را و مطرف گفته است که چون می آمدند مردم بر مالک بیرون می آمد بر ایشان جاریه وی و میگفت
که میگوید شیخ مر شما را که حدیث میخواهید یا مسائل اگر میگفتند مسائل میخواهیم بیرون می آمد بر ایشان و جواب میداد
مسائل ایشان را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم در می آمد غسل گاه خود را و غسل میکرد و خوشبوی میمالید و جامهای نو
میپوشید و طیلسان خود را سیاه یا سبز میپوشید و عمامه بر سر می نهاد و نهاده میشد برای وی منصتی پس بیرون آمده
می نشست بر آن با خضوع و خشوع و بخور میکردند تا فارغ میشد از تحدیث و هرگز نمی نشست بر آن حال مگر وقتی که
تحدیث میکرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و مکروه میداشت که تحدیث کند در راه یا ایستاده یا بتعجیل و سرعت
مکروه میداشتند که حدیث پیغمبر خود را [illegible] نقل کرده اند که چون وضو نمیداشت تیمم میکرد و تحدیث میکرد

وصل در تعظیم روایت حدیث رسول صلعم

که مالک تحدیث میکرد ما را پس نیش زد کژدم او را شانزده بار و متغیر میشد رنگ مالک و زرد میگشت رنگ وی و
قطع نمیکرد حدیث را و چون فارغ شد از مجلس و متفرق شدند مردم از وی گفتم یا ابا عبدالله دیدیم از تو امروز امری
عجیب گفت آری صبر کردم از جهت تعظیم و اجلال حدیث رسول خدا گفت ابن مهدی مماشاة کردم روزی
با مالک بسوی عقیق که نام وادی ست در مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم او را وادی مقدس خوانده پس سوال کردم او را از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت او دی تو در چشم من بزرگتر از آنکه
سوال کنی از حدیث رسول خدا و حال آنکه ما در راه میرویم جریر بن عبدالحمید القاضی که قاضی شهر بود پرسید مالک را از حدیث
رسول خدا و حال آنکه ایستاده بود پس امر کرد بحبس وی گفتند وی قاضی است گفت قاضی سزاوارتر است که ادب
کرده شود و هشام بن عمار سوال کرد مالک را از حدیث و وی ایستاده بود پس زد او را بیست تازیانه بعد از آن شفقت
کرد بروی و روایت کرد او را بیست حدیث پس گفت هشام دوست میدارم کاشکی زیاده میزد تازیانها را تا زیاده
میکرد احادیث را و گفته است عبدالله بن صالح بود مالک و لیث که نمی نوشتند حدیث را مگر با طهارت و شهرت
که بخاری رحمة الله علیه در نوشتن صحیح خود بهر حدیث را غسل میکرد و دوگانه میگزارد و همچنین در نوشتن تراجم کتاب
و بعضی گفته اند که غسل بآب زمزم میکرد و دوگانه بمقام ابراهیم علیه السلام میگزارد والله اعلم **وصل** و از جمله
توقیر و بر و ادب آنحضرت بر و ادب آل و ذریت اوست که جگر گوشهای اویند و ازواج وی که امهات المؤمنین اند
چنانکه تحضیض و ترغیب کرده است بران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سلوک کرده اند آن طریق را سلف صالح
و چون برگزید حق تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و آله و سلم بر هر که ماسوای اوست و مخصوص گردانید او را بفضل عام
مشتمل شد برکت او هر که منتسب است بوی نسبت و صحبت و قرابت قریبا و بعیدا در حقیقت دوستی کسیکه دوست
داشت او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه اهلبیت وی بسان دوستی رسول است چنانکه محبت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسان دوستی خداست تبارک و تعالی و همچنین عداوت و بغض نسبت با ایشان پس
هر که دوست میدارد کسی را دوست میدارد هر کس و هر چیز را که متعلق است بوی و دشمن و مکروه میدارد هر کس
و هر چیز را که بیگانه و مخالف اوست قال الله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله
پس حب اهلبیت و اصحاب و اولاد و ازواج او از واجبات متعینه باشد و بغض ایشان از موبقات مهلکه کمال محب
و بعض چیزی در اشت که مراجعت کنند بمتعلقات وی قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا و قال و ازواجه امهاتهم و در تفسیر اهلبیت اقوال و اطلاقات است گاهی بمعنی کسانیکه حرام است
بر ایشان صدقه آمده آن آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس اند رضی الله عنهم اجمعین و گاهی بمعنی
شامل اولاد آنحضرت و ازواج مطهره افتد و گاهی مخصوص آید بفاطمه و حسن و حسین و علی سلام الله علیهم اجمعین

جهت زیاده فضل ایشان وتطبیق میان این اقوال آنست که بیت سه است بیت نسب وبیت سکنی و
بیت ولادت پس اولاد عبدالمطلب اهل بیت نسب وازواج مطهره اهل بیت سکنی اند واولاد کرام اهل بیت ولادت
وعلی اگرچه از اولاد نیست ملحق است بایشان بوساطت فاطمه رضی الله عنها ودر حدیث آمده است که من گذارنده ام
در شما دو چیز را که اگر بگیرید وتمسک کنید بآن گمراه نشوید کتاب الله وعترتی پس نظر کنید چگونه خلیفه میشوید
شما مرا در ان دو چیز وفرمود آنحضرت علیه السلام شناختن آل محمد سبب بیزاریست از آتش ودوزخ وحب آل محمد گذشتن
از صراط وولایت مر آل محمد را امان است از عذاب ومراد بشناختن ایشان شناختن مرتبه ومنزلت ایشان است از
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وچون شناخت کسی ایشان را باین نسبت نازل شد آیت وجوب اجلال
وحرمت ایشان را بسبب وی واز عمر بن ابی سلمه آمده که گفت هنگامی که نازل شد انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت الآیه واین در بیت ام سلمه بود خواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه را وحسن وحسین را
وگفت خداوندا اینها اهل بیت منند وپوشانیده ایشان را بکسا وعلی پس پشت آنحضرت ایستاده بود ودر روایتی آمده
که حسن وحسین را در کنار گرفت وعلی را بیک دست گرفت وفاطمه را بدست دیگر وچسپانید هر دو را بخود وفرمود
خداوندا ایشان اهل بیت من اند پس دور گردان از ایشان رجس را وپاک کن ایشان را واختلاف است در آنکه مراد
باهل بیت درین آیه کریمه کیست اکثر برآنند که مراد بآن فاطمه وحسن وحسین وعلی است سلام الله علیهم اجمعین
چنانکه اکثر روایات دال برآنست والصاف آنست که نساء مطهره نیز داخل اند از جهت ندای سیاق وسباق کلام
در ان ونزول آیت در ایشان چنانکه امراة ابراهیم علیه السلام در قول وی رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت وچنانکه
در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود دشمن ندارد ما را که اهل بیتیم هیچ یکی مگر آنکه در آرد اورا
خدای تعالی در آتش وخواندن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این چهار تن پاک را ونشاندن ایشان در کنار
مبارک وپوشانیدن بکسا وقول وی صلی الله علیه وآله وسلم اللهم ان هؤلاء اهل بیتی الحدیث منافات ندارد
بقول نساء مطهره در ان وشمول فضل اذهاب رجس وثبوت تطهیر ایشان را نیز ودر روایتی جز این از ام سلمه
آمده است که گفت گفتم من نیز یا رسول الله من اهل بیتم پس فرمود آنحضرت وانت من اهلی ودر روایتی وانت علی خیر
وهمچنین اختلاف است در آیه کریمه قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی در روایت کرده شده است که چون
نازل شد این آیه گفتند صحابه کیستند اهل قرابت تو فرمود آنحضرت هؤلاء علی وفاطمه وابناهما وصواب آنست که
شامل است تمام مردم را که قرابت دارند بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واین چهار تن عمده وخلاصه آن جماعت اند
وامام فخرالدین رازی رحمة الله علیه گفته که درینجا تعریف کاملست صحابه را بتعظیم مر آنها که نسبت قرابت معنوی دارند
بآن جناب صحابه رضوان الله علیهم اجمعین وگفته درشان علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد

من عاداه وگفت مر او را رضی الله عنه لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق وگفت انت منی بمنزلة هارون
من موسی و در روایتی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی و این تشبیه مبهم است و قول وی صلی الله علیه
و آله وسلم الا انه لا نبی بعدی بیان کرد که اتصال به نبوت نیست بلکه بغیر آنست و آن خلافت است و هارون خلیفه
موسی در حیات وی بود نه بعد از ممات از جهت موت هارون قبل موسی و دلیل برین گفتن آنحضرت است این کلمه را
بعلی در وقت توجه بغزوهٔ تبوک و استخلاف وی بر اهل و عیال چنانکه موسی هارون را ساخت قوله تعالی واذ قال
موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی الآیة و تحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم امام جماعت ابن
ام مکتوم را و علی را رضی الله عنهما و مراد به مولی در قول او من کنت مولاه ولاء اسلام است نه ولایت حکم که گفته اند که
مولی در لغت هیچ جا بمعنی والی نیامده است و فرمود در شان فاطمه فاطمة بضعة منی یریبنی ما اذاها فیصیبنی ما یصیبها
وگفت عائشه رضی الله عنها احب النساء الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه و احب الرجال زوجها علی
رواه الترمذی و این از غایت انصاف عائشه است رضی الله عنها و از انجا روا که فرمانا فاطمه می پرسیدند میگفت
کان احب الرجال ابوبکر و احب النساء عائشه و این نیز صحیح است زیرا که وجوه محبت متعدد و مختلف است فافهم
وبالله التوفیق و فرمود در شان امام حسن و حسین اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما وگفت ابوهریره رضی الله عنه دیدم
من آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که میگشاد دهن مبارک امام حسن را پس تر می در آورد زبان شریف خود را
در دهن وی و میفرمود خداوندا من دوست میدارم او را پس دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست میدارد
او را ثلاث مرات و فرمود آنحضرت کسیکه دوست میدارد مرا و دوست دارد این هر دو را و پدر و مادر ایشانرا باشد با من
در درجه من روز قیامت و آنحضرت می مکید زبان حسن را و شفقت او را بود برین هر دو امام اشبه الناس برسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم و غیر ایشانرا نیز اثبات مشابهت با آنحضرت کرده اند مثل جعفر بن ابی طالب و پسر او عبدالله
بن جعفر و قثم بن العباس و سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب و غیرهم که اقارب و اخوان او بودند و کابس بن ربیعه
مردی بود از اهل بصره نیز مشابهتی داشت با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و چون در آمد در سرای معاویه برخاست
از سریر خود و پیش آمد او را و بوسه داد میان دو چشم وی و اقطاع کرد مرغاب را بکسر میم و سکون را و فتح غین معجمه که نام
موضعی است برای او و در مواهب لدنیه آورده که یکی از اهل نبوت که نام او یحیی بن القاسم محمد بن جعفر بن محمد بن علی
بن الحسین بن علی که ملقب بود بشبیه که در موضع خاتم النبوة مشابه بود مر او را مقدار بیضة الحمام مشابه خاتم النبوة
و بود وی چون می در آمد وی می دیدند او را مردم درود میفرستادند بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و ازدحام
مینمودند بر وی و می بوسیدند پشت او را تبرکا و مراد شبه در بعضی امور خواهد بود والا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در تمام حسن شریکی ندارد و شعر منزه عن شریک فی محاسنه ۞ فجوهر الحسن فیه غیر منقسم ۞ و غیر ذلک الاحادیث فرموده

عم عباس را سوگند بخدای که بقای من در دست قدرت اوست در نیاید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دوست دارد
شما را بجهت خدا و رسول وی و فرمود من آذی عمی فقد آذانی وانما عم الرجل صنو ابیه و فرمود مر عباس را یا فردا بیند
ای عم با اولاد پس جمع کرد ایشانرا و پوشانید چادر مبارک خود را که کساء سیاه مخطط بود و فرمود اللهم اغفر للعباس
و ولده مغفرة ظاهرة و باطنة لا تغادر ذنبا اللهم احفظه فی ولده رواه الترمذی و گفته اند که آن شش تن بودند
فضل و عبدالله و عبیدالله و قثم و معبد و عبدالرحمن و فرمود یا الهی هذا عمی و صنو ابی و هولاء اهل بیتی و عترتی فاسترهم
من النار کستری ایاهم پس آمین گفتند آستانه در و دیوارهای خانه آمین آمین و گفت ابوبکر رضی الله عنه ارقبوا محمدا
فی اهل بیته و گفت بخدا سوگند که هر آینه قرابت رسول خدا محبوبتر است بسوی من از صله کردن من قرابت خود را و فرمود
آنحضرت مر ام سلمه را ایذا مکن مرا در عائشه و همچنین فرمود در فاطمه را دوست دارد عائشه را بدوستی من و بر میداشت ابوبکر
حسن بن علی را بر گردن خود و میگفت بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی و علی خنده میکرد و آورده اند که عبدالله بن حسن
بن علی که او را عبدالله محض خوانند گفت آمدم من بر عمر بن عبدالعزیز بجهت حاجتی که داشتم پس گفت مرا چون
پیش آید ترا حاجتی کس بفرست و بنویس برای من که من شرم دارم از خدا که ببیند ترا بر در من و آمده است از شعبی که
نماز گذارد زید بن ثابت انصاری کاتب وحی بر جنازهٔ مادر خود پس نزدیک گردانیده شد مر او را استر وی تا سوار شود
آنرا پس گرفت ابن عباس رکاب وی را پس گفت زید بگذار رکاب را یا ابن عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
گفت ابن عباس اینچنین امر کرده شده ایم که بکنیم با اهل بیت پیغمبر خود و بوسید زید دست وی را و گفت که در آمد
پسر اسامه بن زید بر عمر بن عبدالعزیز و وی والی بود مر او را که گرفته بود دست او را پس برخاست عمر برای وی
و برفت بسوی وی پس بگردانید دست او را میان دستهای خود و برد او را تا نشاند او را بر مجلس خود و بنشست
پیش وی و نگذاشت مر او را حاجتی مگر آنکه بر آورد و هرگاه که فرض کرد یعنی تعیین کرد عطیه عمر بن الخطاب رضی الله عنه
پسر خود را عبدالله بن عمر سه هزار درم و اسامه بن زید را سه هزار و پانصد گفت عبدالله مر پدر خود را که چه سبب فضیلت
دادی تو بروی او را بخدا سوگند سبقت نکرده است وی مرا در هیچ مشهدی پس گفت امیر المؤمنین عمر مر او را زیرا که
زید پدر او بود محبوبتر بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از پدر تو بود اسامه محبوبتر بسوی وی از تو پس ازینجا
کردم فضیلت دادم محبوب رسول خدا را بر محبوب خود و روایت کرده شده است که مالک رحمة الله علیه چون
زد او را جعفر بن سلیمان و یافت از وی آنچه یافت و برداشته شد بیهوش و مردم در آمدند بر وی و چون بهوش
آمد گفت گواه میگیرم من شما را که من گردانیده ام زننده خود را در حل یعنی بحل کردم او را و چون پرسیدند او را
ازان گفت من ترسیدم که بمیرم و ملاقات کنم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم و شرم دارم که در آید بعضی از اولاد
آنحضرت آتش بسبب من و گفته اند که منصور خلیفه طلب قصاص کرد از جعفر برای مالک پس گفت مالک رحمة الله علیه

اعوذ بالله والله بر من پیدا شده‌اند تا باز دوی از حسب من نگاه آنکه محل میکرد آنرا از جهت قرابت او برسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر بن عیاش که یکی از اعلام امت است میگفت که اگر بیاید مرا ابوبکر و عمر و علی
هر آینه میکنم حاجت علی پیش از حاجت ابوبکر و عمر از جهت قرابت او برسول خدا و اگر بیفتم از آسمان بر زمین
دوست‌تر دارم از این که تقدیم کنم او را بر ایشان و عبد الرحمن بن عوف خدمتها میکرد و عطاها ـــــ مینمود
ازواج مطهره را که سبب رضای ایشان بشد وی گفت عائشه رضی الله عنها لعبد الرحمن بن عوف را
بنوشاند خدا تعالی از سلسبیل جنت و بودند ابوبکر و عمر که زیارت میکردند ام ایمن را که مولاة رسول الله بود
صلی الله علیه وآله وسلم میگفتند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زیارت میکرد او را و چون آمد علی بن حسین نزد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بگسترانید برای وی ردای مبارک خود را و برآورد حاجت او را و چون وفات یافت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد نزد ابوبکر و عمر پس کردند بوی همچنانکه کرده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

وصل و از جمله توقیر و بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم توقیر اصحاب وبر ایشان است و معرفت حق ایشان
و ادای آن و اقتدا و اتباع و جریان بر سنن و آداب و اخلاق و عمل بافعال ایشان در آنچه عقل را در آن مجال نیست
و حسن ثنا و رعایت ادب با ایشان و دعا و استغفار مر ایشان را و قوی‌تر مکرمی آنکه ثنا کرده حق تعالی بروی و راضی ست
از وی که ثنا کرده شود بروی و استغفار نموده شود مر او را گفت عائشه رضی الله عنها امر کرده شده اند مردم که استغفار
کنند اصحاب رسول خدا را و مردم دشنام کردند ایشان را رواه مسلم پس سب و طعن ایشان اگر مخالف ادله قطعیه است
چنانکه قذف عائشه کفرست والا بدعت و فسق ست کذا قال فی المواهب اللدنیه و همچنین امساک کردن نفس
از ذکر اختلافات و منازعات و وقائع که میان ایشان شده و گذشته است و اعراض و اضراب از اخبار مورخین
و جهله رواة و ضلال شیعه و غلاة ایشان و مبتدعین که ذکر مثالب و معائب و قوادح و زلات ایشان کنند
که اکثر آن کذب و افترا است و طلب کردن والتماس نمودن در آنچه نقل کرده شده است از ایشان از مشاجرات
و محاربات باحسن تاویلات و اصوب مخارج از جهت بودن ایشان اهل آن و عدم ذکر هیچ یکی از ایشان به بدی
و عیب بلکه ذکر حسنات و فضائل و حمائد صفات و سیر ایشان و سکوت و اغماض از ماورای آن از جهت آنکه
صحبت ایشان با آنحضرت یقینی ست و ماورای آن ظنی ست و کافی ست درین باب که حق تعالی برگزیده
ایشان را برای صحبت حبیب خود و اگر از بعضی از ایشان تقصیری در حقوق اهل بیت و جز آن واقع شده است امید ست
که هم بشفاعت آنحضرت از آن درگذرد و طریقه اهل سنت و جماعت درین باب آنست که در عقائد نوشته اند
و لا نذکر احدا منهم الا بخیر و احادیث که در فضائل صحابه عموما و خصوصا واقع شده است درین باب کافی ست
قال الله تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم الی آخر السورة و قال السابقون الاولون

من المهاجرین والانصار الآیة وقال الله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة وقال الله تعالی
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه الآیة وقوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه الآیة وقال صلی الله
علیه وآله وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم مثل اصحابی کمثل الملح فی الطعام لا یصلح الطعام الا به الحدیث وقال الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم
غرضا بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم الحدیث وقال لا تسبوا اصحابی فلو انفق احدکم مثل احد ذهبا الحدیث
وقال من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وقال اذا ذکر اصحابی فامسکوا ودر حدیث جابر آمده
ان الله اختار اصحابی علی جمیع العالمین سوی النبیین والمرسلین واختار لی منهم اربعة ابا بکر وعمر وعثمان وعلیا
فجعلهم خیر اصحابی وفی اصحابی کلهم خیر ودر ذکر اربعه درین حدیث ودر احادیث دیگر ذکر اربعه وعشره باین ترتیب
دلیلی روشن ست بر ثبوت ترتیب میان ایشان وگمان آنکه راویان بحسب اعتقاد خود ذکر کرده اند وعبارت
حدیث را تغییر داده اند فاسد ست لائق نیست بحال محدثین نعم در بعضی احادیث ذکر علی کرم الله وجهه مقدم آمده
بر عثمان رضی الله عنه وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من احب عمر فقد احبنی ومن ابغض عمر فقد ابغضنی
واحادیث در باب فضل صحابه رضی الله عنهم اجمعین بسیارست وامام مالک گفته کسیکه بغض دارد صحابه را
ودشنام دهد صحابه را نیست مر او را حق مسلمین در غنیمت ایشان حق وکشیده است وی رحمة الله این معنی را از آیه
سورهٔ حشر والذین جاؤا من بعدهم الآیة وگفته است وی رحمة الله علیه کسیکه در خشم و در غضب در آرد او را اصحاب
محمدی کافرست لقوله تعالی لیغیظ بهم الکفار وگفته اند همه اقسام مسلمانان درین آیات تقسیم یافته سه قسم مهاجرین
وانصار و آنها که بعد از ایشان آمدند وصفت آنها خود داخل نیست که میگویند ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا
بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا وشیعه خود داخل هیچ کدام ازین اقسام نیستند ودر فصل الخطاب
از حضرت امام محمد باقر رضی الله عنهما می آرد که قومی از اهل عراق نزد وی آمدند وابوبکر وعمر را رضی الله عنهما
به بد یاد کردند وچیزی از ایشان گفتند پس از ان زود بدگوئی عثمان رضی الله عنه افتادند مر ایشان را فرمود خبر
دهید مرا که شما از مهاجران هستید که خدا تعالی در حق ایشان فرمود للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم تا آنجا
که فرمود اولئک هم الصادقون گفتند ما نه از ایشانیم فرمود پس شما از جماعت انصارید که در شان ایشان آمده والذین
تبوؤا الدار والایمان من قبلهم تا آنجا که گفت اولئک هم المفلحون گفت از ایشان نیز نایم گفت گواهی میدهم من که از ان
جماعت نیز نباشید که در شان ایشان فرموده والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا الآیة
پس گفت برخیزید از پیش من خدا تعالی هیچ یکی را از شما قابل رحمت خود نسازد وشما صورت اسلام را لباس خود ساخته اید
ولیکن نیستید از اهل اسلام انتهی وعبدالله بن مبارک گفت دو خصلت اند در هر که باشد نجات یابد صدق

وحب اصحاب محمد صلی الله علیه وآله وسلم ایوب سختیانی گفت کسیکه دوست دارد ابوبکر را پس بتحقیق بر پا داشت
دین را و کسیکه دوست دارد عمر را پس بتحقیق روشن گردانید راه را و کسیکه دوست دارد عثمان را پس بتحقیق
منور شد بنور خدا و کسیکه دوست دارد علی را پس بتحقیق گرفت عروة الوثقی را و کسیکه نیک کند ثنا را بر اصحاب محمد
پس بتحقیق بیزار شد از نفاق و کسیکه بغض کند یکی از ایشان را پس وی مبتدع منافق مخالف سنت و طریقه
سلف صالح است و میترسم که صعود نکند برای وی عملی بسوی آسمان تا دوست دارد همه ایشان را و باشد قلب وی
مر ایشان را سلیم و در حدیث خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون قدوم آورد مدینه از
حجة الوداع بمنبر برآمد و خطبه خواند فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاعرفوا له ذلک ایها الناس انی راض
عن عمر و عن علی و عن عثمان و عن طلحة والزبیر والسعید وعبد الرحمن بن عوف فاعرفوا لهم ذلک و این مثل حدیث
عشره است که در وی بشارت داده ایشان را بجنت ولیکن درین ذکر ابوعبیدة بن الجراح نیست و امیرالمؤمنین
عمر نیز در وقت شوری گفته که این ها اند که رفته است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از عالم و حال آنکه هست
راضی است از ایشان و فرمود ایها الناس ان الله غفر لاهل بدر والحدیبیة ایها الناس احفظونی فی اصحابی و
اصهاری و احبابی لا یطالبنکم احد منهم بمظلمة فانها مظلمة لا توهب فی القیامة غدا و فرمود آنحضرت نگاه دارید
مرا در اصحاب من و اصهار من زیرا که کسیکه نگاه دارد مرا در ایشان نگاه دارد او را خدا تعالی در دنیا و آخرت
و کسیکه نه نگاه دارد مرا در ایشان بیگذارد و بر اندازد او را خدا تعالی و کسیکه ترک دهد و بر اندازد او را خدای تعالی
نزدیک است که بگیرد او را و عذاب کند و فرمود کسیکه نگاه دارد مرا در اصحاب من باشم من نگاهدارنده وی روز قیامت
نیز فرمود کسی که نگاه دارد او مرا در اصحاب من می درآید بر من حوض را و کسیکه نگاه ندارد مرا در اصحاب من
نمی درآید بر من حوض را و نمی بیند مرا مگر از دور و بیرون می آمد آنحضرت در اول شب بسوی بقیع و دعا
میکرد اصحاب را و استغفار میکرد مر ایشانرا و با این امر کرد او را خدا تعالی و امر کرد ما را بحب ایشان و موالات
ایشان و معادات کسیکه عداوت دارد با ایشان و از کعب رضی الله عنه که گفت نیست هیچ یکی از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه مر او را شفاعت هست روز قیامت و طلب میکرد کعب از مغیرة بن
نوفل که شفاعت کند او را روز قیامت و سهل بن عبدالله التستری گفت ایمان نیاورد برسول کسیکه توقیر
نکند اصحاب او را و عزیز ندارد اوامر او را و آورده شد نزد آنحضرت جنازه مردی را پس نگذارد بر وی نماز و
فرمود وی بغض میداشت عثمان را پس بغض داشت او را خدا عزوجل و کلام درین باب یعنی در باب فضل
اصحاب و تفاصیل ایشان طویل است در غایت طول و در شرح مشکاة مستوفا و منتخب آن از آنچه در کتب
قوم دیده آمده با قطع نظر از تعصب فریقین نقل کرده ایم و بالله التوفیق وهو اعلم **وصل** و از جمله اعظام

واکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اکبار جمیع آنچه متعلق است بوی از مشاهده اماکن و معاهد و آنچه
دست شریف وی بدان رسیده و بوی شناخته آورده اند که ابو محذوره را رضی الله عنه موی پیشانی او دراز بود چنانکه
چون می نشست و فرو میگذاشت آن موها را تا بر زمین میرسید گفتند چرا دراز میداری این موها را
و نمی تراشی گفت نمی تراشم از آن جهت که وقتی دست شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بآن رسیده
پس نگاه میدارم آنها را تبرکا و در کلاه خالد بن الولید موی چند بود از موهای شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم
تبرکا و افتاد کلاه وی در بعضی جنگها پس حکم پیوست کلاه را تا باز یافتند و زیانی بدان کشید که چند کس از
مسلمانان کشته شدند پس انکار کردند صحابه این فعل را بر خالد گفت نکردم من این را بسبب کلاه بلکه بجهت
موهای شریف که در آن بسته بود نگاه داشتم تا ضایع نشود و در دستهای مشرکان نیفتد و برکات آن از من
مسلوب نگردد و دیده اند ابن عمر را که نهاده دست خود را بجای نشستنگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بر منبر ازان نهاد دست را بر روی خود و امام مالک رحمة الله علیه سوار نمیشد در مدینه مطهره بر دابه خود و گفت
شرم میدارم از خدا که پی سپر کنم زمینی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آن خفته بسم اسپ خود و داده است
آنحضرت پای مبارک خود را بران و بخشید اسپان خود را که داشت بامام شافعی پس گفت شافعی نگاه دار
برای خود یکی را پس جواب داد بمانند این جواب و حکایت کرده شده است از احمد بن فضلویه زاهد و بود که
رحمه الله از غازیان و تیراندازان گفت مس نکردم کمان را بدست خود مگر بطهارت از آن باز که شنیدم
که آنحضرت کمان بدست شریف خود میگرفت و مالک رحمة الله علیه فتوی داد در حق کسیکه گفت تربت
مدینه مقدسه ردی ست بزدن سی دره و امر کرد بحبس وی و بود مر آنکس را قدری و منزلتی در عرف و چه عجب که
زده شود گردن مردی که بگوید خاکی را که دفن کرده شده در وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ردی ست
غیر طیب و یکی از اسمای کرامت انتمای این بلده کریمه طابه و طیبه است از جهت طهارت او از انجاس
شرک و موافقت او مر طباع سلیمه را و از جهت طیب رائحه بلکه طیب تمام امور او و گفته اند ساکنان این بقعه
از تربت و در و دیوار روائح طیبه می یابند که در هیچ طیبی نتوان گفت و شاید گفت و شاید که استشمام
شمه ازین معنی بشامه ذوق بعضی از صادقان غریب محتاجان مشتاقان نیز را یافته باشد ابو عبدالله عطار گفته است
طیبت طابة بطیب رسول الله طاب شمیمها فما المسک والکافور والمندل الرطب و آمیخته که یکی از علمای صاحب
دعوی ان است میگوید که در هیچ مدینه رائحه خاص است که در هیچ شهری نیست و گفته که اینمعنی از عجائب است
و در حقیقت هیچ عجب نیست در آن زمین که جسمی و رطوبه دوست به چه جای دم زدن نمای تا تا لیست
وارد است که جهجاه غفاری گرفت قضیب آنحضرت را از دست عثمان رضی الله عنه و خواست که بشکند آنرا بزانوی خود

پس فرمان داد که بیاورند بران مردم پس گرفت شوره و رنا توی دی پس بپرداخت او را و مرد همراه آن سائل و فرمود آنحضرت
کسی که بگوید دروغ بر من بر منبر من باید که آماده سازد جای خود را در آتش دوزخ و مابین قبر شریف و منبر وی
روضه ایست از ریاض جنت و باقی از فضائل و کمالات و مناقب و صفات این بلده مطیبه و اماکن آن
و آداب اقامت در آن و رعایت تعظیم اهل آن در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب مذکورست فلیطلب ثمه
وصل در حکم صلوة و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و وجوب آن و فضیلت آن و بیان صفت
و کیفیت و مواطن آن و جز آن از آنچه متعلق ست بآن بدانکه اصل در باب وجوب صلوة و سلام بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم این آیهٔ کریمه است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما
بدانکه حق تعالی درین آیهٔ کریمه اسناد کرد صلوة علی النبی را بذات کریم خود و بملائکه و امر کرد مومنان را بصلوة و سلام
بر آنحضرت و علما را اقوال است در معانی صلوة متغایر متقارب گفت ابو العالیه که از تابعین ست معنی صلوة خدا بر نبی
ثنای وی بر اوست و تعظیم وی نزد ملائکه و معنی صلوة ملائکه بر وی دعا کردن ایشان و درخواستن از درگاه عزت آن را
و همچنین از مومنان که امر کرده شده اند بدان و مراد طلب زیادت و برکت ست و ازان نیز اصل و از مقاتل آمده
که صلوة الله مغفرت اوست و صلوة ملائکه استغفار و بعضی گفته که صلوة الله رحمت اوست و در روایتی از وی
مغفرت و صلوة ملائکه دعا یعنی دعا بمغفرت و رحمت و خود کار ملائکه استغفار است مر مومنان را قوله تعالی و یستغفرون
للذین آمنوا و در باب قاعده بعد الصلوة نقل صلوة دیگر آمده که دعا می کنند او را ملائکه اللهم اغفر له اللهم ارحمه پس گفته
که صلوة از خدا رحمت ست و از ملائکه رقتی ست که باعث دیگر و بر استدعاء رحمت و گفته اند صلوة خدا بر خلق خاص
بیا باشد و عام پس صلوة بر انبیا ثنا و تعظیم که لائق ست بحال هر یک خصوصا بر سید انبیا اخص و افضل خواهد بود
از همه بر غیر ایشان رحمت عام که اشارت کرده است بدان بقول خود و رحمتی وسعت کل شیء و باین ظاهر شد فرق میان
صلوتی که بر آنحضرت ست و بر سائر مومنین که فرموده است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی فرموده هو الذی یصلی
علیکم و ملائکته و ظاهر ست که آنچه لائق ست بحال شریف آنحضرت اعلی و اتم و اکمل خواهد بود و گفته اند که درین آیه
از تعظیم و تکریم آنحضرت ست صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت رب العزت و همه موجودات تعظیم و ثنا و دعا
میکنند او را لهذا در صلوة بر مومنین گفت لیخرجکم من الظلمات الی النور و حلیمی گفته که معنی صلوة علی النبی تعظیم اوست
و معنی قول ما اللهم صل علی محمد عظم محمدا مراد تعظیم اوست در دنیا باعلای ذکر وی و اظهار دین و ابقای شریعت وی
و در آخرت بایصال مثوبت و تشفیع وی در امت و اقامت وی در مقام محمود و بهر تقدیر مراد بقول وی
صلی الله علیه و آله و سلم او عوا بکم بالصلوة علیه و صلوة بر آل و ازواج و ذریت بطریق تبع و طفیل ست و خلاف است
در جواز صلوة در غیر انبیا مگر به تبعیت و گفته اند که مقصود بصلوة بر آنحضرت ست تقرب الی الله است بامتثال امر وی

و قضاء حق نبی صلی الله علیه و آله و سلم که بر ماست و شیخ عز الدین عبد السلام در کتاب خود مسمی بشجرة المعارف گفته
که نیست صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت ما مر او را در درگاه خدای عز و جل زیرا که مثل ما شفاعت نمیکند
مثل او را ولیکن حق تعالی امر کرده است ما را بمکافات و شکر گذاری کسیکه احسان کند بما و چه عظیم است احسانی را
عطا کرده است آنحضرت بما و چون عاجزیم از مکافات پس ارشاد کرد ما را خدا تعالی چون دانست عجز ما را از مکافات
بدعا که درخواهیم از درگاه عزت که بفرستد صلوة و رحمت و برکت و تعظیم را چنانکه لائق بجناب عظمت و کبریای
وی و بجمال عزت و کرامت حبیب اوست نزد وی و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که فائده صلوة بر آنحضرت رجوع
میکند بمصلی از جهت دلالت آن بر نصوح عقیدت و خلوص طویت و اظهار محبت و مداومت بر طاعت و معرفت حق
وساطت و احترام مر واسطه را که در ذات شریف اوست صلی الله علیه و آله و سلم که دعا کردن مر آنحضرت را واسطه های
فیض و خیر و برکت مراد را در حقیقت دعاست مر خلق را در حکم آب انداختن در ناودان که نازل میگردد از وی آب
و میرسد از وی فیض و نزاد و عار شامل البریة فائده اختلاف است در حکم صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرض است
یا سنت مختار آنست که فرض است زیرا که ظاهر امر برای وجوب است ولیکن فی الجمله اگر چه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت
به نبوت وی صلی الله علیه و آله و سلم پس واجب چیزی باشد که ساقط نشود بوی حرج بی تخصیص بعدد معین و بعضی گفته اند که
واجب است اکثار آن بی تقید بعدد معین زیرا که حق تعالی فرض گردانیده است بر مسلمانان که صلوة و سلام فرستند
بر رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم و نگردانیده مر آنرا وقت معلوم پس واجب آنست که بسیار فرستند و غافل نگردند
از آن و مذهب ثالث آنست که واجب است هر بار که اسم شریف وی مذکور گردد صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که مختار نزد بعضی همین است
و در مواهب گفته که باین قائل است طحاوی و جماعة از حنفیه و حلیمی و جماعه از شافعیه و گفت قاضی ابوبکر بن العربی
از مالکیه که همین است احوط و کذا قال الزمخشری و استدلال کرده اند این جماعه بحدیث من ذکرت عنده فلم یصل علی فمات
فدخل النار اخرجه ابن حبان عن حدیث ابی هریرة و حدیث رغم انف من ذکرت عنده فلم یصل علی رواه الترمذی
من حدیث ابی هریرة و صححه الحاکم و حدیث شقی عبد ذکرت عنده فلم یصل علی اخرجه الطبرانی من حدیث جابر و الی
و غیر ذلک از دلالات وجوب است و نیز فائده امر بصلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکافات احسان
اوست و احسان وی صلی الله علیه و آله و سلم مستمر و دائم است پس متاکد شود و متحقق هر گاه که ذکر کرده شد و نیز استدلال
کرده اند بقول حق تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس اگر مذکور گردد وی صلی الله علیه و آله و سلم
و صلوة فرستاده نشود بر وی باشد همچو آحاد الناس و جواب داده اند آنها که واجب نمیگویند از آن جوابهای متعدد یکی
آنکه نقل کرده نشده است این قول از هیچ یکی از اصحاب و تابعین پس این قول مخترع است و اگر عموم شود باشد
لازم ملحد (؟) مؤذن را و سامع اذان را و لازم شود قاری را چون بگذرد بآیتی که در وی ذکر شریف آنحضرت است

صلی الله علیه وآله وسلم ولازم گردد بر داخل در اسلام چون تلفظ کند بشهادت و حال آنکه اینچنین نیامده و نقل کرده نشده است و نیز درین مشقت و حرج ست و خلاف [وخلاف وضع] شریعت مطهره سمحه است و نیز ثنا بر حق سبحانه هر وقت که ذکر کرده شود واجب نیست و آن احق ست بوجوب و حال آنکه قائل نشده اند بدان و گفته است صاحب مواهب که اطلاق کرده است قدوری از حنفیه که قول بوجوب صلوة هر بارکه ذکر رود مخالف اجماع است که منعقد شده است پیش ازین قائل زیرا که محفوظ نیست از هیچ اصحاب که خطاب کرده باشند آنحضرت را و گفته باشند یا رسول الله که صلوة می‌فرستادند و نیز اگر اینچنین باشد تفرغ نمیشود برای عبادت دیگر وجواب داده اند از احادیث که مروی آنها بسبیل مبالغه و تاکید ست و در حق کسی وارد اند که عادت کرده ترک صلوة را و خوی گشته و بالجمله دلالت نیست بر وجوب تکرار آن بتکرر ذکر اسم شریف در مجلس واحد و بعضی در هر مجلس یکبار گفتند اگرچه ذکر شریف مکرر گردد کما ذکره الطحاوی و بعضی گفته اند واجب است در دعا و اکثر برانند که مستحب است و امر نیز استحباب است کلامت شیخ مسکین رحمة الله علی طریق الحق والیقین که اگر گویند یکبار فرض است و اکثار آن واجب است و هر بار مستحب نیز صورتی دارد دلالت بر کمال محبت و شغف آنکه این مستحب را بمنزله واجب دانند و تقصیر دران از خود راضی نباشند و تنبیه است بر فوائد عجیبه آن عجیب تر طالب که غایت بذل مجهود دران کنند و بعضی گفته اند واجب است در نماز یکبار در محل و منقول ست این قول از امام ابوجعفر محمد باقر رضی الله عنهم و بعضی گفته اند واجب است در تشهد و این قول شعبی و اسحاق بن راهویه است و قول عاشر آنکه واجب ست در آخر صلوة بعد از تشهد و قبل سلام و این قول امام شافعی است و استدلال کرده بآنکه حق تعالی فرض گردانید صلوة را بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و هیچ موضعی اولی از نماز برای آن و نیز در احادیث ذکر صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد آمده است پس جائز نیست که تشهد را واجب گوئیم نه صلوة را و این حکم را انکار کرده اند شافعیه و گفته اند که موافقت نکرده او را درین قول سلف و وارد نشده درین باب سنتی که اتباع کرده شود و مر آنرا اجماع دارند جمله علما که پیش از وی بودند بر عدم وجوب آن و تمانده بعضی شافعیه نیز مثل خطابی و غیره انکار و استبعاد این قول کرده اند از وی و نسبت کرده اند احادیث را که تمسک کرده بوی بعضی دانا بوجوه تشهد که تعلیم کرده آنرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه تعلیم کرده سوره قرآنی را و نیست در وی ذکر صلوة مناسب مواهب لدنیه توجیه مذهب شافعی رحمة الله علیه و انتصار وی کما ینبغی آورده و بیان را تطویل کرده از آنچه دیگر نقل کرده والله اعلم بدانکه احادیث در کیفیت صلوة که در تشهد واقع شده بصیغهای مختلفه آورده شده است و اکثر این صیغه بخوانند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید کفایت است کذا سمعت من بعض المشائخ و اگر در اول گوید و صل علینا معهم

و در ثانی و بارک علینا معهم چنانکه در بعضی طرق آمده است بهتر باشد و در تشبیه کما صلیت و کما بارکت بحکم قاعده
اهل عربیت که مشبه به اتم و اقوی باشد اشکال می آرند و جواب میدهند از آن بوجوه اظهر آنکه شهرت مشبه به
کافی ست و اقوی آنکه وجه تشبیه بودن صلوة اتم و اکمل از ما سبق و وجوه دیگر نیز ذکر رفته و اکثر توجیهات آنچه
در نظر ما آمده در رساله جدا ذکر کرده ایم فلیطلب ثمه و اختلاف کرده اند در افضل صلوات اکثر بر آنند که این صیغه است
که در نماز میخوانند که افضل حالات ست تا آنکه اگر کسی نذر کند باین خود که صلوة فرستم افضل صلوة باین صیغه
بفرستد از عهده بر آید و بعضی گفته اند که هر چه مشتمل باشد بر زیادت کمیت و افضل کیفیت و بعضی گفته اند که این صیغه [illegible]
اللهم صل علی محمد کما هو اهله و مستحقه و امثال آن و در رساله صلوة تیر از صلوة و صیغ آن آنچه حاصل شده است ذکر کرده
شده است و بالله التوفیق وصل از مواطن که وارد ست در آن صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تشهد
اخیر ست از صلوة چنانکه گذشت و معلوم شد که آن فرض ست نزد شافعی و بعضی ائمه دیگر و نزد جمهور سنت ست بعد از تشهد
قبل الدعاء و در وجوب آن در تشهد اول دو قول ست اظهر منع ست از جهت بنای آن بر تخفیف
و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ازین تشهد آنچنان زود بر میخاست چنانکه گویا بر سنگ
گرم نشسته است و در استحباب صلوة بر آل در تشهد اول دو قول ست و در وجوب آن در اخیر نیز و در روایت سنت
اصح آنست که سنت نا بر است و اینهمه اقوال شافعی است و نزد حنفیه صلوة بجز در تشهد ثانی نیست و سنت است
و اگر در تشهد اول سهوا بخواند سجده سهو واجب گردد از جهت تاخیر قیام و صحیح آنست که باین مقدار که اللهم صل علی محمد
سجده سهو واجب نگردد و اقل صلوة بر آنحضرت اللهم صل علی محمد و اقل آن بر آل آل او و کفایه باعاده علی و در حدیث فضالة
بن عبید آمده که شنید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مردی را که دعا کرد در نماز خود و درود نفرستاد بر نبی صلی الله
علیه و آله وسلم پس گفت آنحضرت که شتابی کرد این مرد پس بخواند او را و گفت مر او را و غیر او را وقتی که بگذارد نماز
یکی از شما پس باید که ابتدا کند به تحمید خدای تعالی و ستایش وی به تمجید و ثنا بر وی پس تر باید که درود بفرستد بر پیغمبر خدا
پس دعا کند بهر چه خواهد و روایت است از عمر گفت دعا و صلوة معلق میماند میان آسمان و زمین و صعود نمیکند
بسوی خدا چیزی از آن تا آنکه درود بفرستد بر پیغمبر و روایت کرده شده است از علی مثل آن این حدیث در دعای
نماز واقع شده است و دعای مطلق چه در نماز و چه غیر آن از مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم از اقوی
آداب و ارکان دعا ست از ابن مسعود آمده چون خواهد یکی از شما که سوال کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند
بحمد خدای و ثنای او بانچه اهل آنست پس از آن درود فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس از آن سوال کند
زیرا که بدرستی این احق و اجدر است به پیروزی و بر آمدن حاجت فائده درود فرستد در اول دعا و وسط دعا
و آخر وی چنانکه در حدیث جابر آمده است و ابن عطا گفته که دعا را ارکان ست و اجنحه و اسباب و اوقات

وصل [illegible]

پس اگر موافق شد ارکان قوی میگردد و اگر موافق شد اجنحه پیدا کند بسوی آسمان و اگر موافق شد مواقیت پیروزی
می یابد و اگر موافق شد اسباب زود میرسد بمقصود ارکان دعا حضور قلب است و رقت و فروتنی کردن و خشم
خوابانیدن و تعلق قلب بجناب حق و قطع از اسوای وی و اجنحهٔ دعا صدق و مواقیت دعا سحر است و اسباب وی صلوة
بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث آمده دعا که در اول و آخر وی درود باشد رد کرده نمیشود و در حدیث دیگر
آمده هر دعا محجوب است زیر آسمان چون درود فرستاده شود بدین صعود میکند بر آسمان و او که صلوة بعد از دعای قنوت
و سند آن حدیث در تعلیم آنحضرت صلعم مر نواسهٔ خود را حسن بن علی رضی الله عنهما قنوت اللهم اهدنی فیمن هدیت
بود و در آخر وی آمده و صلی الله علی النبی محمد و این نزد شافعی ست و در باب صلوة ذکر این بیاید و از مواطن صلوة
علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم خطبهٔ جمعه و جز آن از خطب زیرا که خطبه عبادت است و ذکر خدا عز و جل شرط است
دران پس واجب بود ذکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه اذان و صلوة صحیح نیست خطبه جمعه مگر بآن و این
مذهب شافعی و احمد است و از مواطن آن عقیب اجابت مؤذن چنانکه در حدیث احمد از عبد الله بن عمرو بن
العاص آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت که چون بشنوید مؤذن را بگوئید مانند آنچه میگوید و پس
بفرستید درود بر من زیرا که هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدا تعالی بروی ده بار پس سوال کنید برای
من وسیله را الحدیث و بیاید ذکر این در باب الاذان و در بعضی کتب نزد مردم نیز یاد کرده و در بعضی کتب
عقیب اذان و اقامت و اجابت نیز آمده است و در اثنای تکبیرات عیدین ذکره فی المواهب علی مذهب الشافعی
و نزد دخول مسجد و خروج از ان روایت کرده است فاطمه زهرا رضی که بود رسول خدا صلعم چون می در آمد در مسجد درود
میفرستاد بر محمد پس میگفت اللهم اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک و چون بیرون می آمد درود میفرستاد بر محمد
پس میگفت اللهم اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک و مثل این نیز آمده است از ابا بکر بن عمرو بن حزم و ابو [illegible]
بن شعبان گفته هر که در مسجد در آید بباید که درود فرستد و ترحم کند و برکات و سلام فرستد بر وی و آل وی گفته است
عمرو بن دینار در قول حق سبحانه فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم که اگر در خانه هیچکس نباشد بگوید السلام علی النبی
و رحمة الله و برکاته و گفته است ابن عباس مراد از بیوت اینجا مساجد است گفته است نخعی که اگر در مسجد هیچکس نباشد
بگوید السلام علی رسول الله و اگر در خانه هیچکس نباشد بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از علقمه آمده چون
می در آییم در مسجد میگوییم السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و صلی الله و ملائکته علی محمد و مانند این آمده
از کعب در در آمدن مسجد و بر آمدن از ان و ذکر کرده صلوة را در نماز جنازه و در مواهب میگوید که سنت آنست
که بخوانی فاتحه را بعد از تکبیر اولی و بعد اولی درود فرستی بعد از ثانیه و دعا کنی میت را بعد از ثالثه و بگوئی بعد رابعه
اللهم لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده و درین حدیثی است که روایت کرده است شافعی و نسائی و این بطریق شافعی

خواهد بود و نزد ما در نماز جنازه قرأة فاتحه نیست و میگویند که در روایتی واقع شده است بطریق دعای ست نه بطریق قرأت
و با وجود در مذهب ما درود فرستادن بر پیغمبر در تکبیر ثانی و در تلبیه که در احرام حج و عمره میخوانند و بر صفا و مروه چنانکه در حدیث
عمر بن الخطاب آمده که فرمود چون قدوم آیید بمکه را الطواف کنید به بیت هفت شوط و بگذارید نزد مقام ابراهیم دو رکعت
بعد از آن بیائید صفا را و بایستید بروی چنانکه به بینید بیت را و تکبیر گوئید میان حمد و ثنای بر حقتعالی و درود بر پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و دعای خیر برای نفس خود و بر مروه نیز همچنین چنانکه در رساله مناسک ذکر کرده شده است و نزد اجتماع
و تفرق برای اسرار غیبت چنانکه روایت کرده است ترمذی از ابی هریره که رسول خدا فرمود ننشینند قومی در مجلسی که
ذکر نکنند خدا را در وی و صلوة نفرستند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر ایشان در روز
قیامت اگر خواهد خداتعالی عذاب کند ایشان را و اگر خواهد بیامرزد و در حدیث دیگر آمده که نیست هیچ قومی که بنشینند پس
برخیزند و درود نفرستند بر پیغمبر صلعم مگر آنکه باشد حسرت بر ایشان اگر چه در آیند در بهشت از جهت آنچه بینند از ثواب
و نزد صباح و مساء روایت کرده است طبرانی از حدیث ابی درداء مرفوعا که من صلی علی حین یصبح عشرا و حین یمسی عشرا
ادرکته شفاعتی یوم القیمة و نزد وضو ابن ماجه از حدیث سهل بن سعد روایت کرده لا وضوء لمن لم یصل علی النبی صلی الله
علیه و آله وسلم ظاهر عبارت آنست که در اثنای وضو گوید و در بعضی کتب گفته که عقیب الطهارة حتی التیمم و تکلم بشهادتین
و غسل اعضاء وضو نیز آمده است و عمل کاتب حروف همچنین واقع شده است که تکلم بشهادتین میکند و درود میفرستد
و بعض از علما گفته اند که در اثنای وضو واقع شده و نزد طنین گوش یعنی آواز کردن گوش در حدیث ابی رافع واقع شده
که چون آواز کند گوش یکی از شما باید که ذکر کند مرا و درود فرستد بر من و بگوید ذکر الله بخیر من ذکرنی بخیر یاد کند خداتعالی
به نیکی کسی را که مرا یاد کرده است به نیکی و این بنا بر آنست که میگویند آواز کردن گوش دلیلست بر آنکه کسی او را به نیکی یاد
کرده است و نیز وقت فراموش کردن چون فراموش کند سخن یا چیزی دیگر را درود بفرستد آنچه یاد آید این در فراموشی
سخن بسیار تجربه کرده شده است و در حدیث ابن یوحی مدنی بسند ضعیف از انس مرفوعا آمده است اذا نسیتم شیئا
فصلوا علی تذکروه ان شاء الله تعالی و نزد عطاس چنانکه جماعتی باین رفته اند و جماعه دیگر نزاع دارند بر آن و گفته اند
که این موطنی ست که منفرد است در وی ذکر خدا مانند اکل و شرب و وقاع و در مشکوة از ترمذی از حدیث نافع
آورده که مردی عطسه زد در پهلوی ابن عمر و گفت الحمد لله والسلام علی رسول الله پس گفت ابن عمر من میگویم
الحمد لله والسلام علی رسول الله و لیکن تعلیم نکرده است همچنین رسول خدا صلعم تعلیم نکرده است مگر آنکه گوئیم الحمد لله
علی کل حال یعنی در عطسه صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گرامی است و لیکن چنانکه فرموده اند باید کرد
شارع هر چیزی را محلی و موطنی خاص تعیین کرده هر جا باید گفت ذکر کرد چنانچه در قرأت قرآن در رکوع نهی کرده اند
کذا فی المواهب و در شفا گفته که مکروه داشته است ابن حبیب ذکر آنحضرت صلعم نزد ذبح و مکروه داشته است

سحنون

مضمون درود فرستادن در تعجب نقل کرده گفته درود فرستاده نشود بر آنحضرت صلعم مگر بطریق احتساب و طلب
ثواب و اصبغ از ابن القاسم آورده است که گفته است دو موطن‌اند که ذکر کرده نشود در وی مگر خدای عزوجل ذبیحه
و عطاس پس مگو در آنها بعد ذکر الله محمد رسول الله و اشهب گفته که نمی باید گفتن که گردانیده شود صلوة علی النبی
در وی سنت و عادت گفتن آن و همچنین قول محمد رسول الله که بعضی مردم بعد از لا اله الا الله در آخر اذان می گویند
و ظاهر آنست که همین حکم دارد نزد فقهای شریعت که اولی و اقرب مواطن صلوة است و در حدیث ابی داود از
ابی هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیست هیچ یکی که سلام دهد بر من مگر آنکه باز فرستد
خدا تعالی بر من روح مرا تا رد کنم سلام را بر وی و درین حدیث کلام است از حیثیت ثبوت حیات آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم که در تاریخ مدینه وغیره ذکر کرده شده است و روایت کرده است ابن عساکر من صلی علی عند قبری
سمعته [illegible] از اشهر و اظهر مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم نزد ذکر شریف وی و شنیدن یا کتابت وی
بحدیث رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علی و حدیث البخیل کل البخیل چنانکه گذشت و از مواطن صلوة که ثابت
شده است عمل است بران و انکار نکرده آنرا هیچ یکی مسائل است و آنچه نوشته میشود بعد از بسمله و نبود این در صدر
اول و احداث کرده شده در دولت بنی هاشم پس گذشت بران عمل مردم در اقطار زمین و بعضی ختم هم بصلوة
کردند گویا ابتدای رساله و ختم آن بصلوة در حکم ابتدائی دعا و انتهای او بصلوة شد و هیثمی روایت میکند که هر که صلوة
فرستد بر من در کتابی همیشه استغفار میکنند او را ملائکه مادام که اسم من در کتابت ثابت و باقی است این مواطن
و مواضع است که درین دو کتاب یعنی شفا و مواهب مذکور است و در رساله فاکهی که در زیارت نبوی صلی الله علیه
و آله وسلم تصنیف کرده است زیاده برین مواضع نیز ذکر است و آنها را نیز ذکر کردیم تا نوعی از شمول استیعاب وقت
حاصل گردد بعد از نماز و این فقیر را از بعضی فقرا سلسله شریفه قادریه اجازت است که بعد از هر نماز فرض یا نفل صد بار درود
بگوید بالله التوفیق و فاکهی [illegible] و نزد قیام از منام از برای صلوة لیل [illegible] و نزد ختم و بعد از تهجد و در روز جمعه و شب جمعه
بعد از نماز جمعه و در روز پنجشنبه و [illegible] که از [illegible] ایام احادیث وارد شده و در وقت سحر
و نزد دیدن کعبه [illegible] و نزد استلام حجر اسود و در طواف و [illegible] و در مواقف حج و نزد دیدن [illegible] آثار نبوی
و مواطن حضور وی صلی الله علیه و آله وسلم مثل مسجد قبا [illegible] و در مساجد [illegible] و نزد [illegible]
[illegible] و نزد نزول منزلی [illegible] و نزد بیرون آمدن و در آمدن [illegible]
و نزد [illegible] و غفلت [illegible] و نزد برگشتن [illegible] و نزد بیرون آمدن خانه و در آمدن از خانه
و نزد [illegible] حاجت و نزد [illegible] و غلام [illegible] هر چیزی [illegible] و شدت [illegible] و طاعون
و نزد غرق و نزد خواب کردن [illegible] و نزد خوردن شربت [illegible] و چیزی [illegible] و نزد خوردن آب

از ظرافت و نزد تهییج حاجت و مشهور در وی استعاذه است از شیطان و در ورود بیت و از خروج از وی و طلب خیر و در
واقع شود و بعد از وقوع ذنب تا کفارت آن شود و نیز نزد ملاقات برادر مسلمان با یکدیگر و در اجتماع که برای ذکر
و از شعائر اسلام بود و نزد ختم قرآن و در دعای حفظ قرآن و نزد افتتاح کلام غیر منهی عنه و در ابتدای درس علم
خصوصا علم حدیث و نشر علم و وعظ و قرائت حدیث اولا و آخرا و نزد استحسان چیزی [illegible] و اهتمام تعجب
نکرده داشته اند چنانکه گذشت چنانچه تسبیح و تهلیل نزد مشاهده امری محترم قائم است و باید که [illegible]
سلام را با صلوة ضم کند و امام نووی مکروه داشته افراد صلوة را از سلام زیرا که امر بهر دو واقع شده و در فتح الباری
گفته که مکروه آنست که افراد صلوة کند و سلام نفرستد اصلا اما اگر صلوة فرستد وقتی و سلام گوید در وقتی دیگر
اخلال بامتثال امر ندارد کذا فی المواهب و نقل کرده شده است از ابو محمد جوینی که سلام اینجا بمعنی صلوة است
پس استعمال کرده نشود در غائب و افراد کرده نشود در غیر انبیا و گفته نشود علیه السلام و اما در خطاب کرده شود
بوی گفته شود بوی سلام علیک والسلام علیک و بهر چند که متعارف اهل روزگار شده است راضی بنا شد که بسیار
مستحب مستحسن است تخصیص صلوة بر آنحضرت در جمیع اوقات مستحب و مستحسن است خصوصا در روز جمعه و شب جمعه
که افضل ایام اسبوع است و در وی امر باکثار آن واقع شده است و بوصول آن بجناب عزت و قبول
از ان حضرت بشارت رسیده است و در حدیث صحیح آمده است اکثروا من الصلوة علی یوم الجمعة ولیلة الجمعة
بسیار فرستید درود بر من در روز جمعه و شب جمعه و در بعضی طرق آمده اکثروا الصلوة علی فی اللیلة الغراء والیوم الازهر
لیلة الجمعة ویوم الجمعة بسیار فرستید درود بر من در شب روشن که شب جمعه است و روز [illegible] و احادیث درین باب
بسیار است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود بر آنحضرت اگرچه صلوة است بر وی همیشه عرض میگردد
و حق سبحانه تعالی ملائکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام امت را در آن جناب میرسانند لیکن درین شب و روز
البته بمقام وصول و محل قبول میرسد و آمده است که من افضل ایامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم وفیه قبض وفیه النفخة وفیه
الصعقة فاکثروا علی من الصلوة فیه فان صلوتکم معروضة علی الحدیث و حکمت در تخصیص اکثار صلوة بروز جمعه و فضل
این روز است که موجب وصول قبول و حصول رضای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که موجب سعادت دنیا
و آخرت است چنانکه سوق احادیث ناظر بر آنست و صاحب مواهب از ابن القیم وجه مناسبتی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم سید الانام است و روز جمعه سید الایام پس صلوة بروی در وی از دیگر مناسبتی دارد که در غیر
وی نیست و با حکمت دیگر که هر چیزی و نعمتی که رسیده است امت را در دنیا و آخرت همه بدست مبارک وی
صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و اعظم کرامتی که حاصل میشود ایشان را در روز جمعه حاصل میشود [illegible]
دیدار حق تعالی و تقدس در آخرت درین روز حاصل میشود و نام وی در آخرت یوم المزید است که در روز وی

نعمت حق زیاده میشود بر اهل جنت و بدیدار مولی تعالی و تقدس مشرف میشوند چنانکه در باب آتیه بیاید
انشاء الله تعالی و نیز عبادت مر است را در دنیا در روز میسر است و در آخرت در روزی ست که جمع شده است
در وی خلق عالم و اسعاف میکند خدا تعالی در وی مطالب و حوائج ایشانرا و رد نمیکند سائل را و قبول میکند دعا
وانچه حاصل نشده ایشانرا و نشناختند آنرا مگر بسبب وساطت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بدست وی
پس از شکر و حق نعمت شناسی و ادای تعلیل از حق وی صلی الله علیه و آله وسلم است که اکثار صلوة کنند بر وی
در این روز و شب والله اعلم وصل در بیان فضائل و فوائد ثمرات صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم بدانکه
فضائل و فوائد و نتائج و ثمرات صلوة خارج از حد حصر و بیان است و جمیع خیرات و برکات دنیا و آخرت را شامل و متضمن است
و اصل آن امتثال امر الهی تعالی شانه و موافقت وی و ملائکه وی است چنانکه فرموده ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و در حدیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا و در وجه
بالاتر و عظیم‌تر آنکه حضرت عزت جل جلاله و عم نواله بر کسی صلوة و رحمت و برکت فرستد و در اینجا اشکال می آرند که
چون روا باشد که صلوة بر آنحضرت یکی باشد و بر مصلی ده جواب این آنست که واحد که در حدیث واقع شده است فعل
بنده است که تکلم میکند بآن و این بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزای عمل خود یکی بده باید و از اینجا لازم نمی آید که صلوة از خداوند بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم یکی باشد صلوة میفرستد هر مقدار که خواهد چون بنده مامور شد بفرستادن صلوة و السلام دعا
کرد و گفت خداوندا من عاجزم در شایان این امر تو خود درود بفرست بر حبیب خود چنانکه لائق است بجلال تو و
جمال وی پس حق تعالی میفرستد هر چه لائق است بکمال رحمت و رافت خود چنانکه مناسب عزت و محبت
حبیب وی و نزد وی و حفظ هر دو ممکن است که یک درود فرستد و کاملتر باشد بصد هزار درود از ده درود که
بر مصلی میفرستد که قلت در کمیت منافی جودت در کیفیت نیست چنانکه یک جوهر است بصد هزار فائق و در حدیث
آمده است که گفت بر آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزی در حالیکه دیده میشد اثر سرور در بشره مبارک وی
گفتند یا رسول الله امروز اثر ذوق سرور در روی پر نور تو ظاهر است سبب چیست گفت جبرئیل آمد و گفت
آیا راضی نمیگردانند ترا یا محمد که پروردگار تو میگوید صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر آنکه بفرستم بر وی ده صلوة
و سلام و در روایتی مطلق آمده که هر که صلوة و سلام فرستد بر تو صلوة و سلام فرستد خدا تعالی بر وی گویا مقصود
از اینجا بیان مطلق واقع شده و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود کسیکه صلوة فرستد
بر من صلوة فرستد خدا تعالی بر وی تا وقتی که صلوة میفرستد بر من پس اختیار دارد بنده کم کند یا بیش و در روایتی
صلوة میفرستد بر وی خدا و فرشتگان او هفتاد صلوة پس کم کند بنده یا بیش گفت بنده مسکین عبد الحق [illegible] الله
بمزید الیقین که مقصود [illegible] هفتاد هم نخواهد بود زیرا که در اینجا مضاعفت بسیار رسیده [illegible] بلکه از ان هم بیشتر آمده است

بر اندازهٔ تقوی و محبت و اخلاص و در تعیین میان قلت و کثرت نوعی از تهدید است زیراکه تغیر بعد از اعلام بوجود خیر و شر متضمن تحذیر است از تفریط و تقصیر در تحصیل آن و در حدیث ترمذی از ابی بن کعب آمده که گفت یا رسول الله من میخواهم که بسیار فرستم صلوة بر تو پس چه مقدار بگردانم برای تو از دعای که میکنم برای خود فرمود هرچه میخواهی گفتم ربع فرمود هرچه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم نصف فرمود هرچه خواهی اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم دو ثلث فرمود هرچه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم بگردانم برای تو تمام دعای خود را فرمود اذا یکفی همک و یغفر ذنبک و در حدیث دیگر آمده که هر که صلوة فرستد بر من یک صلوة صلوة فرستد حق تعالی بر وی ده صلوة و محو کند از وی ده خطیئه یعنی گناه و بلند سازد ده درجه و این حط خطیئه و رفع درجه مخصوص جزای عمل صلوة نیست بلکه مخصوص فضیلت آنست بر اعمال دیگر که جزای یکی ده است و در اینجا حط و رفع نیست و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم هر که بگوید اللهم صل علی محمد و انزله المنزل المقرب عندک یوم القیمة و جبت له شفاعتی و از ابن مسعود رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزدیکترین مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشان است از روی فرستادن صلوة بر من و در حدیث دیگر آمده که فرمود نزدیکترین مردم از من روز قیامت بیشترین شما است در صلوة فرستادن بمن و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که درود فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گناهان را محو و پاک کننده تر است از آب سرد کننده مر آتش و سلام بر وی [illegible] از عتق رقاب و درینجا نکته ایست که چون حکم الله چنین است که صلی بر آنحضرت صلوة فرستد ثنا بر آنحضرت [illegible] و کیفیت و مبالغه مشتمل است بر اینکه صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] و لیکن [illegible] تا لایق بجلال او است کما ینبغی [illegible] صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نتیجه انوار و برکات و مفتاح تمام ابواب خیرات و سعادت دارین [illegible] و در بعضی مشائخ فرموده اند در وقت فقدان شیخ کامل مکمل که تربیت و تهذیب کند التزام صلوة بر رسول خدا صلعم [illegible] و ازین صلوة [illegible] از شرف اخلاق محمدی [illegible] و [illegible] بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] بعضی مشائخ [illegible] نقل میکنند [illegible] بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] صلوة [illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر که بسیار فرستد صلوة بر پیغمبر خدا صلعم [illegible] او را در خواب و بیداری کذا نقل الشیخ الامام علی المتقی فی الحکم الکبیر عن الشیخ احمد بن موسی المشرع [illegible] من متاخرین مشائخ شاذلیه قدس الله اسرارهم

فرموده اند طریق سلوک وتحصیل معرفت وقرب الهی درزمان فقدان باوجود اولیای ومرشد متصرف التزام ظاهر
شریعت ست با دوام ذکر وکثرت صلوة برحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم تا از کثرت اشتغال بصلوة نوری
در باطن پیدا شود که بدان راه بیابد وفیض واعانت وامداد از آنحضرت بی واسطه برسد وبعضی ترجیح وتفصیل کرده اند
صلوة را بر ذکر از حیثیت توسل واستمداد اگرچه از حیثیت ذات ذکر اشرف وافضل ست وفلان طریقه شاذلیه
که حقیقت آن [illegible] قادریه است استفاضه انوار از حضرت نبویه است بوسیله التزام متابعت ودوام
صلوة بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وشیخ اجل واکرم قطب [illegible] عبدالوهاب متقی رحمة الله علیه
و[illegible] بسیار [illegible] علوم [illegible] یافت که در حین خواندن [illegible] خویش
[illegible] اللهم [illegible] حسن بصری گفته است که چون بنده اللهم گفت گویا
خدای تعالی را بتمام اسمای الهی یاد کرد وچون صلی علی محمد گفت [illegible] بفضل حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
وبر علی آل واصحاب [illegible] در بحار فضائل وکمالات ایشان افتاده وآخر بعد خوض وغوص درین بحار تا [illegible]
آمدن چه صورت دارد وقتی که این فقیر را سفر مدینه مشرفه [illegible] وداع کردند فرموده باشند که درین سفر [illegible] اداء فرائض
عبادتی بالاتر از صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست وچون از تعیین عدد پرسیده شد فرمود اینجا عدد
معین نیست چندان بخواند که بدان رطب اللسان شود وبرنگ وی [illegible] گردد [illegible] وقت [illegible]
طالب را باید که هر روز از صلوة وردی معین داشته باشد از هزار کم نباشد واگر نشود پانصد بار [illegible]
بصد بار بخواند واکثر [illegible] واصحاب تجویز نکرده اند ودر وقت خواب رفتن هم البته خالی نباشد [illegible]
[illegible] آنکه صلوة وسلام است [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] روایت کرده است
ابوهریره که گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سلام نمیفرستد هیچ یکی بر من مگر آنکه [illegible]
[illegible] روح مرا تا آنکه رد میکنم بروی سلام او وجواب سلام وی میگویم [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی را فرشتگان [illegible] سلام [illegible]
[illegible]
[illegible] السلام [illegible] البشارة [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] لازم کثرت صلوة ست بصفت [illegible]

شعر وشق عن قلبی تری وسطه ذکرک فی سطر والتوحید فی سطر ، و از فوائد آن معادل بعشرت تا بیست و عشرین غزوات
و استجابت دعا و وجوب شفاعت سید انبیا و شهادت وی صلی الله علیه و آله وسلم و حصول قرب بوی و مزاحمت
کتف شریف او بر باب جنت و کثرت و اتصال با آنحضرت بیشتر از دیگران روز قیامت و گشتن آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم متولی جمیع امور در آن روز پر شدت و کفایت جمیع مهمات و قضای تمامه حوائج و مغفرت
ذنوب و کفارت جمیع سیئات ست و قبول از فوائد فرائض نیز و قیام او مقام صدقه بلکه افضل از آن صلی الله
علیه و آله وسلم و تفریج کرب و شفای سقم و اذهاب خوف و جوع و اظهار برأت ستم و نصر بر اعداء و حصول رضای الهی
و محبت وی و صلوٰة وی و صلوٰة ملائکه وی عز و علا و تزکیه و تنمیه مال و طهارت ذات و صفای قلب و فراغ بال
و حصول برکت در جمیع امور حتی در اسباب و اموال و اولاد و اولاد اولاد تا طبقه رابعه
و تحبیبات از اهوال قیامت و آسانی سکرات موت و خلاصی از مهالک دنیا و مضائق روزگار و تذکیر
نسیانات و دفع فقر و اعدام حاجت و سلامت از اقسام بخل و جفا و از دعای رغم انف و تطییب مجلس و غشیان رحمت
و توفیر نور نزد مرور بر صراط و تثبیت قدم در آن حال بر او است و مروی و نجات از آن در طرفة العین بخلاف حال
تارک صلوٰة و حصول محبت مسلمانان و محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و مسابقه آنحضرت روز قیامت
و رویت جمال آنحضرت در منام و محبت ملائکه و تحبیب ایشان و کتابت صلوٰة وی باقلام ذهب بر قراطیس
فضه و دعای ایشان مر او را بزیادت خیر و استغفار و از اعظم فواید اکرم رعایت حصول شرف رد سلام که سنت ست بلکه
فرض مقرر ست و کدام سعادت بالاتر از آنکه دعای خیر و سلامت از آنحضرت شامل حال کسی باشد اگر در تمام عمر
یکبار روست دهد موجب صد هزار کرامت و ثمر فراوان بی کاست ست بیت بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب
که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو و بیشتر از سلام کردن بروی سلام از جانب بر عادت مرینه آنحضرت ست که
واقع شده است کان یبادر بالسلام مشرف شده بعد از سلام کردن برد سلام نیز مشرف گردد و فائده از فوائد
صلوٰة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باز داشتن ملکین ست از نوشتن گناهان تا سه روز و منع اغتیاب
مردم مر مصلی را و در آمدن مصلی زیر سایه عرش روز قیامت و گرانی ترازوی اعمال نیک و امن از عطش و تکثیر ازواج
در جنت و حصول رشد و هدایت در مصالح دنیا و آخرت و اشتمال صلوٰة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بر ذکر الهی عز اسمه و تضمن وی شکر نعمت وی عز و علا معرفت حق و نعمت وی و اقرار بدان ذکر کرده است
انتهی ما ذکره فاکهی رحمة الله علیه در رساله آداب زیارت که در جذب القلوب بعینها نقل کرده شده و از اینجا درین کتاب
نقل افتاد و حکایات دیگر در فواید زوائد نیز مذکور ست که وقت بدان اتساع نیافت و یکی از آن حکایات که شیخ ابن
الهی یکی بهجویه داده صوفی محدث و مکتاب ... ذکر از شیخ مجدالدین فیروزآبادی اسمانیدی که او راست روایت میکند

درینجا ثبت میکرد و با میدآنکه طالبی آنرا ورد خود سازد می آرد که روزی شبلی قدس سره بر ابوبکر مجاهد که از علمای
وائمهٔ عصر خود بود آمد ابوبکر بجهت اکرام وی برپای ایستاد و با وی معانقه کرد و میان هر دو چشم وی بوسه داد حاضران
گفتند که یا سیدی این را بشبلی میکنی و حال آنکه تو و هر که در بغداد است او را مجنون میخوانند گفت این نکردم مگر که
از پیغمبر دیدم صلی الله علیه و آله وسلم در خواب می بینم که شبلی پیش پیغمبر آمد و پیغمبر صلعم بدیدن او بایستاد و او را در کنار
گرفت میان هر دو چشم او بوسه داد پس گفتم یا رسول الله این را بشبلی میکنی فرمود که وی بعد از نماز این آیه میخواند
لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم الآیه و عقب آن صلوة بر من میفرستد و خواندن این آیه پیش از شروع
در صلوة متعارف مجالس موالید اهل حرمین ست زادهما الله تشریفا و تعظیما و بعد از آن این آیه را نیز میخوانند ان الله
وملائکته یصلون الآیه بعد از آن بقصد امتثال این امر شروع در صلوة می کنند اللهم صل علی محمد و علی آله وسلم
و صل شک نیست که براندازهٔ فضائل و فوائد صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و مدح و ثواب
فاعل آنکه وارد شده قبایح و مضار ترک و ذم و عقاب تارک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر عملی که فضیلت
و ثواب آن عالی تر و کامل تر ترک آن قبیح تر و مذموم تر و عقاب بران شدید و قوی تر و در حدیث علی ابن
ابی طالب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله وسلم ان البخیل و در روایتی البخیل
من ذکرت عنده فلم یصل علی بخیل باید که بخیل و معروف آنرا گویند که در بذل اموال و صرف آن خستی کند لیکن بخیل
سخت تر و کامل تر آنکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من و با این مقدار صرف وقت و استعمال
زبان در محبت من و شکر نعمت نکند که ثواب آن عظیم تر و وافر تر از صرف مال و افضل از عتق رقاب ست
آسانتر از انست و از امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما و علی آبائهما العظام و اولادهما الکرام امام محمد باقر
آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسیکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستاد بر من
پس تحقیق گم کرد راه بهشت را و در حدیث ابی هریره آمده که گفت ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
کسیکه فراموش کرد صلوة بر من فراموش کرد طریق جنت را و از قتاده آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم
وقتیکه ذکر کرده شوم من نزد مردی و درود نفرستد بر من پس تحقیق جفا کرد بر من و از جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت
فرمود نشینند قومی مجلسی را پس متفرق شوند در و نفرستاده بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانست که گویا
متفرق شدند از مجلسی که گندیده تر ست از مردار و از ابو سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت نه نشینند قومی مجلسی را که درود
نفرستند در وی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر ایشان روز قیامت اگرچه در آیند در بهشت
یعنی اگرچه بحکم ایمان و اعمال صالحه در بهشت در آیند و ثواب آن دریابند ولیکن بجهت فوات ثواب صلوة بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم که عظیم ست حسرت خورند که چرا از دست دادند و در حدیث دیگر ذکر الله و الصلوة علی النبی

هر دو واقع شده و در حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شدم من نزد او و درود نفرستاد بر من خوار باد مردی
که در آمد بر وی رمضان و گذشت پیش از آنکه آمرزیده نشود یعنی در رمضان باید که کاری کند که سبب مغفرت وی گردد
که وجود این ایام غنیمت ست و موسم مغفرتست و خوار باد مردی که دریافت پدر و مادر یا یکی از این دو پیری را
در دنیا و در نیاورد او را به بهشت یعنی با پدر و مادر را خدمت کند و راضی دارد ایشان را خصوصاً در کبر سن تا مستوجب
دخول جنت گردد و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت برآمد بر بالای منبر و گفت آمین باز برآمد گفت آمین
معاذ بن جبل گفت یا رسول الله آمینها گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که جبرئیل آمد و گفت یا محمد
هر که نام برده شوی تو نزد وی و درود نفرستد بر تو و بمیرد در آید در آتش و دور سازد او را خدا تعالی از درگاه قرب
و رحمت خود پس بگو آمین پس گفتم من آمین و همچنین گفت جبرئیل علیه السلام در حق کسیکه دریافت رمضان را
و قبول کرده نشد از وی و در حق کسیکه نیکی نکرد با مادر و پدر خود و آمده است که هر که در مجلسی نشینند و درود نگویند آمرزیده نشود
هر چه واقع شود از وی در آن مجلس تنبیه گمان نبرد که مراد بذکر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مجلس همین
نام شریف وی بردن است بلکه عام تر و شامل تر از ذکر اسم ذکر اوصاف و احوال شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم اگرچه
هیچ نام شریف وی مذکور نگردد اگرچه علما در تخریج مسئله ذکر اسم شریف را اختیار کرده اند بر ظاهر و بالله التوفیق فصل
اختلاف کرده اند در صلوة بر غیر سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم از سائر انبیا علیهم السلام و مجموع آنچه مفهوم
میشود از کلام قوم سه قول است جمعی برآنند که جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت و شفا میگوید که روایت کرده شده است
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صاحب مواهب میگوید که
ثابت شده است این روایت از ابن عباس و روایت کرده است ابن ابی شیبه از طریق عثمان از عکرمه
از ابن عباس که گفت نمیدانم صلوة را که سزاوار باشد بر هیچ یکی مگر بر نبی صلی الله علیه و آله وسلم و سند این صحیح است
و حکایت کرده شده است از امام مالک نیز که گفت جائز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ یکی از انبیا بجز محمد
صلی الله علیه و آله وسلم و از عمر بن عبد العزیز نیز همچنین آمده و لیکن گفته اند که معروف از مذهب مالک این نیست
بلکه وی رحمة الله علیه در مبسوط گفته است که مکروه میدارم صلوة بر غیر انبیا و گفته نمیرسد ما را که تجاوز کنیم
از آنچه امر کرده شده ایم بدان و این قول ثانی ست درین باب که مخصوص نیست با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
زیرا که در حدیث آمده که فرمود صلوا علی الانبیاء قبلی فان الله بعثهم کما بعثنی پس صلوة مخصوص ست انبیا و بغیر ایشان
جائز نیست و از سفیان ثوری نیز همچنین منقول ست و از ابن عباس رض در روایت دیگر آمده گفت لا ینبغی الصلوة
علی احد الا النبیین و فرقه دیگر میگویند که صلوة بمعنی ترحم ست و دعا ست از حضرت عزت جل جلاله که رحمت کند بر
بنده خود و این مطلق ست مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا اجماع قطعی و ثابت نشده بیت الحق و تحقیق

فصل در اختلاف صلوة بر غیر آنحضرت

گفته است حق سبحانه در خطاب مومنان هو الذی یصلی علیکم وملائکته و در شان صابران فرموده اولئک علیهم صلوات
من ربهم ورحمة و در حق متصدقان فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم و آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم صلوة میفرستاد بر متصدقان و هر وقتی که کسی آوردی صدقات را نزد وی چنانکه در حدیث
آمده است اللهم صل علی آل ابی اوفی وصل علی فلان و علی آل فلان و در حدیث دیگر آمده است اللهم صل
علی جمل بنی [illegible] و آنحضرت میفرستاد بر کسی که وی خوب [illegible] آن صدقه را و در حدیثی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم صلوة
کرده است بر علی و آل او و از جهت [illegible] نیز واقع شده و در حدیث ابن عمر رضی آمده است که وی صلوة میفرستاد
بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم و بر ابی بکر و عمر ذکر کرده است این را مالک در موطا و ابن وهب از انس
روایت کرده که گفتند ما دعا میکردیم یاران خود را که غایب بودند اللهم اجعل منا صلوة قوم ابرار لیسوا
بظلمة ولا فجار یقومون باللیل ویصومون بالنهار و قاضی عیاض مالکی گفته که آنچه محققین علما گفته و درست میگوید جمهور
علما بدان رفته اند و اختیار کرده اند آنرا کثیری از فقهای متکلمین آنست که جائز نیست افراد غیر انبیا بالصلوة بلکه
این چیزیست که مخصوص است بدان انبیا و گشته است شعار ایشان در توقیر و تعظیم پس گفته نشود ابوبکر صلی الله
علیه وسلم و علی صلی الله علیه وسلم اگرچه از روی معنی صحیح است چنانکه مخصوص است الله سبحانه به تنزیه
وتقدیس پس گفته نشود قال محمد عز و جل اگرچه عزیز و جلیل هست و همچنین واجب است تخصیص نبی و سایر انبیا به
صلوة و سلام و شریک گردانیده نشود با ایشان و آنچه در کتاب و سنت واقع شده است محمول بر معنی دعاست
نه بر وجهی که شعار ایشان باشد [illegible] مثلا در آل ابی اوفی و غیر وی که شعار ساخته بود مر ایشان را و هر جا که ذکر ایشان
صلوة فرستاده شود و ذکر کرده شود اسوای انبیا و از ائمه و غیرهم از غفران و رضا چنانکه در قول وی ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان و فرمود رضی الله عنهم و رضوا عنه و گفته اند که نبود این امر معروف در صدر اول
بلکه پیدا کرده اند این را بعضی از اهل بدعت در بعضی ائمه خود و شریک و مساوی گردانیده اند ایشان را با پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم پس واجب است اجتناب از طریقه ایشان و ذکر آل و ازواج و ذریت بر وجه تبعیت و اضافت است
نه بر استبداد [illegible] انتهی کلام فیه تحقیق گفته است پروردگار تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا
پس واجب که باشد دعا مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم مخالف مر دعاء مر ناس را و همچنین کلام در سلام و شیخ
ابو محمد جوینی که والد امام الحرمین است گفته است که سلام بمعنی صلوة است پس استعمال کرده نشود در غائب و افراد
کرده نشود در غیر انبیا و اما حاضر خطاب کرده شود بآن و گفته شود سلام علیکم و علیکم السلام و گفته است که این امر
مجمع علیه است و گفته اند که این طریق اسلم و اقرب است باتقیا و اولی بعامه ادب آنچه [illegible]
میگوید که بیشتر اختلاف کرده اند منع کنندگان از اطلاق صلوة و سلام که آن حرامست یا مکروه کراهت تنزیهی

یا از باب خلاف اولی سه قول است که حکایت کرده است نووی در کتاب اذکار و گفته صحیح آنست که مکروه است
کراهت تنزیه زیرا که شعار اهل بدعت است والله اعلم تنبیه معلوم شد که این بحث در صدر اول نبود بلکه مؤمنان
مامور بودند بصلوة وسلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و بحکم آنحضرت که فرمود صلوا علی الانبیاء قبلی فان الله بعثهم
کما بعثنی بر انبیاء دیگر نیز میفرستادند و شیعه درین مسئله مخالفت افتاده بر اهل بیت نبوت صلوة وسلام میفرستند
اصالة والا بروجه تبعیت جائز است بخلاف و در کتب قدیم سلام بنسبت باهل بیت [illegible] ازواج مطهره
نیز باشد علیها السلام دیده میشود والله اعلم و در مردم متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده و آن در باره صحابه
رضی الله عنه و در حق [illegible] رحمة الله علیه میگویند جمله مشایخ را و صاحب هدایه برای خود میگوید قال رضی الله عنه و در طریقه صوفیه
نیز میگویند قدس سره العزیز یا قدس سره بتمامه و گفتن این باب در متعارف است و بعضی گفته اند رحمه الله و بعضی کلمه
صلی الله علیه و آله وسلم مینویسند و این بقاعده مشهوره نحویه که در اعاده جار است موافق نیست و بعضی در صلوة
بر انبیاء علی نبینا و علیهم زیاده میکنند تا صلوة بر ایشان بر تبعیت و طفیل واقع شود و در اکثر متعارف در دیار
عرب و هر که در حکم ایشان است در آنحضرت صلعم است و در انبیاء دیگر علیهم السلام و در کلام اکثر اعاجم نسبت
بآنحضرت علیه السلام بسیار واقع است و اولی علیه الصلوة والسلام و لفظ صلی الله علیه و آله وسلم و رعایت ایجاز
و سلامت واقع شده است باب دهم در انواع عبادات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شک نیست که
مقصود از آفرینش عالم عبادت است بقوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و مدار است تقرب و وصول
بحق عبادت است چنانکه پیغمبر میفرمایدان الله ربی وربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم وقال الله تعالی ولقد نعلم انک یضیق
صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک وکن من الساجدین واعبد ربک حتی یاتیک الیقین و مراد بیقین موت است
از جهت بودن وی امر یقینی بسبب زوال ضیق صدر و تنگدلی و حزن و غم بعبادت آنست که چون مشتغل شود
انسان بعبادات منکشف میگردد بروی انوار عالم ربوبیت و چون حاصل شد این انکشاف گشت دنیا بکلیت
حقیر در نظر وی و چون حقیر نمود سبک و آسان شد بر دل فقدان وی و وجدان آن پس متوحش نشود بفقدان آن و خرم
نگردد بوجدان آن پس زائل گردد حزن و غم و نیز چون نازل شد به بنده مکاره گریخت انسان بسوی طاعت مولا
گویا میگوید واجب است بر من عبادت تو خواه بدهی تو مرا خیرات یا بیفکنی در مکروهات پس فراموش میگردد
مکروه و فرح میگردد بآن امید وقال الله تعالی فاعبده واصطبر لعبادته و درین رد است بر فرقه که گویند که چون
حاصل شده بنده را محبت و قرب حق ساقط شد از وی اعمال ظاهره و خلاص شد از کد عمل و ساقط شد
از وی تکلیف و چون بنده مسافر است بسوی درگاه حق و منقطع نیست سیر وی مادام که در قید حیات است
محتاج است بر توشه راه که عبارت است از عبادت و مستغنی نیست از آن و هر چند وی اقرب و عبادت وی

اعظم واو فرشخص در مجلس جنید حرفی میگفت که ناظر بود در اسقاط عمل فرمود زنده ما این سخن از زنا و شرب خمر
بدتر است و اختلاف کرده اند علما در تعبد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از بعثت آیا متعبد بود بشریعتی
از شرایع که پیش از وی بود جمهور برآنند که تبع نبود بچیزی از آن بلکه عبادت میکرد بهر چه انداختند در دل وی از
عبادات و حکم میکرد بعقل اول بدان و بعضی توقف کردند درین مسئله و نیز اختلاف کردند که تعبد او بذکر بود یا بفکر مختار آن که
بذکر بود و اگر بهر دو باشد نیز محتمل است که بنور انبیت ذکر فکر صاف میشد و در می یافت علوم و حقائق زاد الله اعلم
چنانکه مولانا در مثنوی گفته است شعر ایشهی گفتیم و باقی فکر کن * فکر گر جامد بود رو ذکر کن * و پایه ذکر اعلاست
که بی واسطه اتصالی بذات حق حاصل گشته فیوض وارد میگردد و در فکر تعلق بنفس است و بعلو باقی که در ذهن
موجود است و ترتیب آن بر وجه مخصوص حصول حاصل میگردد و بعضی علما قائلند که عمل بشرایع انبیا خصوصا ابراهیم
علیه السلام میکرد و حجت می آرند که آنحضرت مامور است در قرآن باقتدا و اتباع ایشان بعد از بعثت قال الله
تعالی اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده و قال حق سبحانه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم پس اگر پیش
از بعثت نیز عامل بدان بوده باشد چه عجب جوابش آنکه مراد بهدیهم ایمان بالله و توحید و اصول دین است
که متفق علیه است میان همه و فروع و شرایع که مختلف است و خود ممکن نیست اجتماع در آن از جهت اختلاف
در آن و نیز منسوخ گشته و بعد از نسخ هدی نماند پس درینجا دلیل نباشد بر آنکه آنحضرت متعبد است بشرایع انبیا سابق علی
نبینا و علیهم السلام تا گویند که چون بعد از بعثت متعبد است پیش از بعثت نیز باشد ثم احتمال دارد که متعبد بشریعت
یکی از ایشان باشد و اگر باشد ابراهیم اولی و انسب است و بعضی گفته عیسی اقرب است والله اعلم و درینجا نکته ایست
که متعلم میگوید که چون آنحضرت مقتدی بتبع انبیا علیهم السلام باشد فضل وی بر تمامه ایشان چگونه بود و دفع
این وهم میکنند بآنکه چون مقتدی بتبع همه باشد کمالات همه در وی جمع گردد پس کاملتر از همه بود فافهم وبالله التوفیق
صاحب سفر السعادة عبادات را بهشت نوع ترتیب داده ما نیز همین نوع قرار داده ایم نوع اول طهارت
دوم صلوة سوم زکوة چهارم صوم پنجم حج ششم جهاد هفتم تلاوت نوع اول در طهارت و در وی چند فصل است
و فصل اول در وضو و مسواک و مقدار آب وضو وضوء از وضائت بمعنی حسن و نظافت است و وضو بالضم مصدر و بفتح
آب وضو یعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که هر دو لغت اند گاهی بمعنی مصدر آید گاهی بمعنی آب کذا فی القاموس
و اختلاف کرده اند علما در وقت وجوب وضو بعضی گفته اند وجوب او بمدینه است بقول حق تعالی اذا قمتم
الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الآیة و این آیه در سوره مائده است که مدنیست و لیکن در احادیث آمده که جبرئیل
علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در ابتدا وحی نماز و وضو آموخت و نیز در حدیث آمده است
که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد گریان و گفت قریش تعهد کرده اند بر قتل تو فرمود آب وضو بیار

پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و این در مکه بود و ابن عبد البر نقل کرده است اتفاق اهل تفسیر را
بر آنکه غسل جنابت فرض کرده شد بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض کرده شد نماز و بر آنکه آنحضرت نماز نگذارد هرگز
مگر بوضو و گفت ابن عبد البر که این چیزیست که جاهل نیست بدان هیچ عالم شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که
این رد بر کسی میشود که منکر است وجود وضو را پیش از هجرت نه بر کسیکه منکر است وجوب آنرا پیش از هجرت انتهی
و حاصل این سخن آنست که وجوب وضو بآیت مذکوره باشد و این منافات ندارد بآنکه وضو پیش از آن باشد
ولیکن واجب نباشد و خلاص نیست ازین اشکال مگر آنکه گویند وضو پیش از هجرت مندوب بوده و آیت
ولیکن برین تقدیر لازم می آید که نماز بی وضو جائز باشد و این خلاف اجماع است و ممکن است که گفته شود که
نزول آیت برای وجوب وضو است نزد قیام بصلوة و انتم محدثون تقدیر کنند چنانکه بعضی گفته اند که در ابتدا
وضو فرض بود نزد قیام مطلقا و در آخر منسوخ گشت و مقید بوجود حدث گشت ولیکن در نسخ احکام سوره مائده
سخن است مقید بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای هر نماز وضو ساختی و در بعضی اوقات بیک وضو چند
فریضه گذارده است مسلم از بریده روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وضو میکرد برای
هر نماز و گذارد روز فتح چند نماز و در روایتی پنج نماز بیک وضو پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله چیزی
کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمدا کردم یا عمر یعنی برای بیان جواز تا بدانند که وضو برای هر نماز فرض نبود و در
بخاری و ابوداؤد و ترمذی از انس رضی الله تعالی عنه آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را که شما چه میکردید گفت کفایت میکرد یکی از ما را وضو مادام که محدث
نمی شد و اینجا گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت بود و در روایت احمد و ابی داود
از حدیث عبد الله بن حنظله غسیل الملائکه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مامور بود بوضو کردن برای هر نماز
طاهر باشد یا غیر طاهر و چون شاق آمد بروی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث
و اما مسواک مشتق است از سواک بمعنی مالیدن و مالیدن دهن و مسواک بالکسر چوب دندان مال مسواک
شد و احادیث در فضیلت و استحباب مسواک بسیار واقع شده فرمود اگر نمی بود خوف مشقت بر امت من امر
میکردم و واجب میگردانیدم بر ایشان مسواک را برای هر نماز و فرمود مسواک کردن سبب طهارت دهن و موجب
رضاء حق است تعالی و تقدس فرمود نیامد مرا جبرئیل هرگز مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک تحقیق ترسیدم که بسایم و بکنم
پیش دهن خود را و در روایتی لثه را و لثه بکسر لام و ثاء مثلثه مخففه گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله
حنظله که گذشت ناظر در وجوب مسواک است بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن در صحت این حدیث
سخن است و خصائص ثابت نمیشود مگر بدلیل صحیح و در حدیث طبرانی و بیهقی که از عائشه آورده اند که آنحضرت

فرموده سه چیزاند که بر من فرض‌اند و برای ایشان سنت اند وتر و مسواک و قیام لیل و در حدیث دیگر آمده که
آنحضرت فرمود امر کرده شده ام من بمسواک تا آنکه ترسیدم که فرض گردانیده شود بر من و این صریح است در عدم
وجوب اگر آنکه این حدیث پیش از وجوب واقع شده باشد اما بر اصح اجماع است که واجب نیست بلکه سنتی است
مؤکده نزد وضو باتفاق و اراده صلوة نزد شافعی و نزد برخاستن از خواب چنانکه در صحیحین از حدیث حذیفه آمده
که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون برمیخاست از خواب شب میمالید و پاکیزه میکرد دهن را بمسواک و ظاهر آنست
که مراد قیام لیل برای نماز است پس مراد مسواک برای وضو نماز است و وضو نزد برخاستن از خواب نه برای نماز
شب سنتی علیحده است و برای قرائت قرآن و در وقت خواب رفتن نیز مسواک میکرد و نزد تغیر فم خواه تغیر
رائحه یا تغیر لون اسنان و نزد در آمدن در منزل در حدیث عائشه آمده که چون در می آمد آنحضرت در خانه
نخست کاری که می‌کرد مسواک میکرد و ظاهر آنست که وضو و نماز نیز میکرد و کذا قیل و آنحضرت مبالغه میکرد
در استیاک چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت میکرد مسواک چنانکه آواز می آمد از دهن مبارک اُع اُع
بضم همزه و فتح آن و عین مهمله گویا که قی میکند و در بعضی روایات اِه اِه آمده و در روایات نسائی اعا اعا و در روایت
ابوداود آه آه و در بعضی روایات اخ اخ بجیم مستحب آنست که مسواک از درخت اراک باشد و آنحضرت نیز
همچنین میکرد و امر نیز فرمود بدان و با انگشت کفایت است خواه با انگشت خود باشد یا با انگشت غیر و اگر
بجامه درشت باشد نیز کفایت است و شافعیه برای هر آنکه تشنیه این جامه می کنند و ابونعیم و بیهقی آورده که
استیاک میکرد آنحضرت بعرض یعنی عرض دندان و در مواهب گفته است که آیا اولی آنست که استیاک
بیمین کند یا بشمال بعضی گفته اند بیمین از جهت حدیث کان یحب التیمن فی ترجله و تنعله و طهوره و سواکه بنا نهاده اند بر آنکه
آیا استیاک از باب تطهیر و تطیب است یا از باب ازاله قاذورات اگر گوئیم که از باب اول است مستحب است
که بیمین باشد و اگر از باب ثانی است پس بشمال بود از جهت حدیث عائشه که بود دست راست رسول الله صلعم
برای طهور و طعام و دست چپ برای خلا و هرچه بود از اذی رواه ابوداود باسناد صحیح بعضی از شراح حدیث
گفته اند مراد تیمن در سواک آنست که ابتدا بجانب راست کند چنانکه در ترجل و تنعل پس استدلال بآن بر
استیاک بدست راست درست نباشد پس در استیاک بدست راست نقلی باید فتدبر و گفته اند که ظاهر آنست
که آن از باب ازاله اذی است چنانکه امتخاط و مانند آن پس بیسری باشد و قرطبی حکایت کرده است از امام مالک
که مسواک نباید کرد در مساجد زیرا که از باب ازاله قذر است این تمام کلام مواهب است و پوشیده نماند که مشهور و
متعارف استیاک بدست راست است و دست چپ که متعین است برای ازاله قذر بر تقدیری خواهد بود که
ازاله بدست بود بی‌وساطت آلتی چنانکه در امتخاط و مانند آن و کراهت استیاک در مسجد بر تقدیریکه چیزی که

خارج میگرداند دهن در روی بینداز دتم اگر استیاک بدست بود این کلام جاریست و الا نه اگر بچوب بود و مانند آن بود
استحباب ابتدا بجانب یمین بحال خود است بر هر تقدیر و بالجمله ازین کلام معلوم میشود که اختیار بعضی بر استیاک
بدست چپ است والله اعلم اما مقدار آب غسل و وضو آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفته اند که غسل بیک
صاع کردی که پنج مد است و وضو بیک مد و در حدیث دیگر آمده که وضو بدو رطل کردی و تحقیق مقدار صاع
و رطل بزبان عرف این دیار خالی از تفسیری نیست و در شرح سفر السعادت درین باب و در باب صدقه
فطر در بیان آن تقصیری نرفته است و گفته اند که مراد از احادیث تعیین و تحدید نیست فائده چنانکه اکثر
یا اقل ازان وقوع یابد نیز جائز است و اصل آنست که هر چه کفایت کند بکار برد و دوام کند اسباغ کند و بحد
اسراف نکشد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن مبالغه فرمودی و امت را
تحذیر و منع کرده است از اسراف در وضو و بسیار ریختن آب و بیفزود در امت من کسانیکه پیدا آیند که در وضو
تعدی و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند و بیفزود وضو را شیطانیست نام او ولهان که آدمی را
در وضو و اسراف آب در وسواس اندازد و بپرهیزید از وسواس بپرهیزید و بپرهیزید از وسواس و دفع آن بآن بود و بی‌راه
تغافل زدن و در دفع خاطر آن تکلیف نمایند و در پی آن خاطر نروند و هم برخصت عمل کنند و اگر شیطان
بسیار مزاحمت و مکر کند که این عمل که تو کردی ناقص و نادرست است و پذیرای درگاه حق نیز نیست او بگویند
که تو بهر او درست است زیاده برین نمی آید و مولی من کریم است تعالی و تقدس همین قدر بپذیرد بفضل و رحمت
او واسع است و همچنین در نماز و دیگر مواقع وسواس و اصل وسواس و نقصان و اختلال و اختلال آن
نیز در شیطان درین میان راه یابد باستعاذه و لاحول و دفع آن بنا بست و مؤثر است کما جاء فی الآثار و در مسند
احمد و ابن ماجه از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسعد بن ابی وقاص
رضی الله عنه گذشت و وی وضو می ساخت فرمود لا تسرف بالماء و در روایتی ما هذا السرف یا سعد گفت سعد
أفی الماء اسراف یعنی در آب که چیزی مباحست و عزیز الوجود نیست اسراف چه باشد فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم نعم وان کنت علی نهر جار آری در آب اسراف میباشد اگر باشی بر جوی روان
و این مبالغه است در منع و تحذیر اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس غالبا در سعد چیزی از این
باب احساس فرموده باشند برای دفع آن این مبالغه نمود و در مسائل فقه مذکور است که اگر متوضی بر لب جوی بود
در ریختن آب اسراف نیست چه هر قدر آب بریزد باز هم در جوی افتد مگر آنکه غساله را بیرون نهر اندازد و در حقیقت
فرق میان نهر جاری و غیر وی آنست که آب مستعمل در وضو باتفاق پاک کننده نیست و نزد اکثر علما پاک
هم نیست پس او را در جای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیاده از قدر حاجت بکار بردن تضییع باشد و در نهر جاری

که غسالهم در روی افگند تضییع نبوده و نیز آب مستعمل در روی نمیماند ولیکن مبالغه فرمود که درانجا نیز تجاوز از حد مناسب نبود و گفته اند اگر در بسیار ریختن آب اسراف در آب نباشد اسراف در عمر و تضییع وقت باقیست و نزدیک باین معنی است آنچه بعضی گفته اند که مراد باسراف در حدیث اثم است یانی اگر در اکثار آب در نهر جاری اسراف و تضییع آب نیست ولیکن درینجا وزر از تقدیر شرع اثمی هست والله اعلم **وصل** گاه بودی که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعضای وضو را از یکبار زیاده شستی از جهت تعلیم است که اینقدر کافی است و اقتصار بر مقدار فرض که وضو بی آن درست نبود چنانکه فرمود هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به و در روایت ابوداود از حدیث ابن عباس آمده که گفت آیا خبر دهم شما را بوضوء رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وضو کرد مرة مرة و گاه عضوها را دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر و آنرا نور علی نور خوانده است و سبب مزید ثواب و مضاعفه اجر داشته چنانکه در حدیث رزین از عبدالله بن زید که راوی حدیث وضوء رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم آمده است که گفت که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار شستی و این مرتبه نهایت تطهیر و مبالغه در آن و اسباغ وضو که در احادیث امر بدان واقع شده و اکثر عمل او همین است و احادیث صحاح و حسان درین باب بسیار و بیشمار آمده که بیشک چون عزیمت و فضیلت درین سنت عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه رضی الله عنهم در اکثر احوال چنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سه سه بار و فرمود هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی و در روایتی و وضوء ابراهیم خلیل الرحمن و گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار چنانکه در روایت بخاری و مسلم از عبدالله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته شد مر او را که وضو کن برای ما چنانکه وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس طلبید اناءی را و ریخت آب از وی بر دو دست خود و بشست هر دو دست را سه بار پس درآورد دست خود را در اناء و بیرون آورد پس مضمضه و استنشاق کرد از یک دست و کرد آنرا سه بار پس درآورد دست خود را در اناء و بیرون آورد و بشست روی خود را سه بار پس بشست هر دو دست را دو دو بار و مسح کرد بسر خود باقبال و ادبار و بشست هر دو پای خود را و مانند این آمده در روایت ابوداود و نسائی و ترمذی نیز چنین آمده که بشستن پای عدد مذکور نشد و در روایتی از نسائی آمده که بشست هر دو پای خود را دو بار و در بعضی احادیث غسل اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد ظاهرش در یکبار خواهد بود یا مقصود راوی در آن مقام بیان اصل شستن بوده از بیان عدد ساکت مانده و در هیچ حدیثی در صفت وضو آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیامده که زیاده شست بر سه بار بلکه منع کرده از زیاده بر سه بار شستن و فرمود کسیکه زیاده شست بر سه بار یا نقصان کرد بد کرد و ظلم کرد ولیکن مشکل آنست که ظاهر این حدیث ذم نقص هست از ثلاث و جواب میگویند که

این امر نسبی ست و اسارت متعلق بنقص و ظلم بزیادت و در روایت نسائی ذکر نقص نیست و همین قدر ست که
هر که زیاده کرد بدین بد کرد و تعدی کرد و ظلم نمود و آن صحیح تر ست و ابن خزیمه در صحیح خود روایت کرده و در ذکر
نقصان سخن کرده و راوی آنرا تخطیه کرده زیرا که ظاهر وی ذم نقص ست از ثلاثه و نه اینچنین ست و بعضی گفته اند که
در کلام تقدیری ست و مراد من واحدا ست و در بعضی روایات صریح آمده است من نقص من واحدة او زاد علی
ثلاث فقد اخطأ و از امام شافعی نقل کرده که گفت دوست نمیدارم که زیاده کند متوضی بر سه بار و اگر زیاده کرد مکروه
نمیدانم آنرا و گفته اند که مراد وی آنست که حرام نمیدانم آنرا و اصح آنست نزد شافعی که مکروه است کراهیت تنزیه و حکایت
کرده است دارمی از قومی از شافعیه که بزیادت بر ثلاث باطل میگرداند وضو را چنانکه زیادت رکعت در نماز و این
قیاس فاسد ست و منقول ست از امام احمد که فرمود جائز نیست زیاده بر ثلث و ابن المبارک گفت ایمن نیستم از آنکه
آثم گردد و شیخی از فقهای ظهیریه می آرد که هر که بر یکبار شستن اکتفا کرد آثم میگردد نزد بعضی از جهت ترک سنت
مشهوره و نزد بعضی آثم نگردد از جهت اتیان مامور به و صحت حدیث وارد شده در آن و امام محمد [illegible]
که شستن سه بار افضل ست و دو بار کفایت دارد و یکبار اگر با اسباغ و اکمال بود نیز کفایت است میگوید که قول امام ابو حنیفه
این ست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مضمضه و استنشاق گاه بیک غرفه کردی و گاه بدو غرفه و گاه بسه غرفه چنانکه
در غسل اعضای دیگر و از یک غرفه هم مضمضه بکار داشتی و هم در استنشاق در سه و همچنین [illegible]
میان مضمضه و استنشاق بمذهب شافعی ست و آن بر صور متعدده منقول ست و اصح آنها آنست که بیک غرفه مضمضه کند
و استنشاق باز بغرفه دیگر مضمضه کند و استنشاق همچنین سه بار کند و صاحب سفر السعادت میگوید که در هیچ حدیث
صحیح فصل در استنشاق که بعد از فراغ از مضمضه یکبار یا دو بار یا سه بار آب جدید گرفته باشد وارد نیست انتهی
و با عبارات احادیث را اختلاف یافتیم و در اکثر احادیث اینچنین واقع شده است که نخست بهر دو کف دست را
شست پس مضمضه و استنشاق کرد پس تر روی شست پس تر دو دست تا مرفقین این عبارت بسیار در احادیث
و ظاهرش دلالت بر وصل مضمضه و استنشاق کند اگر چه قطعی نیست و بعضی بر دو دست شست پس مضمضه نمود پس
استنشاق کرد پس تر روی شست و این ظاهر در فصل ست چنانکه اول ظاهر در وصل بلکه ظهور این در فصل بیشتر
از ظهور آنست در وصل و در مشکات روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق کرد سه بار بسه غرفه و این نیز
محتمل هر دو وجه است فصلا و وصلا و لیکن در بعضی احادیث صریح واقع شده که مضمضه و استنشاق بیک غرفه کرد و مذهب
مشهور از امام شافعی آنست بر وجهی که مذکور شد و مشهور از مذهب ابو حنیفه فصل ست میان مضمضه و استنشاق
بر وجه مذکور زیرا که دهن و بینی هر کدام عضوی علیحده است پس وظیفه غسل هر یک باشد جدا جدا چنانکه سایر اعضا
و این وجه در حقیقت برای ترجیح حدیث فصل ست بموافقت وی مر قیاس را چنانکه قاعده مقرر ست در اصول فقه

تعلیل در مقابله نص چنانکه خصم توهم کند و دلیل با حدیث ابی داود و طبرانی ست چنانکه شمنی آورده که طلحه بن مصرف
از اعلام ائمه و ثقات تابعین ست از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار پس استنشاق
کرد سه بار گرفت هر بار آب جدید و شافعیه میگویند که این حدیث از جهت اسناد ضعفی دارد زیرا که جد طلحه مجهول است
و صحبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بثبوت نپیوسته است انتهی و در جامع الاصول
میگوید که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و از ثقات ایشان ست و جد وی کعب بن عمرو یا عمرو بن کعب
است و شمنی در شرح نقایه میگوید که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که عبد الرحمن بن مهدی که از کبار
ائمه محدثین و در درجه مشایخ امام احمد بن حنبل ست گفت جد طلحه عمرو بن کعب مر او را صحبت ست و در سنن
خود از یحیی بن معین آورده که گفت محدثان میگویند که وی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را
دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتهی و چون اهل ایشان تصریح کرده باشند
بصحبت وی مدعا ثابت باشد و عدم وقوف اهل بیت وی در آن قادح نبود و ابن سعد در طبقات صحیح
در باب مسح از جد طلحه آورده بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یمسح هکذا پس ثابت شد که او را صحبت
است کذا قال الشیخ ابن الهمام و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده است که نزد امام ابی حنیفه رحمه الله علیه نیز جائز
است که وصل کنند در مضمضه و استنشاق و نزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق با بهای جدید نیز روا
بود و در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته که جمع مضمضه و استنشاق نکرده و اگر جدا جدا کنند محبوب تر است نزد ما
پس در حقیقت خلافی نماند و آنحضرت وضو هرگز بی مضمضه و استنشاق نکردی و مضمضه و استنشاق سنت ست
در وضو نزد ائمه ثلاثه و فرض ست نزد امام احمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم استنشاق بدست راست
کردی و استنثار یعنی بینی افشاندن بدست چپ و اما مسح راس اختلاف ست در قدر واجب آن امام شافعی
و جماعه بر آنند که واجب ادنی چیزیست که اطلاق کرده شود بر وی مسح اگرچه یک موی و بروایتی سه موی باشد و امام مالک
و جماعه بر آنند که مسح تمام سر واجب ست و نزد امام ابی حنیفه ربع راس و مسح تمام سنت ست و دلائل این ائمه
مذکور اند در محل خود و در شرح سفر السعادت با اقتضای آن بقدر مسح تقصیر کرده نشده است و بعضی از علما
گفته اند که اختلاف در مسئله مسح بدست آلت ست کذا سمعت من شیخی علی بن جار الله مفتی الحرم الشریف
رحمه الله علیه والله اعلم و مسح تمام سر سنت ست و کیفیت مسح آنست که ابتدا کنند بمقدم راس و ببرد هر دو دست را
بجانب قفا پس برگردانند هر دو دست را تا باز آید بآنجا که ابتدا کرده بود و سنت در مسح سر در مذهب امام اعظم
یکبار ست و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل میکند که سه بار مسح کردن هر بار با آب جدید بدعت ست و امام شافعی
گوید مسح تمام سر سه بار با بهای جدید سنت ست و در روایتی غریب از ابی حنیفه نیز آمده است اما تثلیث

مسح یکبار واحد و در هدایه گفته که آن مشروع سنت و مرویست از امام ابی حنیفه و در بعضی شروح هدایه گفته که در روایت
حسن ست از ابی حنیفه که اگر مسح سه بار بیک آب کند مسنون باشد و مروی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
آنست که تکرار مسح نکردی و اکثر احادیث در مسح مطلق آمده بی تقیید بعدد و مقید بمرة واحده نیز آمده و آنچه بصحت
رسیده از احادیث همین است و در بعضی احادیث مرتین نیز واقع شده و این بآن معنی ست که هر دو دست را
از مقدم راس بمؤخر برد و باز از مؤخر بمقدم آرد و نیز این احادیث او سوم خصوصیت میدارند اما تثلیث مسح
در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد یکبار یکبار و دو بار دو بار و سه بار سه بار و شامل غسل و مسح است
و قول شافعی در تثلیث مسح باین دلیل ست و قیاس مسح بر غسل و جواب آنست که توضأ ثلثا ثلثا که در
حدیث آمده محتمل ست و بر روایات صحیحه که در عدم تکرار مسح آمده بیان کرده تثلیث مخصوص ست باعضاء مغسوله
و بنای مسح بر تخفیف ست پس قیاس وی بر غسل که مبنی بر مبالغه و بر اکمال و اسباغ ست قیاس مع الفارق باشد
و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته که در هیچ طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما برین اند مگر شافعی
که تثلیث مسح را مستحب میدارد و ابوداود گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند همه دلالت دارند
که مسح راس مرة واحده است و ابوعبیده مبالغه کرده و گفته که هیچ یکی از سلف را ندانم که باستحباب تثلیث مسح
رفته باشد مگر ابراهیم تیمی و لیکن درین قول نظر است چه ابن ابی شیبه و ابن المنذر از انس و عطا و غیر ایشان
آنرا نقل کرده و ابن خزیمه و غیره در حدیث عثمان تثلیث را تصحیح نموده انتهی و در جامع الاصول و در روایتی از
حدیث عثمان آورده که وی مسح راس ثلثا کرده و شیخ ابن الهمام از بیهقی نقل کرده که گفت روایت کرده شده
بوجوه غریبه تکرار مسح از عثمان رضی الله عنه و لیکن آن بجهت مخالفت احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم
انتهی و ترمذی از وائل بن حجر آورده که ثم مسح علی راسه ثلثا و مسح علی اذنیه ثلثا و هر چه ازین باب آمده اگر بصحت
رسیده محمول است بر تکرار بآب واحد نه بآب جدید کما قال فی الهدایه و آنحضرت مسح گوش کردی ظاهرا و باطنا یعنی هم
بیرون گوش مسح کردی و هم درون گوش و از برای مسح درون سر انگشتان در سوراخ گوش در آوردی
و مسح گوش با آب جدید است نزد ائمه ثلثه و نزد امام ابوحنیفه بروایتی از امام احمد به بقیه آب سر و در اکثر احادیث
مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض آب جدید و ظاهر سیاق آنها در بودن اوست با آب سر و اما آنچه روایت
کرده شده است که گرفت برای اذنین آب جدید محمول است بر آنکه تری بود از استیعاب راس در دست نمانده
او جهت تطبیق میان احادیث و بالجمله روایت مسح اذنین با آب سر اکثر و اشهر است و از بسیاری از صحابه عظام بطرق
کثیره آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام و اما غسل رجلین در اکثر روایات مطلق آمده بی ذکر عدد اما بقیه تنقیه و تنظیف
را و در بعضی قائل نیستند بتثلیث غسل در ان کذا فی شرح ابن الهمام و در روایتی از نسائی آمده که شست هر دو پا را

دو بار دو و بعضی سه بار نیز آمده و در بعضی شست پای راست سه بار بعد از آن شست پای چپ را سه بار فظاهر آنست در هر وقتی بطریقی واقع شده و الله اعلم و تخلیل لحیه از عثمان و عمار رضی الله عنهما حدیث آمده و محدثین را اختلافست در صحت و ثبوت آن و راجح جانب ثبوتست و آن سنتست نزد امام ابی حنیفه و شافعی و نزد امام احمد نیز بر مذهب معروف و نزد بعضی از ائمه مذهب وی واجبست از جهت حدیث انس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب و می در آورد آنرا تحت حنک و تخلیل میکرد خود را و میفرمود بهذا امرنی ربی و کیفیت تخلیل نیست که در آرد اصابع خود را از اسفل لحیه بجانب فوق کذا قال الشمنی و ظاهر حدیث آنست که یکبار بجا آرد و بعضی گفته اند که سه بار و جهر است و وقت وی نزد شستن روی است و نزد امام محمد بعد از آنست که در وقت شستن روی کند یا در وقت مسح راس و نزد ابی داود آمده حدیث ابن عمر آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون وضو میکرد بمالید عارضین خود را بعضی در آورد انگشتان خود را در لحیه از تحت آن و اما تخلیل انگشتان دست و پا گاه گاه کردی کذا فی سفر السعادت و آن نزد امام ابی حنیفه و امام شافعی سنتست و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل مسنونست بی خلاف و در اصابع یدین دو روایتست اشهر سنتست و در روایتی نه زیرا که انفراج آنها مغنی است از تخلیل و امام مالک تخلیل مخصوص به اصابع رجل داشته و آنرا نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست و لیکن تخلیل اطیب است مر نفس را و تخلیل اصابع رجل بخنصر کند و گفته اند زیرا که خنصر با صاغر مناسب تر است و کیفیتش آنست که تخلیل بخنصر ید یسری ابتدا کند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل یسری بجهت رعایت تیامن و اصابع یدین را بدر آوردن اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که هو بدین کیفیت که در تخلیل اصابع رجلین گفته اند معلوم نیست و اما تحریک انگشتری در انگشت در حدیثی ضعیف وارد شده و در مذهب حنفی آنرا از سنن و مستحبات وضو داشته اند و ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که تحریک خاتم اگر فراخ بود سنتست و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب و در مسح رقبه نیز حدیثی آمده که فرمود هر که مسح کند بر قفا همراه سر نگاه داشته شود از غل روز قیامت این حدیث را در مسند الفردوس از ابن عمر روایت کرده و بروایتی دیگر نیز آمده که شمنی آنرا ذکر کرده است و لیکن میگویند که سند آن ضعیفست و آن نزد حنفیه مستحب است و اختیار بعضی شافعیه همین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب آن حدیث ترمذی از وائل بن حجر نیز آورده که مسح علی راسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبته و حدیثی دیگر آورده از کعب بن عمرو یامی بروایت ابو داود که صلی الله علیه و آله و سلم مسح الرقبة مع الراس و گفته که نزد بعضی بدعتست و در هدایه آنرا از سنن و مستحبات ذکر نکرده و اما مسح حلقوم بدعتست باتفاق و ریختن آب در وضو بر دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و حضر احیانا ثابت شده است و احادیث صحیحه درین باب آمده و در آن دلیل ست

به جواز استعانت مرد بغیر خود در ریختن آب بر دست بی کراهیت و احضار آب بطریق اولی خواهد بود ولیکن از اینجا جواز اعانت بمباشرت لازم نیاید و آنکه بعضی مردم در وقت پای شستن اناء بدست خود گیرند اصلی ندارد مگر قصد ایشان رعایت ادب است که تا آب بیشتر ریخته نشود و آنحضرت را دو پاکی نبود که بدان اعضای بعد از وضو پاک کند و بگذاشتی خود خشک گشتی و مسح وجه بطرف ثوب نیز آمده است **فائده** و حدیث عائشه رضی الله عنها که گفت بود مر آنحضرت را جامه پاره برای چیدن آب که می چید بدان آب را بعد از وضو ضعیف ست و بعضی گفته اند که حدیث مسح بطرف ثوب نیز ضعیف ست و بعضی گفته اند این هر دو حدیث در جامع ترمذی مذکور اند و وی نیز تضعیف کرده و گفته که از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین باب چیزی بصحت نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از صحابه و تابعین و غیرهم درین باب رخصت کرده اند و بعضی مکروه دارند و بگذارند تا همچنان خشک شود که موجب فوز فضیلت و ثقل میزان اعمال ست و روایت کرده شده است این قول از سعید بن المسیب و زهری و در بعضی کتب حنفیه مذکور ست که اگر بقصد تنزه و تکبر بود کراهت ندارد و در بعضی از شروح مشکوة از ازهار نقل کرده که مستحب ست ترک تنشیف زیرا که آنحضرت نکرده و اگر تنشیف کند مکروه هم نیست بر قول اصح و نزد بعضی مکروه است و احادیثی که در اذکار وضو وارد شده چیزی از آن بصحت نرسیده بلکه محدثین حکم بوضع آن کرده اند آنچه صحیح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتی و منقول از سلف این قول ست که بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل هر عضو از مستحبات شمرده است و بعضی علما نزد غسل اعضاء وضو را یکی از مواضع استحباب صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شمرده اند و نزد امام احمد باختیار جماعه از اصحاب وی تسمیه در اول وضو واجب ست و شرط صحت وضو لقوله صلی الله علیه و آله وسلم لا صلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یسم رواه احمد و ابو داود والحاکم عن ابی هریرة و در آخر وضو گفتی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده و رسوله و در حدیث صحیح آمده است که هر که بعد از وضو این کلمه بگوید کشاده شود بروی هشت در بهشت و گفته شود در آ از هر در که خواهی و در بعضی احادیث بعد از شهادتین اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین نیز آمده و در بعضی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک و در حدیث آمده که نوشته میشود این در کاغذ پاره و مهر کرده میشود بر آن و کشاده نشود دیگر در روز قیامت اما خواندن سورة انا انزلنا چنانکه در مردم مشهور ست و در سفر السعادة برای آن اثری ضعیف نقل کرده و ثابت نشده والله اعلم **فائده** شیخ ابن الهمام در شرح هدایه آداب وضو را جمع کرده نوشته است ترک اسراف در آب و تقصیر در آن و ترک کلام ناس و استعانت از غیر و مسح موضع استنجا بخرقه و استیفاء آب وضو بنفس خود و بسیار مستحب ست بعد از استنجا و کشیدن خاتمی که در وی نام خدا عز اسمه یا نام پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد در حالت استنجا و بودن اناء از سفال و شستن دست ابریق سه بار و نهادن آن بر دست چپ اگر اناء باشد

کرده آغاز میکند از روی بجانب دست راست بنهد و نهادن دست بر دسته وقت شستن نه بر سر آن و سپاس خشکی
وضو پیش از وقت و ذکر شهادتین نزد هر عضو و استقبال قبله در وضو و استصحاب نیت در جمیع افعال و خبردار شدن
از کنجهای چشم و مسح کردن و شستن آنها و غافل نشدن از آن و خبردار بودن از زیر انگشتری و ذکر محفوظ نزد هر عضو
و دلپا آنچه نمودن بر روی آب و گذرانیدن دست بر اعضای مغسوله و آهستگی و آرام نمودن در غسل اعضا و مالیدن
آنها بدست خصوصا در شتا و تثلیث در کردن حدود وجه و یدین و رجلین تا یقین گردد شسته شدن آنها و اطالت
غره و خواندن دعا سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین
واجعلنی من المتطهرین و شرب بقیه آب وضو ایستاده مستقبل قبله و اگر نشسته خورد نیز جائز است و گذاردن دو رکعت
بعد از وضو و پر کردن اناء برای استعداد تا آینده و نگاه داشتن جامهای از تقاطر و افشاندن بینی بدست چپ
نزد استنشاق و مکروه است بدست راست و همچنین مکروه است انداختن بزاق در آب و زیاده بر سه در غسل اعضا
و وضو ساختن به آب گرم کرده در آفتاب اگر شک کند در بعضی اعضا وضو پیش از فراغ بکند آنچه شک وارد در دست اگر
اول شک است والا نه و اگر شک کرد بعد از وضو نکند مطلقا **وصل** در مسح خفین بدانکه در کتب ائمه حدیث
از کتب سته و غیره بروایت متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و حضر مسح بر موزه
کشیدی و تصریح کرده اند جمعی از حفاظ که حدیث مسح خفین متواتر ثابت شده است که شک و شبهه را بدان
راه نیست و بعضی از علما روات آنرا جمع کرده و از هشتاد درگذشته اند و عشره مبشره داخل ایشانند و سلف
همه قائلند بدان مگر از امام مالک بروایتی نقل کنند که قائل نیست بدان برای مقیم و روایات صحیحه از وی صریح اند
بجواز مطلقا و مشهور و مقرر نزد مالکیه دو قول اند یکی جواز مطلقا و ثانی مر مسافر را نه مقیم را همین است مقتضای آنچه
در مدونه است و باین جزم کرده است ابن حاجب و بعضی گفته اند که توقف مالک در مسح حال اقامت در خاصه
نفس خودش است اما فتوی بر جواز بود و مثل آن منقول است از ابو ایوب صحابی و ظاهر امر او آنست که ایشان
در حال اقامت مسح نمیکردند و اخذ بعزیمت می نمودند از جهت عدم وصول مشقت درین حال نه آنکه معتقد
جواز آن نبودند والله اعلم و از امام ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکنند که فرمود حکم نکردم به مسح خفین تا آنکه آمد
در وی آثار و اخبار مثل نور نهار و امام احمد فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت میکنند مسح خفین از
رسول صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی فرمود چهل کس از صحابه حدیث کرده اند مرفوعا و موقوفا و اما آنکه بعضی
قراءت جر را در وارجلکم حمل بر مسح کرده اند و قراءت نصب را بر غسل خالی از ضعف نیست چه مسح خفین
مقید بکعبین نبود باتفاق و امام حسن بصری گفته که حدیث کردند مرا هفتاد تن از اصحاب که رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم مسح کرد بر خفین [illegible] اخبار در مسح خفین مستفیض و مشهور است و هر که آنرا اعتقاد نکند

مبتدع باشد و کرخی میگوید میترسم کفر را بر آنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابوحنیفه نیز مثل این آمده و در عقاید
اهل سنت و جماعت آمده که و تری المسح علی الخفین و مسح خفین را از علامات سنت و جماعت داشته اند
و در اخبار صحیح ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و در حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حضر
یک شبانروز فرموده و مدت سفر سه شبانروز چنانکه روایت کرده است مسلم از حدیث علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
و لفظ حدیث اینست جعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المسح علی الخفین ثلثة ایام و لیالیهن للمسافر و یوما
و لیلة للمقیم و مسح بر ظاهر موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیح وارد شده و ابوداود در سنن خود
از مرتضی علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده که فرمود اگر کار دین برای و عقل بودی پایان پای
اولی بودی بمسح از بالای آن و بتحقیق دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که مسح کرد بر ظاهر خفین
و صاحب سفر السعادت گفته مسح در اسفل موزه در حدیثی ضعیف وارد شده چنانکه از مغیرة بن شعبه در حدیث
ابوداود و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت وضو کنانیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه تبوک پس
مسح کرد اعلاء خف و اسفلش را و این حدیث صحیح نیست و در اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع شده که مسح
علی الخفین بی ذکر اعلاء و اسفل و نزد ترمذی و در بعضی طرق و ابی داود و احمد علی ظاهرهما نیز واقع شده و نزد
امام ابی حنیفه مسح بر ظاهر خف سنت و در مذهب امام احمد نیز همین است و نزد امام شافعی و امام مالک بر ظاهر خف
فرض است و بر پایان سنت دیگر بدانکه علما اختلاف کرده اند که مسح افضل است یا غسل قوی تر آنست که غسل
افضل است زیرا که غسل عزیمت است و مسح رخصت و اخذ بعزیمت افضل است از عمل برخصت پس اگر پای
از موزه بیرون آرد و بشوید افضل بوده باشد مختار صاحب هدایه نیز همین است و جمعی میگویند که مسح افضل است
از برای اظهار سنت و رد اهل بدعت که منکر آنند از خوارج و روافض و نزد این جماعه اگر پایهای مکشوف
باشد موزه بپوشند و مسح کنند و صواب آنست که مسح و غسل هر دو مشروع و برابر اند و هیچکدام افضل و ارجح
از دیگری نیست و صاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت را در مسح خفین و غسل رجلین تکلفی نبود بلکه
اگر چنانست قدمه وضو پایها مکشوف بودی غسل کردی و برای مسح کردن موزه نپوشیدی و اگر پایها در موزه
بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و گفت احسن اقوال این است که موافق عادت نبویست صلی الله علیه و آله و سلم
ذکر فصل در تیمم تیمم ثابت است بکتاب و سنت و اجماع و از خصائص این امت است و آنحضرت هر زمین
که نماز خواسته گذارد خواه سنگ و خواه خاک و خواه ریگ تیمم کردی و فرق میان خاک و ریگ و غیر آن
نکردی و شافعی مخصوص دارد تیمم را بخاک و بغیر آن درست ندارد و ابو یوسف گوید جز بخاک و ریگ
درست نبود و مذهب ابو حنیفه آنست که تیمم جائز است بر خاک و ریگ و سنگ و هر چه از جنس ارض است

و مراد بجنس ارض آن بود که با آتش گداخته نشود و خاکستر نگردد و به رنگ صابات که اصلاح کرده بود وی نداده شود
امام وسست است و در حدیث الی امام ارض واقع شده و در بعضی بلفظ تربت و تراب و تیمم بنزد امام حکم وضو دارد
و بیک تیمم چند نماز توان کرد چنانکه به یک وضو و ظاهر کتاب و سنت موافق اینست و نزد شافعی تیمم طهارت ضروریست
برای هر فریضه تیمم جداگانه باید صاحب سفر السعادة گوید که هیچ حدیث تیمم نیافتم که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم برای هر یک فریضه تیمم جدید کردی و ابتدای مشروعیت تیمم آنست که در بعضی غزوات عقد
عایشه گم شده بود و آنحضرت مردم را بطلب آن گماشته و توقف نموده بود پس وقت نماز در رسید و با قوم آبی نبود
که بدان وضو سازند پس درشتی کرد ابوبکر رضی الله عنه بر عایشه که حبس کردی و نگاه داشتی تو رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم و مسلمانان را بغیر آب پس نازل شد آیت تیمم و گفت اسید بن حضیر عجب است چه بسیار است
برکت شما ای آل ابی بکر رحمت کند ترا خدا تعالی ای عایشه نمی بینم ترا که صادر شد از تو امری اگر چه بظاهر مکروه
بنماید مگر آنکه گردانید خدا تعالی در وی فرجی و گشادی مر مسلمانان را و بعد از ساعتی آن عقد را در زیر پا یافتند
و حکمت الهی اقتضای آن کرد که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز پوشیده کند و در کیفیت تیمم اختلاف است
که تیمم دو ضربه است یعنی دوبار دست زدن است بر زمین یکبار برای روی و دوم بار برای دو دست با مرفقین
و این مذهب امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و مختار بعضی اصحاب امام احمد است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری
و شعبی و سالم بن عبدالله بن عمر و سفیان ثوری و ابنعی برانند که تیمم یکبار دست زدن بر زمین و بردن بر روی و کفین
بالیدین و در بعضی روایات تقدیم ذکر وجه بر کفین بود و در بعضی تقدیم کفین بر وجه تیمم و این مذهب مشهور
از امام احمد است قول قدیم امام شافعی محفوظ و مختار از مذهب وی اوست و منقول از مکحول و اوزاعی و اسحاق
و ابن جریر و ابن منذر و ابن خزیمه و منقول است از مالک و اصحاب حدیث بجد اند در ترجیح مذهب ثانی و شیخ
ابن حجر در شرح بخاری تصحیح احادیث این مذهب می نماید و بعضی از ایشان احادیث مذهب اول تضعیف
می نمایند و حق آنست که حدیث التیمم ضربتان ضربة للوجه و ضربة للذراعین الی المرفقین صحیح است کلام درین
مقام بسیار است در شرح سفر السعادة ذکر کرده شده است و بالجمله احتیاط در مذهب اول است و ... در
غسل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم غسل بفتح غین و سکون سین اسم و غسل بالکسر چیزی
چون گل خطمی و مانند آن و اغتسال غسل آوردن و غسول بفتح آب غسل مغتسل کذلک و جای غسل مغسل
بکسر سین جای مرده شستن و غساله بالضم آب دست و روی شسته یعنی مستعمل غسل مغسول شست این معانی
لغوی این لفظ اند و حقیقت اغتسال در شرع غسل جمیع اعضای و اجرای آب بر آن و اختلاف کرده اند در وجوب
و دلک یعنی مالیدن بدست نزد اکثر علما واجب نیست و مذهب ما نیز همین است و نقل کرده شده است از مالک

و دیگر آنکه اعضای اصحاب شافعی است و چون آن را اجماع کرده اند بر عدم وجوب غسل میان دو جماع اما وضو [illegible]
و نیز امام ابو یوسف [illegible] است و ظاهر واجب دانسته اند [illegible] اذا اتی احدکم اهله ثم اراد ان یعود
فلیتوضأ بینهما وضوءه للصلاة و بعضی حمل کرده اند آن را بر وضوی لغوی و گفته که مراد غسل فرج است و آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم گاهی طواف میکرد بر زنان خود به غسل واحد و گاهی غسل میکرد جدا جدا و فرمود این ازکی و اطیب
و اطهر است و آمده که چون جنب بودی آنحضرت و خواستی که بخوابد وضو میکرد وضوی نماز و بخواب
میرفت و امام طحاوی [illegible] شیخ [illegible] است که جنب باشد و خواهد که بخوابد وضو
وضو سازد تا [illegible] باشد و بعضی [illegible] وضو داشته اند [illegible]
کرده اند [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] غسل [illegible]
آمده [illegible] غسل [illegible] غسل [illegible]
[illegible] غسل [illegible]
آمده که تقدیم میکرد [illegible] غسل [illegible] و تقدیم [illegible]
عادت شریفه آن بود که بعد از وضو [illegible] انگشتان [illegible]
[illegible] آب [illegible] چنانچه در حدیث نیز
معلوم میشود و بعضی [illegible] واقع شده است بالقیاس
[illegible] بعضی گفته اند که تخلیل شعر واجب نیست [illegible] آید در وصول آب
با صول شعر و منو کردن ابعاد غسل چیزی [illegible] گاهی [illegible] احتمال
بلیس [illegible] اگر این احتمال [illegible] حاجت نیست
و در پاک کردن اعضا [illegible] آمده است که [illegible] اعضا بعد از غسل
آنحضرت را جامه دادند که بدان خشک کند آب را از اعضا پس نگرفت آنحضرت [illegible] آید
کراهت [illegible] شاید که عدم اخذ [illegible] باشد [illegible]
بعضی گفته اند مکروه است [illegible] آب [illegible]
در باب وضو گذشت نوع دوم در نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه نماز افضل و اشرف و اکرم و اکمل
عبادات است و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود جعلت قرة عینی فی الصلاة شادی و مسرت و چشم
روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلعم در نماز داشتی و ذوق و شهودی که در این وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ
وقت نیافتی و قرة العین کنایه از فرح و سرور و دریافت مقصود [illegible] است مشتق از قر [illegible] یعنی قرار

دنیاست چه دیده بنظارهٔ محبوب قرار یابد و آرام گیرد و بجای دیگر ننگرد و در حالت سرور و خوشحالی ساکن در جای بود
و چون نظر بر غیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشد تدور اعینهم کالذی
یغشی علیه من الموت و لفظ آن قرة است یا مشتق از قرّ بمعنی برد است و سردی چشم سبب مشاهدهٔ محبوب بود
و گرمی و سوزش در دیدن اعداء و لهذا اولیاء را قرة العین خوانند و گفته اند که الصلوة معراج المؤمن مراد بمؤمن
ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه و آله وسلم و هر مؤمن را بطفیل و تبعیت وی بر قدر ایمان و درجه مقام
حاصل است و در شریعت التحیات اشارتی و دلالتی بحصول این مقام واقع است و در نماز ظاهر و باطن و قلب
و جوارح همه بدرگاه قرب و حضرت حق جل و علا متوجه و مشغول اند و پروردگار تعالی جمع کرده است مر مسلمانان را
در هر رکعت آنچه متفرق ساخته است بر ملائکه چه در حدیث است که حق تعالی را فرشتگانند که همیشه در رکوع اند
و از آن باز که پیدا کرده است ایشان را سر بر نداشته اند از رکوع تا روز قیامت بلکه تا ابد و همچنان سجود و قیام
و قراءت و قعود جمع گشته است در نماز از عبادات و عبودیات آنچه جمع نیست در غیر آن از طهارت و ستر عورت
و استقبال و استفتاح و تکبیر و قراءت و قیام و رکوع و سجود و تسبیح و دعا و ندبه و حضور و خشوع و خضوع که
هر یک از آن عبادتی است تنها بجای خویش و باین جمعیت نماز را شایان حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و آله
وسلم که جامع جمیع شیون است و نماز هم کامل است و کمالات است و این علاقه را سبب است قرة العین آنحضرت علیه
صلی الله علیه و آله وسلم و فرمود رب العزت تبارک و تعالی و تقدس در کتاب خود اتل ما اوحی الیک من الکتاب
و اقم الصلوة و فرموده و امر اهلک بالصلوة و اصطبر علیها و در قول وی تعالی و اصطبر علیها اشارتیست بآنکه در نماز تکلیفی
نفوس بشری را که شاق است بر آن زیرا که می آید در اوقات لذات و شهوات و اشتغال بندگان پس طلب
میکند حق تعالی از ایشان بیرون آمدن از آن همه و قیام در حضرت وی و فراغ از ما سوای وی تعالی و لهذا
فرموده و استعینوا بالصبر و الصلوة و گردانیدن صبر و صلوة را مقترن اشارتیست بآنکه صلوة محتاجست با نواع
صبر صبر است بملازمت و مراقبت اوقات و صبر بر قیام بواجبات و مسنونات و آداب و صبر بر منع قلوب
و روی از شغل ها و التفات با شیا از این جهت فرموده و انها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین یظنون تا
در شب معراج است که فرض شد پنجاه نماز [illegible] آمد فرمان شد که این پنج در حکم
پنجاه است که تبدیل نمی یابد قول نزد من و تعیین اوقات صلوات خمسه و تبیین اوقات آنها [illegible]
آن سرور است از صحیح و سنن ابوداود و ترمذی باتفاق آورده است که چون تعلیم کرد رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم از شبی که اسرا کرده شد آمد او را جبرئیل علیه السلام و تعلیم کرد اوقات را و بعضی گمان برده اند
که بعد از هجرت است و بعضی گفته اند که پیش از هجرت است به بیان جبرئیل و ابتدا در وی بر جان آنحضرت

پس هرگاه که بیامد جبرئیل وقت ظهر در روز پیاپی پس امر کرد آنحضرت که ندا کرده شد بالصلوة جامعة پس جمع شدند
صحابه و امامت کرد جبرئیل در روز نخستین در اول وقت پس گذارد ظهر را وقتی که زوال پذیرفت آفتاب
پس از آن امامت کرد و گذارد عصر را وقتی که سایهٔ شخصی مثل وی شد و گذارد مغرب را در وقتی که غروب کرد
آفتاب و گذارد عشا را هنگامی که غروب کرد شفق و گذارد صبح را در وقتی که بشکافت فجر و در روز دوم باز آمد
و امامت کرد و گذارد ظهر را در وقت بلوغ ظل شیء مثل وی را و گذارد عصر را در وقت بلوغ ظل شیء مثلین او گذارد
مغرب را در وقت غروب آفتاب چنانچه در دو روز یک وقت گذارد و گذارد عشا را تا ثلث لیل یا نصف لیل
شک راوی است و گذارد فجر را در وقتی که روشن شد و در داخل در وقت اسفار بعد از آن گفت جبرئیل یا محمد
این وقت انبیاست که پیش از تو بودند و وقت نماز میان این دو وقت ست پوشیده نماند که در فضیلت تعجیل
صلوة و مبادرت بدان نزد در آمدن وقت و عدم تکاسل در آن و تاخیر تا آخر وقت سخن نیست این
در غیر آن نماز خواهد بود که تاخیر در آن مستحب ست چنانکه اسفار فجر و ابراد ظهر و تاخیر عشا و هرانچه تاخیر برای
تکمیل نماز و تتمیم ثواب بود و شافعیه نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمامه نماز یا در اول تقع چنانکه
متعارف ست میان ایشان افضل میدارند و سنت می شمارند بی تمیز و تفصیل که واجب ست رعایت آن
کردن و ابراد ظهر سنت که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه در آن رفته نزد ایشان منسوخ ست
و بعضی از ایشان ابراد را حمل بر زوال کنند و این تاویل در غایت بعد ست زوال خود اول وقت ست
نه توقیت ظهر به بلوغ ظل مثل شخص جواب ست چنانکه مذهب ما این ست و نزد بعضی مفتی به از مذهب امام ابوحنیفه
نیز همین ست و عصر را ایشان در وقتی بگذارند که ربع نهار باقی ماند و همچنین حمل کنند اسفار را بر طلوع فجر و این نیز
مقبولیت ندارد و مثل آنچه گفته شد در ابراد ظهر و مبالغه در تاخیر عشا بجدی وارد ست که اصلا قابل تاویل نیست
اما صلوة مغرب تعجیل در آن در اول وقت متفق علیه است که هیچکس را خلاف در آن نیست و نماز عصر را تا وقتی
که آفتاب بلند روشن و تابان باشد باید گذارد نه آنکه در ربع نهار که سایه مثلیه باشد و آن احادیث که تمسک
کردند بدان بر مذهب خود دلالت ندارند بران یکی آنکه نماز عصر میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و بعد از نماز گذاردن میرفت شخصی از مدینه بسوی رخت و جای باش خود که در منتهای آبادانی مدینه داشت
و هنوز آفتاب زنده بود کنایت ست از گرمی و صفا بودن وی از تغیر و زردی و میگویند که این در وقت
رسیدن سایه بمثلیه می باشد و این سخن محل بحث ست و در حدیث دیگر نیز نزدیک بمضمون این حدیث
آمده که میگذارد آنحضرت عصر را و آفتاب بلند و روشن بود پس میرفت رونده بجانب عوالی مدینه و هنوز آفتاب
بلند بود یعنی بالای افق بود و غروب نکرده بود فافهم و بعضی عوالی مدینه بر مسافت چهار میل یا مانند آنست ازین

حدیث سیار العدوی ابی برزه از حدیث سابق بکار رفته است اما معلوم نشد که کدام جانب از عوالی مراد است بجای
که چهار میل است یا کمتر از آن و سوار میرفت یا پیاده و تند میرفت یا آهسته و سوار قوی بود یا ضعیف و بهر تقدیر
سه چهار میل و سه چهار گهری بی تکلف میتوان رفت چنانکه مذهب ایشان است که در وقت نماز میگذارند
و سایه مثلین میباشد و در حدیث دیگر آمده که میگذاردیم عصر را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از
نماز شتر کرده میشد و ده پاره میشد و پخته میشد و خورده میگشت گوشت کرده شده پیش از غروب آفتاب
ازین حدیث قوی از تعجیل مفهوم میشود و کردن یک بار مجرد الحمد است و شاید که در بعضی احیان بجهت
تعلیم و تقریر کرده باشد و دلالت آن بر دوام و استمرار نیست از جهت وقوع آن در بعضی مواضع که ایها
دوام و استمرار صورت ندارد و محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته رحمة الله علیه که اگر نماز عصر پیش
از تغیر آفتاب بگذارند ممکن است در باقی از وقت تا غروب آن مثل این عمل و کسی که مشاهده کند احوال غلامان
و خدمتکاران طبخ یار و ساز خود در سفر باشد بعینی را بعینی جماعه کثیر باشند که چندی نحر کنند و پاره کنند
و جمع دیگر تهیه اسباب طبخ از آتش کردن و جز آن اهتمام نمایند و هر کس یک کاری بر خود میگیرد و جوشانیدن
یک شتر و گداختن آن چه مقدار کار است که درین مقدار وقت از دست نیاید و تمسک بقول حق تعالی و سارعوا
الی مغفرة من ربکم جوابش آنست که مسارعت بسوی آنچه موافق حق باشد و در جایی که تاخیر دران مستحب
نباشد چنانکه ابراد ظهر در صیف و اسفار فجر و تاخیر عشا که در احادیث صحیحه امر بدان و مبالغه دران وارد شده
و علمای مذهب ما میگویند که در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل
افضل است از ادای در اول وقت کذا قال الاتقانی فی المبسوطین و بالجمله افضل در مذهب ما تاخیر عصر است
تا عدم تغیر آفتاب که بلند و روشن و تابان باشد چنانکه گفته شد و حدیث ابن مسعود دلالت دارد بران
که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگذارد نماز عصر را و حال آنکه آفتاب سفید و پاک بود
مقصود وی رضی الله عنه بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و در حدیث جابر آمده که میگذارد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر را و حال آنکه آفتاب زنده است بی ذکر رجوع برحل و امثال آن پس
معلوم شد که آن تعجیل اگر بود در بعضی اوقات بود و شیخ ابن الهمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته
نزد من تعارض نیست در میان این حدیث و آنچه روایت کرده شده است از تعجیل چنانکه معلوم شد
و گفته که عصر را بجهت آن عصر گفته که اعتصار کرده میشود یعنی فشرده میشود و در وی وقت از ایام ...
آورده که فرمود افضل در عصر در غیر روز ابر تعجیل است و یکی از دلائل تاخیر حدیثی است که بخاری در صحیح خود
آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با صحاب که مال و مثل شما نسبت بحال و مثل کسانی

اتقانی

که پیش از شما بوده‌اند از یهود و نصاری مثل مردیست که مزدوران گرفت پس گفت کیست که برای من کار کند از بامداد
تا پیشین کار کند و مزد او یک قیراط است پس یهود از بامداد تا پیشین کار کردند پس نصاری از پیشین تا نماز دیگر تا شام چون وقت ادای
اجرت شد داد هر یکی را آنچه قرار داده بود پس گفتند آن دو امت که از بامداد تا پیشین و از پیشین تا نماز دیگر کار
کردند چه شد که عمل ما بیشتر و اجرت کمتر و اجر اینها که عمل کمتر کردند بیشتر گفت آیا ظلم کردم شما را در آنچه قرار کردم
بشما دادم باقی فضل منست به هر که خواهم دهم پس شما امت پسین در عمل اندکید و در اجر بیشتر پس عمرهای
ایشان از همه درازتر بود و عملهای ایشان بیشتر و ثانی مثال نصاری و ثالث مثال حال شما که عمرهای
شما کوتاه‌تر و عملها کمتر و از اینجا معلوم شد که زمان فاصل میان بامداد و پیشین تا دیگر بیشتر از
زمان میان دیگر و شام است و آیات قرآنی مثل فسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و ذکر اسم
ربک بکرة و اصیلا که اشارت بوقت نماز فجر و عصر است اما استیفای مقصود و شمول آن با شرح کلام در مقام اوقات
صلوات و تعجیل و تاخیر آن در شرح سفر السعادة زیاده بر آن واقع شده است و درین کتاب بهمین قدر
اختصار کرده شد والله اعلم تنبیه سابقا در حدیث امامت جبرئیل علیه السلام گذشت که ندا در دادند
بصلوة جامعه و این پیش از مشروعیت اذان در مدینه بود در سنه اولی از هجرت و بعضی میگویند در سنه ثانیه و مشهور
آنست که مسلمانان مشاورت کردند در تعیین وقتی که فراهم آیند و دعوتی برای نماز چیست بعضی گفتند که ناقوس
باید زد چنانکه نصاری برای نماز میزنند و بعضی گفتند مثل قرن یهود و بعضی گفتند آتشی باید افروخت در جای بلند
و ناخوش داشتند این اشیا را پس عبدالله بن زید بن عبد ربه که او را صاحب الاذان گویند در خواب دید که
مردی از آسمان فرود می‌آمد در دست وی ناقوس بود عبدالله بن زید گفت ای بنده خدا میفروشی این ناقوس را
گفت چه کار میکنی تو این ناقوس گفت میخوانم مردم را بدین وی بنماز گفت من ترا چیزی بیاموزم
بهتر از این پس گفت الله اکبر الله اکبر تا آخر اذان بکیفیت مخصوص و همچنین اقامت پس چون صبح کرد
عرض کرد این خواب را بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انها لرؤیا حق ان شاء الله قم برو
القا کن بر بلال رضی الله عنه که آواز وی بلندتر و نرم‌تر و شیرین‌تر است و چون شنید عمر اذان بلال را
دوید و آمد چنانکه میکشید ردای خود را و گفت یا رسول الله و بیدم مثل آنچه دیده است عبدالله بن زید فرمود
آنحضرت فلله الحمد پس اگر گویی مسئله شرعیه است موافق این رؤیا درست باشد پس الاکرام آنچه حق
است و ناطق بوحی و صواب وحی آمده بود که با آنحضرت پیشتر باید و امام غزالی و سیوطی گفته‌اند که بعضی
گفته‌اند که وحی آمده بود پیش از آن با آنحضرت و بعضی روایات آمده که چون عمر رضی الله عنه
شنید گفت آنحضرت که سبقک بذلک الوحی و حدیث است از امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه که چون

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمعراج رفت و رسید بحضرت سدره که محل خاص کبریای حق بود فرشته از آنجا
برآمد پس آنحضرت از جبرئیل علیه السلام پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت بخدای که ترا بحق فرستاد
من نزدیکترین خلقم بمکان حضرت ربم و این فرشته را از آن باز که پیدا کرده شده ام هرگز ندیده ام ساعت
پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر پس از پرده جلال آواز آمد که راست گفت بنده من انا اکبر پس
آنکه باقی کلمات اذان را تلقین کرد آنحضرت را در شب معراج کلمات اذان را شنید اما حکم شد که
این کلمات را در اذان برای نماز بگوید آنحضرت بلال را اذان تعلیم کرد تا بمدینه آمد و درین باب با اصحاب
مشاوره کرد و بعضی اصحاب اذان را در خواب دیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که در آسمان شنیده بودی
همین است اذان باشد والله اعلم و اختلاف است که آیا آنحضرت خود بنفس خود اذان گفته است یا نه
و در صحیح آمده است که روزی آنحضرت در سفری بود و وقت نماز رسید بلال را اذان بفرمود باران گل و حال
تر و آمدن بجهت گل و حالی که در آنجا بود تنگ پس آنحضرت اذان گفت و در میان اسپ نماز کردند و بعضی
گفته اند که مراد باذان گفتن اینجا امر کردن است بیان بطریق مجاز و در روایت احمد و دارقطنی تصریح نیز آمده که
امر کرد آنحضرت باذان و در هدایه از امام ابو یوسف نقل میکنند که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان گفت
در فجر بنفس خود بعد از وی و در خلاصه شمس الائمه حلوانی نقل کرده است که گفته بود از اقوال امام ابو یوسف
درین اشارتست که امام ابو حنیفه رح مباشرت میکرد اذان و اقامت را بنفس خود و ظاهر از کلام سغناقی آنست که آنحضرت
نیز خود میکرد و گفت احسن آنست که موذن عالم باشد و امام در صلوة بجماعت و آنچه متاخرین گویند که احسن آنست
که تفویض کند امام اذان و اقامت را بغیر خود زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مباشرت نکرد بنفس نفیس خود
اذان و اقامت را و شمس الائمه گفته است چنین است در حق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اما در حق ما
اذان امام بنفس خود اولی است زیرا که موذن بجماعت مردم را میخواند پس کسیکه باشد جماعت داعی اولی باشد باذان
گفتن و گفته اند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز در بعضی احیان اذان گفته چنانکه روایت کرده است عقبه
بن عامر گفت بودم من با آنحضرت در سفری چون وقت زوال شد اذان گفت و اقامت کرد و گذارد نماز
ظهر این کلام نهایه است پوشیده نماند که سنت مستمره آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنست که معلوم است و
قول وی مراد اذان و اقامت را یکبار در سفری که میگویند نیز یا اول است و ظاهر آنست که متبوع آن بوده امام
ابی حنیفه رح والله اعلم و آنچه منقول است همین در نماز مغرب است که احیانا واقع شده و در بعضی روایات آمده است
که امام ابو حنیفه رح گاهی امام ابی یوسف رح را امام می ساخته این کار را انجا [illegible] که امامت
امام اجل همیشه یا اکثر بر خلاف سنت مستمره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

صاحب نهایه کرده ضعیف ست چه برین تقدیر بایستی همیشه عادت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که اصل داعی
الی الله اوست مستمر بوده و برای فهم در اصل جواز جمع میان اذان و اقامت سخن نیست اگرچه بعضی سخن دیگر
که قیام امام و قوم نزد حی علی الصلوة و شروع در نیت نزد قد قامت الصلوة قرینه میشود و لهذا اختلاف
کرده اند علما نزد بعضی مکروه است و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب ست و ترجیح کرده است این قول را
نووی از شافعیه و شمس الائمه از حنفیه و بعضی رسیده است از عمر بن الخطاب که گفت اگر از ان گفتن با خلافت
جمع میشد اذان می گفتم کذا فی فتح الباری و اگر قصه اذان گفتن آنحضرت مذکوره بصحت رسد ثابت شود
جمع میان اذان و اقامت بلا کراهت اگر آنرا هم محمول بر بیان جواز نمایند میگفتند اگر از شارع فعل نکرده برای
بیان اصل جواز جایز ست والله اعلم

فصل در افتتاح آنحضرت نماز را در احادیث آمده است که چون
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنماز می ایستاد فرمودی الله اکبر و پیش از تکبیر نیت بزبان و لفظ مروی نیست
و محدثان میگویند که نیت بزبان خواندن بدعت ست و نکرده است آنرا آنحضرت و نه هیچ یکی از اصحاب وی
صلی الله علیه و آله و سلم و در مواهب از ابن القیم نقل کرده گفت این بدعتی ست که روایت نکرده است او
آنحضرت هیچ یکی باسناد صحیح و نه ضعیف و نه مسند و نه مرسل و نه از هیچ یکی از صحابه و استحباب نکرده است او را هیچ
یکی از تابعین و نه ائمه اربعه انتهی و فقها اختلاف دارند در تلفظ بنیت بعضی برانند که بدعت ست زیرا که منقول
نیست فعل آن و بعضی میگویند مستحب ست زیرا که آن عون ست بر استحضار نیت قلبی و موجب جمع است
میان عبادت لسانی و قلبی و از قواعد شرع و ضرورت عقل معلوم شده است که اگر دل با زبان جمع شود اتم و اکمل
بود و این سخن در مقابل نص ست و قیاس بر تلبیه و تسبیحات رکوع و سجود فاسد ست چه قیاس در مقابل نص ست
کما لا یخفی و با تکبیر هر دو دست برداشتی و در اکثر احادیث اینچنین واقع شده و مذهب ابی یوسف رحمه و مختار
جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضیخان این ست و گویند که رفع سنت تکبیر ست پس مقارن باشند و در بعضی
احادیث تا خیر تکبیر از رفع یدین نیز آمده و مذهب امام ابی حنیفه و امام محمد رحمة الله علیهما این ست و ائمه مشایخ
همین اند و در هدایه این را اصح گفته و میگویند که رفع یدین نفی کبریاست از غیر حق جل جلاله و در تکبیر اثبات کبریا
مر او را سبحانه و نفی بر اثبات مقدم بود چنانکه در لا اله الا الله و در شرح ابن الهمام در اینجا قول ثالث نیز نقل کرده
و آن تقدیم تکبیر ست بر رفع و حدیثی از بیهقی در سنن کبری از انس نیز موافق این آورده پس مجموع سه قول باشد
و جایز ست که همه آن فعل آنحضرت باشد در احیان متعدده والله اعلم و دستها در برداشتن اکثر بگوشها برابر شدی
و گاهی تا بدوشها اول مذهب ابو حنیفه ست و مروی ست از احمد بن حنبل و تمسک ایشان بحدیث وائل
بن حجر ست که مسلم و ابو داود روایت کرده اند و ثانی مذهب شافعی و مالک رحمهما الله و از احمد نیز روایت ست

دست بستن
بر زیر سینه
یا زیر ناف

دعای استفتاح
سبحانک اللهم

و آن نیز در احادیث واقع شده و در حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین
شما ام نماز پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم آمده این نیز تواند که در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد از آن
دست راست بر دست چپ نهادی زیر سینه بالای ناف نزد شافعی و زیر ناف نزد امام ابی حنیفه و بعض
اصحاب شافعی کذا فی المواهب و در هدایه مذهب شافعی بالای سینه گفته و مذهب امام احمد موافق مذهب امام ابی حنیفه
گفته و در روایتی نزد وی مخیر است که بر سینه نهد یا زیر ناف ترمذی گفته که امر درین باب واسع است نزد علماء
یعنی هر چه کنند جائز است بعد ازین بخواند دعای استفتاح سبحانک اللهم وبحمدک الخ و ادعیه استفتاح بسیار است
انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض الآیه و جز آن و شافعیه آنرا کلا او بعضا در نماز فرض و نفل همه بخوانند
و نزد حنفیه آنرا مخصوص بنوافل و صلوة لیل است و در فرض غیر از سبحانک اللهم نیست و نزد ابی یوسف ثنا و توجیه
هر دو آمده مراد به ثنا سبحانک اللهم است و بتوجیه انی وجهت وجهی است و مختار طحاوی نیز همین است و لیکن
گفته است که مصلی مختار است که توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش از آن و این نیز روایت است از ابی یوسف و مشهور تاخیر
توجیه است از ثنا و آنکه بعضی مردم پیش شروع در نماز نیت انی وجهت خوانند موافق سنت نیست و در اسناد سبحانک اللهم
سخنی است و طیبی گفته که این حدیث حسن مشهور است و صحیح است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده و اخذ
کرده بدان عبدالله بن مسعود و غیر وی از مجتهدین صحابه و رفته اند بسیاری از علماء تابعین و غیر ایشان و اختیار کرده است
او را ابوحنیفه و غیر وی از علماء و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را بطعن و ضعف و اجله علماء حدیث بدان رفته
مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیرهم و تحقیقت طعن که ترمذی کرده در اسناد است که خود

استعاذه
بعد از دعای
استفتاح

آورده نه در جمیع اسانید وی و چگونه باشد که اعلام ائمه این حدیث را آورده و اخذ بدان کرده اند و بعد از دعای
استفتاح استعاذه میکرد و میگفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و استعاذه پیش از قرائت قرآن مسنون است
چه در نماز و چه در غیر نماز نزد عامه سلف از ثوری و عطا وجوب آن نیز آمده است بجهت ظاهر امر که فرموده فاذا قرأت
القرآن فاستعذ بالله و اختلاف است هم میان قراء و هم میان فقهاء که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله
و در بعضی از شروح شاطبیه از جبیر بن مطعم روایت آورده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همچنین میخواند
و میفرمود همچنین خواناند مرا جبرئیل و در حدیث ابی سعید نیز لفظ اعوذ بالله آمده کذا فی شرح ابن الهمام و در هدایه
میگوید اولی آنست که استعیذ گوید تا موافق افتد بلفظ قرآن بعد از استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم
و خواندن تسمیه در اول صلوة مجمع علیه است اگرچه نزد امام ابی حنیفه جزو نیست نه از فاتحه و نه از هیچ سوره و لیکن
در اول صلوة فقط بخواند پس وی مفتاح صلوة است نزد وی مثل تعوذ و در روایتی در اول هر رکعت و این قول
صاحبین است زیرا که تسمیه برای افتتاح قرائت است و هر رکعت مشتمل است بر قرائت و از جهت احتیاط باعتبار اختلاف

علما در بودن وی جزو فاتحه و در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام حمزه در همه صورت مخالفت است و بدانکه خواندن
بسم الله الرحمن الرحیم متفق علیه است ولیکن اختلاف است در جهر و اسرار آن و از آنها که قائلند باسرار تسمیه
ابوحنیفه و ثوری و احمد است و مروی است از عمرؓ و علیؓ و ابن مسعودؓ و عمار بن یاسر و عبدالله بن الزبیر و مروی است
از انس که گفت نماز گزاردم خلف پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و خلف ابی بکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ و نشنیدم از ایشان
که جهر میکردند به بسم الله الرحمن الرحیم رواه احمد والنسائی و ابن خزیمه والدارقطنی و در جامع الاصول حدیث
انس را در باب ترک جهر تسمیه از کتب سته روایت کرده و دارقطنی گفته که صحیح نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
اما از بعضی صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی نه صحیح و امام احمد تنصیص کرده است که بعضی ائمه که در مدینه جهر تسمیه
میکردند بجهت بیان سنت بود و بعضی از شراح حدیث گفته اند که آنچه مروی است از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
از جهر نیز برای تعلیم بود چنانکه در نماز ظهر احیانا در بعضی سوره جهر میکرد تا بدانند که فلان سوره میخواند تعلیما للامة کما قیل
و صاحب سفر السعادت میگوید که آنحضرت در بعضی اوقات بسم الله جهر میگفت و در بعضی اوقات اخفا میکرد و ترمذی
در جامع خود دو باب عقد کرده اول در ترک جهر به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت بر وست عمل نزد اکثر اهل علم
از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که ابوبکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ و علیؓ از ایشان اند و غیر ایشان و آنهای که بعد
از ایشان اند از تابعین و باین قائل است سفیان ثوری و عبدالله بن المبارک و احمد و اسحق و میگویند که جهر نکند
مصلی به بسم الله الرحمن الرحیم و بگوید آنرا در نفس خود آهسته و باب ثانی در جهر به بسم الله الرحمن الرحیم آورده
و در وی حدیثی آورده از ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به بسم الله الرحمن الرحیم
و گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قائلند بدان چندی از صحابه که ابوهریرهؓ و ابن عمرؓ و ابن زبیرؓ
از ایشانند و بعضی از تابعین نیز برآنند و مذهب شافعی اینست انتهی و حاکم گفته که حدیث ابن عباسؓ صحیح است
بی علت حاکم تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره که در جهر آمده نیز صحیح است و گفته اند که این دو حدیث اجل احادیث
است در جهر و شیخ ابن الهمام از ابن عبدالبر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتاده و عمر بن عبدالعزیز
و اعمش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبید نیز ترک جهر است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صریح نیست در جهر
مگر آنکه در اسناد او مقال است نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند ارباب مسانید مشهوره و تخریج
نکرده اند از اینها چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیفه و ابن تیمیه گفته که رسیده است بما از
دارقطنی که گفت صحیح نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در جهر تسمیه حدیثی و بالجمله احادیث وارده درین
باب اکثر و اصح و ارجح اند چنانکه مذهب امام ابوحنیفهؒ است چنانچه مشهور شده است و بعضی مردم که جهر را صحیح است
و مذهب امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه جهر است صحیح نیست و خود [illegible] امام شافعی که مذهب ایشان مذاهب خلفای ثلثه

ترک جهر ست بعد از آن فاتحه میخواند و در آخر فاتحه آمین میگفت در نماز جهری بجهر و در سری بخفیه و مقتدیان نیز
بموافقت آمین گفتندی و در جهر بآمین در نماز جهر احادیث واقع شده و بمذهب شافعی و احمد جهر بآمین سنت
و در مذهب مالک خلاف گونه است و مذهب امام ابو حنیفه اخفا ست مطلقا و در جامع ترمذی حدیث رفع صوت
بآمین و خفض صوت بدان هر دو آورده و حدیث جهر را ترجیح نموده و از بخاری نیز همچنین نقل کرده و گفته که عمل
اکثر علما از صحابه و تابعین برین ست انتهی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که اخفا کند امام
چهار چیز را تعوذ و بسم الله و آمین و سبحانک اللهم بحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و طحاوی در جمع الکبیر از
ابی وائل روایت آورده که گفت بودند عمر و علی که جهر نمیکردند ببسم الله الرحمن الرحیم و نه بتعوذ و نه بآمین شیخ
ابن الهمام از ابی وائل در اخفا و جهر هر دو آورده و گفته هر دو حدیث معلول است و در حدیث ابن مسعود است
و بدانکه در بعضی روایات بمد صوت آمده و این احتمال جهر نیز دارد و لیکن صحیح آنست که مراد بوی مد صوت است
بقرینه روایت دیگر که آمده رفع بها صوته و در بعضی روایات آمده مد بها صوته و در صحیح ابن حبان بلفظ مدین
و آمین بمد الف و تخفیف میم ست و قصر الف نیز جائز ست و مد الف را با تشدید میم بعضی خطا ست و مفسد نماز
نیست زیرا که کلمه قرآن ست در قول وی سبحانه آمین البیت الحرام اگر چه بآن معنی نیست و نزد بعضی خطا نیست
و اگر خطا هم باشد معنی وارد ای قاصدین الاجابة کذا ذکره الشیخ ابن الهمام نقلا عن الحلوانی و در کلام شیخ ابو عبد الرحمن
سلمی صوفی نیز بآن معنی گفته و بعضی فقها در تخطئه وی مبالغه کرده و ظاهر شد که خطای فاحش ست و بعد از فاتحه سوره خواندی
و در نماز صبح قراءت دراز کردی مقدار شصت آیت تا صد آیت و گاه سوره قاف خواندی و گاه سوره روم و گاه
تخفیف در قراءت کردی و در سفر معوذتین خواندی و در روز آدینه در نماز فجر سوره الم تنزیل السجده در رکعت اولی
و هل اتی علی الانسان در رکعت ثانیه خواندی و شافعیه برین عمل مواظبت دارند و مستحب میدانند و حنفیه قطعا
خلاف آن بجا آرند و نزد حنفیه تعیین سوره و تعیین آن مکروه ست و شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی
نقل میکنند که این بر تقدیر یست که آنرا لازم دانند و غیر آنرا مکروه اما اگر بجهت فاقرءوا ما تیسر من القرآن یا از جهت
تبرک قراءت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کراهتی ندارد و لیکن بشرط آنکه بخواند غیر آنرا احیانا تا گمان
نبرد جاهل که غیر آنها را جائز نیست و از صاحب محیط نیز نقل کرده که گفت مستحب ست قراءت این دو سوره در صبح
یوم الجمعه بشرطیکه احیانا غیر آنها را بخواند تا گمان نبرد جاهل که غیر آن جائز نیست شیخ ابن الهمام گفته که تحقیق
نیست درین عبارت بعد از علم بآنکه کلام در مداومت ست انتهی و ظاهر آنست که نزد حنفیه مداومت
بیان از آنحضرت ثابت نشده است اگر چه طبرانی از حدیث ابن عباس بزیادة کل جمعة آورده و در بعضی
روایات از حدیث ابن مسعود آمده و یدیم ذلک والله اعلم و در نماز جمعه سوره جمعه و منافقون خواندی

وگاهی سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه خواندی و قرائت سوره جمعه در شب جمعه نیز آمده است سیوطی سوره منافقون
نیز ذکر کرده و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرچه خواستی خواندی از سورهای طویل یا قصیر و نماز که باشد
میخواند بحسب مصالح و حکم که در وقت وسعت بادی از اجازتی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آنچه مشهور و معمول است
و اکثر ائمه فقه بر آنند که در فجر و ظهر از طوال مفصل بخوانند و در عصر و عشا از اوساط و در مغرب از قصار غالب احوال
حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم همین نهج بود و اخبار و آثار درین باب بسیار است و در هدایه میگوید
که اصل درین باب کتاب امیر المؤمنین عمر است بابی موسی اشعری رضی الله عنهما و لیکن آنچه عمر نوشته بود
موافق سنت نباشد و آنچه از روایات برخلاف آن مذکور شده صحیح است و لیکن حکم غالب است والله اعلم
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از قرائت فارغ شدی تکبیر گفتی و برکوع رفتی و این تکبیر در حالت
قیام است یا در حال انحطاط اکثر بر آنند که تکبیر در حالت انحطاط گوید چنانکه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر مع الانحطاط
و همچنین چون سر برمیداشت از رکوع و در حدیث آمده است کان یکبر فی کل خفض و رفع تکبیر میگفت آنحضرت در نماز هرگاه که
سر فرود می آورد و برمیداشت و این تکبیر با رفع یدین است نزد شافعی و احمد و غیر ایشان و نزد ما بی رفع و این اختلاف
مشهور است میان حنفیه و غیرهم و شافعیه در صحت حدیث رفع مبالغه تمام نمایند و صاحب سفر السعادت گفته که این حدیث از کثرت
روات بتواتر مانده است و چهار صد اثر از حضرت رسالت و صحابه درین باب صحیح شده عشره مبشره روایت کرده اند و خلاف این چیزی ثابت نشده

سفر السعد

ساله و در غیر این چیزی ثابت نشده مصنف اینجا سخن بمبالغه کرده و از حد درگذرانیده و با آنکه گفت لا یزال کان آنحضرت برین کیفیت
بود تا از جهان رحلت کرد و راه نسخ بر بست و حق آنست که با قطع نظر از کثرت و قلت طرق روایات اخبار و آثار در هر دو جانب
موجود است پس یا رفع و عدم آن باختلاف اوقات هر دو بود و یا اول رفع بود و در آخر منسوخ شد اکنون دلائل ترک رفع را
ذکر کنیم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الرکوع و در آن باب حدیث ابن عمر
آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد برمیداشت دو دست خود را تا محاذی میشد
دوشها را و چون رکوع میکرد و برمیداشت سر مبارک خود را از رکوع و در بعضی روایات آمده و کان لا یرفع بین السجدتین
و ترمذی از روایت این حدیث چنانکه عادت اوست اشاره بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین
و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبدالله و شافعی و احمد و اسحق بدان ذکر کرده و تصحیح این حدیث نموده است و
اشارتی برجحان این حدیث نموده و دوم باب من لم یر الرفع الا عند الافتتاح و درین باب حدیث علقمه از عبدالله بن
مسعود رضی الله عنه آورده که با یاران خود فرمود نگزارم با شما نماز رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم پس گزارد ابن
مسعود نماز را و برنداشت دو دست خود را مگر اول بار یعنی برای تکبیر افتتاح و در آن باب گفته که از براء ابن عازب
نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائلند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین میگوید قول سفیان ثوری

و ترمذی بر عادت خود که در باب اختلاف احادیث و اعمال علما وارد دو باب عقد کرده اول باب رفع الیدین
و در این باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم چون افتتاح میکرد
برمیداشت دو دست مبارک خود را تا محاذی میشد دو شهار او چون به رکوع میرفت و برمیداشت سر از رکوع
و در بعضی روایات آمده و کان لا یرفع بین السجدتین و اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و عمل
بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی و احمد و اسحاق بدان ذکر کرده
و تصحیح این حدیث کرده اشارتی به رجحان این جانب نموده است دوم باب من لم یر الرفع الا عند الافتتاح
و درین باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود آورده که با یاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم پس گذارد ابن مسعود نماز را و برنداشت دو دست را مگر برای تکبیر افتتاح و گفت ترمذی که
درین باب از براء بن عازب نیز آمده و گفت که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائلند کثیری از اهل علم
از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری و اهل کوفه اینست و امام محمد در موطای خود از مالک و زهری از سالم
بن عبد الله بن عمر از پدرش آورده که گفت سنت اینست که تکبیر گوید در خفض و رفع اما رفع یدین جز در ابتدای

بقیه حاشیه صفحه ۳۵۶ اهل کوفه اینست و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داود و نسائی و حدیث براء بن عازب را
از ابی داود نیز آورده گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را چون افتتاح میکرد برمیداشت دو دست
خود را تا نزدیک دو دوش ثم لا یعود و فی روایة ثم لم یرفعهما حتی انصرف و آنکه ابو داود گفت این حدیث صحیح نیست احتمال دارد
که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود
موافقت آنچه ترمذی گفته است و حدیث بی اطلاق صحیح بر است چنانکه در مقدمه معلوم شد و امام محمد رح در موطای خود بعد از روایت
حدیث ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین بالای دو شش و رفع راس از رکوع آمده
میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین جز در ابتدا نماز یکبار پیشتر نبود و این قول ابی حنیفه است
و در وی آثار کثیره آمده است بعد از آن از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است
متعدد روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین نمیکرد مگر در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت برمدار دو دست
در نماز بعد از تکبیر اولی و آورده که روزی نزد نخعی مردی از وائل حضرمی رضی الله عنه حدیثی روایت کرد که گفت گذاردم نماز را
با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس دیدم که آنحضرت برداشت دست خود را نزد تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر برداشتن از
رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد نگرفتند
ابن مسعود و اصحاب او ندیدیم و نشنیدیم آنرا من از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر میداشتند دستهای خود را در ابتدای نماز
نزد تکبیر و از عبد العزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که برمیداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت

نماز یکبار بیش نبود و این قول ابی حنیفه است و در وی آثار کثیره آمده بعد از آن از عاصم بن کلیب جرمی
از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است متعدد در روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین
میکرد چنانچه در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت برندارد دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و از عبد العزیز
بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که برداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و برنداشت در ما سوای آن
و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی از مشکل الآثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده مجاهد گفت
گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود وی که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرده که دیدم
عمر ابن الخطاب را بر نمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محال ایشان
از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد آنچه
بر خلاف آن نقل کنند اولی واحق بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که
گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ابی بکر و عمر پس برنداشتند دستها را مگر نزد افتتاح صلوة و
در نهایه شرح هدایه میگوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام و بر میداشت

بقیه حاشیه صفحه ۵۷ ستها در ما سوای آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکوة و آثار طحاوی نقل کرده اند
که روایت کرده اند از مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرد دیدم عمر ابن
خطاب را بر نمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محال ایشان از آنحضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم برین باشند و بعد از آن ابن عمر را دیدند که همچنین میکردند آنچه بر خلاف این نقل کنند اولی واحق
بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از حدیث دارقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه
از عبد الله آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ابی بکر و عمر پس بر نمیداشتند دستهای خود را مگر
نزد افتتاح صلوة و نیز نقل کرده که جمع شدند امام ابو حنیفه و اوزاعی بمکه در دار الحناطین پس گفت اوزاعی چرا نمی برداشتید
شما دستهای خود را نزد رکوع و سر برداشتن از آن امام ابو حنیفه گفت از آنجهت که صحت نرسیده است از رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم درین باب چیزی پس گفت حدثنی الزهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم کان یرفع یدیه اذا افتتح بالصلوة وعند الرکوع وعند الرفع منه پس گفت ابو حنیفه حدثنا حماد عن ابراهیم عن علقمة والاسود عن
عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود بشیء من ذلک اوزاعی
گفت من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این اسناد تو با این
اسناد من که در علو است کجا رسد پس ابو حنیفه گفت حماد افقه از زهری بود و ابراهیم افقه از سالم و علقمه کمتر از ابن عمر نیست در فقه
اگرچه ابن عمر بفضیلت صحبت مخصوص باشد و اسود را نیز فضل کثیر است و عبد الله عبد الله است یعنی او را چه توان تعریف کرد

دستها را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر این چنین مکن این چیزیست که کرد آن را
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ان ترک داد یعنی این حکم در اوائل بود پس منسوخ شد گفت ابن مسعود
رضی الله عنه برداشت رسول خدا ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت
کرده اند که گفت عشره مبشره برنمیداشتند دستها را مگر نزد افتتاح اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب
رفع و عدم رفع هر دو ثابت ست پس چاره نبود از آنکه گوییم رفع و عدم رفع هر دو بود باختلاف اوقات
یا اول رفع بود و در آخر منسوخ شد و شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته که تحقیق ست که در نماز ابتدای حال
اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بوده که منسوخ شده است پس دور نیست که آن نیز از آن قبیل باشد
مشمول نسخ بود و خصوصا ثابت شده آنچه معارض اوست بقولی که لا مرد له ست بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد
بوی احتمال عدم مشروعیت زیرا که وی از جنس آن نیست که معهود ست در وی عدم مشروعیت بلکه از جنس
خشوع و سکون ست که مطلوبست در نماز باجماع روایت کرده است ابو حنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده و شد
نزد وی از وائل بن حجر که دید رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که برداشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود

بقیه حاشیه صفحه ۳۵۸ که در مدینه او در فقه و قرب حضرت رسالت مشهور ست پس اوزاعی ترجیح حدیث بعلو اسناد کرده و ابو حنیفه
بفقه رواة و مذهب وی همین ست کما فی التحریر فی اصول الفقه و در نهایه شرح هدایه گوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند
که مردی را دید که نماز میگزارد در مسجد حرام و بر میداشت دو دست خود را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن
زبیر چنین مکن این چیزیست که کرد آن را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اوائل بود پس
منسوخ شد و گفت ابن مسعود رضی الله عنه برداشت رسول خدا ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس
رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت عشره مبشره برنمیداشتند دستها را مگر نزد افتتاح چون مجاهد از ابن عمر
رضی الله عنه که حدیث رفع یدین نزد شافعی از وی مرویست عمل برخلاف آن روایت کرده گفت سالها خلف
ابن عمر رضی الله عنه نماز گذاردم و هرگز ندیدم که رفع یدین کرد الا نزد افتتاح عمل بدین حدیث ساقط باشد
زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی برخلاف روایت خود عمل کند دلیل این روایت ساقط گردد انتهی و اما
آنکه طبرانی و غیر وی نقل کرده اند که لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن دلالت و حصر نیست تحقیق آنست که روایت ترفع الایدی
فی سبع مواطن ست بی حصر و آن منافات ندارد با ثبوت رفع در غیر آن مواطن کذا فی شرح ابن الهمام اکنون معلوم شد
که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم هر دو ثابت است و جمعی از صحابه بدون عدم خصوصا ابن مسعود و تابعان وی در جانب
عدم رفع اند پس محمل آن غیر این نیست که گوییم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوجود آمده و چون کل فقه
ابو حنیفه و استاد وی منتهی میشود به ابن مسعود و تابعان او و طریقه ایشان عدم رفع ست مذهب حنفیه طریقه ایشان آمده

پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده باشد بار سول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نمازی را مگر همان بار آیا وی اعلم ست
از عبدالله و اصحاب وی آیا یاد گرفت وی و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کرد مرا حماد بیرون از حد
شمار از عبدالله که وی برنیداشت دستها را مگر در ابتدای نماز و حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
و عبدالله عالم ست بشرایع اسلام و حدود وی و متفقد ست احوال نبی را صلی الله علیه و آله وسلم و ملازم ست
او را در سفر و حضر و گذارد و نماز را با آنحضرت مالا تعد و لا تحصی پس راجح شد بقول وی نزد تعارض ادلی با شد از افراد
مقابلش پس چاره نیست از قول بسنیت هر دو فعل انتهی اینی باترجیح یک جانب چنانکه گفته شد و الله اعلم
و در شرح سفر السعادة کلام درین مقام زیاده برین کرده شده است فعلیک به و در اول کار معهود بود که دستها بر زانو
سخت کردی و در انگشتان تفریج کردی و گفته‌اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریج در حال رکوع و ضم در حال
سجود و بحال خود گذاشتن بی ضم و تفریج در حال احرام و تشهد و آرنجهای از پهلو دور کردی و پشت را راست کردی

بقیه حاشیه صفحه ۳۵۹ نامند با بن عقیده ائمه و علمای مذهب ما با تقلید اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ ست چون ابن عمر که
راوی حدیث رفع ست دیدند که بعد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عمل بخلاف آن کرد ظاهر شده که عمل رفع منسوخ ست با وجود
کثرت روایات و احادیث درین باب و الله اعلم و عنده علم بالصواب و شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته که آثار از صحابه رضی الله عنهم و طرق
از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسیار آمده و جدال و کلام دران واقع است و قدر محقق بعد از ثبوت همه آن ثبوت هر یکی از دو
دو امر است از وی صلی الله علیه و آله وسلم رفع و عدم پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود و از جهت قیام تعارض در رجحان می‌باید
آنچه مذهب ما ست یعنی عدم رفع باین که تحقیق معلوم شده است که در نماز در ابتداء حال اقوال و افعال از جنس این نوع
مباح بوده که منسوخ شده است پس دور نیست که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصا که ثابت شد آنچه معارض اوست
ثبوتی که لا مرد له است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد در وی احتمال عدم شرعیت زیرا که وی از آن قبیل نیست که معهود است در وی
عدم شرعیت بلکه از جنس سکون ست که مطلوب است در نماز با جماع یعنی خشوع و روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که
ذکر کرده شد نزد وی وائل بن حجر که وی دید رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که برداشت دستهای مبارک خود را نزد رکوع
و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی ست که نگذارده بار سول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نمازی را مگر همان آیا وی اعلم ست
از عبدالله و اصحاب وی او یاد گرفت و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند مرا حماد بیرون از حد شمار از عبدالله
که وی برداشتند دستها را در ابتدای نماز فقط و حکایت کرده آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و عبدالله اعلم ست
بشرایع اسلام و حدود وی و متفقد ست احوال نبی را صلی الله علیه و آله وسلم و ملازم ست او را در سفر و حضر و گذارد
نماز را با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مالا تعد و لا تحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض ادلی باشد از
افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بسنیت هر دو فعل و الله سبحانه اعلم انتهی ۱۲ شرح سفر السعادت

و سر را برابر پشت داشتی نه فرو تر و نه بر داشته و سه بار گفتی سبحان ربی العظیم و این ادنی ست و گفته اند ادنی کمال سه است
و اگر زیاده بر سه گوید افضل ست بعد از آنکه وتر بود پنج یا هفت یا نه و گفته اند که غایت کمال را حدی نبود و بعضی تا ده گفته
و بعضی تا مقتضی بخوف سهو بود و بعضی تا قریب بقدر قیام و این جمله در منفرد بود و امام را رعایت جانب مقتدیان
لازم ست که در ایشان پیری و ناتوانی بود و از انس بن مالک رضی الله عنهما آمده که گفت نگذاردم نماز را
پس هیچ یکی که مشابه تر بود در نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازین جوان یعنی عمر ابن عبد العزیز
و اندازه کردند رکوع و سجود او را بده تسبیح یعنی اگر چه کمتر از ده میگفت و سجود هم برین موازنه کردی و چون
بسجده رفتی زانوها را پیش از دستها بر زمین نهادی بعد از آن دستها را نهادی بعد از آن پیشانی و بینی و بعضی
بعضی بینی پیشتر از پیشانی میند که اقرب ست و مذهب ابو حنیفه و شافعی و احمد همین ست که زانو را پیشتر نهد و
مذهب مالک و اوزاعی تقدیم وضع یدین ست بر رکبتین و از احمد نیز روایتی آمده و سجده بر هفت عضو کردی روی
و یدین و رکبتین و قدمین و جبهه و انف هر دو کردی و در اکتفا بجبهه تنها و انف اقوال ست نزد حنفیه و مختار جواز ست
و برفع قدمین فاسد میشود نماز و برفع یک قدم مکروه کذا فی شرح ابن الهمام و در سجده دستها را از پهلو دور داشتی
چنانکه ظاهر میشد بیاض ابطین شریفین و بازو ها را و شکم را از رانها نیز دور داشتی چنانکه بزغاله از میان آن
گذشتی و در سجده سر مبارک میان دو کف داشتی و قومه و جلسه نیز باندازه رکوع و سجود بودی و گاهی آن قدر
کردی که کسی در وهم می افتاد که مگر نماز را فراموش کرد و در صحیحین آمده که قیام در رکوع و اعتدال از آن و جلسه قریب بیکدیگر بود
و این محمول ست بر آنکه چون قیام طویل بودی رکوع و قومه و سجده و جلسه همه طویل بودی و چون قیام خفیف
بودی همه خفیف بودی نه آنکه این همه بقدر قیام بودی اینچنین تاویل کرده این حدیث را و این باعتبار غالب
و معتاد ست و الا در بعضی احیان چنانکه در صلوة خسوف و کسوف واقعا تا در نماز تهجد رکوع و سجود و قومه و جلسه
می بود با قیام و احادیث در باب طمانینت و اعتدال در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار وارد شده و ادنی
آنست که استخوان صلب راست گرداند فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بدترین دزدیها دزدی در نماز
گفتند یا رسول الله دزدی در نماز چگونه باشد فرمود آنکه تمام نکند رکوع و سجود را و حذیفه رضی الله عنه
مردی را دید که نماز گذارد و تمام نکرد رکوع و سجود را چون فارغ شد آن مرد از نماز حذیفه او را نزد خود طلبید
و گفت این چه نماز بود که تو کردی بحقیقت نماز نکردی اگر بمیری تو برین حال بمیری بر غیر فطرت یعنی بر غیر دینی
که پیدا کرده است پروردگار تعالی محمد را بران دین و نزد شافعی و احمد و ابی یوسف تعدیل و اطمینان در رکوع
و سجود و قیام میان رکوع و سجود و جلسه میان سجدتین همه فرض ست و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود
نیز واجب ست و بروایتی فرض و بروایتی سنت و نزد امام ابو حنیفه رحمه الله تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود و ظاهر

روایت تخریج کرخی واجب است واجب شود بنقصان آن سجده و تخریج جرجانی سنت اما در قومه و جلسه نیز سنت است
و بعضی مالکیه نیز برین اند و ایشان میگویند که حقیقت رکوع انحنا است و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم آنها
اجمالی نیست تا احتیاج به بیان بود پس فرضیت متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تتمیم باشد که بترک آن
نماز ناقص ناتمام گردد و فاعل آن آثم شود و منقول است از بعضی ائمه مذهب نقل میکنند که هر که ترک کند اعتدال در رکوع
و سجود را لازم گردد بروی اعادت و در شرح ابن الهمام آورده که پرسیده شد امام محمد از ترک طمانینت گفت میترسم
که جائز نباشد و از سرخسی آمده که هر که ترک کند اعتدال را لازم است بروی اعاده و بعضی از مشایخ گفته اند که
لازم است و واقع از فرض ثانی است و این تقاضا میکند عدم سقوط را باول و این لازم است در کل رکن ...
آنچه این در تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود است و اما در قومه و جلسه میگویند که انتقال از رکنی برکنی مقصود و لذا نه شود به
پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال از ان بسجود بی رفع ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا که
ممکن نیست سجده دوم بی رفع و بعد از آن ابو حنیفه سر از رکوع برداشتن فرض است اما راست ایستادن فرض نیست
و متمسک ائمه فعل آنحضرت است که دائم مستمر برین باب بود بر یک نهج و بر یک قرار بود و این حدیث بخاری و مسلم و غیرهما
از ابی هریره آورده اند که اعرابی بمسجد درآمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گوشه مسجد نشسته بود و پس
بگذارد آن مرد دو رکعت نماز و تمام نکرد رکوع و سجود را پیش آمد و بر حضرت سلام کرد و آنحضرت رد سلام وی کرد
و فرمود اعاده کن نماز خود را که نگزارده نماز را آن مرد رفت و اعاده کرد باز بحضرت آمد و سلام کرد باز فرمود باعاده کن
که تو نماز نکرده سه بار همچنین کرد پس گفت آن مرد سوگند بخدای که فرستاده ترا بحق من بهتر ازین نمیتوانم گذارد پس بیاموز
مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را پس آنحضرت بیان وضو و استقبال قبله و قیام و قرائت کرد و فرمود در رکوع کن
تا قرار گیری و سال پس سر بردار تا راست بایستی برابر و همچنین فرمود در سجده و امام ابو حنیفه و محمد میگویند که امر این مرد باعاده
صلوة بجهت آن بود تا نماز بی وجه کراهت و نقصان واقع شود و نه از جهت بطلان و فساد و نیز اگر تعدیل از فرض بودی
هر آینه نگذاشتی او را که بگرداند همچنین نماز کردی و تقریر نفرمودی او را بر آن تا آخر آن نماز و در آخر حدیث بروایت
ابی داود و ترمذی و نسائی واقع شده فاذا فعلت هذا فقد تمت صلاتک و ما انتقصت من هذا فانما انتقصته
من صلاتک تسمیه بصلاة و وصف آن بنقصان نمود و فقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن و الا
فرمودی لا تحسب و بطل مثلا والله اعلم بدانکه در استفتاح صلوة چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و قومه و جلسه دعاها
از آنحضرت ماثور شده و در سجود امر نیز واقع شده که فرمود اجتهدوا در دعا در حالت سجود که سزاوار است که
دعای ساجدان مستجاب گردد و نیز آمده است نزدیک بودن بنده از خدا در حال سجود است و دعا دو نوع است
دعای ثنا و تمجید و دعای طلب و سؤال و گفته اند که هیچ ثنا و حضرت کریم در باب متضمن سؤال و طلب است

دیگر امر مشغول شود که حق سبحانه اعطا میکند افضل ما اعطی السائلین مجمل مطلوب است و با آن درین باب شامل هر دو
نوع است و از اینجا ظاهر شد که حنفیه که در نماز اقتصار بر اذکار کنند و از صریح دعا منع نمایند نیز امتثال امر بدعا
فارغ و بیرون از این نیستند و حقیقت جامعیت آنست که در نوافل هیچ دعا نیز مشغول گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات
و اذکار کنند و از بعضی احادیث نیز تخصیص بنوافل خصوصا صلوة لیل معلوم میگردد و بعضی حنفیه این دعاها را زیادتی را حرام
غیر مفسد داشته و عجیب است که با وجود ورود احادیث صحیح و عمل آنحضرت بآن اطلاق حرام کنند و معلوم نمیشود که
آیا مطلق صلوة حرام داشته اند یا فرائض و نوافل این نافیت بعید است یا خصوص بفرائض داشته و این نیز بر تقدیری ست
که جز با معلوم شود که بنوافل آمده و در فرائض قطعا نیامده و ذلک محل تردد و چون از سجده دوم سر بر داشتی برای
رکعت دوم بر خاستی و اینجا دو قول است یکی آنکه بر زمین نشستی و هر دو دست بر زمین نهادی پس بر خاستی
و این را جلسه استراحت گویند و اختلاف است فقها را در حکم این جلسه یعنی احتمال بر سنت کرده اند چنانکه مذهب
شافعی است که سنت میدانند آنست که بعد از سجده دوم بر زمین بنشیند نشستنی سبک پس بر پا خیزد و احتمال
بر حاجت کنند که وی این نشستن از جهت عذر و حاجت کبر سن و غیر آن بود و مذهب امام ابوحنیفه و مالک و مختار در
مذهب احمد همین است و ایشان میگویند که سنت نیست و تمسک امام شافعی بحدیثی است که بخاری و ترمذی و نسائی
از مالک بن الحویرث روایت کرده اند که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم چون میبود در وتر نماز یعنی در رکعت
اولی و ثالثه نمی نشست بر زمین پس برمی خاست و حجت حنفی آورده که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی عیاش
روایت میکند که گفت دریافتم بسیاری را از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را چون بر می داشتند
سر مبارک خود را از سجده دوم در رکعت اولی و ثالثه بر میخاستند چنانکه بودند یعنی آنکه نمی نشستند و از ابن مسعود و علی
و عمر و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر همین روایت کرده و اینها اکابر صحابه اند از اصحاب حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم و شدت حرص بر اتباع آنحضرت و ملازمت بود و حال آنکه مالک بن الحویرث که از ایشان است نزد
آنحضرت اقامت نکرده بیست روز بیش و آن داود و ابو داود از ابن عمر آورده که گفت نهی کرد رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم که اعتماد کند مرد بر دو دست خود وقتیکه برخیزد و در حدیث وائل آمده که چون برمیخاست [illegible]
اعتماد میکرد [illegible] الا احادیث آنست که عمل کرده [illegible] حدیث مالک بن الحویرث [illegible] حمل کنند بر
ضعف و [illegible] اینها مذکور شد خلاف [illegible]
اعتماد بر فخذین کند یا بر ارض [illegible] امام ابوحنیفه و امام احمد آنست که هر دو دست را بر رکبتین
نهد و [illegible] رکبتین برخیزد [illegible] حدیثی که ابی داود [illegible] آورده که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
و آله وسلم [illegible] ابو داود و [illegible] آورده که [illegible] رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست و برخیزد و نزد امام مالک جلسه استراحت نیست اما وقت
برخاستن اعتماد بر زمین میکنند و قعده ثانیه بحکم ضرورت و زیادت مشقت نزد کبر سن و ضعف بدن جائز است

وصل و چون در تشهد نشستی پای چپ را فرش کردی و بران نشستی و پای راست نصب کردی و قول امام
ابوحنیفه اینست و نزد امام شافعی همچنین است در قعده اولی و این را افتراش گویند و در ثانیه تورک و مذهب
ایشان آنست که هر تشهد که بعد از ان تشهد نیست خواه همین یک تشهد باشد چنانکه در نماز فجر و خواه دو تشهد چنانکه
در غیر نماز فجر تورک کند و صورت وی چنانکه در حاوی که کتاب مشهور در فقه شافعی ست گفته برآوردن دو پاست از
جانب یمین با القای آنها بر عادت افتراش و تمکین مقعد بر زمین است و دلیل ایشان حدیث ابی حمید ساعدی ست
که نزد جماعه از صحابه گفت من داناترم بنماز رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و نزد امام مالک تورک است در هر دو جا
و نزد امام احمد در نمازی که دو تشهد است در تشهد اخیر تورک کند زیرا که مصلی در تشهد اولی مستعد و منتهی حرکت است
و حرکت قیام از هیئت افتراش آسانتر است و بعد از جلسه اخیر حرکتی نیست پس تورک که هیئت سکون و استقرار است
مناسب آن باشد و این چهار امام درین مسئله بر چهار قول مختلف افتاده اند و حجت امام ابوحنیفه آنست که گفته اند
که در حدیث مسلم از عایشه و در احادیث دیگر نیز طریق افتراش مطلق آمده که سنت در تشهد اینست نشستن آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اینچنین بود بی تقیید به تشهد اولی یا اخیر و نیز مشقت درین صورت بیشتر است و افضل
الاعمال احمزها و در بعضی احادیث دیگر نیز ذکر طریقه افتراش مطلق آمده و در بعضی احادیث که ذکر طریقه تورک
آمده در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول دعا و میان چه در طریقه تورک مشقت کمتر بود
و تواند که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در احیان مختلفه هر یکی ازین طریق بوجود آمده باشد چنانکه مثل آن
در اعمال سنن و نوافل واقع شده است و یکی از صحابه گفته است الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة و چون تشهد
خواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهادی و در دست راست عقد و اشارت کردی نزد شافعیه عقد پنجا و سه
و صورتش آنست که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه را که او را بسط کند و حرف ابهام نزد اسفل مسبحه بجانب کف
نهد اینچنین تفسیر کرده علمای شافعیه عقد پنجا و سه را و سند ایشان حدیث ابن عمر است که مسلم آورده و نزد ابوحنیفه
تسعین و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط مسبحه و وضع ابهام است بر اصبع وسطی و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله
بن الزبیر آمده و همچنین است مختار در مذهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک قبض جمیع اصابع یمنی و بسط سبابه
و تحریک آن و در شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر است و آن وضع انمله وسطی میان عقدتین ابهام و انگشت مسبحه را
در کلمه شهادت برداشتی و وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ بالا الله است و پیش حنفیه نزد اتمام آن وقت تلفظ
بکلمه الله و مشهور آنست که نزد نفی انگشت بردارد و نزد اثبات بنهد و باید که اشارت بجانب فوق نیفتد تا وهم

بجهت تشهد و باید دانست که عقد اصابع بدین کیفیت مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده
و در جامع الاصول از کتب ستّه درین باب احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقد است با اشارت
و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین است مذهب ائمه حدیث و فقهای مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و گفته اند
که حق آنست که مذهب امام ابوحنیفه و صاحبین نیز همین است و متقدمین علمای حنفیه تصریح کرده اند بآن و لکن متاخرین
ایشان خلافی در میان آورده است و ما اگر احادیث را بتمام ذکر کنیم سخن بتطویل انجامد بجا آمد که در منبع خود مذکورند
بعض از علمای مذهب بیارم تا سود مند افتد قهستانی گوید امام ابی یوسف در امالی خود ذکر کرده که قبض کند خنصر و
انگشتی را که متصل است بآن و حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
اشارت میکرد و آنچه آنحضرت کرده ما نیز کنیم و همین است قول ابی حنیفه و هم قهستانی از ظهیریه آورده که چون شروع کرد
مصلی در تشهد پس رسید بقول اشهد ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یمنی یا نه اختلاف کرده اند مشایخ در وی
بیشتر چگونه کند نزد اشارت حکی از فقیه ابوجعفر آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی را با ابهام و
اشارت کند بسبابه و در منیة المفتی ذکر کرده که نکرده است اشارت انتهی و در حواشی هدایه از کفایه بیهقی نوشته که در محیط
گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه یمنی در تشهد از سنن است نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و همچنین مروی است از
ابی یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته چون متفق است روایات از اصحاب ما جمیعا در بودن اشارت سنت و از
کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر است اخبار و آثار در آن لاجرم عمل بآن اولی باشد انتهی و شارح وقایه گفته که عقد
و اشارت از اصحاب ما آمده انتهی و خالی از غرابتی نیست آنچه در هدایه در باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید که آن
مرویست در حدیث وائل بن حجر و حال آنکه در کتب احادیث ابوداود و نسائی و دارمی و ابویعلی و عبدالرزاق
بروایات متعدده از وائل شارحست بتحلیق ابهام و وسطی روایت کرده اند و شیخ امام عالم عامل اجل علی متقی
رحمة الله علیه درین باب رساله جمع کرده و روایات فقهیه مذهب حنفی باختلافی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث
صحیحه آورده جانب عقد و اشارت را ترجیح ساخته است و آن رساله[1] را در شرح مشکات و شرح سفر السعادت
ترجمه کرده ایم و بالله التوفیق و در خطاب السلام علیک ایها النبی و سوال کرده اند که آنکه خطاب کردن پیغمبر را نه

[1] رساله این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه اللهم زدنا [illegible]
في اثبات الاشارة بالمسبحة في التشهد وقت التهليل ذهب كثير منهم الى انه لا يشير قال في المنية والواقعات والتجنيس وعمدة [illegible]
والولوالجي والفتاوى الكبرى وعليه الفتوى وفي الخلاصة وخزانة المفتين وجواهر الفتاوى وحيرة الذخيرة وظاهر الرواية وعللوا ذلك بان فيها
زيادة رفع لا يحتاج اليها فيكون الترك اولى لان مبنى الصلوة على الوقار والسكينة وبان فيها موافقة الرفضة فكان تركه اولى
تحقيقا للمخالفة وذهب آخرون منهم الى انه مستحب وحسن وسنة وغير ذلك من الالفاظ الدالة على الرجحان وهذا هو المروي عن الائمة

معنی عنه است و مقصد او ست و جواب داده اند که از خصائص او ست صلی الله علیه وآله وسلم و در حقیقت این عامی ست
در نماز اگرچه بصیغهٔ خطاب است و چون در اصل قصهٔ معراج ست آنچنین واقع شده است همچنین نگاه داشته شد
و باین تقریر حاصل شد جواب این سوال دیگر که میگویند چیست حکمت در عدول از غیبت بخطاب با آنکه مقتضای
سیاق لفظ غیبت ست چنانکه گویند التحیات لله والصلوات والسلام علی النبی والسلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین یعنی نگاه داشتند لفظی را که از رسول خدا آمده که تعلیم کرده صحابه را و صاحب مواهب لدنیه بطریقهٔ
اهل معرفت گفته که مصلیان چون بالتحیات استفتاح باب ملکوت کردند اذن کرده شدند ایشان را بدخول
در حریم حرم عزت الهی تبارک وتعالی پس روشن گشت دیدهٔ ایشان و آگاه شدند و دریافتند
که آن بواسطهٔ نبی الرحمة و برکت متابعت او ست پس حاضر یافتند حبیب را در حرم حبیب پس اقبال کردند بوی
و گفتند السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته انتهی و بعضی از ارباب تحقیق گفته اند این خطاب باعتبار سریان
حقیقت محمدی ست در ذرائر موجودات و حضور او ست در باطن عبد و انکشاف این حال ست در وقت صلوة
که افضل حالات و اقرب مقامات ست هذا ذکره الکرمانی در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور و حیات
آن سرور بود صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه بعد از آن همچنین سلام میفرستادند که السلام علی النبی ورحمة الله
وبرکاته و در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد میفرمود اشهد ان لا اله الا الله واشهد انی

بقیه حاشیه صفحه ۳۶۵ هو الفقه وهو مذهب مالک والشافعی واحمد وغیرهم من ائمة الاعصار والامصار وبه وردت الاخبار والآثار
وقد نص علیه مشایخنا المتقدمون منهم والمتاخرون قال الشیخ العلامة المحقق ابن الهمام فی شرح الهدایة ان المروی عن محمد رح فی کیفیة
الاشارة انه قال یقبض خنصره والتی تلیها ویحلق الوسطی والابهام ویقیم المسبحة وکذا عن ابی یوسف رح فی الامالی وهذا فرع تصحیح الاشارة
وعن کثیر من المشایخ لا یشیر اصلا وهو خلاف الروایة والدرایة فعن محمد رح ان ما ذکره فی کیفیة الاشارة بما فعلنا وقال ابی حنیفة رح
ویکره ان یشیر بمسبحته وعن الحلوانی یقیم الاصبع عند قوله لا اله ویضعها عند الا الله لیکون الرفع للنفی والوضع للاثبات انتهی وقال
الشمنی وقد نص محمد رح علی هذا یعنی الاشارة بالمسبحة فی کتاب المشیخة وروی فیه حدیثا عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه کان
یفعل ذلک ثم قال محمد نصنع بصنیع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ونأخذ بفعله وهو قول ابی حنیفة رح وقولنا ثم ذکر کیفیة الاشارة
کما ذکره المحقق ابن الهمام فی شرح الهدایة عن محمد رح واسنده ایضا الی ابی جعفر الهندوانی وقال العلامة عبد الغنی وعن الشیخ
محی الدین اللاهوری روی البیهقی وابن ماجه باسناد صحیح ان النبی علیه السلام عقد الخنصر والبنصر ثم حلق الوسطی بالابهام وفی
الخانیة الاشارة عند قوله لا اله الا الله حسن لا خلاف فیه قال ابو یوسف رح یعقد الخنصر والبنصر ویحلق الوسطی بالابهام ویشیر
بالسبابة وروی ذلک عن ابی یوسف رح فی الامالی وابن امیر الحاج فی شرح المنیة وفی الزاهدی اتفق الروایات عن اصحابنا
الثلثة وکذا عن المکیین والکوفیین وکثرت به الاخبار والآثار وکان العمل بها اولی ونقل السروجی عن صاحب الحاوی

رسول الله را فی کرا نامند مذهب شافعیه است واین را اکثر دیگر روایت آن تصریح نشده نعم در صحیح ثابت شده
که در وقت ظهور معجزه گاهی فرمودی اشهد انی رسول الله در صحیح بخاری در باب معجزات آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم آورده که در سفری توشهای قوم سبک گشت و سپری شد پس آنحضرت دعا کرد به برکت چنانکه تمامه
لشکر پر کردند ظرفها از آن واین در غزوهٔ تبوک بود که هفتاد هزار کس همراه بودند پس فرمود آنحضرت
اشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله و در قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم علینا وعلی عباد الله
الصالحین تعمیم سلام است مر آل نبی از صالح واشقیا باشند تا به تسلیم آنحضرت و تمامه ملائکه که صالح اند
ومحفوظ باشند و از این فضل عظیم محروم نگردند وانتها الاثم می آید که در نماز چنانکه حق خداست عز وجل وحق
مسلمانان نیز هست و کسیکه ترک کرد نماز را اخلال کرد بحقوق تمامه مؤمنین از انامها که گذشته اند و آنها که بیایند
تا روز قیامت از جهت وجوب قول السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین و کلام در وجوب صلوة بر آنحضرت
در تشهد اخیر نزد شافعی و سنیت آن نزد حنفیه سابقا در فصل نماز گذشت و نزد طبرانی وابن ماجه و دارقطنی
از سهل بن سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود نیست نماز کسی را که درود نفرستد بر پیغمبر خود
و نزد دارقطنی از ابی مسعود انصاری آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کسیکه بگذارد نمازی که
صلوة نفرستد در وی بر من و بر اهل بیت من قبول کرده نشود از وی و در صیغهٔ صلوة روایات متعدده آمده

بقیه حاشیه صفحه ۳۶۶ و تنبیه المفتی والاخناس والواقعات من اصحابنا ان یعقد الخنصر والبنصر ویحلق الوسطی والابهام
وهذا هو الذی ذکره محمد فی الموطا وقال هو قول ابی حنیفة رح وبه ناخذ وفی المجتبی ذکره نا اقوالا وقول ابی حنیفة رح وفی شرح النوازل
لصاحب الهدایة الاشارة عند قوله الا الله حسن وفی الفتاوی لا اشارة فی الصلوة الا عند الشهادة فی التشهد وهو حسن وفی
بعض شروح النقایة ومن اصحابنا من قال انه سنة وفی التحفة الاشارة مستحبة هی الاصح علی ما ثبت فی الحدیث وفی الذخیرة قیل
یشیر بسبابة الیمنی فی التشهد وهو السنة عند ابی حنیفة رح ومحمد والشافعی وفی ظاهر الاصول لا یشیر بها وکذا روی عن ابی یوسف رح انه
لا یشیر وکذا القول فی ظاهر الاصول والروایة فان الظاهر فیکون علی خلاف ما اشار الائمة وذلک غیر خفی علی من له فی الفن
خبرة ومعرفة وفی درر البحار وشرحه وشرح الشیخ عبد الجلیل بالسبابة والفتوی ای المفتی به عندنا خلافا ای بخلاف عدم الاشارة
وعلم الاشارة علی کیفیة عقد ثلثة وخمسین کما قال الشافعی واحمد وفی المحیط انه سنة یرفعها عند النفی ویضعها عند الاثبات وهو قول
ابی حنیفة ومحمد رح وکثرت به الاخبار والآثار فالعمل به اولی ثم المراد لکن ایها المتعصب من هذه الروایات التی صرح فی بعضها
بانه صحیح او اصح او علیه الفتوی وفی بعضها قالوا انه سنة او مستحب او حسن ثبوت الاشارة فی التشهد وقت الشهادة فلا ریب فی
ان العمل بها اولی فان قیل بالجواب عن تعلیل المانعین بان الاشارة زیادة رفع لا احتیاج الیه وبان فیها تشبها بالرافضة
وبانه خلاف ظاهر الروایة المؤید بالفتوی والتصحیح اجیب عن الاول بالمنع عن اطلاق الزیادة علیها لان الامر بطلب فیحوا

وکافی ست همین مقدار که بگوید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید کذا سمعت من بعض المشایخ ودر آخر حدیث ابن مسعود فی العالمین انک حمید مجید آمده واگر این را هم گوید بهتر ودر بعضی روایات وارحم وترحم کما رحمت وترحمت آمده قاضی ابوبکر ابن العربی از مالکیه وصیدلانی از شافعیه انکار کرده صحت آنرا واز قبیل بدعت داشته وگفته اند که آنحضرت تعلیم کرد صحابه را کیفیت صلوة بوجهی پس زیاده کردن بران استدراک ست بروی صلی الله علیه وآله وسلم ودر مواهب لدنیه ذخیره که از کتب حنفیه ست نقل کرده که مکروه ست زیرا که موهم نقص ست چه رحمت وترحم غالب در کردن چیزی میگویند که ملامت کرده میشود بروی وجزم کرده است ابن عبد البر که از شافعیه ست بمکروه بودن این ست وگفته روا نیست هیچ یکی را چون ذکر کرده شود نبی صلی الله علیه وآله وسلم که بگوید رحمه الله زیرا که آنحضرت صلی علی گفته است نه ترحم علی با آنکه دعا الیه اگر چه بمعنی صلوة رحمت ست لیکن مخصوص گردانیده است بآن لفظ تعظیما له پس عدول کرده نشود از آن بسوی لفظ دیگر وقاضی عیاض از جمهور علما جواز آنرا نقل کرده وقرطبی گفته صحیح همین ست از جهت ورود احادیث بدان وهم در تشهد آمده السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وحق آنست که آنکار مخصوص این لفظ است که اللهم ارحم وترحم الی آخره نه نسبت رحمت واطلاق آن برآنحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

بقیه حاشیه صفحه ۳۶۶ لا نسیه زیادة ممنوعة وهذا الاخر قد ثبت بطلبه وهو یشیر بما لانذکره من الاحادیث والآثار والروایات بالاکثار وعن الثانی بان التشبه باهل البدعة الممنوع انما یکون فیما یشعر ابتدعوه او یکون مختصا بهم وشعارهم اما غیره ما یکون مسنونا او مندوبا سنة شرط فلا اختصا للتشبه بهم ولو اعتبر ذلک یلزم ترک کثیر من السنن والمندوبات لانهم یشارکون اهل السنة فی کثیر من اعمال العبادات وکذا العادات وهذا القول به قائل والشی اذا کان محمودا فی نفسه لا یصیر مذموما بکونه سمة لاهل البدع ویؤید ذلک ما ذکره الشیخ الامام التوربشتی فی شرح المصابیح عند شرح حدیث فی اهل البدعة قالوا یا رسول الله ما سیماهم قال التحلیق ای یعرفون بهذه السیماء وانما التعریف بما اشتهر فی الحلق او الاکثار منه فی حدیث بنیتها علی اداء سنتهم وتوفیقا علی شعارهم الظاهر ولیس فی ذلک ما یدل علی الوضع ممن نعتوا الحلق سنة والا فقد وصفهم بکثرة الصلوة والصیام کما وصفهم بالتحلیق والشی اذا کان محمودا فی نفسه لا یصیر مذموما باستنان من یستن به من اهل الزیغ فی حق القوم وانما یذم بالنسبة الیهم بسوء فی قصدهم وفساد نیتهم والحلق من جملة شعار اهل النسک وسمة عبادة الصالحین انتهی فان قیل قد ذکر واقبل هذا التعلیل فی لبس الخاتم وهو ان السنة فی الیمین والاولی لبسه فی الیسار فی هذا الزمان لان التختم فی الیمین صار من شعار اهل الرفض اجیب بان هذا لیس من ذلک القبیل لان السنة فی لبس الخاتم التخییر بین الیمین والیسار ففی اختیار الیسار لا یفوت سنة مع حصول الاحتراز عن التشبه بخلاف ما نحن فیه فان فیه تفویت السنة بالکلیة ولئن سلم فهو قول البعض لا الکل عنی

والله اعلم و آنحضرت بعد از درود دعا می کرده و مشهور در بینها این دعاست که از عائشه رضی الله عنها آمده اللهم انی
اعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من فتنة المحیا وفتنة الممات اللهم انی
اعوذ بک من المأثم والمغرم و در حدیث ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم
نیز واقع شده و گفت ابن عباس تعلیم میکرد آنحضرت این دعا را چنانکه تعلیم میکرد سورهٔ از قرآن و از ابی بکر صدیق
رضی الله عنه آمده که گفت گفتم یا رسول الله بیاموز مرا دعائی که بخوانم آنرا در نماز خود فرمود آنحضرت بگو اللهم انی
ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک انت الغفور الرحیم
و از علی مرتضی رضی الله عنه آمده میفرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در میان تشهد و تسلیم اللهم اغفر لی
ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر
لا اله الا انت و در حدیث دیگر این دعا بعد از فراغ از سلام آمده و تواند که مراد محل بعد از سلام و پیش از سلام
بخوانده باشد و در صدد این ادعیه و امثال آن کردن طلب مغفرت ذنوب و استعاذه از عذاب قبر و
عذاب جهنم و فتنهٔ دجال و مانند آن از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقع هست اشکال کرده اند که آنحضرت
مغفور و معصوم است دیگر طلب مغفرت و استعاذه چه معنی دارد و جواب گفته اند که مقصود تعلیم امت است
یا سوال برای ایشان است و معنی آنست که اعوذ بک لامتی یا سلوک طریق تواضع و اظهار عبودیت و التزام

بقیه حاشیه صفحه ٣٦٨ فی اختیار الیسار علی انه قال ان اهل البدعة القائلون بالاشارة اصلا فصار التعلیل ضائعا راسا والجواب
عن الثالث انه تعارض القوی بالقوی وبالصحیح والاصح بالاصح فقی سنا من البراهین المرجحة والاحادیث الصحیحة الیس معهم
فانه لیس لهم نص صریح ولا حدیث صحیح بل ولا ضعیف فی نفی الاشارة اما ما یتعلقون به فی بعض الاحادیث من التلویح فلا
لا یقاوم التوضیح والتصریح ونذکر الاحادیث الواردة فی اثباتها قولا وفعلا فعن ابن عمر رضی الله عنهما کان رسول الله صلی الله
علیه وعلی آله وسلم اذا قعد فی التشهد وضع یده الیسری علی رکبته الیسری و وضع یده الیمنی علی رکبته الیمنی وعقد ثلثا
وخمسین واشار باصبعه السبابة رواه مسلم والنسائی وعنه رضی الله عنه کان صلی الله علیه وآله وسلم اذا جلس فی الصلوة وضع
کفه الیمنی علی فخذه الیمنی وقبض اصابعه کلها واشار باصبعه التی تلیها الابهام و وضع یده الیسری علی فخذه الیسری رواه
مسلم ومالک فی الموطا وابو داود والنسائی وعن عمر رضی الله عنه ان النبی علیه السلام کان اذا جلس فی الصلوة وضع
یدیه علی رکبتیه ورفع اصبعه الیمنی التی تلیها الابهام فدعا بها ویده الیسری علی رکبته الیسری باسطها علیها رواه مسلم والترمذی
والنسائی وللنسائی عنه رضی الله عنه قلت کیف رأیت رسول الله علیه السلام یفعل قال هکذا ونصب الرجل الیمنی ووضع
الیسری وجعل یده الیمنی علی فخذه الیمنی ویده الیسری علی فخذه الیسری واشار بالسبابة وفی اخری نحوه وقال کیف کان
یصنع قال فوضع یده الیمنی علی فخذه واشار بالتی تلی الابهام فی القبلة ورمی ببصره الیها ونحوها ثم قال هکذا رأیت رسول الله

خوف الهی و اعظام او و افتقار بسوی اوست تعالی و تقدس و بدین نهج ست حال مقربان درگاه که همیشه
در خوف و خشیت و تضرع و زاری اند حال معصومان اینست از دیگران چه گویم همیشه استغاثه میکنند و استغفار
بجا می آرند تصور عظمت الهی و هیبت درگاه لاابالی عز و علا ایشان میدارد و با چیزی مناسب حال خود می یابند که
آنرا داخل تقصیرات میدارند و گناه نام میکنند حقیقت سید رسل که پاکتر از همه پاکان و معصوم تر از همه معصومان است
و هر چه هست از بوده و نابوده همه را بوی بخشیده اند و آمرزیده انگاشته میگویند و میکنند دیگر چه توان گفت
وی صلی الله علیه و آله وسلم مامور است باستغفار لقوله تعالی واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمومنات و استغفار
کار تمامه عارفان انبیا و اولیا از اول تا آخر و از آدم تا این دم شاعر حرفی بزبان مجاز گفته برایاس آن حقیقت در
نیز تصور توان کرد بلیت دیدم که خاطرش زمن آزار میکشید بکردم از قبول گناه نبوده در آه و آزار خاطر و تنها
گناه از توهم دعوی هستی و پاکی توان داشت و وجودک ذنب کنایه از آن است و نفس بعضی مفسر ست و از
عارفان کسی گفته است بلیت از خدا خواهند مغفرت خود در ذات او بود ساعت بساعت مر استغفار شان را
کنایت از فنا فی الله داشته سخن اینجا بیرون از اصطلاح علم و زبان وقت رفت که وضع آن کتاب و عقد
برین صورت واقع است و تا میرود دراز تر میگردد اللهم اغفر لی و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از تشهد
سلام میداد در جانب یمین و یسار چنانکه دیده میشد سفیدی رخسار مبارک وی صلی الله علیه و آله وسلم مینمود

بقیه حاشیه صفحه ۳۶۹ علیه السلام متفق و عن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما قال کان رسول الله علیه السلام اذا قعد
یدعو وضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی و یده الیسری علی فخذه الیسری و اشار باصبعه السبابة و وضع ابهامه علی اصبعه الوسطی
و یلقم کفه الیسری علی رکبته قال فی المشکوة رواه مسلم و عنه رضی الله عنه انه صلی الله علیه و آله وسلم وضع یده الیسری علی
رکبته الیسری و وضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی و اشار باصبعه قال راویه و رأیته جمع الواحدة و اشار بالسبابة
رواه ابو داود و عنه ان النبی علیه السلام کان یشیر باصبعه اذا دعا و لا یحرکها و فی روایة انه رأی النبی علیه السلام
یدعو کذلک و یتحامل النبی علیه السلام بیده الیسری علی فخذه الیسری زاد فی روایة لا یجاوز بصره اشارته
رواه ابو داود والنسائی وللنسائی عنه کان رسول الله علیه السلام اذا جلس فی اثنتین او فی الاربع
یضع یدیه علی رکبتیه ثم اشار باصبعه و عن وائل بن حجر انه رأی النبی علیه السلام جلس فی الصلوة فافترش
رجله و وضع ذراعیه علی فخذیه و اشار بالسبابة یدعو رواه النسائی و عنه و وضع یده الیسری
و وضع مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و قبض ثنتین و حلق حلقة ثم رفع اصبعه فرأیته یحرکها یدعو بها
رواه ابو داود والنسائی والدارمی و فی روایة لابی داود والنسائی و حلق حلقة و رأیته یقول هکذا حلق الابهام والوسطی و اشار بالسبابة
و عنه ثم وضع یده الیسری علی رکبته الیسری و وضع ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی ثم اشار بالسبابة و وضع الابهام علی الوسطی

Presented by: https://jafrilibrary.com

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ومخاطب بوی ملائکه وقوم را میداشت واین یکی از وجوه فضیلت قیام در جانب یمین ست که بعد از نزول از معارج قرب ورجوع از مشهد انوار دو نوکه نازست اول نظر بر اهل این جانب می افتاد ودو سلام دادن نیز دائمی آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم که پانزده نفر از مشاهیر صحابه وعلمای ایشان آنرا روایت کرده اند وهمین ست مذهب ابی حنیفه وشافعی واحمد دیگر الا امام مالک رحمة الله علیهم اجمعین که نزد وی یک سلام ست مقابل وجه وحدیثی که درین باب روایت کرده است صحیح نیست واگر احیانا یک سلام واقع شده بود چنانکه عائشه رضی الله عنها میگوید که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یک سلام میداد برای بیدار کردن ما گفته اند که این حدیث معلل ست واگر معلل نباشد این عبارت صریح نیست در آنکه سلام دیگر نمیداد وازان ساکت ست شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان رفع صوت نکردی که مقصود ازان ایقاظ اهل بیت بودی وانتباه ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقول ست که وی تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی وی آنست که تسلیم واحد میکرد از برای اعلام وسلام دوم را آهسته میگفت وهمین گفته اند که مراد از مقابل وجه آنست که ابتدا السلام از جانب قبله کردی بعد ازان التفات کردی بیمین ویسار که بدان رفع صوت نکردی ودر باب یک سلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که سلام دون ست نزد محدثین واز شافعی نیز نقل کرده اند که مصلی مخیر است اگر خواهد یک سلام گوید واگر خواهد دو سلام ودر نماز التفات نکردی وصحابه را نیز ازان منع کردی

بقیه حاشیه صفحه ۳۷۰ ثم حلق بها وقبض سائر اصابعه رواه عبد الرزاق وعنه وضع مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی وعقد اصابعه وجعل حلقة بالابهام والوسطی ثم جعل یدعو بالاخری رواه الاول وفی روایة له قبض ثنتین وحلق حلقة فی الثالثة وعن ابی حمید الساعدی رضی الله عنه قال انا اعلمکم بصلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکر حدیثا طویلا وفیه ووضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی وکفه الیسری علی رکبته الیسری واشار باصبعه رواه ابو داؤد وعنه کان رسول الله علیه السلام اذا جلس فی الصلوة فی الرکعتین الاولیین نصب قدمه الیمنی وافترش الیسری واشار باصبعه التی تلی الابهام واذا جلس فی الاخرین افضی بمقعدته الارض ونصب الیمنی رواه عبد الرزاق وعن عاصم بن کلیب عن ابیه عن جده قال دخلت علی رسول الله علیه السلام وهو یصلی قد وضع یده الیسری علی فخذه الیسری ووضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی وقبض اصابعه وبسط السبابة وهو یقول یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک رواه الترمذی وروی البیهقی نحوه وقال وفیه دلیل علی بسط السبابة حین یشیر بها وعن ابن الزبیر الخزاعی قال رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واضعا ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی فی الصلوة یشیر باصبعه وعنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واضعا ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی رافعا اصبعه السبابة قد حناها رواه ابو داؤد والنسائی وعن ابی امامة بن حارثه انه قال رایت النبی علیه السلام واضعا یده الیمنی علی فخذه یشیر باصبعه رواه الطبرانی فی الکبیر وعن خباب الغفاری رض قال کان رسول الله علیه السلام اذا جلس فی آخر صلوته یشیر باصبعه السبابة رواه الطبرانی فی الکبیر

مخصوصاً در نماز فرض و معنی التفات دیدن یمین و شمال ست با پیچیدن گردن پس بگوشه چشم نگریستن التفات
نباشد و مکروه نبود و کذا فی النهایة و در شرح ابن الهمام گفته که مراد التفات مکروه آنست که بپیچد گردن را تا بیرون
آید از مواجهه قبله و اگر تحرف کند بجمیع بدن خود فاسد گردد نماز وی پس یک قسم التفات مفسد است و یکی مکروه
چنانکه عمل کثیر مفسد و قلیل مکروه انتهی و شمنی گوید مکروه است التفات بعنق بی تحویل سینه و اگر تحویل سینه کند
باطل گردد نماز و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکروه نیست و در حدیث ترمذی از ابن عباس رض آورده که گفت لحظ میکرد
بسوی خود در نماز و یمینا و شمالا و گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدیان بود یا بجهت تعلیم آنکه لحظه
مبطل نماز نیست و در حدیث آمده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی جل و علا بوجه کریم خود
و چون التفات کند و بجانب غیر نگرد بگوید پروردگار تعالی ای ابن آدم بجانب که می نگری ترا کسی نیست بهتر از من
که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز همچنین گوید و چون بار سوم نگرد بگرداند
حق تعالی وجه کریم خود را از وی و در حدیث دیگر آمده لا صلوة لملتفت اما این مقدار ثابت شده است که یکبار
در بعضی اسفار شخصی را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره پاسبانی میکرد و چون آنحضرت بنماز
مشغول شد در نماز بجانب آنجا که آن شخص را بدان گذاشته بود نظر میکرد و التفات بجانب آن شعب می نمود و
این قضیه بر سبیل ندرت بود و در نماز نافله بود گو سنت فجر باشد چنانکه بعضی گفته اند و اگر نیز فرض باشد که نماز فجر ست

بقیه حاشیه صفحه ۳۷۱ در والتفات و عن ابی عمر قال قال رسول الله علیه السلام اذا کان احدکم فی المسجد فلا یسمع احدا صوته
و یشیر باصبعه الی ربه تبارک و تعالی رواه الطبرانی و عن ابی هریرة قال قال رسول الله علیه السلام ان جزء من سبعین جزءا النبوة
تاخیر السحور و تعجیل الافطار و اشارة باصبعه فی الصلوة رواه عبد الرزاق و عن نافع قال کان عبد الله بن عمر اذا جلس فی الصلوة
وضع یدیه علی رکبتیه و اشار باصبعه و اتبعه بصره ثم قال قال رسول الله علیه السلام هی اشد علی الشیطان من الحدید یعنی السبابة رواه
احمد و عن ابن التیمی قال سئل ابن عباس عن تحریک الرجل اصبعه فی الصلوة فقال ذلک الاخلاص رواه عبد الرزاق و عن معاذ
بن جبل کان اذا جلس فی آخر صلوته اعتمد بیده الیسری علی فخذه الیسری و یده الیمنی علی فخذه الیمنی و یشیر باصبعه اذا دعا
رواه الطبرانی فی الکبیر و عن بشیر بن حرب انه سمع ابن عمر یقول تحریکم ایدیکم فی الصلوة لبدعة والله ما زاد رسول الله علیه و آله السلام
علی هذا یعنی الاشارة باصبعه رواه ابن قیمة الحمد لله علی الاتمام والصلوة والسلام علی خیر الانام علی التمام حواشی رساله الشیخ علی المتقی
اما قوله خلاف الروایة فلانه لم یرد فی شیء من کتب الحدیث لا من حدیث صحیح ولا من ضعیف ما یکون فیها ایماء الی منعها فضلا عن التصریح
والدلالة وایضا لم تثبت روایة عن امام ابی حنیفه ولا من محمد ولا عن ابی یوسف بدون ان الاشارة سنة کما قال الامام الزاهدی انه
اتفقت الروایات عن اصحابنا انها سنة واما قوله خلاف الدرایة فلانه ما رأینا لاصحاب المنع تمسکا الا قولهم انه فعل کثیر ولا یشک
من له ذکر سلیم انه لیس کل کثیر فعلا فادحا فی الصلوة کیف والصلوة انما هی افعال مخصوصة منها فروض و واجبات و منها سنن و مستحبات

چنانکه از جامع الاصول مفهوم میگردد برای مهم و مصلحت اہل اسلام بود که محافظت و احراس و سلامت و جمعیت
ایشان ست پس این از باب تداخل عبادات ست نماز عبادتی ست و نظر کردن بجانب آن شخص برای
مصلحت مذکور عبادتی دیگر که جهاد و تدبیر آنست و نماز خوف نیز ازین قبیل ست و از عمر رضی الله عنه آمده
می گفت انی لاجهز جیشی وانا فی الصلوة و بخاری در صحیح خود از برای آن بابی عقد کرده بعنوان تفکر الرجل فی
الصلوة و در ترجمه این قول عمر آورده و در باب این حدیث آورده که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم نماز میگذارد و بعد از سلام بسرعت تمام برخاست و درون رفت و بیامد و گفت طلائی در خانه در نماز
یاد آمد پس مکروه پنداشتم که شب در خانه باشد و امر کرد بقسمت آن و این همه را از قبیل تداخل عبادات داشته‌اند و
گفته‌اند که خواطر جبلت انسانست و ازینجا معلوم شد که مذموم خاطر ردیه است که نه از قبیل عبادات و طاعات باشد
و گاهی از شنیدن آواز گریه طفلی نماز را تخفیف کرده تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یا زوال خشوع و گاهی
آنحضرت در نماز بودی و طفلی متعلق شدی و او را برداشتی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر دوش مبارک نهاد
و گاه امام حسن یا حسین رضی الله عنهما بیامدی و در سجود بر پشت مبارک وی متعلق شدی و از برای وی اطالت
سجود کردی و توجه خاطر بجانب وی و رعایت حال وی کردی و گاهی در نماز بودی و عائشه رض بیامدی

بقیه حاشیه صفحه ۳۷۲ وانما یتوجه فیها ما یکون منافیا للصلوة والقائلون بالرفع انما یعدون السبابة فکیف یکون منافیا فی الصلوة الاتری ان
رفع الیدین جمیعا فی السجدة من الارض ثم وضعهما علی الفخذین ثم رفعهما عنها ووضعهما علی الارض وکذا رفع الیدین فی الوتر اکثر من رفع السبابة
مرة وهی من سنن الصلوة فما لکم ایها العلماء المتحلون بالانصاف اجیبکم الله تعالی فیما اذا اتفق الامام ابوحنیفة وصاحباه رح علی سنیة قولا
واحدا وکانت الاخبار الواردة فی هذا الباب صحاحها وحسانها وضعافها کلها یشهد بحقیقته ثم آثار الصحابة واعمالهم یؤیده و بعض المجتهدین
فی مذهب الامام اذا تکلم ببطلان ذلک الامر وعدم جوازه اعتمادا الی دلیل واه من نسج العنکبوت کما تقدم ولم یکن شیء من الاحادیث لا حسن
ولا ضعیف یکون فیه ایماء الی ذلک فهل یقبل اجتهاده ویؤخذ ویترک ذلک المؤید المتفق علیه سلمنا ان لهم روایة عن ابی حنیفة
وابی یوسف او محمد او عنها عنهم جمیعا لکن الروایة المشهورة المؤیدة بالاحادیث الصحاح وآثار الصحابة رض احق بالاخذ والعمل
من الروایة الشاذة المخالفة حاشیه بر عبارت محقق ابن الهمام تصنیف علم الله بن عبد الله المکی الحنفی رحمهما الله و لا یشیر
بسبابته عند الشهادة وعلیه الفتوی کما فی الولوالجیة والتجنیس وعمدة المفتی وخزانة الفتاوی لکن المعتمد ما صححه الشراح ولا سیما
المتأخرون کالکمال والحلبی والبهنسی والباقانی وشیخ الاسلام الجد وغیرهم انه یشیر لفعله علیه الصلوة والسلام ونسبوه لمحمد والامام بل فی متن
درر البحار وشرحه غرر الاذکار المفتی به عندنا انه یشیر باسطا اصابعه کلها وفی الشرنبلالیة عن البرهان الصحیح انه یشیر بمسبحته
وحدها یرفعها عند النفی ویضعها عند الاثبات فاحترزنا بالصحیح عما قیل لا یشیر لانه خلاف الدرایة والروایة وبقولنا بمسبحته
عما قیل یعقد عند الاشارة انتهی وفی العینی عن التحفة الاصح انها مستحبة وفی المحیط سنة ۱۲ در المختار

و در بسته بودی چند گام بنهادی و در بروی بگشودی و در خانه بجانب قبله بود امثال این چیزها چند در
احادیث آمده است و علما رحمهم الله را در صورت عمل کثیر اختلاف است مختار آنست که آنچه محتاج بود بدو دست
عمل کثیرست و مراد باین آنست که بمجرای عادت آن عمل جز بدو دست نیاید اگر درین صورت فرضا آنرا بیک دست
کند نیز مفسد است مثل تعمم و تقمص و تسرول و آنچه محتاج بیک دست بود اگر اتفاقا بدو دست کند قلیل است و مفسد نه
و بعضی گفته اند که آنچه ناظر فاعل آنرا غیر مصلی خیال کند فعل کثیرست و بعضی گفته اند که فعل کثیر آنچه مصلی آنرا کثیر
پندارد. و مختار نزد بعضی آنست که سه فعل متوالی کثیرست و ما دون آن قلیل و اگر گاهی کسی در حال نماز برو
صلی الله علیه و آله و سلم سلام کردی باشارت دست رد سلام وی کردی باین طریق که دست را بگسترد و
چنانکه پشت دست بالای بود و گاهی در اشارت اکتفا بانگشت نیز کردی و این هر دو در حدیث صریحا واقع شده
و گاهی بسر مبارک ایما کردی هم در رد سلام و هم در غیر آن و ما در اشارت براس در رد سلام حدیثی صحیح نیافتیم
جز آنکه در روایت ترمذی از ابن عمر واقع شده کان یشیر و اشارة این را اگر باشارت براس یا مطلق حمل کنند
اما از سیاق روایات که در جامع الاصول آورده ظاهر میشود که مراد همان اشارت بدست است و بعضی
از شراح اشارت براس ذکر کرده اند لیکن ایراد حدیث دال بر صحتی درین باب یافته باشند والله اعلم و در غیر
رد سلام در صلوة کسوف از عائشه رضی آمده که نماز میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مردم گرد وی
ایستاده بودند یکی از میان پرسید که این چه حالست پس اشارت کرد آنحضرت بسر خود بسوی آسمان
بقصد جواب وی رواه مسلم و در احادیث دیگر اشارت بدست برای غیر رد سلام نیز آمده چنانکه برای نشستن
و صبر کردن اشارت بجانب زمین کرد چنانکه جابر گوید فرستاده بود مرا آنحضرت بکاری چون آمدم آنحضرت
در نماز بود پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین یعنی بنشین و یکباری ام سلمه رضی الله عنها جاریه را
بران حضرت فرستاد تا بپرسد از حقیقت حال دو رکعت نماز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده بود چون جاریه
آمد آنحضرت در نماز بود و اشارت کرد جاریه را بیرون که بنشین و صبر کن بعد از اتمام نماز جواب فرمود که
این دو رکعت نماز سنت پیشین است که بسبب اجتماع وفود نتوانستم گذارد پس قضا کردم آنرا و در اوائل اسلام
رد سلام در نماز کردی پس از آن منسوخ شد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی از زید بن ارقم آمده
که گفت بودیم که سلام میکردیم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز رد می کرد بر ما و چون از پیش نجاشی
برگشته آمدیم سلام کردیم بروی صلی الله علیه و آله و سلم رد نکرد بر ما سلام را گفتیم یا رسول الله بودیم که سلام
میکردیم بتو و رد می کردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغلا و در بعضی روایات آمده که الله تعالی میکند
پیدا از خود هر چه بخواهد اکنون امر کرد که تکلم در نماز جز بذکر و ثنای الهی نکنند و بعد از فراغ نماز رد سلام کرد آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم در نماز بسیار گریستی چنانکه جوف وی را آوازی بود چون آواز دیگ مسین یعنی گریه پیچ کرده
در درونش می‌جوشید و در روایتی آمده که در سینه وی آوازی بود مثل آواز آسیا از بکا در فقه حنفی مذکور ست
که انین و بکا اگر بآواز نبود اصلا مفسد نیست و اگر بآواز بود پس اگر بعلت درد یا مصیبتی دنیاوی باشد
مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف و رجا و رغبت در بهشت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت
حضور و خشوع دارد چنانکه در حدیث مطرف از پدرش آمده و امام محمد بن ابی یوسف روایت کرده که بکا اگر بود
از جهت آخرت اگر نگاه داشتن آن طاقت دارد مفسد بود و اگر نتواند نگاه داشت مفسد نیست کذا ذکر الشمنی
و گاه بحاجت تنحنح کردی و بی حاجت نه و اما فقها تنحنح بلا عذر را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نه و عذر
و حاجت آنست که مضطر بود و طاقت احتراز و اجتناب از آن نداشته باشد و اگر بنا بر تنحنح طبع یا بعلت دیگر بود
در حکم عطسه و آروغ باشد و اگر برای تحسین صوت کند نیز مفسد نیست و اگر مقتدی تنحنح کند تا هدایت و تنبیه کند امام
خود را یا بکند او را مصلی تا بداناند دیگری را که در نماز ست فاسد نمیگردد نماز او کذا ذکر الشمنی و نیز گفته اند که مراد به تنحنح
آنست که بوی حروف پیدا گردد و در هدایه چنین ست و در نماز چشم مبارک کشاده داشتی و فرو نگرفتی و در صحیح بخاری
از انس آورده که گرفت عایشه پرده رنگین و منقش که جانب خانه را پوشیده بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم که این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده عارض میشود در نماز مراد تصاویر و نقوش ست یا اینکه
از هیبت تصاویر بود و گفته اند که مراد بپوشیدن جانب خانه بدان جهت که متاعی در جانب خانه داشت که بدان
پوشیده بود و الا ستر جدار بثیاب منهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکوة و در مجمع البحار گفته
که مثل حجله عروس مهیا کرده بود مزین و منقش والله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عایشه آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم جامه علمدار پوشیده بود در نماز بعلمهای آن جامه نگاه کرد و چون از نماز فارغ شد
جامه از تن بر کند و فرمود این را برابی جهم صحابی که جامه را پیش کش آورده بود ببرید و کلیم او را برای من بیارید
که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علو مقام خشوع و حضور بفرود تر آورد و در حقیقت این نیز
تعلیم امت بود والله اعلم و نیز در حدیث آمده که رد سلام باشارت دست کردی انتهی و دلیل ست بر آنکه در نماز
چشم نمی پوشید کذا قالوا و پوشیده نماند که این احادیث دلالت ندارند مگر آنکه تغمیض عین دایم و مستمر نبود و
از ینجا لازم نمی آید استمرار و دوام کشادگی چشم پس اگر مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبود دلایل
تمام ست اما ظاهر آنست که مقصود اثبات دوام کشادگی چشم ست که اصلا نمی پوشید والله اعلم و فقها را اختلاف
ست در کراهیت تغمیض عین و نزد ما مکروه است و بعضی گفته اند که حق آنست که اگر کسی را خشوع در تغمیض چشم در نماز
و بی پریشانی حاصل شود چنانکه در قبله چیزی باشد که شاغل قلب شود مکروه نیست تغمیض بلکه با عجله

اقرب باشد نظر بعموم دلایل که در ترغیب و نگاهداشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح از تغمیض علیت
والله اعلم وصل در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد صلوة میخواند روایت است
از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون بر میگشت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از نماز یعنی سلام میداد استغفار
میکرد سه بار و میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و گفت عایشه رضی الله عنها
بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام
تبارکت یا ذا الجلال والاکرام روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم و روایت کرد بخاری از ام سلمه که گفت
چون سلام میداد آنحضرت درنگ میکرد در جای خود اندکی و گمان میبردیم تا که این درنگ کردن برای
آن بود که تا برگردند زنان پیش از آنکه در یابند ایشان را مردان و مراد باین نفی استمرار جلوس آنحضرت است
صلی الله علیه و آله وسلم بر هیئت خود که پیش از سلام داشت مگر همین مقدار و بعد از آن بر میگشت گاهی
بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال مینمود بر اصحاب بوجه شریف خود و دعا میخواند و ذکر میکرد
و گفته اند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از قرآن و احکام نازل و وارد شدی بخواندی
و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتب احادیث که درین باب تصنیف یافته مذکور مثل
حصن حصین جزری و اذکار نووی و جز آن و لازم نیست که همه آنها همیشه خوانده شود بلکه هر چه خوانده شود کلا
او بعضا باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد و باین معنی تصریح کرده است امام محی الدین نووی در دعوت
استفتاح و مانند آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز همبرین نسق بوده نه آنکه بر جمیع
دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده و لهذا در بعضی کتب چیزی هست که در کتب دیگر نیست و از صحابه هر که
چیزی از آن در وقتی شنیده عمل نموده و روایت کرده چنانکه در تمامه اعمال نوافل و مندوبات حال اینچنین است
و باعث اختلاف نیز همین است و نیز گفته اند که اذکاری که بجهت ترغیب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خواندن
اذکار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدان لازم نیاید والله اعلم و بعضی ادعیه و اذکار که مشهوراند
و نفعی و نکته در آن مذکور است درینجا ذکر کرده میشوند اول استغفار سه بار باین لفظ استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار
کردی سه بار و گفته شد مر اوزاعی را که امام اهل شام است کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود استغفر الله
استغفر الله و بعضی از علما از آن استبعاد کنند و گویند که استغفار بعد از نماز موهم است که نماز از جمله
گناهان باشد چنانکه از فرقه ضاله ایشان را مسموع و به گوینده نقل میکنند که میگویند هر که بعد از
نماز کلمه توحید خواند کافر گردد و شهود تقصیرات که در ادای نماز واقع شده کافی است در استحباب

استغفار و خود بعد از ورود وسند صحیح این گفتار ساقط است بعد ازان گفتی اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم وبعضی بعد از ومنک السلام والیک یرجع السلام نیز زیاده کرده اند و در اوراد مشایخ ازین نیز زیاده تر گویند فحینا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام و در روایات صحیحه نیامده مگر بعض قیود کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکات ومیگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد در جد دو وجه ضبط بفتح جیم ست بمعنی بخت وغنی یا بمعنی پدر کلان یعنی غنا ونسب نزد خدا بکار نمی آید عمل باید وبعضی بکسر جیم نیز خوانده اند یعنی کار بفضل ورحمت ست کوشش واجتهاد علت نیست وگفته اند که ضعیف ست ومختار فتح ست یعنی اول وگفتی لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه وله النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین ولو کره الکافرون وامام نووی گفته که استغفار را مقدم دارد وبر سایر انواع ذکر وارد در عقب سلام وگفته اند بعد از وی اللهم انت السلام بعد ازان لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی شیخ شیوخنا فی الحدیث فی شرح المشکوة و در حدیث مسلم آمده که این ذکر را با علا صوت می گفت وبعضی علما گفته اند که افضل در جمیع انواع اخفاست در ذکر ودعا هم امام را وهم منفرد را وجهر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای تعلیم بود واگر در جای دیگر امام را مصلحت در جهر واعلان بود وبقصد تعلیم واعلام کند درست ست بلکه مستحسن باشد وخواندن معوذات بعد از هر نماز نیز آمده است واین حدیث در غایت صحت ست ومراد بمعوذات بکسر واو مشدده معوذتین ست که قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس ست بمذهب اقل الجمع اثنان وبعضی سورهٔ اخلاص بلکه سورهٔ قل یا ایها الکافرون را نیز داخل وارد کرده در وی برائت ست از شرک که در معنی استعاذه است یا مراد آیات متضمن معنی استعاذه وتفویض وتوکل شامل معوذتین وامثال آن نیز دارند مثل قول وی سبحانه قل اعوذ بک من همزات الشیاطین وقول وی عز وجل انی توکلت علی الله ربی وربکم وقول وی سبحانه وان یکاد الذین کفروا الآیه یا مراد بکلمات معوذه است و در روایتی معوذتین نیز آمده فلا اشکال وخواندن قل هو الله احد ده بار بعد از هر نماز نیز آمده است وفضل عظیم وارد ووصیت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معاذ بن جبل را رضی الله عنه که در عقب هر نماز گوید اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک وفرمود والله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را از عقب هر نماز واین حدیث معروف ست میان علما مسلسل ست بانی والله انی لاحبک واین فقیر نیز از طریق بعضی علمای یمن بدان مشرف شده است ودیگر از دعاهای مشهور که بعد از نماز صبح ونماز مغرب آمده است آنست که پیش از انکه تکلم کند و در روایتی پیش از انکه بگردد از نماز ودوتا کند پا بها را ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر

در اثبات حسنات ومحو سیئات ورفع درجات اثری عظیم وارد ومشهورترین اوراد وبعد از فرائض ذکر معقبات ست
بلکه معقبات و تعقیب آن که نام این کلمات ست که پی یکدیگر می آیند سبحان الله والحمد لله والله اکبر سبحان الله سی وسه
والحمد لله سی وسه بار والله اکبر سی وسه بار وتمامی صد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
رواه مسلم ودر روایت دیگر از مسلم الله اکبر سی وچهار بار وبآن صد تمام شود ودر روایت دیگر سبحان الله بیست وپنج بار
والحمد لله بیست وپنج بار والله اکبر بیست وپنج بار ولا اله الا الله بیست وپنج بار ودر جامع الاصول ونسائی ودر مشکات
از احمد ودارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز که تسبیح کنند سی وسه بار وتحمید
سی وسه بار وتکبیر سی وسه بار ویکی از انصار را در خواب نمودند که مردی با وی میگوید آیا امر کرد شما را رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم که تسبیح کنید بعد از هر نماز سی وسه بار وتحمید سی وسه بار وتکبیر سی وسه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را
بیست وپنج بار بگوئید وتهلیل را داخل این می سازید بهتر باشد وچون صبح شد آن انصاری بحضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم خواب خود را عرض داشت فرمود که همچنین کنید که آنمرد میگوید وچون بامر رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم همچنین گفته شد ودر روایتی از بخاری سبحان الله ده بار والله اکبر ده بار ودر روایتی دیگر در
صحیح مسلم سبحان الله یازده بار والحمد لله یازده بار والله اکبر یازده بار این مجموع سی وسه بار میشود وبعضی از علما گفته اند
که این روایت بنا بر تفسیر بعضی از روایات حدیث ابی هریره است که تسبحون وتحمدون وتکبرون دبر کل صلوة ثلاثا
وثلثین واین تفسیر وهم ست چه مراد آن ست که هر کلمه را سی وسه بار گوید ودر احادیث دیگر منصوص علیه گشته است
ودر صحیحین ودر ثواب این معقبات آمده است که هر که آنرا بعد از نماز گوید آمرزیده شود گناهان اگرچه باشند مانند
کف دریا ونیز آمده است که ابوهریره گفت که آمدند فقراء مهاجرین در حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
وگفتند یا رسول الله سبقت بردند از ما اهل غنا وثروت از مسلمانان بدرجات علا ونعیم مقیم فرمود چه سبب گفتند
نماز میگذارند ایشان چنانکه ما میگذاریم وروزه میدارند چنانکه ما داریم وتصدق کنند ایشان واز ما نباید وبرده آزاد کنند
واز ما نباید فرمود بیاموزم شما را چیزی که اگر بکنید شما آنرا هیچکس را آن نصیب نبود که شما راست تسبحون وتحمدون وتکبرون
دبر کل صلوة ثلاثا وثلثین مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند وبدان عمل کردند فقرا باز بآنحضرت آمدند وگفتند
یا رسول الله یاران ما که اغنیا اند نیز آنرا شنیدند وبدان عمل کردند وبرابر ما گشتند درین عمل اکنون چه کنیم فرمود چه توان
کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ازین حدیث فضل غنی شاکر بر فقیر صابر لازم آید واین بحث در جای خود تحقیق
یافته است ودر بعضی احادیث آمده که چون فقراء شکسته دل شدند وغمگین گشتند فرمود غم مخورید واندوهگین
نباشید که شما پانصد سال پیشتر از اغنیا بهشت در روید واین حدیث جزو حدیثی ست که در مشکات از ابی داود
از ابی سعید خدری آورده واین جزای فقر وصبر بر آن است که فقراء دارند وجواب سوال نعیم دنیا موقوف نمانند

و سابقیت فقرا در دخول جنت منافات با افضلیت و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضی گویند
که این مخصوص بفقرای مهاجرین ست چنانکه در حدیث واقع است و در بعضی احادیث مطلق فقرا واقع شده والله اعلم
و این ورد مذکور وقت خواب رفتن نیز آمده و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنرا ببنت خود فاطمه زهرا
و علی مرتضی رضی الله عنهما آموختی در مسند امام احمد بروایت ام سلمه ثابت شده که آمد فاطمه بخانه آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در حالی که می طلبید از آنحضرت خادم را بجهت چاره که خدمت کند و آورده اند که دست مبارک وی
رضی الله عنها از بس آسیا گردانیدن و پشتش از آب کشیدن شوخ بسته بود و رنگ روی مبارک وی از غبار
چاروب دادن و دود طعام پختن تیره گشته چون آمد آنحضرت را در خانه نیافت چون آمد پرسید که فاطمه بنت
من برای چه آمده بود گفتند برای طلب خادم آمده بود پس رفت آنحضرت بخانه فاطمه و نشست بر سر وی و گفت
یا فاطمه خادم میطلبی خادم نزد ما بالفعل نیست و چون از جایی بیاید خبر کن تا بدهم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه
محنت و مشقت دنیا سهل ست بهر طریق بگذرد یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدای را و خدمت کن مر اهل خانه خود را
من ترا چیزی بیاموزم که بهتر ست از خادم تسبیح میکنی خدای را نزد خواب رفتن سی و سه بار و حمد میگویی او را سی و سه بار
و تکبیر میگویی سی و چهار بار رواه البخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و در بعضی روایات آمده که یکی از اینها الا علی التعیین
سی و چهار بار و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه رضی الله عنهما آمده که بهر دو خطاب فرموده و تعلیم نموده است
بعد از آن علی و فاطمه هرگز این ورد را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی که از آنگاه که این از حضرت شنیدم از من هرگز
فوت نشد و نه در لیلة صفین تا آخر شب بیاد من آمد و بخواندم و دیگر این تعلیم کرد که چون بگذاری نماز صبح را بگوی
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار و بعد از نماز مغرب نیز ده بار چنانکه گذشت
و دیگر از مشاهیر اوراد که بعد از نماز فرض خوانند آیة الکرسی ست چنانکه در سنن نسائی آورده و طبرانی قل هو الله احد
نیز زیاده کرده و در این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روایت کرده و تصحیح نموده اند و ابن الجوزی چنانکه عادت
اوست از افراط و مبادرت بحکم بر حدیث بوضع بی تحقیق این را در موضوعات آورده و حفاظ بروی تشنیعات
طعن کرده اند و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الاخری هر که
بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدای و در عهد امان وی تا نماز دیگر و این را جماعتی از صحابه روایت
کرده از انجمله امیر المؤمنین علی ست رضی الله عنه و در مشکوة حدیث امیر المؤمنین علی را چنین آورده که گفت
شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که گفت بر چوبهای این منبر هر که بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز
منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت یعنی شرط نیست موت برای دخول جنت که بغیر از وی بجنت نتوان رفت
و هر که بخواند او را هنگامی که بخواب رود ایمن گرداند او را خدای تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای گرد وی

که گروهای او نید رواه البیهقی فی شعب الایمان وقال اسناده ضعیف وهم از امیر المؤمنین علی مرتضی آمده که فرمود
سید آیات قرآن الله لا اله الا هو الحی القیوم ست وحدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی که در وی
صدق وهو کذوب مذکور شده معروفست تنبیه بدانکه احادیث در باب اشیاء متعدده واقع شده که بعد از نماز
بخوانند چنانکه ادعیه مذکوره آیة الکرسی ومعقبات وجز آن ومراد بیان هیئت اتصال نماز نیست بی فصل که آن
محال ست بلکه مراد عدم فصل ست بچیزیکه در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض ونسیان وتشاغل بغیر ذکر
ودعا شمرند واگر سکوت بحد کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد وپس بعد از فراغ از نماز هر چه بود چه مذکور بخوانند عقیب
او ودبر او ست اما اگر اشتغال بسنت راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض واذکار وادعیه مذکوره وعدم تعاقب
گردد یا نه اینجا هم محل نظر ست وظاهر آنست که نگردد خصوصا بر قول کسیکه سنت میداند وصل سنت را بفرض و[illegible]
قیام برای گذاردن سنت بعد از ادای فرض ودر شرح ابن الهمام تصریح کرده است که آنچه در احادیث وارد شده از آن
از خواندن بعضی ادعیه واذکار در ادبار صلوة تقاضا نمیکند وصل آنها را بفرض بلکه بودن آنها عقیب سنت بی اشتغال
بانچه از توابع نماز نیست کفایت میکند ودران اختلافست علما را در اولویت وصل یعنی که بعد از فرض ست بعضی گفته
که قیام بسنت متصل بفرض مسنون ست ودر میان مشغول بسنن ونوافل نباید شد واین قول مخالف حدیث است
که در منع از وصل واقع شده است در سنن ابی داود آمده است از ابی رمثه که گفت استاده بودم که دریافته بود با حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم تکبیرهٔ اولی که تا مثل آن بگذارد سنت را عمر رضی الله عنه دوش اورا بگرفت بجنبانید
وگفت بنشین زیرا که هلاک نگشتند اهل کتاب مگر از آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بر پسندید این سخن را از عمر رضی الله عنه پس مختار فصل ست ببعضی ادعیه واذکار ولیکن اولی آنست که فصل کند
ببعضی اذکار وادعیه مختصر وادعیه واذکار دیگر که طول دارد بعد از سنن بخواند وثابت نشده از آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم فصل باذکار که مواظبت میکنند بران در مساجد مثل قراة آیة الکرسی وتسبیحات وامثال آن وحلوانی
گفته است که لا باس ست بخواندن اوراد میان فریضه وسنت واین منافات ندارد با روایت مذکوره زیرا که مشهور
درین عبارت اولویت خلاف اولی ست ودر خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا که بعد
آنها سنن ست مکروه است او را مکث قاعدا و باید که بایستد تطوع وتطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود
بدست راست یا چپ یا پستر آید واگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع که افضل ست ودر نمازی که بعد از وی
تطوع نیست مکروه نیست که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد یا برود یا بر گشته مستقبل قوم نشیند اگر در
مقابل وی مسبوقی نباشد وهمه برابر ست در سنت ولیکن افضل رجوع بمنزل ست از برای تطوع ذکر هذا کله فی
شرح ابن الهمام وآنکه وارد شده است که تعجیل کند برای سنت مغرب منافات ندارد بخواندن لا اله الا الله وحده

لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار چنانکه گفته شد که این مقدار منافی تعجیل نیست واگر
بسیار بجد ست در تعجیل این ذکر را بعد از سنت بخواند که منافی بعدیت از فرض نیست چنانکه گذشت وآنکه بعضی
مردم آیة الکرسی در سنت مغرب بخوانند مخالف سنت است که سنت خواندن قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد است

وصل در بیان سجدهٔ سهو بدانکه سهو ونسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در اقوال در آنچه متعلق
است باخبار وابلاغ جائز نیست باتفاق اما افعال چه در نماز وچه در غیر آن اختلافست مختار نزد اهل حق
جواز اوست ودر حقیقت آن متضمن حکمت بالغهٔ الٰهی عز شانه است ومصلحت تشریع احکام ودریافت
سعادت اقتدا به پیغمبر علیه الصلوة والسلام ومجرد تشریع حکمت نیست زیرا که تشریع بی آن ممکن ست چنانکه گفتی
هر که سهو کند سجده سهو بروی لازم ست چنانکه در صورت شک میباید ولیکن این نکته با فهم دریافت سعادت
اقتدا اتمام میشود وفرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فراموشی داده میشوم من تا سنت گردانم آنچه در جبر
وجزای آن مشروع گردد وصاحب سفر السعادت گفت که در پنج موضع مروی ست که آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم سهو فرمود در نماز ودر جمیع عمر وغیر ازین ثابت نشده اول نماز ظهر بود که در تشهد اول نشست
وبرخاست چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد پیشتر سلام داد دوم آنکه در یکنوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین
یا پسین سلام داد وسخن گفت بعد از آن یاد کرد واتمام فرمود وبعد از سلام دو سجده کرد وبعد از دو سجده دیگر باز سلام
داد ودرین حدیث سجدهٔ سهو بعد از سلام بود واین را حدیث ذوالیدین گویند که نام صحابی ست واز حضرت
پرسید که کوتاه شد نماز یا فراموش کردی یا رسول الله فرمود هیچ کدام نبود ودرین حدیث دو اشکال ست یکی
آنکه این اخبار ست برخلاف واقع واجماع دارند بر عدم جواز سهو در اقوال واخبار وخلاف در افعال ست واشکال
دیگر وقوع تکلم وافعال دیگر منافی صلوة با اتمام صلوة وعدم استیناف وجواب از اشکال اول آنست که مراد این
که در اعتقاد من اینچنین ست در نفس الامر واین خبر صادق ست بلاشبهه پس کنایتست از عدم
شعور پس گویا گفت شعور ندارم واین نیز صادق ست فافهم وجواب از اشکال ثانی آنکه تکلم واتیان بمنافی
بطریق سهو مفسد نیست ومنع جواز بنا وعدم استیناف نمیکند پوشیده نماند که این مذهب حنفیه که نسیان
عذر نیست در نماز جاری نمیگردد وایشان گویند که این قضیه پیش از نسخ کلام در صلوة بود وتحقیق آنست
که بعد از آن ست وبعضی میگویند که این گفتگو همه با ما بود نه با بتول واین سخن در غایت بعد ست ونیز گویند که
که این قضیه برخلاف قیاس بود پس مقتصر بر مورد باشد ودر شرح کنز الدقائق مسمی به بحر الرائق گفته که ما جواب
شافی ازین اشکال نیافتیم ومذهب امام احمد آنست که کلام عامداً وساهیاً مبطل ست مگر آنکه امام تکلم کند برای
مصلحت نماز کند چنانکه گمان برد که وی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم شد که تمام نشده است

پس تمام کند و این نیز تکلم ذی الیدین و بعضی صحابه چرا باشد و در کلام درین حدیث دراز است و شیخ ابن حجر در شرح بخاری
که استیفای آن کرده است سوم یکروز نماز کرد و از نماز بیرون آمد یک رکعت مانده بود چون از مسجد بیرون آمد
طلحه بن عبید الله رضی الله عنه از عقب آنحضرت بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت فراموش کردی پس
بمسجد رفت در رکوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگزارد و سلام داد و باز گشت
و درین حدیث ذکر سجدهٔ سهو سکوت عنها است شاید که مقام اقتضای آن نکرده و نزد شافعی سجده سهو واجب
نیست بلکه سنت است و شمنی گفته که نزد بعضی از حنفیه نیز سنت است و در شرح ابن الهمام از بعضی حنفیه نقل کرده
که گفته است سنت است نزد عامهٔ اصحاب ما والله اعلم رابع نوبتی دیگر نماز ظهر گزارد و یک رکعت زیاده کرد
صحابه گفتند در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود از چه سبب گفتند پنج رکعت گزاردی آنگاه دو سجده کرد سهو را
و سلام داد و بران اقتصار کرد و در آخر این حدیث است که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون الحدیث و در مذهب
حنفیه تفصیل درین صورت مذکور است در فقه خامس نیز یکنوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت گزارد و بحجرهٔ خانه
مراجعت فرمود صحابه در عقب شدند و اعلام کردند پس باز گشت و یک رکعت بگزارد و سلام داد و بعد از سلام
دو سجده کرد و دوم بار سلام داد و درین پنج موضع سهو فرمود و مجتهدان مواضع دیگر الحاق این مواضع خمسه نموده اند قیاس
کرده اند داود ظاهری که امام اهل ظواهر است و اصحاب ظواهر قومی اند که عمل بظواهر نصوص کنند و غیر منصوص را بران
قیاس نکنند و قیاس را منکر باشند میگویند سجده نکنند الا درین پنج موضع که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سجده کرده
و در غیر این مواضع اگر سهو کنند سجده نکنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بعضی مواضع سجده سهو پیش از سلام
کرده و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را پیش از سلام میکند بترجیح احادیثی
که درین باب یا بادعای ناسخیت و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از سلام میکند بترجیح احادیث بر یا بادعای آن و در کتب
سته از عبد الله بن مسعود آمده که سجده کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از سلام و استدلال با حدیثی که روایت کرده
ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و قول
اقوی است از فعل چنانکه در اصول فقه اثبات یافته است خصوصاً نزد تعارض فعلین یا القیاس چنانکه مذهب ایشان
است از رجوع بقیاس نزد تعارض حدیثین زیرا که سجود سهو مکرر نمی شود و پس از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم
واقع شود جبر کرده شود همان کذا قال الشمنی و نیز گفته که همین است قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود
و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم اجمعین اما شک در نماز آنحضرت را هرگز نبود باین طریق
که در تردد افتد و نداند که چند رکعت گزارده و هیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیک جانب
اگرچه خلاف واقع است اما او را متنبه ساختند و البته آنچه واقع و نفس الامر است بان ذکر میداد و در صورت

شک نزده و تحیر ست و بالجمله بجهت غلبه استغراق و توجه گاهی نسیان از حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم بوجود آمده
اما شک بوجود نیامده و میفرمود که آن از شیطان ست چنانکه در حدیث متفق علیه که از ابی هریره است آمده که
فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس و تخلیط میکند و در التباس و اشتباه می اندازد تا آنکه
در نمی یابد که چند گذارده است و اگرچه آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم شک در نماز هرگز واقع نشده ولیکن
برای تعلیم حکم آن مر امت را میفرمود که اگر کسی در شک افتد و در نیابد که سه رکعت گذارده یا چهار مثلا باید که بنا بر یقین
نهد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای آن نزده و قرار دهد و درین صورت بران که سه گذارده است چه گذاردن
سه یقین ست اگر چهار گذارده باشد و سجده سهو کند و امام ابوحنیفه رحمة الله علیه میگوید که تحری کند و بهر جانب که ظن
غالب دارد بنا بران نهد خواه باقل بود یا اکثر و اگر ظن غالب بهیچ جانب نیفتد بنا بر یقین کند و بعضی مردم درین حکم برین
امام اجل طعن کرده اند که خلاف حدیث گفته که ظن حاکم است نه بنا بر اقل که یقین ست و ندانسته اند که بنا بر ظن غالب
اصلی مقرر است در شرع که درین حدیث آنرا ملاحظه کرده چنانکه در اشتباه قبله و جز آن و نیز در صحیحین از ابن مسعود آمده
که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب فلیتم علیه کذا اورده الشمنی و در جامع الاصول
از ابن مسعود بروایت نسائی می آرد من اوهم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم یسجد سجدتین بعد ما یفرغ و هو جالس
و ترمذی گفته که بعضی از اهل علم برآنند که چون شک کند اعاده کند نماز را و مذهب امام ابوحنیفه آنست که اگر اول بار
در شک افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اعاده کند والا تحری نماید و اگر بعد از تحری غلبه ظن در
هیچ جانب نیفتد بنا بر اقل نهد و امام محمد در مبسوط گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار است و میگوید اگر
اینچنین نکند دیگر نجات از سهو و شک دشوار افتد و بنا بر اعاده در صورت کثرت شک و اعتبار آن حرجی تمام است
و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقا خواه ظن غالب بر یکجانب افتد یا هر دو جانب برابر بود
بنا بر یقین نهد و در شرح مشکات تحقیق این کرده شده است تذییل فصل در سجدهٔ تلاوت اختلاف کرده اند
علما در حکم سجدهٔ تلاوت ائمه ما برانند که واجب است و امام مالک و شافعی برانند که سنت ست و فعل آن
افضل ست از ترک آن و در روایتی از امام احمد نیز واجب ست اگر در نماز باشد و در غیر آن واجب نیست
حجت علمای ما آیات و احادیث ست که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مبالغه در ادای آن ورود یافته
و نیز گویند که سجده جزو صلوة ست که بجهت تخفیف اختصار بران کرده شد پس فرض باشد چنانکه قیام در نماز
جنازه ولیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم و تمسک ائمه دیگر بحدیث زید بن ثابت ست
که گفت سورهٔ والنجم را نزد آنحضرت خواندم و سجده نکرد و جواب آنست که وجوب سجدهٔ تلاوت علی الفور
نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز تواند که قرات در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند

بجهت بیان جواز تأخیر یا این مخصوص بسجده والنجم باشد که در وی اختلاف است والله اعلم و طهارت شرط است
در سجدهٔ تلاوت و در آن هیچکس خلافی در آن منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که بی وضو نیز سجده میکرد
و هیچ یکی از علما درین حکم براه موافقت وی نرفته الا الشعبی و بیهقی باسناد صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که
گفت سجده نکند مرد مگر به طهارت و جمع کرده شده است میان این دو روایت که مراد طهارت کبری است یا ثانی
در حالت اختیار است و اول نزد ضرورت و نیز گویند که گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد و نیز جهت
قبله و بی وضو میگذاشت و بعضی سلف برین هم رفته اند که سجدهٔ تلاوت واجب نیست مگر بر مستمع نه بر سامع یعنی
اگر اتفاقاً بی قصد آیهٔ سجده بگوش کسی رسید سجده واجب نگردد و بعضی گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب
نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب
بر تقدیری است که قاری قصد قراءت کند نه بر قصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان میخوانند و مذهب ما و
مذهب جمهور ائمه آنست که واجب است بر قاری و بر سامع مطلقا بشرایط صلوة و هو المختار و نزد ما پیش از سجده
و بعد از سجده تکبیر گویند جهر و مسنون است نه واجب مروی از ابن مسعود همچنین است و نزد بعضی سلام هم هست اما تشهد نزد
هیچکس نیست و اگر بایستد و بسجده رود اولی و افضل باشد و تسبیح این سجده همان تسبیح سجدهٔ نماز است
سبحان ربی الاعلی زیرا که نماز افضل احوال و ارفع محال است پس تسبیح سجده وی افضل و ارفع باشد و اگر
سجدهٔ تلاوت در نماز افتد بیشک این تسبیح گوید خصوصاً که نزد حنفیه دعا در سجدهٔ نماز نمیکنند اولی خواهد بود و
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفتی سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره بحوله و قوته و در حدیث
ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که میگفت این را در سجود قرآن در شب و گفت هذا حدیث حسن صحیح و بعضی
گفته اند این دعا بخواند ربنا انی ظلمت نفسی فاغفر لی و نیز نزد بعضی سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و در
قرآن این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند و اینچنین میگویند و انسب بود که در سجده
این دعا خواندی و فرمودی اللهم احطط عنی بها وزرا و اکتب لی بها اجرا و اجعلها لی عندک ذخرا و تقبلها منی
کما تقبلت من عبدک داود و ترمذی از ابن عباس رض آورده که مردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
آمده و گفت که امشب در خواب دیدم که در پس درختی نماز میگذارم و چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد
و این دعا بخواند و گفت ابن عباس رض پس خواند آنحضرت آیهٔ سجده را و سجده کرد و بخواند این دعا را که آن مرد (یعنی سجدهٔ تلاوت ۱۲)
خواب بیننده از درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب و در حدیث بخاری از ابن عباس رض آمده که گفت
سجده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بسورهٔ نجم که در آخر آیهٔ سجده دارد و سجده کردند با وی صلی الله علیه
و آله وسلم مسلمانان و کافران و جن و انس مراد بجن و انس باشند که درین مجلس حاضر بودند بطریق تغلیب

دتاکید یا هرکه بر روی زمین از آدمیان و پریان بود والله اعلم وگفته اند که سجدهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
جهت امتثال امر الهی تعالی بود وسجود شکرگزاری نعم علیه وی سبحانه که معدود اند در اول سوره وسجدهٔ مسلمانان
جهت متابعت آنحضرت و امتثال امر وایتان شکر بود وسجدهٔ مشرکان بجهت استماع اسماء آلهه ایشان بود
از لات وعزی که درین سوره مذکورند یا از جهت ظهور سطوت وسلطان کبریا وجبروت الهی تعالی شانه وسطوع
انوار عظمت وعزت وصدق وحقانیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه تاب وطاقت
اختیار ایشان باطل شد واثر جحود وانکار واستکبار محو ومضمحل گشت مگر انان کسیکه اشقی واطغی قوم بود که کفی از خاک
برگرفت وبر جبهه زشت خود زد وگفت این بس است وآن یکی از اشقیای قریش بود که بجهنم رفتند ودرینجا قصه
است از وضع زنادقه ومفتریات ایشان که بعضی از ارباب سیر وتواریخ که مولع اند بذکر غرائب واعاجیب قصص
آورده اند وعلمای محدثین حکم بوضع آن کرده ورد وابطال آن نموده اند وآن اینست که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم نزد ذکر اسماء لات وعزی ومنات مدح ایشان کرد وگفت تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی
وآن بسهو بر زبان آنحضرت رفت یا شیطان آن را در اثنای قرائت بصوت شریف آنحضرت از پیش خود خواند ومشرکان
آنرا شنیدند وسجدهٔ مشرکان ازینجهت بود وگفتند اکنون محمد مدح آلهه ما کرد ما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق محیی و
ممیت علیم وقدیم رزاق یکی است این آلهه شفعای ما اند ومحمد نیز اثبات شفاعت برای ایشان کرد پس جبرئیل
آمد وخبر داد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بالقای شیطان پس غمگین شد آنحضرت پس نزول کرد برای تسلی
وی این آیه وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان
ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم واین قصه عقلا ونقلا باطل وموضوع است ومر این آیه را تفسیری دیگر است که نیست
دروی ذکر این قصه والله اعلم

وصل در سجدهٔ شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجده مفرده که خارج صلوة کنند
آیا جایز ومسنون است وعبادت وموجب قرب بجناب الهی است یا نزد بعضی بدعت است وحرام ولا اصل لها فی
الشرع ونزد بعضی جائز ومسنون واز بعضی حنفیه نقل کرده اند که جایز است مع الکراهة وتفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز
بر چند قسم است یکی سجده سهو است وآن خود در حکم سجدهٔ نماز است دیگر سجدهٔ تلاوت است ودران خلافی نیست دیگر سجدهٔ مناجات است
بعد از نماز وظاهر از کلام اکثرین آنست که این نیز مکروه است دیگر سجدهٔ شکر است بحصول نعمت واندفاع بلیت ودرینجا اختلاف است نزد امام
شافعی سنت است وقول امام احمد وابی یوسف رحمهما الله نیز همین است واحادیث وآثار درین باب بسیار آمده است چنانکه مذکور گردد ونزد امام ابوحنیفه
ومالک سنت نیست بلکه مکروه است وایشان گویند نعم الهی تعالی غیر متناهی است وبنده عاجز است از ادای
شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت واستحباب بود موجب تکلیف ما لا یطاق باشد وگویند مراد بسجود که
در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است که تعبیر از آن بسجده کرده اند یا منسوخ است ولیکن [illegible]

بدان مراد نعمت عظیمه واند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع ست نه هر نعمت و گویند اراده نماز از سجدهٔ خلاف
ظاهر ست و چون از بعضی خلفای راشدین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فعل این سجده ماثور ست قول
نسخ درست نباشد و یک قسم دیگر ست که آنرا سجدهٔ تحیت گویند و در بعضی روایات فقهیه حنفیه در ان واقع شده مختار
کراهت و حرمت آنست و در مسند امام احمد و جامع ترمذی و سنن ابی داود از ابی بکر رضی الله عنه آمده که چون می آمد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را چیزی که خوشحال می ساخت بروی می افتاد سجده کننده مر خدا را بجهت شکر
کردن مر او را عز و جل و از انس نیز مثل این آمده و بیهقی باسناد صحیح روایت کرده که چون مکتوب امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه از یمن رسید متضمن آنکه قبیله همدان باسلام آوردند در ساعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
وسلم سجدهٔ شکر بجا آورد و دعا کرد بران قبیله و گفت السلام علی همدان السلام علی همدان و عبد الرحمن بن عوف
رضی الله عنه روایت میکند که چون بشارت ربانی به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد
خدای تعالی بروی ده صلوة فرستد و هر که یکبار سلام کند خدا تعالی بروی ده سلام فرستد پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم در ساعت شکر این نعمت گذارد و سجده کرد و بغایت طویل کرد چنانکه بیننده گمان برد که روح پاکش بآسمان
رفت و از بدن انسلاخ پذیرفت و یکبار شخصی کوتاه بالای حقیر ضعیف الحرکت ناقص الخلقت را بدید سجدهٔ شکر
کرد و جز این نیز در حدیث آمده و در صحیح عمیر آمده که چون روز بدر سر ابو جهل لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد و فرمود
اینست فرعون هذه الامة و در روایت دیگر آمده است که دو رکعت گذارد و این ناظر بر صحت تاویل سجده است بنماز
چنانکه امام ابوحنیفه و امام مالک کرده اند و در آثار آمده که چون کعب بن مالک را بشارت توبه حق بوی رسید
سجدهٔ شکر کرد وی از کبار صحابه و شعرای اسلام ست و یکی از آن سه تن که تخلف کرده بودند از غزوهٔ تبوک و توبه رجوع
برحمت کرد پروردگار تعالی برایشان چنانکه منطوق قرآن عظیم ست و علی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم
الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم الآیة و این قصه دور و دراز ست و از احسن قصص ست و در شرح سفر السعادت
آنرا ذکر کردیم فلیطلب ثمه و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق چون خبر قتل مسیلمه کذاب بشنید سجدهٔ شکر کرد و قصه وی
مشهور ست و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چون ذو الثدیه را که از رؤسای خوارج بود در میان قتلی بدید سجدهٔ شکر
کرد و قصهٔ وی و حال خوارج نیز در کتب احادیث و سیر مذکور ست چیزی از ان نیز در شرح سفر السعادت و شرح مشکوة
ذکر کرده شده است **وصل** در ذکر نماز جمعه مشهور در جمعه ضم جیم و سکون میم و ضم اوست و بعضی بفتح میم نیز
گفته اند و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و در قرآن مجید قراءت سبعه بضم میم ست و سکون از شواذ ست
و این روز را در جاهلیت عروبه بفتح عین و ضم راء و بای موحده میخواندند و جمعه اسم اسلامی ست بجهت اجتماع ناس
در وی برای نماز کذا قیل و تحقیق آنست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت و هم از جاهلیت تغییر داده اند

بجمعه بجهت اجتماع آفرینش در وی یا بجهت آنکه جمع و تمام شد پیدایش آدم در وی چنانکه سایر ایام هفته را تعبیر داده اند
فائده و نامهای قدیم هفته این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز در زمان جاهلیت نیز شرفی
داشت و در اسلام بفضایل و خصائص امتیازی دیگر یافت و در حدیث آمده است که گمراه گردانید خدای تعالی
از روز جمعه کسانی را که بودند پیش از ما مراد یهود و نصاری اند و بود مر یهود را روز سبت یعنی شنبه و نصاری را
روز احد یعنی یکشنبه پس آورد ما را و پیدا کرد ما مسلمانان را پس راه نمود ما را بروز جمعه و گمراه گردانید یهود و نصاری را از روز جمعه
با آنکه امر کرده ایشان را بعبادت کردن درین روز و اجتماع نمودن در وی بعبادت و شکر نعمت پس مخالفت کردند
و قبول نکردند و با آوردند و اختیار کردند یهود در بدل وی شنبه را و تعلیل نمودند باینکه روز انتهای آفرینش است
و روز فراغ صانع است از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید از شواغل اعراض نموده بعبادت مشغول شوند و گفتند
نصاری که روز یکشنبه که روز ابتدای آفرینش است پس این روز سزاوارتر است بتعظیم و شکر نعمت و ایجاب
عبادت و اکثر برآنند که فرض نگردانید بر ایشان روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج و تعیین آن بفکر و اجتهاد
خود که دریابند که آن روز کدام است پس یافتند یهود روز شنبه را و نصاری روز یکشنبه را بعلتی که مذکور شد و همچنین
قیاس در هدایت مسلمانان بجمعه نیز و بعضی گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد بر ایشان جمعه و امر کرده شدند بدان
بقول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا احتیاج نمود و گمراه نکرد ایشان را
با او تمرد و تعلل دیگر آنکه راه نمود ایشان را بدریافت و اصابت این روز بفکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق
کرد ایشان را برای عبادت و چون خلق وی در روز جمعه است پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و نیز در سایر
ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود انسان بدان و در روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر نعمت وجود اولی و احری بود
از شکر بنعمتها خارج از ذات و ظاهر درینجا معنی اولست بلکه در باب یهود و نصاری نیز و لیکن ابن حجر در شرح
صحیح بخاری گفت که جمع گشتند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و پیش از نزول
قرآن بدان و گفتند چون یهود و نصاری را روزی ست که در وی جمع میشوند در هر هفته برای عبادت ما نیز بگیریم
روزی را که جمع شویم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذاریم در وی و بجا آریم وظیفه شکر و عبادت را پس گرفتند عروبه
را که نام قدیم روز جمعه است تعیین کردند برای آن اگرچه شده باین خصوصیات که در نماز جمعه است بود از نازل
شدن قرآن باین خصوصیات و اینقدر در مقصود کافیست و تقریر در حدیث اوس بن اوس آمده است که
آنحضرت فرمود که از جمله بهترین ایام شما یوم جمعه است و ازین حدیث معلوم میشود که افاضل ایام بسیار اند مثل
روز عرفه و عیدین و امثال آن و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف است علما را در روز جمعه و عرفه که کدام
یکی ازین دو افضل است بعضی گفته اند که روز جمعه افضل ایام اسبوعست و روز عرفه افضل ایام سنه و این سخن

محصلی ندارد ونزد تأمل وهمچنین اختلاف دارند در شب قدر وشب جمعه امام احمد فرمود رحمة الله علیه که شب جمعه افضل است
زیرا که علوق آنحضرت در رحم آمنه در شب جمعه در آمد ودر ایام منا بود چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بیاید انشاء الله تعالی ودر حدیث دیگر آمده است که سید الایام یوم الجمعة جمع شدند در وی خلق عالم و پیدا کرده شد آدم
علیه السلام در روز جمعه ودر آورده شد در بهشت در روز جمعه وبر آورده شد از بهشت وفرود انداخته شد بر زمین
در روز جمعه ومرد آدم در روز جمعه ودرین روز برپا شود قیامت ودر صورت نفخ ودر دست صعقه منتهی بود وذکر وقوع امور
عظام است که وقوع دارد درین روز یا بجهت آنکه خروج وهبوط آدم علیه السلام وآمدن وی درین عالم متضمن حکمتهاست
که حصر آن از دائره امکان بیرونست وموت موصل است بجوار قدس رب العزة جل جلاله وقیام ساعت موصل است
به نعیم جنت وظهور مواعید حق تبارک وتعالی وخصائص وفضائل یوم الجمعه بسیار است یکی آنست که در وی ساعتی است
که هر چه بنده در وی از خدا بخواهد بیابد وعلما را از صحابه وتابعین ومن بعدهم درین ساعت خلاف است بر دو قول بعضی میگویند
که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود وبعد از وی مرفوع شد واین قول مردود است واز ابو هریره
رضی الله عنه پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا برداشته شد ابو هریره فرمود
دروغ گفت هر که آنرا گفت آن ساعت موجود است الآن در هر روز جمعه قول دوم وآن صحیح است که چنانچه در زمان آنحضرت
بود همچنان در هر وقت نیز باقی است ودرینجا نیز دو قول اتفاق شده جمعی میگویند که آن ساعت از وقت مبهم گذاشته ومخفی داشته اند در روز
جمعه بنظیر شب قدر در عشر آخر واکثر بر آنند که متعین است ودرینجا اقوال متعدده زیاده بر چهل آمده وشیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری
نقل نموده ونسبت آن بقائلین آن اقوال ذکر کرده وادله آن آورده وتصحیح وتضعیف ورفع ووقف آن بیان کرده ودر آن تطبیق نموده است وما
در شرح سفر السعادت آنرا نقل کرده ایم وارجح اقوال دو قول است اول آنکه از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز
دوم آنکه آخر ساعتی است از روز وباز اختلاف است علما را در ترجیح یکی ازین دو قول بر دیگری اکثر ترجیح قول آخر
کرده اند واحادیث وارده در آن بتقویت وتائید نموده وصاحب سفر السعادت گفته که در سنن سعید بن منصور
باسناد صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند ودر تعیین آن ساعت بحث
کردند واز آن مجلس برخاستند وکسی از ایشان اختلاف نکردند دران که آن ساعت آخر روز است واز فاطمه زهرا
رضی الله عنها می آرند که میگذاشت خادم خود را در آخر روز جمعه تا نظر کند وخبردار کند او را بآخر ساعت وچون خبر میکرد
مشغول می شد وی رضی الله عنها بدعا ودر روایتی وقت غروب آمده والله اعلم ودیگر از جمله خصائص آنکه درود فرستادن
بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین روز بمقام اجابت وقبول میرسد دیگر آنکه در وی نمازی است که اعظم فروض
اسلام است وتهاون دران موجب ختم بر قلوب ونوشتن از جمله منافقان است وغسل در وی سنت مؤکده است
ونزد جمعی واجب وتطیب واستیاک وتجمل ثیاب در وی مستحب تر از ایام دیگر وتجمیر مسجد یعنی خوشبو کردن آن

مستحب است درین روز نزد جمعی از علما، صلوة نافله در وقت استوا مکروه نیست در روز جمعه و ابوقتاده رضی الله عنه
گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرد از نماز در نیمه روز الا روز جمعه و فرمود دوزخ در این وقت می افروزند
الا روز جمعه و از آن است که بسیاری از اهل فجور و فسق در روز جمعه و شب جمعه از ارتکاب معاصی مجتنب میشوند
از جهت ظهور آثار رحمت در وی و این روز مختار است از برای تضرع و عبادت را و فضیلت او بر سایر ایام چون
فضیلت شهر رمضان است بر سایر شهور و ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در رمضان و روز جمعه عید
مسلمانان است که در هر هفته مکرر میشود و در حدیث مرفوع آمده که یوم الجمعة سید الایام واعظمها عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر (افضلها)
و هر که پیاده رود برای نماز جمعه ثواب یک سال نماز و روزه بیابد و این روز کفارت گناهانست و آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها
و مجموع خلایق در روز جمعه می ترسند بجهت علمی که حق تعالی بخشیده است ایشان را بوقوع قیامت در آن الا جن و انس
که پرده بر روی دل ایشان فرو هشته از برای قیام تکلیف ایمان بالغیب و ارواح مومنان نزدیک میشوند درین روز
بقبور خویش و زائران را می شناسند شناختی زیاده بر سایر ایام و در بعض روایات آمده که این شناخت در اول روز
بیشتر است از آخر آن و لهذا زیارت قبور درین روز مستحب تر است و عادت در حرمین شریفین همین است و روزه
داشتن روز جمعه علی الانفراد پیش اکثر علما مکروه است که روز عید ماست و روز عید صوم مکروه است و در روایتی است
از امام ابوحنیفه و امام مالک رحمة الله علیهما که مکروه نیست و این روز مخصوص است باجتماع مومنان برای وعظ و تذکیر
بطریق وجوب در خطبه و خطبه در عید سنت است و وارد شده است که اجتماع میکنند در شب جمعه ارواح ذکره ابن القیم
فی کتاب الهدی چنانکه تخصیص روز جمعه بصیام نزد اکثر علما مکروه است همچنین تخصیص شب جمعه بقیام و علما از برای
این وجوه گفته اند که ناتمام است و ظاهر نزد این مسکین آنست که اینجا اشارتست بآنکه طالب را باید که همیشه مشغول بطاعت
و عبادت باشد تخصیص بعض اوقات اگرچه بتبرک باشد چیزی نیست و در فضل موت در روز جمعه و شب آن و امن
از عذاب قبر آثار وارد شده سیوطی در جمع الجوامع از حدیث احمد و بیهقی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر و همچنین ابن شیرازی در القاب او و ابن عمرو ابونعیم در حلیه
از جابر آورده کسیکه بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بروی است
مهر شهدا و نیز وارد شده است که آمرزیده میشود در جمعه شش صد هزار کس و سیصد هزار کس در شب جمعه و در روز
تمام مردم و می نشینند ملائکه با صحف روز جمعه بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول فالاول و چون بیرون
آید امام برای خطبه بر میدارند صحیفها را و می آیند در مسجد و مضاعف میگردد درین روز حسنات و دو رکعت
نماز در روز جمعه فاضلتر است از هزار رکعت در غیر آن و یک تسبیح از هزار تسبیح و آمده است که چون حق تعالی
تبارک و تعالی حق انگیزد ایام را روز قیامت بهیئتی و صورتی که دارند می انگیزد و روز جمعه را روشن تابان

هر اهل جمعه را در روشنائی میکند روز جمعه برای ایشان پس میروند در روشنائی او و رنگهای ایشان در صفا و سفیدی مثل برف و بویهای ایشان مثل بوی مشک و خوض میکنند در کوههای کافور و می نگرند بسوی ایشان جن و انس و بهم نمیرسند چشم از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و مخالط نبود ایشانرا هیچکس مگر موذنان که برای خدا اذان گفته باشند و حرمت و کراهیت بیع نزد اذان و استحباب شتاب در نماز آن نیز از خصایص جمعه است و قرارت سورهٔ الم السجده و سورهٔ هل اتی علی الانسان در نماز فجر و خواندن سورهٔ جمعه و المنافقون یا سبح اسم ربک و سورة الغاشیه در نماز جمعه و خواندن سورهٔ قل یا ایها الکفرون و قل هو الله احد در نماز مغرب وی و خواندن سورهٔ جمعه و منافقون در نماز عشاء وی نیز مسنون ست و شافعیها التزام دارند و هرگز خلاف آن نکنند و حنفیه کروه میدارند تعیین سوره را و هرگز نخوانند محقق حنفیه شیخ ابن الهمام فرمود که همچنین نباید کرد گاه گاه باید خواند از جهت صحت احادیث وارده دران و گفته که مقتضای دلیل کراهیت که ایهام تفضیل و هجران باقی و عدم جواز جز آن ست عدم مداومت ست نه مداومت عدم گفت بندهٔ مسکین عبد الحق بن سیف الدین ظاهر انست که عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز دایمی نبوده باشد که هرگز خلاف آن نکردی چنانکه عادت شریف اوست در نوافل و اگر بود اکثری بوده باشد پس طریقهٔ حنفیه آنکه اکثر بخوانند و گاه گاه ترک کنند جمعا بین الحدیث و المذهب والله اعلم و فضائل خواندن سورهٔ کهف در شب جمعه و روز جمعه بطرق متعدده وارد شده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر که بخواند سورهٔ کهف در روز جمعه روشن شود روز قیامت برای وی نوری از زیر قدم وی تا بلندی آسمان و در روایتی آمده که روشن شود نور تا بیت العتیق و آمرزیده شود برای وی هر گناهی که به بین الجمعتین یعنی صغائر اگرچه احادیث ظاهر در غفران عموم ذنوبست و لیکن تخصیص میکنند آنرا علما بصغائر والله اعلم وصل و بالجمله روز جمعه روزی شریف و عظیم ست در دنیا و آخرت اما شرف در دنیا معلوم شد و در عظمت وی در آخرت حدیثی ست که وارد شده است مشتمل بر فواید شریفه و حقایق عظیمه که دلالت دارد برانکه آنچه اهل این روز را که حاضر میشوند بنماز جمعه حاصل میگردد از انوار شهود عظمت و جلال حق پرتوی و نمونه ایست از آنچه حاصل خواهد شد در روز آخرت از قرب پروردگار و دیدار وی حق سبحانه روایت کرده است امام شافعی و ائمهٔ دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد مرا جبرئیل و حال آنکه در دست اوست آئینه سفید که در روی نکتهٔ سیاه است گفتم یا جبرئیل چیست این آئینه سفید و در روی نکتهٔ سیاه گفت این آئینه مثال روز جمعه است که از سایر ایام بصفا و نورانیت مخصوص است و این نکته ساعتی ست که در روز جمعه است باعتبار امتیاز وی از سائر اجزای روز و امتیاز سیاهی در سفیدی بیشتر و ظاهرتر بود و لهذا برای کتابت از میان سایر الوان سیاهی را اختیار کرده اند و گفت جبرئیل نام روز جمعه یوم المزید ست گفتم یوم المزید چه معنی دارد و چیست وجه تسمیه جمعه بیوم المزید گفت پیدا کرده شده است در فردوس

که اعلی درجات جنت است و دری گشاده را که طول و عرض آن را بجز خدا کس نداند و روی تلهاست از مشک که سرهای
آن از غایت بلندی بآسمان رسیده است و چون روز جمعه شود در آن عالم میفرستد پروردگار تعالی آنقدر که
میخواهد از فرشتگان خود گرد آن وادی منبرهاست از نور که بر آن نشستگاه پیغمبران است و گرد گرد شده است
آن منابر نور منبرهای دیگر از طلا مکلل بیاقوت و زبرجد که بر آن شهیدان و صدیقان در پس آن منابر از نور می‌نشینند
پس میفرستد وی تعالی آن مشک را در جامهای و بدنهای و موهای پس میگوید پروردگار عز و جل من پروردگار شما ام
که راست کردم با شما وعدهٔ خود را که در آوردم شما را در بهشت بخواهید از من هرچه میخواهید بدهم شما را گویند پروردگارا
میخواهیم از تو رضای ترا پس بگوید پروردگار تعالی و اگر راضی نمی بودم از شما ساکن نمیگردانیدم شما را در سرای خود
یعنی بهشت بخواهید از من بالاتر ازین چیزی و زیاده برین و نزد منست مزید و بهر چیزی چه نعمتهای من و درجات
فضل من بی نهایت و بی اندازه است و امروز روز مزید است پس اتفاق کنند همه بر یک سخن که یا رب بنمای ما را
وجه کریم خود را که نظر کنیم بآن و ببینیم آن را بچشم سر عیاناً نهایت مقاصد و منتهای مطالب نیست که بالاتر ازین مطلوبی نیست
بعد ازین محل سوالی نه وقت سوال ارنی انظر الیک این بود موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم
لن ترانی گشت و چون وقت در رسید بصد تلطف و مهربانی خود به سوال آوردند و عطا کردند تا معلوم شود که اصل مهم
در حصول سوال و مامول وقت است هر که پیش از وقت طلبد و پیش از قسمت خواهد محروم بازگردد و سحاب الکرم
ممطر فاذا جاء الابان تجی پس تجلی کند پروردگار تعالی و تقدس مر ایشان را و بنماید خود را بی پرده پس بپوشد ایشان را
از نظر جمال و جلال وی سبحانه چیزی که اگر نمیرفت قضای وی تعالی برین که نسوزند ایشان و باقی مانند در بهشت
که جای فنا و زوال نیست هر آینه می سوختند و مستهلک می شدند و لیکن از آنکه بدیدار مشرف شدند و بنور جمال وی
منور گشتند گفته میشود مر ایشان را اکنون بازگردید بمنازل خود این نیز از جمله لطف و مهربانی است به بندگان چه دایم
در درگاه عزت داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و تاب ایشانست بروند و بازآیند بحال خود بیایند
و بیاسایند و در پرده های صفات که جمال و مرایای آن نعیم جنت است مشاهده نمایند و مستحق و مستعد تجلی دیگر شوند
مشهود در هر دو صورت یکی است تفاوت در کیفیت شهود است پس باز میگردند ایشان بمنازل خود و حال آنکه
داده شده است هر یکی از ایشان را در وقت این تجلی زیاده برآنچه بودند بر آن از حسن و جمال و نورانیت در بهشت
چه آن جمال صفات است و این نور ذات پس می آیند ایشان بر زنان خود و حال آنکه پوشیده شده اند این
مردان برین زنان و این زنان بر مردان و نمی توانند یکدیگر را دید و مشهود میشوند بر یکدیگر از جهت آنچه پوشیده است
ایشان را نور ذات حق که تافته است آن نور بر ایشان چون باز آیند بحال خود زمانی بگذرد و فرو نشیند آن نور
و بیرون غلبه آن و رجوع نمایند بصورتهای خود که پیش ازین بر آن بودند یکدیگر ببینند و بشناسند میگویند مر ایشان را

زنان ایشان بتحقیق بیرون آمده بود دید شما از پیش ما بر صورتی نیکوتر که داشتید و باز آمدید بر غیر آن صورت و پوشش
یعنی این حسن و جمال بیش ازین نداشتید از کجا آوردید پس میگویند این مردان این حسن و جمال بآن جهت ست
که تجلی کرد پروردگار تعالی و تقدس برما پس دیدیم ما از ذات مقدس وی دیدنی آنچه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم بدرستی و راستی الله تعالی سوگند بذات پاک وی احاطه و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنه ذات وی
هیچ مخلوقی ولیکن نمود وی جل جلاله ایشانرا از عظمت و جلال خود آنچه خواست و فرمود این ست معنی نظر کردن
بذات اقدس وی و نگویند که ازینجا ظاهر شد که مرئی و منظور نور عظمت و جلال ست که فائض شد از ذات وی تعالی
و تقدس نه ذات و عظمت و جلال صفات اند و مشاهده صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگوییم احاطه را نفی کرده اند رویت
را حاصل است در دنیا مشاهده عظمت و جلال بدل بود نه بچشم و بالجمله چیزی نماید که حقیقة و عرفا توان گفت که وی
حق ست و احاطه و ادراک آن مرئی دیگر ست و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود فرق آنست که بدل بود نه بچشم
مثلا میگویند آنچه مرئی ست از جسم صورت و شکل و لون ست نه کنه حقیقت جسم آنها همه صفات جسم ست و با وجود آن
در عرف میگویند جسم را دیدیم بالجمله اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را در آخرت به بینند و این دیدن را در چشم ایشان
پیدا کند چنانکه در دنیا در دل پیدا کرده بود این معنی را اعتقاد کرده ساکت باید بود اینقدر بس ست والله اعلم فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این حالت همیشه در هر جمعه باشد مومنان را و چند روز باد آنچه در جمعه دیگر بود
و مومنان دوست دارند جمعه را از آن جهت آنچه میدهد ایشانرا پروردگار ایشان از خیر و برکت و مخصوص میگردند
باینچنین فضل و کرامت و خود چون دوست ندارند و نخواهند ایشان این را و فرمود حق تعالی بخواهید و هرچه خواهید
شمارا بدهیم لاجرم همیشه حال برین منوال باشد و هذا معنی الیوم المزید و خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فلا تعلم
نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون **وصل** چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برای خطبه
بمنبر شریف بر آمدی بلال شروع در اذان کردی در پیش دست شریف آنحضرت و در زمان شریف غیر ازین
اذان نبود و همچنین در زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و چون دور خلافت بعثمان رسید و کثرتی و تفرقه در مردم پیدا شد
امر کرد باذان دیگر پیش ازین اذان بر زورا که نام موضعیست بیرون مسجد در بازار مدینه مطهره و در بعضی روایات
آمده که این اذان را عمر رضی الله عنه پیدا کرده پس مستمر ماند تا زمان عثمان رضی الله عنه و صحیح آنست که از عثمان ست
و آنچه در زمان عمر بود اعلام بود بی لفظ اذان و این اذان را هم ثانی گفته اند باعتبار حدوث و هم اول باعتبار
وجود و ثالث نیز خوانده اند باعتبار تسمیه اقامت باذان چنانکه در حدیث آمده است که بین کل اذانین صلوة و بدین
اعتبار در حدیث آمده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو اذان بود و معتبر در وجوب سعی
و حرمت بیع نزد بعضی همان اذان ست که بود از جلوس خطیب ست بر منبر از جهت اصالت و وجود وی در زمان

آنحضرت ست پس مراد بقول حق سبحانه اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة همین ست ولیکن علمای ما هم آنرا داشته اند که معتبر اذان
اول ست که سعی بیع گشت اگر در وقتش که بعد از زوال ست گفته باشد زیرا که مقصود که اعلام ست بوی حاصل میشود
و اذان وقت خطبه از برای تنبیه قوم ست به برآمدن امام برای خطبه و التزام انصات و ترک صلوة اما این اذان
دیگر که در بعضی بلاد برای سنت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم و نه در زمان صحابه رضی الله
عنهم و نه بعد از ایشان و نیست عمل بدان در اکثر دیار اسلام و نیز معلوم نشد که از کی باز پیدا شد و که پیدا کرد پس باید که
سنت هم بعد از اذان اول بگذارند و اگر خواهند بقصد اعلام الصلوة الصلوة گویند چنانکه در بعضی بلاد دیده شده است
و در بعضی کتب واقع شده است که اذان اول از مستحدثات بنی امیه است و غالبا این باعتبار آن خواهد بود که
بعضی از محققین گفته اند که همین اذان را که عثمان رضی الله عنه بر زورا امر کرده بود هشام بن عبد الملک آنرا بمسجد
نقل کرده و الله اعلم و بهر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف
اطلاق بدعت بران کرده باشند یعنی آنکه در زمان آنحضرت نبود و مقصود تذمیم و تقبیح آن نخواهد بود چنانکه
از امیر المؤمنین عمر در جماعت تراویح آمده که گفت نعمت البدعة هذه و حکم هر بدعت حسنه همین ست و بر فعل عثمان
رضی الله عنه اجماع سکوتی بود که هیچ یکی از صحابه آنرا بروی انکار نکرد و نقلست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون
خطبه خواندی آواز بلند کردی بجهت مزید شوق و مبالغه در استماع حاضران بحدی که چشمان مبارکش سرخ شدی
بجهت شروع تجلی بوارق انوار عظمت و جلال و بروز لوامع ابلاغ و انذار و غضب وی سخت گشتی تا آنکه گویا وی
صلی الله علیه و آله وسلم منذر جیش ست که میگوید صبحکم و مساکم و منذر جیش آنکه خبر میرساند قوم را و میترساند ایشانرا
از لشکری که بر ایشان تاختن می آرد و اعلام میکند که در وقت صبح بر شما می تازد و غارت میکند یا در وقت شام
می آید و شبخون میزند و بعد از ان فرمودی اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور
محدثاتها و کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة رواه مسلم و در بعضی احادیث این زیاده آمده و کل ضلالة فی النار
و کلمه اما بعد یعنی بعد از حمد و ثنا در خطبه مسنون ست و بخاری برای آن بابی عقد کرده و در فتح الباری گفته که
اختلاف ست در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفت کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری رضی الله عنه
آورده که داود ست علیه السلام و در حدیث مرفوع از شعبی آمده که فصل خطابی که داود را داده اند در مورد و آتیناه
الحکمة و فصل الخطاب این کلمه است و بعضی گفته اند که اول کسیکه تکلم کرده بدان یعرب بن قحطان و قیل کعب
بن لوی و قیل سحبان بن وائل و قیل قیس بن ساعده و قول اول اشبه و اثبت ست و جمع کرده شده است
میان این اقوال بآنکه اولیت در اول حقیقی ست و در بواقی اضافی و در خواندن خطبه تکیه بر کمان یا عصا کردی
و شمشیر و نیزه بدست نگرفتی و بعضی گفته اند که چون خطبه در حرب میخواندی تکیه بر قوس و شمشیر میکرد و در جمعه بر عصا

ودر بعضی روایات فقهیه حنفیه آمده که اتکا بر قوس و عصا مکروه است و صحیح آنست که مکروه نیست اما نیست در سنت
و بعضی گفته اند که در هر بلده که فتح وی بقتال و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند و آنجا که بصلح است چنانکه در
مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بسیف کنند که بقول ایشان فتح آن بطریق عنوة است و حنفیه
بعصا کنند که نزد ایشان بصلح است کما سنبین فی موضعه ان شاء الله تعالی و صاحب سفر السعادت گفته است
که این یعنی تکیه بر کمان و عصا پیش از آن بود که منبر ساخته اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بچیزی اعتماد کرده از عصا
و نه غیر آن والله اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خواندی یعنی نسبت بنماز و نماز دراز کردی یعنی نسبت بخطبه والا در روایت
مسلم و ترمذی آمده که بود نماز وی صلی الله علیه وآله وسلم میانه و در روایت ابی داود آمده که بود نماز وی میانه و خطبه وی میانه و
فرمودی که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی نشان فقه و دانشوری اوست و دانا که وجه آن بود که در وعظ و
نصیحت حرفی بس است خصوصاً از آنحضرت که ممد بجوامع الکلم و مظهر غرایب حکم است مرد باید که در طاعت و عبادت
کوشد و بتهذیب نفس خود مشغول باشد تا مصدوق لم تقولون ما لا تفعلون نگردد و گفته اند که واجب نیست که گفتار پس فعل
آنحضرت تعلیم امت بود و آنرا تعلیم قولی نیز میکرد ساخت و نزد امام ابو حنیفه بمقدار الحمد لله و یا لا اله الا الله یا سبحان الله
و در فرض خطبه کافی است و زیادت بران سنت و مستحب است چه در قرآن مجید فاسعوا الی ذکر الله فرموده است و مراد
بدان خطبه است و ذکر الله بر قلیل و کثیر صادق است و نیز فعل امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که الحمد لله گفت و نشست و کفایت کرد
بدان دلیل آنست کذا فی الهدایه و در شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه مذکور نیست در کتب حدیث مگر در
بعضی کتب فقه و چون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون بمنبر برآمدی روی
سوی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی آنگاه بنشستی و اگر در اثنای خطبه حاجتی عارض شدی یا سائلی سوال
کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاردی و سائل را جواب دادی آنگاه خطبه را تمام کردی چنانکه امام حسن و حسین را
دید که افتان و خیزان می آیند پس فرود آمد از منبر و بر داشت ایشان را و چنانکه سائلی آمد و پرسید از دین اسلام پس
فرود آمد از منبر و بنشست بر کرسی و تعلیم کرد او را پس باز بمنبر برآمد و خطبه را تمام کرد و اگر درویشی یا محتاجی را در میان
می دیدی امر فرمودی حاضران را بتصدق و تحریص کردی بدادن چیزی بوی از ثوب و دراهم و جز آن تا آنکه علما این را
از خصایص آنحضرت داشته اند والله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدندی برای خطبه بیرون آمدی از حجره اگر در خانه بودی
یا از صف اگر در مسجد بودی تنها و نادی پیش وی نبودی چنانکه الآن متعارف شده است در بیرون آمدن جمعه
و عیدین در حرمین و غیره که با جماعت کثیر از علما و خدم بر آیند و پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز طرقوا
بالیک نبودی و صاحب سفر السعادت میگوید و طیلسان و طرحه و جامه سیاه و امثال این ملابس معتاد نبوده است
ولیکن در مشکات از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطبه خواند و بر سر مبارک وی

دستار سیاه بود که گذاشته بود طرف آنرا میان هر دو کتف خود در روز جمعه لبس سواد مستحب ست و نزد حنفیه در جمیع اوقات
و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم امر میکرد بانصات یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود کسیکه تکلم کند و حال آنکه
امام خطبه میخواند حال وی و مثال وی همچو مثال حماری ست که بر میدارد کتابها را تعریض ست بمذهب یهود که این آیت
نازل شد در شان ایشان و ظاهر ایشان در وقت خطبه تکلم میکردند و این مثل عالم بی عمل ست که مشقت میکشد در
برداشتن کتب و منتفع نیست بدان و نیز فرموده هر که بگوید صاحب خود را یعنی همنشین خود را در وقت خطبه خاموش باش
پس بتحقیق لغو گفت چه درین امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرده از دست داد و هر که لغو گفت
نیست جمعه مر او را و ثواب آن بر وجه کمال، و لغو کلام غیر مشروع و عبث فی الاصطلاح شود بیهوده گفتن و این انصات
واجب ست نزد اکثر علما و امام ابوحنیفه از ایشان ست و مذهب امام مالک نیز همین ست و پیش بعضی مستحب ست
و امام شافعی از ایشان ست و در مواهب لدنیه گفته که از شافعی دو قول ست و از احمد نیز دو روایت ست و میگوید که
ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس
بعضی مکروه دارند و بعضی رخصت کرده اند و مذهب امام ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه
تا شروع وی در نماز صلوة و کلام هر دو حرام ست و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع کند نماز را به دو رکعت و نزد
صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس به ست زیرا که این وقت
استماع نیست بخلاف نماز که ممتد می دارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نشود و گفته اند که مراد نماز نافله است
و الا قضای فایته در وقت خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف ست در آنکه دور نشسته است و خطبه نمی شنود
سکوت کند یا مختار سکوت ست و بعضی از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطبه با مشغول بودن بذکر تسبیح
در وقت ذکر صفات سلاطین بهتر بود و در شرح ابن الهمام گفته است که حرام ست در وقت خطبه کلام اگرچه با مر معروف
باشد و تسبیح و تهلیل بود و حرام ست اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و بر روایتی از ابی یوسف
مکروه نیست زیرا که فرض ست و جوابش آنست که فرض ست اگر در سلام اذن باشد و از جهت آنکه رد سلام ممکن ست
در همه وقت بخلاف خطبه و درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و هم نزد عطسه نیز در دل گوید و در رد
منکرات اشارت بچشم درست مکروه نبود و در المحیط و قد نظر کردن در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابی یوسف آمده
انتهی و آنحضرت در نماز جمعه در رکعت اولی سوره جمعه و در ثانیه اذا جاءک المنافقون میخواند و گاهی سبح اسم ربک الاعلی
و هل اتاک حدیث الغاشیه میخواند و در روز عیدین نیز این دو سوره میخواند و اگر عید در روز جمعه واقع میشد در هر دو نماز
این دو سوره میخواند و اصل در نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تهجد بمعنی بیداری شب تهجد ترک نوم چنانکه تاثم
ترک اثم و تحنث ترک حنث و اینجا مراد ترک نوم [illegible] بعد از نوم و بیدار شدن از آن نامند

اختلاف است در آن که قیام لیل که بمعنی نماز تهجد است فرض بود بر آنحضرت یا سنت و دلیل هر طایفه قول وی تعالی است فتهجد به نافلة لک جمعی که سنت گویند نافله را از نفل گویند بمعنی زیاده بر فرض و آنانکه فرض گویند نافله بمعنی زیاده دارند که معنی اصل لغت نفل ست یعنی فریضه زایده علی الفرائض و گویند که اگر بمعنی تطوع بودی نافلة لک که مفید اختصاص با آنحضرت ست نگفتی چه نفل و تطوع مخصوص با آنحضرت نیست و بعضی گفته اند که مراد زیادت درجات است چه تطوع در حق وی صلی الله علیه و آله و سلم که مغفور مطلق و معصوم ست جز برای رفع درجات نبود و خالص برای همین باشد و در حق غیر وی برای کفارت ذنوب نیز بود و آنحضرت در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در سفر و حضر بر آن محافظت نمودی و اگر گاهی بسبب مرضی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از زوال دوازده رکعت نماز بدل آن بگذاردی و این نیز ظاهر دلالتی دارد بر وجوب تهجد بر وی صلی الله علیه و آله و سلم و چندان ایستادی که پایهای مبارک وی ورم کردی و در حدیث عایشه آمده که بشگافت قدمهای وی و بعضی مفسران در تفسیر قول وی سبحانه علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الآیه گفته اند که قیام لیل واجب است بتفصیل مذکور در قرآن در حفظ اوقات ثلث شب یا نصف شب یا ثلثان پس قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب وی رضی الله عنهم تا یکسال بعد از ان منسوخ گشت باین آیت و درینجا نیز اختلاف دارند که نسخ شامل آنحضرت هم ست یا مخصوص ست بامت و وجوب باقی ست بر آنحضرت والله اعلم و گفته اند که نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب سیزده رکعت بود پنج دوگانه و سه رکعت وتر یا یک رکعت وتر در مذهب ما سه رکعت ست و نزد شافعی یک رکعت اما بعد از گذاردن دو رکعت پیش از وی و سلام دادن از ان و از امام احمد پرسیدند که در وتر چه میگویی گفت اکثر و اقوی احادیث یک رکعت ست پس من قائلم بدان و گفت سلام بدهد بر دو رکعت و اگر سلام ندهد وتر بسه رکعت کند امید دارم که زیان نکند و کاتب حروف عفا الله عنه در شرح سفر السعاده اعتبار سه رکعت را اثبات کرده و تقویت نموده است بحدیکه اگر زیاده تر باعتبار یک رکعت نباشد کمتر از ان هم نخواهد بود والله اعلم و اعتبار بیک رکعت که میکنند باین طریق میکنند که دو رکعت پیش از وی میگذارند و سلام میدهند و در اعتبار سه رکعت سلام نمیدهند و در حدیث نهی از بتیراء واقع شده و شافعیه آنرا بر رکعت مفرده مستقله بی ضم رکعتین حمل میکنند و بعضی از علمای حدیث گفته اند که نماز شب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر یازده رکعت نبود و روایت سیزده نیز صحیح ست اما مراد با دو رکعت سنت فجرست یعنی و نماز شب همان یازده است و سیزده مجمع است بحساب کردن رکعتین سنت فجر از ان و صحیح آنست که سیزده رکعت بود خارج از سنت بامداد و نه رکعت و هفت و پنج نیز آمده و وتر گاهی بر تمام نماز شب اطلاق و تر نیز آمده و بحکم ان الله وتر یحب الوتر افضلیت ثابت شده و صلوة نهار نیز با مغرب وتر شده و وارد شده که صلوة المغرب وتر النهار و نماز شب ایستاده گذاردی و قرائت دران دراز کردی چنانکه سورهٔ بقره و سورهٔ آل عمران و نساء

وبا یده یا انعام ودیگر سورهٔ طویل خواندی ورکوع وسجود وقومه نیز باندازهٔ آن دراز کردی ودر بعضی شبها در نماز شب یک
آیت را مکرر کردی وآن آیت اینست ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم وهر دوگانه اخیر را کوتاه تر
از دوگانه سابق کردی ودر آخر عمر شریف نشسته گذارده است وچون نشسته میگذارد رکوع وسجود نیز نشسته کردی
وگاهی نشسته میگذارد وچون پاره از قرأت ماندی برخاستی وایستاده بخواندی ورکوع کردی وبسجده رفتی ودر رکعت دوم
نیز همچنین کردی یا رکعت دوم را تمام نشسته یا ایستاده گذاردی وترمذی از حفصه رضی الله عنها آورده که ندیدم رسول خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی ودر صحیحین از عایشه آمده رضی الله عنها که
گفت چون گرانی پیدا کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آخر بود اکثر نماز وی نشسته ودر حدیث نسائی وارد شده است
هیئت جلوس وی صلی الله علیه وآله وسلم در حالتی که نشسته گذاردی تربع بودی وحفاظ در حدیث طعن کرده اند وفقها را
در جواز وکراهت واستحباب آن اختلاف ست ونزد امام ابوحنیفه جلوس بنفل بهیئت جلوس تشهد ست ودر روایتی
احتبا وتربع نیز آمده ودر روایتی ست از ابی یوسف احتبا واز محمد تربع وجلوس تشهد افضل ست باتفاق وچون گذارد
نشسته میخواند سوره را وترتیل میکرد آنرا تا آنکه دراز میشد سوره درازتر از آن ودرین دلالت ست بر آنکه اگر کسی نماز
نشسته بگذارد وقرأت ورکوع وسجود وسایر ارکان آنرا بتمام وکمال بجا آرد چنانکه تلافی وجبر نقصان ترک قیام کند
نه چنانکه بعضی نادانان از اصحاب ورد میکنند وچنان بشتابی گذارند که هیچ یکی ارکان را بجای نیارند وخواهند که عدد ورد را
که ورد او را خود قرار داده اند تمام کنند وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم افتتاح میکرد نماز شب را به دو رکعت خفیف
بعد از آن تطویل میکرد ودر کیفیت قیام وکمیت رکعات روایات متعدده واقع شده منبئ بتغیرست در مواظبت بر یکی
از آن انواع ودر فعل هر یکی از آن در اوقات مختلفه واین طریق اوفق وانسب ست بسلوک طریقه اتباع وآن طرق
در احادیث صحاح مذکورست ودر سفر السعادة وشرح آن مسطور وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وتر را گاه در اول شب
میگذارد وگاه در آخر شب وغالب در آخر شب میگذارد ودر جامع الاصول از حدیث ترمذی آمده که منتهی شد وتر
آنحضرت در آخر عمر شریف که از این عالم رفت وقت سحر ودر صحیح مسلم وترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که وتر را هم در اول شب بگذارد وهر که امید دارد
که برخیزد در آخر شب پس بدرستی نماز آخر شب مشهود ومحضورست واین افضل است واز بعضی اصفیا شنیده شد که
گذاردن وتر در آخر شب بسی مقام رفیع ست در قرب حضرت الهی عز اسمه ودر حدیث آمده است که ابوبکر صدیق
رضی الله عنه وتر در اول شب کردی وعمر خطاب رضی الله عنه در آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابوبکر اخذ هذا بالحزم
وگفت برای عمر اخذ هذا بالقوة وبالجمله بصحت رسیده است که غالب حال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که
وتر در آخر شب گذاردی قریب صبح واگر احیانا در اول شب یا اوسط آن گذاردی وبعد از آن بتهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی

و در حدیث ترمذی آمده لا وتران فی لیلة و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که هرکه در اول شب وتر گذارد و پس از آن به تهجد
برخاست اعاده نکند اکثر از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آن نفل بود و وتر از نفل وارد
نشده در شرع و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از وتر دو رکعت نشسته میگذارد و میخواند در اولی اذا زلزلت الارض
و قل یا ایها الکافرون و منکر شده است این دو رکعت را مالک و احمد گفته من نکنم آنها و منع نیز نکنم از آن و گفته اند
گذاردن آنحضرت آنرا برای بیان جواز است و بعضی گویند که مراد بدین رکعتین رکعتی الفجر است و بعضی گفته اند که این دو رکعت
وتر است و در حدیثی وارد شده است که گذاردن هر دو رکعت بعد از وتر بجای قیام لیل میگردد و این بر تقدیری خواهد بود
که کسی وتر را در اول شب گذارد و آنحضرت در نماز وتر در رکعت اول سبح اسم ربک الاعلی خواندی و در رکعت دوم
قل یا ایها الکافرون و در رکعت سوم قل هو الله احد و در بعضی روایات در رکعت سوم قل هو الله احد و المعوذتین
نیز آمده و المختار هو الاول کذا قال الشیخ ابن الهمام و آنکه در رکعت اولی انا انزلناه فی لیلة القدر خوانند در هیچ حدیثی
مروی نبود و قرنه و میگویند که در بعضی روایات قنوت آمده است و چون از وتر سلام دادی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس
و در کرت سوم باواز بلند بکشش حروف خواندی و بعد از آن گفتی رب الملائکة و الروح و فصل آنحضرت بعد از دو رکعت
سنت فجر پهلوی راست بر زمین نهادی و یک مخفوله بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها آورده اند که چون
میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رکعتین فجر را اگر بیدار میبودم سخن میکرد با من و الا اضطجاع مینمود
تا وقتیکه اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرده بخاری علی شقه الایمن و از این حدیث معلوم میشود که تکلم بعد از سنت
فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد از رکعتین فجر منعقد کرده و از عایشه آورده که گفت بود پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن میکرد و الا بیرون میآمد
برای نماز و گفته اند حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله وسلم و من بعدهم
از تابعین کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی یا ضروری بود که
از آن چاره نبود و گفته که همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هم از این قبیل بود
چنانکه قول عایشه فان کانت الی حاجة کلمنی ناظر بدان است و اگر قضا سخن نه از جنس ذکر و ضروری بود نیز مبطل سنت
و موجب اعاده آن نیست لیکن بجهت کراهت تکلم درین وقت احتیاطاً و تکمیلاً اعاده کند یکباری در مکه معظمه شیخ
علی بن قاضی جار الله که مفتی بلد و عمده فقها بود گفته شد که مردم دیار ما تکلم بعد از سنت فجر را مبطل سنت دانند و اعاده
کنند گفت سبحان الله التکلم خارج الصلوة یبطل الصلوة و بعضی از اهل ظاهر اضطجاع بعد از سنت فجر را فرض دانسته
بموجب حدیثی که در جامع ترمذی آمده که فرمود آنحضرت اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح فلیضطجع علی جنبه الایمن
و بعضی مبالغه کنند و آنرا شرط صحت فرض گویند و جماعتی از علما بکراهیت آن قائل و آنرا بدعت شمرند و این بیرون

قول لیبیست اما فضیلت بجهت عدم ذکر اضطجاع در بعضی احادیث یا بجهت عدم ثبوت آن بحدیث صحیح و عامهٔ علما
طریق توسط اختیار کرده باستحباب آن رفته اند و امام مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام اعظم
نیز همین ست و میفرماید که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بقصد استراحت بود نه بطریق تعبد و اما آنکه علی قاله
الامین گفت بجهت آنست که عادت شریفه اضطجاع بدین وجه بود که او قلیل ست و عدم ثقل منام و تیسیر استیقاظ
برای قیام چنانکه در محلش مبین شده است وصل اما قیام آنحضرت در شب نصف شعبان که عامهٔ این دیار آنرا
شب برات میخوانند ثابت شده است بحدیث عایشه که گفت قیام کرد رسول خدا درین شب پس دراز کرد سجده را تا گمان
بردم که قبض کرده شد روح مبارک وی پس چون دیدم این حال را ایستادم و رفتم بسوی وی و جنبانیدم شست او را پس
بجنبید برداشت سر خود را از سجود و فارغ شد از نماز و گفت یا عایشه یا گفت یا حمیرا تو گمان بردی که پیغمبر خدا خیانت
کرد در حق تو و غدر کرد در عهد تو گفتم لا یا رسول الله این نیست ولیکن من گمان بردم که قبض کرده شد روح تو از جهت درازی
سجدهٔ تو پس فرمود آیا در می یابی تو که کدام شب است این شب گفتم خدا و رسول خدا داناترست بدان فرمود این شب
شب نصف شعبان ست خدا تعالی می نگرد به بندگان خود و در روایتی آمده است که از وقت غروب آفتاب تا طلوع
فجر یعنی زیاده بر معهود در شبهای دیگر که در وقت سحر میشود درین شب تمام شب میشود پس می آمرزد آمرزش طلبان را و رحمت
میکند برحمت خواهندگان را و تاخیر میکند و نمی آمرزد اهل حسد و کینه را که بناحق کینه و دشمنی دارند با مسلمانان و هم از عایشه
در حدیث دیگر آمده که گفت آنحضرت بر من لباس نهاد و دو بر گشت و شب نوبت من بود پس برآمدم در دنبال آنحضرت و دیدم
که آنحضرت در بقیع سر بجانب آسمان برداشته ایستاده است و دعا می کند پس چون دید مرا گفت ترسیدی تو ای عایشه که
حیف میکند خدا و رسول وی بر تو پس گفتم یا رسول الله گمان بردم که مگر در آمدی تو به بعضی از زنان تو پس گفت
آنحضرت که این شب نصف شعبان ست نزول میکند حق سبحانه بآسمان دنیا پس می آمرزد اکثر از عدد شعر غنم بنی کلب
و در حدیث دیگر آمده است که آمرزیده میشوند همه مگر مشرک و مشاحن و قاطع رحم و مسبل ازار و عاق و مدمن خمر و اهل خصومت شتم
میشود و در وی ارزاق و آجال و نوشته میشوند حجاج و آمده در حدیث و بفضل نصف شب شعبان بسیار وارد شده و آن افضل
لیالی ست بعد لیلة القدر و در احادیث آمده است که گشاده میشود درهای رحمت در چهار شب شب عید الاضحی و شب
عید فطر و شب نصف شعبان و شب عرفه تا وقت اذان یعنی اذان صبح و بصحت رسیده است قیام لیل و صیام نهار آن
و تابعین از اهل شام چون خالد بن معدان و لقمان بن عامر و مکحول کوشش میکردند درین شب در عبادت و می پوشیدند
احسن ثیاب را و بخور میکردند و سرمه میکشیدند و قیام میکردند در مسجد و از ایشان گرفته مردم تعظیم این شب را و میگفتند
رسیده است بایشان درین باب آثار اسرائیلیه و لیکن علمای حجاز و مدینه موافقت نکردند با ایشان در آن و اجتماع
در مساجد را بدعت شمردند و اوزاعی که امام اهل شام ست تنها نماز گذاردن را مکروه نمیدارد و از آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم چند قیام و طول سجده و استغفار برای اهل بقیع بصحت نرسیده واز عایشه آمده که گفت بود شب
نصف شعبان و بود آنحضرت نزد من چون نیمه شب شد گم کردم آنحضرت را و نیافتم نزد خود پس گرفت مرا آنچه
میگیرد زنان را از غیرت پس پوشیدم من ردای خود را و جستم آنحضرت را در حجرهای زنان وی و نیافتم او را در آن و برگشتم
بحجره و دیدم او را در سجده مثل جامه افتاده بر زمین و میگوید سجد لک خیالی و سوادی و آمن بک فوادی فهذه یدی ما جنیت
بها علی یا عظیم المرجی لکل عظیم اغفر الذنب العظیم سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره پس برداشت سر خود را
پس بار دیگر رفت بسجده و گفت اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک
انت کما اثنیت علی نفسک اقول کما قال اخی داود اعفر وجهی فی التراب لسیدی و حق له ان یسجد پس سر برداشت سر مبارک
خود را و فرمود اللهم ارزقنی قلبا نقیا من الشرک نقیا لا فاجرا ولا شقیا پس برگشت از نماز و درآمد با من در جامه خواب و دیدم او را
که بلند و تنگ شده است نفس وی گفتم چیست این تنگی نفس فدیا حمیرا پس خبر دادم من از حقیقت حال خود پس مسح
کردن گرفت بهر دو دست خود زانوهای مرا و گفت وای مر این دو زانو را که چه مشقت کشیدند و براه خطا رفتند یا حمیرا این
شب نصف شعبان است نزول میکند در وی حق تعالی بآسمان پایان دنیا و می آمرزد بندگان خود را مگر مشرک و مشاحن را
و در اوراد مشایخ درین شب صد رکعت نوشته اند در هر رکعت ده بار قل هو الله احد و نزد محدثین بصحت نرسیده است
شیخ امام ابو الحسن بکری رحمه الله از روایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله
وسلم گذارد چهارده رکعت در شب نصف شعبان و خواند بعد از سلام چهارده بار فاتحة الکتاب و چهارده بار قل هو الله احد
و چهارده بار قل اعوذ برب الناس و یکبار آیة الکرسی و خواند بعد از آن آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم پس پرسیدم
آنحضرت را ازین صنیع وی گفت هر که بکند مثل صنیع من باشد او را ثواب بیست حج مبرور و صیام بیست سال مقبول
و چون صبح کند در روز بصوم باشد او را ثواب صوم دو سال یکسال گذشته و یکسال آینده و نزد محدثان این حدیث
سخن است و از بیهقی آورده اند که گفت باک میدانند که این حدیث مرفوع باشد والله اعلم و آنچه متعارف شده است
در دیار ما از سوختن چراغان و امثال آن همه نامشروع است و شاید بدوالی که هندوان کنند در رسم جنوس ست و اما قیام لیل
در رمضان که آنرا تراویح گویند بیان آن در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی و تحقیق آنست که صلوة آنحضرت در رمضان
همان نماز معتاد او بود یازده رکعت که دایم در تهجد میگذارد چنانکه معلوم گردید فصل در بیان صلوة ضحی یعنی نماز چاشت
ضحو و ضحوة و ضحیه بر وزن عشیه ارتفاع نهار و ضحی فوق اوست و بمعنی شعاع آفتاب نیز آمده و ضحاء بفتح و مد وقت
بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان بدانکه متعارف میان مردم در اول نهار از نوافل دو نماز است یکی در اول روز بعد
از طلوع آفتاب و بلند شدن وی یک دو نیزه و این را صلوة الاشراق گویند و دیگر بعد از بلند شدن آفتاب بمقدار ربع
آسمان تا انتصاف نهار و این را صلوة ضحی و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی شامل هر دو نماز

در سحر دو وقت آمده و در بعضی احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود
صلی الله علیه و آله وسلم یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و در تفسیر بیضاوی آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گذارد نماز
ضحی را وگفت هذه صلوة الاشراق و آمدن آنحضرت در خانه ام هانی روز فتح در وقت چاشت بود و شیخ اجل علی متقی در
مواهب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای اشراق نماز عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز
فجر در جماعت پس بنشیند برای ذکر خدا تعالی تا طلوع کند آفتاب بگذارد دو رکعت باشد او را مثل اجر حجه و عمره تامه تامه
تامه و برای صلوة ضحی چهار باب ثبت رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در سحر دو وقت نماز گذارده و امت را بدان
ترغیب نموده و امر استحباب کرده است و ظاهر آنست که این یک وقت است و یک نماز که اول آن وقت اشراق است
و آخر وی تا قبل انتصاف نهار چون در بعضی اوقات در سحر دو وقت نماز گذاردی از اینجا گمان برده اند که مگر اینها دو وقت
و دو نماز اند و بعضی ضحوه صغری و ضحوه کبری نیز گویند والله اعلم و آنچه گفته اند که علما را اختلاف است در صلوة ضحی بعضی
اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنت گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات آن جانب را ترجیح نموده و بعضی اینجانب را
ظاهر آنست که این اختلاف در نماز اخیر است که آنرا نماز چاشت میگویند در نماز اولی که آنرا نماز اشراق می نامند
چه این را بعضی از سخن سهو کرده داشته اند و احادیث در عدد رکعات مختلف آمده در بعضی روایات دو آمده و در بعضی چهار
و در بعضی شش و در بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی دوازده و بر هر یک از آن ثوابهای عظیم وارد گشته و در مواهب لدنیه
گفته که شیخ ولی الدین بن عراق گفته که وارد شده است در نماز چاشت احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است
محمد بن جریر طبری که اخبار درین باب بدرجه تواتر معنوی رسیده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای
سابق است که پیش از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند پروردگار تعالی خبر میدهد از داود علیه السلام
انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق پس باقی داشت حق سبحانه اثبات تسبیح در دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم
عصر و صلوة اشراق را و در حدیثی آمده است که بود صلوة ضحی اکثر صلوة داود و در حدیث دیگر آمده که صلوة الضحی
نماز است که محافظت میکردند بران آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین گفته است بنده مسکین
نصره الله بفضله المبین که چون عنایت الهی در تیسیر عبادت و عموم مسلمین بلا خرج و حرج متوافق ایشان ظهور نموده است
و در وقت ما بین فجر و ظهر ترغیبی و تخفیفی فرموده است بندگان خاص وی تعالی که برای عبادت او متجرد و منقطع اند
آن وقت خالی را نیز مشغول بعبادت داشتند و وی تعالی بندب و استحباب ایشانرا محبوب و افزون تر تخفیف
و تخفیف فرمود جل جلاله و عم نواله و این یعنی استحباب و فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از علما و مذهب مشایخ است
زیرا که روایت مثبت راجح و مقدم است بر خبر نافی چه با مثبت زیاده علم است که پوشیده شده است از نافی چنانکه این قاعده
در علم اصول مقرر شده است و جمعی از علما بکراهیت آن قائل شده اند و میگویند که گذاردن آن بدعت است

که بعد از حضرت پیغمبر و خلفاء راشدین پیدا کرده اند و استدلال میکنند این جماعت به بدعت بودن آن باحادیث و آثاری
که در نفی آن وارد شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طبقهٔ ثالث است گفت
گفتم مر ابن عمر را میگذاری تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد آنرا عمر گفت لا گفتم میگذارد ابوبکر گفت لا گفتم می گذارد پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم گفت لا اخاله یعنی گمان نمیبرم که میگذارد آنحضرت آنرا یعنی گمان چنین دارم که نمیگذارد اگرچه
جزم بدان ندارم و از ابوبکرهٔ ثقفی که از کبار صحابه است مرویست که جمعی را دید که نماز چاشت می گذارند ایشان را گفت
انکم لتصلون صلوة ما صلاها رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ولا عامة اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین یعنی شما میگذارید نمازی را که
نگذارده است آنرا پیغمبر خدا و نه اکثر اصحاب وی و از عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت ندیدم رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم نماز ضحی را [illegible] در حضر و نه در سفر و من میگذارم آنرا و تحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
هر آینه ترک میکرد عمل را و حال آنکه دوست میداشت که بکند آنرا از جهت ترس آنکه فرض کرده شود [illegible]
و قیس بن عبید که از صحابه است میگوید یکسال آمد و رفت کردم بعبد الله بن مسعود و هرگز ندیدم که نماز چاشت میگذارد و
مسروق میگوید که میخواندیم ما در آنجا پیش ابن مسعود و پس نشسته میماندیم [illegible] برخاستی ابن مسعود [illegible] می ایستادیم
و میگذاردیم نماز چاشت را پس رسید این خبر با بن مسعود پس گفت تکلیف میکنند بندگان خدا چیزی را که تکلیف
نکرده است ایشان را خدا و اگر هستید البته ناچار گذارندگان این نماز پس بگذارید آنرا در خانهای خود و از مجاهد
روایت کرده شده است که گفت در آمدم من و عروة بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدیم ابن عمر را که در پهلوی نشسته است
نزد حجرهٔ عائشه و مردم میگذارند در مسجد نماز ضحی را پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز این قوم که سنت است یا بدعت گفت
بدعت است و لیکن نیکو بدعتی است [illegible] نماز ضحی این اخبار و آثار است که در نفی
صلوة ضحی آورده اند و غیر آن هست و علما در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم مداومت نمیکرد بر صلوة ضحی اگرچه امت را بر محافظت و مداومت آن تحریص فرموده و ترغیب
نموده از جهت مخافت آنکه بر ایشان فرض گردد و در مشقت افتند و در آخر در خروج از عهدهٔ آن درمانند چنانکه
تصریح کرده بدان عائشه رضی الله عنها لیکن در گذاردن آنحضرت آنرا اشتباه نیست چنانکه احادیث صحیح بدان ناطق اند
پس هر که نفی کرده شاید که رویت خود را نفی کرده یا مراد نفی دوام داشته پس در جائی که ما کان یصلی یا ما سبح رسول الله
وارد شده مراد ما داوم علیها باشد و محمل ناگذاردن ابن مسعود و نادیدن قیس بن عبید او را یکسال در خانه این
تواند بود و نیز ابن مسعود مشغول بفقه و علم بود و چون اشتغال بعلم افضل است از عبادت ترجیح میکرد آنرا بر نماز و بعد
استحباب و فضیلت این والله اعلم و تواند که نفی بجهت عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد چنانکه قول ابن عمر
لا اخاله چون نزد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گذاردن آنرا ندید و وثوق باخباری که از مردم دیگر در گذاردن آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم شنیده پیدا شد پس توقف کرد و خبر داد از عدم ثبوت و آنکه بدعت خواند آنرا بجهت اجتماع مردم
و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات مشروع هست ولیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرایض کنند بدعت ست
چه سنت در نوافل و نفلیات آن پنهان کردن و در خانه گزاردن ست چنانکه معلوم ست و بالجمله از هیچ خبری و اثری
نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی متعلق بخصوص که در مسجد یا دایم ست یا باجتماع باشد و روایت کرده است ابن
ابی شیبه از ابن مسعود که وی دید قومی را که میگزاردند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد میگزارید بروید در خانهای
خود بگزارید و مسروق نیز مثل این از ابن مسعود نقل کرده چنانکه گذشت و طائفه دیگر از علما بقصد تطبیق و توفیق روایات
میگویند که مستحب ست که آنرا گاه گاه گزارند و در بعضی ایام ترک کنند و این طایفه استدلال میکنند بحدیث عبد الله
بن شقیق که از مشاهیر تابعین ست گفت از عایشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز چاشت میگزارد
گفت نمیگزارد مگر گاهی که از سفری باز آمدی و در حدیث ابی سعید خدری آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم میگزارد نماز ضحی را تا آنکه می گفتیم ترک نخواهد کرد آنرا و گاهی ترک میکرد آنرا تا آنکه می گفتیم نخواهد گزارد آنرا هرگز
چنانکه عادت شریف در اکثر نوافل و نفل طاعات این چنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گزاردن این نماز
همچنین بود و گفت عکرمه بود ابن عباس که میگزارد آنرا ده روز و ترک میکرد ده روز و گفت منصور بن معتمر
بودند سلف از صحابه و تابعین که مکروه می پنداشتند که محافظت ورزند بر آن مثل محافظت بر نماز فرض
پس میگزاردند آنرا گاهی و ترک میکردند گاهی و طریقه علما و سلف در اقامت نوافل عبادات خصوصا صلوة و صوم
همچنین بود تا مانع از اشتغال علم و خیرات و صدقات دیگر نگردد بخلاف عباد و نساک در زمان متاخر که تعلق و تعصب
ایشان بآن بیشتر ست که بعضی از ایشان که در نسبت علم و معرفت قصوری دارند بسیار از خیرات و مبرات را که مهم
و مقصود تر ست ازان ترک کنند بدالیس لیتنی و بالله التوفیق و صاحب سفر السعادة گفته که صواب آنست که مداومت
بران نیز مستحب ست اما اجتماع بران در مساجد خوب نیست بلکه اولی آنست که تنها در خانه گزارند و از عایشه مروی ست
که گفت اگر برانگیخته شوند برای من پدر و مادر من ترک نمی کنم صلوة ضحی را یعنی این لذت و سروری که از زنده شدن مادر و
پدر حاصل شود بلذت و سروری که درین نماز می یابم هرگز نرسد تنبیه عدد رکعات درین صلوة مختلف آمده و
آن بحسب ایام و احوال بسبب نشاط و کسل یا اهتمام بمهمات دیگر خواهد بود و بیشتر علما اختیار چهار کرده اند چه
احادیث آن مجموع صحیح ست و احادیث اعداد دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف والله اعلم و قرات این نماز و اوراد او شایع
والشمس وضحیها واللیل اذا یغشی والضحی والم نشرح است و بعد از فراغ از آن اللهم اغفرلی وارحمنی وتب علی انک
انت التواب الغفور صد بار خیر با اثر است و در حدیث عایشه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمده

وصل در نماز عید بدانکه روز عید را عید ازان گویند که وی عود میکند و مکرر می آید [illegible] عام ست [illegible]

نیز صادق می آید از جهت بعضی قیدی دیگر زیاده کرده اند و گفته که عود میکند بفرح و سرور و توجیب فرح و سرور در عید فطر
شکرانه تمامی نعمت صیام ست و در عید الضحی تمامی نعمت حج که وقوف که عمده ارکان اوست حکم تمامی وارد و جمعه که عید
هر هفته است شکرانه نمازهای تمامی هفته پس بشکرانه تمامی همه ارکان اسلام عیدی که باعث اجتماع و فرح و سرور
اهل اسلام گردد وضع کرده اند و شکرانه طاعت و عید آن بحکم لئن شکرتم لازیدنکم هم بطاعت و عبادت ساختند اما زکوة
چون ادای آنرا وقتی معین و اتفاقی اجتماعی نبود شکرانه تمامی آنرا عیدی مناسب آن همان فرح و سرور ست که فقرا را
بوصول آن حصول می پذیرد کفایت ست و بعضی گفته اند که عید بجهت تفاول بعود وی گفتند یعنی بقا یا دو سال دیگر
برسا د چنانکه قافله را در ابتدای خروج قافله گفتند که قفول در لغت رجوع و باز گشتن بود که با تفاول ست بآنکه برود و
بسلامت باز گردد و در بعضی حواشی هدایه نوشته اند که عید از ان گویند که پروردگار تعالی در وی وعده کرده است
بندگانرا بالفرح و سرور و فضل و کرم خویش بدین وجه وارد میشود که اشتقاق عید از وعد بعید ست چه این اجوف ست
و آن مثال مگر آنکه قایل شوند بقلب چنانکه در جذب و جبذ و عادت شریف آن بود که نماز عید را در مصلی گزاردی
و آن مکانی ست بیرون مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری که قافله که از انجانب در آید
میان آن و مسجد شریف هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و در ینجا دلیل ست برانکه بیرون آمدن برای نماز عید بصحرا
افضل ست از گزاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد بمصلی
بیرون آمد پس در جایهای دیگر بطریق اولی بود بهمین ست عمل ناس در امصار و در بعضی امصار که در مساجد میگذارند
خلاف سنت ست مگر آنکه عذری باشد چنانکه آنحضرت کرد بجهت عذر باران و آن جز یکبار بیش نبود و اهل مکه
هم از زمان اول عادت بدین دارند که در مسجد گذارند و بصحرا بیرون نمیروند الآن خود اهل مدینه نیز در مسجد میگذارند و در فضیلت
از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بر وجه کفایت ست با آبادانی این بلده شریفه
بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام
میگوید که سنت آنست که برآید امام بجبانه و استخلاف نماید کسی را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جایز ست
گذاردن آن در شهر در دو موضع باتفاق و نزد محمد جایز ست در سه موضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام و آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در سه و در عید اجمل و احسن ثیابات پوشیدی و حله داشت فاخر برسم عید و جمعه آنرا پوشیدی از
برای اظهار عزت اسلام و شعایر آن و حله جفت جامه را گویند که ازار و ردا است نه آنکه نام جنس جامه باشد مثل
اقمشه و غیر آن چنانکه بعضی توهم کنند و گاهی برد مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس برد در یمن بسیار
بودی و بیانی آنکه گویند ابریست و تجمل و تزین برای عید مسنون و مستحب ست اما لباس مشروع و عادت شریف
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروج بعیدگاه بچند خرما افطار کردی و عدد آن وتر

بودی یا سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت اوست که مفید تقویت بصرست که صوم مضعف
آنست و حلوا موافق مزاج ایمان ست که المؤمن حلو و اگر یکی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت
ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرقق قلب است و لهذا گفته اند که افطار بچیزی شیرین افضل ست و رعایت عدد وتر
در همه چیز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود ان الله وتر یحب الوتر و در عید اضحی طعام نخوردی
تا مراجعت نکردی و در حدیث آمده است که بیرون نمی آمد روز فطر تا میخورد و نمیخورد روز اضحی تا نماز میگذارد و گفته اند
که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر این ست که چون وجوب فطر بعد از وجوب صوم ست وی خواست
تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر الهی و اگر بمجرد امتثال قصد بودی بقدر سیری خوردی و بعضی گفته اند که اکل
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو عید در وقت مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص ست بهر کدام و چون
اخراج صدقهٔ فطر پیش از برآمدن بمصلی بوده صدقه برآورده و اکل کرده بمصلی رفت و اخراج صدقهٔ اضحی چون بعد
از ذبح بود که وقت آن بعد از نماز ست ذبح کرده و صدقه داد بعد از آن بخورد و در باب غسل آنحضرت روز عیدین
دو حدیث آمده یکی از فاکه بن سعد که صحبت وی بحضرت رسالت بصحت رسیده و بشهرت انجامیده است و غیر این
یک حدیث از وی شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که غسل میکرد یوم الفطر
یوم النحر و یوم عرفه دیگر از زیاد بن عیاض اشعری که گفت مر قومی را هر فعلی را که دیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم از شما دیدم الا آنکه غسل نمیکنید روز عیدین و محدثان حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و با غیر این دو حدیث
درین باب کتب نیافتیم و در کتب سته اصلا حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثر ابن عمر که در جامع الاصول از موطا
آورده که بود عبدالله بن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه برود بعیدگاه و شدت مبالغت وی رضی الله عنه در
متابعت سنت اقتضای آن میکند که حدیث درین باب صحیح ست کذا قالوا و وی رضی الله عنه تکبیر میگفت در تمام راه
بجهر و این حکم در نماز اضحی متفق علیه ست و در جهر تکبیر در عید فطر خلاف امام ابی حنیفه است اما اگر سرا گوید باکی نیست
و آنحضرت بمصلی پیاده رفتی و عمل برین ست نزد اکثر اهل علم که مستحب ست بیرون آمدن بعیدگاه پیاده و سوار نشوند
مگر بعذر و امام شافعی روایت کرده که رسیده است مارا از زهری که گفت سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
نه در عید و نه در جنازه هرگز و نماز عید فطر را تاخیری کردی و نماز عید اضحی زودتر گذاردی و بنا آنکه حکمت در تاخیر فطر
آن باشد که چون صدقهٔ فطر ادا یافته و طعامی هم بکار برده شده است و هم وسیلهٔ تاخیر باعث از دیاد اجتماع
خواهد بود یا آنکه ضعف بجهت صیام رمضان که باشد استقبال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی
و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه
اقامت و نه الصلوة جامعة و در فعل آنحضرت در تکبیرات عید اختلاف ست و مختار در مذهب حنفیه سه تکبیر ست

در رکعت اول پیش از قرائت و سه در رکعت اخری بعد از قرائت و مشایخ ما میگویند که چون در تکبیرات عید روایات مختلفه
آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات زوائد بدعتی در نماز خلاف معهود و شرعست پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایه
و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مصلای عید منبر نبود و اول کسیکه منبر ساخت مروان بن الحکم ست در وقتی
که امیر مدینه بود از جانب معاویه و در روایتی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه و بنا کرد آنرا کثیر بن الصلت از گل خانه کو
در جوار مصلا بود و آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی چون از نماز فارغ شدی برخاستی و ایستاده خطبه خواندی و
اصحاب کتب همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت نماز عید اضحی و فطر را پیش از خطبه میگذارد و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما نیز از و
نیز همچنین میکردند و ترمذی گفته که همین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و گفته اند که اول کسیکه
خطبه پیش از نماز خواند مروان بود در وقتیکه امیر مدینه بود و در فتح الباری می آرد که اختلاف کرده اند که کسی که خطبه پیش از
نماز خواند کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند که پیش از وی عثمان
بن عفان نیز کرده بود و در اوایل نماز گذاردی پستر خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم بنماز نمی توانند رسید نظر
باین مصلحت خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر از علتی ست که مروان بجهت آن تقدیم میکرد و علت در تقدیم وی
خطبه را آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در وی سب و نا سزا نسبت بجماعتی که نه مستحق آن بودند و مدح
و ثنای قومی که نه لایق آن بودند میکرد بشنوند چنانکه در حدیث ابی سعید تصریح آمده است که گفت تقدیم بجهت آن
کردیم که مردم انتظار استماع خطبه ما نمی برند و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیانا میکرد و مروان بران مواظبت
نمود و باین جهت این فعل بوی شهرت یافت و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسیکه
تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود والله اعلم و در فتح القدیر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند در
بنای منبر بجبانه بعضی گفته اند که مکروه است و خواهر زاده گفته که حسن ست در زمان ما و مروی ست از امام ابی حنیفه
که لا باس به ست و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از همان راه که بعیدگاه رفتی هم بدان راه باز نگشتی بلکه
براه دیگر باز گشتی و علما برای آن وجوه و نکات پیدا کرده اند شاید که بعضی از ان یا مجموع آن منظور نظر شریف
باشد والله اعلم و حق آنست که اسرار و معانی که در افعال آنحضرت بود خلائق را راه در کسب آن نیست و وصول
بدان متعذر و گفته اند که جهت آن بود که تا گواهی دهد مر او را بقاع و مواضع و اماکن مختلف متکثر و اهل آن از جن
و انس و ملائکه بر طاعات و یا آنکه اهل هر دو راه سلام گویند بروی و بشرف و ثواب این عمل مشرف شوند و حصول سعادت
تشریف بر و سلام بر آنحضرت بهر دو طائفه که متضمن دعا بخیر و سلامت ست علاوه و لازم آنست و یا آنکه برکات وی
صلی الله علیه و آله وسلم هر دو راه و اهل آنرا شامل شود و هر دو در مراتب فضل و برکت مرده حضور شریف مشارک و
مساوی باشند و یا آنکه فوایح روایح طیب آنحضرت استشمام کنند و یا آنکه حاجات فریقین را از تعلم و استفاده و استرشاد

و صدقه و سرور بمشاهدهٔ جمال جهان افزای وی و مانند آن تقضا کنند و یا آنکه اظهار شعایر و شرایع اسلام در هر دو راه
حاصل آید و اظهار ذکر الله و برکات آن در هر دو بحصول پیوندد و یا آنکه اهل کفر و نفاق را بمشاهدهٔ عزت اسلام
و رفعت اعلام دین بحکم لیغیظ بهم الکفار و قل موتوا بغیظکم غمناک واند و گین گردانند و بکثرت عزت شوکت اسلام و دلهای
ایشان رعب اندازد و ترسانند و نیز گفته اند که راه آنحضرت بمصلی بجانب یمین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه واقع میشد
بر جهت یسار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کردند تا آن نیز بر جهت یمین واقع شود بیانش آنست که قبلهٔ مدینهٔ مطهره
جنوبی ست و مصلای عید بجانب غربی ست و از غیب الازم آمد که رفتن بمصلا از جهت یمین بود و منزل شریف
در وقت و رفتن بمصلا بر جهت شمال پس اگر بهمین راه رجوع میکردند که رفته بودند بضرورت بر جهت شمال واقع
می شد و آنکه صاحب مواهب لدنیه گفته است که این محتاج بدلیل ست ساقط است چه ظاهر آنست که افتیار آنحضرت
در ابتدا جانب یمین باشد و نیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال ست و احتمال اختیار یمین ابتداء ثابت ست
و وجه شهود و در مردم آنست که آن از جهت ترس از کید اعدای دین بود تا در مقام هلاک خود نایستند و درین وجه نظر است
زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر نکردی و عادت نساختی تا آنها بمعرفت عادت شریف در همان راه دیگر آمده
نایستند و جواب داده اند ازین نظر با آنکه از مواظبت و اختیار بر مخالفت طریقین مواظبت بر طریقی معین لازم نیاید
قائل یا برای زیارت اقارب از احیا و اموات و صلهٔ ارحام کردی و یا آنکه آنرا بجهت تخفیف از دحام و هجوم خلایق
کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرا تصدق کردی چنانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس راه دیگر که اجتماع
فقرا و سایلان نبودی رجوع کردی تا شرم و منع سایل لازم نیاید و این وجه را صاحب مواهب تبعید و تضعیف کرده
و لیس الامر کما قال و بعضی گفته اند که باین تغییر طریق تفاؤل میگرفت بر تغیر حال بسوی مغفرت و رضا و ترقی بمقام
قرب و وصول یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از دقتی و خفائی نیست یا آنکه شاید راهی که بدان
متوجه بمصلی شدی دورتر و درازتر بود از آن راه که رجوع بدان میکرد پس خواستی که تکثیر اجر کند تکثیر خطوات
در ذهاب بسوی عبادت و اما وقت رجوع چون بمنزل آمدی مراجعت نمودی که در اینجا قصد عبادت نبود و درین وجه
سخن کرده اند با آنکه اجر خطوات در وقت رجوع نیز ثابت ست چنانکه در حج و غزو ثابت شده است و اگر عکس این وجه
نیز گویند صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه و نزدیکتر بود خواست که مبادرت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد
و خلاف وقت برگشتن که اگر دیرتر بمنزل رسد چیزی فوت نگردد و حق تعالی داناتر ست تا واقع چه بود و بنای این وجوه همه
احتمال ست و ابن ابی حمزه گفته که این و بعضی قول یعقوب ست علیه السلام مر پسران خود را لا تدخلوا من باب واحد و ادخلوا من ابواب
متفرقة کرد این را از جهت حذر از اصابت عین و الله اعلم بحقیقة الحال و ذکر نفل پیش از نماز عید و بعد آن شرح سفر السعادة کرده الخ

سنت نیست در صلوٰة عید پیش از وی و بعد از وی نمازی نیست بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از ابن عباس آورده اند

چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال آنحضرت صلی اللّٰه علیه و آله وسلم بود تعرض بدان واقع نشد و اصل در استسقا
آنحضرت صلی اللّٰه علیه و آله وسلم صاحب مواهب لدنیه میگوید که خلاف نکرده است هیچ یکی از علما در سنیت صلوة
در استسقا مگر ابوحنیفه محتج باحادیث که دران ذکر صلوة نیامده و احتجاج کرده اند جمهور باحادیثی که ثابت ست
در صحیحین و غیر هما که آنحضرت گزارد در استسقا دو رکعت و احادیثی که نیست دران ذکر صلوة بعضی ازان محمول ست
بر نسیان راوی و بعضی ازان در خطبهٔ جمعه بود که بعد از وی نماز جمعه است پس اکتفا کرده شد بدان و اگر اصلا نگذارد پس
آن برای بیان جواز استسقا بود بدعا و خلافی نیست درین اصل و احادیث مثبته مقدم ست بقاعدهٔ مقررهٔ تقدیم
قول مثبت بر نافی انتهی این ست کلام شافعیه نزد امام ابوحنیفه رضی اللّٰه عنه در استسقا نمازی مسنون نیست و لیکن
دعا و استغفار ست بموجب قول حق سبحانه و استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و نیز در احادیث وجوه

بقیه صفحه ۴۰۷ که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله وسلم بیرون آمد روز عید پس بگزارد دو رکعت و نگزارد پیش از وی و بعد از وی
الحدیث و ترمذی گفته که درین باب حدیث از ابن عمر و عبد اللّٰه بن عمرو ابی سعید نیز آمده و عمل برین ست نزد بعضی اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا
صلی اللّٰه علیه و آله وسلم و غیر ایشان و طایفه از اهل علم نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جایز داشته اند و قول اول صحیح تر ست انتهی زرکشی حکایت کرد
که امیر المؤمنین علی ابو مسعود انصاری را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که نماز گزارده شود
پیش از امام رواه النسائی و روایت ست از ابن سیرین که ابن مسعود و حذیفه بالیستادند و منع کردند مردم را که بگزارند نماز
روز عید پیش از خروج امام رواه سعید و زهری گفت نشنیدم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کنند که کسی از سلف این امت نماز گزارده پیش از نماز عید
و بعد از وی رواه الاثرم و خلاف در آنست که این مخصوص بمصلی ست یا شامل ست مصلی و منزل را و بعضی گویند اگر در غیر مصلی بگزارد و خلافی نیست در روایت
کرده شده است از ابی سعید خدری که آنحضرت صلی اللّٰه علیه و آله وسلم پیش از عید نمیگزارد و چون رجوع بمنزل میکرد میگزارد دو رکعت رواه
ابن ماجه و احمد انتهی و در هدایه میگوید تنفل نکند در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی ست خاصه و اگر نماز اشراق و ضحی پیش
از خروج بجای آرند مکروه نبود کذا فی الشرح و بعضی گفته اند که در مصلی و غیر مصلی و در شرح هدایه گفته این نفی باطلاق متناول ست امام را
و قوم را جمیعا و شافعی میگوید امام را مکروه است نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است
فی حد ذاته و در فتح الباری میگوید منع صلوة قبل العید و بعدها احتمال دارد که مراد ازان منع تنفل باشد یا نفی راتبه بر تقدیر منع تنفل آیا
از جهت وقت کراهیت ست یا اعم ازان و بر هر تقدیر مخصوص بامام ست یا شامل ست امام و ماموم را و مخصوص ست بمصلی یا شامل
مصلی را و بیت را و اختلاف ست سلف را و جمیع کوفیان میگویند بگزارد بعد از عید نه قبل آن و مذهب اوزاعی و ثوری و حنفیه
اینست و بصریان میگویند بگزارد قبل نه بعد و مذهب حسن بصری و جماعه اینست و مدنیان میگویند نه قبل و نه بعد و مذهب زهری و ابن
جریج و احمد اینست و بعضی از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلی و هر که تجویز کرده گوید که آن وقت مطلق نماز ست و هر که
منع کرده میگوید که رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله وسلم نگزارده و من اقتدی فقد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید سنتی ثابت نشده ۱۲

استسقاء که مذکور شد ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بمصلی رفت و دو رکعت گذارد و خطبه خواند و این حدیث بجمیع
خصوصیات خود بمرتبه صحت نرسیده است یا مخصوص است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و نیز سنت
آن باشد که آنحضرت بدان مواظبت نموده باشد مع الترک احیاناً و اینجا ترک صلوة اکثر است و فعل آن جز یکبار نه
و بصحت رسیده است که امیر المؤمنین عمر رض استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار بیش نبود و اگر نمازی مسنون بودی
در استسقا عدم علم عمر رضی الله عنه بدان یا عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت یا ترک وی آنرا با وجود علم صورت
نمیداشت و گفته اند که مراد امام بآنکه در نماز استسقا نمازی نیست آنست که نماز بجماعت بخصوصیات دیگر مثل صلوة
عید مسنون نیست والا اگر هر کدام تنها نماز کنند و تضرع و زاری نمایند و طریقه دعا و استغفار با نحو مهر بجا آرند درست
و حسن است و با جمله احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیث که مشتمل است برین
خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نیست لهذا اخذ کرد امام ابوحنیفه رحمة الله علیه بخلاصه و مقصود آن که دعا و استغفار است
و تجویز کرده نماز و اثبات نمود جماعت و خطبه و امثال آن را اخذا بالمتیقن والله اعلم و نزد صاحبین و ائمه ثلثه
رحمة الله علیهم در استسقا نماز است بجماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابویوسف با امام
ابوحنیفه است و اکنون فتوی در مذهب حنفیه نیز بر عمل بمذهب صاحبین است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در دعای استسقا تضرع و ابتهال بسیار کردی و دستها بمبالغه برداشتی تا آنکه ظاهر شد سفیدی بغلهای شریف
و دستها از سر مبارک درگذشتی و گفته اند که واقعه هر چند صفت تجربه مسئله و مطلب نیز برداشتن دستها بلندتر و صاحب
مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اشارت کرد به پشت هر دو دست
شریف بجانب آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت در استسقا آنچنان بود که باطن کفین شریفین بجانب زمین بود
و ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در وقت دعا و در روایت ابی داود و نیز مانند این آمده و گفته اند که
دعا چون برای مطلب و سوال چیزی از جنس نعما باشد مستحب است که گردانیده شود کفهای دست بجانب
آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهت اشارت باطفای
نایرهٔ غضب و فتنه و بلا و پست کردن و فرو داشتن قوت و غلبهٔ حادثه را و بعضی گفته است که نیز تفاول است بقلب
حال چنانکه در تحویل ردا که منقول و مروی است در استسقا گفته اند که این تحویل و تقلیب ردا تفاول است برای
تغییر حال و تبدیل امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعضی گفته بلکه این امتثال امریست که کرده شد آنحضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم و گفته شد که اینچنین کن تا تبدیل یابد حال نه مجرد تفاول چه شرط تفاول آنست که نه بقصد و اختیار
بود بلکه چیزی در خارج نه بقصد و اختیار اینکس واقع شود و ازینجا تفاول گیرند کذا قیل و استسقای آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم چند بار بود یکبار در قحطی در زمان شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم بود چون آمد و آنحضرت

روز جمعه در خطبه بود ناگاه اعرابی برخاست و فریاد کرد یا رسول الله هلک المال وجاع العیال فادع الله لنا پس
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اغثنا اللهم اسقنا پس برخاست ابر مثل کوهها و ببارید تا جمعه دیگر
پس آمد همان اعرابی یا دیگری وگفت یا رسول الله تهدم البناء وغرق المال پس برداشت دستهای مبارک را و
بروایتی تبسم کرد از سرعت ملال بنی آدم و فرمود اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام والظراب وبطون الاودیة و بهر سو
که اشارت میکرد می گشاد ابر ازان سو و در روایتی پس بگشاد ابر از مدینه و می بارید گرداگرد وی و نمی بارید در وی
قطره و باری دیگر بیرون آمد بمصلا با تواضع و تخشع و تبذل تمام چون بمصلی رسید بمنبر برآمد و خطبه خواند و این مقدار از آن
خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله
لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت
لنا قوة وبلاغا الی حین و دعا کرد و نزول کرد و شروع در نماز کرد دو رکعت نماز بی اذان و بی اقامت و قرائت بجهر
کرد و بخواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی و در رکعت ثانیه هل اتاک حدیث الغاشیة چنانکه در روز عید
و جمعه می خواند پس پیدا کرد خدای تعالی ابری را با رعد و برق و بسخت بارید تا آمدن بمسجد روان شد سیلها و چون دید
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دویدن و خزیدن مردم در گوشها بخندید و فرمود اشهد ان الله علی کل شیء قدیر
وان محمدا عبده ورسوله واین همان حدیث است که تمسک امامیه است در استسقا چنانکه گذشت باری دیگر استسقا کرد
بر منبر مدینه مطهره در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در دلایل النبوة آورده که چون باز آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
از غزوه تبوک آمد او را وفد بنی فزاره و شکایت کردند از قحط و عرض کردند ای رسول خدا دعا کن پروردگار خود را
تا باران فرستد برما و باید که شفاعت کنی تو ما را به پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار تو فرمود آنحضرت صلعم
بمه شفاعت به پروردگار کنم کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم فرمود خنده
میکند پروردگار تعالی ازین ترس و ناله و فریاد شما اعرابی درین میان ایستاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما
فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز گم نخواهیم کرد طلب چیز از پروردگاری که خنده کند و خوشحال باشد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ازین سخن اعرابی بخندید پس بمنبر برآمد و دستها بدعا برداشت و باران طلبید
تا هفته تمام بارید الحدیث و درین استسقا نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا و باری دیگر در مسجد مدینه مطهره
استسقا کرد نشسته نه قیام بود و نه صعود بر منبر داشت و دعای آن روز همین مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مریئا
طبقا عاجلا غیر رایث نافعا غیر ضار و بار دیگر در مدینه مکانیست که آنرا احجار الزیت میخوانند و استسقا درین مکان
ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک برداشته تا آنکه از سر مبارک بگذرانید و در بعضی از غزوات مشرکان پیشی
گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب ماندند و تشنگی بر همه غلبه کرده حال خود را بر آنحضرت عرض کردند

و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند یا مشرکان گفتند که اگر محمد پیغمبر بودی از برای قوم استسقا کردی
چنانکه موسی علیه السلام برای قوم خود استسقا کرد و زد عصا بحجر و دوازده چشمه برآمد و هر چشمه جدا بجانب
هر کدام از لشکر اسباط که دوازده فرقه بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکورست این خبر به پیغمبر رسید
صلی الله علیه و آله وسلم آنحضرت فرمود که این چنین سخن گفتند نومید مشوید شاید که حق جل شانه شما را آب دهد پس
دستهای مبارک برداشت و دعا کرد در زمان ابرها پیدا آمد که جهان را تاریک کرد و باران عظیم فرو ریخت و وادیهای
عظیم بسیول گران ممتلی گشت این چند بارست که استسقای آنحضرت در آن مذکور و مشهورست و نیز در بخاری و مسلم
و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام درنگ کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول صلی الله
علیه و آله وسلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی آمده که فرمود سنین کسنی یوسف یعنی قحطهای همچو قحطهای یوسف پس گرفت
ایشانرا قحط و اموال ایشان هلاک شدند و همی خوردند مردارها و چرمها و استخوانها و میدیدند در جو آسمان چیزی را
مثل دخان پس ابوسفیان آمد و گفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصله ارحام و این قوم تو اند هلاک میشوند بخوان خدا را
و بخواه از وی باران پس دعا کرد و بارید و برفت قحط و تفصیل این قصه از تفسیر سورهٔ حم الدخان در قول حق سبحانه
یوم تاتی السماء بدخان منکشف گردد و گفته اند که ابتدای دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر قریش از روز
انداختن این اشقیا بود شکنبه شتر را بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم و لعن علی الکافرین و
المنافقین و ازینجا معلوم میگردد که این قصه در مکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده بود ابوطالب بقول خود
در مدح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و ابیض یستسقی الغمام بوجهه والا سائر وجوه استسقا که مذکور شدند در مدینه
بودند و ابوطالب در آنوقت نبود و بعضی میگویند که قول ابوطالب اشارت ست بانچه واقع شده بود در زمن عبد المطلب
که استسقا کرده برای قریش و آنحضرت در آن زمان صغیر بود و پوشیده نماند که قول ابی طالب یستسقی الغمام بوجهه
وقوع استسقا را نمی طلبد یعنی شان و حال وی صلی الله علیه و آله وسلم مقتضی آنست که اگر استسقا کنند داده شوند
آنرا این آب دادن حق تعالی ست خلق را بدعای حبیب خود از آسمان و آب دادن در زمین معجزه آنحضرت
جداست پس معلوم شد که تصرف وی صلی الله علیه و آله وسلم بتصرف الهی جل جلاله و عم نواله در زمین و آسمان شامل ست
بلکه تمامه شربها و طعامهای دنیا و آخرت و ارزاق حسی و معانی و نعمتهای ظاهری و باطنی بواسطه و طفیل آنحضرت
مصرع آوازی باد صبا اینهمه آورده تست بیت شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار * که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست
و انشد الشیخ العالم العارف بالله البکری قدس سره نظم ما ارسل الرحمن او یرسل * من رحمة تصعد او تنزل * فی
ملکوت الله او ملکه * من کل ما یختص او یشمل * الا و طه المصطفی عبده * نبیه المختار المرسل * واسطة فیها و اصل لها *
یعلم هذا کل من یعقل * وصل در صلوة کسوف بدانکه مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس ست

وصل در صلوة کسوف

در روات حدیث بعضی بکاف روایت کرده در هر دو و بعضی بخا در هر دو و جماعه بخا در قمر و بکاف در شمس و احادیث که مذکور شد درین باب دو مجز نداز فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همه در کسوف شمس اند جز یک حدیث که شیخ ابن حجر در شرح خود بر مشکوة بر خسوف قمر حمل کرده و جزا مری که در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما واقع شده که ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله فاذا رایتم ذلک فاذکروا الله و در حدیث عایشه رضی الله عنها فادعوا الله و کبروا و صلوا و تصدقوا اما فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین دو حدیث معلوم نشده و در حدیث عایشه آمده که آنحضرت نماز کسوف را در از گذارد در قیام و رکوع و سجود زیاده بر قدر معهود کرد و قرات مقدار سورهٔ بقره خواند و رکوع و سجود نیز مانند آن کرد و آمده که در هر رکعت دو رکوع کرد و در روایتی سه و چهار و پنج کرد و رکوع دراز میکرد باز سر بر میداشت از رکوع و میکرد همچنین تا سه چهار مرتبه میکرد و نزد شافعی این نماز بدو رکوع و بخطبه است و همچنین نزد امام احمد بر قول مشهور و نزد اکثر اصحاب مالک افرادی بیک رکوع و بے خطبه بر وجه معتاد و حدیث ابن عمر ناطق است بانچه مذهب ماست و در هدایه گفته که حال انکشف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از نساء و صبیان که پس ایشان صف پسین ست و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بروایات صحیح و حسنه که مثبت مذهب حنفیه است و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع که در انها اضطراب کرده اند روات آن بعضی دو رکوع روایت کرده و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس لازم ست که گذارده شود بر وجهی که معهود و موافق ست مر روات اطلاق را چنانکه فرمود فاذا کان ذلک فصلوا و بجهت این اضطراب گفته اند بعضی از مشایخ که سبب آن اشتباه است که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده و ظاهر آنست که در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچکس تعدد آنرا روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید و خلاف عادت ست و آنچه در احادیث آمده است که وقوع آن در روز وفات ابراهیم بن رسول الله بود که از ماریه قبطیه در سنه ثمان متولد شد و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم گفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست و معهود بود در میان مردم وقوع آن بسبب حادثه عظیمه چنانکه موت یکی از عظما و مانند آن بیاشد پس فرمود آنحضرت که شمس و قمر دو آیه اند از آیات الهی که دلالت میکند بر کمال قدرت الهی و صنع او دلالت میکنند از خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت بار تعالی و موجب حیرت اند اهل دانش را که در یکساعت با آن نورانیت و ابهت مظلم و مکسوف شدند همچنین قادرست و تعالی والعیاذ بالله که نور علم و ایمان از آدمیان کسف کند و تاریک گرداند و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا در دهم ربیع الاول بود و درین رد است قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمی شود مگر در سه روز آخر ماه قمری عادت چنین ست و این بر خلاف عادت بود و اگر گویند که در غیر این سه روز محال ست این سخن باطل ست والله علی کل شئ قدیر وصل در صلوة الخوف صلوة خوف ثابت ست بکتاب و سنت اما کتاب قول حق سبحانه و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة الآیة و آیه

قوله مروی در کسوف از بعضی یک و اقرار [illegible] بروایات متعدده آورده [illegible] که [illegible] کسوف [illegible] بوده [illegible] معلوم شود [illegible]

صلوة خوف

اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة واکثر برآنند که در قصر رباعی ست بدو رکعت وبعضی آنرا
بر صلوة خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصر ست بترک بعضی افعال وکیفیات چنانکه در سفر قصر ست در عدد و کمیت
وبعضی شامل هردو داشته اند وامام ابو یوسف بروایتی وحسن بن زیاد از حنفیه ومزنی از شافعیه برآنند که این نماز
مخصوص بزمان نبوت ست بجهت احراز فضیلت نماز خلف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وظاهر مفهوم کریمه
واذا کنت فیهم همین ست ومختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از زمان نبوت واقامت صحابه مثل علی مرتضی وابی موسی
اشعری وحذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دلیل آنست وقید
واذا کنت فیهم اتفاقی ست یا مراد کنت انت او من یقوم مقامک است چنانکه در آیه کریمه وخذ من اموالهم صدقة
الآیه ثابت ست واز گذاردن نماز خوف باین کیفیات غایت تاکید در محافظت ست بر نماز که هیچ وجه عذر در ان
گنجایش ندارد ونماز خوف از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوجوه متعدده صحیح ثابت شده بر وفق مصلحت وقت
وملاحظه حضور عدو وهریکی از ائمه وجهی از ان وجوه اختیار کرده ومختار امام ابو حنیفه از ان وجوه وجهی ست که در کتب
سته باجمعها از ابن عمر مروی شده است اگر همه را ذکر کنیم دراز باشد گفت ابن عمر رضی الله عنهما غزا کردیم باهمراه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بجانب نجد پس مواجه شدیم وصف بسته ایستادیم در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی الله
علیه وسلم تا نماز گزارد وامامت کند برای ما پس ایستاد طایفه از صحابه با آنحضرت وروی آورد طایفه دیگر بر دشمنان
پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با آن طایفه که باوی بودند وسجده کرد دو سجده پس تر برگشتند این طائفه
بجای آن طائفه دیگر که نگذارده بودند وآمدند آن گروه پس رکوع کرد آنحضرت با ایشان یک رکوع وسجده کرد
دو سجده پس تر سلام داد آنحضرت وایستادند هریکی ازین دو طایفه وبگذارد برای خود رکعتی یعنی آن رکعت را که
با آنحضرت نگذارده بود واین ترجمه لفظ بخاری ست ودر بواقی کتب سته نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ وعبارات
وگفته اند که این طریق اوفق ست بلفظ قرآن ودر روایت ابن عمر تصریح بآنکه در کدام نماز بود واقع نشده ولیکن در
سفر بوده وگذاردن دو رکعت ازین جهت ست ولیکن مذهب حنفی عام تر ست که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف
جایز ست ولهذا گفته اند در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طایفه یک رکعت بگذارد ودر غیر ثنائی
اگر رباعی ست با هر طایفه دو رکعت ودر مغرب با طایفه اولی دو رکعت ودوم یک رکعت ومذهب امام احمد و
شافعی نیز همین ست از جهت عموم قول وی سبحانه واذا کنت فیهم کذا قالوا وتوانند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد
والله اعلم ونزد امام مالک مخصوص بسفر ست ووجوه دیگر نیز در کتب احادیث بتعدد طرق وروایات صحیحه مذکور ست
وچون غرض بتفصیل آن چندان متعلق نبود ووجود نماز خوف باین وجوه درین آخر زمان بغایت نادر خواهد بود
برهمین قدر اقتصار افتاد واین برین تقدیر ست که مجال اقامت صلوة باین نهج صورت پذیر گردد واگر خوف

زیاده بود ودایره مجال تنگ گردد بگذارند بر وجهی که توانند پیاده وسوار برکوع وسجود یا بیما واشارت و
در بعضی طرق حدیث ابن عمر که مذکور شد تصریح باین معنی واقع شده واگر مشغله جنگ بجدی واقع شود که گذاردن نماز ممکن
نباشد قضا کنند چنانکه در غزوهٔ خندق واقع شده وآنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حبسونا عن صلوة الوسطی
صلوة العصر ملاء الله بیوتهم وقبورهم نارا دعا ست بر ایشان بعقاب دارین سبحان الله در غزوهٔ احد چه محنتها
وشدتها با آنحضرت رسید صلی الله علیه وآله وسلم از شکستن دندان شریف وخون آلوده شدن روی مبارک وجز آن
دعا نکرد بر ایشان بلکه فرمود اللهم اغفر لهم فانهم لا یعرفونی چه آنجا در حق خاصه شریف بود واینجا در حق خدا وحق
دین بود ودر حدیث چا بر آمده است که کافران گفتند که اگر در نماز بر مسلمانان می افتادیم پاره پاره میکردیم
ایشانرا وگفتند که ایشانرا نمازی ست که محبوب تر ست بر ایشان از اموال واولاد وآن نماز عصر ست دران وقت
بر ایشان باید ریخت جبرئیل آمد واین خبر را بحضرت رسانید پس بگذارد آنحضرت نماز خوف صلی الله علیه وآله وسلم
وصل در عبادت سفر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آداب سفر وادعیه واذکار که در وقت رکوب راحله ونزول
تا وقت رجوع بوطن از حضرت وی مروی ست در کتب مذکور ست آنچه اینجا مذکور میگردد ومسئلهٔ است یکی قصر ودیگر
جمع اما قصر که نماز چهارگانی را دو رکعت گذارد ومتفق علیه ست میان علما امت وهیچکس را خلافی نیست در آن لیکن
نزد حنفیه قصر عزیمت ست وچهار رکعت درست نیست واگر چهار رکعت گذارد ودر تشهد اول نشست جایزی
افتد واگر نه نشست نماز فاسد ست ومذهب مالک نیز همین ست ونزد شافعی رح رخصت ست وچهار گذاردن نیز
جایز ست وثابت نشده است از آنحضرت که وقتی نماز رباعی در سفری تمام گذارده باشد وحدیثی که مروی ست از
ام المومنین عایشه رض که آنحضرت هم قصر میکرد وهم اتمام وافطار میکرد وصیام بصحت نه پیوسته وهیچکس از صحابه ظاهر چهار
رکعت نگذارده مگر امیر المومنین عثمان که در آخر ایام خلافت خود در موسم حج چهار گذارد وآنرا توجیهات کرده اند ومیگویند
که مذهب عایشه نیز همین ست وعادت شریف بود که در سفر بنماز فرض اکتفا کردی ومحفوظ نیست که در سفر سنت گذارده
باشد پیش از فریضه ونه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت فجر ونماز وتر وگذاردن سنت بعد از ظهر نیز مروی ست واز جماعتی
از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند اما ابن عمر نگذاردی اگر چه در بعضی روایات گذاردن از وی
آمده ونیز آمده که اگر کسی گذاردی منع نکردی وبعضی گفته اند که اختلاف در سنن رواتب ست اما در تطوع غیر راتبه خلافی
نیست وآنحضرت نماز شب را ترک نکردی اگر چه در سفر بودی وگاهی تهجد بر پشت مرکب گذاردی با یمای ووتر نیز بگذاردی
وتنفل بر پشت مرکب با یماء جایز ست بهر طرف که رود وبشرط استقبال قبله در وقت تحریمه ووقتی در راه تنگ میرفت
وی واصحاب وی وبالا باران می بارید وپایان گل ولای بود پس در آمد وقت نماز پس اذان گفت وتکبیر آورده
وهم بر راحله پیش رفت وبا صحابه نماز گذارد با یماء وگردانید سجود را پست تر از رکوع واین یکی از مواضع است

وگفته اند که آنحضرت بنفس نفیس خود اذان گفت وبعضی گویند مراد بتاذین امر باذان ست ودر بعضی روایات تصریح
نیز آمده که فامر المؤذن فاذن واما جمع صورتش آنست که چون رحیل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا وقت
عصر چون نزول فرمودی جمع کردے میان ظهر وعصر واین را جمع تاخیر گویند واگر وقت ظهر پیش از رحیل در آمدے
در منزل گاهی نماز ظهر گذاردی وسوار شدی بعد ازان چون وقت عصر نزول کردے عصر را گذاردی درین صورت
جمع واقع نشدے ودر بعضے اوقات ظهر را با عصر جمع کردے وهر دو بگذاردی انگاه سوار شدی واین را جمع تقدیم نامند ودر
مغرب وعشا همچنین بودی یعنی اگر رحیل پیش از غروب واقع شدی ووقت مغرب در راه در آمدی نماز مغرب را
تاخیر کردے تا در وقت نزول مغرب وعشا را جمع کردے جمع تاخیر واگر وقت مغرب پیش از رحیل در آمدی مغرب و
عشا هر دو را جمع کردی وسوار شدی جمع تقدیم بدانکه در احادیث صحیح جمع بین الصلوتین واقع شده وبعضی احادیث
مطلق ودر بعضی مقید بحالت سیر ودر بعضی بجد در سیر یعنی بتعجیل در سیر وازینجاست اختلاف علما که قایلند بجواز جمع
بعضے قایلند علی الاطلاق وامام شافعی از ایشان ست وبعضی مخصوص میدارند بحالت سیر نه نزول ومیگویند که
جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت نبود بلکه چون در سیر بودی جمع کردی اما جمع در حالت نزول وقرار مردی نیست
بعضی بصورت جد در سیر وتعجیل دران مخصوص گردانیده در فتح الباری میگوید که مشهور از امام مالک اینست ونیز بعضے
مخصوص میدارند بحالت عذر زاید بر سفر ونزد بعضے جایز ست جمع تاخیر نه تقدیم واین مرویست از امام احمد ونیز نزد وی
مقید ست بحالت سیر ومشهور از مذهب وی جواز ست مطلقا ودر فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز
جمع تاخیر ست نه تقدیم ونزد امام ابوحنیفه جایز نیست مطلقا ودر قول ایشان آن هست که تعیین اوقات نماز قطعی ست
وثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت وتقدیم وی بران از کبائر شمرده اند وامام محمد
رحمة الله علیه در موطای خود می آرد که رسیده است بما از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق ونهی کرد
ایشانرا ازانکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد واخبار کرد ایشانرا که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره ایست
از کبائر ومی آرد که روایت کردند مارا باین خبر ثقات از علاء بن الحارث ووی روایت کرد از مکحول وچون
تعیین اوقات قطعی ست ومتواتر پس معارض نشود او را اخبار احاد بخلاف افطار وقصر در سفر که بنص قرآنی ثابت
شده اند بخاری ومسلم از عبد الله بن مسعود می آرند که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گذارده
باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب وعشا را که جمع کرد میان آنها بمزدلفه ودر احادیث جمع ظهر وعصر در
عرفات نیز آمده واین جمع از جهت مناسک حج بوده نه سفر ونیز وقوع فعل از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دائمی نبود
بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوهٔ تبوک است وثابت نشده که در وی نیز هر روز میکردند
وتحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر دوام واستمرار ندارد کما حققته فی موضعه ودر جامع الاصول روایت

ابی داود از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز میان مغرب وعشا در هیچ سفری مگر یکباری و از ابن عمر نیز آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجهٔ وے از جای رسید و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار یا دو بار و از ترمذی آورده که سالم بن عبدالله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبدالله میان صلوتین در سفر گفت ندیدم که جمع کرده باشد هیچ شئی از صلوة در سفر مگر بمزدلفه و احادیث جمع تقدیم در اصحاح اقل قلیل ست و در روایات صحیح بخاری اختلاف ست ولهذا بسیاری از ائمه بدان قایل نیستند پس نماند الا جمع تاخیر و بعضی احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را وگذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را وگذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت جمع است نه در حقیقت و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه جمع در سفر تصویر میکنند در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت جحش آمده است فتدبر و اگرچه در لفظ حدیث در بعضی روایات اینچنین ست که جمع میکرد در میان ظهر و عصر در وقت عصر و میگذارد در وقت عصر محمول بر همین ست از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقیق روایت کرده است ابوداود از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد و سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و می گذارد مغرب را پس می طلبید طعام را و تعشی میکرد پس میگذارد عشا را و ارتحال میکرد و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است بما از ابن عمر رضی الله عنهما که وے میگذارد مغرب را وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابی داود از نافع و عبدالله بن واقد می آرد که گفت مؤذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبیل غروب شفق نزول کرد و بگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غایب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون در تعجیل می آورد او را امری میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات ست که ناظر اند در جمع بطریقی که مذهب امام ابوحنیفه است و ظاهر آن مینماید که روایات عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابوحنیفه اخذ بعدم جمع کرد یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا للمحافظة الوقت و شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته که بعضی شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل ست و در روایتی از مالک رح آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم محض از برای جواز بود والله اعلم تنبیه آنچه گذشت در جمع بین الصلوتین در مسافر بود فاما جمع مقیم ترمذی گوید بعضی از تابعین بجمع بین الصلوتین در مریض رفته اند و باین قایل ست احمد و اسحق و بعضی رفته اند بجمع در مطر و باین قایل ست شافعی و احمد و اسحق و قایل نیست

شافعی جمع مر مریض را و این عبارت ترمذی ست و از ابن عباس می آرد گفت من جمع بین الصلاتین من غیر عذر
فقد اتی بابا من ابواب الکبیرة و عمل برین نیست نزد جمهور امت که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر و عرفه انتهی

وصل در نماز جنازه

وصل در نماز جنازه مسایل کتاب الجنایز و احادیث وارده و آداب و مقدمات آن بسیار ست از فضیلت مرض و
ثواب آن و ثواب عیادت و آداب آن و آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم برای عیادت روزی معین نبودی بلکه
در جمیع اوقات در شب و روز عیادت فرمودی چنانکه در مردم متعارف ست که در شب نباید کرد و چنانکه گویند در روز
شنبه و سه شنبه مثلاً عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه آورده که ترک عیادت در روز شنبه مخالف سنت ست
و گفته است که این بدعتی ست که طبیبی یهودی آنرا پیدا کرده بعد از ان در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که پادشاهی
بیمار شد و آن طبیب را التزام بملازمت خود کرده گفت اگر بیرون رود گردنش زنند پس این یهودی برخاست که روز جمعه
در خدمت طلبید تا روز شنبه که عبادت آنروز در دین یهود ست از دست ندهد پس عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد
که در وی خوف هلاک بیمار ست پس پادشاه از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجهت درد
چشم نیز عیادت کردی و امام احمد و ابو داود از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله وسلم از درد چشم که داشتم و گفته اند سند این حدیث صحیح ست و درین حدیث رد ست بر کسیکه قایل ست که عیادت از درد
مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب البیهقی و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز ست که در وی عیادت نبود درد چشم و دمل و
درد دندان و این حدیث ضعیف ست و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمیت احسان کردی بامور یکه وی را در قبر و
قیامت نافع بود و احسان کردی با قارب و اهل وی بتعزیت و طعام و تفقد احوال و تجهیز و تکفین فرمودی و با جمع صحابه
نماز کردی و آمرزش خواستی و بعد از ان همراه شده بدفن رسانیدی و با صحابه بالای قبر او ایستادی و او را دعا کردی به
تثبیت او بر کلمه ایمان و جواب و سوال منکر و نکیر در خواستی و قبر او را تعاهد و تفقد کردی و بسلام و دعا که موجب
حصول روح و راحت و نزول رحمت و مغفرت ست مخصوص گردانیدی و در اول عادت صحابه آن بود که چون شخصی محتضر
شدی و بموت مشرف گشتی آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم دعوت کردندی پس حاضر شدی تا در حضور وی
وفات کردی و تجهیز و تکفین کردی و نماز گذاردی و تشییع جنازه تا بقبر کردی چون صحابه دیدند که درین مشقتی تمام ست
بران اختصار کردند که چون شخصی وفات کردی اعلام کردندی تا تجهیز و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند که این هم
خالی از مشقتی نیست میت را تجهیز کردندی و بحضرت آوردندی تا بروی نماز کردی و در بعضی اوقات اگر شب بودی
یا مانعی دیگر برای نماز خبر نمیکردند و صحابه خود نماز میکردند و دفن میکردند پس آنحضرت میرفت و بر قبر او نماز میکرد و
در اوایل چنان بود که چون میت را بیاوردندی سوال کردی که بروی دینی هست یا نه و چیزی گذاشته که با آن قضا
دین وی بکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی بر خود میگرفت دین او را نماز میکرد و الا میفرمود صحابه را

که نماز بگذارید بر یار خود و خود نمیکرد و چون فتح کرد خدا تعالی بر وی صلی الله علیه وآله وسلم بلاد و توسیع کرد در اموال میگذارد و
میفرمود که من سیدم از دین و میفرمود که هر که مالی گذاشت از برای اهل و عیال است و هر که دینی گذاشت یا عیالی عهده آن بر من است
و در نماز جنازه گاه چهار تکبیر گفتی وگاه پنج وگاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسانی که شرع میکنند از زیاده بر چهار میگویند
که ثابت شده است که آخر نمازی که آنحضرت گذارده چهار تکبیر بود و قرار بر همین افتاد و اخبار و آثار در باب چهار تکبیرات
مستفیض و مشهور است و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که ملایکه چون
بر آدم سلام الله علیه وعلیهم نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی المستدرک وابو نعیم فی الحلیة
و بدو سلام از نماز بیرون آمدی و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی است وگاهی بیک سلام اقتصار کردی و مذهب مالک
و احمد این است و بروایتی از وی دو سلام است و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی آورده که یک سلام میداد و از اصحاب دیگر
اینچنین آمده و دست او بهمه تکبیرها برداشتی و مذهب شافعی و احمد اینست و مروی است از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس
و زید بن ثابت و از امام مالک سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم رفع در باقی و مذهب امام
ابو حنیفه همین است از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره و احادیث مختلفه درین باب آمده است شاید که گاهی اینچنین
بود وگاهی آنچنان و صاحب سفر السعادة گفته است که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده والله اعلم
و قرائة فاتحه بعد از تکبیر اولی نیز آمده است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که قرائة در نماز جنازه از آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بثبوت نرسیده ولیکن در حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آمده و از وی
رضی الله عنه قولا و فعلا مروی شده و در بعضی روایات قرائت فاتحة الکتاب و سوره جهرا از وی واقع شده و گفته اند که جهر
بقصد تعلیم بود تا بدانند که سنت بود چنانکه تصریح یافته نیز در حدیث آمده و مذهب شافعی و احمد و اسحق اینست و مذهب
امام ابی حنیفه و مالک و ثوری بر خلاف اینست و در صحابه نیز درین باب اختلاف بوده و طحاوی گفته است که خواندن یعنی
فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بوجه قرائت و از کلام شمنی ظاهر میشود که اگر فاتحه را بنیت ثنا بخواند بی نیز
جایز است و از کلام فتح الباری چنان مفهوم میشود که مراد قایلین بقراءة فاتحه مشروعیت آنست نه وجوب لیکن کرمانی
گفته که واجب است و مراد بسنیت که در کلام ابن عباس واقع شده طریقه مسلوکه در دین است و گفته که نزد ابی حنیفه و مالک
واجب نیست و آنچه محفوظ است از دعا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز میت میخواند اینست اللهم اغفر له وارحمه وعافه
واعف عنه واکرم نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس وابدله
دارا خیرا من داره واهلا خیرا من اهله وزوجا خیرا من زوجه وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر ومن عذاب النار
و این حدیث را مسلم و ترمذی و نسائی از عوف بن مالک آورده اند که گفت نماز میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم بر جنازه یعنی یا دیگر فهم از دعای او این را و میگوید عوف که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

بر آن جنازه خواند آنرا و بپرد مرگ کاشکی آن مرده من بودمی و الآن خواندن این دعا متعارفست اللهم اغفر لحینا
ومیتنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا وشاهدنا وغائبنا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه
علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده و در روایتی ولا تفتنا بعده و در بعضی روایات زیاده اللهم ان کان
محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته اخرجه الموطا عن ابی هریرة و در نماز بر اطفال یاد میکنند
این دعا را که اللهم اجعله لنا فرطا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا و چون نماز جنازه از آنحضرت فوت شدی بر قبر نماز
کردی یکبار بعد از یکشبانروز کرد و وقتی بعد از سه روز بلکه بعد از یکماه کرد و در حدیث اینچنین واقع شده است و بعضی
میگویند که جایز است تا متفسخ نشده است و آنرا تقدیر بسه روز کرده اند و بعضی تا متفرق نشده و این تا یکماه و بیشتر
احتمال دارد و فقها درین مسئله نیز اختلاف دارند و بعضی این را از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دانند بدلالة
الحدیث که فرمود قبور مملو است بظلمت و نماز من منور است آنرا و صواب آنست که عام است و بعضی گفته اند بر آنکه نماز
ناگذارده دفن کرده شده است درست است والا فلا و آنحضرت همراه جنازه پیاده رفتی و ترمذی و ابی داود از
ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آمدیم با جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم جماعه از سواران
همراه فرمود شرم ندارند این جماعه که فرشتگان خدای تعالی پیاده میروند و ایشان بر پشت دوابه و در روایتی
مر ابی داود را آمده است که آورده شد نزد آنحضرت دابه تا سوار شود پس ابا آورد آنحضرت از سوار شدن و چون
برگشت سوار آمد و تا جنازه را فرو ننهادندی ننشستی و فرمود اذا اتبعتم الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع و در روایتی
نمی نشست تا آنکه در لحد نهاده میشد و نیز اختلاف است که مستحب مشی است در دنبال جنازه یا پیش نزد امام ابوحنیفه
افضل است مشی خلف جنازه و مذهب اوزاعی نیز همین است زیرا که این ادخل است در تذکر و ایقاظ و ثوری و طائفه
دیگر گویند هر دو برابر است و مالک و شافعی و احمد رحمهم الله گویند پیش جنازه رفتن افضل است زیرا که قوم شفعا اند
و شفیع مقدم میباشد در عادت و در حدیث ترمذی از انس آمده است که آنحضرت و ابوبکر و عمر پیش جنازه میرفتند و
منقول از علی است رضی الله عنهم که از پس میرفت و در حدیث دیگر آمده است که راکب از خلف رود و پیاده هر طرف که
خواهد مشی کند پس و پیش و یمین و یسار و آنحضرت بر غائب نماز نگذاردی مگر آنچه شده که بر نجاشی که در حبشه مرد
نماز گذارد و گفت بصحابه برادری از آن شما مرده بروی نماز گذارید پس بمصلی آمد و نماز بگذارد با صحابه و تکبیر گفت
چهار تکبیر و بر معویة لیثی نیز بگذارد و در وقتی که در غزوه تبوک بود و معاویة در مدینه مرد پس جبرئیل آمد و خبر کرد و گفت
با آنحضرت آیا دوست میداری که طی کنم برای تو زمین و بگذاری بروی نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل علیه السلام بازوی
خود را و برانداخت هر درخت و تل که در میان بود و برداشته شد جنازه میان او و در روایتی برداشت سریر او را و آورد
نزد آنحضرت پس بگذارد آنحضرت نماز بروی و دو صف از ملائکه خلف وی بود و در هر صف هفتاد هزار فرشته

اجرنا
اجره

نسخه
فی الموطا

پس پرسید آنحضرت که بچه دریافت وی یا جبرئیل این درجه را گفت بدوست داشتن وی قل هو الله احد و خواندن وی
آنرا در آمد و رفت و نشست و برخاست و فقها در نماز بر غایب اختلاف کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غایب مطلقا
سنت است و ابوحنیفه و مالک مطلقا منع میکنند و بعضی تفصیل میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که بر وی نماز نگزارده اند
بگزارند و اگر گزارده اند فرض ساقط شده حاجت نیست و بعضی میگویند که جواز آن در روزی ست که مرده است
در آن روز یا نزدیک بآن نه بر تقدیر طول عهد و حنفیه و مالکیه که قایل اند بمنع مطلقا از قصه نجاشی جواب میدهند که
مکشوف گشت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جنازه نجاشی و برداشته شد پرده از آن یا آورده شد جنازه وی
در حضرت رسول بطریق طی الارض پس نماز بگزارد بر وی و وی دید و مردم دیگر ندیدند پس چنان شد که نماز کننده بر
جنازه که امامش می بیند و قوم نمی بینند درین صورت خود جایز است باتفاق این نیز آنچنان باشد چنانکه در قصه معاویه
لیثی آمده است و بعضی میگویند که این مخصوص نجاشی ست و این تنقیص ست بقصه معاویه لیثی و نیز آمده است که نماز
گزارد بر جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه که در غزوه موته شهید گشتند و گور را بلند نکردی و بر آن
بنا از سنگ و خشت و غیر آن نکردی و بگچ و گل تخت نکردی و بالای گور عمارت و قبه نساختی و این مجموع بدعت ست
و مکروه کذا فی سفر السعادت و در مطالب المؤمنین گفته است که مباح داشته اند سلف که بنا کرده شود بر قبر مشایخ و علماء
مشهور تا زیارت کنند ایشانرا مردم و استراحت یابند در آن و نشینند در سایه آن نقل کرده است آنرا از مفاتیح
شرح مصابیح و گفته است که دیدم بخارا قبور که عمارت کرده شده است بخشتهای تراشیده و تجویز کرده آنرا اسمعیل
زاهد که از مشاهیر فقهاست انتهی و رخصت کرده بعضی از اهل علم که حسن بصری از ایشان ست در گل کردن قبور و شافعی
رحمة الله علیه نیز همچنین ست و نهی کرد از جص کردن قبور و نشستن بر آن و آمده است که آنحضرت مردی دید که
در میان گورستان بنعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را و مسلم و ابوداود و ترمذی از ابو الهیاج اسدی آورده اند
گفت مرا علی رضی الله عنه بفرستم ترا بچیزی که فرستاد مرا بران پیغمبر رسول خدا و گفت برو و مگذار هیچ تمثال را مگر آنکه محو کنی
نقش و صورت او را و مگذار هیچ قبر بلند را مگر آنکه پست کنی و قبر مسنم باید و بلندی او همان قدر که ممتاز گردد از زمین و
معلوم گردد که اینجا قبر ست تا پامال کرده نشود و آنرا و نشسته نشود بر وی و قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم و صاحبیه نیز همچنین مسطح است و مسنم و سنگریزه های سرخ بران چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب پاشید
بر قبر پسر خود ابراهیم و چید بر وی سنگریزه های و در حدیث صحیح آمده است که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند
و وی اول مهاجرین بود که بعد از هجرت بمدینه فوت کرد آنحضرت سنگی گران برداشت و چون آن سنگ
بس گران بود آستینها بالیده و بر و محکم کرده برداشت بر سر قبر او نهاد و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت
فرمود لعنت کناد خدا تعالی یهود را که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و لعنت کرد زنانی را که بزیارت قبور روند

و بعضی گفته اند که این منع و لعنت در اول بود و بعد از رخصت زنان نیز داخل اند و منع از جهت قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشانست و چراغ افروختن بر قبور ممنوع است مگر آنکه در سایهٔ آن کاری کنند یا نزدیک آن راهی رود و نماز کردن در سوا جهت قبر مکروه است و بعضی در مقبره نیز مکروه دارند عادت شریف آن بود که گذشتگان را زیارت میکردند برای دعا و ترحم و استغفار و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت مامور شد که بزیارت اهل البقیع برآید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود چنانکه گذشت و انچنین زیارت که برای اجمعی بود بی آنکه ارتکاب بدعتی و مکروهی در آن راه یابد مستحب و مسنون ست و در روایات آمده که آنحضرت فرمود که هرکه زیارت والدین خود کند یا یکی از آن در هر روز جمعه آمرزیده شود مر او را و نوشته شود بار و استغفار نیز برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گورستان را بهبیند بگوید السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین وانا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده است که آنحضرت بقبوری که در مدینهٔ مطهره بودند گذشت پس روی مبارک بجانب آنها آورد و فرمود السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا ونحن بالاثر و در خواندن آیة الکرسی و سورهٔ اخلاص یازده بار و سورهٔ فاتحه و یس و تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و عادت نیز نبود که برای میت جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند بر سر گور و نه غیر آن و این مجموع بدعت ست نعم برای تعزیت اهل میت و تسلیه و صبر فرمودن ایشان را سنت و مستحب ست اما این اجتماع مخصوص روز سوم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف اموال بی وصیت از حق یتامی بدعت ست و حرام ست و مدت تعزیت تا سه روز ست و بعد از آن مکروه و بعضی تا هفت روز تجویز نیز کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیت میت حاضر سه روز ست و تعزیت غایب یک روز و تعزیت نیز یکبار باید کرد کذا روی عن ابی حنیفه و در قرآن خواندن بر سر قبر اختلافی ست مگر آنچه در زیارت خوانده شود و اما آنچه که قبر را گرد کرده نشینند و بر سر وی بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن قاریان تا بخوانند نزد قبر مختار عدم کراهت ست والله اعلم و عادت نبود که اهل میت برای کسانی که بتعزیت بیایند طعام کنند و در بعضی کتب فقه مذکور ست که اگر از ثلث مال برای جماعه کنند که از راه دور بیایند و مکث طویل کنند جائز ست و دیگر آنکه اقربای میت و همسایهای او و نیز فرمود تا برای اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال به مصیبت مانع است و ایشان فرصت طعام پختن و تهیهٔ آن ندارند چنانکه آنحضرت نزد قتل جعفر بن ابی طالب بمردم خانهٔ شریف فرمود بسازید برای آل جعفر طعامی که بایشان آمده است ایشان را چیزی که شاغل و مانع است از آن و اختلاف ست در خوردن این طعام غیر اهل میت را و گفته اند آنها را که مشغول کنند تجهیز و دفن میت جائز ست و فصل در بستن روایت مراد بیان نوافل نمازها ست نیز الیق که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نماز شب بطریق وظیفه میگذارد و وامثال آن کرده و غیر آن دیگر آنکه چهار رکعت پیش از ظهر را در ساعت زوال میگذارد حال آنکه

آنرا از موکدات نمی شمرند و با وجود آن بعضی اطلاق مواظبت بر رواتب کرده‌اند پس با مواظبت را حمل بر اعم از معنی تاکید
کنند یا چهار رکعت عصر نیز از موکدات دارند اگرچه در مرتبه کمتر از اخوات خود باشند و موکدات همه در یک مرتبه نیستند
چنانکه معلوم گردد و لیکن این سخن خلاف مشهور است و در رواتب معنی دوام معتبر است و ماخوذ است از راتب که بمعنی
دوام و ثبوت است آما راتبه ظهر در روایت ابن عمر دو رکعت پیش از وی و دو رکعت بعد از وی آمده و همین است
مذهب شافعی و در روایت امیر المومنین علی رضی الله عنه چهار رکعت پیش از وی و دو رکعت بعد از وی و همین است
عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و آنهائی که بعد از ایشانند از تابعین و همین است قول
سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و همین است مذهب امام ابی حنیفه و از عائشه رضی الله عنها آمده که گفت ترک
نمی کرد آنحضرت علیه السلام چهار رکعت را پیش از ظهر پس با آنکه گفته شود که چون در خانه میگذارد چهار میگذارد
و چون در مسجد میگذارد دو میگذارد چنانکه در بعضی روایات آمده است یا گاهی همچنان میگذارد و گاهی همچنین پس
حکایت کرد عائشه و ابن عمر آنچه دیدند و هر دو حدیث صحیح اند طعن نیست در هیچ یکی از آنها و نیز در حدیث آمده است
که آنحضرت بعد از زوال چهار رکعت میگذارد و میگفت گشاده میشود درین ساعت درهای آسمان و من دوست
میدارم که صعود کند برای من درین ساعت عمل صالح پس بعضی علما این را بر همین سنت ظهر حمل کرده و بعضی
گفته اند که این نماز مستقل بود و راسوای راتبه ظهر که عقیب زوال آفتاب میگذارد و این را صلوة فی الزوال گویند
و در اکثر احوال آنرا در خانه میگذارد و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما بعد از زوال هشت رکعت میگذارد و میگفت
این هشت رکعت برابری میکند هشت رکعت را از قیام لیل و این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تهجد
زمان نزول رحمت است چه درهای رحمت بعد از زوال گشوده میشود و آن بعد از انتصاف نهار است و نزول رحمت
الهی در شب بعد از انتصاف شب است و باین وجه مناسبت میان هر دو وقت پیدا شد و نماز در یکی تهجد و در دیگری
بود و در فضل و چون نزول رحمت در وقت سحر اشهر و اظهر بود نماز وقت زوال را عدیل آن ساخت و تشبیه کرد
بوی نه بعکس و از امیر المومنین عمر آمده که گفت شنیدم رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود چهار رکعت پیش از
ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود و مانند آن از سحر و هیچ چیز نیست مگر آنکه سجده میکند پروردگار را در آن
ساعت پس بر خواند این آیت را یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله الآیة و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن
منصور از براء بن عازب آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسیکه بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت
گویا که تهجد کرد در شب و کسیکه بگذارد مثل آن بعد از عشا گویا که در شب قدر گذارد و بعد از ظهر دو رکعت گذارد
و این دو رکعت هرگز از وی فوت نشدی نه در حضر و نه در سفر و در وقتی که فوت شد بجهت اشتغال بوفود یا قسمت
مال پس قضا کرد آنرا بعد از عصر چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است و مشکل آنست که هم در حدیث صحیح

آمده است که همیشه میگذارد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر تا ازین عالم رفت و آمده که دو نماز بود که ترک نکرد
آنحضرت در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میگذارد آنرا تا ملاقی شد پروردگار خود را
عزوجل و احادیث درین باب بطرق متعدده آمده صریح در آنکه آنرا بعد عصر بود و پس مخلص نیست مگر آنکه گفته شود
که این از خصایص آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم و در حق غیر وی مکروه چنانکه در روایت ابی داود آمده که میگذارد
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از آن و میداشت صوم وصال را و نهی میکرد از آن
و در روایتی آمده که این دو رکعت را در خانهٔ شریف میگذارد و بسبب تقیه تخفیف بر امت و محبوب میداشت
تخفیف امت را و چهار رکعت بعد از ظهر نیز آمده و در مسند امام احمد و سنن نسائی و ترمذی مروی است که کسیکه محافظت
کند بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر حرام گرداند او را خدا تعالی بر آتش دوزخ و شیخ ابن الهمام میگوید
که اختلاف میکنند اهل این عصر که این غیر رکعتین راتبه اند یا آنها است و بر تقدیر ثانی آیا میتوان کرد بتسلیم واحده یا نه
و نزد من واضح شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر بیک سلام یا بدو سلام حاصل شود عدد مذکور خواه حساب
کرده شود راتبه از وی یا نه زیرا که مفاد حدیث همین ایقاع چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق است با بودن
راتبه از آنها انتهی گفت بندهٔ مسکین عفا الله عنه ظاهر آنست که این چهار رکعت ورای دو رکعت سنت است چنانکه
بعد از عشا و عمل مشایخ بر آن است بیک سلام والله اعلم و اما راتبهٔ عصر از امیر المؤمنین علی رضی الله آمده که گفت
میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیش از عصر دو رکعت رواه ابو داود و نیز مروی است از وی رضی الله
عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میگذارد پیش از عصر چهار رکعت فصل میکرد میان آنها بتسلیم بر ملائکه
مقربین و کسانی که تابع اند ایشان را از مسلمین و مؤمنین رواه الترمذی و در روایتست از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود رحمت کند خدا تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را روایت کرد این حدیث را
احمد و ترمذی و ابو داود و روایت کرد ابن خزیمه و ابن حبان و تصحیح نمود و از جهت اختلاف این روایات است
که مذهب حنفی تخییر است میان چهار و دو جمعا بین الاحادیث و چهار افضل است چنانکه در کتب اصول فقه تحقیق
آن نموده اند و اما راتبهٔ مغرب دو رکعت سنت بعد از وی مروی است از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت احصا
نمیتوانم کرد که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که قرائت میکرد در رکعتین بعد المغرب و در رکعتین قبل الفجر
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه الترمذی و گاهی تطویل کرده در قرائت از ابن عباس آمده که
گفت دراز کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرائت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق شدند اهل مسجد
رواه ابو داود و راتبهٔ عشا نیز دو رکعت سنت بعد از وی و از عایشه آمده رضی الله عنها که گفت نگذارد آنحضرت
عشا را هرگز پس در آمد در بیت من مگر آنکه گذارد چهار رکعت یا شش رکعت رواه ابو داود و آیین مانند گذاردن

چهار رکعت بعد از ظهر که با رکعتین شش میشود و در حدیث مسلم آمده که گفت عایشه میگذارد آنحضرت عشا را با مردم
پس می در آمد خانه مراد میگذارد دو رکعت اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشا در احادیث در نظر نمی آید و
عمل اهل حرمین برنا گذاردن آنهاست و در کتب حنفیه آنرا مستحب داشته اند والله اعلم و در سفر السعادت میگوید
که آنحضرت مجموع رواتب و سنن را در خانه گذاردی و نیز بران ترغیب فرمودی و فرمود محبوب تر نماز مرد بعد
از مکتوبه نمازی ست که در خانهٔ خود بگذارد علی الخصوص دو رکعت سنت مغرب که در هیچ وقت در مسجد نگذارده
و از جهت تاکید کردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد
گذارد مجزی نیست او سنت از جهت وقوع وی نه بر وجه مسنون و امام مروزی گوید که عاصی میگردد از جهت مخالفت امر
که فرمود اجعلوها فی بیوتکم و نزد اکثر علمای ما مجزی باشد ولیکن اول افضل بود از جهت موافقت فعل آنحضرت
و امر برای استحباب است نه وجوب و آنرا برای گذاردن این دو رکعت زود برخاستی و فرمود ملائکه انتظار آن دارند
که بردارند آنرا و فرمود من صلی رکعتین بعد المغرب قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین و محافظت و تاکید وی
صلی الله علیه وآله وسلم در سنت بامداد بیشتر بود که در سفر نیز بران مواظبت کردی و مروی نشد که در سفر هیچ سنت
راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر و در بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نزد بعضی سنت فجر واجب است
چنانکه وتر و میگویند که سنت فجر ابتدای عمل ست و وتر ختم عمل لاجرم عنایه و اهتمام بشان هر دو مصروف شده و
نشسته گذاردن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن رکعتین فجر ست بعد از وی سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد
از ظهر بعد از آن سنت بعد العشا و بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد
از ظهر ست در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشمنی فی شرح النقایه و در عامهٔ ناس متعارف شده است که بعد از سنت اخیر ظهر و سنت
مغرب و عشا دو رکعت نفل میگذارند و وجه آن معلوم نمیشود مگر در ظهر و عشا که چهار رکعت بعد از آنها آمده است
و بدو سلام نیز آمده پس این دو رکعت با آن دو رکعت چهار میگردد اما در مغرب شش رکعت آمده و در بعضی روایات
با سنت و در بعضی بی سنت پس کاشکی چهار رکعت بگذارند تا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنها نشسته نیز
خالی از غرابت نیست همچنین عادت مردم گشته است فتدبر نوع سوم زکوة زکوة در لغت بمعنی نما و افزونی و طهارت
و پاکی ست زکی الزرع اذا نما و قال الله تعالی تزکیهم ای تطهرهم و در شرع ادای حق واجب در نصاب حولی که زیاده
بر قدر حاجت باشد و گاهی بر نفس مال واجب نیز اطلاق کنند و زکوة موجب نماء مال و طیب و طهارت وی نماء
اجر صاحب مال و طهارت وی از خبث ذنوب است و بعضی زکوة از تزکیه که شهود و ... گرفته اند که تزکیه صاحب
زکوة میکند و شهادت میدهد بصحت ایمان وی و زکوة را صدقه نیز میگویند که وی دلیل است بر صدق صاحب وی
در صحت دعوی ایمان و اصح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است در سنه ثانیه پیش از وجوب رمضان یا بعد

از وی و عادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در زکوة و صدقات دیگر مثل عشر و مانند آن مراعات فقرا بود چنانچه
وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن ایشان را بدیانت و امانت و رغبت بی محنت و مشقت و سن
وادی و آنجا پا انثی و را بل که منفعت در وی بیشتر از ذکور است نیز از این باب است و مراعات اصحاب اموال نیز
فرمود تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد نکنند و از اموال جیاد انتخاب ننمایند و زیاده بر قدر فرض از هدایا
و ضیافات نستانند و شرط نماء و حولان که ناظر و یسر و رفق است از این جهت است و از رعایت حکمت و عدالت
اوست صلی الله علیه وآله وسلم که زکوة را در چهار صنف مال که وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج مردم بآن فراوان
تر است و دوران آن اکثر است واجب کرد تا ادای آن بآسانی میسر گردد و گرفتن یسیر موجب رفع حاجت گردد
یک صنف زرع و ثمار چنانکه گندم و جو و خرما و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد
دوم صنف بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسپند صنف سوم زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار تقدیم اشیا بدان است
صنف چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل ثیاب و ظروف و فرش و سایر اقمشه و امتعه و در جمیع اصناف اموال
در هر سال یکبار فرمود در زرع و ثمار در وقت حصاد و درو آن و کمال آن که وقت حاصل شدن غله است که
در این نیز رعایت غایة عدل است هم در باب اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال حصول منفعت مال و نماء آن
با اختلاف نرخ و قیمت که تبدیل و تغیر آن در سال غالب بلکه متیقن است و در وقت حصول غله و ثمار بحصاد و کمال آن
آسان تر است و هم رعایت جانب فقرا تا سال با انتظار حصاد و بادای زکوة تا خیر اهمال راه یابد و تضییع گردد و هم از رعایت
عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال از سهولت و مشقت وی در تحصیل در مقدار واجب تفاوت نمود
پس در مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید بمجرد مالی که از کان یافته در زمین پیدا شود خمس واجب گردانید برگذشتن
سال موقوف نگردانید و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی باشد اگر مشقت زیاده نیست چنانکه زرع و ثمار
که بآب باران حاصل گردد عشر واجب گردانید و اگر زیادت تکلف و مشقت محتاج بود چنانکه زرع و ثمار که بدولاب
یا بگاو و شتر یا خریدن آبی حاصل گردد نصف عشر واجب گردد و آنچه محتاج ست بعمل و تقلب دائم از ارتکاب مشقت و اسفار [illegible]

---

۵) وعن ام حرام عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال المیت فی البحر الذی یصیبه القی له اجر شهید والغرق له اجر شهیدین رواه ابو داؤد و بدانکه این
حکم تقدیر یست که رکوب وی برای غزو و حج و طلب علم و صله رحم و مانند آن باشد و تجارت اگر برای تحصیل قوت نفس و نفقه عیال باشد
و بی رکوب بحر حاصل نشود همین حکم دارد و پروردگار تعالی منت نهاده است بر بندگان برکوب فلک و تسخیر بحر و حصول منافع بدان و تحقیق
سوار شده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دریا را برای هجرت حبشه و اند برای غزو و چندین از کبار علما و اولیا و اتقیا سوار شده اند
برای حج پس بعضی فقها که منع کنند از آن و آنرا از قبیل القای نفس در تهلکه دارند این حدیث و مانند آن حجت است بر ایشان و با گردانیدن آن
تهلکه منافی این طریق مردود است با آنکه معتبر درین باب غالب است و شک نیست که غالب سلامت است و هلاک نیست مگر نادر اکثر

بکار رود و در رفتن بلاد و اکناف عالم جهل یکسان فرمود و اگر بعد تعیین این اعداد نیز اسرار خواهد بود که جز علم شارع بدان احاطه
نتواند کرد و در هر نوعی از اموال بحسب مصلحت مال و کثرت که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرموده و نصاب
در لغت بمعنی اصل و مرجع آید و نصاب هر چیز آن بود که چون این چیز بدان مرتبه رسد تمام شود و اثری خاص و حکمی
مخصوص بران مترتب گردد و نصاب زکوة قدری از مال که چون بدان حد رسد زکوة واجب گردد و در شرع شریف
در هر جنسی از اموال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقره دویست درم که مبلغ آن بحساب دیار ما پنجاه و دو نیم تولچه
باشد و در زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت و نیم تولچه بود و در غلات و ثمار پنج وسق گفته اند که وسق شصت صاع
است شرعی است و وسق شصت صاع و در گوسپند چهل و در گاو سی و در شتر پنج و اصل در باب تعیین مقدار
نصاب زکوة کتاب رسول است صلی الله علیه وآله وسلم و قول خلفای راشدین رضی الله عنهم که آن کتاب جامع
است بیان نصاب آن و این مقادیر و اعداد تعلق بعلم شارع و وحی آسمانی دارد و تمام مسائل باب و تفاصیل آن
در کتب فقه مذکور است اینجا اشارتی بر سبیل اجمال است و هرگاه کسی زکوة بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
آوردی او را دعا کردی بحکم نص قرآنی که فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم و مراد به صلوة
دعا است و اگر بلفظ صلوة بود روا است یا بلفظ مخصوص چنانکه فرموده اللهم صل علی آل ابی اوفی
وازینجا است که بعضی ائمه روا داشته اند و آورده اند که فرمود اللهم صل علی عمرو بن العاص که صدقه را بر وجه
مطلوب و مرغوب می آورد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم منع کردی که کسی صدقه خود را باز خرد و فرموده

تتمیم حاشیه صفحه ۴۲۳ الخ و مخصوص شده در مقاومت و دفع اهل کتاب احتمال خطر دارد چنانچه و بر هر اهل کتاب است و حق تعالی در جزیه اهل کتاب ساخته چنانکه در حکم هلاک
و هم سبب قتل حاکم است بود از اسباب مادی است شیخ احمد بن زروق که از اجله علما و مشایخ مغرب است در شرح حزب البحر میگوید که وجوب
بحر قطع نظر از عوارض خلاف نیست امروز جواز آن اگرچه از اسباب مخافت است در آن و آن مشروع است و هیچ مانع نیست آن که موجب گردد و ترک
فرضی از فرائض یا نقص آن مالک گفته رضی الله عنه در شأن کسی که سوار میشود و نماز نمی گذارد وای بر کسی که ترک کند نماز را و دوم آنکه غالب گمان نشود
که خوف هلاک در آن غالب است سوم آنکه سبیل بسیر شدن و در بند دشمنان دین افتادن بغلبه و استیلا ایشان بنفس و مال نباشد آنکه معاهده داران در میان
باشند و مسلمانان شوکتی و قدرتی بود چهارم آنکه رکوب آن بنفسی و معدومی بود و بدر آمدن در تحت احکام اهل دین و تنزل نمودن با ایشان و مشاهده نمودن
منکرات ایشان را بعضی مشایخ جاری گردانیده اند و اندیشه کنار تجارت در ارض عدو مشهور و مذهب کراهت است با ثبوت اصل جواز و نفی حرمت
رکوب آن علما و صلحا و ایشان فیه ما سیرا فتنه کراهت را و تفصیل مذهب کرده است و آنچه در معنی اوست تعمیم خوف کشتن عورت بر رکوب چنانکه زنان و هر کسی که بقیر افتند
پرده ندارد و عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفته و منع کرد ... برای ... آنکه مخلوقی عظیم است که سوار میشوند بر وی خلقی ضعیف مثل کرم بر روی عود مانند کردها
چون بگذرد گفت رضی الله عنه که لا جرم آگر حج و جهاد نمی بود میبرم بدره گردن کسی را که سوار شد بران و رجوع کرد عمر از این قول و همچنین واقع شد
عثمان را رضی الله عنه ... قرار یافت اجماع در آن با شرایط مذکوره و بالله سبحانه التوفیق انتهی کلام ابن زروق از شرح مشکوة در کتاب جهاد ۱۲

ما به صدقه حکم سگی دارد که قی خورد و باز خورد و این کراهت بر تقدیریست که اختیاری است چنانکه جمعی بسیار از علما [illegible]
کراهت ندارد که در اصل ارث اختیار را دخل نیست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شتران
صدقه را بدست مبارک خود داغ کردی و غالبا داغ بر گوش کردی و در داغ کردن حیوانات علما را اختلاف است
صحیح آنست که اگر داغ ملحق باشد مثل علامت نهادن و تغییر کردن تا مختلط نشوند جایز است و فعل آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در داغ کردن شتران صدقه محمول است و لیکن باید که داغ بر روی نکنند که از آن
نهی واقع شده است و در داغ کردن آدمی بقصد علاج نیز اختلاف است گویند [illegible] است و کراهت است
مگر نزد انحصار علاج در آن بقول طبیب حاذق و ذلک متعسر و تحقیق این مسئله در [illegible] کرده شده است
و صدقه فطره واجب است بر هر مسلمانی مرد باشد یا زن آزاد باشد یا بنده خرد باشد یا بزرگ [illegible]
[illegible] واجب است و در وجوب صدقه فطره [illegible] افضل [illegible] اگر [illegible]
و صدقه فطره یک صاع است از گندم [illegible] یا [illegible]
[illegible] افضل آنست که صدقه فطره را پیش از [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] جایز است [illegible]
[illegible] و قلیل [illegible]
[illegible] و اصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است [illegible]
[illegible] بیکدیگر [illegible]
[illegible] انعام و احسان کردی و گاهی [illegible]
و گاهی [illegible] و گاهی [illegible]
[illegible] و گاهی [illegible] و گاه قرض کردی [illegible]
[illegible] آن انعام [illegible] از انواع احسان [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible] احسان و کرم [illegible]
[illegible]
و [illegible]

وشادان دل بودی چه همه انقباض وغم وتنگی وتیرگی از ظلمات نفس وصفات رذیله وی وبخل وشح وتعلق بدنیا و
ماسوی الله پیدا گردد وشرح صدر از صفات وخواص عظیمه آنحضرت ست که هیچکس را از افراد بشر یا وی درین صفت مشارکت
نیست مگر بعضی از کمل اولیا را بقدر اتباع وی صلی الله علیه وآله وسلم نوع چهارم صوم عبارت ست از باز داشتن
نفس از طعام وشراب وجماع وصوم کامل آن بود که جوارح واعضا را از معاصی وحرکات شنیعه باز دارند ودر بعضی
احادیث آمده که پنج چیز[له] نقض میکند صوم را کذب وغیبت مفسد صوم ست وامام احمد گفت اگر غیبت روزه بشکند
کدام یکی را از ما روزه سالم وباقی بماند واختلاف است علما را که صوم افضل ست یا صلوة جمهور برانند که صلوة افضل ست
از جهت حدیث واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة رواه ابوداود وغیره وآنکه در حدیث نسائی از ابی امامه آمده که گفت
آمدم حضرت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم وگفتم که بفرما مرا کاری که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر بر خود صوم را
که هیچ عملی مثل آن نبود غالباً مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص خواهد بود که از فواید وثمرات صوم ست که مناسب بحال
صایم بود والله اعلم ودر فضیلت صوم در صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من ست ومن جزای میدهم
بوی ودر روایت دیگر آمده که هر عملی بنی آدم برای اوست وصوم برای منست ومن جزا میدهم بوی کنایت ست
از کثرت ثواب صوم وجزای آن ودر موطا آمده که هر حسنه ابن آدم بده چند ست تا هفتصد مگر روزه که آن برای
منست ومن جزای میدهم برین چنانکه قدر وکیفیت آنرا غیر من کسی نداند مطلع نمیگردانم کسی را بران وبی وساطت
ملائکه جزای دهم وآنکه فرمود روزه برای من ست وحال آنکه همه عبادات برای اوست تعالی شانه مقصود ازین
زیادت تشریف وتکریم اوست ونیز گفته اند که عبادت کرده نشده است بصوم غیر حق تعالی وهیچ کافری در هیچ عصر از اعصار
تعظیم نکرده معبود خود را بصوم اگرچه بصورت نماز وسجده وخیرات اموال وقصد وی از راه دور وزیارت کردن وگرد وی
گشتن تعظیم میکنند ونیز در روزه ریا راه نیست که شرکیست بعبادات یعنی بمجرد فعل واگر بگوید که من روزه دارم ریا در آن
قول خواهد بود نه در نفس فعل ونیز نفس صایم را حظ نیست چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است که ترک میکند مرد
طعام وشراب وشهوات خود را از جهت من برای آن فرمود الصیام لی وانا اجزی به ومراد بشهوت جماع است چنانکه
در بعضی روایات تصریح ذکر آن آمده یا تمام شهوات واشارت ست بکفّ تمامه اعضا وجوارح از معاصی وبعضی از محققین
گفته اند که استغنا از طعام وغیره از صفات ربانیت ست وچون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بآنچه موافق صفات
اوست تعالی اضافت کرد حق تعالی آنرا بخود وبالجمله عبادت صیام را شانی عظیم ست میان عبادات خصوصاً
صوم رمضان که فرض ست وبود آنحضرت کریم ترین وجوادترین خلق دایما خصوصاً در رمضان که سخاوت
وبخشش او بر مردم از همه اوقات زیاده بودی وصدقات وخیرات وی در لیالی وایام رمضان بنهایت
رسیدی اعتکاف نمودی واز بکار قلائد وتلاوت وتسبیح ساعات روز وشب را معمور داشتی وچون این ماه عظیم ست تا تبیح

له پنج چیز یعنی با اکل وشرب وجماع این دو چیز یعنی کذب وغیبت شمار کرده وظاهراً نظر بشهوت ۱۲ منه عفی

برکات و کرامات ست و نعم الهی تعالی و فیوض وی بر بندگان اجل و اعظم شکرانهٔ آن نیز بانواع عبادات و
قربات اکثر و اوفر کردے و چون جود حضرت واهب البرکات در وی مضاعف بود جود حضرت سید کائنات که مظهر
انوار صفات و محل آثار کمالات حق سبحانه بود نیز متکاثر شدی و آنحضرت در هر شب رمضان ملاقات بجبرئیل علیه السلام
میکردی بود نزد ملاقات جبرئیل در خیر و بر نیز تر از باد و آن که میرسد و شامل میگردد همه را و عرض میکرد بر جبرئیل قرآن را
و میخواند با وے بطریق مدارست چنانکه حفاظ بعد یگر میخوانند و اینجا تنبیه ست بر آنکه آدمی را باید که در ایام شریف و مواسم
خیر و حضور صحبت صلحا در کسب خیرات و احراز وجوه مبرات بیشتر و بجد تر و ساعی تر باشد و بالله التوفیق و بود فرضیت صوم
رمضان در سنهٔ ثانیه از هجرت و آنحضرت نه ماه رمضان روزه داشته و بود ابتدای نزول قرآن در شهر رمضان و همچنین
نزول وی بآسمان دنیا یکبارگی در شهر رمضان و گفته اند که نزول صحف ابراهیم در شب اول از رمضان بود و نزول
توریت در شب ششم از رمضان و نزول انجیل در شب سیزدهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم
و آنحضرت در افطار تعجیل کردی بعد از آن که متیقن شدی غروب آفتاب و در تسحر تاخیر کردی[۱] و صحابه را برین تعجیل
و تاخیر ترغیب نمودی و مدح کردی و افطار بخرمای چند کردی و اگر خرما نبودی وی چند از آب خوردی و فرمود نعم سحور
المؤمن التمر و در وقت افطار فرمودی اللهم لک صمت و علی رزقک افطرت فتقبل منی و این کلمات نیز خواندے
ذهب الظماء و ابتلت العروق و ثبت الاجر و دعا نزد افطار مستجاب ست و نهی کردی صایم را از فحش گفتن و غیبت
کردن و جنگ کردن و بجواب مخاصم مشغول شدن و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی
و دیگر آن را نیز مخیر میکرد میان افطار و روزه و علما را اختلاف ست در آنکه صوم افضل ست یا افطار امام ابوحنیفه
و مالک و شافعی و اکثر ائمه رحمة الله علیهم بر آنند که صوم افضل ست کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت
و لحوق ضرر و اگر متضرر بگردد افطار اولی ست و در شبهای رمضان اگر بغسل احتیاج شدی در شب غسل کردے و در
بعضے شبها تاخیر نیز کردی و بعد از صبح غسل کردی و علما گفته اند که غسل در شب اولی و افضل ست و در نهار رمضان
حجامت کردی و مسواک کردی و در مضمضه و در استنشاق مبالغه نکردی و در نهی از مسواک و اکتحال در رمضان
حدیثی صحیح نشده و مذهب امام ابوحنیفه نیز جواز آنست در روزه نافله گاه چندان پیاپی داشتی که گمان بردندے

[۱] لا تترک الغذاء المبارک وهو السحور بها اخر الی آخر اللیل فانه من سنن الانبیاء علیهم السلام و یعجل الافطار ولا یصلی المغرب قبل الافطار و یفطر علی الحلاوة
والافضل ان یکون الفطر بتمر فان لم یجد فعلی الماء طهور و کان النبی علیه السلام یفطر بثلاث تمرات او علی شیء لم یصبه النار و قیل کان رسول الله علیه السلام
یفطر فی الصیف علی الماء و فی الشتاء علی التمر و یدعو عند الافطار بما هم حوائجه و یقول عند اول اللقمة یا واسع المغفرة اغفر لی و یقول
الحمد لله الذی اعانني علی ما صمت و رزقنی ما افطرت فی شرعة الاسلام قالوا افطار رمضان عمدا اشهرة دلیل علی الکفر فیقتل علی
ما فی فتاوی الفقه من شرح الاربعین للامام النووی ۱۲

که دیگر افطار نخواهد کرد و گاهی پیاپی افطار کردی گمان بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت ولیکن هیچ ماه از روزه
خالی نگذاشتی و در صوم ایام بیض تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی و از صیام الدهر نهی فرمودی و در حق صایم
دهر فرموده لا صام و لا افطر و در روز دوشنبه و پنجشنبه نیز تحری صوم کردی و در عشره ذی الحجه که مراد بآن نه روز
از وی است نیز روزه داشتی و فرمودی هیچ ایام نیست که عمل صالح در وی افضل باشد از عشره ذی الحجه و در روز عاشوره
البته روزه داشتی و در آخر عمر شریف فرمود اگر باقی مانم روز نهم نیز دارم و روز عرفه اگر در حج بودی افطار کردی صاحب
سفر السعادة گفته که این سه ماه که در ان عوام روزه دارند چیزی نیست و در ست شوال فرموده که صیام آن شش روز
با رمضان برابر صیام دهر است و در مجموع رمضانات اعتکاف میفرمود در عشره اخیر مگر یک رمضان که اعتکاف
از وی فوت شد و در ماه شوال قضا فرمود و یکبار در عشر اول اعتکاف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر اخیر
و چون معلوم شد در ان عشر که شب قدر در ین عشر است دیگر با اعتکاف در ین عشر مواظبت تا آخر عمر شریف فرمود و
برای اعتکاف خیمه میزد در مسجد شریف و گاهی سریری نیز می نهادند و برای فراغ کردندی و در هر سال ده روز معتکف
شدی و در آخرین سال بیست روز معتکف شد و اعتکاف چهل روز در وی نشده و در هر سال یکبار قرآن را
جبرئیل علیه السلام عرض کردی و در سال آخر دو بار عرض کرد و ذکر این در قصه وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بیاید انشاء الله تعالی و وصال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یعنی ادخال لیالی رمضان و وصال کردی یعنی پیاپی
روزه داشتی بی آنکه چیزی خورده و نوشیده و افطار کند و صحابه را از ان نهی فرمودی [illegible] و کراهیت
تعمق و توغل چنانکه در حدیث عایشه آمده است نهی فرمودی گفتند یا رسول الله چون تو وصال میکنی ما را
از ین چه منع میکنی با آنکه همیشه ما را اتباع است فرمود [illegible] فرموده است که [illegible] باشد یکی از شما [illegible] ایکم
مثلی کدام یکی از شما مثل من است انی ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی من شب میگذرانم نزد پروردگار خود که پرورنده و تربیت
کننده منست یطعمنی و یسقینی میخوراند و مینوشاند مرا پروردگار من و در روایتی آمده که مرا میخوراند و مینوشاند
که میخوراند و می نوشاند و علما را در ین طعام و شراب اقوال است یکی آنکه مراد طعام و شراب محسوس است یعنی برای
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر شب طعام و شراب از بهشت می آوردند که میخورد و مینوشید و این کرامتی بود از
خداوند تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه و آله وسلم و این منافی وصال نیست [illegible]
افطار نیست شرعا طعام عادی دنیوی است اما آنکه مطلق خوارق عادت از بهشت و از پیش پروردگار آید حکم
افطار را و ابطال صوم نکند و این در حقیقت از جنس ثواب است نه از قبیل اعمال و بعضی گفتند که مراد به طعام و شراب
اینجا قوت است و گویا فرموده که میدهد مرا پروردگار من قوت اکل و شرب و می بخشد مرا آنچه قائم مقام طعام و شراب و
طعام میگردد که بدان قوت میگیرم بر طاعت و عبادت [illegible] حال نیست [illegible] اهل تحقیق

آنست که مراد غذای روحانی ست که از ذوق ولذت مناجات وفیضان معارف ولطایف الٰهی که بر دل شریف
وروح پر فتوح وی صلی الله علیه وآله وسلم وارد ونازل میگشت واحوال شریف از فرح وسرور وشادی نفس وروح وقلب
پیدا می شد که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد واین معنی بر نشاطهای جهانی ومسرتهای صوری تجربه است که
احتیاج بغذا نیفتد بلکه یاد از آن نیاید چه جای محبت حقیقی ومسرت معنوی ست والله اعلم بحقیقة الحال فرع خلاف ست
علما را در صوم وصال در غیر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که جایز ست یا حرام ست یا مکروه وطایفه میگویند که جایز ست
مر کسی را که قادر ست بر آن چنانکه صیام دوام مروی ست از عبدالله بن الزبیر که وی وصال میکرد تا پانزده روز
از ابراهیم تیمی که از تابعین ست آمده است که در چهل روز یک انگور یا چند دانه میخورد و [illegible] در عوارف [illegible] آورده
که بعضی پیر زنی در ریاضت طی اربعین حاصل کرده اند که چهل روز برای ایشان حکم یک روز پیدا کرده آورده اند که
بعضی از اصحاب بعد از نهی وصال کردند وآنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نهی بجهت رحمت وشفقت وتخفیف
بوده نه برای تحریم چنانکه اشارتی بآن در حدیث کرده شد واکثر بر آنند که جایز نیست وامام ابوحنیفه وامام مالک
رحمهما الله بر این اند وامام شافعی رحمة الله علیه تصریح کرده است بکراهیت واصحاب وی مختلف اند که این کراهت
تحریمی ست یا تنزیهی واول صحیح تر ست وامام احمد واسحق بن راهویه میگویند که جایز ست تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید
خدری رضی الله عنه نزد بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود وصال نکنید واگر کسی از شما خواهد که
وصال کند گو بکند آنرا تا سحر واین در معنی تاخیر افطار ست نه وصال واین نیز بر تقدیریست که مشقت نباشد
وباعث اضطراب نفس نگردد والا افضل قربت نبود وظاهر حدیثی که گذشت در آنست که وصال از خصایص آنحضرت
ست صلی الله علیه وآله وسلم وجمهور بر آنند که حرام ست بر غیر وی صلی الله علیه وآله وسلم از جهت عموم نهی در قول وی
صلی الله علیه وآله وسلم لا تواصلوا ورحمت وشفقت منافات ندارد به تحریم غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود
واز اهل سلوک اصفیائی که مولع اند بریاضت نفس وگداختن وی افطار میکنند بیک آبی تا از حقیقت وصال برآید
والله اعلم نوع پنجم حج وعمره حج در لغت بمعنی قصد آید ودر شرع شریف قصد بیت الله بر وجه مخصوص وفتح حا وکسر او هر دو
لغت ست ودر کریمه ولله علی الناس حج البیت هر دو قرائت آمده وعمره در لغت بمعنی زیارت آید وعمره زیاده آمده
بر حج وبمعنی عمارت ونافه زن نیز آید ودر عمره تعمیر وتعظیم ست مسجد حرام را وموجب عمارت بنای کعبت وداد است
ودر شرع اسم ست مر افعال مخصوصه را که احرام وطواف وسعی ست بی وقوف بعرفه که مخصوص ست بحج ونسبت عمره بحج
همچو نسبت نماز نفل ست بفرض وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از هجرت یکبار حج گذارد که آنرا حجة الوداع وحجة الاسلام
گویند که بمردم تعلیم احکام نمود وفرمود شاید که سال آینده مرا در نیابید وایشانرا بسفر آخرت وداع کرد وخطبه خواند وفرمود
که نزدیک ست که پیش آئید پروردگار خود را وپرسد شما را از کردارهای شما دانا وآگاه باشید نگردید بعد از من گمراه

و در روایتی نگر دید کفار که بزنند بعضی از شما گردن بعضی را و وا نا دآگاه باشید که من رسانیده ام حکم پروردگار شما را و فرمود خداوندا تو گواه باش و باید که برساند این را حاضر بغایب و شاید که کسی که رسانیده شود بسوی او احفظ و اعلم باشد از رساننده و فرمود مناسک حج بیاموزید و شاید که من دیگر بار حج نکنم و فرمود عبادت کنید پروردگار خود را و بگذارید نماز پنج وقت خود را و روزه دارید شهر رمضان را و اطاعت کنید اولی الامر خود را تا در آئید بهشت پروردگار خود را و این در سال دهم بود اما پیش از هجرت بعضی گویند دو حج گذارد و بعضی گویند سه و بعضی بیشتر از آن گفته تحقیق آنست که عدد آن بعینه محفوظ نیست و فرضیت حج نزد جمهور در سال ششم از هجرت است و تحقیق آنست که در سال نهم است و هم درین سال بتجهیز اسباب سفر مشغول شد ولیکن برفتن وی صلی الله علیه و آله و سلم درین سال میسر نشد بجهت اشتغال بامر غزوات و تشیید احکام و تعلیم وفود که در وی می نمودند پس وی ابوبکر صدیق را رضی الله عنه امیر حاج ساخته بمکه شرافت فرستاد و از عقب علی مرتضی را رضی الله عنه بقرات سورهٔ برات بر مشرکان فرستاد و چون علی مرتضی بمکه رسید ابوبکر صدیق با وی گفت امیر او یا مامور گفت بل مامور و تخصیص علی مرتضی بقرات سورهٔ برات آن بود که در وی انقض عهد مشرکان است و عقد عهد و نقض آن بدست مرد یا اهل بیت وی میباشد و اما عدد عمرهای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار گفته اند اول عمرهٔ حدیبیه که سال ششم از هجرت بقصد عمره برآمده و چون بحدیبیه که بریک مرحله است از مکه رسید مشرکان همه باجتماع بجنگ برآمدند و از درآمدن بمکه معظمه مانع آمدند و چون میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت بامر آلهی با ایشان صلح کرده از احرام برآمد و بمدینه طاهره رفته و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره بجا آورد دوم عمره که سال هفتم بحکم قراری که در قضیه مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد و عمره بگذارد و بود از سه روز بمدینه عود فرمود سوم عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از جعرانه که بریک مرحله از مکه است بعد از قسمت غنایم حنین شبانه آمده و عمره بگذارد و هم در شب بجعرانه باز رفت چهارم عمره که با حج در سال دهم از حجة الوداع کرد و تفصیل این احوال در بیان غزوات بیاید ان شاء الله تعالی و بعضی سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیبیه بحقیقت عمره نبود زیرا که بمکه در نیامد و از همانجا از احرام برآمده بمدینه رفت ولیکن جمهور آنرا حکم عمره دادند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عزم حج کرد صحابه را اعلام کرد بحج و بهم ساختگی سفر حج کردند و این خبر ببلاد و قری که در اطراف و نواحی مدینه است رسید و جمیع مسلمانان متوجه بمدینه شدند و در راه مکه از هر طرف طوایف ملحق شدند و عدد حجاج از حد حصر و حساب بیرون شد تا گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست و در روایتی صد و بیست و چهار هزار آمده پس در ذی الحجه احرام بست و برآمد و بمکه رسید و حج گذارد و احکام و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و ابوداود و ابن ماجه روایت کرده اند که آنحضرت دعا کرد و در خواست نمود در شب عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را از جهت مظلوم بگیرم پس آنحضرت فرمود ای پروردگار من تو قادری اگر خواهی مظلوم را در بهشت آری و ظالم را ببخشی

قول او بمکه رسید الخ در صحیح آمده که در حلوة ذی الحلیفه چند روز سال از مدینه آواز تلبیه عثمان شنیده ... دریافت الفقه ... ۱۲

در آنوقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه صبح کرد این دعا را جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابو بکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله مادر و پدر من فدای تو باد این ساعتی نبود که تو در آنجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدای تعالی فرمود ابلیس دشمن خدای چون دانست که اجابت کرد حق تعالی دعاء مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و بوای و ویلا فریاد کرد دیگر بخیت پس بر خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع و فزع وی گفته اند که مراد بامت درینجا واقفان عرفه اند و اینجا گفته اند بعضی که حج مکفر حقوق العباد نیز میشود و طبرانی گفت که این محمول ست بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند این روایت از ابی داؤد و ابن ماجه آورده و گفت این را شواهد بسیار ست اگر صحیح ست حجت ست و اگر نه قول حق سبحانه و یغفر ما دون ذلک بس ست و ظلم نیز مادون شرک ست و بالجمله حقوق الله مغفور ست از حجاج و در حقوق عباد خلاف ست و فضل خدا واسع است و ظاهر حدیث عام ست و ترمذی در حدیث صحیح من حج و لم یرفث و لم یفسق خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه گفته که این مخصوص ست بمعاصی متعلقه بحقوق الله تعالی نه بحقوق عباد و گفته که ساقط میگردد ذنوب متعلقه بحقوق و خود حقوق ساقط نمیگردد پس کسی که بر وی ست نمازی یا کفارتی و مانند آن از حقوق الله تعالی ساقط نمیگردد از وی زیرا که آن حقوق ست نه ذنوب و ذنب تاخیر صلوة ست پس اثم تاخیر و مخالفت ساقط میگردد بحج پس حج ساقط میگرداند اثم مخالفت را نه حقوق را و گفته است ابن تیمیه کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میگرداند چیزیرا که واجب ست بر وی از حقوق چنانکه نماز توبه داده شود او را و الا قتل کرده شود و ساقط نمیگردد حق آدمی بحج اجماعا انتهی نقل کرده است در مواهب لدنیه و این سخن خالی از غرابتی نیست والله اعلم و ذبح کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالهای عمر مبارک وی بود و در حدیث ابی داؤد آمده است نزدیک آورده شد پنج شش شتر تا نحر کند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنها را شتران نزدیک پیش شدند و ازدحام مینمودند و پیش می آمدند و هر یک از آنها خود را نزدیک آنحضرت می آورد و در مییافتند تا او را پیشتر نحر کند و امیر المؤمنین علی را فرمود تا سی و هفت شتر دیگر وی نحر کرد تا نحر صد شتر کرده وی رضی الله تعالی عنه از یمن همراه خود آورده بود با شتران دیگران که همراه آنحضرت بودند تمام شد و در روایت مسلم از جابر آمده که نحر کرد آنحضرت گاوی را از نساء خود و در روایتی نحر کرد از عائشه رضی الله عنها بعد از ان حلاق را طلبید که معمر بن عبد الله نام داشت و اشارت کرد بحلاق که ابتدا بجانب راست کند و قسمت کرد موبهارا بر اصحاب و هر یکی را یکتار موی یا دو تار موی نصیب رسید و موبهای جانب چپ را همه با بوطلحه انصاری داد و بآخر ناخن انگشتان مبارک را تقلیم کرد و آنها نیز بر مردمان قسمت کرد و بیشتر صحابه حلق کردند و بعضی تقصیر کردند و مکرر فرمود اللهم ارحم المحلقین و در آخر بالتماس ایشان فرمود و المقصرین و چون آنحضرت بسر زمزم آمد و عباس و اولاد وی که سقایه زمزم بدست ایشان بود آب میکشیدند فرمود آب بکشید ای پسران عبد المطلب که این عمل صالح است اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کردندی

من خود فرود آمدمی واز چاه آب برکشیدمی وشما را بسقایت اعانت کردمی از جهت فضل وبرکتی وبزرگیکه درین کارست یعنی اگر من این کار بکنم بعد از من سنت گردد برامت من ومردم همه باین کار بقصد اتباع من دست زنند وبر شما غالب آیند چنانکه نوبت بشما نرسد واین منصب از دست شما برود پس ایشان یک دلو بردی صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند ایستاده تناول کرد واین ایستادن وی در حالت شرب برای بیان جواز بود یا از برای ضرورت وحاجت بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی وحاجتی دیگر والله اعلم وبعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب زمزم وآب وضوست چنانکه در باب عادات شرب بیاید ووجه تسمیه این چاه بزمزم از جهت بسیاری آب او وست وزمزم وزمازم مار کثیر را گویند وبعضی گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی اسمی است که ابتداء علم آن چاه شده واول کسیکه ظاهر کرد زمزم را جبرئیل علیه السلام بود وچون اسمعیل علیه السلام تشنه شد قدم مبارک خود زد وازانجا چشمه پیدا شد مادر وی آب را گرد کرد تا پیش از آنکه شک پر کند پراگنده نشود واگر میگذاشت چشمه می بود جاری چنانکه در حدیث آمده است بعد ازان ابراهیم علیه السلام آنجا چاهی کند وچون قوم جرهم ساکن مکه شدند آنرا پایمال ساختند تا آنکه اثری ازان نماند بعد ازان عبد المطلب جد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون حق تعالی او را مخصوص بکرامت ساخت که آن چاه را اوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام الفیل وبروایتی پیش ازان وبعد از وی دست ابو طالب آنرا بنا کرد وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید کذا فی تاریخ مکه وآثار واخبار در فضل وخواص او بسیار آمده چنانکه در احادیث وارد است وبدانکه ذبحی که بوی تقرب بخدا جسته است سه است یکی هدی که آن را بحرم برند یا بفرستند دیگر اضحیه که روز عید اضحی قربانی کنند دیگر عقیقه که برای مولود ذبح کنند عقیقه سنت است نزد امام مالک وشافعی ونزد احمد رحمه الله در مذهب مشهور وبروایتی از وی واجب ونزد امام ابو حنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در مبسوط میگوید بما چنین رسیده است که عقیقه از رسوم جاهلیت بود ودر اول اسلام نیز معمول شد پس ازان نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش ازان بود ونسخ کرد صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش از وی بود ونسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود ونسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش از وی بود این چنین رسیده است با آنکه مسلم وابو داود وترمذی ونسائی از ام سلمه آورده اند که فرمود گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون به بینید ماه ذی الحجه را وخواهد یکی از شما که تضحیه کند پس باید که دور نکند از موی وناخن خود تا آنزمان که تضحیه کند وبعضی از علما مذهب امام احمد رفته اند که این منع ونهی بر سبیل تحریم است وبعضی برانکه بر طریق کراهیت است ودر جامع الاصول از مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک روز اضحی پس طلا کردند بعضی نوره نزدیک جماعه از اهل حمام وگفتند بعضی مردم که ازین منع میکنند وچون ملاقات کردیم سعید بن المسیب را ذکر کردیم این سخن با وگفت یا ابن اخی این حدیثی است که فراموش کردند مردم آنرا وترک داده وحدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون به بینید ماه ذی الحجه را پس نچیند وناخن کند آنچه از موی

ام سلمه معلوم شود همین ترک قصر اشعار و اظفار ست نه التزام لباس محرمان نیز پس قول صاحب سفرالسعادت که گفت
در موی و ناخن خود چیزی دور نکند و این روز در صورت محرمان باشد محل نظر است والله اعلم نوع ششم از عبادات
اذکار و دعوات و استغفار و قرائت اما ذکر گفت عائشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که ذکر میکرد
خدا تعالی را در جمیع احیان و اوقات و همیشه ذکر حق کردی و هیچ چیز او را از ذکر حق باز نداشتی و سخن او همه در یاد حق
و حمد و ثنا و تمجید و توحید و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر او دعای و بیان اسماء و صفات الهی و وعد و وعید و امر و نهی و تشریع و
تعلیم احکام و ذکر جنت و نار و وعد و وعید و ترغیب و ترهیب این همه ذکر حق بود و در حالت خاموشی در دل وی همگی
یاد حق بود و دل و [illegible] در حالت قیام و قعود و خوابیدن و نشستن و برخاستن و در رفتن و خوردن و آشامیدن
و در آمدن و بر آمدن و سفر و اقامت [illegible] ذکر حق تعالی [illegible] و ذکر [illegible]
مقابل [illegible] ذکر [illegible] اوامی [illegible]
افضل و اتم و اکمل باشد [illegible] ذکر [illegible]
ذکر [illegible]
[illegible] مطلق ذکر [illegible]
[illegible]
دعوات [illegible] قیام لیل [illegible]
خواندی در کتب [illegible] ذکر [illegible] دعا [illegible]
حاجت باد [illegible] و اذکار [illegible] در فضیلت دعا و ترغیب در آن [illegible] آیات و اخبار و آثار بسیار
بیرون از حد حصر و شمار وارد شده و بس است در اثبات آن امر حق جل و علا ادعونی استجب لکم و قول وی صلی الله
علیه وآله وسلم الدعاء مخ العبادة و قول وی [illegible] ان الله [illegible] دعا [illegible]
[illegible] حق آورده [illegible]
مناجات و تضرع و تذلل و استغاثت [illegible] معانی [illegible] عبادت [illegible]
که الدعاء مخ العبادة و امام ابو القاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند این قوم که دعا افضل است یا سکوت و رضا
[illegible] دعا افضل است زیرا که دعا در حد ذات خود عبادت است و اتیان عبادت [illegible] افضل و اولی [illegible]
از ترک آن [illegible] حق تعالی [illegible] اگر استجابت آن [illegible] بنده نگردد [illegible] خود [illegible]
[illegible] حق [illegible] مقصود از دعا اظهار فاقه و احتیاج [illegible]
[illegible] رحمة الله علیه [illegible] اجابت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] رضی الله عنه

گفته که من برنمیدارم هم اجابت را بلکه هم دعا را و چون تمام کردم دعا را دانستم که هم اجابت با وست و طائفه گویند که
سکوت و خمود تحت جریان حکم و تقدیر اتم و رضا بما سبقه و اختیار مولی اولی ست و بعضی ازین قوم باشند که چندان
ادب حضرت نمایند که اصلا زبان بطلب سوال نه کشایند و هم بذکر خدا مشغول باشند و دران مستغرق و بر آنچه جاری گردد
از قضا یا اقدار راضی و بتحقیق فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حاکیا عن ربه تعالی من شغله ذکری عن مسئلتی
اعطیته افضل ما اعطی السائلین و قومی دیگر گویند بنده باید بزبان شاغل دعا باشد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان
هر دو فضیلت و علامت صحت آنست که دعا بحکم عبودیت و تذلل و امتثال امر باشد بی قصد نیل حظوظ و حصول مقصود و نزد
تاخیر اجابت تسخط نورزد و تهمت ننهد بر مولی کریم و اجابت و عدم اجابت نزدوی یکسان بود و امام قشیری میگوید
رحمة الله علیه که اوقات مختلف ست در بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود و ادب وقت همدران باشد و بعضی احوال
سکوت افضل از دعا گردد و ادب دران بود و شناسای این معنی هم در وقت پیدا گردد چه علم هم در وقت حصول پذیرد اگر
از دل خود اشارت بجانب دعا یابد دعا اولی بود و اگر اشارت بسکوت بود سکوت اولی و نیز اگر غالب در وقت علم بود
دعا اولی ست از جهت بودن وی عبادت اگر غالب معرفت و حال ست سکوت و سکون اولی و نیز در هرچه مسلمانانرا
نصیب ست یا مر حق تعالی را حق ست دعا در اینجا و آنجا که نفس را حظی و نصیبی ست سکوت احسن انتهی کلام الامام گفت بندهٔ
مسکین خصه الله بمزید الیقین که دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه بزبان طلبد حاجت خود را و گاهی بزبان حال چنانکه عرض
نماید حال خود را و گاهی بزبان تعریض چنانکه مدح و ثنا کند پروردگار تعالی را بصفات کرم و احسان وجود و عطا و این نیز در معنی
دعاست زیرا که مدح و ثنا در حضرت کریم تعریض بدعا و سوال ست و مراد بسکوت از دعا فوق آنست که در وی محو و رضا و
تسلیم ست و بعضی از عرفا دعا بزبان استعداد نیز گفته اند و این فوق دعا بزبان حال ست و در سکوت نیز حال هست فافهم و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم کرده است امت را شرائط و آداب که مذکور اند در کتب و عمدهٔ آنها اکل حلال و صدق مقال
و جد و جهد و عدم استعجال و ابتدا بحمد و ثنای حضرت ذی الجلال ست و صلوة و سلام بر وی صلعم و اصحاب و آل وی از
آداب دعا رفع یدین ست و بسط آنها مقابل وجه و در بعضی روایات حذا منکبین و این روایت دلالت دارد بر تفریق یدین
و بسط آنها نه بر هیئت اعتراف کذا فی المواهب و از ابن عباس رض آمده که چون دعا میکرد ضم میکرد هر دو کف خود را و
میگردانید بطون آنها را مقابل وجه و در روایتی آمده که برداشت آنحضرت دستها را تا دیده شد بیاض ابطین او و گفته اند
که هر چند واقعه بصعب تر رفع یدین بیشتر تا آنکه برداشت دستها محاذی سر یا بالای سر و مسح وجه بیدین نیز از سنت
در غیر حالت نماز و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دعا یا کرد مر جماعه را که همه بوقت اجابت رسید و همگی دعوات وی
صلی الله علیه و آله وسلم همین حکم دارد و در حدیث بخاری از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
مر هر پیغمبر را دعائی ست مستجاب که دعا کرد بوی و من میخواهم که پنهان کنم و بپوشم دعای خود را از برای شفاعت امت خود را

در آخرت وظاهر این مشکل ست زیراکه واقع شده است مر پیغمبر را و مر بسیاری از پیغمبران را صلی الله علیه وآله وسلم از
دعوات مجابه وظاهر این حدیث اینست که پیغمبر را یک دعا است مستجاب فقط وجواب داده اند که مراد باجابت
در دعا که ذکر کرده قطع وجزم بدان ست وما عدا آن دعا از دعوت ایشان بر رجاء اجابت ست وبعضی گفته اند
که مراد آنست که افضل دعوات ایشان یکی ست ومر ایشان راست دعوات دیگر وبعضی گفته اند که مراد آنست
که مر هر پیغمبر را دعا عام ست مستجاب در حق امت وی یا باهلاک ایشان یا بنجات واما دعاهای خاصه بعضی مستجاب
است وبعضی مستجاب نه یا مراد آنست که هر یک را یک دعا ست خواه در حق امت چنانکه نوح علیه السلام فرمود رب
لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا وخواه برای نفس خود چنانکه زکریا علیه السلام فرمود فهب لی من لدنک ولیا یرثنی
وسلیمان فرمود علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی وکرمانی در شرح بخاری سوال کرد آیا جائز ست که مستجاب
نگردد دعای پیغمبر وجواب داد یک دعا مستجاب ست وباقی در مشیت خدا تعالی وعینی حنفی که شارح بخاری ست گفت
این سوال خوش نمی آید که در وی بشاعتی ست ما شک نداریم که جمیع دعوات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
مستجاب اند ومراد بقول وی لکل نبی دعوة مستجابة حصر نیست انتهی وبعضی محققین گفته اند که آنحضرت اعز واکرم ست از آنکه
چیزی خواهد از پروردگار خود ودوی اجابت نکند بآن ونقل کرده نشده است که آنحضرت دعا کرد بچیزی ومستجاب نشد
یارب گر مصلحت تمام باشد دران چنانکه در حدیث آمده است سه دعا کردم من در امت خود را یکی آنکه فرو نبرد ایشانرا در
زمین ودیگر آنکه هلاک نکند ایشانرا بقحط سوم قتال نکنند میان یکدیگر پس اجابت گردد دو دعا اول را ومنع کرد از ثالث
واحتمال دارد که مراد بمنع کردن آن باشد که گفته شد مراد را این دعا نکند نه منع از اجابت بعد از دعا اگرچه این معنی غیر متعارف
است درین عبارت والله اعلم وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد انس را رضی الله عنه که خادم وی بود بالتماس
مادر او ام سلیم که او را آورد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وگفت یا رسول الله انس خادم تست دعا کن مر او را وبود
انس در وقتی که بهجرت آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه طیبه هشت ساله یا نه ساله وخدمت کرد آنحضرت را
ده سال پس دعا کرد آنحضرت وگفت اللهم بارک فی ماله وولده واطل حیاته واغفر له ودر روایتی وادخله الجنة پس تجاوز کرد
عمر او از صد سال سه سال یا هفت سال واقل آنچه گفته اند نود و نه سال بود وبستان او از نخل وکرم که میوه می داد در
هر سال دوبار وروایت کرده است ترمذی از ابی العالیه که بود مر انس را بستانی که میوه می آورد در هر سال دوبار وبود
در وی ریحانی که فائح میگردید از وی رائحه مشک ورجال این حدیث ثقات اند وتجاوز کرد نداولاد واولاد اولاد از
صد وروایت ست از وی رضی الله عنه که گفت دفن کرده دختر من امینه بضم همزه وفتح میم وسکون تحتیه بعد از نون مر
آخر از اولاد صلبی من صد ودو ودر روایتی صد وبیست ومیگفت انس رضی الله عنه که دریافتم آن سه چیز را مال وولد
وطول حیات وامید دارم رابع را که دخول جنت ست انشاء الله تعالی وهمچنین دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

مر مالک بن ربیعه سلولی را که برکت داده شود در اولاد وی پس زائیده شد مر او را هشتاد ولد ذکور رواه ابن عساکر و فرستاد وی
صلی الله علیه و آله وسلم نزد علی کسی را و بود ار مد پس تفل کرد در هر دو چشم وی چنانکه هرگز درد ندید و دعا کرد و فرمود اللهم اذهب
عنه الحر والبرد پس نیافت وی رضی الله عنه نه حر را و نه برد را و فرستاد وی صلی الله علیه و آله وسلم علی را بقضا یمن گفت
وی رضی الله عنه علم نیست مرا بقضا و روش حکم کردن در میان خصوم پس زد آنحضرت دست مبارک خود در سینه
وی رضی الله عنه و گفت اللهم اهد قلبه و سدد لسانه گفت علی رضی الله عنه بخدا هرگز شک نکردم در هیچ حکمی میان دو کس
رواه ابوداود و غیره و عیادت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی را رضی الله عنه در یک بیماری و گفت اللهم
اشفه اللهم عافه و فرمود برخیز گفت وی رضی الله عنه پس عود نکرد درد مرا هرگز بیمار شد ابوطالب عم رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم و گفت ای برادرزاده من دعا کن پروردگار خود را که عبادت میکنی تو مر او را تا عافیت دهد مرا پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم اشف عمی پس برخاست ابوطالب گویا که بند از پا گشاده شد و گفت ابوطالب
ای برادرزاده من بدرستی که پروردگار تو که می پرستی تو او را هر چه میخواهی میکند هر چه میگوئی فرمود و تو ای عم
من اگر اطاعت کنی و فرمان بری پروردگار را هر آینه بدهد ترا هر چه بخواهی و دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
ابن عباس را اللهم فقهه فی الدین اللهم اعطه الحکمة و علمه التاویل رواه البیهقی و ابونعیم و در روایت بخاری اللهم علمه
الکتاب پس گشت ابن عباس حبر امت و بحر علم و رئیس المفسرین و ترجمان القرآن و در رتبه علیا از فضل آمد وی
و گفت مر نابغه جعدی را بر یک بیتی که خوش آمد آنحضرت را از وی نشکند خدای تعالی دندانهای ترا پس گذشت از عمر نابغه
زیاده از صد سال بود و در روایتی صد و چند سال و نیفتاد یکی از دندانهای او و بود بهتر و آبدارتر و نیکوتر مردم دندان
و در روایتی چنین آمده که چون می افتاد مر او را دندانی می رست بجای آن دندانی دیگر و نوشانید آنحضرت را
عمرو بن اخطب آبی در قدح و تار مویی بود در وی پس برگرفت آن را بیرون آورد از آب پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم اللهم جمله بار خدایا صاحب جمال گردان او را و خوبی ده او را پس رسید عمر آن مرد تا نود و سه سال یا
و نبود در ریش و راس وی یک موی سفید و دعا ای بیداشت آنکه موی از آب که آنحضرت میخورد بیرون کشید و خالی
و جوانی برای وی طلبید و از جمال اثر جوانی در سواد موی او پیدا بود و در اول کتاب در بیان حلیه شریفه اقوی
از حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم سخن از این باب گذشته است و بیهقی از انس آورده که یهودی گرفت از لحیه شریفه
وی صلی الله علیه و آله وسلم چیزی که در لحیه شریفه افتاده بود مثل خس و مانند آن پس فرمود اللهم جمله پس سیاه گشت
ریش وی بعد از آنکه سفید بود و نیز آمده است که یهودی دوشید ناقه را برای آنحضرت پس گفت اللهم جمله پس سیاه گشت
مویهای او و زیست تا نود سال و پیر نشد از اینجا معلوم میشود که کافران و بیگانگان از خوان نعمت و برکت وی
محروم نبودند چه جای دوستان و آشنایان و نیز معلوم میشود که خدمت در دعاهای بزرگان تاثیر است در افاضه خیر و برکت

و کافر اگر چه از خیر و نعمت آخرت محروم و مایوس باشد در دنیا محروم نماند و اگر چه در دوشیدن ناقه و دعا بجمال یهودی
مناسبتی ظاهر نیست ولیکن اتفاق چنین افتاده و تواند که آن یهودی حسن و جمال ظاهر داشته باشد و دعا بمزید آن کرده
والله اعلم و مردی دیگر را فرمود اللهم متعه بشبابه پس گذشت بروی هشتاد سال و ندید یکموی سفید را و آورده اند که آمد
روزی فاطمه زهرا رضی الله عنها و حال آنکه دیده بود بروی مبارک وی زردی از جوع پس نگاه کرد بسوی وی
آنحضرت و نهاد دست شریف خود را بر سینه زهرا و گفت خداوندا سیر گردان گرسنگان را خداوندا گرسنه مدار فاطمه بنت
محمد را پس بالا آمد خون سرخی بروی وی و فرمود زهرا که بعد از آن هرگز گرسنه نشدم ذکره یوسف بن یعقوب الاسفرائنی
فی دلائل الاعجاز و دعا کرد آنحضرت بجهت عروة بن ابی الجعد بارقی اللهم بارک له فی صفقته پس نخرید وی هیچ چیزی الا آنکه سود میکرد
در آن و دعا کرد عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنه بنهاد برکت در اموال پس رسید حال او در غنا بآنجا که رسید و گفته
است وی رضی الله عنه اگر برداشتمی سنگی امید میداشتم که در زیر وی زر و نقره باشد و دعا کرد بر مضر بقحط پس مبتلا شدند
بدان تا آنکه بخوردند پوستها و مردارها را و قصه دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عتبة بن ابی لهب اللهم سلط علیه
کلبا من کلابک مشهور است و خورد نزد آنحضرت مردی بدست چپ پس امر کرد که بدست راست بخور گفت نمیتوانم
فرمود هرگز نتوانی پس نتوانست برداشت دست راست را بسوی دهان خود بعد از آن و یکبار نماز میکرد آنحضرت
بجانب نخله پس گذشت شخصی میان وی و میان درخت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که قطع کند
بر ما نماز ما را قطع کند خدا تعالی اثر او را پس نشست آن شخص و نتوانست ایستاد و طلب کرد روزی معاویه را پس
دیر کرد و نیامد گفتند که وی طعام میخورد فرمود لا اشبع الله بطنه پس سیر نشد معاویه هرگز بعد ازین این چیزهاست که
ذکر کرده از علما آنرا و انچه قوله الیست از معجزات وی صلی الله علیه و آله وسلم و اجابت دعا حاصل است مر تابعان
و پیروان آنحضرت را از اولیای و صلحای است فکیف بوی صلی الله علیه و آله وسلم حق آنست که دعوات آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم همه مقبول و مستجاب است چنانکه گفته شد اما استغفار بود آنحضرت که استغفار میکرد بسا
بساعت و در روایت ابی هریره آمده است رضی الله عنه که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم انی لاستغفر الله
کل یوم سبعین مرة و در روایتی زیاده از هفتاد بار و فی روایة مائة مرة و ظاهر آنست که مراد کثرت استغفار و مبالغه
در آنست نه خصوص این عدد والله اعلم و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما که ما می شمردیم مر آنحضرت را در
یک مجلس پیش از آنکه برخیزد که میگفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در روایتی استغفر الله
العظیم الذی الخ و در روایتی هم از ابن عمر آمده که می شمردیم مر آنحضرت را در مجلس شریف رب اغفر لی و تب علی انک
انت التواب الغفور صد بار و در حدیث بخاری از شداد بن اوس آمده رضی الله عنه که آنحضرت فرمود سید الاستغفار
این است که بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک

من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی و ابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و در روایتی قول وی اعوذ بک
من شر ما صنعت در آخر آمده و گفت آنحضرت کسیکه بگوید آنرا بطریق ایقان در روز و بمیرد پیش از آنکه شام کند
در آید بهشت را و کسیکه بگوید در شب و بمیرد پیش از آنکه صبح کند در آید بهشت را و گفته اند که استغفار گفتن آنحضرت
تعلیم و تشریع است مر امت را تا همیشه مستغفر و تائب باشند و الا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معصوم و مغفور است
استغفار رو توبه از چه کند و این استغفار برای امت میکرد و الله اعلم و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرموده انه لیغان
علی قلبی و انی لاستغفر الله الحدیث میفرماید بدرستی و بتحقیق پرده افگنده میشود بر دل من و من استغفار میکنم هذا و غین
ابر رقیق را گویند که بر روی آفتاب نشیند و علما و عرفا عاجز و حیران اند در دریافت این غین و مراد از آن اکثر برآنند
که این غین پردهٔ رقیق لطیف ست که بحکم بشریت از ملابسه کثرت و اهتمام مهام دین و ملت و دعوات خلق و بیان
احکام شریعت فترتی و غفلتی از مشاهده وحدت بر دیدهٔ شهود آنحضرت می نشست و بهر آن لطیفه با شتغال ذکر
و ظهور نور وحدت اضمحلال می پذیرفت و آنحضرت از طریان این حالت و عروض فترت استغفار میکرد حسنات الابرار
سیآت المقربین و بعضی گویند آنحضرت را در هر لحظه به مقام قرب ترقی در ترقی بود و مشاهدات او را در رنگ تجلیات
حق نهایتی نه پس آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در هر آن پرده از نور جلال شهود میگشت و تجلی نوری بالاتر از آن
بر طرف میشد پس توقف در مقام اول بعد از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد که چرا در آنجا مانده بودم و این را از
تقصیرات خود می پنداشت قال بعض الصوفیه هذا غین الانوار لا غین الاغیار و طیبی در شرح مشکات نقل از شیخ ابو الوقت
شیخ شهاب الدین سهروردی کرده که گفت روح اقدس آنحضرت دائم در مقام ترقی و شوق و صول برفیق اعلی و لحاق
بملکوت که مقر اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب باشد و شک نیست که حرکت و نهضت قلب اسرع
و اتم ست از حرکت نفس پس نا چار نفس در عروج از روح بمقام قرب و حریم عزت از مصاحبت و مرافقت روح و قلب
جدا می افتاد و مستوجب انقطاع علاقهٔ حیات عنصری میگشت پس حکمت بالغهٔ الهی و رحمت عاطفت نامتناهی و مسکه
برای تکمیل و ارشاد خلق اقتضای ابقای عنصر شریفش میکرد از ده و این غین و فرو هشتن پرده سبب ابطاء حرکت
قلب شریف وی کرد تا بالکلیه بجانب روح نرود و بعالم قدس لحوق نه پذیرد و آنحضرت بجهت کمال شوق و انجذاب
بدان عالم از ابطاء حرکت قلب با وجود تضمن این حکمت و مصلحت و کمال حسن وی به تکمیل امت استغفار میکند و عجز
بیضاوی و اصمعی را که از علمای علم لغت ست پرسیدند حقیقت این غین چیست و مراد از آن چه گفت ای سائل اگر از غیر
قلب رسول الله غین را می پرسیدی میگفتم انچه میدانستم اما در قلب سوختهٔ او و صفات و احوال وی دم نتوانم زد و مرا
از همه این سخن اصمعی خوشتر آمد میاد به و نظر بشان قلب مصطفوی که آنرا جز خدا کسی نداند قریب تر نماید و هر کس هر چه
گوید بر اندازهٔ معرفت و قیاس خود گوید و چون مقام از همه بالاتر ست هر که از مقام خبر دهد از حقیقت حال کشف کند

گویا تاویل متشابهات کرده باشد وما یعلم تاویله الا الله **وصل** اما صفت قرأت بدانکه قرأت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
قرأت مرتله مفسره بود حرفا بعد حرف ادا میکرد ونزد حروف مد وقف میکرد بر سر آیت چنانکه میخواند الحمد لله رب العالمین
وقف میکرد بعد از ان میگفت الرحمن الرحیم ووقف میکرد بعد از ان میگفت مالک یوم الدین ووقف میکرد رواه الترمذی
واین را وقف النبی میگویند واهل صناعت قرأت را قاعده است در وقف که بحسب تامی کلام وعدم تعلق او بما
بعد وانقطاع ما بعد از ما قبل تقسیم می شد وقف را بتام وحسن وکافی چنانکه در کتب تجوید مذکور ست وترتیل میکرد آنحضرت
سوره را تا آنکه دراز تر میشد از سوره که دراز تر از ان نبود وهیچ یکی خوش آواز وخوش قرأت تر از وی صلی الله علیه وآله وسلم
وتغنی میکرد آنحضرت بقرأت خود وترجیع میکرد صوت را بدان احیانا چنانکه ترجیع کرد روز فتح در قرأت انا فتحنا لک فتحا
مبینا وحکایت کرده است عبد الله بن مغفل ترجیع او را آآآ سه بار ذکره البخاری وظاهر آنست که این ترجیع بفعل آنحضرت
واختیاری بود صلی الله علیه وآله وسلم نه بطریق اضطرار وجنبش ناقه چنانکه بعضی مردم گمان برده اند واگر بسبب جنبش ناقه بود
عبد الله بن مغفل آنرا حکایت نمیکرد واختیار نمیکرد تا مردم اقتدا کنند بآن وترجیع را بفعل آنحضرت نسبت نمیکرد ونمیگفت
که ترجیع کرد آنحضرت چنانکه ظاهر ست ودر حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم زینوا القرآن باصواتکم
آرایش دهید قرآنرا باوازهای خوش وفرمود لیس منا من لم یتغن بالقرآن فرمود گوش نمی نهد واستماع نمیکند خدا تعالی هیچ
چیزرا همچو گوش نهادن واستماع کردن وی پیغمبر حسن الصوت را که تغنی میکند بقرآن یعنی میخواند قرآنرا وجهر میکند بدان وگفت
ابن عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لکل شئ حلیة وحلیة القرآن حسن الصوت مر هر چیزرا پیرایه ایست
وپیرایه قرآن خوش آوازی ست وآمده است که گوش نهاده بود آنحضرت شبی بسر قرأت ابوموسی اشعری را که بغایت خوش آواز
وخوش خوان بود ودر شان او فرمود اعطی مزمارا من مزامیر آل داود وچون روز شد خبر داد آنحضرت او را باین حال گفت
ابوموسی آه اگر میدانستم من که تو می شنوی یا رسول الله تحسین وتزئین میکردم آنرا بیشتر ازین واختلاف کرده اند علما در
تغنی بقرآن بعضی مطلق جایز دارند تغنی اگر چه لازم آید افراط در مد واشباع حرکات ومانند آن واگر چه نغمها شدن موسیقی
باشد وبعضی مطلق منع کنند وحق که مرکز دائره انصاف ست آنست که تطریب وتغنی بر دو وجه است یکی آنکه اقتضا کند آنرا
طبیعت وسماحت کند بدان بی تکلفی وتمرین وتعلیم بلکه چون گذاشته شود با طبعش بیارد آن تطریب وتلحین را واین جایز ست
اگر چه بیارد بر زیادت تزئین وتحسین چنانکه گفت ابوموسی رضی الله عنه اگر من میدانستم که تو می شنوی زیاده میکردم
تزئین وتحسین را وکسیکه هیجان میکند او را طرب وحشت وشوق مالک نمیشود نفس خود را وصبر نمیتواند کرد از تطریب
وتمرین وتزئین صوت در قرأت پس وی مطبوع است نه متطبع ومکلف ست نه متکلف واین ست مراد لیس منا من
عرب ولحن عرب واین قسم از تغنی ست که میکردند آنرا اصحابه ومی شنیدند آنرا واین تغنی محمود است که شنا میگردید بدان
تالی وسامع ووجه ثانی آنکه بصناعتی از صنائع موسیقی باشد که نیست در طبایع سماحت بدان ودر حاصل نمیشود

مگر به تکلف و تصنع و تمرن چنانکه آموخته میشود با انواع الحان موسیقیه بسیطه و مرکبه برایقاعات
مخصوصه و آوازه مخترعه که حاصل نمیشود مگر بتعلیم و تکلف و این ست که مکروه داشتند
آنرا سلف و انکار کردند قراءت باین وجه و هر کسی که علم ست او را باحوال سلف میداند قطعا
که ایشان بیزار اند از الحان موسیقی که تکلیف کرده میشود و آن برایقاعات و حرکات موزونه
معدوده محدوده و ایشان پرهیزگار ترند که بخوانند قرآن را باین طریق و تجویز کنند
آنرا بلکه میخواندند به تحزین و تطریب و تحسین صوت و این امری ست مرکوز در طبایع و نهی
نکرده است از آن شارع بلکه اشاره کرده است بآن و خوانده است مردم را بدان و خبر داده است
از استماع حق سبحانه بسوی آن و فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند بقرآن و روایت
کرده است ابن ابی شیبه از عقبه بن عامر که فرموده است تعلیم کنید قرآن را و تغنی کنید
بدان و بنویسید حدیث را ذکر هذا کله فی المواهب اللدنیه حکایت آورده اند که چون میخواست
داود علیه السلام که تکلم کند بر بنی اسرائیل و بخواند زبور را بر ایشان گرسنه نشستند تا هفت روز و نمیخوردند و نمی نوشیدند
و نمی آمدند نزد زنان پس امر میکرد سلیمان را که ندا در دهد در کرانها و گوشها و پشتها و کوهها و دره‌ها که داود می نشیند فلان روز و تکلم
میکند بعد از آن بیرون آورده میشد برای وی منبر بسوی صحرا پس می نشست بر آن و سلیمان ایستاده می بود بر سر وی
و می آمدند انس و جن و طیور و وحش و هوام و بیرون می آمدند ابکار و مخدرات که استماع میکردند ذکر را پس شروع میکرد داود
در ثنای بر خدا بچیزی که سزاوار آنست و میخواند زبور را پس میمردند طایفه از شنوندگان پس از آن شروع میکرد داود بتوجه کردن
بر گناهگاران پس میمردند طایفه از ایشان پس چون گرم میشد موت بخلق و سخت میگشت میگفت مر او را سلیمان
یا نبی الله سخت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان بر روی می افتاد داود و بیهوش میگشت
بر داشته میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان در مردم که هر که را خویشی و دوستی بود با داود بیاید او را و بیرون آرد پس
می آوردند زنان سریرها را و می ایستادند پیش شوهران و پسران و برادران خود و برمیداشتند و می بردند بشهر و چون بهوش
می آمد داود بروز دوم می پرسید از سلیمان و میگفت چه کردند ای سلیمان عبادی بنی اسرائیل گفت مر او یا نبی الله فلان
و فلان و شمرد نامهای ایشان را پس دست بر سر نهاد و نوحه میکرد داود و میگفت آیا خشم میکنی تو خدایا بر داود که مرد
همراه آنها که مردند از خوف تو یا شوق تو پس بود داود همچنین تا مجلس دیگر و اقامت کرد بهمین حال تا آنکه خواست
خدا عز و جل و گمان نبرند که حال بنی اسرائیل اعلی و اکمل بود از حال این امت انما و فرا پس این ست حال
ابوموسی که گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی که داده شده است مزماری از مزامیر آل داود
و اما مردن از خوف و شوق در جواب ازان دو طریق ست یکی آنکه گوییم قوتی که داده شده است این امت را تا قوت

میکنند باحوال که وارد میگردد بر ایشان ونگاه میدارد ثبات را وفانی نمیگرداند قوت جسمانیه را بلکه پیدا میگرداند قوت
روحانیه تا بیدارات الهیه را واز جهت فرط قوت این است تمکین وی برابر است حال سماع ووقت وحال عدم سماع
از جهت توالی احوال ذکر با طوار یقین چنانکه فرموده اند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا چنانکه داود وسلیمان
که اصحاب مزامیر واخص خواص آن جماعت بوده اند وایشان افضل بوده اند است باتفاق نیفتاد ایشان را
صعقه چنانکه اتفاق افتاد در غیر ایشان ونبود آن مگر از جهت تمکین وقوت حال ایشان وقوت ربانیه که داده بود ایشان را
پروردگار تعالی وتقدس بدان واما آنچه داود علیه السلام پیدا میشد واعتذار وی علیه السلام از آن از تقوا ونصح و
شفقت اوست بر امت تا از انحطاط رتبه وی از آنجا او است ولو بود این قوت الهیه وتمکین دران اشارت کرد
ابوبکر صدیق رضی الله عنه در وقتیکه دید مردی را که میگریید در استماع قرآن ونعره وصعقه میزند از ان گفت وی
رضی الله عنه همچنین بودیم ما ولکن سخت گشت دلهای ما تعبیر کرد از قوت بقسوت از جهت تواضع وحال آنکه مرتبه کسیکه
محفوظ منزلت وی برفعت آورده اند که شنید روزی سهل تستری قرآن را از کسیکه میخواند آنرا ولرزید پرشد و
بیفتاد در زمین وبیهوش گشت گفتند این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت ضعیف حال گفتند اگر ضعف اینست
قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که بر او هجوم کند وارد وهیچ در نیاید در وی ومستقیم ماند طریق دوم در جواب آنست
که درین است نیز بسیاران از قوت وشوق قدیما وحدیثا در مجلس سماع قرآن مردند وبصدق وشوق از عالم رفتند
در مواهب لدنیه میگوید که ابواسحق ثعلبی در ذکر اسمای آن جماعه مجلدی تصنیف کرده است در کتاب نفحات الانس
نیز جمعی از انها که در مجلس سماع جان داده اند مذکورند وصل وچون سخن در لذت بقرآن افتاد اگر مجملی از مسئله سماع اشارت
کرده شود دور نباشد بدانکه درین مسئله اختلاف بسیار آمده قدیما وحدیثا قولا وفعلا بعضی باباحت وتوقف ومتردد
مانده وگفته که نه انکار کنیم ونه انکار کنیم بدانکه سماعی که مشار الیه است بقول حق سبحانه الذین یستمعون القول فیتبعون
احسنه وبقوله تعالی واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق در عوارف میگوید
که این سماع است که متفق علیه است حقانیت او ومخالفتی نیست در وی دیگری از اهل ایمان واین سماع صاحب
رحمت است از پروردگار کریم واختلاف در سماع اشعار وقصاید است بالحان منظومه موسیقیه ودرینجاست کثرت اقوال
وتباین احوال بعضی آنرا منکر باشند وبه فسق وفجور ملحق دارند وبعضی بدان مولع وآنرا حق واضح شمارند وهر دو طایفه
در طرفین تفریط وافراط اند انتهی ودرینجا سه طریق است یکی مذهب فقهاست وایشان انکار میکنند باشد انکار و
سلوک میکنند مسلک تعصب وعناد والحاق میکنند فعل آنرا بذنوب وکبایر واعتقاد آنرا بکفر وزندقه والحاد واین
افراط است وخروج است از طریقه اعتدال وانصاف ونمی باید بدان جرأت کرد خصوصا در موضع خلاف ونص نقل
کرده شده است از علمای مذهب بر آنچه دلالت دارد بر حرمت وکراهیت دوم طریقه صوفیه است وایشان میگویند

که ثابت نشده است در تحریم آن حدیث صحیح و نص صریح بلکه هرچه وارد شده است درین باب از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی اگرچه تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بچیزی که دلالت میکند بر حرمت غنا اما آنرا تاویلات و محامل دیگر هم هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علما و چون ثابت نگردد حرمت ثابت شود حل و اباحت بدلالت قول وی سبحانه واحل لکم الطیبات و بعضی گویند ثابت نشده است نه حرمت و نه اباحت آن دلیل قطعی شرعی پس مسئله مبتنی گردد بر اصل که در اشیا خطر است یا اباحت سوم طریقه سادة صوفیه و مذهب ایشان درین باب مختلف و افعال مجتذب آمده و بعضی اجتناب کرده و بعضی مباشرت نموده و باید که انکار ایشان اشد باشد و اجتناب و تشدید اقوی باشد زیرا که مذهب ایشان اخذ بعزیمت و احتیاط در افعال و اقوال ست در جمیع اوقات و احوال ولیکن بر بعضی از ایشان غالب آمده ذوق و شوق و سکر و محبت و صدق حال و وجد و هیجان و حکم ایشان حکم واله و سکران است و شک نیست در تاثیر نغمات در نفوس و تطریب قلوب و آثارت کوامن بواطن و این معلوم است بمشاهده و عیان حتی در حیوانات و بله و صبیان لیکن متمکنان ایشان ثابت اند بر بساط حکم و ادب بار سوخ قدم و متلونان از اهل شوق منزعج و منتشر بغلبه وجد و غرام و بعضی از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات از ارباب مواجید ست که میگذارد بر ایشان احوال مختلفه و صفات متبائنه و اما اصحاب تجلی ذاتی مقام ایشان ورا ء بر وراء است و تحقیق کرده اند این طایفه شرایط و آداب آنرا و کفایت میکنند طالب تحقیق را که جامع است میان احکام و معارف نظر در کتاب عوارف که عقد کرده است بابی در رد و انکار و بابی در قبول و ایثار و بابی دیگر در ترفع و استغفار از سماع و بابی دیگر در ذکر ادب و اعتنا والله اعلم و صاحب کتاب الامتاع باحکام السماع گفته که غنا بر دو نوع ست نوعی ست که جاری شده است عادت که استعمال کرده میشود برای تنشیط قلوب و مزاولت اعمال و حمل اثقال و قطع مفاوز و در طریق حج در وصف کعبه و زمزم و مقام و در طریق غزو در وصف حرب و جهاد و مبارزت مثل حدا و نصب و رکبانی در دفع تعب رکبان و رجز بجرأت جبان و مثل غنا نسا برای تسکین اطفال و مانند آن و این مباح ست اگر در آن ذکر فواحش و محرمات نیست بلکه مندوب ست که موجب نشاط است بر اعمال مرفوع دوم غنائی ست که انتحال میکنند آنرا مغنیان که عارف اند بصنعت و اختیار میکنند شعرهای رقیق را و تلحین میکنند بتلحینات رقیق که تهیج میکنند نفس را و تطریب میکنند نفس را و این نوع مختلف فیه است میان علما جماعه مباح داشته و قومی حرام گفته و قومی مکروه و میگویند که اصح و اشهر از مالک و شافعی و ابو حنیفه و احمد رحمهم الله قول بکراهت است و اطلاق حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته که امام ابو حنیفه میگیرد اند غنا را از ذنوب و همچنین نقل کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از عامر شعبی و سفیان ثوری و حماد و نخعی و تا کی لیستدی که وارد روایت کرده است از سفیان ثوری که وی پرسیده شد از غنا پس گفت که آن بمنزله بادی ست که از یک گوش در آید و از گوش دیگر برفت و گفته اند

که این اشارت ست از وی باباحت آن و نقل کرده شده است حرمت آن از اهل کوفه و اهل مدینه و اهل عراق و طائفه باباحت رفته و اطلاق کرده قول در آن و تفصیل نکرده میان رجال و نساء و امردان و تسویه کرده میان آن ولیکن بشرط امن فتنه و وقوع در ان و بعضی فرق کرده اند میان قلیل و کثیر و رجال و نساء و گفته اند قایلان باباحت که روایت کرده شده است غنا و سماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چندین از عشرهٔ مبشره اند و جم غفیر از تابعین و تبع تابعین و اتباع تبع و دیگر علمای محدثین و علمای دین که از ارباب زهد و تقوی و علم و عبادت بوده اند و نقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات و حکایات که کفایت ست در ان و بیشک معلوم گردد که ائمه دین و اکابر اهل یقین مختلف بوده اند در ان اما عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما سماع غنا از وی مستفیض و مشهور ست و نقل کرده است آنرا هر که امعان کرده ست درین مسئله از فقها و حفاظ و ارباب تواریخ و ابن عبدالبر در استیعاب گفته نمیدید وی بغنا باسی و بود امیرالمؤمنین دران زمان عم وی علی بن ابی طالب و میرفت وی رضی الله عنه در خانهٔ جمیله که از مغنیات بود و سوگند خورده بود که تغنی نکند برای هیچ کسی مگر در خانه خود پس تغنی کرد برای وی و خواست که بیاید در خانهٔ وی رضی الله عنه و بشنوانداورا و کفارت دهد از یمین خود پس منع کرد وی رضی الله عنه اورا از آن و گفته اند که بودند مر عبدالله بن جعفر را جواری که تغنی میکردند و عود میزدند برای وی و آورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین ست و زده بیشد بوی تمثل در ورع می شنید غنا را و مستلذ میشد بسماع آن و همچنین سالم بن عبدالله بن عمر و قاضی شریح می شنید غنا از کنیزکان با جلالت قدر و کبر سن وی و سعید بن جبیر که از اعاظم تابعین ست شنید از جاریه که تغنی میکرد و دف میزد و همچنین عبدالملک بن جریج که از علماء و حفاظ و فقها و عباد که اجماع است بر عدالت و جلالت وی می شنید غنا را و سید السنت اسحاق را و ابراهیم بن سعد مروی بود امام عصر خود در فقه و روایت نمی شنوانید طلبه را حدیث تا نمی شنوانید ایشان را غنا و فتوی داد در مجلس رشید بتحلیل غنا و پرسیدند از وی از احوال مالک پس خبر داد مر او که دعوتی بود در بنی یربوع با قوم و قوف بود و عود با که تغنی میکردند لب بنمودند بدان و بود با مالک دف مربع که میزد آنرا و تغنی مینمود والله اعلم حکایت کرده صاحب تذکره که پرسیده شد امام ابوحنیفه و سفیان ثوری از غنا پس گفتند هردو نیست غنا از کبائر و نه از اسوء صغائر و نقل کرده اند که امام ابوحنیفه را همسایه بود که هر شب بر میخاست و تغنی میکرد و امام گوش میداشت به تغنی او و نشنید شبی آواز او را پس پرسید از اهل وی چه شد امشب که شنیده نمی شود آواز وی گفتند که بیرون بر آمده بود وی امشب پس گرفتند و در زندان کردند او را پس پوشید امام عمامه خود را و برفت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص گردانید و پرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس بر آورد از زندان هر که عمر نام بود و گفت امام با آن مرد که بازگرد با آنچه میکردی هر شب و چون گوش داشت امام ابوحنیفه بغنای او و نهی نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تغنی نزد وی و استماع وی هر شب با آن ورع و تقوی که وی داشت

حمل نمیتوان کرد مگر بر اباحت پس آنچه وارد شده از وی بر خلاف آن حمل کرده شود بر غنائی که مقترن بفحش است برای
جمع میان قول و فعل وی و حال آنکه گرفته نشده است تحریم مگر از مقتضای فعل وی نه از نص قول وی چنانکه
رفت بولیمه که در وی غنا بود و مانند آن و حکایت کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شد نزد ابو یوسف مسئله
غنا پس ذکر کرد قصه جابر و ابو حنیفه را و حکایت کرده شده است از امام ابو یوسف که بسا که حاضر میشد مجلس
رشید را و میبود در وی غنا پس میشنید و میگریست و پرسیده میشد از مالک از سماع پس گفت دریافتم اهل علم را
در بلاد خود که منکر نیستند آنرا و نمی نشینند از آن و گفت منکر نمیشود آنرا مگر عامی یا جاهلی یا عراقی غلیظ الطبع و همچنین
نقل کرده است از وی علائی و حکایت کرده است اباحت را از وی امام قشیری و استاد ابو منصور و قفال رحمهم
و غیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است از مالک رحمة الله علیه که گفت نمیشنوند آنرا مگر فاسقان محمول است بر غنائی
که مقترن است بوی منکر جمعا بین القول والفعل و اما امام شافعی رحمة الله علیه گفته است غزالی که تحریم غنا مذهب
او نیست و تتبع کردم چندین از مصنفات وی را ندیدم او را نصی بتحریم وی و استاد ابو منصور بغدادی گفته که مذهب وی
اباحت سماع است بقول و الحان چون بشنود مرد از مرد یا از جاریه خود یا از امرأة که حلال است نظر بوی یا بشنود
در خانه خود یا خانه بعضی اصدقاء خود و نشنود آنرا در میان راه و مقترن نگردد سماع بچیزی از منکرات و ضایع نکند
بسبب آن اوقات نماز را و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از یونس بن عبد الاعلی که شافعی استصحاب
کرد مرا بسوی مجلسی که در وی قینه بود که تغنی میکرد و چون فارغ شد قینه گفت شافعی آیا خوش کردی تو این را
گفتم نه گفت اگر راست میگوئی نیست ترا حس صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع و حسن ست و
ناخوش داشتن آن نشان اعوجاج طبیعت و نقصان حس و از اینجا معلوم میشود که دلیلی شرعی بر حرمت و کراهت
آن نیست اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فائده کردی و در تاثیر نغمه در طبایع هیچکس را سخن نیست که در حیوانات
موجود است چه جای آدمیان و منقول ست از شافعی که الغناء لهو مکروه یشبه الباطل و گفته اند که تواند که مراد بمکروه
آن باشد که ترک آن اولی ست که اطلاق آن باین معنی آمده است و غزالی گفته است دلالت نیست این بر حرمت
و کراهت بلکه اگر باطل نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد در وی و مباح نیست فائده
در وی و گفته حمل کرده شود چیزی که وارد شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر تغلیظ بر غنای که مقترن است
بفحش یا منکر پس تحریم از جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات غنا است و بالجمله تحقیق صحیح شده است
از قول و فعل شافعی چیزی که صریح است در اباحت و نیست نص در تحریم و اما امام احمد بن حنبل صحیح شده است روایت
کرد وی شنیده است غنا را نزد پسر خود که نام وی صالح است روایت است از ابو العباس فرغانی که میگفت
شنیدم صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که دوست میداشتم سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت آنرا

پس وعده کردم ابن جناده را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من تا دانستم که خواب کرد پدر من پس شروع کرده ابن جناده در تغنی پس شنیدم آواز پای را بر بام پس بر آمدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود نغمها و دامن در زیر بغل او ست و وی میخرامد بالای بام گویا که رقص میکند و مثل این قصه از عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول ست و این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی رحمه الله و انچه منقول ست از وی مخالفت این محمول ست بر غنای مذموم مقترن بفحش و منکر و روایت کرده شده است از احمد که وی شنید قوالی را نزد پسر خود صالح و انکار نکرد و پس گفت پسر وی ای پدر آیا نبودی تو که انکار میکردی و مکروه میداشتی تو آنرا گفت بمن چنین رسانیده اند که استعمال میکنند با وی منکر را و حکایت کرده اند از داود طائی که وی حاضر میشد سماع را و راست میشد پشت او در سماع بعد از انکه منحنی شده بود از کبر سن و بود وی رحمه الله عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم ابوحنیفه کوفی و گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابو البرا اسکندری در فتاوای خود که سماع اگر باشد بشرط خود در محل خود از اهل خود صحیح است اختیار کرده است این قول را از حنابله ابو بکر خلال صاحب جامع و صاحب وی عبد العزیز و حکایت کرده آنرا صاحب مستوعب از جماعه از ایشان و نقل کرده ست سماع آنرا از صالح و عبد الله دو پسر احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل مقدسی و غیر وی از ظاهریه و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن حزم در مصنفات خود و مر او را رساله ایست درین باب و تصنیف کرده ابن طاهر و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را بران و سوق کرده باسانیدی که وارد و نقل کرده است شیخ تاج الدین عبد الرحمن فزاری شافعی شیخ دمشق و مفتی آن و ابن قتیبه اجماع اهل حرمین را بران و نقل کرده ابن قتیبه از اکثر عراق و روایت کرده است ابن طاهر بسند خود که چون مبنی اهل مدینه را که اجماع کرده اند بر چیزی پس بدانکه سنت ست و روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را پس گفت نمیدانم هیچ یکی را از علمای حجاز که مکروه دارد سماع را مگر انچه در اوصاف ست و ذکر کرده است ابو یعلی حنبلی که یوسف بن یعقوب را ماجشون و برادران وی رخصت میکردند در سماع و گفت یحیی بن معین که از اعاظم علماء حدیث ست که می آمدیم یوسف بن ماجشون را پس تحدیث میکرد ما را در خانه و جواری او میزدند معزف را در خانه دیگر و ایشان علمای ثقات از اهل حدیث اند که مخرج اند در صحاح و گفته اند که عبد العزیز بن ابی سلمه ماجشون که مفتی اهل مدینه بود و روایت میکنند ائمه از وی و تخریج کرده اند از وی در صحیحین رخصت میکرد وی در عود و نقل کرده است صاحب نهایه و شرح هدایه از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از بعضی از ایشان اباحت را وقتی که تغنی کنند تا استفاده کنند بآن نظم قوافی را دیگر و فصیح اللسان و گفته لاباس و بعضی از حنفیه گفته اند که اگر تنها باشد و تغنی کنند برای دفع وحشت از نفس خود لاباس به و باین اخذ کرده است شمس الائمه السرخسی و استدلال کرده است بران بآنکه بود انس بن مالک رضی الله عنه که میکرد آنرا در خانه خود

خانیکی

و نهی کرد آنرا بطریق تلهی و گفته است که هر که قایل ست بکراهت مطلقا حمل میکند حدیث انس را بر تنشید اشعار مباحه
و جزم کرده است صاحب بدایع از حنفیه بحیزی که ذکر کرده است شمس الایمه و تعلیل کرده است بآنکه سماع غنا نرم
میگرداند دل را و صاحب ذخیره از حنفیه نقل کرده است از بعضی حنفیه که لا باس به فی الاعراس و بعضی گفته لا باس به
در اعیاد و سایر اوقات سرور مباحه و اختیار کرده است آنرا از علماء متقین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبد السلام و صاحب
دی شیخ محمد بن دقیق العید و گفته است صاحب اسماع که بتحقیق بودند در صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث و معرفت
بانواع علوم شرعیه مثل استاد ابو القاسم قشیری و شیخ ابو طالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند ایشان
در مسائل و تصانیف از آنچه دلالت میکند بر اباحت سماع قولا و فعلا و ابو جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد
بر مذهب ابو ثور و حکایت کرده است از وی قشیری و سهروردی و غیرهما که وی گفت نزول میکند رحمت برین
طایفه در سه موضع نزد اکل زیرا که نمیخورند مگر نزد فاقه و نزد مجاورت و مکالمت زیرا که تکلم میکنند در مقامات صدیقین
و انبیاء و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان میشنوند بوجد و شهود حق و حکایت کرد از علما و جماعه صحابه درین باب حکایات
که اکثر آنها مذکورند در کتب قوم و حاصل بدانکه صاحب اسماع ذکر کرده است در سماع سه قول را حرمت و کراهت
و اباحت و ذکر کرده دلایل هر مذهب را و ترجیح کرده مذهب اباحت را چنانکه مدعای اوست و جوابها داده از استدلالات
و تمسکات حرمت و کراهت و اطناب کرده در اثبات مذهب اباحت و اثبات کرده آنرا بکتاب و سنت و اجماع
و قیاس و وجه قیاس آنکه چون ثابت شده در سنت صحیحه جواز تغنی بقرآن پس در شعر نیز جایز باشد بجامع آنکه تغنی
در قرآن اثارت میکند حزن و شوق و استجلاب مینماید خشوع و خضوع را و این در اشعاری که مشوق اند بطاعات
و مباحات و زهد در دنیا و رغبت در آخرت و مثمر مزید محبت الهی تعالی و تقدس و متابعت حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله و سلم نیز جایز باشد قیاس بر حدا و نصب و تنشید اعراب و اقسام دیگر که جایز و مباح اند باتفاق
نیز قیاس کنند و این جمله بر تقدیری صورت بندد که نص قاطع بر حرمت و کراهت غنا ثابت نگردد و الا قیاس در
مقابله نص لازم آید و قایلان باباحت میگویند که نهی در انجانب در رو نیافته است و اگر یافته بصحت نرسیده است
و مقصود کاتب الحروف از نقل اقاویل اباحت آنست که تا معلوم شود که مسئله مختلف فیه است جزم کردن
بیکجانب و ترجیح آن و تعصب نمودن در آن مناسب طریقه انصاف نیست اگر یکی را صلاح وقت در آن نماید که
توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در ورطه خلاف و نزاع نیفتد و سلامت حال خود در آن بیند و احتیاط و
تقوی در آن اندیشد مبارکباد اما باید که زبان قال و حال از طعن و تشنیع و تضلیل و تقبیح بزرگان وا قتادن در
ایشان با وجود تعارض ادله و تباین طرق و وجود علما و فقها و عرفاء در آن جانب دیگر قطع نظر از راجح و مرجوح
نگاه دارد و سر رشته انصاف رها نکند بیت صحبت و عافیتت گرچه خوش افتاد ای دل جانب عشق عزیز است

اختلاف

فرو گذارش و قایلان باباحت را نیز مناسب نیست که تعصب ورزند و منکر اقوال ایشان شوند خصوصاً آنها که سالک طریقه دیانت و نصحت باشند ولکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات و هر دو طایفه باید که رعایت طریقه تمیز و تفصیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در همه کارها محمود است و افراط و تفریط در همه جا مذموم وبالله التوفیق وبیده العصمة و همچنین صاحب المتاع در آلات و مزامیر نیز سخن کرده و گفته که معروف در مذاهب ائمه اربعه تحریم مزامیر است و با وجود آن از بعضی علمای مذهب شافعی و اصحاب ظواهر و غزالی و امثال وی خلاف آن نقل کرده و انواع آلات و مزامیر ذکر کرده اما دف مختلف فیه است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق حرام داشته و بعضی فرق کرده در حلال و حرام و غیر آن و صواب اباحت اوست در نکاح و بعضی اعلان آن بدف مستحب داشته و در شبابه که بعضی قصبه است نیز اختلاف ذکر کرده و دیگر از مزامیر عود است که آنرا بربط نیز گویند و تارها دارد و آنها را زیر و بم گویند و در وی نیز اختلاف ذکر کرده و گفته که معروف در مذاهب اربعه آنست که زدن آن و شنیدن آن حرام است و بعضی از طایفه از علما بجواز آن و حکایت کرده اند سماع آنرا از عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عمر و حکایت کرده شده است که درآمد عبدالله بن عمر بر عبدالله بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه را که بر کنار وی عود و پس گفت عبدالله بن جعفر مر عبدالله بن عمر را آیا می بینی درین باکی گفت لا باس بهذا و نقل کرده اند سماع آنرا از عبدالله بن الزبیر و معاویة بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و حسان بن ثابت و از غیر صحابه عبدالرحمن بن حسان و خارجه بن زید که از فقهای سبعه مدینه است و نقل کرده است استاد ابو منصور از زهری و سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و عبدالله بن ابی عتیق و اکثر فقهای مدینه مطهره و حکایت کرده است خلیلی از عبدالعزیز بن ماجشون که وی رخصت میکرد در عود و حکایت کرده است ابن سمعانی از طاوس و حکایت کرده است از ابراهیم بن سعد که درآمد بر رشید و گفت ای امیرالمؤمنین پس گفت رشید عود الحرام عود المزمر قال لا بل عود الطرب پس طلبید رشید عود را و بنواخت آنرا ابراهیم بن سعد و فتوی داد و با باحت غنا و عود و نقل کرده است فاکهی در تاریخ مکه معظمه باسنادی که وارد است از موسی بن المغیرة الحجبی که خواند وی عطاء بن ابی رباح را پس درآمد و بودند در آنجا قومی که میزدند عود را و تغنی میکردند چون دیدند عطا را که درآمد باز ماندند از آن پس گفت نمی نشینم تا عود نکشید بانچه میکردید پس بنشست و تغذی کرد و صاحب متاع همین عود را اصل ساخته و مزامیر دیگر را بران قیاس کرده و بالجمله قول وی درین باب از وسعت و خلاعت خالی نیست و اجتماع آلات و مزامیر را نیز نقل کرده و گفته اختلاف ست از میان قائلین بتحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین از شافعیه برانند که صغیره است این چند کلمه از کتاب مذکور نقل کرده شده و العهدة علیه و غرض از نقل هذان نیست که اگر احیاناً ازین طایفه چیزی ازان نقل کرده شود مبالغه در تشدید و تجهیل و تشنیع و تضییق و تضلیل ننمایند و ستر عیوب زلات قوم شیوه خود سازند و عامه را نگذارند که تقلید ایشان کنند فالحق احق ان یتبع والله اعلم و علمه احکم

کراهت مزامیر

و این ضعیف درین مسئله تکلم در مواضع متعدده کرده است و به همه طریقه تفصیل و تردید و توسط نگاه داشته با دنی
میلی بجانب حرمت یا کراهت و درین کتاب نقل اقاویل جانب اباحت غالب افتاد زیرا که آن جانب دیگر
مشهور و مقرر شده است در افواه و حاجت بنقل ندارد و نیت همانست اگر گفته شد شعر عیب می چون همه گفتی هنرش
نیز بگو ، نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند ، اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا
اجتنابه و العاقبة بالخیر و باید دانست که در هر زمان از ابتدای حال تا الآن هر که بجانب اباحت غنی و سماع آن
رفته قولا یا فعلا انکار و استبعاد بوی متوجه شد چنانکه از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن
میگردد و در مشکات آورده است که ابو مسعود انصاری رضی الله عنه که او را بدری نیز میگویند خواه بسبب آنکه
در غزوه بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن وی بدر بود و صحابی دیگر از اعیان صحابه باهم نشسته بودند و سماع غنا میکردند
مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان غنا را بر وی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله انتما ای
دو یار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شما سرود می شنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو
اگر نه برو و اذن داده است ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بشنویم و این در عروسی بود که لهو در آن باتفاق
مباح است و آثار از عبدالله بن جعفر که باین کار مولع و مشغوف بود و معاویه نیز با وی شریک و موافق بود و با وی
آمد و شد داشت و زن معاویه اظهار انکار کرد بر عبدالله و عیب گرفت بر وی و گفت معاویه را حال و نسبت تو چه
متقدری این بی نماز روز دیگر عبدالله تنها نزد معاویه آمده و نماز بسیار گزارد و تعبد بسیار کرد معاویه با زنش گفت این را نگر
چه نیکو پسر است پس زن از انکار باز آمد حقیقت حال و منشاء اختلاف آن میباید که سرود شنیدن و آلات و مزامیر
زدن در زمان قدیم کار و بار مفسدان و لاهیان و فاسقان و شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که
آنحضرت صلعم فرمود فرستاده شده ام من و امر کرده شده ام من که محو کنم معازف را که نام آلات و مزامیر لاهی ست
و منهی کنم از شرب خمر و زنا و مراد از اهل نام غنا لهو است و ذکر وی در باب ملاهی میکنند و بعد از نمود محو آثار این امور
و منع از اکثر این منکرات چون آن رسم و عادت ماند مسلمانان و صالحان و پارسایان نیز در آن افتادند و از آن محظوظ
گشتند بی ملابست بفسق و منکرات و خلطت با اهل فسق و فجور و جماعه دیگر چون دیدند که این عادت فاسقان
و نشان بی قیدی است و مشابهت بحال ایشان وارد و خوف آنکه مبادا سری بآن جانب کشد اجتناب نمودند
و تحذیر فرمودند و از شارع نیز اگر باین ملاحظه تحذیری و منعی و وعیدی صادر شده باشد دور نباشد و آنکه محدثانی
گویند که نهی از شارع به ثبوت نه پیوسته و هیچ حدیثی درین باب بصحت نرسیده بعد از تقریر آنکه دائره صحت باصطلاح
ایشان تنگ است مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق و تحریم آن لذاته ثابت نشده چنانکه از خمر و زنا و امثال
آن و آنکه بعضی از اهل ظواهر گفته اند که هیچ حدیثی وارد نشده این سخن خالی از مکابره نیست و مثال این حال قضیه

ظروف و اوانی ست که انهار اختیم و مزفت و نقیر و دبا نام ست که در وقت اباحت خمر استعمال آن میکردند و شراب
دران میخوردند و چون شراب حرام شد استعمال این قسم اوانی و خوردن مشروبات دیگر دران چندگاه حرام
ساختند از برای محو و قمع آثار آن و چون حرمت خمر ثابت و مقرر شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت
آن نماند منع و نهی ازان اوانی نیز نماند و با وجود آن علماء و ائمه دین دو فرقه شدند جمعی بمنع رفتند از استعمال آن
اوانی و قومی بتجویز کما ذکر فی موضعه و در ما نحن فیه نیز مانند این دو فرقه آمدند قومی بنظر عادت شریف قدیم که این
صورت نشان اهل فسق ست منع و رسم احتیاط را گرفته ایستادند و جمعی نظر بر معنی و حقیقت حال انداختند که
اگر ملابست فسق و منکر است حرام و اگر نه چنین ست مباح والله اعلم و علمه احکم بعد ازان تعصب و تشدد
در میان آمد هم مانعان افراط کردند و مرتکبان آنرا مطلقاً منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و هم مبیحان بر رغم آنها
آنرا طاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامه اوقات را مشغول آن و مشغوف بدان ساختند و مجمعها و معرکها گرفتند
و هر دو طایفه فرق میان اهل و نااهل نکردند و سر رشته انصاف که معنی آن نصف لی و نصف لک ست از دست دادند
و طریقه ادب که حقیقت آن نگاه داشت حد هر چیزی ست نگاه نداشتند و یک منشاء اختلاف آنست که جمعی را نظر
بر تاثیر و تصرف نغمه در بواطن افتاد و از جا رفتند و قومی را جواز و عدم جواز فقهی در نظر آمد بر جای خود ایستادند و
شیخ ابن عربی گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی ست که حرکت و اضطراب کار اوست و روح انسانی
که محل ورود معانی ست ازان منزه است و سکون و اضمحلال و توانی صفت اوست اما اینجا کس را میرسد که
بگوید نعم تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه جواری و اتصالی که میان روح حیوانی و روح انسانی
است حال این سرایت بآن کند چه مانع است و نیز شیخ میگوید که نشان تاثیر قرآن در باطن آنست که تبنا د بغیر
غنا یکسان باشد و آنکه بنغمه تاثیر کند تاثیر قرآن نیست این تاثیر نغمه است نه قرآن و این سخن خالی از تکلف
نیست نغمه حلیه و زیور قرآن ست چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و یکسان بودن هر دو
حال خارج از دایرهٔ امکان است مگر کسیکه مشهود و مکشوف مجرد ذات و صفت الهی باشد فایده صاحب
استماع گفته که اختلاف کرده اند در نخستین کسیکه تغنی کرده غنا عربی را پس گفته است ابو هلال عسکری که اکثر
اهل علم بر آنند که نام وی طویس ست و آنچنان بود که چون بنا کرد ابن زبیر کعبه را بنا میکردند آنرا فرس و روم و تغنی
میکردند بالحان خود و شنیدند آنرا مغنیان عرب و نقل کردند آنرا بعربی و نخست کسیکه ابتدا کرد طویس بود و طویس را
مشوم گویند یعنی نامبارک از جهت آنکه ولادت او در روز وفات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و فطام او در
روز موت ابو بکر رضی الله عنه بود و بالغ روز موت عمر شد رضی الله عنه و تزوج کرد روز قتل عثمان رضی الله عنه
و زائیده شد برای او فرزند روز موت علی رضی الله عنهم و گویند که پیش از قتل ابن زبیر غنا موسیقی در عرب انواع غنا

وحسن صوت بود مثل نصب و نشید اعراب و حدا در کتابی و این اقسام همه مباح اند خلاف نیست هیچ یکی را در آن
و برین اقسام حمل میکنند نه بر غنای موسیقی آنها که قایل اند بجواز آنچه منقول ست از صحابه و تابعین و غیرهم از سماع
چنانکه از سیاق اخبار و آثار ظاهر میگردد و نیز از بعضی صحابه مثل عبدالله بن جعفر و غیره سماع غنای موسیقی نیز از جواری
مرویست و میگویند که وی رضی الله عنه از مغنیات شعر می شنید و در معنی اقسام غنا همه یکی ست و راجع بصوت حسن ست
و تفاوتی نیست نغم و قرات قرآن تفاوت همینست که در غنای موسیقی تمطیط و تغییر بسیار است و اینهمه گفته شد و لیکن در تغنی و
استماع آن از حیثیه اتباع سید رسل صلی الله علیه و آله وسلم و اقتدای اصحاب و اتباع آنحضرت که بطریق تقرب
و تدین بر آن اجتماع میکرده باشند فاما آن باقی ست جواب همان ست که محل و مقام آنحضرت متعالی ست دیگر انشا
و اوضاع و مشارب مختلف افتاده بر بعضی جانب ترویح و التفات غالب آمده و احتیاط و امن کم و قت شده و ذوق و جمعیت
در عبادات و طاعات دست داده و بعضی سکر و مستی غالب کرده و ذوق و شوق ایشان در سماع افتاده مدعا آنست که این امری ست
مختلف فیه و در امری مختلف نیست یک دیگر نباید کرد و هر یکی را بحال خود باید گذاشت فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا والله اعلم
بالصواب والیه المرجع والمآب وصلی الله تعالی وسلم علی سید الخلق محمد و آله واصحابه واتباعه اجمعین بهاة طریق الحق و نجوم الهدی

باب یازدهم در عادات شریفه در طعام و شراب و لباس و نکاح و نوم

بدانکه طعام و شراب از ضروریات ست که قوام بنیه و صحت در کار است و تخصیص عبادات بی آن از قبیل محالات
عادیست پس اهل عبادات از آن بقدر حاجت مقتصر اند و از حرص و شره اجتناب نمایند و در شهوت آن منهمک
نباشند و آمده است که سیری در زمان شریعت نبوده و گفته اند که بدعتی ست که ظاهر شده بعد از قرن اول
روایت کرده است آنرا ترمذی و ابن ماجه و تصحیح کرده حاکم از حدیث مقدام بن معدیکرب که گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم پر نکرد ابن آدم وعائی بدتر از بطن خود بس است لقمه چندی که ایستاده دارند استخوان صلب
وی را و اگر زیاده بران خواهد ثلثی برای طعام و ثلثی برای شراب و ثلثی برای نفس و قرطبی گفته که اگر می شنید بقراط
این قسمت را تعجب میکرد و در خبر صحیح آمده که مومن میخورد در یک روده و کافر میخورد در هفت روده و اهل تشریح
گفته اند که آدمی را هفت روده است یکی معده و سه روده دیگر ست متصل بوی بواب و صایم و رقیق و سه دیگر اعور
و قولون و مستقیم و طرق وی دیراست و اینها غلیظ اند و گفته اند مقصود بیان قلت طعام مومن و کثرت طعام کافر و
مبالغه در آنست نه حقیقت عدد یعنی مومن چون مشغول با حراز اسباب عبادات است میداند که مقصود از اکل
سد جوع و اعانت بر عبادات است نه تن پروری زیاده بر قدر ضرورت نخورد و کافر چون مطلوبش ترطیب بدن
و استیفای لذت نفس ست حال بر خلاف آنست و لیکن باید دانست که این اطراد در همه مومن و همه کافر نیست
تواند که مومنی بسیار خوار باشد یا بجهت عادت یا بجهت عارضی که عارض ست مر طبیعت او را یا مرضی که باعث آن شده

سیری بدعت

ترمذی

تشریح

بران و کافری کنخوار بود از جهت ضعف معده و از جهت مراعات صحت برای اطبا یا برای ریاضت بر روش زاهدان
وگفته اند که هر که بسیار ست فکر وی قلیل ست مطعم وی و رقیق ست قلب وی و هر که قلیل ست فکر او کثیر ست
مطعم وی و سخت ست دل وی و نیز گفته اند در نمی آید حکمت معده را که پر شده است بطعام و هر که کم ست طعام او
کم ست شراب او و خفیف ست خواب او و کسی که خفیف ست خواب او برکت ست در عمر وی و کسیکه گران ست
خواب او بی برکت ست عمر وی از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
اهل شبع در دنیا اهل جوع اند در آخرت و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت پر نشد شکم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
بسیری هرگز و بود آنحضرت در اهل و عیال خود که نمی طلبید از ایشان طعامی و هوا یا نمی کرد و اگر میخورانیدند میخورد و هر چه
میخورانیدند قبول میفرمود و هر چه مینوشانیدند مینوشید و گفته اند که عدم امتلاء و نفی سیری محمول ست بسیری که کرده [illegible]
منتهی میگردد بتخمه یا اندازه آنچه متعارف میگردد بران از مفسده باطل نمیشود [illegible] آنچه در حدیث
صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با صحابه ابی بکر و عمر از جوع در منزل ابی الهیثم انصاری و ذبح کردن وی شاة را
و خوردن ایشان آنرا آمده که چون سیر شدند و سیراب گشتند الحدیث و گفته است شیخ محی الدین نووی که در حدیث جواز
شبع است و آنچه در کراهت آن آمده محمول ست بر مداومت اعتیاد و چون واقع شد شبع در حق آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم ثابت شد در حق غیر وی نیز بلا شبهه و از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم
از طعامی سه روز پیاپی تا رفت از عالم رواه الشیخان و این حدیث دو مفهوم دارد یکی آنکه سیری که وی صلی الله علیه
و آله وسلم سه روز پیاپی نبود و اگر بود در یک روز از آن ایام بود و آنست که تا سه روز گرسنگی میگذشت و در هیچ روز
روی سیری نمیدید و ظاهر آنست که مراد معنی ثانی ست والله اعلم چنانکه از ابن عباس آمده که میگذرانید آنحضرت
و اهل و عیال وی شبها پیاپی که نمی یافتند طعام شب و بیشتر طعام ایشان نان جو بود رواه الترمذی و در حدیث صحیح مسلم
آمده که سیر نشدند آل محمد از نان گندم مگر آنکه بود یکی از این دو روز تمر و در حدیث عائشه آمده که گفت بیرون آمد
یعنی آنحضرت از دنیا و پر نشد شکم شریف وی در یک روز از دو طعام اگر سیر میشد از تمر سیر نمیشد از نان جو و اگر سیر
میشد از نان جو سیر نمیشد از تمر و از حسن بصری آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و فرمود بخدا سوگند شام نکرده در آل محمد یک صاع از طعام و بود آنحضرت را نه خانه گفت حسن نگفت آنحضرت این
سخن را برای کم پنداشتن رزق خدا و لیکن خواست که اقتدا کنند بوی امت وی و از عائشه آمده رضی الله عنها
که خوش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا سه چیز طیب و نساء و طعام پس یافت آن دو چیز را
یعنی طیب و نساء را و نیافت طعام را و ترمذی در شمائل از نعمان بن بشیر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم را نمی یافت از دقل چیزی که پر کند شکم و دقل ردی ترین تمر که خلط باشد از اجناس مختلفه که نو رکسـ

فقرا باشد و گفت عایشه رضی الله عنها بودیم ما آل محمد که بگذشت میکرد بر ما یکماه که نمی افروختیم آتش و نبود قوت ما مگر خرما و آب و در روایتی آمده که گفت دو ماه میگذشت ما را برین حالت و می فرستاد بر بعضی همسایها از انصار شیر را وی نوشیدیم ما آنرا و فرموده است آنحضرت بتحقیق رسانیده شده ام من در راه خدا یعنی ببلا و محنت چنانکه رسانیده نشده هیچ یکی و ایذا کرده شده ام در دین خدا چنانکه ایذا کرده نشده هیچ یکی و بتحقیق میگذشت شب و روز و نبود مرا و بلال را طعامی که بخورد آنرا جگرداری مگر چیزی که می پوشید آنرا الفبل بلال یعنی اندک چیزیکه در بغل او می گنجید و نهان میشد از جهت کمی رواه الترمذی و صححه و در بعضی غزوات بودند اصحاب که میخوردند برگهای درختان را تا آنکه مجروح میشد کلهای ایشان و نه دید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نان تنک را و نان میده را و نبود در زمان آنحضرت غربال و صاحب مواهب گفته بسیار تتبع کردم تا بدانم که قرصهای خوراک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خرد بود یا بزرگ و نیافتم درین باب چیزی که بصحت رسد و در بعضی احادیث امر واقع شده بتصغیر رغیف که در وی برکت است و اسانید آن ضعیف است و بود نان خورش آنحضرت سرکه و میفرمود نعم الادام الخل و باید دانست که این ضیق و قلت در معیشت مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب او را رضی الله عنهم که مذکور شد دایمی نبود و همه را نبود و اگر بود نه از جهت احتیاج افلاس و نایافت بود بلکه گاهی بجهت جود و ایثار بود و گاهی بجهت کراهیت شبع و کسر ماده اکل و اختیار ریاضت و بیش از هجرت بود در وقتیکه بمکه بودند و چون هجرت کردند و بمدینه آمدند مواسات کردند ایشانرا اهل مدینه بمنازل و منایح و اموال و بساتین و مزارع و بودند اصحاب ارباب اموال مثل ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص وغیرهم و بذل میکردند ایشان جان و مال خود را برای آنحضرت و امر کرد آنحضرت ایشانرا بآوردن مال پس آورد ابو بکر تمام مال خود را و عمر نصف را و حث و ترغیب کرد آنحضرت اغنیاء صحابه را بتجهیز جیش عسرت پس تجهیز کرد عثمان رضی الله عنه بهزار شتر الی غیر ذلک و ثابت شده است که بر میداشت مر اهل و عیال خود را قوت یکساله و سوق کرد در عمرهٔ خود صد بدنه و نحر کرد و اطعام کرد مساکین را و قسمت کرد صد هزار درهم در یکساعت که از بحرین آمده بود و بذل کرد در غنائم هوازن و حنین از بعیر و شاة و نقود بیرون از حد و قیاس چنانکه تفاصیل این احوال در مواضعش بیاید و اختیار کرد آنحضرت فقر را با امکان حصول توسع و تبسط چنان که روایت کرده اند از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا عرض کرد بر من پروردگار من که بگرداند برای من بطحاء مکه را طلا گفتم لا یا رب بلکه روزی سیر شوم و روزی گرسنه مانم تا چون روزی که سیر میشوم شکر میگویم ترا و چون گرسنه میمانم ثنا میکنم ترا و از ابن عباس آمده رضی الله عنهما که بود روزی رسول خدا و جبرئیل بر کوه صفا پس شنید آوازی هولناک که بترسید از آن و فرمود یا جبرئیل چیست این صوت هایل مگر قیامت قایم شد گفت جبرئیل قیامت نیست و لیکن امر کرده است پروردگار تو اسرافیل را که نزول کند بر تو و بیارد مفاتیح خزائن ارض را

علت ضیق معیشت آنحضرت

پس آمد اسرافیل وگفت که خدا تعالی امر کرده است مرا که عرض کنم بر تو که بگردانم همراه تو جبال تهامه را و بگردانم
آنها را از زمرد و یاقوت و ذهب و فضه و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل علیه السلام که سفر مایید پروردگار تو
که با وجود آن قدر و مرتبه وثواب تو همان باشد که داری وگفت جبرئیل علیه السلام اگر خواهی پیغمبر پادشاه باشی واگر
خواهی پیغمبر بنده باشی و در روایتی آمده است که یکی از موالی آنحضرت حاضر بود گفت اختیار کن یا رسول الله
آنرا که چندگاه از دولت تو بیاسایم پس ابا کرد جبرئیل بسوی آنحضرت که تواضع کن و بنده باش و علما راضی نیستند
که آنحضرت را فقیر و محتاج خوانند و بزهد ضروری وصف کنند و صاحب مواهب لدنیه از حلیمی در شعب الایمان نقل
میکند که گفت از جمله تعظیم آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم که وصف کرده نشود بانچه پیش مردم از صفات ضعفا
و مساکین ست وگفته شود که فقیر بود و مفلس بود و انکار کرده اند بعضی اطلاق زهد را در حق آنحضرت علیه السلام حکایت کرده
است صاحب نشر الدر از محمد بن واسع که گفته شد نزد وی فلان زاهد ست گفت دنیا چه قدر دارد که زهد کرده شود در وی و ذکر
کرده است قاضی عیاض در شفا و نقل کرده است از شیخ تقی الدین سبکی در کتاب خود السیف المسلول که فقهای اندلس فتوی دادند
بقتل و صلب شخصی از متفقهه که استخفاف کرد در شان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اثنای مناظره و تسمیه کرد
او را بیتیم وگفت زهد وی ضروری بود و بقصد و اختیار نبود واگر قدرت بر طیبات می یافت میخورد انتهی و نیز
آورده اند که شخصی از اهل مصر دیگری را بطریق طعن واستخفاف گفت که تو کیستی پدر تو گوسفند میچرانید وی گفت
اگر پدر من گوسفند میچرانید پیغمبر هم گوسفند چرانیده است پس حکم کردند بعضی علما بتعزیر و بعضی بقتل وی که استخفاف
کرد بشان آنحضرت از برای دفع عیب وعار از نفس خود نعم اگر بطریق مسئله و بیان حکم بگوید که آنحضرت گوسفند
چرانیده است روا است وهم صاحب مواهب از شیخ بدرالدین زرکشی آورده که نقل کرده است از بعضی فقهای
متاخرین که میگفت که نبود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فقیر از مال هرگز و نبود حال وی صلی الله علیه وآله وسلم
هیچ حال فقر بلکه بود غنی ترین مردم و کفایت کرده او را حق تعالی امر دنیای او را در نفس شریف وی و عیال وی
ومیگفت در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده است اللهم احینی مسکینا که مراد استکانت قلب است
نه مسکنتی که چیزی در دنیا نبود ندارد وانچه دافع شود و موقع کفایت وی وتشدید بسیار کرده انکار را بر کسیکه اعتقاد کند خلاف
این را انتهی وانچه مشهور ست در میان مردم از قول آنحضرت الفقر فخری وبه افتخر گفت شیخ الاسلام حافظ ابن
حجر که این حدیث موضوع است فتدبر والله اعلم فائده در احادیث وارد شده و مشتهر گشته است که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در وقت جوع سنگ بر شکم مبارک بسته است وصحابه نیز آنرا روایت کرده شده است از ابن جبیر
که گفت رسید آنحضرت را جوع روزی پس گرفت سنگی را و نهاد بر شکم مبارک خود پس فرمود آگاه باشید بسا نفس طاعمه
ناعمه در دنیا که جایعه وعاریه باشد روز قیامت وآگاه باشید بسا اکرام کننده نفس خود را و بزرگ دارنده وتکریم

ابن جبیر

دارنده است و حال آنکه وی اهانت کننده است او را و لباس خوار دارنده نفس را و تواضع کننده که وسے اکرام کننده است او را رواه ابن ابی الدنیا و از انس از ابی طلحه آمده که گفت شکایت کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جوع را و کشادیم هر یک از ما از شکم خود سنگی پس بکشاد آنحضرت از شکم مبارک خود دو سنگ و گفت ترمذی این حدیث غریب است از حدیث ابی طلحه نمی شناسیم آنرا مگر باین وجه و در حدیث جابر در روز خندق آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که ایستاده برای کدیه و حال آنکه بطن او بسته شده بود بحجر و صاحب قصیده برده گفته شعر وشد من سغب احشاءه وطوی تحت الحجارة کشحا مترف الادم و در مواهب میگوید که انکار کرده است ابو حاتم بن حبان احادیث وضع حجر را بر بطن شریف از جوع و گفته است که این حدیث باطل است و تمسک کرده بحدیث صوم وصال که فرمود یطعمنی ربی ویسقینی و گفته که پروردگار تعالی میخورانید و مینوشانید حبیب خود را وقتی که وصال میکرد پس چون محتاج گردد بشد حجر بر بطن که هیچ فایده نمیکند و تاثیر ندارد و بستن سنگ از گرسنگی و گفته است ابن حبان که لفظ حجز است براء بمعنی طرف ازار که در وقت جوع محکم بر می بست چنانکه در وقت صنعت کار محکم می بندند انتهی صاحب مواهب میگوید که صواب صحت احادیث است و بستن آن تسکین میکند بعض الم جوع را زیرا که الم جوع از شدت حرارت غریزیه معدیه است و چون پیشود بطعام مشغول میگردد و آن حرارت بطعام و چون نباشد در معده طعام طلب میکند حرارت رطوبات جسم او میسوزد و میخورد آنرا پس متالم و متاذی میگردد انسان از آن حرارت و چون منطوی و منثنی میگردد بر معده احشا و پوست پست میگردد و آتش معده بقدری و کم میگردد و الم تسکین می یابد و تمام آنحضرت بجوع برای تحصیل و تضعیف اجر است با حفظ قوت و نضارت جسم و حسن لون بیشتر از آنکه اهل تنعم و ترفه دارند و این یک معجزه ایست از معجزات که نضارت و حسن لون اهل دنیا به تناول اطعمه لذیذه شهیه و باستعمال لباسهای ناعمه و فراشهای لینه و امثال آن پیدا شود و اینجا خوراک نان جو و لباس ثوب خشن و فراش پلاس درشت بود و حسن و جمال و نضارت و لطافت در نهایت کمال داشت صلی الله علیه و آله وسلم علی قدر حسنه و جماله و حسب فضله و کماله و بعضی گفته اند که عرب را و خصوصا اهل مدینه را عادت بود که چون خالی میبود اجواف ایشان و فرو میرفت شکمهای ایشان می بستند بر آن سنگ برای تسکین و تخفیف الم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز بست تا بدانانند و بیاگاهانند اصحاب را که نیست نزد وی چیزی که استیثار و استبداد کرده باشد بآن و اظهار کرد این حال را و صاحب مواهب میگوید که صواب آنست که کردن آنحضرت آنرا باختیار و طلب ثواب بوده برای مجرد اعلام و اظهار حال والله اعلم گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین که قول ابن حبان که اطعام و سقی میکرد پروردگار تعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون شد حجر کند برای دفع جوع و الم مدخول است با آنکه تواند که آن مخصوص بصوم وصال باشد از جهت بودن حالت ذوق و شوق و دوام آن نباشد و احوال آنحضرت مختلف بود گاهی چنان گاهی چنین و حق جل علا را حکمتها است و مصلحتها

الصعید سنگی سخت که میان خندق عارض شده بود ایستاد برای شکستن آن ۱۲ اسکله یعنی حجر را تصحیف است صحیح حجز بزای معجمه است یعنی کناره ازار بنده گویم که هم در حدیث جابر ربط الحجر ثابت شده در غزوه خندق بیاید ۱۲

خاص ست با حبیب خود در تصریف و تحویل که در قیاس عقل نمیگنجد نعم در اسانید آن احادیث اگر سخن کنند آن دیگر است والله اعلم **وصل** با وجود ریاضت نفس و عدم التفات آنحضرت بطعام و قضای شهوت و عدم استیفای آن در حبس نفس بنوع مخصوص از اغذیه تکلف نمیکرد بجهت عدم سلوک راه تکلف و بقصد توسع برامت و سد را در مباینت تناول میکرد آنچه عادت اهل بلد بود و هر چه حاضر می آمد از لحوم و فواکه و خبز و تمر و مانند آن و نیز میگویند تخصیص بطعام مخصوص مضر است بطبیعت اگر چه افضل اغذیه و اشهی بود پس میخورد حلوا و عسل و دوست میداشت آنهارا رواه البخاری والترمذی و حلوا اقتصر وند بر طعام شیرین که خورده شود و خطابی گفته که حلوا در عرف نه شود مگر بر چیزی که دخل دارد در ان صنعت پس عسل را حلوا نگویند و گاهی اطلاق کرده میشود بر فواکه نیز و نبود محبت آنحضرت مر آنرا بمعنی کثرت تشهی و شدت میل و انزاع نفس بسوی آن چنانکه عادت ما باشد بلکه اگر حاضر می آمد میل می نمود و میخورد و ازان قدری صالح آوانچه معلوم میشد و خیال میکردند که دوست میدارد آنرا صاحب مواهب از ثعالبی در فقه اللغت نقل کرده که حلوای که آنحضرت آنرا دوست میداشت نامش مجیع بود بفتح میم و کسر جیم و آن تمری که خمیر ساخته شود بلبن و نیز آمده است که عثمان بن عفان را کاروانی آمده بود که بار شهد و آرد بود و در روایتی آرد میده و روغن و عسل بیرون آورد پاره ازان نزد آنحضرت پس دعا کرد آنحضرت او را ببرکت و طلبید دیگی را و نهاد بر آتش و پخته حلوا و فرمود بعضی به بخورید این را این چیزیست که نامند آنرا اهل فارس خبیص و نیز وارد شده است که دوست میداشت آنحضرت شکر را و تصدق کردیدان و طحاوی حدیثی روایت کرده که حاضر شدند حضرت عرس مردی را از انصار پس آمدند جاریها با طبقهای بادام و شکر پس باز داشتند قوم دستهای خود را از جهت ادب آنحضرت پس فرمود آنحضرت چرا ست نمیکنید این را گفتند که تو نهی کرده یا رسول الله از غارت کردن فرمود اما در عرس نهی نکنم ازان پس تجاذب میکرد آنحضرت قوم را و تجاذب میکردند قوم او را و احتجاج کرده است طحاوی باین حدیث بر آنکه نثار عرس غیر مکروه است چنانکه رفته است باین امام ابو حنیفه و حکم کرده باین حدیث بر احادیث صحیحه که وارد شده در نهی از نهبه و لیکن بیهقی این حدیث را ثابت نمیگرداند و تشنیع کرده بدان بر طحاوی و بر قایل شدن بنثار است گفت بنده مسکین عفا الله عنه بحرمة الیاسین که بتحقیق وارد شده است امر بنثار در بعضی یا در جمع این نیز صحیح است پس بقول امام ابو حنیفه رفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لحم شاة را دوست داشت لحم بقر بخصوص معلوم نشده لیکن در حدیث آمده است که آنحضرت قربانی کرد از ازواج مطهره خود گاوی را و ظاهر آنست که ازان خود هم خورده باشد والله اعلم و در مدح لحم احادیث متعدده وارد شده اللحم سید طعام اهل الجنة و در روایتی آمده سید طعام اهل الدنیا والآخرة روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه و ابن ابی الدنیا و سند وی ضعیف است و مر او را شواهد است از حدیث علی رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سید طعام دنیا لحم است بعد از وی برنج اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی

واکل وی زیاده میکند بینائی وقوت را قاله الزهری هکذا فی المواهب وهم از علی رضی الله عنه مرویست که خوردن
لحم تصفیه میکند لحم را وحسن میگرداند خلق را وکسیکه ترک دهد آنرا چهل شب بد می گردد خلق او کذا فی المواهب
وهمچنان که وی راست استدامت ترک وی درین مدت این خاصیت واقع شده وراست استدامت اکل وی درین مدت در
قساوت قلب وسختی طبع نیز اثری وارد شده است ونیز در بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها نزد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم لحم بوده ومیفرموده که خوردن لحم زیاده میکند سمع را ووی بهترین طعامهاست در دنیا اگر
بخواهم از پروردگار خود که بخوراند مرا گوشت هر روز هر آئینه میکند آنرا ومنقول است از امام شافعی اکل لحم زیاده
میکند عقل را وآمده است که گوشت ذراع محبوب تر بود نزد آنحضرت وهم ازین جهت زهر کرده بودند یهود در وی
واز عایشه رضی الله عنها آمده که محبت لحم ذراع نزد آنحضرت از آن جهت بود که نمی یافت لحم را ونمیخورد آنرا مگر گاه گاه ولحم
ذراع زود تر پخته میشد پس شتابی میکرد بتناول آن ودر حدیث ترمذی آمده که گفت آنحضرت اطیب اللحم
لحم الظهر وبعضی گفته اند که محبت لحم ذراع از آن جهت بود که ابعد است از مواضع نجاست ومؤید این توجیه است آنچه
روایت کرده شده که آنحضرت مکروه میداشت کلیتین یعنی گرده را از جهت قربت آنها بمکان بول اما حافظ
عراقی گفته است که اسناد این حدیث ضعیف است وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهش میکرد لحم را یعنی بدندان میخورد
از استخوان ونهش بشین معجمه ونهس بسین مهمله نیز آمده وبعضی گویند بمعجمه بدندان تمام خوردن وبمهمله بسر دندان ولحم بکارد بریده
نیز خورده است ودر حدیث بخاری آمده است که دید آنحضرت گوشت را از شانه گوسفند بکارد که در دست
داشت پس خوانده شد برای نماز پس انداخت از دست کارد را وکارد می برید بدان وبرخاست بر نماز ووضو نکرد
ودر حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قطع نکنید لحم را بسکین که آن از صنع اعاجم است
وبخورید آنرا بدندان که آن اهضم تر وگوارا تر است وابوداود گفته که این حدیث قوی نیست وحافظ ابن حجر
عسقلانی گفته که این حدیث را شاهدی است از حدیث صفوان بن امیه اخرجه الترمذی ودر بعضی روایات
امر بنهش واقع شده بی تصریح نهی از قطع وتطبیق کرده اند که نهش از لحم صغیر است وقطع از کبیر وخورده است
آنحضرت بریان را ودر روایت است از ام سلمه که گفت که آوردم پهلوی بریان کرده را پیش آنحضرت پس خورد از وی
بعد از آن برخاست برای نماز ووضو نکرد وحدیث صحیح رواه الترمذی وخورده است آنحضرت قدید را یعنی
گوشت خشک شده را چنانکه در سنن آمده است که گفت مردی از صحابه ذبح کردم من برای آنحضرت شاتی را
وما مسافر بودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح کن گوشت آنرا پس بودم من که میخورانیدم از آن گوشت آنحضرت را
تا رسیدن بمدینه ومراد باصلاح لحم قدید کردن وداشتن است وخورده است آنحضرت جگر بریان کرده شده را وخورده
لحم دجاج را روایت کرده آنرا بخاری ومسلم وترمذی وغیرهم وخورده است آنحضرت لحم حباری وحشی را که آنرا

گورخر گویند رواه الشیخان و خورده است گوشت شتر را در سفر و حضر و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است
دواب بحر را رواه مسلم و ماهی را و در خوردن آن تفصیل است پیش بعضی مطلق جایز است و نزد بعضی غیر انسان بحری
و خنزیر آن و در مذهب ما جایز نیست جز ماهی و خورده است ثرید را که بفارسی آنرا شکسته گویند که شکسته شود
نان در شوربای گوشت و گاهی گوشت نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عایشه علی النساء کفضل الثرید علی
سایر الطعام رواه ابوداود از ابن عباس آورده که گفت بود محبوب‌ترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
ثرید از نان و ثرید از حیس و حیس طعامی است از خرما و روغن و نان بسته و خورده است نان ترکرده و ساخته بروغن
و مسکه و خورده است نان برشته و در خوردن هریسه احادیث آمده است و هریسه نان آنرا منسوب بوی دارند طبرانی در
اوسط از حذیفه رضی الله عنه آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که جبرئیل خورانید مرا هریسه تا سخت و قوی گرداند
پشت مرا برای قیام لیل و گفته است که در سند این حدیث محمد بن حجاج لخمی است و او است که وضع کرده است این حدیث را
و خورده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کدو را و دوست داشته است آنرا و اگر در طعامی پخته بیشتر می جست آنرا از
جوانب کاسه و میخورد از جهت دوست داشتن آنرا انس گوید از آن باز که دیدم من این فعل را از آنحضرت
دوست میدارم کدو را رواه مسلم و گفته است نووی مستحب است که دوست دارند کدو را و هر چیزی که دوست داشته
آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خورده است سلق را پخته با آرد جو و سلق بکسر چلندر که نام ترکاریست معروف
و روایت کرده است ترمذی در شمایل که آمدند روزی حسن بن علی و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر رضی الله
عنهم نزد سلمی که خادمه آنحضرت بود و گفتند یا سلمی بساز برای ما طعامی که خوش میداشت آنرا پیغمبر ما صلی الله علیه
و آله و سلم گفت سلمی ای پسران من خوش نمیدارید شما امروز آن طعام را یعنی شما طعامهای لذیذ و مشتهی میخورید
کجا خوش خواهید کرد آنرا گفتند بلی خوش میداریم بساز برای ما پس گرفت سلمی پاره از جو آس کرده و انداخت
آنرا در دیگ و بریخت بروی پاره از زیت و فلفل و حوایج دیگ و نهاد آنرا پیش ایشان و گفت این است
طعامی که خوش میداشت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نیکو میخورد آنرا و خورده است آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم خزیره را بالفتح خاء معجمه و کسر زای و بعد از تحتانیه ساکنه طعامی است که ساخته میشود از آرد جو یا گندم
لیکن رقیق تر از آن کذا قال الطبری و جوهری گفته تراشیده میشود لحم در ریزه کرده میشود خرد و ریخته میشود بروی
آب بسیار و چون پخته و نرم گردد انداخته شود آرد و اگر لحم نباشد عصیده است و بعضی گفته اند شوربایی که صاف
کرده شود از سبوس و پخته شود و بعضی گویند خزیره با نجام از نخاله است و با هلال از لبن و عتبان گفته که آمده
بمن آنحضرت و ابوبکر وقت چاشت تا بلند شد آفتاب پس نگاه داشتم من ایشان را بر خزیره که ساختیم برای
ایشان و خورده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اقط را بفتح همزه و کسر قاف که آنرا بفارسی پنیر گویند

شیر که بیرون آورده شده است از دی بسکه و بسته شده است و ترش شده و سخت گشته انداخته میشود در طعامها
و آشها و خورده است رطب و تمر و بسر را رطب بضم را و فتح طا خرمای تر و تمر خرمای خشک و بسر بضم با و سکون سین
غوره خرما یعنی خرمای نیم پخته یقال ارطب البسر و یقال اول ما بدا من النخل طلع ثم بلح بفتحتین ثم بسر ثم رطب و خورده است
کباث را بفتح کاف و تخفیف موحده بعد از الف مثلثه ثمر اراک که پخته باشد و اراک درخت مسواک که بزبان هندی
آنرا پیلو گویند و دوست میداشت جذب را بجیم و ذال المعجمه مفتوحتین که جمار را گویند بضم جیم و تشدید میم چیزی ست
که از درون درخت خرمای برآید که آنرا شحمة النخل گویند و خورده است جبن بضم جیم موحده بمعنی پنیر از ابن عمر
رضی الله عنهما آمده که گفت آورده شد جبن نزد آنحضرت در تبوک پس کارد طلبید و تسمیه کرد و برید آنرا روا ابوداود
و در جبن رومی بعضی فقها را سخن ست و خورده است آنحضرت بطیخ را برطب و در روایتی طبیخ واقع شده
بتقدیم طا بر با و در روایتی البطیخ او الطبیخ بالشک و طبیخ لغت ست در بطیخ کذا فی المواهب نقلا عن صاحب المحکم
و بود بطیخ احب فواکه نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم و در فضل بطیخ احادیث آمده و در ان کتابی ساخته اند و محدثان
بران حکم بوضع کرده اند والله اعلم و از عجایب ست که محمد بن اسلم نمیخورد بطیخ را زیرا که منقول نشده است که چگونه
میخورد آنحضرت آنرا در روایتی خوردن قثا برطب آمده که در دستی قثا بود و در دستی رطب گاهی ازین میخورد و گاهی ازان
و همچنین در رطب و بطیخ که در حدیث انس آمده است که جمع میکرد میان رطب و خربزه این دو احتمال دارد که یکی را
بر دیگری می نهاد و می خورد و یا گاهی ازین میخورد و گاهی ازان و خربزه بکسر خای معجمه و سکون را و کسر موحده نوعی ست
از بطیخ اصفر و از غرایب احادیث حدیثی ست که ابن ماجه آورده از عایشه که گفت مادر من معالجه میکرد مرا برای
فربهی من و استعمال میکرد در ان تا در آرد مرا بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و مستقیم نمی شد او را این معالجه
تا آنکه خوردم من رطب و قثا را و در روایتی تمر بجای رطب پس فربه شدم من فربهی نیک کذا فی المواهب
بدانکه شارحان بلکه راویان حدیث برانند که مقصود آنحضرت از جمع میان رطب و بطیخ کسر حرارت رطب بوده
ببرودت بطیخ و تعدیل این بآن بقاعده طب چنانکه از حدیث ابی اسامه از هشام آمده از صلی الله علیه وآله
وسلم کان یاکل البطیخ بالرطب یکسر حر هذا ببرد هذا و برد هذا بحر هذا ظاهر میگردد و گفته اند که این اصلی عظیم ست
در ترکیب اطعمه و ادویه و جمعی که گفته اند که مراد به بطیخ که برطب میخورد بطیخ اخضر است که بارد است نه اصفر که حارست
و تعقب کرده اند آنرا که خربز بکسر خا که در حدیث انس آمده است نام نوعی از بطیخ اصفر ست و جواب داده اند که
بطیخ اصفر را نیز نسبت برطب برودتی ست اگرچه از جهت حلاوت حرارتی دارد و گمان این مسکین آنست که
تعلیل جمع رطب به بطیخ بکسر حرارت و برودت و تعدیل این بآن چنانکه توهم کرده اند تکلف ست و ظاهر آنست
که جمع مذکور اتفاقی بود شاید که آن بطیخ حلاوت نداشت و قثا خود اصلا شیرینی ندارد و بهم خورد تا شیرین گردد

واین از بی تکلفیهای آنحضرت و عدم اهتمام در استلذاذ بود و در خوردن آنحضرت تمر را با خبز شعیر نیز چنین گفته اند که شعیر بارد یابس ست و تمر حار رطب پس ادام ساختن تمر خبز شعیر را برای کسر برودت شعیر است بحرارت تمر و کسر حرارت تمر به شعیر و این احسن تدبیر و تعدیل ست والله اعلم بحقیقة الحال و میخورد آنحضرت تمر را بزبد یعنی مسکه و خوش می آمد او را و هنوز این طعام در ان دیار متعارف است و در بازارها نیز میفروشند تمری ست با هر دو هم وسط مسکه نهاده و غالب با رطب ست که وسوست مسکه عفوصت آنرا می برد و میخورد آنحضرت نان را با نان خورش هرچه میسر میشد گاهی بگوشت و گاهی بطبیخ و گاهی بتمر و آمده است که نهاد تمر را بر پاره نان شعیر و گفت این نانخورش این ست و گاهی بخل و فرمود نعم الادام الخل رواه مسلم خطابی و قاضی عیاض گفته اند که مراد باین کلام مدح اقتصاد در ماکل ست و منع نفس از ملاذ اطعمه یعنی نانخورش کنید بخل و مانند آن از انچه خفیف ست مؤنت آن و عزیز نیست وجود آن و تنافس نکنید در شهوات که مفسد دین و مسقم بدن ست و امام نووی گفته که این مدح نفس خل ست که آن متضمن منافع است و اما اقتصاد در مطعم و ترک شهوات معلوم ست از احادیث دیگر و قواعد دیگر و ابن قیم گفت که این ثناست بر خل بحسب مقتضای حال حاضر نه تفضیل ست مر او را بر نانخورشهای دیگر چنانکه بعضی گمان برده اند و سبب ورود حدیث آنست که آنحضرت در آمد روزی بر اهل خود پس پیش آوردند نان خشکی پس فرمود آیا نانخورشی نیست نزد شما گفتند نیست نزد ما نانخورش مگر خل پس فرمود نعم الادام الخل و مقصود آنست که اکل خبز با دام از اسباب حفظ صحت ست که اصلاح میکند خبز را و ملایم میگرداند برای حفظ صحت بخلاف اقتصار بر یکی ازین و نیست درین تفضیل خل بر لبن و لحم و عسل و مرق اگر حاضر میشد لبن یا لحم اولی میبود بمدح پس گفتن آنحضرت این قول را برای جبر انکسار قلوب و خوش کردن دلهای ایشان ست نه برای تفضیل وی بر سایر ادامها و میخورد آنحضرت از فواکه بلد خود در وقت رسیدن آن و پرهیز نمیکرد از ان و صاحب مواهب میگوید که این از اکبر اسباب حفظ صحت است زیرا که پروردگار تعالی گردانیده است بحکمت خود در هر شهری از میوهایی که منتفع میشود اهل آن بدان در وقتش پس میباشد تناول آن از اسباب صحت و عافیت ایشان و بی نیاز میگرداند از استعمال بسیاری از ادویه و کم کسی باشد که پرهیز کند و احتراز نماید از فاکهه بلد خود از جهت ترس بیماری و ضعف مگر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیف تر و دورترین مردم ست از صحت و قوت پس هر که خورد آنرا در وقتش بر وجهی که باید خورد باشد آنرا دوای نافع انتهی و منقول است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میخورد عنب بطریق خرط و معنی خرط آنست که نهد خوشه را در دهن و بگیرد دانهای آنرا بدهن و بیرون آرد شاخ آنرا برهنه از دانها و متعارف گرفتن دانه بدست و انداختن آن در دهان ست و بعضی گفته اند که اصل نیست مر این حدیث را و در بعضی روایات خرصا آمده بصاد مهمله بدل طا و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بصل نخورده است و آنرا نهی هم نکرده و فرمود هر که بخورد باید که در مسجد نه درآید

و مجامع دیگر را نیز قیاس کرده اند بران و روایت کرده است ابوداؤد و از عایشه رضی الله عنها که آخر طعامی که خورده
آنحضرت طعامی بود که در وی بصل بود و ظاهر آنکه برای اثبات و تاکید جواز خورده و یا پخته بود و اماتت کرده شد
بوی آن و کراهت در خام او است و در آنچه بوی آید و در ان مدت که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ابتدای هجرت
در خانه ابوایوب انصاری بود و طعامها پیش آنحضرت می آوردند که دران ازین بقول را نیز داخل می بود و نمیخوردند
بیاران میفرستاد و حکم سیر نیز همین است بلکه غلیظ‌تر از آن و نووی گفته که اختلاف کرده اند علما در حکم ثوم و بصل
و کراث در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس بعضی گفته اند که حرام بود بروی و اصح آنست که مکروه
بود و کراهت تنزیهی نه تحریمی از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لا در جواب قول صحابه احرام هی و کسیکه
قایل است بحرمت میگوید یعنی آنست که حرام نیست بر شما والله اعلم و صاحب مواهب گفته که واجب است در محبت
صادق موافقت وی صلی الله علیه و آله وسلم در ترک ثوم و بصل و مکروه داشتن چیزی که مکروه داشته است آنحضرت
آنرا زیرا که از اوصاف محب صادق آنست که محبت دارد چیزی را که دوست دارد محبوب وی و مکروه دارد چیزی را
که مکروه دارد محبوب وی صدق ما قال رحمه الله وگاهی که فطرت بشری و عنایت آنحضرت که در تشریع اباحت می افتد
بحکم ان الله یحب ان یؤتی رخصه کما یحب ان یؤتی عزائمه ارتکاب آن واقع میشود و آن چیزی دیگر است عفا الله عنه
و در بعضی روایات آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و علی رضی الله عنه در جای دور افتاده بودند
گرسنه شدند خود را بمزدوری دادند تا آب دهند بستان مردی را وی خبزه کراث پیش ایشان آورد آنحضرت نان
خود تناول کرد و کراث بعلی رضی الله عنه داد کذا ذکر فی تاریخ المدینة فصل و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم که اکل میکرد به سه انگشت ابهام و سبابه و وسطی رواه الترمذی فی الشمایل چه اکل بیک انگشت و دو انگشت
اکل متکبرانست و نیز لذت نمی یابد بدان اکل و سیر نمیگرداند او را مگر بعد از زمان طویل و اکل بجمیع خالی از نشان
شره و حرص نیست و صاحب مواهب حدیثی مرسل آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم به پنج انگشت خورده ا
و جمع کرده است میان این حدیث و حدیث متقدم که در اکل سه انگشت آمده است باختلاف احوال و اوقات
و بعد از اکل می لیسید انگشتان را پیش از آنکه مسح کند بمندیل و در بعضی روایات امر واقع شده بلعق اصابع و صحفه
و آمده که صحفه استغفار میکند مر لاحس خود را و وجه تعلیل لعق واقع شده که دریافته نمیشود که برکت در کدام جزء طعام
و شرط نیست در لعق که در آرد اصابع در دهان و لیسیدن آنها بزبان یا بباطن انگشت کافی است و در بعضی اوقات
می لیسانید انگشتان را بعضی اطفال و خادمان را و لعق اصابع در اثنای اکل مکروه است و در اکل از آنچه ساقط شد
از خوان یا قصعه نیز ثواب آمده و در بعضی روایات آمده که در وی امن است از فقر و برص و جذام و صرف کرده
میشود از اولاد وی حمق و عافیت داده شود در ایشان و در علی از طریق رشید که از خلفای عباسیه است

از آبای خود از ابن عباس آورده که هر که بخورد از آنکه ساقط شده از مایده بر آید اولاد وی صبیح الوجه و نفی کرده شود از وی
فقر و اتباع درین امور از اهل تکبر صورت نه بندد و آن را مستقذر دارند و اگر بحقیقت نگرند هیچ جای استقذار نیست
اجزای همان طعام ست که خورده است بمساس اصابع و لعق قصعه چرا مستقذر گردد خصوصا وقتی که بشنود که فعل آنحضرت
است صلی الله علیه و آله و سلم و بحقیقت هر که استقذار کند چیزی را که منسوب ست بآن سرور لازم می آید بر وجهی چیزی
عظیم نعوذ بالله من ذلک صاحب مواهب از بزرگی نقل کرده است که گفت آدمی مضمضه میکند و می درآرد انگشت خود را
در دهن خود و دلک میکند دندانها را و باطن فم را و هیچکس آن را استقذار نمیکند و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که
نمیخورد متکی و میگفت من بنده ام می نشینم چنانکه می نشیند بنده و میخورم چنانکه میخورد بنده و در تفسیر اتکا اختلاف کرده اند
قاضی عیاض که از محققین شراح حدیث ست در شفا گفته است که مراد باتکا تمکن و تقعد ست برای اکل همچو تربع و
مانند آن از انواع جلساتی که اعتماد کند در وی جالس بر چیزی که زیر خود انداخته است و جالس برین هیئت استدعا میکند
کثرت اکل را و استکبار میکند از آن و جلوس آنحضرت مانند جلوس کسی بود که گویا همین ساعت خواهد برخاست بطریق
اقعا گفته است که نیست معنی حدیث در اتکا میل بیکجانب نزد محققین انتهی کلام القاضی و مراد باقعا آنست که
بچسپاند الیتین خود را بر زمین و ایستاده دارد ساقین را و مستند باشد به پشت خود و اینست که منهی عنه ست در نماز
و صاحب مواهب میگوید که حکایت کرده ست همین معنی را که تفسیر کرده است قاضی عیاض اتکا را ابدان در کمال از
خطابی که از ائمه شراح حدیث معتمد علیه ایشان ست و گفته است خطابی مخالفت کرده است اکثر مردم را که ایشان
تفسیر کرده اند اتکا را بمیل باحد الجانبین و گفته است خطابی گمان میبرند عامه که متکی کسی ست که خورد بر یک جانب خود
و نه چنین ست بلکه متکی بمعنی معتمد بر وطای که در تحت اوست انتهی و اتکا را بمیل بیک جانب نیز تفسیر کرده اند و ابن
جوزی جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند که اتکا اعتماد بر چیزی چنانکه دیوار و وساده و مانند آن و بعضی گفته اند
اعتماد بر دست چپ از زمین و در بعضی احادیث نهی ازین صریحا نیز آمده است و ابن اثیر در نهایه گفته که کسیکه
تفسیر کرده است اتکا را بمیل باحد الشقین تاویل کرده است آن را بر مذهب طب ابن قیم گفته که این ضرر میکند
باکل زیرا که منع میکند مجری طبیعی طعام را از هیئت خود و مانع می آید از سرعت نفوذ طعام بمعده و می پیچد
معده را و مستحکم نمیشود فتح وی مر غذا را و نیز میل میکند معده و نمی ایستد و نمیرسد غذا بسوی وی بسهولت و اما
اعتماد بر شیء بیرون آن جلوس جبابره است که منافی طریقه عبودیت ست و از ینجهت فرمود آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم آکل کما یاکل العبد و بعضی گفته اند که این حکم نفی اکل متکیا از خصائص حضرت نبوت ست صلی الله علیه و آله
و سلم و حق آنست که عام ست نعم اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت این ادب آن چیزی دیگر ست والضرورات
تبیح المحظورات و صاحب سفر السعاده گفته که اتکا بر پنج نوع است و همه این هیآت را که ذکر کرده شد عد کرده است

و صاحب مواهب گفته که چون ثابت شد کراهیت اتکا و بودن او خلاف اولی پس مستحب صفت جلوس برای اکل
آنست که بر دو زانو نشیند بر پشت هر دو قدم یا ایستاده کند پای راست را و بنشیند بر پای چپ و ذکر کرده است
ابن قیم که می نهاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بطن قدم یسری را بر ظهر یمنی بجهت تواضع و تادب و گفته که این
هیئت انفع و افضل هیئات اکل ست زیرا که اعضاء همه بر وضع طبیعی خود می باشند که پیدا کرده است خدای تعالی
و چون می نهاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را در طعام تسمیه میکرد و افضل آنست که بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم و اگر بگوید بسم الله کفایت میکند و حاصل میشود سنت در آخر طعام حمد میگفت خدای عز و جل را و صیغها
حمد متعدد وارد شده است و بس است این مقدار که بگوید الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وجعلنا من المسلمین و این دعا نیز بصحت
رسیده است که میفرمود اللهم اطعمت وسقیت واغنیت واقنیت وهدیت واحییت فلک الحمد علی ما اعطیت و میخورد
آنحضرت بیمین و امر میکرد بدان و فرمود یا غلام سم الله وکل بیمینک وکل مما یلیک و حمل کرده اند بعضی از علما این امر را بر ندب
و صواب آنست که واجب است از جهت ورود وعید بر ترک آن چنانکه در صحیح مسلم آمده که آنحضرت دید مردی را که میخورد
بشمال خود پس فرمود کل بیمینک گفت اقدر ولا استطیع فرمود لا استطعت پس نتوانست بر داشتن دست را بجانب
دهن خود و بعضی استدلال کرده اند بر ندب بقرینه قول آنحضرت وکل مما یلیک و خوردن از مما یلی واجب نیست و جواب
داده اند که آن واجب است و تارک آن عاصی و آثم است بعد از علم بنهی و بعضی گفته اند که اگر طعام لون واحد است
تعدی نکند مگر بما یلی خود را و اگر الوان متعدد است مثل فواکه وغیره جایز است و حدیثی هم درین باب روایت میکنند و آن
حدیث ضعیف است کذا قیل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تتبع میکرد دباء را از حوالی
قصعه و این معارض حدیث اکل مما یلی ست جوابش آنکه نهی ازان بتقدیری ست که صاحب راضی نباشد و از حضرت
کیست که راضی نباشد بعضی گفته که آن در خوردن تنها بود و ظاهر آنست که انس با وی بود والله اعلم و آنحضرت میشست
دست را پیش از طعام و بعد از وی و فرمود برکة الطعام فی الوضوء قبله والوضوء بعده و در حدیث دیگر آمده است
که نزدیک گردانیده شد با آنحضرت طعام پس گفتند صحابه آیا آب بیاریم برای آنکه وضو کنی فرمود مامور نیستم بوضو مگر وقتی
که بایستم برای نماز مراد آنجا از وضو شرعیست و دران حدیث دست شستن ست که وضو که لغوی ست
بمعنی نظافت و نمیخورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گرم را روایت است از ابی هریره که نزد آنحضرت
طعامی آوردند در صحفه که بخار میجوشید پس فرمود آنحضرت خدای تعالی نفرموده است ما را بخوردن آتش و در حدیث انس
آمده است که آنحضرت مکروه میداشت داغ کردن را و طعام گرم را و میفرمود بخورید طعام سرد را که در وی است
برکت است و نیست در طعام گرم برکت و از اسماء آمده که چون آورده میشد نزد وی طعام گرم میپوشید آنرا
تا آنکه میرفت جوش او و گفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام سرد اعظم ست برکت را وی و بود مر آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم را قدحی از خشب منقب بحدید وگفت انس نوشانیده ام آنحضرت را باین قدح آب ونبیذ
وعسل وجز آن همه مشروبات را ونزد بخاری از حدیث عاصم احول آمده که گفت دیدم قدح آنحضرت را صلی الله علیه
وآله وسلم نزد انس وخوردم در وی آب وراه یافته بود باوی شکستگی پس مسلسل گردانید او را انس بفضه وآن قدحی بود
جید عریض از چوب نضار بضم نون وضاد معجمه خالص از چوب واز هر چیز وگفته اند که از شجر اثل بود ولون او مایل
بصفرت بود وگفت ابن سیرین بود در وی حلقه از آهن پس خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب
یا فضه پس باز داشت او را از آن ابوطلحه وگفت تغییر مده چیزی را که ساخته است آنرا رسول خدا وامام ابو عبدالله بخاری
آورده که گفت دیدم این قدح را ببصره وخوردم در وی آب وخریده شد آنرا از اولاد نضر بن انس بهشتصد هزار درهم
کذا فی المواهب ونخورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر خوان هرگز ونخورد نان تنک ولیکن خورد بر سفره وآن از
چرم یا برگ بود الان متعارف در حرمین از برگ خرماست ودر مواهب از کتاب هدی نقل کرده که بعضی اطبا گفته اند که
هر که خواهد حفظ صحت بعد از عشا مشی کند مقدار صد گام وخواب نکند عقب آن که مضرست تا نگذارد بدن بار از اکل
آسان میگرداند هضم را **وصل** واما شرب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس بتحقیق دوست میداشت آب
شیرین سرد را ومی آوردند صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از بیر سقیا بضم سین مهمله وسکون قاف چشمه ایست که
میان وی ومدینه دو روزه راه است ومیل واستعذاب آب منافی زهد نیست وداخل ترفه مذموم نی
وچگونه باشد چنین وحال آنکه کرده است آنرا سید الزاهدین صلی الله علیه وآله وسلم وزیاده بران از تطییب آن بمشک
وگلاب داخل ترفه وتنعم است واز امام مالک کراهت آن منقول است که اسراف است ونیست در شرب آب بشور
فضیلت وسرد نیز همین حکم دارد ومنقول است از یکی اکابر که گفت با تلمیذ خود ای پسر کمن سرد کرده تجوید آب را
زیرا که آب سرد می برآرد شکر را از میانه دل تلمیذ گفت آنمرد که گویی که آب بر دیوار نهاده بود تا سرد گردد پس برسید
آفتاب بران و برنداشت وهم آب گرم خورد وگفت نخواهم که برای لذت نفس خود بیدار هم گفت ای پسر ک
آنمرد صاحب حالست متابعت او راست نیاید وگفته اند مراد از آن مرد سری سقطی است رحمه الله وآورده اند که
آنحضرت عسل با آب ممزوج میکرد وقت صباح وآنرا ناشتا بیفرمود وچون ساعتی چند بران میگذشت وجوع پیدا
میشد تناول میکرد چیزی از آنچه حاضر بود از طعام وصاحب مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفته که درین
حفظ صحت است که راه نیابد بآن مگر افاضل اطبا زیرا که شرب عسل ولعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را ومیشوید
خمل معده را وجلا میدهد لزوجت او را ودفع میکند فضلات او را وگرم میگرداند معده را باعتدال ومیکشاید سدهای او را
وآب سرد ورطب بارد است قطع میکند حرارت را وحفظ میکند صحت بدن را وبعضی گفته اند که آنچه در حدیث عایشه
واقع شده است که آنحضرت دوست میداشت آب شیرین سرد را مراد بدان همین آب سرد ممزوج بعسل است یا نقیع تمر

و زبیب و نبیذ ست و در وی نفع عظیم ست و افزاید قوت و روش ساختن نقیع و نبیذ آنست که تمر یا زبیب را کوفته
در آب انداخته نگاه دارند تا آب شیرین شود پس اگر یکروز نگاه دارند تا با شیرینی لب گزیدگی پیدا گردد نبیذ ست
و اگر بالفعل بخورند نقیع گویند و اگر یک روز و دو روز بایستد نبیذ و این حلال ست و وضو بوی جائزست در مذهب حنفی و
اگر بسیار بایستد و تند و تیز گردد مکروه و اگر کف اندازد حرام و خمر است و آنحضرت دوست میداشت لبن را و میفرمود
هیچ چیزی نیست که کفایت کند از طعام و شراب و کار هر دو کند مگر لبن و بعد از خوردن طعام میفرمود و زدنا خیرا منه و بعد از لبن میفرمود
وزدنا منه و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که سه چیز اند که اگر کسی بدهد رد نباید کرد لبن و وساده
و دهن و در حدیث دیگر طیب واقع شده است بجای دهن که فرد متعارف از آنست و میخورد گاهی شیر خالص و گاهی
آمیخته با آب سرد زیرا که شیر چون دوشیده گرم میباشد و آن بلاد در غالب گرم اند پس بشکست گرمی شیر بسردی آب
و تواند که شیر سرد بر مزاج لطیف آنحضرت مناسب و موافق تر می آمده باشد و این مسکین را نیز حال برین منوال است
ان شاء الله تعالی ببرکت این موافقت سعادتی نصیب گردد و در حدیث بخاری از جابر آمده است که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در آمد در بستان یکی از انصار و با آنحضرت صاحبی بود همراه او و در روایتی آمده که ابو بکر صدیق بود
رضی الله عنه و آن انصاری آب میگردانید در بستان خود پس آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم اگر نزد تو آبی باشد
که شب کرده باشد در مشک کهنه یعنی سرد باشد بیار و اگر نه کرع بکنیم یعنی آب از جدول بخوریم که میرود پس گفت انصاری
آری نزد من آبی هست که شب کرده است در مشک کهنه پس رفت در عریش باغ و ریخت آب در قدح و دوشید
بران از گوسفندی که در خانه داشت پس خورد آنحضرت آن آب را و لیکن باید دانست کرع آب از جوی خوردن
بدهن ست چنانکه چارپایها خورند و شراح حدیث گفته اند که مراد بکرع اینجا آب بدست خوردنست نه بدهن گویا که ایشان
حمل بر حقیقت کرع مناسب بمقام و رفعت درجه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعید یافتند و هیچ بعید نیست از
بی تکلفیهای آن سرور و شاید که در خوردن باین روش ذوقی هم یافته باشند والله اعلم و این فقیر در صحبت یکی
از صلحای وقت که بعلم حدیث اطلاع داشت رحمه الله بود و همین طور در باغی آب در جدول میرفت آن عزیز
کرع کرد و آب خورد و دران وقت بر حقیقت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از طلوع برین حدیث جابر
معلوم شد که این فعل آن عزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نخورد که مفسد ست و تا طعام بانهضام
نیاید آب نباید خورد و آب نشسته میخورد و عادت شریف همین بود رواه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که نخورد یکی از شما
ایستاده و اگر خورد بفراموشی قی کند و بیرون اندازد آب را از شکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده رضی الله عنهما
که گفت آوردم نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم پس خورد آنحضرت از ان ایستاده و در حدیث علی مرتضی

رضی الله عنه

رضی اللہ عنہ آمدہ کہ وضو کرد پس بایستاد و خورد بقیہ آب وضو را و گفت مردم مکروہ می پندارند ایستادہ آب
خوردن را و من پیغمبر خدا را دیدم کہ کرد چنانکہ من کردم و این حدیثہا ہمہ صحیح ست و جمع میان آنہا آنست کہ شرب
قائما مکروہ است بکراہت تنزیہی و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز ست مر شارع را کردن فعل مکروہ برای
بیان جواز کہ واجب ست بروی و نسبت بوی مکروہ نیست و امر با ستقا محمول ست بر ندب و استحباب پس ہر کہ
ایستادہ بخورد مستحب ست مر او را کہ قی کند بجہت این حدیث صحیح صریح خواہ بنسیان خورد یا عمداً و در حدیث تخصیص نسیان
برای اشارت ست بآنکہ ترک اولی و افضل عمداً از مومن چون واقع شود کذا قالوا و مالکیہ برانند کہ لا باس بالشرب
قائما و استدلال کردہ اند بحدیث جبیر بن مطعم کہ گفت دیدم ابوبکر صدیق را رضی اللہ عنہ کہ میخورد آب را ایستادہ
و امام مالک گفتہ است کہ رسیدہ است مرا از عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم کہ ایشان میخوردند آب ایستادہ و
جواب میدہند از حدیث ابی ہریرہ بآنکہ عبدالحق کہ از ائمہ حدیث ست گفتہ است کہ اسناد این حدیث ضعیف
است و بعضی گفتہ اند کہ شرب قائما مخصوص بآب وضو و زمزم است و بعضی از علما گفتہ اند کہ شاید کہ نہی منصرف و متوجہ
بکسی ست کہ آورد آبی برای یاران خود و مبادرت کرد بخوردن آن پیش از ایشان بروجہ استبداد و بیرون آمدن
از قاعدہ ساقی القوم آخرہم شربا انتہی و حمل برین وجہ محض احتمال ست کہ برانگیختہ اند ایشان آنرا و دلالت نیست
عبارت حدیث را بران و صواب آنست کہ احادیث شرب قائما دلالت بر اصل جواز دارد و احادیث نہی بر
استحباب شرب قاعداً و اولی و افضل شرب قاعدا است و از کلام بعضی شراح چنان ظاہر میشود کہ نہی از شرب قائما
مبنی بر قواعد طبیہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آنرا رعایت میکرد و بدان ارشاد مینمود و مقتضای این
کلام آنست کہ احتیاط و بدان نکند و اگر احیانا بخورد ممنوع نباشد واللہ اعلم و بعضی گفتہ اند کہ قول فلیستقی موقوف بر ابی ہریرہ
است و در حدیث مسلم از ابی ہریرہ کہ ذکر کردہ شد صریح نیست در رفع بلکہ ظاہر در وقف است واللہ اعلم و نزد امام احمد
از ابی ہریرہ آمدہ کہ وی رضی اللہ عنہ دید مردی را کہ آب میخورد ایستادہ پس گفت قی کن این آب را گفت مرد
برای چہ قی کنم گفت ابوہریرہ خوش داری کہ بخورد آب با تو گربہ گفت خوش ندارم گفت تحقیق آب خورد با تو کسی کہ
بدتر از گربہ است کہ شیطان ست و بود آنحضرت کہ میخورد آب را بسہ دم و میفرمود کہ این شراب سازندہ تر و گوارا تر و شفا
بخشندہ تر ست و قدح را از دہن مبارک جدا میکرد در ہر دمی و از دم زدن در قدح نہی میکرد و چون نزدیک میکرد آنرا
بدہن نفیس تسمیہ میکرد و چون جدا میکرد حمد میفرمود میکرد این را سہ بار و آمدہ است کہ در دم اول گوید الحمد للہ و
در دم دوم الحمد للہ رب العالمین و در دم سوم الحمد للہ رب العالمین الرحمن الرحیم و بعد از شرب این دعا نیز ماثور ست
الحمد للہ الذی جعلہ عذبا فراتا برحمتہ ولم یجعلہ ملحا اجاجا بذنوبنا و نیز آمدہ است کہ فرمود ست آنحضرت صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم نمکید آب را مکیدنی و در نکشید در کشیدنی و ازین حدیث معلوم میشود کہ اول کوزہ را بلب نہادہ بدہن گرفتن

چنانکه بعضی میکنند ممنوعست زیرا که مص بلب می باشد ولیکن جدا داشتن و بلند تر از دهن کردن نیز موافق معنی مص نیست و آنحضرت مکرر عرض میکرد طعام را بر مهمانان خود یکباری نوشانید شخصی را شیر و هر بار میفرمود اشرب اشرب تا آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق که دیگر جای نمانده است آنرا رواه البخاری و چون میخورد با قومی می بود آخر قوم از روی اکل یعنی در اول نمیخورد و در آخر موافقت میکرد با ایشان و در حدیث آمده است که چون نهاده شود مائده پس باید که برنخیزد مرد و دست باز ندارد از طعام اگرچه سیر شود تا فارغ نشوند قوم زیرا که این خجل میگرداند همنشین او را و شاید که باقی مانده باشد برادر را حاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند بطعام و بمهمانی می برد و شخصی در دنبال می افتاد اعلام میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میزبان را و میگفت این شخص تابع شده است ما را اگر خواهی برگردد احادیث و طفیلی شدن خادمان و تابعان با اکابر و مقتدایان آمده است و جایز است و مقتضای این حدیث آنست که صاحب خانه را اعلام کنند و استجازت خواهد از وی و چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم طعام میخورد نزد قومی بیرون نمی آمد تا دعا میکرد برای ایشان و میگفت اللهم بارک لهم فیما رزقتهم واغفر لهم وارحمهم

وصل نوع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسع و ترک تکلف بود یعنی هر چه می یافت می پوشید و تنگ نمیگرفت تعیین و اقتصار بر صنف معین و طلب نفیس غالی و نه خسیس رخیص و تکلف نمیکرد و هر چه موجود و میسر میشد میپوشید و اقتصار میکرد بر آنچه داعی بود ضرورت وی و غالب احوال کسا و برد و ازار درشت می بود و پشمینه میپوشید و آورده اند که بود مر آنحضرت را کساء ملبد پیوندکرده شده که میپوشید و میفرمود نیستم من مگر بنده میپوشم چنانکه بندگان میپوشند رواه الشیخان و اگر گاهی لباس نفیس گران بها که ملوک عجم اهدا و ارسال مینمودند بقصد استمالت خاطر ایشان میپوشید زود میکشید از بدن شریف و می بخشید به مردم قسمت میکرد و نزد انصاف و نظر بحقیقت مباهات در ملابس و تزیین بدان از خصال اهل شرف و جلالت نیست بلکه از سمات و صفات نساء است محمود تفاوت و نظافت ثوب است و توسط در جنس که لباس امثال عزیزان باشد و مسقط مروت نبود و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود از جمله کرامت مومن نزد خدای عز و جل نقاوت ثوب و رضا به یسیر است و آنحضرت مکروه میداشت جامه چرکین را وقتی مردی را دید که بود بر وی جامه چرکین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه را پاکیزه سازد و دید شخصی را ژولیده موی چرکین جامه بد هیأت فرمود گاهی می آید یکی از شما گویا شیطانی ست و تکلف و مبالغه در تزیین نیز خوش نمیداشت در سفر السعادت میگوید که عادت شریف در لباس ترک تکلف بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه وآله وسلم دو فرقه شدند بعضی مبالغه کردند در تزیین و تجمل و جامهای نفیس پوشیدن گرفتند و مقید شدند بدان و بعضی التزام کردند پوشیدن جامهای درشت زبون خسیس را و مقید شدند بآن و این هر دو روش خلاف طریقه نبوی ست

وتوسط وعدم تقید وتکلف محمود ست در هر حال وشک نیست که سیرت سلف وعادت علما وزهاد وعباد ایشان
بذاذت هیئت ثیاب بود واحادیث هم در مدح آن وترغیب در آن نیز وارد یافته وآمده است البذاذة من الایمان
ودر باب تجمل وتحسین هیئت وتنظیف ثیاب نیز واقع شده وچون آنحضرت ذم تکبر وخیلا کرد گفتند یا رسول الله
مرد دوست میدارد که جامهٔ وی نیک باشد ونعلین حسن بود فرمود آنحضرت ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق
یعنی تجمل وتحسین در لباس وهیئت مستلزم تکبر نیست که عناد وسرکشی کردن بحق ست ودر حدیث دیگر آمده که ان الله
نظیف یحب النظافة یکی از صحابه میگوید که دید مرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبود برمن جامه دون فرمود
آیا هست ترا چیزی از مال گفتم نعم داده است مرا خدا تعالی از نعمها واموال از شتران وگوسفندان فرمود پس ظاهر کن
نعمت خدا وکرامت او را بر تو یعنی جامها هم مناسب حال غنا بپوش وشکر نعمت خدا بکن ودر روایت دیگر آمده که چون
داده است ترا خدا تعالی مال باید که دیده شود اثر نعمت خدا وکرامت وی تعالی بر تو ودید پریشان شده ژولیده موی را
فرمود چیزی نمی یابد این شخص که تسکین کند بدان سر خود را ودید مردی که بروی جامهاست چرکین وریگین فرمود
نمی یابد این مرد چیزی که بشوید بآن جامهٔ خود را وآمده است که خدا دوست میدارد که ببیند اثر نعمت را بر بندهٔ خود
پس این جمال ظاهر موجب شکر نعمت ست که جمال باطن ست ولباس التقوی اشارت بآنست قال الله سبحانه
یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم وریشا ولباس التقوی ذلک خیر پس آدمی را باید که ظاهر وباطن
خود را طاهر ونظیف ولطیف دارد وقلب ولسان را بحلیهٔ اخلاص وصدق آراسته وجوارح بزیور طاعت
ونظافت پیراسته وازینجاست امر تطهیر بدن از انجاس واحداث وحلق شعور مکروهه وختان وتقلیم اظفار وحلق عانه
وارد شده است بدان سنت وآنرا فطرت خوانند یعنی سنن انبیا سابق ومدار کار درین باب بر نیت ست اگر پوشیدن
لباس فاخر برای نفسانیت ورعونت وکبر وفخر وبنیاد اظهار جاه وجلال وآرایش وشوکت نفس وتفوق بر فقرا وکسر
قلوب ایشان میکند مذموم ومستقبح ست چنانچه در شان منافقان آمده واذا رأیتهم تعجبک اجسامهم وباین اشارت
است بحدیث ان الله لا ینظر الی صورکم واموالکم وانما ینظر الی قلوبکم واعمالکم چنانکه در مواهب از حدیث مسلم
آمده ودر بعضی روایات آمده ان الله لا ینظر الی صورکم واعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم واگر به نیت اظهار نعمت
وشوکت علم وعزت دین وجمال حال وتنفیذ امر دین باشد ممدوح وچندین از علما وعباد لباس حسن وجامهٔ نفیس
بپوشیدند ونیت ایشان در آن صالح بود چنانکه آنحضرت برای وفود تجمل مینمود وبرای جمعها وعیدین جامهاء جدا
میداشت وگفته اند که این نظیر لباس آلت حرب برای قتال بود وپوشیدن حریر واظهار خیلا که کرده زیرا آن
که متضمن اعلاء کلمة الله ونصر الدین وغیظ اعدای دین ست وبعضی برای آن لباس نفیس بپوشیدند تا اظهار غنا
وثروت کنند وفقرا وسائلان بایشان روی آرند ومتوجه شوند ومثل این تفصیل در لباس دون ومختصر نیز

میرود و اگر بجهت تجمل و خبث یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کنند مذموم و اگر بجهت زهد و عدم رغبت در متاع
دنیا و زینت آن و کفایت و ایثار بود محمود و آنکه ازین هر دو قصد و نیت خالی بود نه محمود خواهد بود و نه مذموم
کذا فی المواهب و ظاهر آنست که این قسم از دایره اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در تمام اقسام سخن در فضیلت
و استحباب و کراهت ثوبست نه اصل اباحت و در مواهب لدنیه کلامی می آرد بطریق سوال و میگوید شک
نیست که سیرت سلف صالح بذاذت هیئت و رثاثت لباس بود پس چیست حال صوفیه شاذلیه که تجمل میکنند در ملابس
و آراسته و پیراسته میدارند خود را و حال آنکه طریقه ایشان اقتدا به سنت و طریقه سلف صالح ست و جواب میگوید
بآنچه نقل میکنند از بعضی مشاهیر عرفا کلامی جامع و مفید و فاصل که سلف صالح چون یافتند اهل غفلت و مشغولان
بدنیا را انهماک در زینت ظاهر و تفخر بمتاع دنیا و مطمئن بدان مخالفت نمودند ایشان را بقصد اظهار حقارت چیزی
که تحقیر کرده است آنرا حق سبحانه و تعظیم میدارند او را فلان و فلان و استغنا را از آنچه محتاج اند بدان اهل غفلت و زهد
و نفرت از آنچه رغبت کرده اند ایشان در ان بدون شکرگذاری این نعمت گوارا ده دولت هنی و چون گذشت
برین حال زمان دراز و راه یافت قساوت به نیات انجمعی و درک این حقیقت در راه یافت غفلت از راه دیگر
و گرفتند بعضی مردم رثاثت و بذاذت هیئت را حیله در تحصیل دنیا و منعکس شد امر و گشت آنچه طریقه ترک دنیا بود
وسیله تحصیل آن ترک کردند بعضی محققین از اهل صفوت چنانکه مشایخ شاذلیه در هر که میرود از پی ایشان سلوک
میکند بر مذهب ایشان رثاثت لباس و بذاذت هیأت و دانستند این را موافقت سلف نه مخالفت ایشان
نظر بمعنی و حکمت اگر چه در نظر ظاهر بینان مخالفت نماید و بتحقیق ارشاد کرد استاد ابو الحسن شاذلی که مقتدا
و رئیس سلسله شاذلیه است مر کسی را از اهل رثاثت که انکار کرد بروی جمال هیأت و تجمل لباس را گفت یا هذا
این هیئت من و لباس من میگوید بزبان حال الحمد لله شکر مر خدا را که مستغنی گردانید مرا از خلق و هیئت و لباس تو
میگوید بدهید چیزی مرا از دنیای خود و افعال این طایفه واجب به حکمت و مبنی بر معنی و مقرون بنیت ست اکنون
بیان لباس شریف و انواع آن در چند وصل بیان کنیم وصل بدانکه بود عمامه شریف آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم بسیار بزرگ و گران که آزار سر مبارک باشد بود و نه صغیر که قاصر بود از وقایه سر از حر و برد آمده است
که از چهارده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع بودی و ذراع شرعی یک دست ست از سر انگشت میانه
تا بند مرفق و آن دو شبر است تقریباً بیست و چهار انگشت عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و در
بعضی مواضع چنانکه در مساحت حوض ذراع کرپاسی نیز اعتبار کرده و آن متعارف هر قوم ست در هر جا ست اما
اعتبار آن در اینجا نیز تجویز میتوان نمود و الله اعلم و گفته اند که اگر قدری زیاده کند بر قدر معهود مسامحه کرده میشود
در ان و آنکه در حدیث دیگر آمده است که عمامه حاجز ست میان مسلمین و مشرکین عمامه با عذبه است چنانکه

سیاق حدیث ناظر ست دران و آنحضرت را عمامه بود که آنرا سحاب نام کرده بود و اثواب و افراس و مرکب را
نیز دوی صلی الله علیه و آله وسلم اسماء بود چنانکه در آخر کتاب بیاید و در تحت عمامه قلنسوه می بود لاطیه یعنی
پست بسر پیوسته نه بلند مثل طاقیه و بود مر آنحضرت را قلنسوه سفید و آمده است که آنحضرت فرمود صلی علیه المعبود
فرق میان ما و مشرکان عمائم بر قلانس ست و این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه ما عمایم بر قلانس میپوشیم و ایشان
نه بر قلانس میپوشند دوم آنکه ایشان قلانس میپوشند بی عمایم و مراد معنی اول است زیرا که عمامه پوشیدن
مشرکان مقرر ست والله اعلم و چون عمامه می بست سدل میکرد رواه الترمذی فی الشمایل عن ابن عمر و زیاده کرده
مسلم و قد ارخی طرفیها بین کتفیه یعنی تحقیق رها کرده بود دو طرف عمامه را میان دو شانه خود و این را عذبه و ذوابه نیز
گویند و این را سنت عمامه میدارند و نیز از ابن عمر آمده رضی الله عنهما که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در تعمم
ادویر میکرد و میگردانید پیچ دستار را بر سر مبارک میخلانید یک طرف عمامه را و رها میکرد طرف دیگر را و در صحیح مسلم از
حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر و بر وی عمامه سودا بود که
رها کرده بود طرف آنرا میان دو شانه خود و از جابر آمده رضی الله عنه که در آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مکه را و بود
بر وی عمامه سیاه و در حدیث جابر ذکر ذوابه نیست و این دلالت دارد که ارخاء ذوابه دایم نبود کذا فی المواهب بلکه در
حدیث بخاری آمده که در آمد آن سرور روز فتح بر سر مبارک وی مغفر بود و میگویند که در دخول مکه مکرمه ساز جنگ در
برداشت و مغفر بر سر مبارک بود نه دستار و پوشید در هر موطن مناسب آن و بعضی جمع کرده اند میان این دو قول بآنکه
عمامه فوق مغفر بود و جمع کرده قاضی عیاض بآنکه در اول دخول مغفر بر سر داشت و بعد از در آوردن مغفر از سر عمامه
سودا بر بست بدلیل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند بر وی آنحضرت و بر وی عمامه سودا بود زیرا که خطبه بر در کعبه بوده
بعد از تمام فتح و ابن اعرابی گفته که این اولی و اظهر ست در جمع از اول و تمام این قصه در غزوه فتح که بیاید انشاء الله تعالی
و در حدیث عبدالرحمن بن عوف آمده که گفت عمامه بست بر سر من رسول خدا پس سدل کرد پیش رو دست من و
پس پشت من و آمده است که ملایکه روز بدر و حنین بعضی سوسمان آمدند عمامه با این هیئت بسته بودند و گفته اند
زادی مقدار عذبه چهار انگشت ست و اکثر آن تا نصف ظهر و زیاده بر آن داخل اسبال است که حرام و مکروه است
و بجای عذبه تحنیک نیز آمده که ذوابه از جانب یسار از زیر حنک و ذقن گذرانیده بر جانب یمین بخلانند و گفته اند
که تعمم بی تحنیک و سدل مکروه است و این بر تقدیری ست که آن سنت موکده است و اگر مراد کراهت تنزیهی دارند
مآل آن ترک اولی و افضل خواهد بود والله اعلم و بود آستین پیراهن شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
تا بند دست و دراز تر از ین مانع میکرد از سرعت حرکت و بطش و کوته تر از ین نگاه نمیدارد دست را از حر و برد
در همه افعال آنحضرت و اوضاع وی صلی الله علیه و آله وسلم معانی و حکم ست که واقع است بر طبق عدالت

ومناسبت وهمچنین بود ذیل قمیص ورداء وازار وی صلی الله علیه وآله وسلم تا انصاف ساقین ونیکذشتی از شتالنگ
وگویا انصاف بلفظ جمع اشارتست بآنکه حقیقت نصف که وسط حقیقی ست شرط نبود وطبرانی از ابن عمر آورده که
گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اسبال کرده ام ازار خود را پس فرمود آنحضرت یا ابن عمر هر چیزی
که مس کند زمین را از ثیاب در آتش دوزخ ست ودر حدیث بخاری هر چیزی که پایان تر از شتالنگ ست از ازار در
نار ست واین حکم برای مردانست وزنان را جایزست اسبال وتطویل وچون ام سلمه رضی الله عنها این را عرض
کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود ارخا کنند یک شبر گفت اکنون برهنه میشود پایهای ایشان فرمود
ارخا کنند یک ذراع وزیاده نکنند بران واین ست حکم مرد در ذیل قمیص ایشان وظاهر آنست که بر زمین کشیدن
ذیل مر زنان را جایز باشد وباید دانست که اسبال مخصوص بازار نیست بلکه شامل ست قمیص را ورداء وعمامه را نیز
ودر حدیث ابن عمر آمده وتصریح بدان واقع شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اسبال در ازار وقمیص
وعمامه است وهر که بکشد از آن چیزی بطریق رعونت وکبر الحدیث ولیکن اکثر در احادیث ازار واقع شده بود
بجهت کثرت وجود اسبال دران وبلفظ ثوب مطلق نیز واقع شده ولیکن وجود معنی جر در عمامه خفای دارد مگر
بآن اطالت عذبه است از حد معهود وتطویل اکمام چنانکه بعضا داخل تجار شده است نیز داخل این حکم ست ودر شرح
مواهب از ابن قیم نقل میکند که گفته است این آستینهای فراخ دراز مانند افراج وعمایم مثل ابراج که عادت شده است
ونپوشیده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ونه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالف سنت ست واز
جنس خیلاست واز بعضی دیگر از علما نقل کرده که گفته پوشیده نیست بر فقیهی که آستینهای دراز که درین
زمانها متعارف شده در وی اسراف واضاعت مال ست که منهی عنه است ولیکن حادث شده است مردم را
اصطلاحی وگشته است مر هر قومی را شعاری که شناخته میشوند بدان وهر چه از آن بطریق خیلاست شک نیست
در تحریم آن وآنچه بطریق عادتست تحریم نیست دران مادام که بجر ذیل نکشد که ممنوع ست از قواعد نقل کرده است
قاضی عیاض کراهت هر چه زیاده باشد بر عادت وبر آنچه معتاد ست در لباس از طول وسعت انتهی ودرین
اقوال که از علما نقل کرده شد تصریح ست بحرمت کراهت این طول وسعت ولیکن در ادراج لفظ عادت ومعتاد
ومتعارف اشارتست گونه بجواز وعذر ازان میکند واز بعض اکابر حرمین شریفین زادهما الله تعظیما وتشریفا شنیده
شده است که میگویند این طریق لباس عرف وشعار ما شده است اگر نکنیم شناخته نمی شویم وعزت ما فوت میشود
اما سخن در آنست که چرا این عرف وشعار را ساخته اند که خلاف سنت ست والله اعلم وبهر تقدیر هر چه
واقع شده است از حرمت وکراهت از اسبال وتطویل ازار وجز آن مقید بقصد خیلا وتکبر وتزئین ست و
اگر نه باین قصد باشد چنانکه دفع برد وعارضه دیگر داخل این حکم نبود ودر حدیث آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه

عادت و وضع چنین نشسته بود که ازار وی فرو می هشت و در عورت اسبال می نشست و چون از زنان نهی واقع شد
بر آنحضرت اظهار کرد که حال ازار من چنین ست چکار کنم فرمود آنحضرت تو از آنها نیستی که در شان تو خیلا و اثم باشد
و باید دانست که ازار که اینجا مذکور است یعنی ته بند است و ما ازار که در عرف عجم هست و عرب آنرا سراویل
میگویند اختلاف است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا پوشیده است یا نه پس بعضی علماء جزم کرده اند
که نپوشیده و ابو یعلی موصلی در مسند خود بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت آمدم من با زار روزی همراه
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس نشست آنحضرت بدکان بزازان پس خرید سراویلی بچهار درهم و بود مر اهل
سوق را وزانی که وزن میکرد دراهم پس گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر کش و چرب بر کش پس گفت
وزان این کلمه نشنیده ام من از هیچ یکی گفت ابو هریره وای بر تو نمی شناسی تو پیغمبر خود را پس گذاشت میزان و
جهید بسوی دست رسول خدا میخواست که ببوسد آنرا پس کشید رسول خدا دست خود را از وی و گفت ای فلان این اعاجم
بملوک خود میکنند و من ملک نیستم نیستم من مگر مردی از شما و گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سراویل را گفت
ابو هریره خواستم من که بردارم فرمود آنحضرت خداوند متاع سزاوار تر است ببرداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف
باشد که عاجز آید از برداشتن آن پس یاری دهد او را برادر مسلمان گفت ابو هریره گفتم یا رسول الله خریده
سراویل را تا بپوشی آنرا گفت نعم میپوشم در سفر و حضر و شب و روز زیرا که بدرستی من مامورم بستر و نمی بینم چیزی را
ساتر تر از وی و روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف و لیکن خریدن آن از آنحضرت بصحت
رسیده است و بعضی گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت کرده شده است که میپوشیدند
آنحضرت سراویل را و میپوشیدند صحابه در زمان آن و باذن وی والله اعلم و بود محبوب ترین ثیاب نزد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم قمیص اگر چه ازار و ردا هم بسیار می پوشید اما پوشیدن پیراهن را دوست تر میداشت و از
انس آمده که گفت بود پیراهن رسول خدا از پنبه کوتاه دامان و آستین و بود قمیص او را تکمها و تحقیق نزد علماء محدثین و
متعارف تمام دیار عرب آنست که قمیص آنحضرت را جیب بود بر صدر شریف و سنت قمیص اینست و انچه
متعارف اهل دیار ماوراء النهر و هندوستان است که دو تکمه کنند بر پهلو و طرف گردن در عرف عرب متعارف زنان
است و تکمهای مردان بر سینه است و درین دیار اصطلاح برعکس اصطلاح آنجاست حکایت یاد دارم که روزی
در حرم شریف با یکی از یاران هند که تکمهای پیراهنش بر روش اهل هند بود نشسته بودم که یکی از علمای عرب پیش ما
می گردد و می آید و میرود و بجانب آن یار هند نگاه میکند عرض کرده شد که سینا چه می بینید و چه میجوئید گفت این مرد
شرم ندارد که لباس زنان پوشیده و در حرم خدا نشسته است روایت ست از معویة بن قرة از پدرش که گفت
آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم با رهطی در مدینه تا بیعت کنم آنحضرت را و بود تکمهای پیراهن او گشاده

پس در آوردم دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس مساس کردم خاتم نبوت را رواه الترمذی سیوطی میگوید
که این حدیث دلالت میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که از ازار داشت و توهم کرده کسیکه نیست نزد وی علم بسنت
خلاف آن انتهی و بوده طول ردای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار ذراع و عرض وی دو ذراع و شبر از ابن عمر
آمده که گفت و آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بر وی ازاری بود که تقعقع میکرد و آمده است که آنحضرت
ارخا میکرد ازار را از پیش و بر میداشت و بلند میکرد از پس و از ابن عباس آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم که ازار می بست زیر ناف خود پیدا می بود ناف وی و دیدم عمر را رضی الله عنه که ازار می بست فوق
سره و مروی ست از ابو برده بن ابوموسی اشعری که گفت بیرون آورد بسوی ما و نمود ما را عایشه رضی الله عنها ردا
و ازار درشت مرقع و گفت قبض کرده شده است روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم درین دو جامه باین
صفت و گفت اسما بنت ابی بکر بود جبه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد عایشه که چون فوت کرد آنرا من گرفتم
و ما می شوییم آنرا برای بیماران برای طلب شفا و پوشیده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جبه رومیه تنگ
آستین را چنانکه در وقت وضو دستهای مبارک از آستین بر آورده جبه بر کتفین و پشت افگنده بود و دستها شسته
و این در حالت سفر بود و در سفر جامه تنگ میپوشید و روایت کرده است انس بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دوست میداشت و میپوشید حبره را بکسر حاء مهمله و فتح موحده نوعی است از برد که در وی حمرة است و از
جابر بن سمره آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در شب ماهتاب و بر وی حله حمرا بود پس نظر میکردم
گاهی بسوی قمر و گاهی بسوی آنحضرت پس بود آنحضرت نزد من احسن از قمر صلی الله علیه وآله وسلم و از براء بن
عازب آمده که گفت ندیدم من هیچ کس را و در روایتی چیزی را احسن در حله حمرا از رسول خدا و در روایتی ندیدم
من ذی لمه را در حله حمرا احسن از رسول خدا و لمه بکسر لام و تشدید میم موی سر دون جمه بضم جیم و تشدید میم که المام میکند و فرود
می آید تا دوش و تحقیق آن در بیان حلیه شریف گذشته است و از جابر آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم که میپوشید برد احمر خود را در عیدین و جمعه و حله نام جفت جامه است ردا و ازار و حله نمی باشد مگر از
دو جامه یا جامه که استر داشته و احمر آنکه خطهای سرخ بافته اند چنانکه درین دیار ما الاچه میباشد و این از برود یمنیه است
مشهور باین اسم بجهت آنچه خطوط سرخ در وی و نیست مراد بدان سرخ صرف که منهی عنه است لبس آن و در صحیح مسلم
از ابن عمر آمده که گفت دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر من دو جامه معصفر گفت این لباس کفار ست
پس مپوش آنرا و از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که گفت در آمدم به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و بود بر من
جامه معصفر گفت از کجا یافته تو این را گفتم ساخته است آنرا برای من اهل من فرمود بسوزان آنرا و اشتباه شده
بعضی مردم را از حدیث که لبس احمر جایز باشد این خطا است مراد با حمر اینجا همان است که خطوط احمر دارد و بجز

اخضر که در حدیث ابی رمثه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که بود بروی دو برد اخضر
و در حدیث عطا بن یعلی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که طواف میکرد مضطبع ببرد
اخضر مراد بروی ست که در وی خطهای سبز است اگرچه در ینجا حمل بر سبز صرف نیز احتمال دارد اما متعارف دیار
عرب همان معنی ست همچنین احمر هم بمعنی آنکه خطهای ازرد دارد و بعضی مردم حله نیز بمعنی جامه ابریشمی فهمیده اند
آن نیز خطاست تحقیق آنست که مذکور شد و صاحب مواهب از نووی نقل کرده است که اختلاف کرده اند علمای
در ثیاب معصفر بعضی اباحت کرده است آنرا جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعدهم و گفته است که باین قایل
است امام شافعی و ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیهم ولیکن گفته است مالک لبس غیر معصفر افضل ست و در روایتی
تجویز کرده است لبس آن در بیوت و سرایا و مکروه داشته است در محافل و اسواق و جمعی گفته اند که مکروه است
کراهت تنزیهی و حمل کرده اند نهی را برین زیرا که ثابت شده است که آنحضرت پوشید حله حمرا و جواب از آن
معلوم شد و بعضی حمل کرده اند نهی را بر محرم حج یا عمره و این نیز تکلف ست نیست دلیل بر تخصیص و در مذهب حنفیه
نیز اقوال ست صحیح آنست که مکروه است کراهت تحریمی و جایز نیست نماز با کراهت و شیخ قاسم حنفی که یکی از
ائمه حنفیه و محققین ایشان در مصر بود تحقیق کرده است که کراهت لبس احمر از جهت لون ست معصفر باشد
یا غیر معصفر و صاحب مواهب گفته که بیهقی اتفاق کرده است مسئله را در معرفت سنن و او گفته که نهی کرده است
شافعی مرد را از مزعفر یعنی جامه مصبوغ بزعفران و اباحت کرده معصفر را و گفته است شافعی که رخصت نکردم در لبس
معصفر مگر از جهت آنکه نیافتم هیچ یکی را که حکایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نهی از آن مگر آنچه گفت
علی رضی الله عنه که آنحضرت نهی کرد مرا و نمیگویم نهی کرد شما را و میگوید بیهقی که تحقیق آمده اند احادیث که دلالت
دارد بر نهی علی العموم و ذکر کرد بیهقی حدیث مسلم را که هذا من لباس الکفار و احادیث دیگر را پس گفت اگر میرسید
شافعی را این احادیث هر آئینه قایل میشد بآن پس ذکر کرد بیهقی باسناد خود بصحت رسیده از شافعی که گفت
وقتیکه بصحت رسد حدیث بر خلاف قول من عمل کنید بحدیث و ترک دهید قول مرا و گفت بیهقی تبعیت کرد شافعی
سنت را در مزعفر و گفت آنچه نهی کنیم مرد را بهر حال از زعفر ست و امر میکنم او را که اگر معصفر کرده باشد بشوید
آنرا و متابعت او در معصفر اولی بود انتهی پس معلوم شد که جامه معصفر و مزعفر هر دو منهی عنه است
و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نهی کرده از مزعفر لیکن مشکل آنست که از ابن عمر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم رنگ کرده است بصفره و در حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد جامهای خود را
بزعفران پیراهن مبارک خود را و عمامه خود را رواهما الدمیاطی و نزد ابو داود باین لفظ آمده که رنگ میکرد
بورس و زعفران جامهای خود را تا آنکه رنگ میکرد عمامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید

بن اسلم وام سلمه وابن عمر ولیکن گفته اند که این احادیث معارض نمیشوند احادیث نهی را یا منسوخ اند والله اعلم
و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دوست میداشت جامه سفید را و میپوشید آنرا و میفرمود احسن ثیاب جامه
سفید ست باید که بپوشند آنرا زندهای شما و کفن کنید در آن مردهای خود را گاهی گلیم سیاه نیز پوشیده
از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت در بامدادی و بود بروی مرط موی سیاه و مرط بکسر میم و
سکون را کساء از خز یا صوف از ساخته میشود بروی و در ذکر عمامه شریف گذشت که دخل النبی صلی الله علیه و آله
مکة یوم الفتح وعلیه عمامة سوداء و لبس اسود مستحب ست و مذهب حنفی نیز همین ست و جامه پشمینه پوشیده و اما تطلیس که
عبارت ست از پوشیدن سر یا دو و مانند آن و انداختن طرفین آن بکتفین پس گفته است ابن قیم جوزی
که آن مکروه است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نه از اصحاب وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث
مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کرد دجال را و فرمود بیرون می آیند با وی هفتاد هزار
یهود اصبهان که برایشان طیالسه ست و دید انس رضی الله عنه جماعه را که برایشان طیالسه بود پس گفت
چه عجب مشابه اند ایشان بیهود خیبر و در حدیث ابی داود و حاکم آمده است که من تشبه بقوم فهو منهم و در حدیث
ترمذی آمده لیس منا من تشبه بغیرنا و آنکه در حدیث هجرت آمده است که آنحضرت بخانه ابوبکر آمد در ظهیره متقنع
از جهت ضرورت اخفا کرد تا نشناسد کسی او را نه آنکه تقنع عادت آنحضرت بود انتهی و این سخن از ابن قیم خلاف است
که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت نه بجهت ضرورت بود و نه عادت بود و زیرا که در حدیث سهل بن
سعد ساعدی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسیار میکرد قناع را رواه البیهقی فی شعب الایمان و نیز
روایت کرد بیهقی در شعب و ابن سعد در طبقات از حدیث انس بلفظ کان یکثر القنع پس این حدیث قرآن
میکند قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است از آن حضرت که پوشیده است قناع را واما قول او که نقل کرده
نشده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است آنرا این نیز مردود است بحدیثی که روایت کرد آنرا حاکم و بر شک
بر شرط شیخین از قره بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که یاد کرد فتنه را و نزدیک نمود آنرا
پس گذشت مردی متقنع در بردی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این مرد در آن روز بر هدی خواهد بود
پس ایستادم من تا ببینم که آن مرد کیست پس دیدم عثمان بن عفان بود و سعید بن منصور در سنن خود از ابی العلا آورده که
دیدم حسن بن علی را رضی الله عنهما که نماز میکرد و متقنع بود بر راس خود و ابن سعد از سلمان بن المغیره آورده که
دیدم حسن را رضی الله عنه که میپوشید طیالسه را و در روایتی دیگر آمده که دیدم بر حسن طیلسان ازرقی را و آنکه ذکر
کرده است ابن قیم از قصه یهود حافظ ابن حجر گفته که استدلال باین وقتی صحیح ست که طیالسه از شعار یهود باشد
و تشبیه بر طرف شده باشد و در زمان ما نشده پس داخل شد در عموم مباح و شیخ عز الدین بن عبد السلام گفته که شدن که از

شعار قومی از غیر اهل ضلال شده باشد ترک آن باقیماند اهل ضلال ضرورت ست او کما قال وگفته اند که بکار
انس بجهت الوان الیالسه بود که زرد بود ذکر هذا کله فی المواهب اللدنیه واز کبار مشایخ و صلحا منقولست
که تطلس میکردند و فی بهجة الاسرار کان الشیخ عبد القادر یتطلس وغالبا انکار ابن قیم آنرا و مبالغه در ان بجهت
آنست که آن فعل حضرت شیخ بود زیرا که ابن جوزی و اتباع او بانکار این جناب گرفتار بودند تاب الله علیهم
والله اعلم و چون بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اطیب والطف ناس پیدا بود نشان آن بدن شریف
صلی الله علیه وآله وسلم که چرکین نمیگشت جامه وی بمساس بدن وی و نمی افتاد در جامه او شپش و نمی نشست مگس
بر جامه و بدن وی صلی الله علیه وآله وسلم کذا جاء فی الحدیث ولیکن مشکل میشود این بحدیثی که روایت کرده است
احمد در مسند و ترمذی در شمایل از عائشه رضی الله عنها در وقتی که پرسیده شد چه کار میکرد آنحضرت چون در خانه
میبود گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفلی ثوبه ویحلب شاته ویخدم نفسه بود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم که میجست از جامه شپش را و میدوشید شاة خود را و میدوخت نعل خود را وگفته اند که شاید شپش
در ثوب شریف وی از کسی دیگر افتاده باشد نه آنکه از بدن لطیف وی پیدا شود و ممکن است که گفته شود که اطلاق
فلی اینجا مجاز است از تفحص مثل خس و خاشاک یعنی حشرات صغیره که می افتاده باشد که در این صورت فلی است
یعنی در جامه خود نگاه میکرد و میجست آنرا و پاک میکرد مشابه آنکه مردم شپش میجویند. و در فهم این سخن این معنی
می نشیند و قرار می یابد والله اعلم بحقیقة الحال علی وجه الکمال و در مواهب باین عبارت می آرد که شپش ایذا نمیکرد
اورا تعظیما وتکریما صلی الله علیه وآله وسلم و این عبارت ظاهر در نفی ایذا است شپش میکند نه وجود آنرا و گفته اند که کنایه است
از نفی ملزوم نفی لازم بود و وصل و از جمله لباس شریف آنحضرت خاتم بود که میپوشید آنرا و در صحیح بخاری از ابن عمر
رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفت خاتمی را از نقره و بود آن خاتم در دست مبارک
وی و بعد از وی بود در دست ابوبکر و عمر و بعد از وی در دست عثمان رضی الله عنهم تا آنکه افتاد در بئر اریس
بفتح همزه و کسر را و سکون تحتانیه نام چاهی است در جانب مسجد قبا و در حدیث ترمذی آمده که افتاد در بئر اریس
از دست معیقیب بضم میم و فتح عین مهمله و سکون تحتانیه و کسر قاف و سکون تحتانیه و در آخر موحده نام خادم عثمان
است صحابی است رضی الله عنه و آمده که هر چند خاتم را در ان چاه جستند و آبها را کشیدند و پاک کردند نیافتند
وگفته اند که گویا در ان خاتم سری بود که انتظام کار خانه ملک و دولت که بود بدان بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام
که گم شدن آن تفرقه و فتور بملک ایشان راه یافت چنانکه مشهورست و ابتدا از گم شدن خاتم شریف رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم نیز تفرقها و فتنها بظهور آمد که ابتدای آن قتل عثمان رضی الله عنه بود و فتنه و هرج و مرج تا روز قیامت
فرو نشست و هم در صحیحین از انس آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشید خاتم نقره را که نگین وی حبشی بود

و در معنی حبشی اقوال ست بعضی گویند از سنگ سیاه بود و بعضی گویند که سنگی بود که در حبشه پیدا شد و کان او در آنجا ست
و بعضی بر آنند که صانع او حبشی بود و می گردانید آنحضرت نگین خاتم را بجانب کف و در احادیث متعدده آمده که دید آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در دست مردی خاتم از حدید فرمود چیست مرا که می بینم با تو حلیه اهل نار بیفکن فرمود مر او را که
بساز خاتم را از فضه و زیاده مکن بر مثقال و در روایتی تمام مکن او را به یک مثقال و همچنین آمده مردی که بهر دست
خاتم شبه بود بفتح شین معجمه و اسکان موحده و کسر معجمه نیز بیگویند نوعی از نحاس ست که آنرا بهندی زبان پیتل گویند
ساخته میشود از وی اصنام تسمیه کرده شد بآن از جهت مشابهت بذهب در رنگ پس فرمود که چه شد مرا که می یابم
از تو ریح اصنام پس انداخت آنمرد آن خاتم را و در حدیث ترمذی من صفر بضم صاد و سکون فا و وی بمعنی شبه است
و همچنین مکروه است خاتم رصاص و نحاس و تجویز خاتم حدید بحدیث صحیحین که آنحضرت بخاطب واهبه النفس فرمود
اطلب ولو خاتما من حدید ضعیف ست چه اینجا لبس آن خاتم معلوم نمیشود بلکه مراد شیء قلیل حقیر ست و در سنن ابو داود
باسنا د جید از معیقیب آمده که خاتم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از حدید بود که پیچیده شده بود بر وی فضه والله اعلم
و اما خاتم ذهب در صحیحین از براء ابن عازب و ابی هریره آمده رضی الله عنهما که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم از خاتم ذهب و هم در صحیحین از ابن عمر رضه آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ساخت خاتمی را از ذهب
پس ساختند مردم نیز خواتیم از ذهب پس بر آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر شریف پس انداخت
از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و نهی کرد از تختم بذهب و همین ست مذهب ائمه اربعه و اکثر علما و
آنکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذهب داشتند غریب ست و بخاری در تاریخ خود نقل کرده که کشیده شد
از دست ابی اسید که صحابی بدری بود در وقت موت وی خاتم از ذهب والله اعلم و در روایتی آمده که چون انداختند
مردم خواتیم ذهب را بر نداشت یکی از صحابه خاتم خود را از زمین گفتند چرا بر نمیداری مال تست بردار آنرا گفت
بر ندارم هرگز چیزی را که نهی کرده آنحضرت از آن و مکروه داشت آنرا و اما خاتم عقیق از انس رضی الله عنه آمده که
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود تختم کنید بعقیق و بدرستی که آن مبارکست و در روایتی آمده است
تختم کنید بعقیق پس بدرستیکه آن نفی میکند فقر را و در روایت عایشه آمده رضی الله عنها فانه مبارک و در حدیث فاطمه
آمده رضی الله عنها که گفت آنحضرت کسیکه تختم کند بعقیق همیشه خیر بیند و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند که ثابت
نشده است از آنحضرت در تختم بعقیق چیزی و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرفوعا آمده که رسول خدا فرمود
صلی الله علیه و آله وسلم تختم بیاقوت اصفر منع میکند طاعون را و اسناد این حدیث ضعیف ست و اما نقش خاتم در
روایت بخاری از انس آمده که خاتم از فضه بود و فص نیز از فضه بود و در روایت مسلم آمده خاتم از فضه بود
فص حبشی چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی اینچنین و یکی آنچنان یا در وقتی این بود

عـه وگویند ساخت آن اهل حبش بود ۱۲

ودر وقتی آن واما نقش خاتم در صحیح مسلم از انس آمده که رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم ساخت خاتمی را از نقره
ونقش کرد در وی محمد رسول الله ومنع کرد مردم را که نقش کنند در خواتم خود این را ودر روایت بخاری ومسلم آمده
که نقش خاتم سه سطر بود محمد سطری ورسول سطری والله سطری ودر فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین
ترتیب بود که سطر محمد فوق بود وسطر متوسط رسول وبعد از وی الله وگفته واما قول بعض شیوخ که اسم جل جلاله
سطر اعلی بود ومحمد تحت ورسول وسط تصریح نمی یابم بدان در هیچ حدیثی بلکه روایت اسماعیل ظاهرش مخالف آنست
زیرا که گفته است سطر اول محمد وسطر ثانی رسول وسطر ثالث الله کذا قال صاحب المواهب اما تختم اکثر اخبار
وآثار بر آنند که در یسار بود ودر یمین نیز آمده وصاحب مواهب میگوید که جایز ست تختم در یمین ویسار واختلاف
کرده اند مردم که افضل کدام ست پس بعضی گفته اند یسار واین نص امام احمد ست ودر روایت صالح از وی که تختم در یسار
احب ست بسوی من ویمین ست مذهب مالک که میپوشید در یسار وهمچنین احمد وشافعی ظاهر از مذهب امام ابی حنیفه
نیز همین ست والله اعلم ودر صحیح مسلم از انس آمده که گفت بود خاتم آنحضرت درین انگشت واشارت کرد به خنصر از
پسری یا همچنین ودر روایت ابی داود از ابن عمر رضی آمده که آنحضرت تختم در یسار میکرد وذکر کرده اند بعضی حفاظ که تختم
در یسار مرویست از عامه صحابه وتابعین وترجیح کرده اند تختم در یمین را واین قول ابن عباس رض وعبدالله بن جعفر
است واز آنحضرت نیز تختم در یمین روایت کرده اند پس بعضی میگویند که شاید که گاهی در یمین میپوشید
وگاه در یسار وبعضی گفته اند که تختم در یسار آخر الامرین ست یعنی تختم در یمین منسوخست وحق آنست که در همه
آنها تخیر ست ذکر هذا کله صاحب المواهب ودر بعضی روایات آمده که آنحضرت گاهی بر خاتم رشته می بست
از برای تذکر شئی ویاد داشت آن تا فراموش نگردد ودر پوشیدن دو خاتم یا زیاده کراهت ست خصوصا که از
فضه باشد صاحب مواهب میگوید که از عبارت کراهت ظاهر میشود که حرام نیست ودر اصل در پوشیدن خاتم
نیز خلاف ست کثیری از اهل علم مباح داشته اند بیکراهیت وبعضی مکروه داشته اند اگر از قصد زینت کند وبعضی
مکروه دارند مگر ذی سلطان یعنی صاحب سلطنت وخداوند حکم را ودر حدیث نیز اینچنین آمده است ونیز آنحضرت
که خاتم ساخت بجهت آن ساخت که میخواست فرستادن مناشیر ونامه ها بسوی ملوک وامرای وقت که کسری
وقیصر ونجاشی باشند پس گفته شد مر آنحضرت را که ایشان قبول نمیکنند ونمیخوانند کتابی را که بی خاتم بود پس
ساخت آنحضرت خاتم را ونقش کرد در وی محمد رسول الله وابن عبدالبر نقل کرده است لبس خاتم را مطلقا ونیز
حدیثی می آرند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خاتم ساخت اما نپوشید وبعضی گویند چندروز پوشید بعد از آن
بینداخت والله اعلم **واما لبس خف** پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم موزه را ومسح کردن بر آن
بصحت رسیده وترمذی از بریده آورده که نجاشی پیشکش کرد برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وفرستاد

دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنحضرت آنها را پس وضو کرد و مسح کرد بر آنها و از مغیرة بن شعبه آورده که فرستاد
برای آنحضرت دو موزه پس پوشید آنها را فصل و اما نعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نعل چیزی را
گویند که بپوشند بآن قدم را و اگر پوشیده شود بآن تا شتالنگ موزه است و اما نعل در صحیح بخاری از انس آمده که
بود نعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو قبال و قبال زمام نعل است و آن دوال است که میباشد در میان
دو انگشت و ترمذی در شمایل از ابن عباس آورده که دو قبال بود که دو تو بود شراک آنها و از ابو هریره مرفوعا
آمده که گفت وقتی که نعل بپوشد یکی از شما پس باید که ابتدا کند بیمین و چون بکشد ابتدا کند بشمال و در
حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرد از مشی در نعل واحد و حکمت آنکه این وضع نامستقیم است
و احتمال لغزش نیز دارد و بعضی گویند بسبب عدم مشابهت بعضی اعراض میکردند و در روایتی از عایشه آمده که پوشیده
است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خانه خود یک نعل و احتمال دارد که برای گرفتن چیزی برخاسته باشند
در راه قریب باشد و در یک جانب یکپای احتمال تلویث باشد پس مشاهده کرد و پوشید همان جانب را و احتمال
دارد که برای بیان اصل جواز باشد خصوصا در روایت ابو داود و ترمذی آورده که نهی کرد
آنحضرت از ایستاده نعل پوشیدن و بعضی از علمای تمثال نعل شریف را در تالیف جدا بیان کرده و فضل و نفع
و برکت آن بیان کرده و تجربه های مجربان برای دفع وجع نهادن آن تمثال در موضع وجع و حصول امان
از نفی آفات و غلبه و ظفر از شر شیطان ... ذکر کرده و قصاید در مدح آن و بیان
فضایل آن انشا نموده فصل و اما فراش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در صحیحین از عایشه رضی الله عنها آمده
که گفت بود فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که خواب میکرد بر آن چرمی که حشو آن پوست درخت خرما بود
کوفته و روایت کرده است بیهقی از حدیث عایشه که گفت در آمد بر من زنی از انصار پس دید فراش رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم قطیفه دو ته کرده شده پس فرستاد آن زن بسوی من فراشی را که حشو وی پشم بود پس در آمد
بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس فرمود چیست این ای عایشه گفتم یا رسول الله فلان زن انصاریه در آمد
بر من پس دید فراش ترا پس فرستاد این فراش را فرمود باز گردان ای عایشه پس بخدا سوگند اگر خواهم من روان
میگرداند با من خدای تعالی کوههای طلا و نقره را یعنی این زهد و ریاضت من نه از سر فقر و تنگی میکشم بلکه باختیار میکنم
بجهت مولی خود و طلب رضای وی تعالی و احمد در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی از حدیث ابن عباس
آورده که در آمد عمر رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و آنحضرت بر حصیری افتاده بود و اثر کرده حصیر
در پهلوی مبارک وی صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت یا رسول الله کاشکی بگیری فراشی را بهتر و نرم تر از این فرمود
آنحضرت چه کار است مرا با دنیا نیست قصه و داستان من و داستان دنیا مگر مانند سواری که سیر کرد در روز گرم

صفت نعلین آنحضرت

ذکر ... و فراش آنحضرت

بازگردان

تابستان پس ایستاد ساعتی در سایه درختی پس برخاست و گذاشت آنرا و از ابن مسعود آمده رضی الله عنه که گفت
در آمدم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و وی در غرفه ایست گرم گویا که حمام ست و خفته است بر حصیرے که تاثیر
کرده است در پهلوے مبارک وی پس گریه کردم من پس فرمود چه چیز در گریه آورد ترا یا عبد الله گفتم یا رسول الله
کسری و قیصر بر فراشهای خز و دیبا و حریر می خسپند و تو بر حصیر فرمود آنحضرت گریه مکن یا عبد الله ایشان را
دنیاست و ما را آخرت و مضمون این حدیث در حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه بتفصیل تر و زیاده تر ازین
واقع شده و گفته که افتاده بود آنحضرت بر حصیری و نبود میان بدن مبارک وے جز ازاری و حصیر تاثیر کرده بود
در پهلوی شریف وے و در گوشه خانه قبضه از جو بود مانند صاعی و چرمی بدیوار خانه آویخته پس ریخت هر دو چشم من اشک را گفت
چه چیز در گریه آورد ترا ای پسر خطاب گفتم یا نبی الله چه کنم که نگریم کسری و قیصر در اشجار و انهار بر تخت زر و فرش
دیبا و حریر و تو پیغمبر خدا و برگزیده وی بر حصیر افتاده باین حال فرمود یا ابن الخطاب راضی نیستی تو که باشد
مر ایشانرا دنیا و ما را آخرت و در روایتی آمده که حصیر کی بعضی او بر تراب بود و در زیر سر مبارک بالشی بود از پلاس
محشو بلیف و آمده که فرمود آنحضرت این قومی اند که بشتاب داده شد برای ایشان طیبات ایشان در دنیا
ما قومی ایم که ذخیره نهاده شد طیبات ما در آخرت و روایت کرده شده است که بود آنحضرت که اگر نهاده میشد
برای وی فراش می خفت بران و اگر نه میخفت بر زمین **وصل** در سیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در نکاح و جماع باید دانست که جماع یکی از اسباب حفظ صحت ست و احتقان منی و احتباس آن و اشتداد است
بران موجب ضعف قوی و سد مجاری آن و باعث حدوث امراض ردیه است مثل وسواس و جنون و صرع
و غیر آن و لیکن بشرط قوت و اعتدال مزاج بی افراط و تکثیر و هر کرا قوت بیشتر و شدید تر ترک جماع او را مضر تر
بود و قوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اکثر و اوفر از قوای سایر ناس بود و ابن سعد از طاؤس و مجاهد
روایت کرده است که داده شده بود آنحضرت را قوت چهل مرد در جماع و در روایتی چهل و چند مرد از مردان
بهشت و تخریج احمد و نسائی و حاکم از حدیث زید بن ارقم مرفوعا آمده که یک مرد اهل جنت را داده میشود قوت
صد مرد در اکل و شرب و جماع و شهوت و از صفوان بن سلیم مرفوعا آمده که آورد مرا جبرئیل دیگی پخته پس خوردم
ازان دیگ پس داده شدم قوت چهل مرد در جماع و در بعضی احادیث آمده دیگی از هریسه و محدثان حکم بوضع
این حدیث کرده اند چنانکه گذشت و گفته است ابن عباس رضی الله عنه تزوج کنید زیرا که افضل این امت
کسی ست که بیشتر ست زنان وی اشاره میکند باین تشریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
یا عام باشد و شیخ ابن حجر گفته که ظاهر آنست که مراد ابن عباس بخیر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خواص اصحاب
او بوده گفته بنده مسکین ظاهر آنست که مراد تمام امت باشد و باتفاق اهل عرف ابتهاج و مباهات و تفاخر بنکاح

وتفاضل میان مردان در قوت جماع امری مقرر است وزیاده برین چه دلیل باشد که سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم مباشر این کار بود وزیاده از وظیفه نکاح انتها اربع نساست اورا مباح شده واز عایشه مروی ست که نرفت آنحضرت از عالم تا حلال نشد اورا از نساء هر چه خواهد ومحبوب گردانیده شد بسوی وی نساء فرمود اصبر عن الطعام والشراب ولا اصبر عنهن ودر روایت انس آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تفضیل داده شده ام من بر مردم بچهار خصلت سماحت وشجاعت وکثرت جماع وشدت بطش رواه الطبرانی پس معلوم شد که قوت مباشرت نساء از کمال انسانیت خلیل الرحمن ابراهیم صلواة الله وسلامه علیه که ابو الملة وامام الحنفاست ساره که اجمل نساء عالمین ست زوجه او بود وهاجره سریه او شد واز برای صحبت با هاجره هر روز از شام بر براق می آمد از جهت کثرت شفقت وی وقلت صبر از وی وبود مر داود را علیه السلام نود ونه زن پس دوست شد زن دیگر تا صد تمام شد سلیمان بن داود علیهما السلام طواف میکرد بر نود ونه زن وگویند نهاده شده بود در صلب سلیمان علیه السلام آب صد مرد واین معجزه وی علیه السلام بود وبود مر اورا سیصد زوجه وهفتصد سریه کذا فی المواهب وازینجا توهم نکنند افضلیت سلیمان را بر حضرت سیدنا صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که مر آنحضرت را فضایل بسیارست که سایر فضایل در جنب آن محو ومستور ست وگرفت آنحضرت از جماع که کفایت بود مر اورا ان وسلیمان علیه السلام نبی ملک بود وداده شد مر اورا ملکی که داده نشد مر کسی را که بعد اوست واین کثرت نساء مر اورا نیز از جمله آن ملک بود وآنحضرت عبودیت وفقر اختیار کرد وقوت جماعی که مر آنحضرت را بود صلی الله علیه وآله وسلم نیز داخل معجزه است که میگشت بر تمام نساء خود در یک شب وایشان یازده بودند ودر روایتی نه وتوفیق داده شده است میان این دو روایت که اول نه بودند بعد از ان یازده شدند با کثرت صیام ومواصلت دران وشدت جوع که سنگ می بست بر شکم مبارک خود وقوت بدن بحکم عادت تابع است استعمال مقویات را از ماکول ومشروب ودر حق آنحضرت نادر بود یا معدوم وهمچنین حسن وجمال آنحضرت وصفای لون وی ولطافت وجه که در عادت باستعمال اطعمه لذیذه وملابست لباسهای ناعم وفراشهای لین حاصل میشود از معجزات بود واز عالم ظاهر نبود وفهم بعضی انبیا علیهم السلام بحکم صلاح وقت وحکم الهی عدیم النکاح وقلیل الازواج نیز بوده اند تا درانها که بکثرت این شان ومال آنکه دران بودند بنظر نقص نباید نگریست حاش لله وعیاذا بالله عن ذلک بلکه باعتبار وجود این فضیلت وکمال افضل واکمل باید دانست از دیگران وبعضی از متقشفه زهاد که صفت جهل وبیماری دل در ایشان ثابت ست در حسن اعتقاد ومقبولیت این امر در می مانند وآنرا ظاهرا از لذات شهیه دانند ونشناسند که درینجا اسرار وفواید ومنافع مندرج ست که در غیر آن نیست فعل سید الانبیا صلوات الله علیه وآله وعلیهم ورسول اطلاق آن در وجود کثرت ازواج در دلیل آن کافی ست فواید ومنافع نکاح وجماع بسیار ست عمده آن وجود تناسل وبقاء ودوام نوع انسانی تا وقتی که خدا خواسته است قضاء حاجت

ونیل لذت و ذوق مباشرت و تمتع نعمت و این منفعت است که در جنت بباشد از جهت عدم تناسل و در احتقان
منی وجوه مضار است و از منافع آن غض بصر و دفع احتقان منی باستفراغ از ان و حفظ صحت و دفع
مضار که حاصل میگردد و از ان چنانکه گذشت و حصول عفت و کف نفس از وقوع در آفت زنا و غیره
و از فواید نکاح زیاده تکلیف در قیام بحقوق نسا و صبر بر ایذا و کج خلقی ایشانست و این فایده در باب
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم متمم اشد و اتم و اکمل عبادت است که متضمن اینچنین امر خیر باشد و در
مذهب حنفی مطلق تزوج افضل از تجرد است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ترغیب کرده است
امت را در نکاح و فرموده تزوجوا که زن زاینده و دوست دارنده را زیرا که من مکاثرت و مباهات
میکنم بشما امتهارا در قیامت و منقول است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که من جماع میکنم زنان را باوجود
عدم میل من با ایشان بامید آنکه بیرون آرد خدا تعالی از پشت من کسی را که بوی مکاثرت کند محمد صلی الله
علیه و آله وسلم امتهارا روز قیامت و آنحضرت ارشاد کرد کسی را که استطاعت ندارد نکاح را بصوم که
می شکند قوت باه و ماده آن را پس ظاهر شد که نکاح اعظم است در اجر و ثواب از صیام زیرا که امر کرد بصیام
مگر بر تقدیر عدم طول و استطاعت نکاح و شک نیست که چون مقصود از نکاح تناسل باشد برای
تکثیر امت محمدیه نکاح افضل باشد بی شبهه و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لا رهبانیة فی الاسلام
و مراد برهبانیة ترک نکاح است و اگر ترک نکاح افضل بودی هر آینه مشروع گردانیده شدی و در دین
ما که خیر ادیان است و یکی از فواید تکثیر ازواج و مخصوص بذات اشرف آنحضرت است صلی الله علیه و آله
وسلم قصد تبلیغ احکام درونی و نقل محاسن آنحضرت و اطلاع بر سیرت پاک وی که مطلع نتوانند شد برآن
رجال چه بعضی از ازواج آنحضرت بودند که کشته شده پدر و عم و زوج وی چنانکه صفیه و لیه و پدر ام
حبیبه دشمن رسول خدا بود تا وقت وغیر ذلک پس اگر اینها مطلع نمی بودند بر کمال حسن خلق و طهارت
سیرت وی صلی الله علیه و آله وسلم طباع بشری اقتضا میکرد میل ایشان را با آبا و قرابت پس در
کثرت وجود نسا و کثرت ایشان بیان معجزات و اظهار کمال بود ظاهرا و باطنا صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم اجمعین
و فهم حدیث حبب الی من دنیاکم ثلث مشهور است با نساء اینچنین شده و امام غزالی در احیاء العلوم و صاحب
کشاف در تفسیر سوره آل عمران و در کثیری از کتب فقها اینچنین واقع شده و برین عبارت اشکال
وارد است که صلوة از دنیا نیست ارباب تحقیق از محدثین میگویند که بعد از تتبع طرق و استقصای آن
در آن معلوم کردیم که لفظ ثلث نیست پس اشکال ساقط است و در اکثر طرق لفظ من الدنیا هم نیست
و بر تقدیر اشکال توجیه دارد و تحقیق آن در شرح حدیث و بیان معانی و نکات آن در شرح

مشکات کرده شده است فلینظره وصل در نوم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نوم آنحضرت بر قدر اعتدال بود و نمی کرد نوم فوق قدر محتاج الیه و منع نمیکرد نفس را از قدر محتاج الیه و از ینجاست که در احادیث واقع شده است که هیچ کس که ببیند دیدا صلی الله علیه وآله وسلم در منام مگر آنکه بیدار بود در آن و هیچ کس است که ببیند در نماز مگر آنکه بیدار بود در آن یعنی در قیام هم بودی و در منام هم بودی چنانکه عادت شریفه وی بود در نوافل عبادات در شب گاهی بخواب رفتی و بعد از آن برخاستی و نماز کردی باز بخواب رفتی هکذا چند بار بخفتی و برخاستی و در این صورت نیز درست می آید هر که خواستی در خواب یافتی و هر که خواستی بیدار یافتی و خواب بر پهلوی ایمن کردی از جانب قبله و رخسار شریف بر کف دست راست نهادی و در صورت تعریس ایستاده کردی ذراع را دنهادی سر بر کف دست تا آسان گردد بیداری و برخاستی برای نماز و در سر نوم بجانب یمین نکته گرفته اند که مشهور است و آن اینست که قلب معلق ست در جانب الیسر پس چون در جانب ایسر خسپد دل در آسایش و راحت میباشد پس گران می آید خواب و چون بر شق ایمن خسپد دل در قلق میباشد و مستغرق نمیگردد نوم از جهت قلق قلب و معلق بودن وی در طلب مستقر و میل وی بدان و کثرت نوم و ثقل وی ادخل ست در هضم طعام و گوارای وی ولیکن نوم بر یمین اعون ست بر قیام لیل و برخاستن برای نماز پس کسانی که طالب صحت بدن و آسایش قلب صنوبری اند چنانکه اطبا نوم بجانب ایسر کنند و آنها که طالب صحت قلب معنوی و حیات حقیقی اند چنانکه اتقیا خواب بجانب یمین اختیار کرده اند این نکته مشهور است در میان قوم و صاحب مواهب میگوید که درین سخن چیزیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خواب نمیکرد قلب وی خواه نوم بر جانب ایمن باشد یا ایسر و این حکم ثابت است مر او را و ایرا و تعلیل باین نکته مستقیم نیست مگر در حق کسیکه خواب کند دل وی پس احسن تعلیل و کجب تیامن که عادت شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم بود چه فرموده که ان الله یحب التیامن فی کل شیء الحدیث یا بقصد تعلیم و ارشاد است که دل ایشان می خسپد انتهی و بتوان گفت شاید که بیداری و هوشیاری دل در صورت خواب بر دست راست اشد و اقوی باشد بجهت قلق و عدم مزاحمت طبیعت که مذکور شد و چون بر دست چپ واقع شود کمتر و سست تر گردد بجهت مزاحمت طبیعت از جهت مداخلت حکم طبیعت در نفس شریف آنحضرت در بعضی اشیاء و در بعضی احیان پس بیداری در هر صورت حاصل ست و در ین صورت بیشتر و ظاهر است مقصود قوم همین باشد نه ظاهر عبارت ایشان ناظر و متوهم در آنست والله اعلم و حدیث تنام عیناى ولا ینام قلبی صحیح ست روایت کرده است آنرا بخاری از حدیث عایشه رضی الله عنها که گفت با آنحضرت آیا بخواب میروی یا رسول الله پیش از آنکه وتر کنی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این حدیث را و بیداری قلب بسبب آنست

وصل در نوم آنحضرت

که قلب چون قوی باشد و روی حیات خواب نمی برد اورا وقتیکه خواب کند بدن و بود این حالت مر پیغمبر ما را
صلی الله علیه و آله وسلم و هر کسی که زنده گردانیده است حق تعالی اورا بمحبت خود و اتباع رسول خود روزی
کرده است اورا نصیبه از آن و نقل کرده است صاحب مواهب از یکی از بزرگان وقت خود که صاحب معارف
و حقایق بود که گفت عینی تنام و لکن قلبی والله لاینام و کیف ینام عاشق ممسی مستهام ناظراً الی وجه الحبیب
شاخص علی الدوام انتهی پوشیده نماند که در حصول نصیبه از حیات قلب و عدم منام قلب که صاحب مواهب
آنرا لازم و ثمره و نتیجه حیات داشته است مر بعضی اولیا را بمقدار محبت الٰهی جل جلاله و متابعت حبیب وی
سخن نخواهد بود اگرچه دعوی اشتراک این حال میان آنحضرت و غیر وی صلی الله علیه و آله وسلم و ذکر این عبارت
و مقال برما گران می آید و اگر باشد هم ترتیب احکام آن از عدم انتقاض وضو و مانند آن منتفی خواهد بود که آن از
خصایص آنحضرت ست صلی الله علیه و آله وسلم و شنیده شده است که بعضی از جهله صوفیه در قریب این زمان
دعوی بیدار دلی میکردند و از خواب برمیخاستند و نماز میکردند بی آنکه وضو کنند و ادعای فقاهت هم درین
مسئله مینمودند که علت مشترک ست که مصحح قیاس ست و این از جهل ست و شرط قیاس عدم اختصاص حکم ست
بمنصوص علیه و بالله التوفیق بدانکه در حدیث لاینام قلبی بحدیث نوم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
لیلة التعریس در وادی از نماز صبح تا آنکه برآمد آفتاب و گرم شد و بیدار کرد آنحضرت لشکر را اشکال آورده‌اند که
چرا طلوع آفتاب را چون بیدار بود در نیافت و جواب داده است نووی ازین اشکال بدو جواب یکی آنکه
قلب ادراک نمیکند از محسوسات مگر آنها را که متعلق باوست چنانکه لذت و الم و مانند آن نه آنچه متعلق ست
بعین و ادراک طلوع و غروب کار چشم ست و وی خود نائم ست اگرچه قلب یقظان بود و اگر یکی بیدار باشد
و چشم بسته بود و فجر طلوع کند در نمی یابد آنرا اگرچه بیدار ست دوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را حالتی ست
که قلب وی نائم نیست و این اغلب ست و حالتی ست که نائم میگردد دل وی و این نادر ست و قصه نوم از
صلوة درین حالت بود و گفت نووی که صحیح معتمد جواب اول ست و ثانی ضعیف ست یعنی مختار آنست که عدم
نوم قلب حالتی دائمی است و ثابت بود در جمیع احوال و عبارت حدیث نیز برین واقع است و بعضی هنوز اشکال
باقی دانند و گویند که اگرچه ادراک طلوع فجر بعین ست که قلب ادراک آن نکند ولیکن می باید که دریابد مرور وقت
طویل را زیرا که از ابتدا طلوع فجر تا روشن شدن آفتاب مدت طویله است که مخفی نماند مگر بسبب که مستغرق نوم ست
و در شرح فتح الباری گفته که این استبعاد مردود ست با آنکه احتمال دارد که قلب شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در آن وقت مستغرق بوده باشد بوحی و لازم نمی آید ازین حالت وصف او بنوم چنانکه در اوقات دیگر در القای
مستغرق میگشت چنانکه در حالت القای وحی و حکمت درین بیان شریعت بود بفعل و حصول اتباع زیرا که

آن اوقع است در نفس چنانکه در وقوع سهو در نماز گفته اند و چون در حالت صرف یقظه که چشم نیز بیدار بود سهو واقع
شده باشد درین یقظه که سخن درانست چرا واقع نشود ولهذا گفته اند صحابه رضی الله عنهم که بود آنحضرت که چون نوم
میکرد بیدار نمی ساختیم او را تا آنکه خود بیدار میشد زیرا که ما در نیافتیم که وی در چه حال و مقام است صلی الله علیه
وآله وسلم پس نوم وی و صلوة وی و نسیان وی از آن نه از جهت آفت نوم قلب بود بلکه از تصرف در حالتی بحالتی
دیگر بود و مثل آن بلکه بلند تر از آن تا سنت گردد برای ما کذا نقل صاحب المواهب عن القاضی ابوبکر العربی
المالکی و بعضی از متصوفه گفته اند که این ابتلا بجهت تعلق آنحضرت بتدبیر و توکیل بلال و عدم تفویض آن بتقدیر
رب متعال بود و این سخن نیز ضعیف است زیرا که این توکیل توثیق و تاکید و اهتمام بود با متثال امر الهی سبحانه تعالی
بتدبیر و بعضی گفته اند که معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لاینام آنست که مخفی نمی ماند بروی حالت انتقاض
وضو یعنی آنچنان مستغرق نمی شوم در نوم که در نیابم وجود حدث را گویا که این قائل تخصیص کرده یقظه قلب را
بادراک حالت انتقاض وضو و این بعید است زیرا که قول آنحضرت تنام عینی ولا ینام قلبی جواب است از قول
عایشه که گفت بخواب میروی تو یا رسول الله پیش از آنکه وتر کنی و این کلامی است که تعلق ندارد با نتقاض طهارت
بلکه متعلق است با مر وتر پس باید که حمل کرده شود تیقظ او بر تعلق قلب و ظاهر عبارت حدیث اطلاق حال شریف است
بی تقیید بحالتی دون حالتی و در بعضی روایات آمده است که فرمودند من میشنوم آنچه میگوید شما از حکایت پس جواب
حق آنست که شیخ ابن حجر گفته فافهم وبالله التوفیق و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمی میکرد از نوم بهر اقتاده کردن
و در سنن ابی داود آورده که آنحضرت گذشت بمردی که خواب میکند بر روی خود پس زد او را بپای مبارک خود
و فرمود برخیز و بنشین که این نوم جهنمیه است و صاحب مواهب گفته که بروی بترین نوم نوم بر پشت است و نوم
بر روی از وی بدتر است و گفته اند که حضرت میکرد استلقا بر پشت از برای راحت بی نوم انتهی و در احیاء العلوم میگوید که
خفتن بر چهار وجه است خفتن بر ظهر برای اعتبار که نظر میکنند در آسمان و کواکب و فکر میکنند در آیات آن
و خفتن بر یمین برای متعبدان و شب خیزندگان برای نماز شب و خفتن بر یسار برای راحت گیرندگان بهضم
طعام و خفتن بر روی برای نگون بختان و بخیدان او کما قال و خواب میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
گاهی بر فرش و گاهی بر نطع و گاهی بر پلاس و گاهی بر زمین و بود فراش وی از چرم که حشو او لیف بود چنانکه
گذشت این مقدار از عادات شریف که متعلق بحال اکل و شرب و لباس و نکاح و نوم بود از کتاب مواهب لدنیه
نقل کرده شد و جزئیات آداب درین ابواب و ابواب دیگر بسیار است در کتاب شرح سفر السعادة و شرح مشکاة
و جز آن مذکور است و دریجا کفایت باین قدر کرده شد فقط

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ والمنة کہ درین اوان فیض اقتران بہ یامن توفیق ربانی و از برکات عنایت سبحانی جلد اول کتاب مستطاب سعادت انتساب بہ غایت مرغوب کافۂ اہل دین محبوب سالکین مصدر سعادت و فتوت مسمی بہ مدارج النبوۃ مشتمل بر احوال ستودہ خصال جناب حضرت سید المرسلین خاتم النبیین سرور کائنات خلاصۂ موجودات مصداق لولاک لما خلقت الافلاک احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تصنیف جامع علوم معقول و منقول حاوی فروع و اصول افضل العلماء اعلم الفضلا قدوۃ السالکین زبدۃ العارفین حضرت مولانا شاہ عبد الحق محدث دہلوی علیہ رحمۃ اللہ القوی بصحت تمام بقالب طبع درآمدہ اگرچہ پیش ازین بتصحیح مالا یلیق چند بار در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور منطبع شدہ بود چون اعزہ شایقین را شوق تصحیح دامنگیر بود بتصحیح و تحشیۂ کامل در مطبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ بہ بیشی و بتازگی ستودہ خصال فرخندہ خصائل عالیجناب رائے بہادر منشی پراگ نرائن صاحب بھارگو مالک مطبع دام اقبالہ بکمال خوبی و ہزار خوش اسلوبی ماہ اکتوبر سنہ ۱۹۰۳ع بار سوم لباس طبع در بر کشیدہ بحلیۂ انطباع آراستہ و پیراستہ گردیدہ قبول عالمش گردان خدایا و پسندیدہ درآید در نظر اہل کمال

نام کتاب	قیمت
زبدۃ المقامات۔ جامع حالات حضرت خواجہ باقی باللہ شیخ احمد المعروف مجدد الف ثانی اور انکے خلفا وغیرہ کے حالات رحمۃ اللہ علیہم	۲/۱۲
رسالۂ رموز التحقیقۃ۔ اس چھوٹی سی کتاب میں ایک ایک نکتہ ہزار ہزار روپیہ سے بڑھکر قیمتی ہے۔	۶ پائی
پندنامہ از فرید الدین عطار کاغذ سفید مطبوعہ ۱۳۱۴ھ	۶ پائی
مثنوی ابراہیم۔ مطبوعہ ۱۹۱۱ء کاغذ حنائی۔	۳ پائی
پیالہ و پیالہ قابل شنید از ملا محمد حسین۔	۹ پائی
مثنوی شاہ بو علی قلندر۔ معروف۔	۳ پائی
مثنوی شیخ بہلول حکایات عارفانہ۔	۱/
مثنوی مولانا روم۔ قدس سرہ مقبول عام چھاپہ آتی مصری مثنوی ہر شش دفتر مع تکملہ دفتر ہفتم کاغذ سفید و حنائی	[illegible]
شرح مثنوی روم از ملا بحر العلوم مقبول عام کامل ۳ جلد	[illegible]
شرح مثنوی روم۔ از شاہ عبد اللطیف معروف بہ لطائف معنوی۔	۸/
التاویل المحکم۔ فی متشابہ فصوص الحکم مصنفہ مولوی محمد حسن امروہوی۔	[illegible] روپیہ
شرح مثنوی روم۔ از ملا محمد رضا معروف بہ مکاشفات رضوی۔	۹ روپیہ
جواہر غیبی۔ از حضرت مظفر علی شاہ اکبرآبادی بحث وحدت وجود و توحید صفات و تحقیق رسالت	
مراتب علم و سلسلۂ طریقت کاغذ گندہ مطبوعہ ۱۸۹۰ء	[illegible] روپیہ
شرح مثنوی مولانا روم کامل در دو جلد حامل المتن ہر شش دفتر از مولوی ولی محمد	

نام کتاب	قیمت
اکبرآبادی حامل المتن۔	[illegible] روپیہ
جواہر الاسرار شرح مثنوی مولانا روم۔ دفتر اول و دوم و سوم مصنفہ حضرت مولانا حسین بن حسن سبزواری۔	[illegible] روپیہ
تذکرۃ الہی۔ احوال شاہ مظفر علی قدس سرہ از مولانا ابو الحسن صاحب فریدآبادی۔	۵ روپیہ
فتوح الغیب مع شرح از حضرت غوث الاعظم جیلانی مع شرح فارسی از شاہ عبد الحق محدث دہلوی ارشادات فقر و تصوف میں۔	۱۲/
دلیل العارفین۔ ملفوظات حضرت سلطان معین الدین چشتی جمع کردہ حضرت قطب الدین بختیار کاکی۔	۴/
مثنوی سہ رنگ۔ از حضرت خواجہ بختیار کاکی قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ۔	[illegible]
مثنوی بزم وصال معروف بہ مذاق العارفین مثنوی	۸/
لوائح جامی۔ از مولانا عبد الرحمن جامی۔	۱/
مثنوی ذوبحرین معروف بمرآۃ القرآن مؤلفہ مولوی سید اکبر علیخان شیرازی عارف۔	[illegible]
مقالات الصوفیہ۔ از حضرت شاہ تراب کاکوروی رح مطبوعہ نخیر	[illegible]
ایضاً۔ مطبوعہ مطبع۔	۶/
شرح دیوان حافظ از مولوی سید صادق علی لکھنوی	۱۱/
کتب اخلاق و تصوف اردو	
اردو ترجمہ غنیۃ الطالبین عربی۔ قدیم مستند	

نام کتاب	قیمت
تصنیف غوث الاعظم حضرت شیخ سید عبد القادر	
جیلانی رضہ کا حامل المتن اردو ترجمہ جو خوبی یہ ہے	
کہ ہر صفحہ میں دو کالم ہیں ایک میں عربی عبارت	
اسی قدر جسقدر دوسرے کالم میں اردو ترجمہ	
ہو جدید الترجمہ اور اسقدر مقبول ہوا کہ اگرچہ ترجمہ	
کو تھوڑا زمانہ ہوا اگر دوسرا ایڈیشن طبع ہوا جسکا	
کاغذ وغیرہ کل مورد ایڈیشن اول سے بمرتبہا عمدہ ہیں	۸ر ۔ [illegible]
ایضاً۔ کاغذ زرد۔	۸ر [illegible]
ایضاً۔ کاغذ درجہ دوم۔	۱۲ر [illegible]
سیرت محمدیہ مطبوعہ مصر	[illegible]
جامع الاخلاق۔ ترجمہ اخلاق جلالی۔	۵ [illegible]
باب دانش۔ مولفہ مولوی محمد کریم بخش۔	۱ر
ذخیرۂ سعادت۔ ترجمہ بھاسنی بلاس کی	
جسکے دو فصل اول و آخر کا تہذیب اخلاق	
میں مولفہ لالہ جی صاحب۔	۱ر [illegible]
اوقات عزیزی۔	
ترجمہ عوارف المعارف۔ کامل دو جلد	
میں مترجمہ مولانا ابو الحسن فرید آبادی مرحوم۔	[illegible]
خزینۂ دانش۔ ہوشمندی کی تعلیم از مولوی کریم بخش	[illegible]
سعدان تہذیب مصنفہ مرزا [illegible]	
صاحب۔ بی۔ اے مجلد خوشنما جلد پارچہ۔	[illegible]
مخزن الفصاحت۔ معروف بہ مسدس آخرت	۱ر
تجر الحقیقت۔ اصلاح نفس میں۔	۱ر
انجیات اخلاق و موعظت میں از منشی کاشا پرشاد	۱ر

نام کتاب	قیمت
کیمیائے حکمت حصہ اول بیان شرائف علم و ادب	۲ر
تہذیب الاخلاق۔ مولفہ مولوی نجم الحق۔	۱ر
پیراہن یوسفی۔ اردو ترجمہ مثنوی مولانا روم کا	
منظوم شعر بشعر اور حاشیہ پر اردو میں ماحصل مطلب	
ہر شعر کا مع فوائد تصوف کامل دو جلد میں بتفصیل ذیل	۸ر [illegible]
جلد اول۔ ترجمہ دفتر ۱ و ۲ و ۳۔	[illegible]
جلد دوم۔ ترجمہ دفتر ۴ و ۵ و ۶۔	۸ر [illegible]
بوستان معرفت شرح اردو مثنوی مولوی روم	
جدید الطبع وجدید التصنیف مصنفہ حضرت	
مولوی عبد المجید خان مولف ریاض التحقیق شرح	
اردو سکندر نامہ دفتر اول۔	[illegible]
ایضاً۔ دفتر دوم۔	۱۲ر [illegible]
ایضاً۔ دفتر سوم۔	۱۲ر [illegible]
ایضاً۔ دفتر چہارم۔	۱۲ر [illegible]
ایضاً۔ دفتر پنجم۔	[illegible]
ایضاً۔ دفتر ششم	[illegible]
اخلاق رضی۔ مصنفہ قاضی محمد رضی۔	۴ر
شجرۂ معرفت محشی منتخبات مثنوی مولانا روم	
مترجمہ سید غلام حیدر صاحب۔	[illegible]
شان رحمت منظوم عبرت انگیز و دلچسپ مضمون	۳ پائی
رسالہ اشرفت۔ مولفہ منشی نادر حسین عزیز نگرامی۔	۵ [illegible]
کنز الاسرار۔ ترجمہ اردو نظم مثنوی شاہ بو علی قلندر	
قصص بسرہ موزون مثنوی از مولوی سید غلام حیدر خان	۱ر

